کشف الاسرار و عُدّة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد چهارم

تفسیر سورهٔ الانفال الی آخر سورهٔ هود

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف الاسرار و عدة الابرار

(جلد چهارم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة الانفال تا آخر سورة هود

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به‌سعی و اهتمام : علی‌اصغر حکمت

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۷۱

المیبدی، ابوالفضل رشیدالدین
کشف‌الاسرار و عدةالابرار (جلد چهارم)
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت
چاپ چهارم: ۱۳۶۱
چاپ پنجم: ۱۳۷۱
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

بسمه تعالی

مقدمه

این بخشی از قرآن است، ودرخشی از پرتو یزدان است، صاحبدلان را کشف اسرار نهان است، وجلوهٔ حق ازاوعیان است، داد مُعطی بی‌منّت، وزاد سالك مسالك حقیقت:

کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر. (۱)

این مجلّد چارم چون آفتاب رخشنده ازچارمین طارم، از کتاب کشف‌الاسرار روشنائی بخش جان ابرار، وبینائی فزای دیدهٔ احرار.

هین زچارم نورده خورشیدوار تا بتابد بر بلاد و بر دیار

بتوفیق عنایت یزدان، و برکت صاحب قرآن، و دستگیری بزرگان و سروران، و پایمردی یاران و یاوران، بحمدالله بزینت طبع آراسته، و از منقصت پیراسته، شامل اقسام ثلاثه: ترجمه وتفسیروتأویل ازچهار سورهٔ مبارکهٔ: **الانفال** و **التوبة** و **یونس** و **هود**، بمثابهٔ چارارکان عالم وجود، که خواهندگان روشندل، وخوانندگان صاحبنظر انشاءالله درچارجهت اربرکات ومثوبات وسعادات و عنایات حقتعالی فائض خواهند شد.

چار جوی جنّت اندر حکم ماست این نه زور ما زفرمان خداست

قدجائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی‌الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین. (۲). این وجیزهٔ لطیفه که از حیث کمیّت وحجم و شمار صفحات ظاهراً

۱ ـ هود ۱۱/۲ ۲ ـ یونس ۱۰/۵۹

خردتر از نه خواهر دیگر است، لیکن از جهت کیفیّت ولطافت معانی ومعارف سبحانی، وحکم ربّانی، از دیگر مجلّدات کمتر نیست . ومشتمل است بر کلمات طیّبات وازهار سور، و جواهر قصص وسیر، ونقل روایات و هدایت آیات ، وجابجا مستشهد بسخنان پُربهای پیرهرات ، همه جا آراسته به نور و بها ، ومزیّن بلطف وسنا . **ارکبوا فیها بسم الله مجریها ومرسیها** .(۱)

اگر نواقص واغلاط وحذف واسقاط احیاناً در آن مشاهده شود ، از آن است که در هنگام طبع بحکم صدفه واتّفاق روی داده ، ومارا ازمکارم اخلاق خوانندگان ویاران باوفاق ، در برابر سهو و نسیان ، امید عفو واحسان است ، واستدعای کرم و غفران . **وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب** .(۲)

امّا استادان گرامی، وبزرگان نامی، خاصّه جناب سامی، ریاست دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول، که محیط برفروع واصول ومحبوب قلوب اهل قبول‌اند، این خدمت بی مزد ومنّت مارا قدر بسیار نهاده ، وبا قدم ثابت ونظر بلند وسعهٔ صدر ووسعت فکر و قوت علم به حمایت ما بجدّ ایستاده‌اند : **الّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله و اولئك هم الفائزون** . (۳)

یاور ومعین مادر استکتاب صحائف، واستخراج لطائف، ونگارش فهارس وتنظیم اوراق، وتبویب ابواب، فاضل گرانمایه محمد پروین گنابادی بوده است، که اجرش مشکور، وسعیش مقبول باد .

باری اگر مصاعب ومشکلات مادراین امر خطیر فراوان بود ، ووسایل طبع مانند حروف معربه وسایر علائم ورموز درنزد ارباب طباعت درطهران کمیاب ، واز

۱ - هود ۱۱/۴۴ ۲ - هود ۱۱/۹۱ ۳ - التوبة ۹ر۲۱

همه گرانتر حسد حسود ، و خرده گیریهای بی فایدت و بیسود کوته نظران گاه بگاه موجب آزردگی دل وافسردگی خاطر می شد ، ولی بحمدالله دست همت ما بحبل المتین: ما نثبّتُ به فؤادَكَ[1] استوار و پای ثبات مـا به طریق : فاستقم كما امرت[1] همچنان پایدار وبرقرار بود ، تا عاقبت ازجام وصل سیراب، وبعنایت ربّ کامیاب گشتیم.

لیقضی الله امراً کان مفعولا والی الله ترجع الامور(۲).

سطرت هذه السطور حامداً شاكراً منه ومن رحمته مستغفراً ذاكراً وانا العبد الضعیف الراجی من كرمه اللطیف علی اصغر الشیرازی المدعو بحکمة، فی بلدة طهران لیلة الخمیس الرابع من شهر جمادی الثانیة سنة ثمانین و ثلاثمائة بعد الالف .

بسم الله الرحمن الرحيم

٨ - سورة الانفال - مدنية

١ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی -: «**بسم الله**» بنام خداوند، «**الرحمن**» فراخ بخشایش، «**الرحیم**» مهربان.

«**یسئلونك**» می پرسند ترا، «**عن الانفال**» از غنیمتها کـه از دشمن یاوند بجنگ، «**قل الانفال لله والرسول**» گوی یا **محمد** که آن غنیمتها خدایرا ست و**رسول** را. «**فاتقوا الله**» بپرهیزید [از خشم وعذاب خدای]، «**واصلحوا ذات بینکم**» وبایکدیگر بآشتی زیید. «**واطیعوا الله ورسوله**» وفرمان برید خدایرا و **رسول** را، «**ان کنتم مؤمنین**» (١) اگر گرویدگان اید.

«**انّما المؤمنون الذین**» گرویدگـان ایشان اند. «**اذا ذکر الله**» کـه الله یادکنند و رایشان، «**وجلت قلوبهم**» [ازعظمت وانتقام وی] بترسد دلهای ایشان. «**فاذا تلیت علیهم**» وچون برایشان خوانند «**آیاته**» سخنان او، «**زادتهم ایماناً**» ایشان را ایمان افزاید، «**وعلی ربهم یتوکلون**» (٢) وبخدای خویش پشتی میدارند.

«**الـذین یقیمون الصلوة**» ایشان کـه نماز بپای دارند [بهنگام آن]. «**و مما رزقناهم ینفقون**» (٣) واز آنچه ایشان را دادیم نفقه میکنند.

«**اولئك هم المؤمنون حقاً**» ایشان اند که ایشان گرویدگان اند براستی، «**لهم درجات عندربهم**» ایشانرا درجـه‌ها است [در ثواب] بنزدیك خـداوند ایشان، «**و مغفرة**» وآمرزش، «**و رزق کریم**» (٤) وروزی نیکو.

«**کما اخرجك ربك من بیتك بالحق**» [قسمت غنائم چنان فرمودیم حق است وراست همچنین بیرون شدن توروز **بدر** حق است وصواب] که خداوندتو ترا

بیرون کرد از خانهٔ خویش براستی . « **و انّ فریقاً من المؤمنین لکارهون** »(٥) و گروهی از مؤمنان آن را کراهیت میداشتند.

« **یجادلونك فی‌الحق** » باتو پیکارمیکردند[وباتو می‌پیچیدند] درچیزی که تودر آن برحق بودی، «**بعد ماتبیّن**» پس آنکه پیداشد.[ایشان‌را که ازمن‌ترا ارشاد ومعونت هام راه[1] است ومن‌ترا نگاه‌دار] ، «**کانما یساقون الی الموت** » گوئی که بآن مانست که ایشان‌را بمرگ میرانند، « **وهم ینظرون** »(٦)وایشان می‌نگرستند.

« **واذیعدکم‌الله** » خدای شمارا وعده داد ، « **احدی الطائفتین انها لکم** » که یکی از دو گروه شمارا بود . « **وتودّون** » آن دوست میدارید شما . « **ان غیر ذات الشوکة تکون لکم**» که‌ازدرخت بی‌خار[رطب] چینید . « **و یرید‌الله** » والله میخواهد. « **ان یحق الحق بکلماته** » که‌حق پیدا ودرست کند[و دین بزرگ دارد] بسخنان خویش . « **و یقطع دابر الکافرین** »(٧) وبیخ کافران ببرد .

« **لیحقّ‌الحق** » تا حق راهست کند . « **و یبطل‌الباطل** » و باطل را نیست کند . «**ولو کره المجرمون**»(٨) وهر چندکه دشخوار آیدآن را کافران .

النوبة الثانیة

بدان که‌سورة الانفال مدنی‌است مگر هفت آیت که به **مکه** فرو آمد«واذیمکر بك‌الّذین کفروا» الی قوله « ثمّ یغلبون» . جملهٔ سورة پنج هزار و هشتاد حرف است وهزارونودوپنج کلمة است. درفضیلت این سورة **ابیّ کعب** روایت‌کنند از **مصطفی** ص قال قال رسول‌الله : « مَن قرأ سورة الانفال و براءة ، فانا شفیع له و شاهد یوم‌القیمة ، انّه بریءٌ من‌النفاق واعطی من‌الاجر بعددکل منافق ومنافقة فی‌دارالدّنیا عشرحسنات ومحی عنه عشرسیّآت و رُفع له عشر درجات ، وکان العرش و حَملته یصلّون علیه ایام حیوته فی‌الدّنیا » . درین سورة شش آیت منسوخ چنانکه رسیم بآن شرح دهیم .

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . یَسئلونك عن‌الانفال » . **ابن‌عباس** گفت: سبب‌نزول‌این آیت آن بود که روز **بدر** **مصطفی** گفت : « من قتل قتیلا فله سلبه ومن اسّر

---

1) نسخه ج : همراه

اسیراً فله کذا» گفت: هر که کافری را بکشد ویراست سلب آن کشته و هر که اسیری را گیرد همچنین. پس چون جنگ درپیوست جوانان وورنایان[۱] فرا پیش شدند وجنگ کردند، قومی را کشتند وقومی را اسیر گرفتند، وپیران واعیان ووجوه لشکر بنزدیك رایات اسلام ایستاده بودند در حضرت مصطفی ص ودفع دشمنان از وی میکردند، و قلب لشکر نگاه میداشتند اما جنگ نمی کردند. پس آن جوانان و نوخاستگان که جنگ میکردند طمع کردندکه سلبها وغنیمتها مفرد بایشان دهند. یکی انصاری برخاست، نام وی **ابوالیسر** ابن‌عم واخو **بنی‌سلمه**، گفت: یا رسول‌الله اینك هفتاد مرد ازدشمن کشتیم وهفتاد دشمن اسیر گرفتیم سلب ایشان همه ما راست چنان که وعده داده‌ای، و **سعدمعاذ** در جملهٔ ایشان بود که بحضرت **مصطفی** بود ایستاده، ومصاف نگه میداشتند، گفت: یا رسول‌الله ما نه از بددلی جنگ میکردیم، لکن نخواستیم که ترا خالی بگذاریم وچنان که ایشان ما نیز هم درمصاف بودیم و ایشانرا بدفع دشمن یاری میدادیم، پس سلب وغنیمت ایشانرا تنها نرسد، سخن درمیان ایشان درازشد. **وسعد بن ابی‌وقاص** برادر ویرا **عمر**[۲] کشته بودند بجنگ شد، و **سعیدبن‌العاص بن‌امیه** را بکشت و شمشیر وی بستد، شمشیری نیکو نام آن **ذوالکتیفة**، آن شمشیر برداشت پیش **مصطفی** ص آورد گفت: «اعطنی هذا» رسول‌خدا جواب‌داد: «ضعه»، یکبار دیگر گفت «اعطنی هذا»، رسول جواب داد «ضعه». **سعد** را آن نخوش آمد، دل تنگ شد، و درین معنی گفت وگوی درمیان صحابه افتاد، تا **جبرئیل** آیت آورد: «یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول». **مصطفی** ص بحکم این آیت غنیمتها وسلبها ازدست ایشان بیرون کرد و میان ایشان بسویّت قسمت کرد و **سعدبن‌ابی‌وقاص** را بخواند و گفت: یا **سعد** آنگه نه آن من بود شمشیر، اکنون آن منست بتو دادیم.

«یسئلونك عن الانفال» واوضمیر مؤمنان است. یعنی که مؤمنان ترامی پرسند ازین مال غنیمت. سؤال بردو وجه است: سؤال استعلام وسؤال طلب. واین سؤال استعلام است که ـ عَن ـ درآن پیوسته. میگوید: ترا ازانفال میپرسند تابدانند که حکم آن چیست، حلال است یاحرام؟ وبکه‌می بایدداد؟ وگفته‌اند: که از آن می پرسیدند که بر امّتهای

۱) ورنایان: لهجه‌ایست از برنایان بمعنی جوانان اندك سال.
۲) در نسخه ج: عمیر.

گذشته پیش ازین امت حرام بود. خوردن آن میخواستند تابدانند که بر ایشان هم حرام است یانه. قومی گفتند: این سؤال طلب است، و - عن - زیادت است ودلیل براین قرائت **ابن مسعود** است: « یسئلونك الانفال » بحذف عن. معنی آنست که مؤمنان انفال از تو طلب می کنند و میخواهند، والانفال الغنائم، واحدها - نفل. قال **لبید**:

ان تقوی ربّنا خیر نفل   و باذن الله رأسی [1] وعجل

یقال نفلنی کذا ای اعطانی، والنّوفل الرجل الکثیر العطاء، وقیل - النفل الزیادة و منه النافلة لولد الولد و کذلك النافلة من الصلوة.

« قل الانفال لله والرسول » تعظیم را نام الله در آورد وابتدا بذکر خویش کرد جل جلاله. معنی آنست که حکم غنیمت بامصطفی افکندیم، آن وی است، چنانکه او خواهد در آن حکم کند. **ابن جریر** گفت: - انفال دیگر است وغنائم دیگر. غنائم آنست که بعد از جنگ مسلمانانرا نصرت وظفر بود و بمال کافران دررسند و جمع کنند، حکم این غنائم آنست که الله گفت:

« واعلموا انّما غنمتم من شیء ... الایة » وانفال زیادتست، که بعدازقسمت امام چیزی بکسی دهد زیادت ازقسمت برای خویش. **مجاهد** و **عکرمه** گفتند: غنائم روز **بدر** علی الخصوص **مصطفی** را بود، بحکم این آیت وآنکس را میداد که خود میخواست؛ پس رب العزّة آن حکم بخمس منسوخ کرد و بقول ایشان این آیت منسوخ است و ناسخ آنست که: « واعلموا انما غنمتم من شیء ... **الآیة** ».

ابن زید گفت: آیت محکم است وثابت، ومعنی آنست: « قل الانفال لله » وهی لاشك لله مع الدنیا بمافیها والآخرة، والرسول یضعهافی مواضعها التّی امر الله بوضعهافیها. میگوید: انفال و غنائم همه خدایرا است و دنیا وآخرت و هرچه در آن همه خدایرا است، کس را باوی در آن انبازی نه و **رسول** راست، یعنی که **رسول** بحکم فرمان خدا آنجا نهد وبآنکس دهد که الله فرماید. این حکم چنین کرد وپس از آن بچهل روز حکم غنائم فرو فرستاد، گفت: « فان لله خمسه ولکم اربعة اخماسه ».

« فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم » ای الحالة التّی بینکم، لیکون سبباً لالفتکم واجتماع کلمتکم. « و اطیعوا الله » فی فرائضه « و رسوله » فی سنّته.

---

۱) نسخه ج: زَیْنی

«ان کنتم مؤمنین» فان الایمان یوجب ذلك. این خطاب با **صحابهٔ رسول** است میگوید: اگر مؤمنان اید مقتضی ایمان آنست که خدای و **رسول** را فرمان بردار باشید، ودرطاعت داری یك دل و یك سخن باشید، ودر کار غنائم وانفال مجادلت واختلاف ازمیان بردارید، وبخدای و **رسول** باز گذارید تاچنان که خواهددر آن حکم کند، وهمه بهم صلح کنید تارستگار شوید.

روی **عدی بن حاتم** قال:- خطب رجل عند **رسول الله**ص فقال: «ومن یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی». فقال **النبی**ص: «اسکت فبئس الخطیب انت» ثمّ قال **رسول الله**: «من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعص الله ورسوله فقد غوی، فلا تقل - ومن یعصهما - ثمّ وصف المؤمنین فقال:

«انما المؤمنون الّذین اذا ذکرالله . . . الآیة» ای اذا ذکرت عظمة الله وقدرته، وماخوّف به من عصاه فزعت قلوبهم، فانقادت لاوامره وارتدعت عن نواهیه واطمأنت الی وعده و فرقت عن وعیده. «واذا تلیت علیهم آیاته . . .» ای - **القرآن** زادتهم تصدیقاً ویقیناً وخشیة، اذا تاملوا وتدبّروا معانیه. حجتی روشن است این آیت بر **مرجیان** که زیادت ونقصان را منکر اند درایمان، و رب العالمین صریح میگوید: «زادتهم ایماناً»، وآن وجهی دیگر که رب العزة حقیقت ایمان اثبات نکرد الّا باجتماع خصلتهای نیکو از اعمال ظاهروباطن، وایشان حقیقت ایمان بمجرد قول اثبات میکنند. تعالی الله عما یقول الظالمون. قال **عمر بن حبیب** وکان له صحبة:- ان للایمان زیادة ونقصاناً، قیل فمازیادته، قال: اذا ذکرنا الله وحمدناه فذلك زیادته، واذا سهونا وقصرّنا وغفلنا فذلك نقصانه. وکتب **عمر بن عبدالعزیز** الی بعض اخوانه: ان للایمان سنناً وفرائض وشرائع فمن استکملها استکمل الایمان ومن لم یستکملها لم یستکمل الایمان. «وعلی ربّهم یتوکلون»؛ یفوضون الیه امورهم ویثقون به فلایرجون غیره ولایخافون سواه.

«الّذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون». هر نفقه که در **قرآن** بانماز پیوسته است زکوة است.

«اولئك هم المؤمنون حقاً» سراً و جهراً بخلاف المنافق. **ابن عباس** گفت: من لم یکن منافقاً فهو مؤمن حقا وقیل:- تقدیره حقوا حقاً، مثل صدقوا صدقاً، سأل

رجل الحسن فقال: أمؤمن انت ؟ـ فقال : الايمان ايمانان ، فان كنت تسألنى عن الايمان بالله وملئكته و كتبه و رسله واليوم الاخر والجنة والنار والبعث والحساب فانا مؤمن بها، وان كنت تسألنى عن قوله : «انّما المؤمنون الّذين اذا ذكرالله وجلت قلوبهم» الى قوله «عندربهم»، فوالله ما ادرى أمنهم انا ام لا ؟ و يقال الحق فى الكلام على وجهين ، احدهما المستحق والثانى ماله حقيقة الوجود، بخلاف الباطل فانه لاوجود له . و روا باشد كه «اولئك هم المؤمنون» اينجا سخن بريده گردد پس گويى: «حقاً لهم درجات عند ربّهم»- بدرستى وراستى كه ايشانرا درجتها ومنزلتها است دربهشت نزديك خداوند ايشان . وقيل :- لهم درجات فى الجنة يرتقونها باعمالهم الرفيعة . «ومغفرة» للذنوب ، «ورزق كريم» خالص من شوايب الكدر .

«كما اخرجك ربك» مفسّران درمعنى آيت مختلفاند . قومى گفتند : اين متصل است باول، و كاف كاف تشبيه است و التشبيه وقع بين الصلاحين ، اى صلاحهم فى اصلاح ذات البين كصلاحهم فى اخراج الله لقاهم ، و اين قول **عكرمه** است وتقدير آيت اينست «فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم» فان ذلك خير لكم كما كان اخراج الله تعالى **محمدا** من بيته بالحق خيراً لكم و ان كرهه فريق منكم . ميگويد : همه بهم صلح كنيد و بايكديگر بآشتى زييد كه صلاح كار و صلاح دين شما را درين است ، هم چنان كه روز **بدر** خداى تعالى **محمد** را از خانهٔ خويش مدينه بيرون آورد بجنگ **بدر**، اگرچه قومى را كراهيت آمد كه ساز جنگ نكرده بودند ، اما صلاح ايشان دران بود. وقيل :- التشبيه وقع بين الحقّين اى «هم المؤمنون حقاً كما اخرجك ربك من بيتك بالحق» ميگويد : ايشان مؤمنان اند بحق وراستى چنان كه الله ترا از خانهٔ خويش بيرون آورد بحق وراستى. وقيل :- التشبيه وقع بين الكراهتين اى - الانفال لله والرسول وان كره بعضهم «كما اخرجك ربك من بيتك بالحقّ و انّ فريقاً من المؤمنين لكارهون» ، ميگويد : اين كراهيت ايشان ومجادلت ايشان درقسمت غنايم هم چون كراهيت ايشان است ومجادلت ايشان روز **بدر** . اذقالوا - اخرجتنا للعير ولم تعلمنا قتالاً فنستعد له . و تقديره امض لامر الله فى الغنايم وان كرهوا كما مضيت على خروجك. «وهم كارهون»، قومى گفتند ازمفسران كه اين آيت باوّل هيچ تعلق ندارد و كاف بمعنى - اذ - است كقوله «واحسن كما

احسن الله الیك » معناه واحسن اذا احسن الله الیك. وتقدیره اذکر یا **محمد** اذ « اخرجك ربك من بیتك » یعنی المدینة الی **بدر** بالحق. ای ـ بالوحی الّذی اتاك به **جبرئیل** . « وانّ فریقاً من المؤمنین لکارهون » الخروج مع کراهیة نفار الطبع عن المیثاق لا کراهیة ضد الارادة ، لانهم کرهوا اولا ثم ارادوا ولم یکرهوا امر الله عزوجل بحال .

« یجادلونك فی الحق » ای ـ فی القتال وذلك انهم خرجوا للعیر ولم یاخذوا اُهبة الحرب فلما امروا بالحرب شق علیهم ذلك و طلبوا الرخصة فی ترك ذلك ، فهو جدالهم بعد ما تبیّن ان الجهاد واجب والخروج صواب ، وعلموا انّ امرك امر الله ، « کانّما یساقون الی الموت وهم ینظرون » ای ـ کارهون القتال کراهیة من یساق الی الموت ، وهم ینظرون الی اسبابه. قال **ابن زید**: یجادلونك یعنی الکفار فی الحق ، ای فی الاسلام. « بعدما تبیّن » بان وظهر الاسلام « کانما یساقون الی الموت » حین دعوا الی الاسلام « وهم ینظرون » تلك الحالة .

« واذ یعدکم الله احدی الطّائفتین » شرح این قصه بقول **ابن عباس** و **سدی** و جماعتی مفسران آنست ـ که **کرز بن جابر القرشی** بدر **مدینه** آمد وغارت کرد وچرندگان **مدینه** جمله براند . خبر به **مصطفی** ص رسید ، برنشست با جماعتی یاران و بر پی وی برفتند وبوی درنرسیدند وباز گشتند ، بعد از آن خبر بمدینه آمد که **بوسفیان** از **شام** می آید و کاروان قریش با وی مالی عظیم و تجارتی فراوان. وهی ـ اللطیمة ـ یعنی قافلة معها الطیب. **رسول** خدا مهاجر وانصار را برخواند وایشانرا خبر داد که آنك کاروان قریش با مال فراوان رسید بنزدیك **بدر**، واگر ما برا ایشان شویم ، بخیر وغنیمت باز گردیم . سیصد و سیزده مرد فرا راه بودند واز ایشان دوسوار بیش نبودند ویك شتر میان سه کس بود. کانوا یتعاقبون علیه ، وهیچ ساز جنگ و آلت حرب با ایشان نه ، که ایشان برای کاروان می رفتند نه بقصد جنگ وحرب . در کاروان قریش **عمرو بن العاص** بود و**عمرو بن هشام** و **مخرمة نوفل الزهری** با چهل سوار بزرگان و سروران قریش . **بوسفیان** بدانست که رسول خدا بیرون آمد با یاران به طلب کاروان. **ضمضم بن عمرو الغفاری** بمکه فرستاد ، قریش را خبر کرد از حال ، وگویند که شیطان برصورت **سراقة بن مالك بن جعشم** فرا دید آمد و گفت : « ان محمداً و اصحابه قد عرضوا لعیر کم ولا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم » . اهل **مکه** همه خشم گرفتند و آواز بیکدیگر دادند

تاجمله بیرون شدند مگر ضعیفان. همه با ساز حرب وسلاح تمام. رسول خدا بایاران از **مدینه** برفته. ووادیی است که **ذفران** خوانند آنجا فرو آمده، **جبرئیل** آمد، ازحضرت عزت این آیت آورد: «واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» الطائفتان هاهنا الجند والعیر و**ابوجهل** مع الجند و**ابوسفیان** مع العیر. خیّر رسول الله بین ان ینصر علی العدو او ینقل عیرهم. گزین دادند رسول خدایرا که اگر خواهد سپاه دشمن در دست او دهند، و اگرخواهد کاروان ومال. رسول خدا دشمن بگزید که در دست او دهند، ومؤمنان دوست داشتند که کاروان بامال در دست ایشان دهند. ایشان را جواب دادند: «وتودّون انّ غیرذات الشوکة تکون لکم»، شما دوست میدارید که از درخت بی خار رطب گیرید والله میخواهد که حق درست کند ودین بزرگ دارد بسخنان خویش وبیخ کافران ببرد. **مصطفی**ص با یاران مشورت کرد در کار حرب وآنچه در پیش بود. جماعتی کراهیت نمودند، گفتند یارسول الله: «هلااخبرتنا انه یکون قتال حتی نخرج سلاحاً ونتأهب له انا خرجنا نرید العیر ولم نعلم القتال». **ابوبکر صدیق** دانست که مراد رسول چیست برخاست و سخنان نیکو گفت؛ **عمر خطاب** هم چنین سخنان نیکو گفت؛ **مقداد بن عمرو** فرا پیش آمد گفت: یا رسول الله، امض لما امرك الله، فنحن معك، والله مانقول کما قالت بنو اسرائیل لموسی:- اذهب انت وربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون، و لکن اذهب انت وربك فقاتلا انامعکم مقاتلون، فوالّذی بعثك بالحق لوسرت بنا الی برك الغماد، یعنی مدینة الحبشة لجالد نامعك حتی نبلغه. این سخن **مهاجران** بود. رسول خدا توقع داشت از **انصار** که تاهم آن سخن گویند، باایشان می نگرست ومی گفت: «اشیروا علیّ ایّها النّاس». **سعد بن معاذ** سید **انصار** بود دانست که رسول خدا ایشان را میخواهد گفت: «یا رسول الله قد آمنّا بك وصدقناك و شهدنا ان ماجئت به هوالحق واعطیناك علی ذلك عهودنا ومواثیقنا علی السمع والطاعة، فامض یارسول الله لما اردت، فوالّذی بعثك بالحق، ان استعرضت بنا هذا البحر فخضته، لخضناه معك ماتخلف منا رجل واحد انا الصبّر عند الحرب لصدّق عند اللقاء فسر بنا علی برکة الله حیث شئت، وصل حبل من شئت واقطع حبل من شئت، وخذ من اموالنا ماشئت». ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «سیروا علی برکة الله وابشروا فان الله قد وعدنی احدی الطائفتین والله لکأنی الان

انظر الی مصارع القوم». پس از آنجا برفت رسول خدا تا **ببدر** فرو آمد و کافران و مشرکان مکّه از آن جانب آمدند و **ببدر** فرو آمدند. هفدهم ماه رمضان و آن جنگ بدر رفت چنان که در قصه است.

«و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انّها لکم» معناه: - و اذکروا اذ یعدکم الله ان لکم «احدی الطائفتین» و «انها لکم» فی موضع نصب من البدل من احدی، «و تودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» یعنی العیر الذی لیس فیها قتال، و الشوکة الشدة، و ذات الشوکة ای ذات السلاح، اشتقاقها من الشّوکة و هو النبت الّذی له حدّة «و یرید الله ان یحقّ الحق»، یظهر الاسلام و ینصر اهله بکلماته - ای باوامره و نواهیه و قیل بضمانه و مواعیده، و «یقطع دابر الکافرین» یستاصلهم، دابر کل شیء آخره. «لیحق الحق و یبطل الباطل»، ای لیعلی الحق و یسفل الباطل، «و لو کره المجرمون» - المشرکون، وکرّر لأنّ الاوّل متصل بقوله «و تودّون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم» ای - انتم تریدون العیر والله یرید اهلاك النفیر و الثانی متصل بالکل. قومی مفسران گفتند: که این دو آیت در نزول پیش از «کما اخرجك ربك» اند و در قرآءت بعد از ابتدا.

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم. بسم الله معراج قلوب الاولیاء، بسم الله نور سرّ الاصفیاء، بسم الله شفاء صدور الاتقیاء، بسم الله کلمة التقوی و راحة الثکلی و شفاء المرضی. بسم الله نور دل دوستان است، آئینه جان عارفان است، چراغ سینه موحدان است، آسایش رنجوران و مرهم خستگان است، شفاء درد و طبیب بیمار دلان است، خدایا! گرفتار آن دردم که تو دوای آن دانی[1]، در آرزوی آن سوزم که تو سرانجام آنی، بندهٔ آن ثناءام که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آنی که خود گفتی و چنانکه گفتی آنی.

در هجر تو کار بی نظامست مرا   شیرین همه تلخ و پخته خامست مرا

در عالم اگر هزار کامست مرا   بی نام تو سر بسر حرامست مرا

«یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله و الرسول» ای مهتر عالم و ای سیّد ولد آدم،

---

(۱) در نسخه ج: که تو درمان آنی

ای مایه فطرت، ای نقطهٔ سعادت، ای مقصود موجودات وسید کاینات، ای نقطهٔ دایره حادثات، ترا می‌پرسند ازانفال وحکم آن، تو از وحی ما واز پیغام ما ایشانرا جواب ده. «قل الانفال لله» ملکا ولرسوله الحکم فیها بمایقضی به‌امراً وشرعاً. انفال‌ازروی ملك خدایراست و حکم آن چنان که خواهد مصطفی‌ص راست، بپسندید شما که بندگانید حکم‌او، بپذیرید به‌جان‌ودل قول‌او، که قول‌اووحی ما است، فعل‌اوحجت ماالست، شریعت او ملت ماالست، حکم او دین ماالست. اتباع‌او دوستی ما است.

«فاتّقوا الله واصلحوا ذات بینکم» تقوی بپناه خویش گیرید که سرهمه طاعتها تقوی است، اصل همه هنرها ومایهٔ همه‌خیرها تقوی‌است. تقوای او آن درخت‌است که بیخ‌اودرآب وفاوشاخ‌او برهواء رضا، میوهٔ او دوستی خدا. نه گرمای پشیمانی بدو رسد، نه‌سرمای سیری، نه‌باد دوری، نه‌هواء پراکندگی. تقوی سه‌چیزاست: خوفی که ترا ازمعصیت باز دارد رجائیکه ترا برطاعت دارد، رضایی که ترا برمحبت‌دارد.

قوله: - «و اصلحوا ذات بینکم» با مردم بصلح و آشتی زندگانی کنید وبی‌آزارزیید، واین نتوانیدمگر که حظ خود بگذاریدوحظ دیگران نگاه دارید، اگرتوانید ایثار کنید و اگر نه‌باری انصاف دهد. بنگر که الطاف کرم احدیت آن درویشان را که راه ایثار رفتند و حظ خود بگذاشتند چه تشریف میدهد و چون می‌پسندد که: - «ویؤثرون علی‌انفسهم ولو کان بهم‌خصاصة».

عن عبدالله بن عمر قال: اُهدی‌لرجل من‌اصحاب رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم رأس‌شاة، فقال: انّ اخی فلاناً وعیاله احوج‌الی‌هذا منّا، فبعث به‌الیه، قال: فلم یزل یبعث به واحدالی آخرحتی تداولها سبعة ابیات حتی رجعت الی‌الاوّل، قال فنزلت «ویؤثرون علی انفسهم... الایه».

قوله: - «انما المؤمنون الّذین اذا ذکرالله وجلت قلوبهم»، مؤمنان ایشانند که از خدای ترسند. درین آیت ترس از شرط ایمان نهاد، هم چنان که جائی دیگرگفت: «وخافونِ ان کنتم مؤمنین» ترس زینهار ایمان است وحصار دین است و شفیع گناهان است، هردل که‌در آن‌ترس نیست آن دل خراب است و معدن فتنه وازنظرالله محروم. درین آیت گفت‌مؤمنان ایشان اند که‌دریاد کرد الله دلهاشان‌بترسد

و بلرزد. جائی دیگر گفت: «الّذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکرالله» اشارت است که مؤمنان ایشان‌اند که در یاد الله دلهاشان بیاساید و آرمیده گردد، آن نشان مبتدیان است و این وصف الحال منتهیان، بنده دربدایت روش خویش پیوسته میگرید ومی‌زارد ومی‌نالد چندان ازبیم فراق بگرید که نداء «الّاتخافوا» بسروی رسد. ازبیم فراق بروح وصال باز آید، در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارامد، اینست که میگوید جل جلاله:- «تطمئن قلوبهم بذکرالله». وگفته‌اند: «وجلت قلوبهم» وصف مریداست، «تطمئن قلوبهم» نعت مراداست. «وجلت قلوبهم» اهل شریعت را شعاراست. «تطمئن قلوبهم» ارباب حقیقت را دثاراست. «وجلت قلوبهم» مقام روندگان است. «تطمئن قلوبهم» نشان ربودگان است. رونده درراه شریعت بامید نعمت بر مقام خدمت، ربوده بربساط حقیقت نواختهٔ قربت و زلفت بار از ولی نعمت.

«الّذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهـم ینفقون»، در آیت پیش لختی اعمال برشمرد، چون تقوی ووجل و توکل. آنکه دربن آیت، اعمال ظاهر چون نمازوز کوة دران پیوست، آن ازامارات حقیقت است واین ازشرائط شریعت، تابدانی که هردو درهم پیوسته ودرهم بسته، حقیقت بی شریعت به کار نیست، وشریعت بی حقیقت راست نیست. چون هردوبهم جمع گشت انگه. «اولئك هم المؤمنون حقاً» ای ـ صدقوا صدقاً وحقّوا حقاً. مؤمنان بحقیقت ایشان‌اند که هم درشریعت درست‌اند هم درحقیقت، پس اقامت شریعت را «لهم درجات فی الجنة ومغفرة» وصدق حقیقت را، «ورزق کریم» هورزق الاسرار بما یکون استقلالها به من المکاشفات والمواصلات، و گفته‌اند حقایق عبودیت و منازلات ومکاشفات حقیقت، دروجود خصلتها است که دراین آیت برشمرد وهوالتعظیم للذکر والوجل عند السماع ولاظهار الزیادة علیهم عند تلاوته، و حقیقة التوکل علی الله والقیام بشروط العبودیة علی حدالوفاء، فاذ کملت اوصافهم صاروا محققین بالایمان، وقیل «اولئك هم المؤمنون حقاً» ای ـ حقاً انه سبقت لهم من الله الحسنی فصار لهم عند ربهم طوبی وزلفی وحسنی.

قوله «وتودّون ان غیر ذات الشّوکة تکون لکم»، از روی اشارت میگوید:

« بنده تارنج نبرد بسر گنج نرسد » .

پیر طریقت گفت : من چه دانستم که مادر شادی رنج است ، وزیر یك ناکامی هزار گنج است ، من چه دانستم که زندگی درمردگی است ومراد همه در بی‌مرادی است . زندگی زندگی دل است ومردگی مردگی نفس ، تادرخود بنمیری بحق زنده نگردی . بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی . نیکو گفت آن جوان مرد که :

نکند عشق نفس زنده قبول — نکند باز موش مرده شکار

الٓهی! انکس که زندگانی وی توئی او کی بمیرد ؟ وانکس که شغل وی توئی شغل بسر کی برد ؟ ای یافته و یافتنی نه جز از شناخت تو شادی ، نه جز از یافت توزندگانی ، زنده بی‌توچون مرده زندانی ، وصحبت یافته باتو نه این جهانی نه آن جهانی .

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **اذتستغیثون ربّکم** » آن هنگام که فریاد میخواستید بخداوند خویش ، « **فاستجاب لکم** » پاسخ نیکو کرد شمارا ، « **انّی ممدّکم** » شما را مدد می‌پیوندم ، « **بالف من الملئکة** » بهزار تن از فریشتگان ، « **مردفین**[۹] » پس خود فرا کردگان .

« **وماجعله اللّه الّابشری** » نکرد خدای تعالی [آن روز و آن کار] مگر شادی شمارا ، « **ولتطمئنّ به قلوبکم** » وآنرا تادلهای شما [بنصرت **بدر**] آرام گیرد ، « **وماالنصر الامن عنداللّه** » و یاری دادن نیست مگر از نزدیك خدای ، « **اناللّه عزیز حکیم**[۱۰] » که الله توانائی دانا .

« **اذیغشّیکم النعاس** » آنکه که خواب در سر شما می کشد ، « **أمنة منه** » از خدای عزوجل بعطا ، « **وینزل علیکم من السماء ماءً** » ومی‌فروفرستد برشمااز آسمان باران ، « **لیطهّرکم به** » تاشما را بآن [ازحدث] پاك گرداند ، « **ویذهب عنکم** » واز شما ببرد ، « **رجز الشیطان** » وساوس شیطان ، « **ولیربط علی قلوبکم** » وآنرا تا قوی گرداند دلهای شما ، « **ویثبت به الاقدام**[۱۱] » و برجای بدارد پایها .

« **اذیوحی ربك الی الملئکة** » آنکه کـه پیغام داد خداوند بفریشتگان ،

« **انّی معکم** » که من باشما ام [بمعونت] ، « **فثبّتو الذین آمنوا** » دل دهیدمؤمنانرا و برجای دارید ، « **سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب** » آری من درافکنم در دلهای کافران ازشما بیم ، « **فاضربوا فوق الاعناق** » شما برزبر گردنها می‌بزنید ، « **واضربوا منهم کل بنان**[۱۲] » و از ایشان دستها می‌زنید .

« **ذلك بانهم شاقّوا اللّه ورسوله** » آن ازبهر آنست که خلاف کردند باخدای و رسول او ، « **ومن یشاقق اللّه ورسوله** » وهر که خلاف کند با خدای و رسول او ، « **فان اللّه شدید العقاب**[۱۳] » اللّه سخت عقوبت است [سخت گیر] ، « **ذلکم فذوقوه** » اینست عذاب او این جهانی چشید آنرا ، « **وان للکافرین عذاب النار**[۱٤] » و کافران راست عذاب آتش .

« **یاایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً** » هر گه که ببینید کافرانرا که روی بشما نهند در جنگ ، « **فلاتولوهم الادبار**[۱۵] » [بهزیمت] پشتهای خود و رایشان مگردانید .

« **ومن یولّهم یومئذ دبره** » وهر که روزجنگ پشت خود بر گرداند بردشمن ، « **الّامتحرّفاً لقتال** » مگر که برگردد ساز جنگ را [نه ادبار هزیمت را ،] « **اومتحیزاً الی فئة** » یا پناه جوی بقومی هم از مسلمانان ، « **فقد باء بغضب من اللّه** » باز گشت وخشم خدای برو ، « **وماویه جهنم** » وبازگشتن گاه او دوزخ ، **وبئس المصیر**[۱٦] » وبدجایگاه که آنست .

« **فلم تقتلوهم** » و نه شما کشتید ایشانرا ، « **ولکن اللّه قتلهم** » ولکن خدای کشت ایشانرا ، « **ومارمیت اذرمیت** » ونه تو انداختی آنگه که انداختی ، « **ولکن اللّه رمی** » ولکن خدای انداخت ، « **ولیبلی المؤمنین منه بلاءً حسناً** » [آن کار آن روز بدر] آنرا کرد تامؤمنانرا [بخشیده یی نیکو بخشدو] آزمون نیکو آزماید ، « **ان اللّه سمیع علیم**[۱۷] » که اللّه شنوائی است دانا .

« **ذلکم وان اللّه** » این همه هست بدرستی که خدای ، « **موهن کید الکافرین**[۱۸] » پست کننده و سست کننده است ساز کافران را .

« **ان تستفتحوا** » اگر بر گزاردن و برگشادن میخواهید [از اللّه] ، « **فقد جاءکم**

الفتح » اینك بر گزاردن و برگشادن آمد بشما ، « **وان تنتهوا** » واگر بازشدید شما [ازاین کاربر گزاردن خواستن] « **فهو خیر لکم** » آن شمارا بهتر است ، « **وان تعودوا نعد** » و [اگر آن میخواهید آن نیز کنیم] اگر باز گردید باز گردیم ، « **ولن تغنی عنکم** » وسود ندارد شمارا ، « **فئتکم شیئاً** » بهم بودن شما و انبوهی شما هیچ چیز ، « **ولو کثرت** » و هر چند که فراوان آید ، « **وان الله مع المؤمنین**[19] » والله با گرویدگان [بیاری دادن] است .

« **یاایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **اطیعوا الله ورسوله** » فرمان برید خدا را ورسول را ، « **ولاتولّوا عنه** » واز رسول او بر مگردید ، « **وانتم تسمعون**[20] » شما می‌شنوید .

« **ولاتکونوا کالّذین قالوا سمعنا** » وچون ایشان مباشید[1] که گفتند شنیدیم « **وهم لایسمعون**[21] » ونمی‌شنوند ونمی‌پذیرند .

« **انّ شرّ الدوابّ عندالله** » بدترین همه جنبندگان وجانوران بنزدیك خدای ، « **الصّم البکم** » آن کرانند [که حق نشنوند] ، گنگانند [که حق را پاسخ ندهند] ، « **الذین لایعقلون**[22] » [ایشان که دریافت حق را] خرد ندارند که دریاوند .

« **ولوعلم الله فیهم خیراً** » واگر الله خیری دانستی درایشان بدانش خویش « **لأسمعهم** » [دلهای] ایشانرا حق شنوانیدند .

« **ولو اسمعهم** » و هر چند که [گوشهای سر] ایشان بشنواند [چون دلها نشنو اند] . « **لتولّوا وهم معرضون**[23] » بر گردند و روی گردانند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی :- « **اذتستغیثون ربکم** » ای - تستجیرون به من عدوّکم وتسئلونه النصرة علیهم ، الاستغاثة - طلب الغوثة - وهی سدالخلة فی شدة الحاجة ، وقیل :- الاستغاثة طلب الغوث وهو التخلیص من المکروه ، وقیل تستغیثون - تستجیرون من الغوث ، واغوثاه والمستغیث المسلوب القدرة ، والمستجیر طالب الخلاص . این استغاثت آنست که « **عمر خطاب** » گفت : لماکان یوم **بدر** ونظر رسول‌الله الی کثرة المشرکین وقلة المؤمنین ،

---

۱) نسخه الف : مبید

دخل العریش هوو **ابوبکر** فاستقبل القبلة، و جعل یدعو و یقول: اللهم انجزلی ما وعدتنی، اللهم ان تهلک هذه العصابة لاتعبد فی الارض. فلم یزل کذلک حتی سقط رداءه. فاخذ **ابوبکر** رداءه والقاه علی منکبیه ثم التزمه من ورائه، و قال: **یا نبی‌الله** کذلک مناشدتک ربّک فان‌الله سینجز لک وعدک. **مصطفی**ص چون قوم خود اندک دید و کافرانرا جمعی دید فراوان دعا کرد و نصرت خواست تاالله‌تعالی‌ویرا نصرت‌دادودعای‌وی‌اجابت‌کرد. چنان‌که‌گفت: «فاستجاب‌لکم» ای- اجاب‌لکم. اجابت واستجابت‌یکی‌است. وقیل:- الاستجابة ماتقدمهاامتناع، والاجابة مالم‌یتقدمهاامتناع.

«انی ممد کم» ای- بانّی‌مغیثکم «بالف من‌الملئکة مردفین» بفتح دال قرآءت مدنی ویعقوب‌است. ای- اردف بعضهم ببعض، او ارد فهم‌المسلمون. یقال:- ردفت‌الرجل اذا رکبت خلفه، واردفته- ای ارکبته خلفی. باقی قراء مردفین بکسر دال‌خوانند واین را دو وجه است: یکی مع کل واحد منها ردف له کما قال **ابن‌عباس**: مع کل ملک ملک فیکون‌الفین، و یکون المفعول علی هذا محذوفا تقدیره مردفین اردافا مثلهم. وجه‌دیگر«مردفین»ای- متتابعین فرقة بعدفرقة بعضهم‌فی‌اثربعض. یقال- اردفت‌الرجل اذاجئت بعده، وانشدوا:-

اذاالجوزاء اردفت الثریا ظننت بآل فاطمة الظّنونا

والجوزاء ابداً تطلع بعد الثریا. **ابن‌عباس** گفت: امدهم‌الله بالملئکه، فنزل **جبرئیل** فی‌خمسمائةملک علی‌المیمنة وفیها **ابوبکر** و نزل **میکائیل** فی‌خمسمائة علی المیسرة و فیها **علی** فی صورة الرجال علیهم ثیاب بیض و عمائم بیض ارخوا مابین **اکتافهم**. حسن گفت: امدّوا بخمسة‌آلاف هذا الف، وثلثة فی آل‌عمران، ثم‌اردفهم الفا فصاروا خمسة آلاف. وقیل:- ثمانیةآلاف‌و قیل تسعة الاف. گفته‌اند فریشتگان از آسمان بزیر آمدند بمدد مؤمنان روز **احزاب** وروز**حنین** اماجنگ نکردند الّا روز **بدر**. قال**ابن‌عباس**: بینمارجل من‌المسلمین یشتد فی‌اثر رجل من‌المشرکین امامه اذسمع‌ضربة السوط فوقه و صوت الفارس یقول قدم حیزوم- اسم فرسه- اذا نظر الی المشرک امامه خرّ مستلقیا، فنظر الیه فاذا هو قد حطم و شق وجهه لضربة السوط، فجاء الرجل فحدّث بذلک **رسول‌الله** فقال: صدقت ذلک من مدد السماء، فقتلوا یومئذ سبعین واسروا سبعین.

«وماجعله الله» ای - الامداد والارداف، «الابشری» - مایؤذن بالمسرّة. وقیل:- معناه - ماقدّرالله وقعة بدر «الابشری» لکم، «ولتطمئن به قلوبکم» ای - وتسکن به قلوبکم. «وما النصر الامن عندالله» قیل - من لم یطلب النصرة بالذل والافتقار لاینالها، لانّ النصرة بالقوة والقدرة منازعة الربوبیّة ومن نازع المولی قهره. «انّ الله عزیز» لایغلب، «حکیم» یضع الشئی موضعه.

«اذ یغشّیکم النعاس» قراءة مکی وابو عمرو بفتح یا وشین النعاس برفع، یعنی - که خواب درسر شما می‌پیچد تا ازشما گروهی برپای ازخواب سرخود دربرمی آوردند. قراءت مدنی «یغشیکم» بضم یا وکسرشین، بتخفیف، النعاس منصوب. باقی بتشدید شین. ومعنی هردو یکسان است. فیکون الفعل مستنداً الی الله عزوجل لتقدم ذکره فی الایة التی قبل هذه آلایه:- ای:- یغشیکم الله عزوجل النعاس، آنکه که الله خواب درسر شما میکشد. «أمنة منه» یعنی امناً من عندالله عزوجل. قال الزجاج امنة منصوب مفعول له، کقولك فعلت ذلك حذر الشر، یقول امنهم الله عزوجل امناً حتی یغشیهم النّعاس لماوعدهم النصر، یقال امنت امناً وامانا وامنة، معناه سکنوا الی وعدالله فناموا الآن الامن ینیم والخوف یسهر.

ابن مسعود گفت: النوم عند القتال امن من الله عزّوجل والنّوم فی الصلوة من الشیطان.

«وینزل علیکم من السّماء ماء لیطهّرکم به» روز بدر کافران پیش ازمسلمانان بسر آب رسیدند و آنجا فرو آمدند، ومسلمانان از آب باز ماندند وبه ریگستانی فرو آمدند که چهار پایان را پای به ریگ فرومی‌شد. درخبر است که: «ناموا حتی احتلم اکثرهم فاصبحوا مجنبین»، در آن حال مسلمانان فروماندند، وشیطان ایشانرا وسوسه کرد که چه امید دارید بظفر؟ وچه ظن بری؟ که آب ایشان دارند وجای خوش وهامون ایشانراست وقوت وشوکت وکثرت ایشان راست وشما میگوئید که اولیاء خدائیم و رسول خدا با ماست و آنکه با جنابت وحدث نماز میکنید وبتشنگی روزوشب میگذارید. این چنین وسوسه‌ها در دل ایشان افکند، تا رب العالمین بجلال عزت خویش و کمال مهربانی خویش میغ و باران با ایشان فروگشاد، و بسیار ایشان را باران باریـد و مسلمانان ازان بخوردند وغسل بکردند، وراویه‌ها ومطهره‌ها ازآن پرکردند، وگرد ازجامهٔ خویش پاك فروشستند، وآن زمین ریگستان بباران سخت گشت، وچهارپایان مردمان دران روان

شدند و آن وسوسه شیطان در دل ایشان برخاست، و خوش‌دل گشتند. این است که رب‌العالمین گفت: «ویذهب عنکم رجز الشیطان» ای- وسوسته، «ولیربط علی قلوبکم» بالیقین والصبر والایمان، «ویثبّت به الاقدام» حتّی لاتسوخ فی الرمل بتلبیدالارض؛ وقیل: - یقوّی القلوب فیکون سبباً لاثبات القدم.

«اذیوحی ربك الی الملئکة» این بدل است از «واذیعدکم‌الله» و «اذتستغیثون» و «اذیغشیکم» آن همه اشارت‌اند از یك هنگام. «انّی معکم» یعنی بالنصرة، «فثبّتوا الّذین آمنوا» بالبشارة و کان الملك یمشی امام الصّف علی صورة الرجل، و یقول ابشروا فان‌الله ناصر کم. «سالقی فی قلوب‌الذین کفروا الرعب» -الرعب- امتلاء القلب من الخوف. یقال رعب‌السیل الوادی اذاملیء ماء. «فاضربوا فوق‌الاعناق واضربوا منهم کل بنان» ای اضربوا الرّؤس فانها المقتل، واضربوا الانامل لانها مواضع استعمال السلاح. اباح‌الله عز وجل قتلهم بکل نوع یکون فی الحرب. قال **ابو داود المازنی**: و کان شهد **بدراً** - «تبعت رجلا من المشرکین لاضربه یوم **بدر** فوقع رأسه بین یدی، قبل ان یصل الیه سیفی، فعرفت انه قتله غیری. وقال **ابن‌عباس**: حدثنی رجل من **بنی غفار** قال: اقبلت انا وابن‌عم لی حتّی اصعدنافی جبل نشرف علی **بدر** ونحن مشرکان، ننتظر الوقعة علی من یکون الدایرة فننتهّب مع من ینتهب. قال: فبینا نحن فی الجبل اذدنت مناسحابة سمعنا فیه حمحمة الخیل، فسمعت قائلا یقول: - اقدم‌خیروم. قال: فاما ابن‌عمی فانکشف قناع قلبه فمات مکانه، وامّا انافکدت اهلك ثم تماسکت. وروی ان **اباسفیان** لمّاانصرف الی مکة، قال **ابولهب**: هلمّ الیّ یاابن اخی فعندك الخبر، وکان **ابولهب** تخلف عن وقعة **بدر** وبعث مکانه **العاص بن هشام**، فقال **ابولهب** لابی سفیان: - اخبرنی کیف کان امرالناس قال: - لاشیٔ والله ان کان الّا لقیناهم فمنحناهم اکتافنا یقتلوننا ویأسرون کیف شاؤا وایم‌الله مع ذالك مالمت‌الناس، لقینا رجالا بیضاء علی خُیل بین‌السماءِ والارض لایقوم لها شیٔ. قال **ابورافع** قلت تلك الملئکة، فضرب وجهی **ابولهب** ضربة شدیدة، فقال: والله ماعاش الاسبع لیالِ حتّی رماه‌الله بالعدسیة فقتله. فلقد ترکه ابناه لیلتین اوثلثا مایدفنانه حتّی انتن فی بیته. و روی **مقسم** عن **ابن‌عباس** قال کان الّذی اسر **العباس** **ابوالیسر کعب بن عمرو اخو بنی سلمة** و کان **ابوالیسر** رجلا مجموماً و کان **العباس**

رجلا جسيماً فقال **رسول الله لابی اليسر** :- « کيف اسرت **العباس** يا **اباليسر** » ، فقال: يا **رسول الله** « لقد اعانني عليه رجل ما رأيته قبل ذلك ولا بعده هيئته كذا و كذا » ، قال **رسول الله** :- « لقد اعانك عليه ملك كريم » .

« ذلك » ای ذلك الضرب والقتل « بانهم شاقّوا الله و رسوله » ای خالفوا الله و رسوله . « ومن يشاقق الله ورسوله فان الله شديد العقاب . « ذلكم » ای هذا العذاب الّذی عجلته لكم ايّها الكفار **ببدر** ، « فذوقوه » عاجلا ، « وانّ للكافرين » اجلا فی المعاد ، « عذاب النّار » موضع ان نصب بفعل مضمر تقديره ذلكم فذوقوه ـ و اعلموا ـ انّ للكافرين .

قوله تعالی :- « يا ايها الّذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفاً » يعنی راجعين اليكم . ـ زحف ـ رفتن جنگی است پاره پاره روی بيكديگر ، هم خزيدن طفل ، التزاحف والتّدانی والتّقارب واحد ، والزحف مصدر لذلك لم يجمع كقولهم عدل وصوم . « **فلا تولّوهم الادبار** » فتنهزموا عنهم و لكن اثبتوا لهم .

« ومن يولّهم يومئذ » يوم حربهم « دبره الّا متحرّفاً لقتال ، » ميگويد: هر كه روز جنگ پشت بر گرداند بر دشمن مگر كه بر گردد ساز جنگ را از بهر كشيدن كمان يا بر كشيدن تيغ يا سلاح نگه داشتن را در جنگ يا پس تر آيد نه ادبار هزيمت را ، « او متحيّزاً الی فئة ، » ای ـ يكون منفرداً فينحاز لان يكون مع المقاتلة . مشتق من حُزت الشیء اذا جمعته واصله متحيوز فادغمت اليآء فی الواو . « فقد باء بغضب من الله وماويه جهنم وبئس المصير » .
مفسران را در حكم اين آيت سه قول است :- يكی قول **حسن** و **قتادة** ، گفتند : كه اين مخصوص است با هل **بدر** كه پشت بدادن بجنگك آن روز از كبائر بود وموجب عقوبت وغضب حق ، نه بينی كه روز **احد** را گفت عز جلاله « انّما استزلّهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم » ، وغزاء **حنين** بعد از **بدر** بود بهفت سال ورب العالمين می گويد: « ولّيتم مدبرين » الی ان قال « ثم يتوب الله من بعد ذلك علی من يشاء . » قول **عطا** و جماعتی آنست كه اين آيت منسوخ است بآن آيت كه گفت : « حرّض المؤمنين علی القتال . » **كلبی** گفت : من قتل اليوم فی الجهاد مقبلا اومدبراً فهوشهيد ولكن يسبق المقبل المدبر الی الجنة. وقال **محمد بن سيرين** لمّا قتل **ابوعبيد** جاء الخبر الی

عمر فقال **عمر** لو انحاز الیّ کنت له فئة وانا فئة کل مسلم ، وعن **منصور** عن **ابراهیم** قال: - انهزم رجل من **القادسیه** فاتی المدینة الی **عمر** فقال:- یا **امیر المؤمنین** هلکت فررت من الزحف ، فقال **عمر** انا فئتك . وعن **عبدالله بن عمر** قال کنّا فی جیش بعثنا **رسول‌الله** فحاص الناس حیصة فانهزمنا و کنا نفرّ فقلنا نهرب فی الارض ولا نأتی **رسول‌الله** حیاءً ممّا صنعنا فدخلنا البیوت ، ثم قلنا یا **رسول‌الله** نحن الفرارون . فقال **رسول‌الله** انتم الکرّارون انا فئة المسلمین . قول سوم قول **ابن عباس** و جماعتی مفسران ، گفتند : آیت محکم است وحکم آن عام است والفرار من الزحف من الکبائر. قال النبی: - اجتنبوا السبع الموبقات: - الشرك بالله ، والسحر ، وقتل النفس الّتی حرم الله الّا بالحق ، واکل الربوا ، واکل مال الیتیم ، والتّولّی یوم الزحف ، و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات .

« فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم . » مفسّران گفتند : **مصطفی** روز **بدر** کافرانرا دید گفت - هذه قریش قدجاءت بخیلائها وفخرها یکذّبون رسولك ، اللهم انی اسئلك ماوعدتنی . - فاتاه جبریل ، وقال له : خذ قبضة من تراب فارمهم بها ، فقال : **رسول‌الله** لمّا التقی الجمعان ا : **علی** اوا : **ابی بکر** اعطنی قبضةً من حصباءِ الوادی فناوله کفّاً من حصی علیه تراب ، فرمی **رسول‌الله** به فی وجوه القوم وقال : شاهت الوجوه ، فلم یبق مشرك الّا دخل فی عینه وشغل بعینه فکان ذلك سبب هزیمتهم . قال **حکیم بن حزام** لمّا کان یوم **بدر** سمعنا صوتاً وقع من السماءِ کانه صوت حصاةٍ وقعت فی طشت ورمی رسول الله تلك الرّمیة فانهزمنا ، وروی ان **رسول‌الله** ص اخذ یوم **بدرٍ** ثلث حصیاتٍ فرمی بحصاةٍ فی میمنة القوم ، وحصاة فی میسرة القوم وحصاة بین اظهرهم ، و قال شاهت الوجوه . فانهزموا .

مجاهد گفت : سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان را برایشان نصرت بود قومی کشته شدند وقومی را اسیر گرفتند ، جماعتی مسلمانان، پنداشتند که آن ازقوّت وشوکت ایشان بود ، یکی می گفت من فلانرا کشتم یکی میگفت من فلانرا اسیر گرفتم . رب العالمین آیت فرستاد - « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم » - آن نه شما کشتید ایشانرا بقوت خویش ، که الله کشت ایشانرا ، یعنی که - الله

بیم و رعب در دل ایشان افکند و فریشتگانرا فرستاد تا جنگ کردند و کافرانرا در دست مسلمانان می‌نهادند . قال **الحسین بن‌الفضل** : معناه - فلم تمیتموهم ولکن‌الله اماتهم، انتم اخرجتموهم ولکن‌الله اخرج ارواحهم،

«وما رمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» مراد نه‌نفی‌رمی‌است ازمصطفی(ص)، بل‌که خبر میدهد جلّ جلاله که آن یك کف‌خاك که توافکندی رمی ازتو بود ورسانیدن‌از ما ، و گر نه‌کجا صورت بندد؟ وچه ممکن شود که بشری مشتی خاك برروی لشکری بدان انبوهی زند و باندازهٔ یك ذره از آن خطا نشود که همه درچشمهای ایشان‌شود؟ این جز درقدرت آفریدگار جلّ جلاله نیست . وقال **ابوعبیدة** : معناه - ما ظفرت ولا اصبت، ولکن‌الله عزّوجل اظفرك وصوّب رمیك . اهل‌معانی گفتند: که الله‌تعالی اضافت قتل ورمی با خود کرد از روی ایجاد و اختراع نه از روی مباشرت فعل و تحریك اعضاء . مذهب اهل حق آنست کـه افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش تعلق بقدرت قدیم دارد جلّ جلاله، همه‌آفریدهٔ اوست وبارادت ومشیت‌اوست . یقول‌الله‌تعالی «الله‌خالق کل شیء، والله‌خلقکم وما تعملون». وار روی اکتساب تعلق به بنده دارد. که‌ربّ‌**العزّة** در وی قدرت وحرکت واختیار آفرید تا بان قوت و قدرت محدث که در وی آفریده از روی‌کسب آن فعل حاصل کرد. وشرح این مسئله درازاست ودرین موضع بیش ازین احتمال نکنند . قرآءت **شامی** و **حمزه** و **کسائی** « ولکن‌الله رمی» - بتخفیف نون و رفع الله است ، باقی بتشدید نون خوانند ونصب الله و وجه این همان‌است که‌درسورة‌البقره‌رفت:-«ولکن‌البّرمن آمن‌بالله»،«ولیبلی‌المؤمنین».این معطوف‌است بر آن که -«لیحق الحق ویبطل‌الباطل ولیربط علی‌قلوبکم» والمعنی - ولیعطی المؤمنین منه عطاءً حسناً . «ان الله سمیع علیم» لدعائهم علیمٌ بنیّاتهم .

«ذلکم» ای - ذلکم الامر والبیان من‌القتل والرّمی والابلاء الحسن ،« وانّ‌الله موهن » ای واعلموا « انّ‌الله موهن کیدالکافرین » و قیل : - ذلکم ای‌فعل‌الله الذی شاهدتموه . و یجوز ان یکون خبرمبتداء محذوف ،ای - الامر ذلکم « و انّ‌الله موهن کیدالکافرین » - بابطال حیلهم والقآء الرعب فی قلوبهم و تفریق کلمتهم و نقض ماابرموا. قرآءت **حجازی** و **ابوعمرو** موهّنٌ بتشدیداست وتنوین ، باقی بتخفیف

و تنوین خوانند، مگر **حفص** که وی «موهن کید الکافرین» باضافت خواند، ومعنی همه یکسان است.

قوله: - «ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح» ای - ان استقضوا فقد جاءکم القضاء. والفتاح عندالعرب هو القاضی. «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» ای قضینا لك قضاء مبیناً، ان الله هو الفتاح بمعنی القاضی. سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** روز **بدر** دعا کرد گفت: اللّهم ایّنا کان افجر واقطع للرّحم وآتانا بما لایعرف فاحّره الغداة. فاستجاب الله دعاءه و جاءه بالفتح، فضربه ابنا **عفرا**: **عوف** و**معوذ** و اجاز علیه **عبدالله بن مسعود**. **سدی** و **کلبی** گفتند: مشرکان چون خواستند که از مکه بجنگ **مصطفی** ص ومؤمنان آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند: اللهم انصر اعلی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین. فانزل الله هذه الایه. ثم قال للکفار: - «وان تنتهوا» عن الکفر بالله وقتال نبیّه، «فهو خیر لکم وان تعودوا» الی حربه وقتاله «نعد» علیکم بالامر والقتل. وقیل - «وان تعودوا» للاستفتاح «نعد» بفتح **محمد**. **ابی کعب** گفت و **عطاء الخراسانی**: - که این خطاب باصحاب رسول است و بامؤمنان، میگوید: ان تستنصروه وتسئلوه الفتح والنصر، فقد جاءکم الفتح والنصر. و «ان تنتهوا» عن ارادة عرض الدّنیا «فهو خیر لکم وان تعودوا» الی ما کان منکم فی الامر والغنیمة یوم **بدر**، «نعد»، للانکار علیکم، «ولن تغنی عنکم فئتکم شیئاً ولو کثرت وان الله مع المؤمنین» وانّ الله بفتح الف قراءة **مدنی** است و**شامی** و**حفص** علی تقدیر ولان الله مع المؤمنین. ای - لذلك «لن تغنی عنکم فئتکم شیئاً» باقی بکسر الف خوانند لانّه مبتدأٌ به منقطع مماقبله.

«یا ایها الّذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله» فیما یدعوکم الی الجهاد، «ولا تولّوا عنه» ای - لاتعرضوا عنه ولا تخالفوه، وحّد الکنایة لانه یعود الی الله، وقیل الی رسوله، لانه المنبیء عن الله، وقیل الی الله ورسوله ووحّد لانه امر کل واحد امر الاخر، وقیل یعود الی الجهاد، و یحتمل انّه لمّا لم یجز اطلاق لفظ التثنیة علی الله وحده، لم یجز اجراء لفظ التثنیة علیه مع غیره بخلاف لفظ الجمع فانه لمّا جاز اطلاق لفظ الجمع علیه وحده تعظیماً جاز اجراء لفظ الجمع علیه مع غیره. و لهذا نظائر فی القرآن. منها.

قوله: «اذا دعاکم لما یحییکم احقّ ان ترضوه.» و جاء التنکیر عن النبی فیمن ذکر مع غیره بلفظ التثنیة، وهو انّ رجلا قام بین یدیه فقال: من اطاع الله ورسوله فقد رشد ومن عصاهما فقد غوی، فقال بئس خطیب القوم انت، هلاّ قلت ومن عصی الله ورسوله فقد غوی، «وانتم تسمعون» یعنی - امره ونهیه، و قیل القرآن و مواعظه.

«ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون» الآیة. هم المنافقون و قیل هم المشرکون یسمعون بآذانهم فلا ینتفعون، فصاروا کمن لا یسمعون، و قیل هم الذین قالوا: - قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا.

قوله: - «ان شرّ الدّواب عند الله الصّم البکم» کل مادبّ علی الارض فهو دابّة. ولا یطلق علی الانسان الاّ ذمّاً. میگوید: این مشرکان و کافران هم چون چارپایان‌اند که حق نمی شنوند، یعنی بگوش می شنوند و نمی‌پذیرند، و در عداوت و بغضا میکوشند. پس هم‌چون ایشان‌اند که حق نمی‌شنوند ودر نمی یابند. **ابن زید** گفت: هم صمّ القلوب و بکمها و عمیها، دلهاشان کر و گنك و کوراست. آنگه این آیت برخواند: فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور، میگویند: درشأن **نضر حارث** آمده‌است این آیت. **ابن عباس و عکرمه** گفتند درشأن **بنو عبدالدار بن قصی** آمد: کانوا یقولون نحن صمٌ بکمٌ عمّا جاء به **محمد** فلا نسمعه ولا نجیبه فقتلوا جمیعاً **باحد**، و کانوا اصحاب اللواء ولم یسلم منهم الارجلان: **مصعب بن عمیر و سویط بن حرمله**.

«ولو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم» ای - لو علم الله فیهم صدقاً و اسلاماً و قبول موعظة وسعادة سبقت لهم، لاسمع قلوبهم وجعلهم ینتفعون بالسمع. ولکنّه علم انّه لاخیر فیهم و انّهم ممن کتب علیهم الشقاء، فهم لا یؤمنون. خیر - درین آیت سزاواری آشنایی است. میگوید: - ایشان سزای آشنایی در ازل نبودند و حکم الله در ایشان بکفر رفت، لاجرم حق نشنیدند که الله ایشانرا حق نشنوانید، چنان که آنجا گفت: «و کانوا لا یستطیعون سمعاً و ما کانوا یستطیعون اسمع انّهم عن السمع لمعزولون». **ابن عباس** گفت **بنو عبدالدار** گفتند: - یا **محمد** احی لنا موتانا فیکلّمونا و یخبرونا بصحّة رسالتك و نعلم انّ الله

یبعث الموتی. گفتند پدران ما را زنده گردان تا با ما سخن گویند و خبر دهند از صحت رسالت ونبوت تو، ونیز بدانیم که الله مرده زنده کند. وبیان این آیت در آن است که گفت: «واذا تتلی علیهم ایاتنا بیّنات ما کان حجتهم الّا ان قالوا ایتوا بآبائنا ان کنتم صادقین». رب العالمین گفت: «ولوا سمعهم» کلام الموتی بصحة نبوة **محمد** «لتولّوا» عن الایمان «وهم معرضون»، ای لم یقبلوا ولم یؤمنوا فلذلك لم افعل بهم مماسألوا نظیره: - «وان یروا کسفاً من السماءِ ساقطاً یقولوا سحاب مر کوم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: - «اذ تستغیثون ربکم». استغاثت سه قسم است: یکی از حق بخلق، نشان بیگانگی است واز اجابت نومیدی؛ یکی از خلق بحق، راه مسلمانی است وشرط بندگی؛ یکی ازحق بحق وسیلت دوستی است واجابت دستوری. او که از حق بخلق نالد دردافزاید، او که ازخلق بحق نالد درمان یابد، او که ازحق بحق نالد حق بیند. پیرطریقت **شبلی** رحمة الله علیه در منازلات خویش بنعت حیرت ازروی استغاثت از و عزسبحانه هم باوعز جلاله این کلمات میگفت: الهی ان طلبتك طردتنی وان ترکتك طلبتنی. فلامعك قرار ولامنك فرار، المستغاث منك الیك! الهی! ارت بخوانم برانی، وربروم بخوانی، پس من چه کنم بدین حیرانی؟ نه باتومرا آرام، نه بی تو کارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن! فریاد از تو که این جانها همه شیدای تو و این دلها همه حیران تو!

هم تو مگر سامان کنی — راهم بخود آسان کنی
درد مرا درمان کنی — زان مرهم و احسان تو

الهی! این سوز ما امروز دردآمیز است، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریز است. سرّ وقت عارف تیغی تیز است. نه جای آرام و نه روی پرهیز است.

«اذ یغشیکم النّعاس أمنةً منه» رب العالمین، چون خواست که ایشان را نصرت دهد نخست ایشانرا درخواب کرد در آن معرکه، تا ازحول وقوت خویش متبری گشتند واز بود خویش نا آگاه شدند، تا بدانند که نصرت از کرامت حق است

نه از قوت و جلادت ایشان. «وینزّل علیکم من‌السماءِ ماءً لیطهّرکم به» از آسمان باران فرو گشادند تا ازحدث وجنابت پاك شدند. واز چشمهٔ معرفت آب یقین در دل ایشان گشادند تا از وساوس شیطان و هواجس نفس بیزار گشتند.

«ولیربط علی قلوبکم و یثبت به‌الاقدام» ربطهٔ عصمت بردل ایشان بستند، و بقید تثبیت باطنهای ایشان استوار کردند، و بشمع عنایت سرهاشان بیفروختند تا بمقصود رسیدند.

«ومارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» - اذرمیت - فرق است، ولکن‌الله رمی - جمع است. فرق صفت عبودیت است و جمع نعت ربوبیت. فرق بی جمع بکار نیست وجمع بی فرق راست نیست. فرق محض بی‌جمع معتقد قدریان است، جمع محض بی فرق دین جبریان است، فرق و جمع هردو بهم راه سنّیان است و حق آنست. قدریان ایشانند که خودرا استطاعت و اختیار نهند و از خود قدم فرا پیش ننهند، جبریان ایشانند که درسیاست جبروت دست و پای خویش گم کنند، سبب نه‌بینند و خودرا اختیار ننهند، سنیان ایشانند که با ایشان گویند بردرگاه «ایّاك نعبد» می‌باشید بمعاملت، ودردل بردرگاه «ایّاك نستعین» خواهش وزاری ودعا کنید. «ومارمیت اذرمیت و لکن‌الله رمی» اشارت بحقیقت افراد است وطریق اتحاد. میگوید - مرادان دیگر همه بگذار، گرفتار مهر مارا با غیر ماچه کار؟ یا محمد بکردار خود بر ما منت منه - توفیق ما بین، بیاد خود منـاز تلقین مابین، از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر مابین. طریق اتحاد یکانگی‌است، وبا خود بیگانگی‌است، ازمن وما نشان‌دادن دوگانگی است، ودوگانگی دلیل بیگانگی است. دوگانگی آنجاست که امروز و فرداست. موحد ازامروز وفردا جداست. تاموحد سایـهٔ خورشید وجود نیافت از خود وانرست، وتا ازخود وانرست حق را نیافت. «اذرمیت» صفت مرید است برراه تلوین نشسته وازحق با خود می‌نگرد. «ولکن‌الله رمی» نعت مرادست از خویشتن برخاسته تمکین یافته و از حق بحق می‌نگرد.

پیر طریقت گفت: مخلص همه ازوبیند، عارف همه باوبیند، موحّدهمه اوبیند، هرهست کـه نام برند عاریتی‌است، هست حقیقی اوست، دیگر تهمتی‌است، مرید

مزدور است ، ومراد همان مهمان ، مزد مزدور درخور مزدور است و نزل مهمان در خور میزبان، مهمان بستهٔ کاریست که درسر آنست دیدهٔ او دردیده وری عیان‌است ، جان او درسر مهر او تاوان است، جان اوهمه چشم سرّ اوهمه زبان است، آن چشم و زبان درنور عیان نا توانست .

« ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسناً » البلاء الحسن - توفیق‌الشکر فی‌المنحة وتحقیق الصبر فی‌المحنة ، وما یفعل الحق فهوحسن من‌الحق، لان له ان یفعله وهذا حقیقة الحسن وهو ما للفاعل ان یفعله . هر کرا کاری رسد وآن کار اورا سزد آن‌از وی‌نکوست. هرچه از حق آید وبربندهٔ خویش راند، از نعمت یامحنت راحت یاشدت، همه نیکوست، که خداوند همه اوست. کس‌را بروی‌چرا وچون‌نیست، وآنچه‌وی کند به آفریدهٔ خویش از وی ستم نیست . و للّٰه الحجّة البالغة ، در هر چه الله کند ویرا حجت تمام است که‌آفرید گارو کرد گارجهان وجهانیان‌است ، از نیست هست‌کننده وپدید آورنده وپادشاه بربنده .

« ان تستفتحوا فقد جاء کم الفتح » یك قول آنست که این خطاب بامؤمنان است، وازخدا منت برایشان است. میگوید: نصرت‌خواستید بردشمن‌نصرت دادم، کار فروبسته برشما بگشادم . دعا کردید نیوشیدم ، عطا خواستید بخشیدم ، کردار شمارا پسندیدم ، وعیبها پوشیدم . همانست که درآن اثر بیامد ؛

« نادیتمونی‌فلبّیتکم ، سألتمونی فاعطیتکم ، بارزتمونی فامهلتکم ، ترکتمونی فرعیتکم ، عصیتمونی فسترتکم ، فارجعتکم الی قبلتکم ، وان ادبرتم عنّی‌انتظرتکم ، انا اکرم‌الاکرمین وارحم الراحمین . »

« ولو علم‌اللّٰه فیهم خیراً لاسمعهم » الایة ... من اقصته سوابق القسمة لم تدنه لواحق‌الخدمة لو کانوا من‌متناولات‌الرحمة لا لبسهم‌صدارالعصمة ولکن سبق‌بالحرمان حکمهم فختم بالضلال امرهم . آه از قسمتی درازل رفته، قسمتی نه فزوده نه‌کاسته ، یکی رانده وحبلش گسسته ، یکی‌شسته و کردار اوشایسته ، این‌بایسته وآن‌نابایسته! چه توان قاضی درازل چنین خواسته!؟ آه ازفردا روز که نابایسته را درخت نومیدی ببرآید ، واشخاص بیزاری بدرآید ، وازهدم عدل گرد نوایست برآید . آنت‌فضیحت

ورسوائی، ماتم بیگانگی، ومصیبت جدائی، واین شادی آن روز بیزاری که بایسته را آفتاب دولت بر آید، وماه روی کرامت در آید، کار اوازهر کس نیکوتر آید، درخت امید ببر آید، اشخاص فضل بدر آید، شب جدائی فرو شود و روز وصل بر آید، اورا بعنایت بر آراید، وبفضل باردهد، وبمهر خلعت بپوشاند وبکرم دیدار دهد، گاه مهر پرده بردارد، تارهی بعیان می‌نازد، گاه غیرت پرده فرو گذارد، تارهی در آرزوی عیان می‌زارد ومیگوید: کریما گرزارم درتو زاریدن خوش‌است! ورنازم بفضل‌تو نازیدن خوش‌است! هرخانه‌ای که حد آن واتواست آبادان است. هردل که در آن مهر تست شادان‌است. آزاد آن‌نفس که بیادتو یازان است، شادآن‌دلی که بمهرتو نازان‌است!

مهر ذات تست الهی، دوستانرا اعتقاد یاد وصف‌تست یارب‌غمگنانرا غمگسار

۳- النوبة الاولی

قوله تعالی -: «**یاایها الذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**استجیبوا لله و للرّسول**» پاسخ نیکو کنید خدا و رسول را، «**اذادعاکم**» آنگه که شما را خواند، «**لما یحییکم**» چیزی را که شمارا زنده کند، «**واعلموا**» و بدانید، «**ان‌الله یحول بین‌المرء وقلبه**» که خدای [بحال‌گردانی و کار گردش] میان مرد ودل‌اوست، «**وانّه الیه تحشرون**. ۲٤» وبدانید که شمارا انگیخته بااو خواهندبرد.

«**واتّقوا فتنة**» وبپرهیزید ازفتنه، «**لاتصیبنّ الذین ظلموا منکم خاصة**» کی نه راست به گناه کار افتد و ببدان از شما، «**واعلموا**» و بدانید، «**ان الله شدید العقاب**. ۲۵» کـه الله سخت‌گیراست.

«**واذکروا**» ویاد دارید ویاد کنید، «**اذ انتم قلیل**» آنگه کـه شما اندك بودید، «**مستضعفون فی‌الارض**» زبون گرفتگان بودید درزمین، «**تخافون**» می ترسیدید همواره، «**ان یتخطّفکم الناس**» که‌مردمان شمارا بربایند، «**فآوٰیکم**» شمارا جایگاه ساخت [وبمدینه فروآورد]، «**وایّدکم بنصره**» وشمارا پیروزی داد بیاری دادن خویش [روز بدر]، «**ورزقکم من‌الطیبات**» وشما را روزی داد از خوشیها [روزی خوش وپاکیهای آن]، «**لعلّکم تشکرون** ۲۶» تامگر آزادی کنید.

« **یاایها الذین آمنوا** » ای گرویدگان ، « **لاتخونوا الله والرسول** » کژ مروید باخدای ورسول [درپیمان خویش‌ودرنهان خویش] ، « **وتخونوا اماناتکم** » و درامانتها شما خیانت مکنید ، « **وانتم تعلمون** ۲۷ » وشما میدانید .

« **واعلموا** » وبدانید ، « **انّما اموالکم واولادکم فتنة** » که فرزندان شما و سود زیانهای شما آزمایش‌اند بنزدیک شما ، « **وأن‌الله عنده اجز عظیم** . ۲۸ » و بدانید که مزد بزرگوار بنزدیک‌الله است .

یا ایهاالذین آمنوا » ای گرویدگان ، « **اِن تتقوا الله** » اگر ازخشم وعذاب خدای بپرهیزید ، « **یجعل لکم فرقاناً** » شمارا جدای سازد [میان شما وعذاب خویش] ، « **و یکفّر عنکم سیّآتکم** » وناپیدا کنند وبسترد ازشما گناهان شما ، « **ویغفرلکم** » وبیامرزد شمارا ، « **والله ذوالفضل العظیم** . ۲۹ » والله بافضل بزرگوار است .

« **واذیمکربك الذین کفروا** » و آنگه کـه سازها ساختند کافران ترا ، « **لیثبتوك** » تا ترا ببندند و استوار کنند ، « **اویقتلوك** » یا [همه بهم آیند و] ترا بکشند ، « **اویخرجوك** » یاترا ازشهر بیرون کنند ، « **ویمکرون** » و در نهان می‌سازند ، « **ویمکرالله** » والله درنهان می‌سازد ، « **والله خیرالماکرین** . ۳۰ » و الله به سازتر همه سازندگان است .

« **و اذا تتلی علیهم آیاتنا** » وآنگه که برایشان خوانند سخنان‌ما ، « **قالوا قدسمعنا** » گویند شنیدیم ، « **لونشاء لقلنا مثل‌هذا** » اگر ما خواهیم همچنین گوئیم ، **ان هذا الّاساطیرالاولین** . ۳۱ » نیست این مگر افسانه[۱] وداستان پیشینیان .

« **واذقالوا اللهمّ** » و آنگه گفتند خـدایا ، « **ان کان هذا هوالحق من عندك** » اگر [این محمد وآنچه اومی‌آرد] راست‌است از نزدیك تو ، « **فامطر علینا حجارة من‌السماء** » برما سنگ بار از آسمان ، « **أو ائتنا بعذاب‌الیم** . ۳۲ » یا بما عذابی آر درد نمای .

---

(۱) درنسخه الف : اوسانه .

النوبة الثانية

قوله تعالی ـ : «یاایهاالذین آمنوا استجیبوا للّه وللرسول» «استجابت واجابت یکی است ، همچون اوقد واستوقد قال‌الشاعر :

وداعٍ دعانی من یجیب الی الندی فلم یستجبه عند ذاك مجیب

ای ـ فلم یجبه ، والمعنی اجیبوا للّه وللرسول بالطّاعة . «اذا دعاکم» این داعی رسول خداست ومیگوید چون رسول خدا شمارا خواند اجابت کنید وطاعت دارید. روی **ابوهریرة** : ـ انّ أُبیّاً کان یصلّی فدعاه رسول‌اللّه ص فلم یجبه حتی فرغ من صلوته، ثمّ جاء وسلم علیه ، فقال ـ لِمَ لَمْ تجبنی اذا دعوتك ؟ اما تقرأ قوله تعالی : « استجیبوا للّه و للرسول اذا دعاکم » ، فقال لم‌اعلم ولااعود بعده الی مثله .

« لما یحییکم »ـ یعنی الی مایحییکم ، میگوید اجابت کنید وطاعت دارید، حق شما را خواند بآن چیز که شمارا زنده کند، و آن قرآن است که قبول آن دل زنده می کند . **سدی** گفت ایمان‌است که زندگی دل بایمان است ومردگی دل بکفر. رب العزه کافر را مرده خواند آنجا که گفت ـ« اومن کان میتاً فاحییناه » شبّه الکافر بالمیّت لانّه لاینتفع بحیوته . **ابن‌اسحق** گفت : « اذادعاکم » یعنی الی‌الجهاد ، لانّه یحیی امرهم و یقوّی ، و لانّه سبب الشّهادة . والشّهداء احیاء عندربهم یرزقون . ولانّه سبب الحیوة الدایمة فی الجنّة ، وقیل لما یحییکم یعنی ـ العلم ـ فانّه سبب الحیوة الطیّبة. یقول‌اللّه تعالی « فلنحیینّه حیوةً طیّبةً » .

« واعلموا انّ‌اللّه یحول بین المرءِ وقلبه » یعنی یحول‌بین‌الانسان‌وقلبه‌فلایستطیع ان یؤمن الّا باذنه ولا ان یکفر، والقلوب بیداللّه یقلّبها کیف یشاء . قال **انس‌بن‌مالك**:ـ کان **رسول‌اللّه** ص یکثر ان یقول .« یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینك .» قلنا یا رسول‌اللّه آمنّا بك فهل تخاف علینا ؟ فقال : ـ« انّ قلب ابن آدم بین اصبعین من‌اصابع الرّحمن یقلّبه کیف یشاء ان شاء اقامه وان شاء ازاغه .» میگوید اللّه جدائی افکند میان مرد ودل او تا بحول وقوّت خود هیچ نتواند وبهیچ چیزراه نبرد، اگرایمان آرد یا کفر بتوفیق وخذلان بود بقضا و تقدیراللّه . گرداننده‌ٔ دلها اوست و میان بنده ودل

او بحال گردانی خوداوست چنان که خواهد آن دلها می گرداند، یکی راست میدارد تا ایمان می آرد ، یکی کژ میدارد تا کافر میگردد . اینست که **مصطفی**ص گفت : - یقلّبه کیف یشآء، ان شاء اقامه وان شاء ازاغه . **ابن عباس** گفت - « یحول بین المرءِ وقلبه » ای یحول بین الکافر وطاعته و بین المؤمن و معصیته ، کراهیت دارد از کافر طاعت او چنان که کراهیت دارد از مؤمن معصیت او ، پس جدائی افکند میان معصیت و روشنائی دل مؤمن، وجدائی افکند میان طاعت و تاریکی دل کافر . طاعت کافر را میگوید : « وقدمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباءً منثورا . » ومعصیت مؤمن را میگوید : « فاولئك یبدّل الله سیّئاٰتهم حسنات ، » وقیل یحول بین الانسان ومراده ومایؤمّل فی حیوته ومایسوّف به نفسه بالموت . مردم امل دراز درپیش نهد، و ساختن ساز راه آخرت در تأخیر وتسویف می افکند ، که - آری تا فردا - اودل دران بسته که روزگار دراز اورا عمر خواهد بود وهرچه ساختنی است بتضاعیف روزگار میسازد، وخود ازمرگ یاد نیارد، وبخاطروی نگذرد، تا ربّ العزّه ناگاه اورا گیرد، روزگارش برسد وعمرش نماند، وازان مرادها همه باز ماند ونا ساخته و توبه از معصیت نا کرده وعذرناخواسته از دنیا بیرون شود. اینست که میگوید« یحول بین المرءِ وقلبه» جائی دیگر میگوید : « وحیل بینهم وبین مایشتهون » .

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا وآن کیست تراضمان کند تافردا

مصطفیص گفت : برهیچ چیزاز شما چنان نترسم که ازدو خصلت : یکی از پس هوا فروشدن ودیگر امّید زندگانی دراز داشتن . وخبر درست است که **اسامة بن زید** معاملتی کرد تا یك ماه رسول خدا گفت : انّه لطویل الامل ، **اسامه** نهمار[۱] دراز امید است درزندگانی ! که تایك ماه معاملت کرد . بآن خدائی که نفس من بید اوست که چشم برهم نزنم که نپندارم که پیش از گرفتن مرگ آید، وچشم ازهم برنگیرم که نپندارم که پیش از برهم نهادن مرگ بینم . پس گفت :- ای مردمان اگر عقل دارید خویشتن را مرده انگارید که - بآن خدائی که جان من بید اوست که آنچه شمارا وعده داده‌اند بیاید، وازان خلاص نیابید . **عبدالله مسعود** گفت - رسول خدا خطّی مربّع کشید ودرمیان آن مربع خطّی راست کشید واز هردو جانب خطّهای خرد کشید و

(۱) نهمار = بسیار ، فراوان

آنگه بیرون مربع خطّی دیگر کشید، گفت: - این خطّ که در درون مربع کشیدم آدمی است واین خطّ مربّع اجل است گرد وی فرو گرفته، که ازان نجهد. و آن خطهای خرد ازهردوجانب آفتها است وبلاها که درراه وی آمده، اگر ازیکی برهد ازان دیگر نرهد، تا آنگه که مرگ آید و این خطّ که بیرون مربع کشیدم امل دراز وی است، که همیشه در کاری اندیشه میکند که آن کار پس از مرگ وی خواهد بود.. و گفته‌اند این آیت بدان آمد که ایشانرا بقتال وجهاد فرمودند وایشان در آن حال ضعیف بودند، خودرا اندك میدیدند و دشمن فراوان، بترسیدند واز قتال بد دل گشتند وظنّ بد بردند، ربّ العالمین در آن حال فرمان داد: - «قاتلوا فی سبیل الله واعلموا انّ الله یحول بین المرءِ وبین ما فی قلبه، فیبدّل بالخوف امناً و بالجبن جراءةً «وانّه الیه» ای - واعلموا انّه الیه تحشرون، فیجازیکم وفق اعمالکم.

«واتقّوا فتنةً» الفتنة والبلیّة والامتحان والاختبار الذی یظهر به باطن امر النّاس فیستحقّ علیه الجزاء، والمراد بالفتنة ههنا اقرار المنکر وترك التغییر له -ای- لاتقروا المنکر بین اظهرکم فیعمّکم الله بالعذاب. میگوید بترسید و بپرهیزید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرو آید ودر گیرد در گناه کار وبی گناه گیرد، وشومی آن بصالح وطالح رسد، صالح راتطهیر وتمحیص باشد و گناه کاروظالم راعقوبت وعذاب بود. همانست که گفت: - «احسب النّاس ان یترکوا... الی قوله: ولیعلمنّ الکاذبین.» واین فتنه بقول بعضی مفسّران آنست که منکری بینند و آنرا بنگردانند و نهی نکنند و بآن در گذرد. قال **النبی** ص: - انّ الله لایعذّب العامّة بعمل الخاصة حتّی یروا المنکر بین ظهرانیّهم وهم قادرون علی ان ینکروه ولا ینکروه. فاذا فعلوا ذلك عذّب الله العامّة والخاصة. وفی روایة اخری - «مامن قوم یعمل فیهم بالمعاصی لم یقدروا علی ان یغیّروا ثمّ لا یغیّروا الا یوشك ان یعمّهم الله بعقاب.» وگفته‌اند - این فتنه آنست که میان صحابهٔ رسول افتاد ازان تفرّق و تقاتل که میان ایشان رفت از روزگار قتل **عثمان** تا بقتل **علی** (ع). روی - انّ **الزبیر بن العوام** رای زمان قتال **علی** ع فی الجامع بالبصرة ینکث فی الارض و یقول قد کنّا حذرنا هذا. وروی **حذیفة بن الیمان** قال قال **رسول الله** (ص) یکون من ناس من اصحابی اشیاء یغفرها الله لهم لصحبتهم ایّای

یستنّ بهم فیها ناس بعدهم یدخلهم الله بهاالنّار . وقال صم ـ لاتقوم السّاعة حتّی تأتی فتنة عمیاء مظلمة ، المضطجع فیها خیر من الجالس ، والجالس فیها خیر من القائم ، والقائم فیها خیر من الماشی، والماشی فیها خیرٌ من الساعی .

وقوله ـ «لاتصیبنّ» نهی،والضمیر فیه للفتنة من باب قولهم لااریك هیهنا والمعنی- لاتفعلوا ماتفتنون به .

« واذ کروا اذ انتم قلیلٌ » قیل ـ هذا خطاب لمن کانوا بمکّة من المسلمین، والضعفآءِ وهم المهاجرون، وقیل ـ هوخطاب لاهل **بدر** وقیل ـ للعرب عامّة. میگوید : یاد کنید آن زمان کـه اندك بودید و این زمان مقام است بمکّه پیش از هجرت در عنفوان مسلمانی که عدد مسلمانان بچهل نرسیده بودند .

« تخافون ان یتخطّفکم الناس » وهم کفّار قریش ـ وقیل ـ فارس والرّوم وهم کسری و قیصر .

« فآویکم » الی المدینة ونصر کم وجعل لکم مأوی تتحصّنون به وتسکنون فیه . «وایّد کم بنصره» یعنی ـ یوم **بدر** بالانصار وامدّ کم بالملائکة . « ورزقکم من الطیّبات » یعنی الغنایم، احلّها لکم دون غیر کم . «لعلّکم تشکرون»ـ ولکی تشکروا نعمتی .

« یا ایها الذین آمنو لاتخونوا الله والرسول » نزلت فی **ابی لبانة ، هرون بن عبد المنذر الانصاری** من بنی عوف بن مالك . و ذلك ان رسول الله صم حاصر یهود **قریظه** احدی وعشرین لیلة، فسالوا رسول اللّهصم الصلح علی ما صالح علیه اخوانهم من **بنی النضیر** . علی ان یسیروا الی اخوانهم **باذرعات** و **اریحا** من ارض **الشام** . فآبی الله یعطیهم ذلك الّا ان ینزلوا علی حکم **سعد بن معاذ** ، فابوا و قالوا ارسل الینا **ابالبانة** و کان مناصحاً لهم لانّ عیاله وولده وماله کانت عندهم ، فبعثه رسول الله فاتاهم . فقالوا ـ یا ابالبانة ماتری اننزل علی حکم سعد؟ فاشار ابالبانه الی حلقه، ای ـ انّه الذّبح فلاتفعلوا. قال ابو لبانة والله مازالت قدمای حتّی علمت انی قدخنت الله ورسوله . فنزلت فیه هذه الآیة فلمّا نزلت شدّ نفسه علی ساریة من سواری المسجد، وقال ـ والله لاادوق طعاماً ولاشراباً حتّی اموت، او یتوب الله علیّ . فمکث سبعة ایّام لایذوق فیها طعاماً حتّی خرّ مغشیّاً علیه.

ثمّ تاب الله علیه، فقیل ـ یا ابالبانة قد تیب علیك ، فقال ـ لا والله ، لا احلّ نفسی حتّی یکون رسول الله هو الّذی یحلّنی. فجائه فحلّه بیده، ثمّ قال **ابولبابة** ـ انّ من تمام توبتی ان اهجر دار قوم الّتی اصبت فیها الذنب ، وان انخلع من مالی . فقال ص ـ یجزیك الثلث ان تتصدّق به . و عن **عطاء بن ابی رباح** قال ـ نزلت حین همّ رسول الله ص الذهاب الی **ابی سفیان** ، فکتب الیه رجل من المنافقین ـ انّ **محمدا** یرید کم فخذوا حذر کم. قال **ابن عباس** : ـ لاتخونوا الله بترك فرایضه والرسول بترك سننه ، «وتخونوا اماناتکم» یحتمل وجهین من الاعراب : احدهما ان یکون جزماً عطفاً علی النّهی ای ولاتخونوا اماناتکم، والآخر ان یکون نصباً علی جواب النهی بالواو، وینصب جواب النّهی بالواو کما ینصب بالفاء ، ومعناه : انّهم اذا خانوا الله و الرّسول فقد خانوا اماناتهم . **ابن زید** گفت : ـ امانات ایدر دین است وخطاب بامنافقان است، که امانت دین بپذیرفتند آنگه در آن خیانت کردند ، که بظاهر ایمان نمودند ودرباطن کفر داشتند . والخیانة انتقاص الحق فی خفیة ، واصلها النقصان ، یقول خانه واختانه وتخوّنه اذا تنقّصه .

ثمّ قال . « وانتم تعلمون » یعنی ـ مافی الخیانة من الاثم .

« واعلموا انّما اموالکم و اولادکم فتنة » ای ابتلاءٌ وامتحانٌ فلایحملنّکم حبّها علی الخیانة مثل **ابی لبابة** ، اوتاخذوا المال من غیر حلّه ، اوتقعدوا عن جهاد وطاعةٍ لمکانهما بل قوموا بالحق فیهما بصیراً نعمة خالصةً .

« و انّ الله عنده اجرٌ عظیمٌ . » لمن آثر رضاء الله فیهما . این آیت ونظایر این در قرآن درشأن قومی آمد که مسلمان شدند واقارب ایشان هنوز کفّار بودند آن کافران در مسلمان شدگان می زاریدند و وعده میدادند و وعید میکردند که ایشانرا باکفر برند . و نظایره قوله « لن تنفعکم ارحامکم » الآیه ... ، « انّ من ازواجکم واولادکم عدوّاً لکم » الآیة. «انّما ینهیکم الله الآیة . یوم لاینفع مالٌ ولابنون» الآیة.. « یوم یفرّ المرء من اخیه»، «وتقطّعت بهم الاسباب » هذا و امثاله میگوید بدانید که مال شما و فرزندان شما آزمایش است ومزد بزرگوار بنزدیك الله است .

« یا ایّها الـذین آمنوا ان تتقوا الله» یعنی ـ ان توحّدوا الله وتجتنبوا الخیانة

فیما ذکر ، « یجعل لکم فرقاناً » یفرّق بینکم و بین ماتخافون فتنجون ، الفرقان مصدر کالرجحان ، تقول فرقت بینهما فرقاً و فروقاً و فرقاناً ، میگوید اگرخدایرا یکتا دانید و ازخیانت وراه کژ رفتن در اداء فرائض وسنن بپرهیزید ، خدای جدائی افکند میان شما ومیان هرچه از آن می‌ترسید ، تا نیز نترسید وازهمه بدها برهید. وقیل : ـ« یجعل لکم فرقاناً » ، ای ـ حجة وسلطاناً باعزازدین‌الله واهله وخذلان الشرك وخزیه .« ویکفرعنکم سیّآتکم » الصغائر، « ویغفر لکم » ذنوبکم الّتی تقع لأنّها فی اهل **البدر** والله قد غفرها لهم .« والله ذوالفضل العظیم » لایمنعکم ما وعد کم علی طاعته

« واذیمکربك الّذین کفروا » ، **ابن عباس** گفت وجماعتی مفسران که : ـ سبب نزول این آیت آن بود که رؤساء و مهتران و سروران **قریش** در **دارالندوة** بهم آمدند. و **دارالندوة** سرای امیرشهر بودکه هرتدبیر که میکردند وساز و کید که میساختند آنجا میساختند ، و ایشان پنج مرد بودند که آنجا حاضر شدند ، وبیك روایت نه مرد ، و درست‌تر آنست که پنج تن بودند، **عتبه** و **شیبه** پسران **ربیعة** و **ابوالبحتری** بن **هشام** و **العاص** بن **وائل** و **ابوجهل** ، این جمع همه بهم آمدند ودر کار **محمد** با یکدیگرمشورت کردند و کید ومکر ساختند . **ابلیس** بصورت پیری درمیان ایشان شد ، عصائی دردست وگلیمی درشت پوشیده ، **ابوجهل** گفت : ـ ما بتدبیری همی‌شویم توبیگانه درمیان ماچکنی ؟ گفت: من مردی‌ام روزگاردیده وتجربتها افتاده وشغلهای عظیم پیش من آمده ممکن بود که مرا رائی باشد که شما را از آن فایدهٔ بود . پس **عتبه** گفت : ـ « نتربّص به‌ریب‌المنون » مرگ ناچار است صبر باید کرد که این **محمد** آخرروزی بمیرد وما از وی باز رهیم . **ابلیس** روی بوی ترش کرد ، گفت : ترا شبانی باید کرد، تو مصالح کارها چه‌دانی ! تا **محمد** بمیرد همه عالم دین وی گرفتند . **شیبه** گفت : اورا درخانه کنیم تا از گرسنگی بمیرد. **ابلیس** گفت نتوان کرد که عرب برشما دشمن شوند چون عم زادهٔ خویش را بینند بگرسنگی کشته . **ابوالبحتری** گفت : اورا درخانهٔ کنیم و در بوی برآریم و هر روز قرصی بوی فرو می‌اندازیم . **ابلیس** گفت : وی قرابت بسیار دارد و میان شما عداوت افتد . **عاص** گفت : اورا براشتری بنهیم وتنها دربادیه وصحرا گذاریم تاهلاك شود . **ابلیس** گفت : این صواب نیست که

وی روی نیکو دارد وسخنی ملیح، هر که وی را بیند اورا خریداری کند، **ابوجهل** گفت: از هر بطنی از بطون عرب مردی آریم با تیغ، وآنگه همه بهم اورا بکشند تا کشندهٔ ویرا ندانند وازهمه عرب ثار وی خواستن طمع ندارند. **ابلیس** گفت: این تدبیر عین صواب است ومقصود **ابلیس** آن بود تا باین تدبیرهمه با وی بدوزخ شوند. پس باین قرار دادند ومتفرق گشتند. **جبرئیل** (ع) از آسمان فرود آمد و **مصطفی** را از آن ساز و کید ایشان خبر داد و آیت آورد: «واذ یمکر بك الّذین کفروا لیثبتوك» ای - لیوثقوك و یشدّوك، «او یقتلوك» یعنی - باجمعهم کما قال **ابوجهل**، «او یخرجوك» من **مکة** الی طرف من اطراف الوادی. پس **جبرئیل** بفرمان حق اورا فرمود که امشب از خوابگاه خویش برخیز، رسول خدا برخاست و**علی**(ع) را آنشب بخوابگاه خویش بخوابانید و گفت: تسبّح ببردی فانّه لن یخلص الیك منهم امر تکرهـه. و کافران آنشب بدر سرای رسول بخفتند، و **ابلیس** با ایشان درخواب شد وهر گز پیش از آن نخفته بود، و نه پس از آن خسبید. رسول خدا بیرون آمد و هریکی را کفی خاك برسر کرد و بگذشت، و دربعضی روایات ایشان بیدار بودند، اما رسول را ندیدند که رسول این آیت همیخواند: «و جعلنـا من بین ایـدیهم سدّاً و من خلفهم سداً». ورب‌العزة اورا ازان بپوشید. پس **ابلیس** بیدارشد و گفت:- یاقوم خبر دارید که **محمد** بیرون آمد و گذشت وخاك برسر همگان کرد. دستها بسرخویش بردند وخاك دیدند، پس در خانه شدند مضجع وی همچنان دیدند گفتند: خاك دلیل رفتن است؟ امّا در خواب‌گاه او کسی خفته‌است، چون‌بدیدند **علی** بود، گفتند: **محمد** کجا رفت. گفت: تامن با وی بودم وی بامن‌بود. پس‌همه نومید باز گشتند. اینست که رب‌العالمین گفت: «و یمکرون و یمکر الله» قیل:- امره تعالی «ان اخرجهم الی **بدر** فقتلوا».

«والله خیر الماکرین» المجازین علی‌المکر.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا» این آیت در شأن ایشان آمد که‌در **دارالندوه** بهم آمدند و در کار **مصطفی** مکر ساختند. و گفته‌اند کـه در شأن **نضر بن الحارث** آمد، وهو **النضربن الحارث بن علقمةبن کلده** من بنی **عبدالدار**، مردی کافر دل کافر دین بود، ودر عداوت **مصطفی** متعصب وبد زبان، ودر قرآن

آیات فراوان درشأن وی آمده . رب‌العزة میگوید : چون قرآن کلام ما و سخنان ما برو خوانند . او باستهزا گوید : که شنیدیم این وما نیز اگر خواهیم مانند این قرآن بگوئیم ، واین از آن گفت : کهوی مردی بازرگان بود بدریای فارس ونواحی حیره بسی گشته بود واخبار عجم خوانده واحادیث **کلیله** وامثال آن بدست آورده و بامستهزیان **قریش** بنشستیدی وآن اخبار عجم خواندن گرفتی . پس چون **مصطفی** قرآن خواندی وذکر قصه پیشینیان وامتهای گذشته درآن بودی ، این **نضر** گفتی: من نیز مانند این که **محمد** میخواند بیارم وبگویم که این هم چون احادیث کلیله ودمنه است وافسانهٔ[1] پیشینیان ، واین سخن برمعانده ومکابره وشوخی میگفت، که بارها درقرآن با ایشان گفته بودند : « فأتوا بسورة مثله » ، « فأتوا بعشر سور مثله مفتریات » ، « فأتوابحدیث مثله » ، و ایشان از آوردن مثل آن عاجز گشتند و نتوانستند .

« و اذ قالوا اللّهم » این آیت‌هم حکایت از کلام **نضر** است ومتصل بآیت اول. چون **نضر** گفت : « ان هذا الّا اساطیرالاوّلین » . **مصطفی**ص گفت : ویحك یانضر، انّ هذا کلام‌الله وتنزیله ، فرفع **النضر** راسه‌الی السماءِ ، و قال: « اللهم‌ان کان هذا هوالحق من عندك ، فامطر علینا حجارة من‌السماءِ ، کما امطرتهـا علی قوم لوط ، اوآتنـا بعذاب الیم » ، ای : ـ ببعض ما عذّبت به الامم الماضیه ، حمله شدة عداوته **للنبی**ص علی اظهارمثل هذا القول ، لیوهم انّه علی‌بصیرة من‌امره وغایة الثقة علی امر **محمد**ص انّه لیس فی حق .

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس ـ : « یاایّها الّذین آمنوا استجیبوالله وللرسول » ... آلایه ، استجابت برلسان‌اهل‌اشارت بردو وجه‌است :ـ یکی استجابت‌توحید ، دیگراستجابت تحقیق . توحید یکتا گفتن مؤمنان‌است وتحقیق یکتا بودن عارفان ، توحید صفت روندگان است و تحقیق حال ربودگان . آن صفت خلیل است و این صفت حبیب ،

(۱) نسخه ج : اوسانه

خلیل رونده بود بردرگاه عزت برمقام خدمت ایستاده کـه : « وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض حنیفاً » . حبیب ربوده ، در صدر دولت بحرمت نشسته ، که خطاب آمد از حضرت لم‌یزل که : « السلام علیك ایّها النّبی و رحمة الله و برکاته » .

روش سالکان دراستجابت ظواهراست برمتابعت رسول و کشش ربودگان دراستجابت سرائر است بر مشاهدهٔ علاّم الغیوب ، اینست کـه **عالم طریقت** گفت : استجیبوا لله بسرائرکم، وللرسول بظواهرکم اذا دعاکم لما یحییکم، حیوة النفوس بمتابعة الرّسول و حیوة القلوب بمشاهدة الغیوب .

فدیت رجالا فی‌الغیوب نزول واسرارهم فیما هناك تجول

هیچ‌کس را ازاهل‌آفرینش بحقیقت حیوة مسلم نیست ، بی‌اجابت توحید وبی توقیع تحقیق ، تاازحضرت نبوت این‌نداء عزت می‌آید که: امرت ان اقاتل‌النّاس‌حتی یقولوا لاالهاّلاالله» . «اذا دعاکم‌لمایحییکم»، اهل‌زندگی‌وزندگان بحقیقت‌ایشان‌اند که ازتراجع پاك‌اند وازتهمت دور ، وبدوستی‌مشهور ، ازسلطان نفس رسته ودلهاشان باMولی پیوسته ، و سرهاشان باطلاع حق آراسته ، به‌نسیم انس زنده و یادگار ازلی یافته و بدوست رسیده .

پیر طریقت گفت : الهی نه جز از شناخت تو شادیست ، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی‌تو چون مرده زندانی‌است ، زندگانی بی‌تو مرگیست ، وزنده تو زندهٔ جاودانی است .

یا حیوةالرّوح مالی لیس لی‌علم بحالی تلك‌روحی‌منك‌ملأی وسوادی‌منك‌خالی

بی جان گردم که تو زمن پُر گردی ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

« واعلموا انّ‌الله یحول بین‌المرء و قلبه »، سالکان راه حقیقت دو فرقه‌اند : عالمان‌اند وعارفان. فالعالمون وجدوا قلوبهم لقوله تعالی :«انّ فی‌ذلك لذکری‌لمن کان له قلب» ؛ والعارفون فقدوا قلوبهم لقوله تعالی : «واعلموا انّ‌الله یحول‌بین‌المرء و قلبه» . رمزی غریب است واشارتی‌عجیب ، دل راه است ودوست وطن، چون‌بوطن رسید اورا چه باید راه رفتن، در بدایت ازدل ناچاراست و درنهایت دل حجاب است،

تا بادل است مرید است و بی دل مراد است . از اول دل باید کـه بی دل راه شریعت بریدن نتوان ، اینجا گفت : « لذکـری لمن کان له قلب» و در نهایت بادل بماندن دو گانگی است و دو گانگی ازحق دوری است . ازینجا گفت : « یحول بین المرءِ و قلبه» ، و گفته‌اند : صاحب دل چهار کس‌اند ، زاهد است دل او بشوق خسته ، خائف است دل او با شك شسته ، مرید است دل او بخـدمت کمربسته ، محب است دل وی بحضرت پیوسته . به **داود** پیامبروحی آمد که : « یا داود طهّر لی بیتاً اسکنه ، » یا **داود** خانهٔ که میدان مواصلت ما را شاید پاك کن و ازغیرما با ماپرداز. **داود** گفت: خداوندا ! و آن کدام خانه‌است که جلال وعظمت ترا شاید ، گفت : دل بندهٔ مؤمن، یا **داود** : اناعندالقلوب المجمومة. هر کجا خرمن‌سوختهٔ را بینی درراه جست وجوی ما که با سوز عشق ما را میجوید آنجاش نشان ده ، که خر گاه قدس ما جز بفناء دل سوختـگان نزنند دل بندهٔ مؤمن خزینهٔ بازار ماماست، منزلگاه اطلاع ماست ، محراب وصال ماست، خیمهٔ اشتیاق ماست، مستقر کلام ماست ، گنج خانهٔ اسرارماست، معدن دیدار ماست ، هرچیزی که بسوزند بی‌قیمت گردد و دل کـه بسوزد قیمت گیرد . **مصطفی**ص گفت : القلوب اوانی الله فی‌الارض فاحبّ الاوانی الی‌الله اصفاها و ارقّها و اصلبها ، گفت : دلهای عاشقان امت ، جامهای شراب مهر ربوبیت است ، هر دل که‌از مکوّنات صافی‌تر و برمؤمنان رحیم‌تر، آن دل بحضرت عزت عزیزتر، زینهار تاعزیز داری وروی وی از کدورات هوا و شهوت نگاه‌داری، که‌آن لطیفهٔ است ربّانی ونظر گاه سبحانی . **مصطفی**ص گفت : «انّ‌الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ، » . گفتا : رویها را میارائید کـه آراستن روی را بحضرت عزت افتخار نیست، مویها را پرتاب مکنید که موی‌پرتاب و گره گیررا بران درگاه اعتبار نیست ، بصورتها بس منازید که صورت را قدر و مقدار نیست ،کاری که هست جز با دل‌های پردرد نیست .

پیر طریقت گفت : این کاررا مردی بباید با دلی پردرد ، ای دریغا که نه در جهان درد[1] ماند ونه دردلها درد .

---

(۱) درنسخه ج : مرد

قال‌بعض المحققين فی‌قوله تعالی - : «يحول بين‌المرءِ وقلبه،» اشار جل‌جلاله الی قلوب احبائه بانّه یا خذها منهم و يحميها لهم و يقلّبها بصفاته ، كماقال النبی ص : «قلب ابن آدم بين‌اصبعين من‌اصابع الرحمن، يقلّبها كيف يشاء فيختمها بخاتم‌المعرفة، و يطبعها بطباع الشوق ، »

«واتقوا فتنةً لاتصيبنّ الّذين ظلموا منكم خاصة»از روی اشارت ميگويد: پيشروان و سران قوم راكه از آن فتنه بپرهيزيد كه بعد از آنكه شما بعقوبت‌رسيد پس روان و پرورد گان شما بی گناه بعقوبت رسند واين‌چنان باشد كه پيروان درراه طريقت چون راست روند و دراوراد و اوقات خويش بكوشند و ضايع نكنند ودر تعظيم شريعت فترت نيارند و شفقت ازمريدان باز نگيرند، آن مريدان و پس‌روان ايشان در سايهٔ ايشان و بر كت همت ايشان زند گانی كنند، و از فتنه دل بر آسوده باشند، باز چون مهتران و پيران بدنيا گرايند ودر حظوظ نفس بكوشند ودر اوراد فترت آرند ، آن بر كات از ايشان منقطع گردد ، و آن فراغ بشغل بدل شود ، آن فتنه بايشان تعدی كند ، و از سروقت و ورد خود بيفتند . همچنين تا نفس بنده در طاعت است دل درصفاوت است ، و سر در مشاهده ، چون نفس در زلت افتد فتنهٔ وی تعدی كند ، دل از صفاوت بغفلت افتد ، چون دل همت[1] معصيت كند فتنه وی بسر تعدّی كند سراز مشاهده در حجب افتد ، ونعوذ بالله من الغفلة و القسوة .

«يا ايّهاالّذين آمنوا لاتخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتكم » خيانةالله فی الاسرار من حبّ الدنيا و حبّ الرّياسة و الاظهار خلاف الاضمار، و خيانة الرّسول فی آداب الشريعة و ترك السنن والتهاون بهـا ، وخيانة الامانة فی المعاملات والاخلاق، و معاشرة المؤمنين و ترك‌النصيحة لهم .

«ياايّها الّذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً» مؤمنانرا ميگويد كه اگر براه تقوی ميرويد و بهمه‌حال تقوی پناه خويش‌گيريد، شما را فرقانی دهد ازعلم والهام كه بوی حق و باطل ازهم جدا كنيد ، و راست راهی وگمراهی ازهم بشناسيد ، شما كه عالمان‌ايد بعلم تمام ، و شما كه عارفان‌ايد بالهام درست ، فرقان

(۱) در نسخه ج : قصد

عـالم ادلّهٔ شرع است و برهان روشن ببذل مجهود و کسب بندگی، و فرقان عارف نوری است غیبی، و آئینهٔ روشن بموهبت آلهی، و الهام ربّانی، رمزی دیگر گفته‌اند درین آیت و لطیفهٔ نیکو، میگوید: ای شما که اصل درخت ایمان کشتید اگر آنرا بتقوی پرورش دهید، سه ثمره بیرون دهد، یکی فرقان چنان که گفت: «یجعل لکم فرقانا،» دیگر تکفیر «و یکفّر عنکم سیّئاتکم،» ، سوم مغفرت «ویغفر لکم.» فرقان تعریف است، و تکفیر تخفیف است، ومغفرت تشریف، تعریف بسزا و تخفیف نیکو و تشریف تمام.

«واذ یمکر بك الّذین کفروا... الآیه» مکر تلبیس ساختنند، والله مکر هلاك برایشان گماشت. **شبلی** گفت: المکر فی النّعم الباطنة والاستدراج فی النعم الظاهره. مکر در راه اهل خصوص آید چون بطاعت خود باز نگرند وآنرا بزرگ دانند و استدراج عامهٔ خلق را گیرد، آنکه که نعمة دنیا با ایشان روی نهد وتکیه بر آن کنند، ای عالمان وای عابدان! زینهار که بعلم و عبادت خویش غره نشوید، که **ابلیس** را علم و عبادت بود و دید آنچه[1] دید، «ابی واستکبر و کان من الکافرین»، ای دنیاداران، ای خواجگان، بدنیا غره مشوید وتکیه بر آن مکنید که **قارون** ازین دنیا بسی جمع کرد و رسید بآنچه رسید، «فخسفنا به و بداره الارض»، **مصطفی** ص **بعلی** گفت: «اذا رایت الناس یشتغلون بالفضائل، فاشتغل انت بالفرائض، و اذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الّدنیا فاشتغل انت بعمارة[2] العقبی، و اذا رأیت الناس یشتغلون برضاء الخلق فاشتغل انت برضاءِ الحق، و اذا رأیت الناس یشتغلون الدنیا فاشتغل انت بعمارة القلب، واذا رأیتهم یشتغل بعضهم بعیوب بعض، فاشتغل انت بعیوب نفسك»

٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی: - «**وماكان الله ليعذّبهم**» وخدای بر آن نیست که ایشانرا عذاب کند، «**وانت فیهم**» وتو درمیان ایشان، «**وماكان الله معذّبهم**» و نیست خدای عذاب کردن ایشانرا، «**وهم یستغفرون**(۳۳)» تاایشان آمرزش می خواهند.

(۱) درنسخه ج: آنچ (۲) درنسخه ج: بطلب

«وما لهم ألّا یعذبهم الله» و چیست ایشانرا [وچه رویست هر گز وچه جای آنست] که عذاب نکند ایشانرا، «وهم یصدّون عن المسجد الحرام» وایشان خلق برمی گردانند از [مکه از آن] مسجد با آزرم، «وما کانوا اولیاءه» ایشان بآن [مسجد کس نه‌اند، «اِن اولیاؤه الّا المتّقون» بآن [مسجد] کس نیست مگر موحدان و گرویدگان، «ولکن اکثرهم لایعلمون (۳۴)» لکن ایشان بیشتر نمیدانند.

«وما کان صلوتهم» و نبود [بروزگار] نماز ایشان [که میکردند]، «عند البیت» نزدیك خانه، «الّا مکاء وتصدیة» مگر صفیرزدن وآواز دست آوردن و دست‌زدن، «فذوقوا العذاب» میچشید عذاب، «بما کنتم تکفرون (۳۵)» بآنکه کافرشدید.

«انّ الّذین کفروا» ایشان که کافر شدند، «ینفقون اموالهم» نفقه‌میکنند مالهای خویش، «لیصدّوا عن سبیل الله» تا بر گردانند [خلق را] از راه خدای، «فسینفقونها» آن [مالها] نفقه کنند، «ثمّ تکون علیهم حسرة» پس [آن نفقه] ورایشان تفریغ گردد و حسرت، «ثمّ یُغلبون» آنکه ایشانرا باز شکنند [و کم آرد و غلبه کنند،] «والّذین کفروا الی جهنّم یحشرون (۳۶)» وآنکه آن کافرانرا بدوزخ رانند.

«لیمیز الله الخبیث من الطیب» [این بآن کنند] تا حق از باطل باز پیدا بود، «و یجعل الخبیث بعضها علی بعض» وباطل‌اهل‌باطل برهم می‌افکنند، «فیرکمه جمیعاً» تا همه برهم افتد توی بر توی، «فیجعله فی جهنّم» آنکه اورادردوزخ افکنند، «اولئك هم الخاسرون (۳۷)» ایشان‌اند زیانکاران [و نومیدان.]

«قل للّذین کفروا» بگو ایشانرا که کافر شدند، «اِن ینتهوا» اگر باز ایستند [از کفر]، «یغفر لهم ماقد سلف» ایشانرا بیامرزند آنچه گذشت، «و اِن یعودوا» و اگر [بکفر بایستند وبحرب] باز گردند، «فقد مضت سنّة الاوّلین (۳۸)» برفت و روان گشت آنکه پیشینیانرا بود از سرانجامها.

«وقاتلوهم» و کشتن میکنید با کافران، «حتی لا تکون فتنة» تاآنکه

کـه [در زمین اسیر نماند دردست کافر] ونا ایمنی [از ایشان] ، « **و یکون الدّین کلّه للّه** » [و در زمین پرستش] و بندگی نماند مگر کـه آن همه خدایرا بود ، « **فان انتهوا** » اگر باز ایستند [از جنگ بشهادت یا بجزیت] ، « **فانّ اللّه بما یعملون بصیر** (۳۹) » اللّه بآنچه میکنند بینا و دانا است .

« **وان تولّوا** » واگر برگردند [از فرمان برداری وگردن نهادن] ، « **فاعلموا انّ اللّه مولیکم** » بدانید که خدای یارشما است ، « **نعم المولی و نعم النصیر** (۴۰) » نیك یار و نیك دستگیر و نیك یاری ده .

النوبة الثانية

قوله تعالی - : « و ما کان اللّه لیعذّبهم » سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفته بودند : « فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم »، رب العالمین خبر داد **مصطفی** و مؤمنانرا ، که ایشان عذاب میخواهند و تا تو در میان ایشانی من ایشان را عذاب نکنم ، « لانّك بعثت رحمة للعالمین » ، و لم یعذب قوم نبیّهم بین ظهرانیّهم . قومی گفتند : « و ما کان اللّه لیعذّبهم و انت فیهم » ، این مقدار منسوخ است ، و ناسخ آنست که برعقب گفت : « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » . قومی گفتند: این منسوخ نیست ، از بهر آنکه تا **مصطفی بمکه** در میان ایشان بود عذاب نیامد این عذاب پس هجرت آمد . و گفته‌اند : « وما کان اللّه لیعذّبهم » آن عذاب عامه است باستیصال ، چنانکه در امم پیشینیان بود . این امت از چنان عذاب بزینهار اند ، واین که « و ما لهم الّا یعذّبهم اللّه » این عذاب خاصه است قومی را دون قومی .

« و ما کان اللّه معذّبهم و هم یستغفرون » این محکم است و این استغفار توحید است ، میگوید تاشهادت میگویند واسلام می آرند خدا ایشانرا عذاب نکند ، ودرقرآن نوح راست و **هود** را و **صالح** و **شعیب** که فراقوم خویش گفتند : « استغفروا ربّکم »، این استغفار همه بمعنی توحید است . **عدیّ بن حاتم الطائی** از **مصطفی** پرسید که آنچه پدر اومی کرد **حاتم** هیچ بکار آید ؟ و **عایشه عبداللّه جدعان** را هم از **مصطفی**

پرسید هردو را جواب داد : « و ما یغنی عنه ، و لم یقل یوماً رب اغفرلی ». پس از بهر آن شهادت را استغفار خواند که شهادت گوی خویشتن را با آن آورد که او را بیامرزند، پس شهادت آمرزش خواستن است . و قیل : ـ « و ما کان الله معذّبهم » یعنی ـ الکفار ، « و هم یستغفرون » یعنی : ـ المسلمین فلما خرجوا و هاجروا ، قال الله : ـ « و ما لهم الّا یعذّبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام » فعذّبهم یوم **بدر** ، وقال ابن **مسعود**:ـ کان لهم امانان ـ النبی ص ، والاستغفار ، فهاجر رسول الله و بقی لهم الاستغفار . قال **ابن عباس** : ـ هو استغفار الکفّار لانّهم یطوفون بالبیت و یقولون غفرانك اللهم غفرانك . و قیل : ـ « و هم یستغفرون » ای منهم من یؤل امره الی الاسلام ، وقیل : ـ سیولدمنهم اولاد مؤمنون .

« و ما لهم الّا یعذّبهم الله » قیل : ـ یعنی فی الاخرة ، و قیل : ـ یوم **بدر** .

« وهم یصدّون عن المسجد الحرام » این ـ صد ـ آن بود که ایشان بر برزنهای **مکه** موکلان میداشتند ، روزگاری تا هر قاصد که آهنگ دیدار رسول خداداشتی بر می گردانیدند و بعضی میکشتند ، و گفته‌اند : ـ « کما انزلنا علی المقتسمین » ایشانند ، اقتسموا الشعاب بینهم للرصد .

« و ما کانوا » یعنی ـ المشرکین « اولیاءه » ای ـ اولیاءالمسجد ، و قیل : ـ اولیاءالله . « ان اولیاؤه » ای ـ ما اولیاؤه ، « الّاالمتّقون ولکنّ اکثرهم لایعلمون » انّ ولایته للمتّقین .

« و ما کان صلوتهم عند البیت » ، **ابن عمر** گفت : ـ[1] یطوفون بالبیت و هم عراة یصفرون و یصفّقون . می گوید آنچه ایشان نماز نام کرده‌اند نیست الا بشیلیدن و دست برهم زدن . رب العالمین خبر داد باین آیت از کافران و مشرکان با آن که مسلمانان و دوستان خدا از مسجد حرام باز میداشتند خود بنزدیك خانه می آمدند وصفیر می کردند ودست برهم می‌زدند که این تقرب است بخداوندعزوجل ، و نماز که میکنیم ، الله گفت نیست آن نماز ایشان مگر صفیر وتصفیق . **حسن** گفت : اذا ارادالنبی الصلوة ، خلطوا علیه ، و اروا انهم یصلون لله عبادة . قال بعضهم : ـمکاؤهم

(١) در نسخه الف ، کانوایطوفون .

اذانهم ، وتصديتهم اقامتهم . مکاء ایشانرا بجای بانگ نماز بود وتصدیت بجای اقامت.

قال **ابن بحر** معنی الایة : ـ ان صلوتهم ودعاءهم غیر رادّین علیهم ثواباً الّا کما یجیب الصدی الصّایح .

« فذوقوا العذاب » ای ـ یوم **بدر** ، وقیل :ـ فی الاخرة « بما کنتم تکفرون »

«انّ الّذین کفروا ینفقون اموالهم» این آیت درشأن مطعمان آمد ، دوازده بودند از **قریش** ، **ابوجهل بن هشام** و عتبة و شیبه **ابنا ربیعة بن عبد شمس** و **نبیه و منبه ابنا الحجاج** و **ابوالبختری بن هشام** و **النضربن الحارث** و **حکیم بن حزام** و **ابی بن خلف** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث بن عامربن نوفل** و **العباس بن عبدالمطلب** . این قوم از مکه تا بصحرای **بدر** سپاه مشرکانرا میزبانی میکردند ، هر روز ده شتـر میکشتند ، پسین روز مطعم ایشان **عباس بن عبدالمطلب** بود. **سعیدبن جبیر** گفت:این آیت به**بوسفیان** فروآمد که روز **احد** چهل اوقیة برمشرکان نفقه کرد ، هراوقیّه چهل ودو مثقال ، وقال: **محمدبن اسحق** : لما اصیب **قریش** یوم **بدر** ، رجع فلّهم وهم القوم المنهزمون الی **مکة** ، ورجع **ابوسفیان** بعیره الیها ، وجمع من بقی من الاکابر ، وقال : ان **محمد** ا قد وترکم وقتل اشرافکم فاعینونا بهذا المال لعلّنا ندرك منه تاراً بمن اصیب بنا ، فنعلوا فانزل الله فیهم هذه الآیة : « لیصدّوا عن سبیل الله » ای ـ دین الله والاسلام ، « فسینفقونها » یعنی الاموال بتمامها ، ثمّ تکون انفاقها علیهم حسرةٌ عمّا علی ما فاتهم ، « ثم یغلبون » یقهرون . فیه تقدیم وتأخیر ، لانّ الحسرة علیها بعد الغلبة . میگوید : آن مالها نفقه میکنند و بعاقبت برایشان جز حسرت وغم نبود ، نه مال بماند ونه بمراد رسیدند ، وهذا دلیل من دلائل النبوة ، اذا اخبر عن الله قبل وقوعه وکان کما اخبر .

« والّذین کفروا الی جهنّم یحشرون » یساقون الیها ، و یجمعون فیها ، « لیمیزالله » این لام تعلیل غلبـه است ، یعنی : ثمّ یغلبون، « لیمیزالله » کافرانرا کم آرم و غلبه کنم تا حقّ از باطل پیدا بود ، و صلاح از فساد ، و کفر از ایمان ، و آشنا از بیگانه ، وقیل : الطیّب انفاق المؤمن والخبیث انفاق الکافر . روز قیامت آنچه مؤمنان در سبیل خـدا نفقه کرده‌اند و آنچه کافران در راه شرك خرج کرده اند

همه از هم جـدا کنند، کافران را هم بآن اموال و نفقات عذاب کنند، چنانکه میگوید عزّجلاله: «فتکوی بهاجباههم و جنوبهم و ظهورهـم» و مؤمنانرا بآن انفاق خویش بدرجات رسند، چنانکـه میگوید: «وانفقوا ممّا رزقنـاهم سرّاً و علانیة و یدرؤن بالحسنة السیّئة اولئك لهم عقبی الدّار جنّات عـدن یدخلونها». ازاینجا گفت: **مصطفی** ص: «اطعموا طعامكم الابرار واولوا معروفكم المؤمنین». «فیرکمه جمیعاً فیجعله فی جهنّم» یعنی الکافر و ما انفقه، و فی الاثار یؤتی بالدنیا یوم القیامة قضّها بقضیضها فمیّز ماکان منهالله والباقی فی النار. قراءت **حمزه** و **یعقوب** و **کسائی** «لیمیزالله» بتشدید است، ووجه آن ظاهر است. آنکه گفت: «اولئك» ای ـ المنفقون اموالهم من الکفار، «هم الخاسرون» خسروا اموالهم وانفسهم، لانهم اشتروا باموالهم عذاب الله فی الاخرة.

«قل للّذین کفروا» وهم **ابوسفیان** واصحابه، «ان ینتهوا» عن الشرك وقتال المؤمنین، «یغفرلهم» ماقـد سلف من شرکهم و ذنوبهم وان عظمت، لان الحربیّ اذا اسلم صار کیوم ولدته امه. قـال **عمروبن العاص**: ـ اتیت النّبی ص فقلت ابسط یمینك لابایعك، فبسط یمینه فقبضت یدی، فقال: ـ مالك یا **عمرو**؟ قلت اردت ان اشترط، قال: ـ تشترط ماذا؟ قلت ان یغفرلی، قال: اما علمت یا **عمرو** انّ الاسلام یهدم ماکان قبله وانّ الهجرة تهدم ماکان قبلها و انّ الحجّ یهدم ماکان قبله، و قیل: ـ امروا بالامتناع عن قتال الکفار فی هذه الایـة، ثم نسخت بالایة الّتی تلیها و هی قولـه: «و قاتلوهم حتّی لاتکون فتنة».

قوله: ـ «وان یعودوا» ای ـ یثبتوا علی الکفر، «فقد مضت سنّة الاوّلین» یعنی ـ فقد مضت سنةالله و مثلاته فی القرون الاولی. سنة ایدر[1] بمعنی عادتست. میگوید: ـ اگر بکفر بایستید، بنگر که با پیشینیان از آن جهانداران که بودند چه کردیم و چون برانداختیم و هلاك کردیم. با اینان همان کنیم، و نظائر این درقرآن فراوان است، جایها گفته: «کدأب آل **فرعون** والّذین من قبلهم» الایه...، «قدخلت من قبلکم

(۱) در نسخه ج: اینجا

سنن» الایة...، «قد خلت من قبلهم المثلات»، «ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح» آلایة...، «الم یاتهم نبأ الذین من قبلهم» آلایه...، «انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب»، «وذکّرهم بایام‌الله»، «ثم کان عاقبة‌الّذین اساؤا السّوآی»، «کما فعل باشیاعهم من قبل»، «فاصابهم سیّآت ما عملوا» «سیصیبهم سیآت ما کسبوا»، وفی المثل - من عمل ماشاء لقی ماشاء. وقیل: - وان یعودوا الی الحرب والقتال معک، «فقد مضت سنة‌الاولین» باهلاك یوم **البدر** و سنّةالله مایفعلها دائماً.

«و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة» این فتنه ایدر[1] عذاب کردن کافران است مسلمانان را و اسیر بودن و بر کفر داشتن.

«ویکون الدّین کله‌لله»، ای - یکون الطاعة والعبودیة لله، ولا یکون مع دینهم کفر فی جزیرة العرب.

«فان انتهوا» عن الکفر والقتال، «فان‌الله بمایعملون بصیر» یجازیهم مجازاة البصیر بهم وباعمالهم. قرآءت **رویس** از **یعقوب** «بما تعملون بصیر» بتاءِ مخاطبه.

«وان تولّوا» ای - اعرضوا عن الایمان، و اعرضوا عن الانتهاءِ، واقاموا علی کفرهم وعداوتکم وقتالکم، «فاعلموا» یامعشر المؤمنین، «ان‌الله مولیکم» هوالموالی لکم ولایضرکم معاداتهم، «نعم‌المولی» لایضیع من تولّاه، «ونعم‌النصیر» لایغلب من نصره.

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی: «وما کان‌الله لیعذّبهم و انت فیهم» سیاق و مساق این آیت بیان شرف **مصطفی**ص است و اجلال قدراو واظهار عزّ وی. میگوید ای مهتر خافقین و ای سید ثقلین، تاتو دراصلاب ایشان بودی، اسلاف ایشانرا عذاب نکردیم و امروز که درمیان ایشانی، عذاب از ایشان برداشته‌ایم، وفردا که از میان ایشان بشوی و خادمان و چاکران تو در میان ایشان باشند واستغفار کنند عذاب نکنیم، تاجهانیان عزّوجاه و حرمت وپایگاه تو بردرگاه مابشناسند و بدانند که توئی برما بندهٔ عزیز،

(۱) در نسخه ج: اینجا

اذا كان كون الرسول ص فی الکفار یمنع العذاب عنهم فیکون المعرفة فی القلوب اولی ان یدفع العذاب عنهم. آنروز که **مصطفی** ص را خبر دادند که رفتن بسرای آخرت نزدیك است و مرکب بشریت وی را بحضرت آلهیت نقل فرمودند. **عزرائیل** حاضر بود، رسول خدا ویرا گفت: **جبرئیل** را کجا ماندی، گفت: - بآسمان نخستین مقدسان ملاء اعلی اورا تعزیت میدهند، **عزرائیل** بحرمت بایستاد تا خود چه فرماید، **جبرئیل** در آمد، سید گفت: - یا **جبرئیل** ماحال امتی؟ حال امت من چیست، و کار ایشان گوی بچه رسید، **جبرئیل** گفت: - یا سید چه دل مشغول داری وچه اندیشه بری، نه حق میگوید، «وما کان الله لیعذّبهم وانت فیهم»، گفت: - یا **جبرئیل** چون من از میان ایشان بیرون شوم گوی حال ایشان چون بود؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت و آخر آیت آورد «و ما کان الله معذّبهم وهم یستغفرون»، یا سید! ملك جل جلاله میگوید: که تا استغفار کنند در زینهاراند از عذاب، گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که اگر در استغفار تقصیر کنند؟ **جبرئیل** بحضرت عزت باز رفت وباز آمد و گفت: ملك تعالی وتقدس ترا سلام میکند ومیگوید، هر که پیش ازمرگ بیك سال عذر خواهد عذرش بپذیرم که من پذیرندهٔ عذر خواهانم، نیوشندهٔ آواز سائلانم، پوشندهٔ عیب عیبیانم. سید گفت: - یا **جبرئیل** یکسال درعمر امت من بسیار بود مسامحتی بخواه، **جبرئیل** رفت و باز آمد گفت، میگوید: عزجلاله که یکسال بایك ماه آوردم، اگر یك ماه پیش ازمرك توبه کنند بپذیرم، گفت: یا **جبرئیل** نیز خواهم که یك ماه بسیاراست، **جبرئیل** آمد ویکماه با یك هفته آورد ویك هفته بایکساعت آورد، پس **جبرئیل** گفت: یا سید، ملك می گوید: جل جلاله دران ساعت که جان بنده بغرغره[1] رسد اگر توبه کند بپذیرم و گناهش در گذارم، سید گفت: یا **جبرئیل** ازان میترسم که آن ساعت که هول مطلع تلخی جان کندن گرد وی در آید زبانش کار نکند و عذر نتواند خواست. **جبرئیل** رفت و باز آمد و گفت: الندم توبة، چون پشیمانی در دلش آمد بپذیرم اگر چه زبان کار نکند، گفت: یا **جبرئیل** آن بیچارهٔ درمانده دران سکرات مرگ، بعید نباشد اگر پشیمانی نیز فراموش کند وبا آن نپردازد، **جبرئیل** رفت وباز آمد و گفت: الرب یقرئك السلام و یقول ان لم یکن هذا کله فاین رحمتی واین شفاعتك؟ ای مهتر

(١) غرغره - بفتح اول بروزن پنجره. رسیدن جان را گویند در گلو بوقت نزع (فرهنگ برهان قاطع)

عالم و سید ولد آدم اگر این همه نبودی رحمت من وشفاعت تو چه بودی، آن مهتر صلوات‌الله وسلامه‌علیه باآنکه مقصود موجودات‌بود ونقطهٔ دائرهٔ حادثات بود، گنج فضل وخزینهٔ رحمت بود، هرچه اورا بایست، ازبرای‌امت بایست، وهرشربتی‌که بقهر نوش کرد از بهرغم وتیمار امت کرد، وهربلائی که‌کشید از بهرآسایش امت کشید، ازین جهان که رفت درغم امت رفت و فردا که سراز خاك دولت برآرد درغم وتیمار امت برآرد، میگوید « واحشرنی فی زمرة المساکین »

با یاد تو زیــر خاك درخواهم شد   با درد تو سر ز خاك برخواهم کرد

و از حضرت ذوالجلال بنعت منّت این نواخت و اعزاز روان که ـ یا سید، ما **عیسی مریم** را بآسمان بردیم، تاهیچ کس ازان‌صنم‌پرستان‌موکب دولت اودرنیابند، و روضهٔ **موسی کلیم** درزمین پنهان‌کردیم تا**جهودان** روی زینهارنبینند، اما شخص عزیز تو ونهاد کریم توبخاك **مدینه** فروآوردیم وبآسمان نبردیم تا امت تو تا قیامت ازعذاب گور ایمن شوند که مادرقرآن مجیدخبرچنان دادیم که «وما کان‌الله لیعذّبهم وانت‌فیهم»، یا **محمد ما مدینه** را سراپردهٔ امن‌امت توساختیم، هرکه بزیارت‌تو آید درپردهٔ عنایت تو آمد، وهرکه درین‌خاك فروشد درحمایت رحمت‌تو آمد، «ومآارسلناك الّا رحمة للعالمین ».

« لیمیزالله الخبیث من‌الطّیب »، الخبیث ماحکم‌الشرع بقبحه وفساده، والطیب ما شهد العلم بحسنه و صلاحه، و قیل: ـ الخبیث عمل‌الکافر یصوّر له ویعذب بالقائه علیه، والطیب عمل‌المؤمن فیصوّرله فی صورة جهله فیحمل المومن‌علیه، وقیل: ـ الخبیث ما لم یخرج‌منها حقوق‌الله، والطیب ما اخرج منها الحقوق، وقیل: ـ الخبیث ما یأخذه المرءُ ینفقه لحظ نفسه و الطیب ما ینفقه بامرربه.

« قل‌للّذین کفروا ان ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف »الایه ...، درین آیت‌اظهار کرم خویش‌میکند جل‌جلاله، ومهربانی خود به‌بندگان می‌نماید، بنده را برناسزای‌بیند و بعقوبت می‌نشتابد، از بنده کفر می‌شنود و نعمت از وی باز نگیرد، و توبه و عفو بروی‌عرضه‌میکندواگرباز آید مغفرت‌وعده میدهد، « ان ینتهوا یغفرُ لهم‌ماقد سلف »،

در خبر است کـه مردی کافر از این متمردی وطاغیئی تیغ انکار کشیده ازدر

مسجد **مصطفی** در آمد گفت : «ما علی وجه الارض احدٌ ابغض الیّ منك» بر روی زمین هیچکس را دشمن‌تر ازین **محمد** که دعوی پیغامبری میکند ندارم . سید چون چهرهٔ او بدید، دریای رحمت درصدرمطهر او بموج آمد، کمند دعوت درانداخت، مرد هنوز روی گرفتاری ندیده بود، گفت : ـ **بلات** و **عزی** که ایمان نیارم تا این تیغ که در دست دارم بتوایمان آرد ، پیش سید فرو نهاد نگاه کرد، تیغ‌را دید که درخود می‌جنبید و بزبانی فصیح میگفت : «اشهد ان لااله الّاالله و انّك رسول‌الله» آن مرد سر کش حال بروی بگشت، کمین عنایت بروگشادند، اسیر کمند توفیق‌گشت ،کلمهٔ شهادت بگفت ، سید مهراسلام بردل وی نهاد ، عشق **محمدی** از درون دل وی سربرزد گفت :«ماعلی وجه‌الارض احد احبّ الیّ منك» چون در آمدم برروی زمین کس را از تو دشمن‌تر نداشتم اکنون که میروم برروی زمین کس را از تو دوست‌تر ندارم . آن مرد کافروار در آمد با دلی تاریك و نشان کفر، پس باز گشت همان ساعت دوست بادلی روشن ، و رقم دوستی اینست که خدا میگوید عز جلاله : « ان ینتهوا یغفر لهم ماقدسلف ». اشارت است از درگاه عزت ازنعت کرم که بندگان ورهیگان من، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید ! باز آئید ، بهیچ‌درگاهی گناه‌نیامرزند مگراینجا ، بازگردیدچون‌میدانیدکه‌جزمن‌مجیب ندارید، مراخوانید، از نامهربانان بمهربانان آیید، ازدرد نومیدی بامید پیوندید، هیچ‌جای بگزاف نیامرزند مگراینجا، چرا نیائید؟ از گناه‌آمرزیدن ومعیوب پذیرفتن برین درگاه‌عار نیست! بشتابید! بندهٔ من،گر قصد درست کنی ترا برسر راهم،گرازمن آمرزش خواهی از اندیشهٔ دل تو آگاهم ، دردنیا وآخرت چون من‌ترا آمرز گارم ، تو بگو بدل اینك بازآمدم، بادودست تهی ، چه باشد اگر مرهمی برین‌خسته نهی ؟ !

ثم قال تعالی : « ان یعودوا فقد مضت سنّة الاوّلین» ای ـ ان عادو الی التفضّل ابحنالهم حسن‌التفضل وان جنحوا للاعتذار لبسنا علیهم لباس‌الاغتفار .

اناس اعرضوا عنّا بلا جرم ولا معنی	اسآؤا ظنّهم فینا فهل لااحسنواالظنّا
فان کانوا لنا کنّا و ان عادوا لناعدنا	وان کانوا قد استغنوا فانّا عنهم اغنی

الجزء العاشر

۵ - النوبة الاولى

قوله تعالی: «**واعلموا انّما غنمتم من شیء**» بدانید که هرچه از دشمن یابید [بجنگ هرچه هست]، «**فانّ للّه خمسه**» خدایرا است پنج یك آن، «**وللرسول**» و رسول را، «**ولذی القربی**» وحق خویشان [رسول را]، «**والیتامی**» و نارسیدگان پدر مردگان، «**والمساکین**» ودرویشان [که فروداز کفایت دارند]، «**وابن السبیل**» وراه گذریان [از مسلمانان]، «**ان کنتم آمنتم باللّه**» [برین حکم غنائم بخشید] اگر ایمان آوردید بخدای، «**وما انزلنا علی عبدنا**» و از آنچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش، «**یوم الفرقان**» روز [بدر] که جدائی پیدا شد [میان حق وباطل در آنروز بنصرة خدای]، «**یوم التقی الجمعان**» آنروز بود که دو گروه روی برروی آوردند، «**واللّه علی کل شیء قدیر.** (۴۱)» وخدای برهمه‌چیز تواناست.

«**اذ انتم بالعدوة الدّنیا**» آنگه که شما بگوشهٔ نزدیك تر بودید از وادی، «**وهم بالعدوة القصوی**» وایشان دورتر بگوشهٔ از آن، «**والرّکب اسفل منکم**» ودشمنان شما فروتر ازشما، «**ولو تواعدتم**» واگر شما آن کارسگالیده بودید باهم، «**لاختلفتم فی المیعاد**» در وعده نهادن [آن کار را با یکدیگر] ناهموار سخن بودید، «**ولکن لیقضی اللّه امراً کان مفعولاً**» لکن خواست خدای بر گزارد کاری که درخواست وی کردنی بود، «**لیهلك من هلك عن بیّنة**»، [آنرا کرد] تاهر که تباه شود وگمراه ماند از کاری روشن تباه ماند، حجت بروی درواخ گشته وپیغام بوی رسیده، «**ویحیی من حیّ عن بیّنة**» وهر که زنده ماند [وگرویده آید و راه یابد، پس پیغام شنیده وحجت وی‌را دریافته] نه پندار وگمان، «**وانّ اللّه لسمیع علیم** (۴۲)» وخدای شنوائیست دانا.

«**اذ یریکهم اللّه فی منامك قلیلا**» بتو مینمود خدای ایشانرا درخواب تواندکی، «**ولو اریکهم کثیراً**» واگر ایشانرا بشما فراوان نمودید، «**لفشلتم**» شما بددل شدید، «**ولتنازعتم فی الامر**» و در جنگ ایشان با یکدیگر نا راست ومختلف بودید،

«ولکن الله سلّم» لکن خدا کاری خواست ببرد و بگزارد و مؤمنانرا ازان سلامت داد، «انه علیم بذات الصدور.(۴۳)» که خدای دانا است بهر چه در دلها است.

«واذ یریکموهم» وایشانرا بشما مینمود، «اذالتقیتم» آنگه که هام[1] دیدار گشتید، «فی اعینکم قلیلا» در دیدار چشمهای شما اندك نمود [تا دلیر گشتید و آهنگ ایشان کردید]، «ویقلّلکم فی اعینهم» وشمارا اندك نمود در دیدار چشم ایشان [چنانکه بودید تا آهنگ شما کردند]، «لیقضی الله امرا» آنرا کرد تا خدا بر گزارد کاری، «کان مفعولا» که درخواست وی کردنی بود، «والی الله ترجع الامور.(۴۴)» و کارها [در بود و هنگام و جای] با خدا میگردد.

«یا ایها الّذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «اذالقیتم فئة» هنگامی که هام دیدار شید با لشکر، «فاثبتوا» برجای بایستید، «واذکروا الله کثیراً» و خدایرا یاد کنید فراوان، «لعلّکم تفلحون.(۴۵)» تا مگر پیروز آیید.

«واطیعوا الله ورسوله» و فرمان برید خدایرا و فرستادهٔ وی را، «ولا تنازعوا» با یکدیگر [در کار و در سخن] ناراست مباشید، «فتفشلوا» [که چون باهم ناراست باشید] بددل شوید، «وتذهب ریحکم» و دولت شما و سنگ شما در چشم دشمن نشود، «واصبروا انّ الله مع الصابرین(۴۶)» و شکیبائی کنید که خدا بیاری دادن با شکیبابان است.

«ولا تکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم» و چون ایشان مباشید که از دیار مکه بیرون آمدند، «بطراً» با طغیان نعمت، «ورئاء النّاس» و خویشتن بمردی فرا دید مردمان دادن، «ویصدّون عن سبیل الله» و مؤمنانرا از دین خدا برمیگردانند، «والله بما یعملون محیط.(۴۷)» و خدای با آنچه میکردند داناست.

«واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم» و دیو بر آراست برایشان آن آمدن ایشان با آنجا، «وقال» و گفت [دیو]، «لا غالب لکم الیوم من النّاس» مترسید که امروز کس باشما نتاود از مردمان، «و انّی جارٌ لکم» و من شمارا زینهار دادم، «فلما ترآءت

(۱) در نسخه ج: هم. (۲) در نسخه الف: بیند. (۳) در نسخه الف: بید.
(٤) در نسخه الف: شید.

الفئتان» چون هم دیدار گشتند دو سپاه ،« **نکص علی عقبیه** » [**ابلیس**] به پس باز گشت ،« **وقال انّی بریءٌ منکم** »وگفت‌من‌ازشما [وزینهارشما] بیزارم ، « **انّی اری مالاترون**» من آن‌می‌بینم که‌شما نمی‌بینید ،« **انی اخاف الله** » من‌ازخدای میترسم ، « **والله شدید العقاب** .(٤٨) » وخدای سخت عقوبت است .

« **اذیقول المنافقون** »منافقان‌درمدینه‌میگفتند، « **والذین فی قلوبهم مرض** » وایشان که دردلهای ایشان بیماری[شك] بود ،« **غرّ هولاء دینهم** » محمد را ویاران وی را دین ایشان ایشانرا بفریفت، «**ومن یتوکل علی الله**» وهر که پشت‌بخدا باز کند ، «**فانّ الله عزیز حکیم**.(٤٩) » خدای توانائیست دانا .

النوبة الثانية

قوله تعالی : - «واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ »این معطوف است باول سورة ، « فاتقوالله و اصلحوا ذات بینکم » . « واعلموا انّما غنمتم من‌شیءٍ » ای - ماصبتم و اخذتم من‌الکفار قهراً و قسراً من‌شیءٍ قلیلٍ‌و کثیر. هرمال که غازیان و جنگیان از دست کافران بیرون کنند بجنگ و قهر، آنرا غنیمت گویند ، وهرمال که کافران از سر آن برخیزند و بجای بگذارند از بیم مسلمانان ، و مسلمانان فراسر آن رسند بی‌جنگ و بی‌حرب، یا ایشان بصلح خود درپذیرند چون خراج وجزیت آنرا -مال- میگویند ، وازاین‌هردوصنف خمس‌بیرون باید کرد، وآن‌خمس برپنج سهم بخشیدن، چنان‌که خدای گفت‌جل‌جلاله: «فان‌لله خمسه وللرسول » ، نام‌خدای درمفتتح کلام نه ازبهر آنست که اورا سهمی است ، بل که تعظیم راست ، وتیمن وتبرك را ، و حقیقت آنست که« لله الدّنیا والاخرة ملکاوملکا». پس‌معنی آنست که : فان‌للرسول‌خمسه، یك سهم رسول خدایراست ، و آن بیت‌المال است ، امروز با مصالح مسلمانان گردانند ، چون سد ثغور و ارزاق قضاة و مؤذنان و امثال آن ، و در خبر است که **مصطفی**ص آنگاه که از **خیبر** باز گشته بود فرمود : تا مال غنیمت باهم آوردند قسمت را ، و گفت : « ردّوالخیط والمخیط فان‌الغلول نار وعار ، » آنگه تائی موی بدست گرفت، گفت : «انه لایحل لی من هذاالمغنم مثل هذا الاالخمس، والخمس مردود فیکم » ،

دیگر سهم از آن خمس حق خویشان رسول است، ایشان که از زکوات و صدقات فریضه محروم‌اند، و ایشان **بنوهاشم** اند و **بنوالمطلب**. و **هاشم** و **مطلب** پسران **عبدمناف** اند. **هاشم** جد **مصطفی** است، و **مطلب** جد **شافعی**، و **عبدمناف** را دو پسر دیگر بود: **عبدالشمس** و **نوفل**. **عبدالشمس** جد **عثمان بن عفان** بود و **نوفل** جد **جبیر بن مطعم**. **بنونوفل** و **بنوعبدالشمس** از خمس محروم‌اند، هرچند که بابنو **عبدالمطلب** بدرجه یکسان اند، از بهر آنکه رسول خدا ایشان را محروم کرد، چون طلب کردند و ذلك فیما روی **جبیر بن مطعم**، قال: - لمّا قسم رسول الله ص سهم ذوی القربی بین بنی **هاشم** وبنی **المطلب**، جئت انا و **عثمان**، فقلنا یا رسول الله، هؤلاء بنو هاشم، لاننکر فضیلتهم لمکانك الّذی وضعك الله به فیهم، أرایت اخواننا من **بنی المطلب** اعطیتهم و ترکتنا، وانما نحن وهم بمنزلة واحدة. قال: انّهم لم یفارقونی فی جاهلیة ولا اسلام وانما **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** شی واحد، ثمّ شبّك بین اصابعه.

و توانگر و درویش و دور و نزدیك و مهینه و کهینه در آن یکسان، نرینه دو بهر، و مادینه یك بهر، هم چون میراث. قومی گفتند: سهم ذی القربی بهمهٔ **قریش** قسمت کنند، که همه قرابت رسول‌اند، وقول اول درست‌تر است و بیشترین علما بر آنند. **حسن** گفت: - سهم رسول الله وسهم ذی القربی، بعد رسول الله، یجعلان فی الخیل و السّلاح و العدّة فی سبیل الله، ومعونة الاسلام و اهله، سهم دیگر از خمس یتیمانرا ست، پدرمردگان نارسیده درویش ایشان، که در دیوان صدقات نه‌اند. سهم چهارم درویشان مسلمانان راست، هم فقرا و هم مساکین. سهم پنجم راه گذریان راست که درسفر طاعت باشند، نه در سفر معصیت. این پنج قسم هریکی را از پنج یك غنیمت پنج یکی است، باقی که بماند- اربعة اخماس الغنیمة- غازیان را ست، ایشان که قتال کرده‌اند ودرمعر که بوده‌اند. پیاده را یك سهم، و سوار را دو سهم، بعداز آن که سلب فرا قاتل داده باشند.

آنگه گفت: «ان کنتم آمنتم بالله ومآانزلنا علی عبدنا یوم الفرقان، یوم التقی الجمعان،» رواباشد که این سخن متصل بود به آنچه که گفت: «فاعلموا انّ الله مولیکم نعم المولی ونعم النصیر». «ان کنتم آمنتم بالله ومآانزلنا علی عبدنا». یوم **بدر** یعنی-

ايقنوا ان الله ناصر کم اذ کنتم قدشاهدتم من نصره و امداد الملئکة ماشاهـدتم . و روا باشد که این سخن متعلق باشد بقسمت غنائم ، والمعنی : ـ اقبلوا ماامرتم به فی القسمة ان کنتم آمنتم بالله، والقرآن الذی انزلنا علی **محمد** یوم الفرقان. میگوید : ـ قسمت چنان که کردیم و فرمودیم بپذیرید اگر ایمان دارید بخدا وبه قرآن که به **محمد** فرو فرستادیم ، روز **بدر** که اهل حق و اهل باطل آنروز از هم جدا شدند ، و دو گروه برهم رسیدند : حزب الله و حزب الشیطان .

«والله علی کلّ شیء قدیر .» اذنصر کم وانتم اذلة اقلة . درین آیت گفت : ـ قرآن یوم الفرقان فروفرستادیم . جایی دیگر گفت : ـ «انزلناه فی لیلة القدر»، شب قدرفرو فرستادیم . جائی دیگر گفت : «علی مکث و نزلناه تنزیلا» بروزگار و درنگ فرو فرستادیم ، و این آن بود که قرآن در شبانروز **بدر** بآسمان دنیـا فرو فرستادند ، و آنرا در بیت العزة درخزانهٔ قرآن بنهادند ، یك جای روز گفت ، و یك جـای شب گفت ، برسعت عادت سخن عرب که از شب خبری حکایت کنند و آن روز بود ، و از روز حکایت کنند و آن بشب بود ، ازبهر آنکه آن کار ازشبانروز بیرون نمیشود، وآن روز که جنگ **بدر** بود آدینه بود ، هفدهم ماه رمضان ، و دوش آن شب قدر بود، آنکه قرآن را از رب[1] العزة پس ازان در باقی عمر **مصطفی** بزمین میفرستاد بر درنگ وبرمکث ، «لنثبت به فؤادك» تا هر گه که رنجی بدل رسول خدا رسیدی خدای دل ویرا تثبیت کردی ، و هر گه که حکم را اجابت افتادی حکم فرستادی برمواقع نجوم ، و یك تفسیر که کردند در « والنّجم اذا هوی » اینستکه والوحی اذا انزل .

«اذ انتم بالعدوة الدّنیا ،» ای ـ نزول بشفیر الوادی الادنی من المدینة و عدوّکم من المشرکین نزول بشفیر الوادی الاقصی من المدینة ویلی مکة .

«والرّکب» یعنی ـ **اباسفیان** والعیر « اسفل منکم » . ای ـ مکاناً اسفل من مکانکم ، لانکم علی نشر من الارض ، و قیل : ـ اقرب الـی ساحل البحر . **مکّی** و **بصری** عِدوة هردو بکسر عین خوانند ، وباقی بضم عین خوانند، وهمالغتان مشهورتان

(۱) درنسخه ج : بیت .

کالرِّشوة والرُّشوة. مصطفی ص بالای وادیی فرو آمده بودند درسوی **مدینه**، و کافران بزیر وادیی فرو آمده بودند در سوی **مکه**، در ساحل بحر، و **بوسفیان** کاروان بر ساحل بحر براند و **بمکه** برد. مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و بطلب کاروان و کافران از **مکه** بیرون آمدند بدفع ایشان و حمایت داشت بر کاروان. هر دو فریق برهم رسیدند بی آنکه وعدهٔ نهاده بودند قتال را.

رب‌العالمین گفت: «ولو تواعدتم» انتم والمشرکون للقتال «لاختلفتم فی‌المیعاد» لقلّتکم و کثرة عدو کم، و قیل: - «لاختلفتم فی المیعاد» ای - کانوا لایصدّقون فی مواعدتکم طلبا لغرتکم والحیلة علیکم، ولکن جمع‌الله بینکم من‌غیر ارادة ولاقصد منکم. «لیقضی‌الله امراً کان مفعولا» فی‌علمه و حکمه، من‌نصر النبی والمؤمنین.

«لیهلك» یعنی: - فعل‌الله ذلك لیضل‌ویکفرمن کفر من‌بعد حجة قامت‌علیه و یؤمن من آمن علی مثل ذلك بینةً. درین آیت نصرت مؤمنان است با قلّت وضعف ایشان، و شکستن کافران با کثرت و شوکت ایشان. رب‌العالمین وقعت **بدر** برین صفت حجتی روشن ساخت، ومعجزه ظاهر تاکافران را فردا عذرنماند، وحجت‌خدای برایشان روشن باشد و قاطع، و خود میگوید جل جلاله: «و ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا»، و گفته‌اند: تقدیر این آیت آنست «لیهلك من» حکم‌الله بهلاکه «ویحیی من» حکم‌الله بحیوته. **نافع** و **ابوبکر** و **یعقوب** حیی خواندند بدو یا و باقی حیّ بیاءِ مشدّد خوانند، و ادغام، فمن ادغم فلاجتماع حرفین من جنس‌واحد، و من اظهر فعلی اصله تقول حیی یحیی.

«اذیریکهم‌الله فی‌منامك» الایة ... مفسرانرا دو قول است، درین آیت: یکی «فی‌منامك» ای - عینك. گفتند: منام بروزن مفعل‌است، هم مصدر وهم زمان وهم مکان، واینجا مکان‌است. ای - فی‌عینك التی‌هی موضع‌النوم، واین قول درست‌نیست، که منام اگر مکان است مکان نائم است نه‌مکان نوم. قول دیگر، «فی منامك»، ای - فی رؤیاك، این‌نمودن درخواب است که **مصطفی** را درخواب نمودند آن‌شب که دیگر روز حرب **بدر** رفت که مشرکان اندك بودند خوارو ناچیز، تأویل نهاد که ایشان خوارو مقهور شوند. پس یارانرا از آن خواب خویش خبر کرد همه قوی دل

گشتند و شاد شدند، دانستند که خواب انبیاء حق است و راست.

«ولواریکهم کثیراً» ای - علی صورة عرفت انّ الغلبة لهم، ثم اخبرتهم «لفشلتم ولتنازعتم»، ای - اختلفت کلمتکم فی امر القتال و الفرار. ولکن سلّمکم من الفشل والتّنازع و المخالفة فیمابینکم و قیل: - «سلّم» ای: - عصمکم من العدّو.

«انه علیم بذات الصدور» ای- بخفیّات القلوب.

«واذ یریکموهم اذالتقیتم فی اعینکم قلیلا»، این باز درمعسکر بوده درابتداءِ قتال نه درخواب، آن ساعت که هردو گروه برهم رسیدند. خدای تعالی کافران را بچشم مؤمنان اندك نمود تا بجنگ دلیر گشتند و قوی دل شدند و بنترسیدند، و اما آنجا که گفت: درصدر سورة آل عمران «یرونهم مثلیهم رأی العین»، یعنی: - ترون المؤمنین مثلی الکافرین فی رأی العین و اگر بیاخوانی «یرونهم» یعنی: - یرون المؤمنین انفسهم مثلی الکافرین. **عبدالله مسعود** گفت: فرایاری از یاران مصطفی ص که گفت - بگو این گروه دشمن هفتادباشند. جواب داد که مگر صدباشند. مردی را از مشرکان اسیرگرفتند، از وی پرسیدند که عدد مشرکان وجنگیان چند است؟ گفت، میان نهصد تا هزار مردان مبارز جنگی.

«ویقلّلکم فی اعینهم» و میگوید: شما که مؤمنان اید بچشم ایشان اندك نمودیم چنان که بودید تا ایشان دلیر درآمدند و درجنگ می‌پیوستند، و کار خود عظیم نهادند، و قوی دانستند چنان که **ابوجهل** گفت: آن ساعت که در جنگ می‌پیوستند: - انّما **محمد** واصحابه اکلة جزور فار بطوهم بالحبال. واین آن بود که **اخنس بن شریق** از **بنی‌زهره** با سیصد مرد متفق شد که باز گردیم که ما بطلب کاروان آمده بودیم، و کاروان بسلامت **بمکه** رسید، و قتال کردن مارا با **محمد** هیچ روی نیست، که اگر کار وی بلند شود بکلمات و ما بوی بزرگ شویم و اگرنه هم دست ازو بداشتن اولیتر، که عرب خود کار وی کفایت کنند. **ابوجهل**، **بلات** و **عزی** و **منات** و **هبل** سوگند خورد که تا باین چاه **بدر** قتالی عظیم میان ما نرود باز نگردیم، ایشان خود چه باشند در دست ما، چون برزنیم؟ و **حکیم بن حزام**

و **عتبه** همان سخن گفتند که **اخنس** گفت. اما دیگران فرمان نبردند، وصفها راست کردند، و در جنگ پیوستند، و رب العالمین مدد فریشتگان فرستاد، چنان که شرح آن رفت. پس **عتبه** و **شیبه** و **ولیدمغیره** بیرون آمدند و مبارز خواستند، گفتند: یا **محمد** مبارز فرست تاحق ازباطل جدا شود. سه مرد **انصاری** بیرون شدند و نسب خویش خواندند، ایشان گفتند شما کفؤ ما نباشید ماکفؤ خویش خواهیم. رسول خدا **علی**ع را و **حمزه** را و **ابوعبیده** را فرستاد. **حمزه** با **عتبه** درآویخت و **علی** با **شیبه** و **بوعبیده** با **ولید** همی آویخت، تاضربتهای بسیار میان ایشان خطاشد. **عمروبن الجموح** مشتی خرما در دست داشت، گفت: هرچند گرسنه‌ام این خرما نخواهم خورد، بینداخت وبرفت وحرب همی کرد. **این عمرو**، **بوجهل** را ضربتی زد و دستش بیاویخت، پسرش **عکرمه** ازپس درآمد شمشیربزد بردست **عمرو** ودستش درآویخت، وی پای بر آن دست نهاد وقوّت کرد تا آن دست ازخود جدا کند، و همچنان حرب میکرد تا **بوجهل** بیفتاد. **عبدالله مسعود** درآمدوپای بر گردن وی نهاد، **بوجهل** گفت: - یارویعی الغنم لقدار تقیت مرتقی عظیماً. **عبدالله** گفت: - الله احلّنی علیه، آنگه سرش از تن جدا کرد، و نزدیك رسول آورد. مسلمانان بدان شاد شدند و دومرد عرب برسر کوه ایستاده بودند تا هر گروه که نصرت یابند باایشان یارشوند، پارهٔ میغ درهوا برایشان بگذشت، ازان میغ روشنائی آتش دیدند، وآواز زنجیر شنیدند. یکی را زهره پاره‌پاره شد و آن دیگر مسلمان شد، وقصه با رسول خدا بگفت. رسول از **جبرئیل** پرسید، گفت: آن آتش از حرارة من بود که فریشتگان را همی راندم و زنجیر آورده بودیم از بهر کفار وبیم دادن ایشان، آنگه کاربجائی رسید که هفتاد تن از بزرگان **قریش** کشته شدند، و هفتاد تن را اسیر گرفتند، و هفتاد تن را مجروح کردند. ومسلمانانرا نصرت بود، و این نصرت بتأیید حق بود، و قضاءالله بود، و خواست وی، کاری در ازل رانده و حکمی کرده و علم وی در آن رفته.

اینست که رب العالمین گفت: «لیقضی الله امراً کان مفعولا والی الله ترجع الامور»

یعنی - و بعد هذا الیّ مصیر کم فاکرم اولیائی و اعاقب اعدائی.

«یاایّها الّذین آمنوا اذا لقیتم فئةً» ای: - جماعة من الکفار فی الحرب، «فاثبتوا» للقائم و قاتلوا ولاتنهزموا، «واذکروا الله کثیراً» بالقلب و اللسان، و هو التکبیر عند المسابقة، الله اکبر والله اکبر. **عطا** گفت: - درحال حرب سخن گفتن مکروه است مگر ذکر خدا، تکبیر و تهلیل. «لعلّکم تفلحون» ای - تظفرون فی الدنیا وتبقون فی الجنة، فانّهما خصلتان اما الغنیمة و امّا الشّهادة.

«واطیعوا الله ورسوله» فی اقامة الجهاد، «ولاتنازعوا» - فتکو نوافیه علی آراء مختلفة، «فتفشلوا» ای: - فتجبّنوا، «و تذهب ریحکم» لفظ - ریح - استعارة است از دولت و نصرت و قوت و مهابت. قومی گفتند: - باداست بحقیقت که بوقت نصرت جهد، و **مصطفی** ص باین معنی گفت: - نصرت بالصّبا واهلکت **عاد** بالدّبور، وگفته‌اند کسی را که دنیا بوی اقبال کند بمرادوی، الرّیح الیوم لفلان. و منه قول الشاعر:

اذا هبّت ریاحك فاغتنمها فانّ لکلّ عاصفة سکون
ولاتغفل عن الاحسان فیها فلاتدری الرّکود متی یکون

«واصبروا انّ الله مع الصابرین» - ینصرهم ولا یخذلهم.

«ولاتکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً» الایة... البطر الغلو فی النعمة واحتقار الغیر، «ورئاء النّاس» لیثنوا علیهم. میگوید: شما که مؤمنان اید چون کافران نه بید. **بوجهل** و اصحاب وی که از **مکه** بیرون آمدند بقصد **بدر** تا زنده و دننده و درنعمت بطر گرفته، و طاغی و یاغی گشته، وخویشتن بمردی فرا مردم نموده و مست خمروزمر گشته [همچون لشکر بیك جکاذ مقهور علیه مایستحق[1]]، **مصطفی** ص چون ایشانرا دید گفت: «ان هذه **قریش** قد خرجت بفخرها وخیلائها تحادالله و رسوله، اللهم فاحنهم الغداة»!

«ویصدّون عن سبیل الله» ای - دین الله بطراً و رئاء الناس، ویصدّون. این دو مصدر و فعل هرسه حال اند. «والله بما یعملون محیط» عالم به من کل الوجوه.

«واذ زیّن لهم الشّیطان اعمالهم» مفسران گفتند: در سبب نزول این آیت که

(۱) این جمله منحصر به نسخه الف است.

قریش چون فرا راه بودند و حرب وقتال در دل گرفتند، قومی گفتند: که ما از **بنی کنانه** و **بنی‌مدلج** می‌ترسیم که ایشان خصم ما‌اند ومیانهٔ ما کینه وعداوت است، و ایشان با قوت و شوکت، نباید که تعرض ما کنند تا باز گردیم. چون خواستند که باز گردند، **ابلیس** آمد برصورت **سراقة مالك جعشم الکنانی**، گفت: چرا می باز گردید. ایشان گفتند: - نحن نرید قتال هذا الرّجل ونخاف من قومك، ما میخواهیم که با **محمد** قتال کنیم و از قوم تو **بنی کنانه** میترسیم. و این **سراقة** از اشراف **کنانه** و **بنی مدلج** بود، سالار وسرور ایشان. **ابلیس** که بر صورت وی بیرون آمده بود گفت:

«لاغالب لکم الیوم» ای - لااحد یغلبکم من النّاس، ای - من کثرتکم وقیل- من جنس النّاس، «وانی جارٌ لکم» ای - مجیر لکم عن **بنی کنانة** وضامن ان لا یتعرّضوا لکم.

یاظالمی انّی تروم ظلامتی   واللّه من کلّ الحوادث جاری

جاری ای - مجیری. **ابلیس** گفت: امروز کس باشما نتاود، ازمردمان مترسید، که من شما را از قوم خویش ایمن دارم و ایشان را برشما دست نبود.

رب العزة گفت: «فلمّا ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه» [ای - التقی الجمعان ورأی **ابلیس** الملئکة نزلوا من السماءِ نکص علی عقبیه[1]] ای: - ولی مدبراً، «وقال: «انی بریءٌ منکم» افارقکم ولا ادنو منکم. خدای گفت: چون هردو گروه برهم رسیدند، **ابلیس** فریشتگان را بدید که از آسمان فرومی آمدند، و جبرئیل را دید جامه بخود در گرفته، و در پیش **مصطفی** ص ایستاده و عنان وی گرفته، بترسید و از مشرکان باپس گشت، **بوجهل** اورا گفت: - یا **سراقة** أفراراً من غیر قتال؟ هنوز جنگ در نپیوستم و راه گریز گرفتی؟ گفت: «انّی اری مالاترون» یعنی: - الملئکة. «انی خاف اللّه» ان یهلکنی فیمن یهلك، و قیل: - أخاف ان یناله مکروه من الملئکة؛ لانهم کانوا یعرفونه، وقیل: - خاف الوقت الّذی انظر الیه قدحان وقیل: - معناه «انّی اخاف اللّه علیکم.» قال **ابن اسحق**، قال **ابلیس**: «انی اخاف اللّه» و کذب عدوّاللّه مابه مخافة اللّه، ولکن علم انه لاقوّة له ولامنعة فاوردهم و اسلمهم، و تلك عادة عدوّ اللّه لمن

(۱) این جمله در نسخه الف است.

اطاعه حتی اذا التقی الحقّ و الباطل اسلمهم و تبرّأ منهم . پس چون کافران بهزیمت وا **مکة** آمدند آوازه درافتاد که **سراقة** پشت بداد بهزیمت و لشکر بشکست ، خبر **بسراقة** رسید گفت : ـ واللّٰه ماشعرت بمسیر کم ، حتی بلغنی هزیمتکم ، واللّٰه که من نه از رفتن خبر دارم و نه از هزیمت تا آنگه که خبر هزیمت شما بمن رسید ، این چه سخن است وچه کار که برمن می‌بندید ؟ ایشان گفتند : نه‌تو درمعر کـه بودی وچنین گفتی؟ وی سوگند یادمیکرد که من نبودم . مسلمانان دانستندکه وی راست میگوید وآن گوینده شیطان بود .

ثمّ قال : ـ « واللّٰه شدید العقاب » یجوز ان یکون متصلا بکلامه ، و یجوز ان یکون مستانفاً .

« اذیقول المنافقون والّذین فی قلوبهم مرض » الایه ... هم المنافقون ایضاً ، وقد عطف الوصف علی الوصف بالواو ، وقیل : ـ هم قوم اسلموا **بمکة** ، ولم یهاجروا ، فلما خرجت **قریش** لحرب رسول اللّٰه ص ، خرجوا معهم ، وقالوا نکون مع اکثر الفئتین ، فلمّا رأواقلّة المسلمین ، قالوا : ـ « غرّ هؤلاء دینهم » اذخرجوا مع قلّتهم یقاتلون الجمع الکثیر ثمّ قتلوا جمعاً من المشرکین ، منهم **قیس بن الولید** و **ابوقیس المخزومیان** و **الحرث بن زمعة بن الاسود بن المطلب** و **علی بن امیة بن خلف** و **العاص بن منیه بن الحجاج** و **الولید بن عتبه** و **عمروبن امیة** .

« ومن یتوکل علی اللّٰه » ای ـ یفوّض امره الیه لایغلب ، « فان اللّٰه عزیز » قویّ منیع ، « حکیم » فی خلقه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « واعلموا انّما غنمتم من شیء » ... الایة ، غنیمت مال کافران است که مسلمانان بران ظفر یابند بوقت قتال و جهاد ، و گفته‌اند جهاد دو قسم است : جهاد ظاهر ، و جهاد باطن ، جهاد ظاهر با کافر است به‌تیغ ، وجهاد باطن با نفس است بقهر. مجاهدان به‌تیغ سه مردند : ـ کوشندهٔ مأجور و خستهٔ مغفور و کشتهٔ شهید . همچنین مجاهدان با نفس سه مردند ، یکی میکوشد وی از ابرار است ، یکی می‌تازد وی از اوتاد است یکی باز رسته وی از ابدال است . او که در جهاد کفّار است بمال غنیمت

توانگر شود، او که در جهاد نفس است بدل توانگر شود، توانگر بمال آن مال وی یا حلال است و محنت، یا حرام است و لعنت، و توانگر بدل همتی دارد مه از دنیا و مرادی مه از عقبی. مصطفی‌ص جهاد نفس را عظیم‌تر خواند، وبزرگ تر گفت: «رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر» ازبهر آن که از دشمن حذر توان کرد و از نفس حذر کردن نتوان. و باهردشمنی اگر بسازی ازشر وی ایمن گردی، وبانفس اگر بسازی هلاك خود دران بینی. و ازاد بار نفس آنست که **مصطفی**‌ص گفت: «ان الله لا ینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم»، گفت: خدای بدل نگرد و بنفس ننگرد، و معلوم است کـه نگرستن تأثیر محبت است، و نانگرستن تأثیر بغض، اگر نفس دشمن داشتهٔ حق نبودی بوی نظر کردی، چنانکه بدل کند. پس واجب کند نفس را دشمن داشتن، و موافقت حـق را بنظر مهر و محبت بوی ننگرستن، ودرمعر کهٔ مجاهدت به‌تیغ‌ریاضت قهر وی کردن، ودیدهٔ مرادوی بناوك تفرید و تجرید بر دوختن - ازینجا گفت مصطفی‌ص: «من مقت نفسه فـی ذات الله آمنه الله من عذاب یوم القیمة»، و در این معنی حکایت **احمدبن خضرویه** معروف است. گفتا: روزگاری در قهر نفس خویش بسر آوردم تا اورا از مراد و کام خویش بازداشتم روزی نشاط غزو کرد، بامن بر آویخت که غزا کردن شرط دین است وعماد مسلمانی ونشان طاعت‌داری. و من از نشاط وی عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید، و بخیر کمتر گراید، گفتم: ناچار در زیر این مکری است پیوسته، او را روزه میفرمایم‌مگر طاقت گرسنگی‌ندارد خواهد که درسفر از آن خلاص یابد وخواهد که درسفرروزه گشاید رخصت سفر بر کار گیرد! گفتم: بانفس نذری کردم که تادرسفر باشم روزه نگشایم، بلکه بیفزایم، گفت: روا دارم وروزه نگشایم، گفتم: مگراز آنست که طاقت‌قیام شب‌ندارد میخواهد که درسفر از آن‌خلاص یابد دردل کردم که ازقیام هیچ‌نکاهم وازشام تابام نفس‌را برپای‌دارم، گفت: روا دارم وازان‌ننالم. اندیشه کردم که مگراز آنست که باخلق می‌نیامیزد ووحشت‌خلوت‌اورا برین‌داشته‌است ومیخواهد که با خلق صحبت کند، همت کردم که درسفر جز بمنزلهای خراب فرونیایم، و ازخلق گوشهٔ گیرم. آن نیـز از من روا داشت و بپسندید. پس از روی عجز و تضرع در

حق زاریدم که الٓهی بفضل خود مرا از مکر نفس آگاه کن و بلطف خود مرا شاد کن! آخر دریافتم که نفس میگوید که هرروز مرا به‌تیغ مجاهدت هزار ضربت زنی وهزار بار‌بکشی و خلق را از آن آگاهی نه، باری بغزا روم تا یکبار‌ه کشته شوم و شهید باشم و جهانیان باز گویند کـه **احمد خضرویه** در غزا شهادت یافت، گفتم: صعب خصمی که نفس است که نه در دنیا موافقت نمایـد، نه درعقبی سعادت خواهد، کمین ریاخواست که برمن گشاید، و در زمرهٔ هالکان آرد، تا رب‌العزة مرا از مکر وی آگاهی داد، و در جناب کرم و لطف مرا جای داد، آنگـه درودها‌بیفزودم و الطاف کرم بسی دیدم.

پیر طریقت گفت: «الهی! ازبیم تواند بود، بجان رسیدم، هیچ ندانم که باچنین نفس با چنین کار چون افتادم، هیچ غیرت نگرفتم و خلقـی بعبرت خویش ندیدم، هرچند کوشیدم که یك‌نفس از آن خود شایستهٔ توبینم ندیدم. ملکا، دانی که نه‌بی‌تو خودرا این روز گزیدم! الٓهی‌مران کسی را که‌خود خواندی ظاهر‌مکن، جرمی که خود پوشیدی! کریما، میان ما باتو داورتوئی، آن کن که سزای آنی!

قوله: «فانّ للّه خمسه و للرّسول» چنان که ازمال غنیمت بیرون کنند و دران سهمی است خدایرا ورسول را، هم‌چنین درمعاملات حقیقت که دل را غنیمت است سهمی است خدایرا، که بندهٔ دران‌آزاد بود ازحظّ خود ورقّ کون همه حقّ باشد و بحق باشد از خود بیزار و ازعالم آزاد.

پیر طریقت گفت: «بنده را وقتی بیاید که از تن زبان ماند و بس، و از دل نشان ماند وبس، و از جان عیان ماند و بس، دل برود‌نموده ماند وبس، جان برود ربوده‌ماند وبس، این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید ازسیل چه نشان دهند، چون بدریا رسید در دریا افتاد، و سختی بپرسید، درخود برسید او که بمولی رسید:

بلعجب بادی‌است در هنگام مستی بادفقر
کز میان خشك رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غوّاص ترك جان و فرزندان بگفت
پس بدریا در فروشد تاچنین گوهر گرفت

سالها مجنون طوافی کرد در کهسا رودشت
تا شبی معشوقه را در خانهٔ ما در گرفت

« اذانتم بالعدوة الدنیا » ازینجا تا آخر ورد قصهٔ **بدریان** است ، ووصف‌الحال جوانمردان ، که درمعر کهٔ ابطال و در صف قتال مبارزت نمودند و بعهد ووفاءِ حق بایستادند، تا از بارگاه حقیقت بوصف رجولیّت موصوف گشتند، و اعلاء کلمهٔ حقّ را و نشر بساط اسلام را تن سبیل و جان بذل ودل فدا کردند.

شراب از خون وجام از کاسهٔ سر بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دستهٔ گل قبضهٔ تیغ بجای قرط بر تن درع وخفتان

رب‌العالمین گفت : ـ آن کاریست که در ازل من خواستم، قضائی که من کردم، حکمی کـه من راندم ، « لیقضی‌الله امراً کان مفعولا » فریشتگان را فرستادم آرام دلها را و بشارت مؤمنانرا ، امّا نصرت دادن کار الهیّت ما است و خصایص ربوبیّت ما ، « وما النصر الّا من عندالله » . همچنین رسولانرا از بهر دعوت فرستادم و هـدایت بعنایت ما ست ، « انك لاتهدی من احببت » ! کسب بندهٔ تقدیر کردم وسبب ساختم اما روزی دادن و رسانیدن برما ست « و ما من دابة فی‌الارض الّا علی‌الله رزقهـا . » جفت‌دادن وتخم‌ریختن سبب کردم لکن وجود فرزند بقدرت ما ست « یهب لمن یشآء اناثاً و یهب لمن یشآء الذّکور » .

« واطیعواالله ورسوله ولاتنازعوا فتفشلوا » ازروی اشارت مسلمانان را درین آیت موافقت میفرماید که موافقت اصل دین است ، و مخالفت مایهٔ ضلالت ، چنانکه دردین و عقیدت موافقت واجب است ، دررای و عزیمت‌هم واجب‌است ، ازاینجاست که رب‌العزة طاعت خدا ورسول واولی الامر همه درهم بست ، وخروج و خالفت حرام کرد . مصطفی گفت: « امرتکم بخمس ـ بالجماعة والسّمع والطّاعة والهجرة والجهادفی سبیل‌الله. وانّه من خرج من الجماعة قیدشبر فقدخلع ربقةالاسلام من عنقه الاان یراجع » ، و قال‌ص : « من اطاعنی فقد اطاع‌الله ، و من عصانی فقد عصاالله ، و من یطع **الامین** فقد اطاعنی ، و من یعص الامیر فقد عصانی ، و انما الامام جُنّة یقاتل من ورائه ، و یتّقی به فان امر بتقوی‌الله وعدل فانّ له بذلك اجراً ، وان قال بغیره فانّ علیه منّة ، وان

امر علیکم عبد مجدّع یقود کم بکتاب الله، فاسمعوا له واطیعوا.

ثمّ قال تعالی: «واصبروا انّ الله مع الصابرین» یتولّی الکفایة اذا حصل منهم الثّبات وحسن التفویض. **حسن بصری** رحمه‌الله هر که که قصهٔ اصحاب **بدر** خواندی گفتی: - طوبی سپاهی را که امیر ایشان رسول خدا، جاسوس ایشان جبرئیل امین خدا، مبارز ایشان **حمزه** و **علی** شیر خدا، مدد ایشان فریشتگان خدا، مقصود ایشان اظهار دین خدا، حاصل ایشان رضای خدا.

۶ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ولو تری اذ یتوفّی الّذین کفروا**» واگر تو دیدید آنگه که میرانند کافرانرا، «**الملائکة**» فریشتگان، «**یضربون وجوههم وادبارهم**» میزدند ایشان را بر رویها و پشتها، «**وذوقوا عذاب الحریق**.(۵۰)» [میگفتند ایشانرا که] میچشید عذاب آتش.

«**ذلك بما قدّمت ایدیکم**» این [زخم و عذاب] بآنست که دست شما پیش فرا فرستاد شما [از کرد بد،] «**وانّ الله لیس بظلّام للعبید**.(۵۱)» و خدای ستمکار نیست بندگانرا.

«**کدأب آل فرعون**» بمشرکان **قریش** همان بود که بآل **فرعون** بود [از عاقبت کرد بد ایشان،] «**والّذین من قبلهم**» وایشان که پیش از ایشان بودند، «**کفروا بآیات الله**» کافر شدند به‌پیغامهای خداوند و نشانهای او، «**فاخذهم الله بذنوبهم**» تا فرا گرفت خدای ایشانرا بگناه ایشان، «**انّ الله قویّ**» که خدای سخت گیر است [دشمنان خویش را،] «**شدید العقاب**.(۵۲)» سخت سرانجام نمودن ایشانرا.

«**ذلك**» این بآنست، «**بانّ الله لم یك مغیّراً**» که خدای نبود آنرا که بگرداند و تغییر کند، «**نعمة انعمها علی قوم**» نیکوئی را و نعمتی را که بآن نیکوئی کرد بر قومی، «**حتّی یغیّروا ما بانفسهم**» تا آنگه که ایشان آنرا تغییر کردند و بگردانیدند بخویشتن خویش، «**وانّ الله سمیع علیم**.(۵۳)» وخدای شنوائی است دانا.

«**کذأب آل فرعون**» همچنان راست که آل **فرعون** را رفت [از سرانجام کار و رفت روزگار،] «**والّذین من قبلهم**» وایشان که پیش از ایشان بودند، «**کذّبوا بایات ربهم**» دروغ زن گرفتند پیغامها و نشانهای خداوند خویش، «**فاهلکناهم بذنوبهم**» تا هلاك کردیم ایشانرا بگناهان ایشان، «**واغرقنا آل فرعون**» و بآب بکشتیم کسان فرعون را «**وکل کانوا ظالمین.** (٥٤)» وهمه که بودند ستمکاران بودند برخویشتن.

«**انّ شرّالدّواب عندالله**» بترین همه جنبندگان بنزدیك خدا، «**الّذین کفروا**» ایشانند که کافر شدند بیکتایی خداوند خویش، «**فهم لا یؤمنون.** (٥٥)» بنمی گروند [باو که یکی است.]

«**الذین عاهدت منهم**» ایشان که پیمان بستی با ایشان. «**ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة**» آنگه پیمان خود می شکنند درهرباری، «**وهم لایتّقون.** (٥٦)» و از غدر نمی پرهیزند،

«**فاماتثقفنّهم فی الحرب**» هرگه که ایشانرا دریابی و بر ایشان دست یابی «**فشرّد بهم من خلفهم**» نکالی کن برایشان که هر که از پس ایشان در فراز رسد حذر کند و برمد، «**لعلهم یذّکرون.** (٥٧)» تا مگر بپذیرند.

«**و اما تخافنّ من قوم خیانة**» اگر ترسی از قومی که عهد شکنند «**فانبذ الیهم**» آگاهی افکن بایشان [که تو پیمان ایشان بشکستی یا خواهی شکست،] «**علی سواء**» تا ایشان و تو یکسان باشید [در آگاهی از شکستن پیمان،] «**ان الله لا یحب الخائنین.** (٥٨)» که خدای کژانرا و کژ پیمانان را دوست ندارد.

«**ولا تحسبنّ الذین کفرواسبقوا**» و مپندار که کافران از پیش شدند «**انهم لایعجزون.** (٥٩)» که ایشان خدای را درخود عاجز نیارند [وباپس نکنند واز پیش نشوند.]

«**واعدّوالهم**» و میسازید ایشانرا «**مااستطعتم**» هرچه توانید، «**من قوة**» از تیر انداختن، «**ومن رباط الخیل**» واز این اسبان ساخته وبرآخر بسته درثغرها،

« **ترهبون به** » تا می‌ترسانید بآن ، « **عدوّالله وعدوّکم** » دشمن خدایرا و دشمن خویش را ، « **وآخرین من دونهم** » وکسانی‌را که‌فرودازایشان‌اند ، « **لا تعلمونهم** » که ایشان را ندانید ، « **الله یعلمهم** » داند ایشانرا خدای ، « **وما تنفقوا من شیء فی سبیل‌الله** » وهرچه نفقه کنید ازچیزی از بهرخدا [ودرسبیل باز کوشیدن بادشمنان وی] ، « **یوفّ الیکم** » گزارده آید بشما پاداش آن ، « **وانتم لا تظلمون. (۶۰)** » وازشما چیزی کاسته نیاید .

« **وان جنحوا للسّلم** » واگربصلح گرایند دشمنان وصلح جویند ، « **فاجنح لها** » بآن گرای وصلح جوی ، « **وتوکّل علی‌الله** » وپشت بخدا باز کن ، « **انه‌هوالسمیع العلیم. (۶۱)** » که او شنوائیست دانا .

« **وان یریدوا ان یخدعوك** » واگر خواهند که بفریبند ترا [بصلح ترا از خویشتن‌مشغول‌دارندتاسازی‌سازند] ، « **فان حسبك‌الله** » بسندهٔ تواست‌خدای تراپسنده ، « **هوالّذی ایدك بنصره** » اواست‌که‌ترانیروی‌داد بیاری خود ، « **وبالمؤمنین. (۶۲)** » ومؤمنان ، « **والّف بین قلوبهم** » و مؤمنانرا و یاران تراهم دل کرد و نزدیکی داد دلهای ایشانرا بایکدیگر ، « **لوانفقت مافی‌الارض جمیعاً** » اگر نفقه کردی توهرچه در زمین است ، « **ماالّفت بین قلوبهم** » ایشانرا هم دل نکردید و در دلهاشان الفت ننهادید ، « **ولکن‌الله الّف بینهم** » لکن خدای میان‌ایشان الفت نهاد [به دین اسلام] ، « **انه‌عزیزحکیم. (۶۳)** » که او توانائیست دانا .

النوبة الثانية

قوله تعالی : ـ « ولوتری اذیتوفّی‌الّذین کفروا » ، جماعتی مفسران گفتند : این آیت در شأن کشتگان روز **بدر** آمده است که چون روی به مسلمانان نهادند بوقت‌جنگ ، فریشتگان برپشتهای‌ایشان‌میزدند . مردی گفت یا رسول‌الله ! رأیت بظهر **ابی‌جهل** مثل‌الشراك . برپشت **بوجهل** نشان ضربتها دیدم‌هم‌چون دوال . فقال : ذاك ضرب‌الملئکة ، رسول خدا گفت : آن ضرب فریشتگان بوده . **وعن انس بن مالك** قال : وقف رسول‌الله‌ص یوم **بدر** علی القلیب ، فقال : ای **اباجهل‌بن هشام** و ای **عتبة**

بن ربیعة و ای ولیدبن عتبة و ای فلان بن فلان، بئس عشیرة النّبی کنتم، وبئس بنو عم‌النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً. فقال عمر: بابی انت وامی یا رسول‌الله! هل یسمعون کلامك الساعة وقد جیّفوا؟ قال: والّذی بعثنی بالحقّ، انّهم یسمعون کما تسمع، ولکن لایقدرون ان یجیبوا. این خبر دلیل‌است که‌مرده درگور سخن زندگان شنود وازاحوال ایشان خبردارد. وممّایدلّ علیه ماروی عن ابی‌هریرة قال: ان‌اعمالکم تعرض علی اقربائکم من قرنائکم فان‌رأوا خیراً فرحوا به و ان‌راوا شراً کرهوا، و انّهم لیستجیرون المیت اذا اتاهم حتی‌ان‌الرجل‌لیسأل عن امراته تزوجت املا؟وروی ان عاداً لما‌اهلکهاالله، قام‌فیهم نبیهم علیه‌السلام فقال: ای عاد! هل وجدتم ماوعدربکم حقاً؟ هل زلزلت اقدامکم و رجفت قلوبکم وسقت الا حقاف علیکم؟ والذی نفسی بیده انهم لیسمعون مقالتی. وگفته‌اند این آیت عام‌است همه کافرانرا خواهد که بوقت قبض روح فریشتگان ایشانرا زنند.

«یضربون وجوههم» ما اقبل منهم، «وادبارهم» ماادبرمنهم، یضربون اجسادهم کلها. ابراهیم بر ملك‌الموت رسید گفت: یا ملك‌الموت! خواهم که ترا بینم بآن‌صورت که قبض روح کافران‌کنی. گفت یا ابراهیم: طاقت نداری. گفت لابداست. پس خویشتن را بآن صورت فراوی نمود. شخصی را دید سیاه وتاریك بوی ناخوش از وی میدمد و مویهای اندام وی برپای شده و جامهٔ سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی ودهان وی بیرون می‌آید. ابراهیم چون ویرا دید ویرا غشی رسید، چون بهوش بازآمد. ملك‌الموت باصورت خویشتن‌شده بود. گفت: یا ملك‌الموت آن بدبخت‌را اگر‌خود دیدن صورت توعذاب وی بودی‌تمام بودی! ودرخبراست که دوجانور بر کافرمسلط کنند بعدازمرگ، هردو کر ونابینا ودردست هریك عمودی ازآهن گرم واورا بآن می‌زنند تا بقیامت، نه‌چشم دارند که ویرا بینند تارحمة کنند ونه‌گوش‌دارند که آوازنالهٔ وی بشنوند. و روا باشد که «یتوفی» فعل‌الله باشد که خدای بحقیقت خلق‌را میراند، چنان که گفت: «الله یتوفی الا نفس حین موتها». وآنکه «الملائکة» ابتدا باشد و «یضربون» خبر ابتدا. وقول او ظاهرتراست بدلیل قراءت شامی که «تتوفی» خواند بدوتا.

«وذوقوا عذاب الحریق» . قول اینجا مضمراست . ای - ویقولون : «وذوقوا عذاب‌الحریق» . و عرب قول اضمار فراوان کند از بهرظهور دلالت بر آن درسخن ، و این درقرآن فراوان است ، منها قوله : «واذیرفع **ابراهیم** القواعد من‌البیت» الی قوله : «ربنا» ای - یقولان ربنا . «ویتفکرون فی خلق‌السموات والارض ربنا» ای - و یقولون ربنا . و گفته‌اند: این عذاب حریق - عذاب دوزخ - است . چنانکه در آن آیت گفت : « کلّما نضجت جلودهم » . . . الآیه .

« ذلك » ای -هذاالعذاب ، «بما قدّمت ایدیکم» بما کسبتم وجئتم ، «وان‌الله لیس بظلّام‌للعبید» فیاخذهم بغیرذنب .

« کدأب آل فرعون » ، **فرعون** درین آل داخل است . چنانکه مصطفی ص درصلوات گفت : «کمابارکت علی **ابراهیم** » . « کدأب **آل فرعون** » ای - کصنیع **آل فرعون** . وقیل - محلّه‌نصب ، ای - یفعل‌الله بهم‌من‌الاهلاك والعذاب ، کما فعل بآل **فرعون** . « والّذین من قبلهم » ، الضمیر یعود الی **فرعون** ، و یحتمل ان یعود الی کفار **قریش** ، و یجوز ان یرتفع بالابتداءِ و - کفروا - خبره . میگوید : وایشان که پیش‌ازایشان بودند، چون قوم **نوح** و **هود** و **صالح** ، کافرشدند بآیات خدا ومعجزات انبیا . «فاخذهم‌الله بذنوبهم» عاقبهم علیها ، «ان‌الله قوی شدیدالعقاب» لایغلبه شیءٌ.

« ذلك » ای - هذا الاخذ بسبب « ان الله لم یك مغیّراً » مبدلا نعمة انعمها علی قوم «حتی یغیّروا» یبدّلوا ، «ما بانفسهم». این اهل **مکه**‌اند که خدای ایشانرا نعمت داد ، چنانکه گفت : « اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف » ، و **مصطفی** راهم ازایشان بایشان فرستاد به‌پیغامبری . چنانکه گفت : « لقد جآءکم رسولٌ من انفسکم عزیز ». **ایشان** آن نعمت بخویشتن بگردانیدند ، بجای شکر کفر نهادند ، وشرك آوردند ، تارب‌العزة آن نعمت ازایشان بستد و بانصار داد، وامن ایشان بخوف بدل کرد تا روز **بدر** بایشان آن رفت که رفت . «لم‌یك» اصله - یکون - فحذفت الحرکة للجزم و حذف الواولالتقاء الساکنین ، و حذف النّون لشبهه بحرف‌المدّ واللین ، لان کلمة الکون یکثر دورها لانه عام فی کل‌الاشیاء ، «وان‌الله سمیع‌علیم».

« کدأب آل **فرعون** والّذین من‌قبلهم» من کفار الامم ، « کذّبوا بآیات ربهم»

فاهلکناهم بذنوبهم» بعضاً بالرجفة، وبعضاً بالخسف، وبعضاً بالمسخ، وبعضاً بالرّیح وبعضاً بالماءِ. یحتمل ان‌الفعل فی‌قوله: «کفروا بآیات‌الله» لکفار **قریش** و «کذبوا بآیات ربهم» لآل **فرعون**. «والذین من قبلهم» فاعاد ذکرهم لماحیل بینهم وبین افعالهم بافعال غیرهم. «وکلّ کانوا ظالمین» ای - کلّ قوم منهم کانوا کافرین. میگوید هر که را هلاك کردیم، بستمکاری ایشان هلاك کردیم و ما از ستم پاکیم.

«ان شرّالدّواب عندالله الّذین کفروا». این آیت درشأن **بنی‌عبدالدار** آمد که در کفر و عداوت رسول خدا مصرّ بودند وسخت خصومت. رب‌العالمین گفت: «فهم لایؤمنون» ای - لایؤمنون ابداً. هم‌چنانکه قوم **نوح** را گفت: «لن یؤمن من‌قومك الّامن قدآمن». و گفته‌اند: درشأن یهود **بنی‌قریظه** آمد که عهدی با رسول خدا داشتند، نقض کردند و مشرکان **مکه** را بسلاح یاری دادند برقتال، **مصطفی**ص و یاران، پس پشیمان شدند و عذر خواستند و گفتند: نسینا واخطأنا، و دیگر باره با **مصطفی** عهد کردند وروز **خندق** باز پیمان بشکستند، دیگربار نقض عهد کردند. و **کعب اشرف** باجمعی **یهود قریظه** به **مکه** شدند و موافقت ایشان کردند برمخالفت رسول خدا. اینست که گفت: «الذین عاهدت منهم» ای - معهم، «ثم‌ینقضون‌عهدهم فی‌کل مرةٍ وهم لایتّقون» لایخافون الله فی نقض‌العهد.

رب‌العالمین گفت: «فامّا تثقفنّهم فی‌الحرب» ای - تظفر بهم وتجدهم. این در آیت اول پیوسته است. میگوید: اکنون که ایشان نقض عهد کردند، هر که که دست‌یابی برایشان، «فشرّد بهم من خلفهم» ای - افعل بهم من خلفهم، ای - افعل بهم فعلا من‌التنکیل والعقوبة تفرّق به‌جمع کل ناقض‌عهد، فیعتبروا بما فعلت بهؤلاءِ ولا ینقضون‌العهد. فذلك قوله جل وعلا: «لعلهم یذکّرون» ای - یعتبرون.

«وامّا تخافنّ» جالب این نون مشدّد ماءزایده است، تقدیره وان تخف. این خوف بمعنی علم است. یعنی - وان تعلمنّ «من‌قوم خیانة» نقضاً للعهد بدلیل یظهر لك کماظهر **من قریظة و النضیر**، «فانبذ الیهم» یعنی انبذ الیهم اعلاماً انك ناقض عهدهم، اذهمّوا به، حتّی تکون انت وهم سوآء فی‌العلم‌بالنقض فلایتوهّموا بك الغدر، یعنی - افعل بهم مایفعلون.

«ان‌الله لایحب الخائنین» النّاقضین للعهود. وفی‌الخبر «لادین لمن لاعهدله».

«ولاتحسبنّ‌الذّین کفرواسبقوا» ای - لاتحسبنّ‌یا **محمد**، الذّین کفروا فاتوا فانهم فی‌القبضة وان طالت المدّة. این درشأن قومی آمد از کافران که از حرب **بدر** بجسته بودند وبه **مکه** باز شده، ترسیدند که ایشان را هلاك وعذاب رسد، پس‌چون ایشانرا وقتی عذاب نرسید طـاغی و یاغـی گشتند. رب‌العالمین گفت: یا **محمد** لاتحسبنّهم سبقوا بسلامتهم اآلان، فانّهم لایعجزوننا ولا یفوتوننا فیما یستقبل من الاوقات.

شامی و **حمزه** و **حفص**، «لایحسبنّ» بیاخوانند، یعنی - لایحسبنّ‌الذّین کفروا انفسهم سابقین فایتین من‌عذابنا، وفیه وجه‌آخر، «لایحسبنّ»، قیل- المؤمنین الذّین کفروا سبقوا. پس گفت: «انهم لایعجزون». قراءة **عامه** -یعجزون- بفتح نون است واختیار آنست ودرشواذخوانده‌اندبکسر نون، فیکون‌المعنی - انهم‌لایعجزوننی، فحذفت النّون‌الاولی لاجتماع النّونین. وهمچنین قراءت عامّهٔ قرّاء - اِنهم - بکسرالف است برمعنی ابتدا، ای - انهم لایعجزوننی. ایشان مرا عاجز نیارند، والاعجاز سلب القدرة، مگر **شامی** که وی -انهم- بفتح الف خواند و بدین قراءت -لا- صلة است و تقدیره «ولاتحسبنّ‌الذّین کفروا ان‌سبقواانهم لایعجزون».

«واعدّوالهم» ای - اعدّوا ایّهاالمؤمنون لهم، ای - لناقضی العهد و لجمیع الکفّار، «مااستطعتم» ماسهل علیکم تحصیله، «من‌قوة» وهی‌ما یتقوّی به‌فی‌الحرب من‌السّلاح و الخیل و النّفقة. و قال **عکرمة** هی‌الحصون. و عن **عقبة‌بن‌عمران**، ان **النبی**ص قال علی‌المنبر: - الا انّ القوة الرّمی، قالها ثلاثا، وقال‌ص ان‌الله یدخل‌بالسّهم الواحد ثلاثة نفرالجنّه: - صانعه محتسباً فی‌صنعه‌الخیر، والرّامی به، ومنبّله. وقال: «ارموا وارکبوا وان ترموا احبّ الیّ‌من ان ترکبوا کلّ شئ یلهوا به‌الرّجـل باطل الّارمیه بقوسه و تادیبه فرسه و ملاعبته امراته فانّهن من‌الحقّ، و من ترك‌الرّمی بعد ما علمه رغبة عنه فانه نعمة ترکها، وقال کفرها. و عن **سلمة بن‌الاکوع** قال: خرج **رسول‌الله**ص، علی قوم من اسلم یتناضلون، فقـال: ارموا **بنی اسمعیل** فان اباکم کان رامیاً، وانا مع بنی‌فلان لاحدالفریقین، فامسکوا بایدیهم، فقال، مالهم، قالوا: و کیف

ترمی و انت مع بنی فلان ، قال : ارموا وانا معکم کلکم، وقال‌ص : من علم الرّمی ثمّ ترکه فلیس منّا او قدعصی .

« ومن رِباط‌الخیل » رباط مصدراست ، تقول ربط یربط ربطاً و رِباطا و رابط یرابط مرابطاً ، ورباطاً ، وهوشدّ الخیل[وامساکه والخیل[1]] عام‌فی‌الذّکور والاناث . قال النبی : من احتبس فرساً فی سبیل‌الله ایماناً بالله و تصدیقاً بوعده فان شبعه و ریّه وروثه وبوله‌فی‌میزانه یوم‌القیمة. وعن **جریر بن عبدالله** قال: رأیت **رسول‌الله‌ص** یلوی ناصیة فرس‌باصبعه بیده وهو یقول: الخیل معقود بنواصیهاالخیر الی یوم‌القیمة الاجر والغنیمة . « ترهبون » ای-تخوّفون غایة التخویف به ، ای - بالاعداد. **یعقوب** ترّهبون بتشدید خواند. میگوید : باین ساختن سلاح‌و آلات جنگ دشمن‌خدایرا و دشمنان خود را می‌ترسانید ، آن دشمنان که ایشانرا می‌شناسید و میدانید از مشرکان **قریش** و کفّار **عرب** و **یهودقریظه** ، «وآخرین»ای - و ترهبون« آخرین من دونهم » لاتعلمونهم و قومی دیگر از دشمنان که شما ایشانرا می‌ندانید و خدا ایشانرا میداند ومیشناسد . همچنانکه جائی دیگر گفت : « والله اعلم باعدائکم » . **ابن زید** گفت : منافقان‌اند که بامسلمانان غزو میکردند و کلمت شهادت میگفتند و مسلمانان ایشانرا نمیدانستند و از عداوت که دردل داشتند بی‌خبر بودند. **ابن‌جریر** گفت : هم الجنّ لان قوله : «عدوّالله و عدوّکم » یشتمل جمیع‌الاعداءِ من‌الآدمیّین. قومی گفتند: چنان نیکوتر که بیان آن‌نکنند بعدازان که‌خدای گفت: «لاتعلمونهم الله یعلمهم» .

«وماتنفقوا من شیْ »من آلة وسلاح صفر آء وبیضآء ،«فی‌سبیل‌الله»» ای-طاعة ، « یوفّ الیکم » یخلف‌لکم فی‌العاجل و یوفّر لکم اجره فی‌الاخرة ،«وانتم‌لاتظلمون»- لاتنقصون من‌الثواب .

«وان‌جنحوا للسّلم» بفتح سین قراءت عامه است و بکسرسین قراءت **بوبکر** تنها ، وبمعنی هردو یکسان‌است . الجنوح- المیل الی‌الشیْ، والجنح‌الجزء من‌اللیل. درین آیت شرط نهاد که آنگه که دشمن صلح جوید تو صلح جوی . جای دیگر

(۱) منحصر به‌نسخهٔ الف میباشد .

تفسیر کرد گفت: «ولاتهنوا وتدعوا الی السّلم» تو دشمن با صلح مخوان، اگر دشمن صلح جوید باصلح آی. **قتاده** گفت: این در ابتداءِ اسلام بود پس منسوخ گشت بآیت سیف. وقیل - هی ثابتة لانّها فی موادعة اهل الکتاب. «فاجنح لها»، گفت: از بهر آنکه سلم مؤنث است ومعنی السلم المصالحة، «وتوکّل علی الله» ای - فوّض امرك الیه واتخذه وکیلا، «انه هو السمیع العلیم».

«وان یریدوا ان یخدعوك» ای - ان ارادوا باظهار الصلح خدیعتك، «فانّ حسبك الله» ای - الّذی یتولّی کفایتك الله، «هو الّذی ایدك بنصره» یوم **بدر**، «و بالمؤمنین» یعنی - الانصار. «والّف بین قلوبهم» ای - بین قلوب **الاوس** و **الخزرج** وهم **الانصار** جمعهم الله علی الایمان والمودة بعدان کانوا اشتاتاً وجعلهم اخواناً بعد ان کانوا اعداء.

«لوانفقت مافی الارض جمیعاً» نصب علی الحال، ای - بلغ عداوتهم نهایة، لوانفق منفق فی اصلاح ذات بینهم مافی الارض من الاموال لم یقدر علی الاصلاح والالفة و رفع الاحنة، «ولکن الله الف بینهم» لان قلوبهم بیده یؤلّفها کیف یشآء. معنی آنست که اگر هرچه درروی زمین مالست ونعمت توهزینه(۱) کنی وبذل کنی تامیان **اوس** و **خزرج** وجز ازآن از قبائل متعادی با یکدیگر از عرب که میان ایشان کارهای عظیم قدیم بود از ثرات و احن، میگوید: اگر آن همه خرج کنی تا میان ایشان صلح دهی آن کینه وعداوت بر گیری نتوانی، واسلام آنرا همه بسترد و بر گرفت، و ایشانرا همه برادران کرد، تا میان ایشان نه عداوت ماند نه تنافر. رب العالمین خبر داد درین آیت که، آن همه من کردم بفضل و رحمت خویش.

«انّه عزیز» لایمتنع علیه شیٔ «حکیم علیم» بمافعله.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ولو تری اذ یتوفّی الّذین کفروا...» الایة. مرگ چهار قسم است: (مرگ اهانت و لعنت، ومرگ حسرت ومصیبت، و مرگ تحه کرامت، و مرگ خلعت و مشاهدت). مرگ لعنت مرگ کافران است،

۱ - هزینه = خرج (فرهنگ رشیدی)

حسرت مرگ عاصیان‌است ، ومرگ کرامت مرگ مؤمنان‌است ، مرگ مشاهدت مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت:«ولوتری اذ یتوفّی الّذین کفروا ... ». جائی دیگر گفت : « ولوتری اذالظالمون فی غمرات الموت» . یا سید، اگر بینی تو آن کافران را در آن سکرات مرگ ، و آن زخم و ضرب فریشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان آسمان و زمین میلرزد ، آن کافر درمیان دود وآتش وبوی ناخوش گرفتار شده وضربت‌ملك و قطیعت ملك بردل آمده ، اگر بنالد برخود درد افزاید واگر بزارد نداء - لابشری - آید ، گرد نوایست بررویش‌نشسته وآتش قطیعت درجان افتاده ودوزخ پر زفیر کرده وملك ازوی بیزار گشته ، زینهار ازقهر قطیعت ، زینهار از داغ فرقت . اما مرگ حسرت مرگ عاصیان است که روزگار را بغفلت بسر آورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده ، ناگاه در قبض **ملك‌الموت** اوفتاده ودر سکرات مرگ گرفتار شده. ازیك سوی فریشتهٔ رحمت بیند شرمش‌آید که خیرها کم کرده؛ ازدیگر سوی فریشتهٔ عذاب بیند بترسد ازآنکه بدها وزشتها کرده، آن بندهٔ عاصی بیچاره میان مانده وچشم برغیب نهاده، تاخودچه‌آید، ازغیب کرامت آید یااهانت! فضل‌بیند یا عدل! پس فریشتگان طاعت ومعصیت بروی‌عرضه کنند، طاعت اندك ، بی‌حرمتی گزاف، کاری‌فراوان‌حسرتش‌برحسرت‌بیفزاید ومعصیت برمعصیبت! پس آن اعمال وی طاعت‌اندك ومعصیت فراوان هردو مهر کنند وبگردن وی اندر آویزند، در نعش هم‌چنان و در لحدهم‌چنان ، و بقیامت هم‌چنان ، چنانکه رب‌العزه گفت : «وکلّ انسان الزمناه‌طایره فی‌عنقه». سه‌دیگرمرگ تحفه وکرامت است مؤمنان را ونیك‌مردانرا ، فریشتگان رحمت بصد هزاران‌لطف وکرامت و رفق و راحت‌وبشری وبشارت، قبض‌روح پاك ایشان‌میکنند وبالطاف کرم ونواخت بی‌نهایت بشارت میدهند ، که «سلام‌علیکم‌ادخلواالجنّة بما کنتم تعملون ».و **مصطفی**ص گفت تحفةالمؤمن‌الموت. عطاءِ مؤمن مرگ‌است، زیرا که حجاب‌مؤمن ازحق نفس‌اوست، و مرگ برداشتن آن حجاب است ، و عـارفانرا هیچ عطای و تحفه بدان نرسند که راه دوست بریشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود .

ازاین مرگ صورت فکن تا نترسی   از این زندگی ترس کاکنون درآنی

از این زندگـی زندگـانی نخیزد که گرگست و ناید زگرگان شبانی

بشر حارث گفت: شتّان بین قوم وبین قوم، قومٌ موتی ویحیی القلوب بذکرهم وقوم احیاء قست القلوب برؤیتهم. گویند **درویشی** این آیت از کسی بشنید که «ان زلزلة الساعة شیء عظیم» وقتش خوش گشت سماعش افتاد نعرهٔ بزد و گفت آه کی بود که این روز آید و این **درویش** از بند برآید، گفتند ترا چـه روی نمود ازاین؟ گفت: دنیاحجابست وقیامت وقت مشاهدت ودوستانرا حجاب بلاست ومشاهدت عطا، کی باشد که ازاین حجاب بازرهیم و بدولت و مواصلت رسیم.

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم

چهارم مرگ مشاهدت است، اکرام و اعزاز پیغامبران ونواخت ایشان بنداء لطف بی‌واسطه ازحضرت عزت روان که «یا ایتها النفس المطمئنّه، ارجعی الی ربك راضیة مرضیة».

عبدالله مسعود گفت: جماعتی **مهاجر** و **انصار** بخانه **عایشه** گرد آمدیم. رسول‌خدا بما درنگرست چشمش پر آب شد. گفت: مرحباً بکم حیاکم‌الله جمعکم‌الله نصرکم‌الله هداکم‌الله سلمکم‌الله و فّقکم‌الله قبلکم‌الله اوصیکم بتقوی‌الله و اوصی‌الله بکم واستخلفه علیکم. آنگه وصیتها کرد وپندهای بلیغ داد. یاران گفتند: یارسول‌الله مگر روزگار عمرت بسر آمد ووقت رفتن درآمد. **مصطفی**ص گفت: قددنا الاجل و المنقلب الی‌الله و الی السدرة المنتهی و الجنة المـأوی و العرش الاعلـی و الکاس الاوفی والرفیق الاعلی. آری مرغ حضرت سرآن دارد کـه باز پرد بآشیان عـزت مرغی که پر اوعشق پرواز اوارادت، افق اوغیب منزل‌او درد استقبال اوجلال. اتیته هرولة. هرگه که این مرغ حضرتی‌از قفس بشری برافق غیب پرواز کند، کرّوبیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند، ورنه برق این‌جمال دیدهای ایشان بسوزد. دروقت مرگ **موسی کلیم** برقی ازسرادقات هیبت درهوای‌ولایت‌عشق‌اوبتافت‌یك‌چشم **عزرائیل** ازآن برق هیبت او بحال نیستی بازشد. گفتند یا **عزرائیل** چون بردوستان ما روی نگرتا بادب‌باشی و بی‌دستوری فراپیش ایشان نروی و زبان حال مشتاق از غیرت دوستی و کمال سوز مهرازلی همی گوید:

یارب ار فانی کنی مارا به‌تیغ دوستی هرفرشتهٔ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که‌ازجام‌تو روزی‌شربت‌عشق‌تو خورد چون‌نماندآن‌شراب‌اوداندآن رنج خمار

«کدأب آل فرعون والّذین من قبلهم» تهدید ووعید مشرکان **قریش** است و کفار عرب. میگوید چشم عبرت باز کنید و درعادت وسیرت رفتگان و گذشتگان نگرید وسرانجام ایشان از آن جهانداران و گردن کشان که بودند بنگرید که‌ایشان چه کردند وما باایشان چه‌کردیم وبرسر ایشان چه راندیم. «وعاداً وثموداً واصحاب الرّس وقروناً بین ذلك کثیراً و کلا ضربنا له‌الامثال و کلا تبرّنا تتبیراً». ای - کفّار عرب، و ای مشرکان **قریش** اگرشما همان کنید که ایشان کردند، ازسیاست قهرما همان بینید که ایشان دیدند.

«ذلك بان‌الله لم‌یك مغیّراً» الایه. سنّت و آئین ما چنان است که بربندگان نعمت ریزیم و معیشت فراخ در پیش نهیم، پس اگر شکر آن نگزارند و حقّ آن برخود بنشناسند، نعمت از ایشان بگردانیم و بنقمت بدل کنیم.

«ان‌الله لایغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم»، «ان شرّ الدّواب عندالله الذّین کفروا فهم لایؤمنون» چه امیدماند درکارایشان وچه سود دارد اعمال‌ایشان، بعد از آن که در ازل عدل‌خود برایشان براند که: «شرّالدّواب عندالله» ودر ابد این حکم برایشان برفت، «فهم لایؤمنون».

«واعدّوالهم مااستطعتم من قوة» برزبان تفسیر - قوة - رمی سهام غازیان است بر وی دشمن و از روی اشارت، سهام سحر گاهی است درعالم غیب بنعت خشوع و خضوع، و رمی‌القلب الی الحقّ معتمداً علیه وراجعاً عمّاسواه. و گفته‌اند: این قوة، قوت دل‌است و ثقت بنصرت وتأیید الهیّت، چنانکه گفت: «هوالذّی ایّدك بنصره» ای - هوالذّی بنصره افردك، وبلطفه ایّدك، وعن کلّ سؤل ونصیب طهّرك و عن رق الاشیاء حرّرك وفی جمیع الاحوال کان لك.

«الّف بین قلوبهم». الّف بین قلوب المرسلین بالرّسالة و قلوب‌الانبیاء بالنبوّة و قلوب الصّدّیقین بالصّدق وقلوب‌الشهداء بالمشاهدة وقلوب‌الصالحین بالخدمة وقلوب عامّة المؤمنین بالهدایة، فجعل المرسلین رحمة علی‌الانبیاء وجعل الانبیاء رحمة علی

الصدّیقین و جعل الصدّیقین رحمة علی الشهداءِ وجعل الشهداء رحمة للعالمین و جعل الصالحین رحمة علی عامّة المؤمنین و جعل المؤمنین رحمة علی الکافرین .

۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یا ایّها النبی حسبك اللّٰه** » ای پیغامبر بسنده است ترا خدای، « **و من اتبعك من المؤمنین.(٦٤)** وایشان که پی بر انند بتو از گرویدگان.

« **یا ایّها النبی** » ای پیغامبر، « **حرّض المؤمنین علی القتال** » گرم کن و برانگیز گروندگان را بر کشتن کردن [با دشمنان من] ، « **ان یکن منکم عشرون صابرون** » اگر از شما بیست تن بود شکیبایان ، « **یغلبوا مأتین** » باز بشکنند دویست تن را [از دشمنان من] ، « **وان یکن منکم مائة** » و اگر از شما صد تن بود ، « **یغلبوا الفاً من الّذین کفروا** » بازشکنند هزار تن را از کافران ، **بانّهم قوم لایفقهون.(٦٥)** » این بآنست که ایشان [خدایرا یکتائی ندانند] و حقّ از باطل باز نشناسند . « **الآن** » اکنون [که سبك باری می جوئید] ، « **خفف اللّٰه عنکم** » سبك کرد خدا بار از شما ، « **وعلم انّ فیکم ضعفاً** » وبدانست و بدید که در شما سستی و بیچارگی است ، « **فان یکن منکم مائة صابرة** » واگر از شما صد تن بود شکیبا [در روی دشمن من] ، « **یغلبوا مأتین** » باز شکنند دویست تن را ، « **وان یکن منکم الف** » و اگر از شما هزار تن بود [شکیبا] ، « **یغلبوا الفین** » بازشکنند دوهزار تن را ، « **باذن اللّٰه** » بیاری خدا و دستوری وی و فرمان وی ، « **واللّٰه مع الصابرین.(٦٦)** » وخدا بیاری با شکیبایان است .

« **ماکان لنبی ان یکون له اسری** » هرگز نبود پیغامبری که ویرا اسیران در دست آمد ، « **حتی یثخن فی الارض** » تا پیش ازاین خوناب اورا افکند درزمین ، « **تریدون عرض الدنیا** » عرض این جهان میخواهید و آنچه از آن فرا دست آید ، « **واللّٰه یرید الاخرة** » وخدا شما را آخرت می پسندد ، « **واللّٰه عزیز حکیم.(٦٧)** » و خدا توانائیست دانا .

«**لولا کتاب من اللّه**» اگر نه حکم خدا بودی، «**سبق**» حکمی که رفت [واز پیش شد که غازیان بدر را هرگز عذاب نکند]، «**لمسکم فیما اخذتم**» بشما رسید بآنچه ستدید از فداها، «**عذاب عظیم.(٦٨)**» عذابی بزرگ.

«**فکلوا مما غنمتم**» اکنون پس میخورید از آنچه غنیمت ستدید [از دشمنان خدا]، «**حلالا طیباً**» حلالی گشادهٔ پاك، «**واتقوا اللّه**» ومی‌پرهیزید از خشم خدای و عذاب او، «**ان اللّه غفور رحیم.(٦٩)**» و میدانید که خدا آمرزگاراست و مهربان.

«**یا ایها النّبی**» ای پیغامبر، «**قل لمن فی ایدیکم من الاسری**» گوی آنکس را که در دست شمااند از اسیران، «**ان یعلم اللّه فی قلوبکم خیراً**» اگر خدای از دلهای شما ایمان وراستی داند، «**یؤتکم خیراً مما اخذ منکم**» شمارا به‌از آن دهد که از شما ستدند، «**و یغفرلکم**» و بیامرزد شما را، «**واللّه غفوراً رحیم.(٧٠)**» و خدا آمرزگار است مهربان.

«**وان یریدوا خیانتك**» واگر پس خواهند که باتو کژروند، «**فقد خانوا اللّه من قبل**» اوّل هم‌چنین بودند، باخدا کژرفتند، «**فامکن منهم**» خدا ایشانرا دردست تو داد وترا بر ایشان پیروزی داد، «**واللّه علیم حکیم.(٧١)**» و خدا دانائیست راست دان.

«**ان الّذین آمنوا**» ایشان که بگرویدند، «**وهاجروا**» وایشان که ازجای خویش وکسان خویش ببریدند، «**وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّه**» وباز کوشیدند، بتن خویش ومال خویش از بهر خدای، «**والّذین آووا**» وایشان که رسول خدایرا و مؤمنانرا باخان و مانهای خود آوردند، «**ونصروا**» و یاری دادند ایشانرا، «**اولئك بعضهم اولیاء بعض**» ایشانند که یکدیگررا اولیاء ودوستان‌اند، «**والّذین آمنوا**» وایشان که بگرویدند، «**ولم یهاجروا**» و از خان و مان و کسان خود نبریدند و بررسول نیامدند، «**مالکم من ولایتهم من شی**» شما که مؤمنان‌اید مهاجران‌اید از خویشی ایشان در هیچ چیز نه‌اید، «**حتی یهاجروا**» تا آنگه که پس ایمان بدارالهجرة آرند، «**وان استنصروکم فی الدّین**» واگر ازشما یاری‌خواهند برمشرکان آن گرویدگان که مقیم‌اند دردارالشرك، «**فعلیکم النّصر**»

بر شما است که ایشانرا یاری دهید، «**الاّعلی قوم بینکم و بینهم میثاق**» مگر بر قومی که میان شما و میان ایشان مهادنه‌ایست و عهدی، با ایشان غدر مکنید، «**واللّه بماتعملون بصیر**.(۷۲) » وخدا بآنچه شما کنید بیناست و دانا.

« **والّذین کفروا بعضهم اولیاء بعض** » و ایشان که کافر شدند یکدیگر را اولیاء و دوستانند، « **الاّ تفعلوه** » اگر نکنید که یاری دهید چون از شما یاری خواهند، « **تکن فتنة فی‌الارض** » فتنه‌ای بود درزمین وباز گشت از اسلام با کفر، « **وفساد کبیر** (۷۳) » و تباهی بزرگ.

«**والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌اللّه**» وایشان که بگرویدند و هجرت کردند و از بهر خدای با دشمن باز کوشیدند، « **والّذین آووا ونصروا** و ایشان که رسول خدایرا و یارانرا مأوی دادند و درهمه حال ایشانرا یاری کردند، « **اولئك هم المؤمنون حقّاً** » ایشانند گرویدگان براستی، «**لهم مغفرة ورزق کریم**.(۷۴) » ایشانراست آمرزش و روزی نیکو آزادهٔ بی‌رنج.

« **والّذین آمنوا من بعد** » و ایشان که بگرویدند ازپس **حدیبیه**، «**وهاجروا وجاهدوا معکم**» وهجرت کردند وجهاد کردند باشمابهم، «**فاولئك منکم** » ایشان از شمااند، «**واولوا الارحام‌بعضهم اولی ببعض**» وخویشاوندان بیکدیگر ارزانی‌اند در میراث، « **فی کتاب اللّه** » در دین خدای و حکم وی، « **انّ اللّه بکلّ شی علیم**.(۷۵) » که خدای به‌همه‌چیز داناست.

النوبة الثانیة

قوله تعالی و تقدس: « یاایّها النّبی حسبك‌اللّه ». **سعید جبیر** روایت کند از **ابن عباس**، گفت: سی وسه مرد مسلمانان بودند و شش زن درخانهٔ **ارقم** جمع آمده و اسلام پنهان داشته تا **عمر خطاب** مسلمان شد وعدد مسلمانان بچهل رسید واظهار اسلام کرد و رب العزة در شأن وی این آیت فرستاد که: « یاایّها النّبی حسبك‌اللّه و من اتّبعك من‌المؤمنین». در معنی این آیت دو وجه گفته‌اند، قومی ظاهر گرفتند، گفتند: معنی آنست که: ای پیغامبر، خدا ترا بسنده است و ایشان که اتباع تو

کردند از مؤمنان یعنی **عمر خطاب**، و این جمع مسلمانان، و دلیل برین وجه آیت پیش است که گفت: «هوالّذی ایّدك بنصره و بالمؤمنین». جائی دیگر گفت: «فانّ‌الله هو مولیه وجبرئیل وصالح المؤمنین»» و باین‌وجه موضع -من- رفع‌است، معطوف برالله، یعنی - حسبك‌الله و تباعك من‌المؤمنین. وجه دیگر آنست که یکفیك‌الله و یکفی من‌اتّبعك، و موضع - من - نصب است. و قیل - خفض ومعناه - حسبك‌الله وحسب من‌اتّبعك من‌المؤمنین، و کرّر حسبك فی‌الآیتین، لانّ الاوّل فی کفایة الخداع و الثّانی عام.

«یا ایّهاالنّبی حرّض‌المؤمنین علی‌القتال» التّحریض فی‌اللّغة ان تحث‌الانسان علی الشی، حتّایعلم معه انه حارض ان تخلف عنه و الحارض الّذی قارب الهلاك، و منه قوله: «حتّی تکون حرضاً» ای - حتّی تذوب غمّاً فتقارب الهلاك.

«ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین». ان شرطی است بمعنی امر، ای- لیصبر عشرون ولیثبتوا فی‌مقاتلة مأتین. **ابن عباس** گفت: فرض‌بود برمسلمانان یك مردمسلمان با ده مشرك مقاومت کردن، ودرجنگ روی ازایشان بنه‌گردانیدن، در روز **بدر** وپیش از آن چنین بوده، رب‌العالمین گفت: «بانّهم قوم لایفقهون» ای - ذلك من اجل انّهم یقاتلون علی‌جهالة من‌غیراحتساب ولاطلب‌ثواب، فلایثبتون اذا صدقتموهم‌القتال خلاف من یقاتل‌علی بصیرة یرجوا ثواب‌الله. پس‌این برمسلمانان صعب آمد و دشخوار، تضرّع کردند و از حقّ جلّ جلاله سبك‌باری خواستند تارب العزّه آنرا منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که: «الان خفّف الله عنکم و علم انّ فیکم ضعفاً». قراءت **حجازی وشامی و بصری** «فان تکن منکم مائة» بتاءاست، درهردو آیت بالفظ مائة شود ولفظ مائة مؤنث است، باقی بیاخوانند باعدد مذکّرشود که مایة وران افتاد. «وعلم انّ فیکم ضعفاً» بفتح ضادقراءت **عاصم** است، **حمزه** و باقی بضمّ خوانند و بنزدیك عرب ضمّ فصیح‌تر بود. در شواذ خوانده‌اند «وعلم» برفعل مجهول، واین کس ازوحشت آن می‌گریزد که کسی پندارد که خدای اکنون بدانست، ودرقرآن ازین لفظ فراوان است و درآن دلالت نیست برحدوث علم، چنانکه جای دیگر گفت: «علم‌الله انّکم ستذکرونهن»، «علم‌الله انّکم کنتم تختانون انفسکم»،

«علم‌ان‌سیکون منکم‌مرضی»، «فعلم‌مافی‌قلوبهم» درآن‌هیچ دلالت‌نیست برحدوث علم قدیم که خـدای را علم و دانش بود و هست پیش از کاینات و واقعات و گفته‌اند که: درین آیت معنی علم رؤیت است که عرب برؤیت ازعلم حکایت کند و بعلم از رؤیت. **وقتیبی** گوید: خدای را دوعلم است، علمی پیش از کار و علمی پس از کار.

«فان یکن‌منکم مائة صابرة» ای ـ محتسبة «یغلبوا مأتین»، «وان‌یکن‌منکم الف یغلبوا الفین باذن‌الله». قال: **ابن‌شبرمة**: و کذا النّهی عن‌المنکر لایحلّ للواحـد ان یفرمن‌اثنین اذاکانا علی منکروله ان یفرمن‌الاکثر. ثمّ قال: «والله مع‌الصّابرین» فمن یغلبهم.

«ماکان لنبیّ ان یکون له اسری». سبب نزول این آیت آن بودکه روز **بدر** بعد از آن هفتاد کس از صنادید **قریش** که کشته شدند هفتاد کس دیگر ازمشرکان اسیرگرفتند، **مصطفی**ص درکارایشان باصحابه مشورت کرد. **ابوبکرصدیق** گفت: یا رسول‌الله! «هؤلاء قومك واهلك وانی‌اری ان تأخذمنهم الفدیة فیکون مااخذنا منهم قوة علی‌الکفّار وعسی ان یهدیهم‌الله فیکونوا عضدا»، گفت: یا رسول‌الله قوم تو اند و خویش و پیوند تواند قبیله و عشیره تواند اگر از ایشان فدا خواهد که مسلمانانرا از آن قوّتی باشد برجنك دشمن مگرآنرا وجهی بود وباشدکه خدای ایشانرا راه نماید ومسلمان شوند ومؤمنانرا ازایشان یاری باشد. رسول خدا به **عمر** اشارت کرد که تو چه می گوئی؟ **عمر** گفت: والله ما اری مارای **ابوبکر**، والله که درکار مشرکان آن رای‌نیست‌که **ابوبکر** راست، رأی‌من آنست که‌مشرکانرا ازپشت‌زمین‌برداریم.فلانکس کـه خویشاوند من است بدست من دهی تابه تیغ سروی بردارم، و **عقیل** را بدست **علی** دهی تا باوی همین کند وفلان کس که **حمزه** را برادراست بدست **حمزه** دهی تا همین کند، ایشان ائمه کفر و ضلالت‌اند و اگر چه خویش و پیوند توآند حقّ تو نشناختند وحرمت تونداشتند وجز سزای قتل نه‌اند. رسول‌خدا گفت یا **ابابکر**! مثل تو مثل **ابراهیم خلیل** است‌که گفت: «فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فأنك غفور رحیم»، و مثل **عیسی** که گفت: «ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیزالحکیم». ویا **عمر**! مثل تو مثل **نوح** است‌که‌گفت: «رب‌لاتذرعلی‌الارض من

الکافرین دیّاراً»، ومثل **موسی** که گفت: «ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب الالیم». آنکه **مصطفی** بقول **ابوبکر** کار کرد و از ایشان فدا ستد. **عمر خطاب** گفت: دیگر روز بامداد بحضرت سیّد رفتم، **مصطفی** را دیدم و **ابوبکر** که هر دو می گریستند. گفتم: یارسول‌الله چه رسید شما را این ساعت که می گریید. گفت: یا **عمر** آن حکم که دی رفت و آن فداها که از ایشان ستده آمد خدا آنرا نپسندید و عتاب کرد و اینك آیت فرستاد.

«ما کان لنبیّ ان یکون له اسری حتّی یثخن فی الارض». قراءت **بصری** بیاءاست واسری جمع اسیر، مثل قتیل وقتلی، ای - «لم یکن لنبی ان یشتغل بالاسر والفدا لانّ ذلك یذهب بالمهابة یثخن»، ای - حتّی یکثر القتل والاثخان الاکثار من القتل مشتق من الثخانة وهی الصلابة والکثافة، وقیل- الشدة والقوة. میگوید هیچ پیغامبر بر آن نبود که اسیر را دارد وفدا ستاند، که داشتن و فدا ستدن هیبت وحشمت ببرد تابسیار از آن اسیران می کشتند و در زمین می‌افکندند و مغلوب و مقهور خود میداشتند تا در دلهای مشرکان از پیغامبر و مؤمنان مهابت و رعب بود. **ابن عباس** گفت: این حکم روز **بدر** بود که مسلمانان اندك بودند و اسلام هنوز قوی نگشته بود باز که مسلمانان بسیار شدند و کار اسلام ومسلمانان بالا گرفت وقوی شد، در کار اسیران این آیت آمد: «فامّا منّا بعد وامّا فداء».

ثم قال تعالی «تریدون عرض الدّنیا». یعنی - المال الّذی اخذتموهم من الفداءِ سمّاه عرضاً لانه سریع الانقضاءِ قلیل الثبات. «والله یُرید الاخرة» ای - یرید لکم ثواب الاخرة بقهر کم المشرکین ونصر کم دین الله. «والله عزیز حکیم» امر باثخان الکفار.

«لولا کتاب من الله سبق»، کتاب اینجا بمعنی حکم است، ای- لولا حکم من الله سبق، هم‌چنان که جائی دیگر گفت: «کتاب الله علیکم»، ای - حکم الله علیکم. یعنی- لولا حکم من الله سبق ان لا یعذّب احداً ممن شهد بدراً مع النبی ص. ای - صابکم فیما اخذتم من الفداءِ قبل ان تومروا به عذاب عظیم. میگوید اگر نه آنید که خدای حکم کرده است که هیچ کس را از بدریان هرگز عذاب نکند شمارا عذاب کردی باین فدا که ستدید

پیش از آن که شما را بآن فرمودند. معنی دیگر **ابن‌عباس** گفت: پیش‌از مبعث **مصطفی**ص مال غنیمت و قربان و فداءِ اسیران و امثال آن حرام بود بر پیغامبران و امتان ایشان، ورب‌العزة درلوح محفوظ نبشته وحکم کرده که آن حلال است **محمد** را و امّت وی را، پس روز **بدر** پیش از آن که فرمان وحکم از آسمان آمد ایشان شتاب کردند وفدا ستدند. رب‌العالمین گفت: اگر نه آن بودی که درلوح محفوظ حکم من سابق است که آن غنیمت شما را حلال است و نیز حکم کرده‌ام که هر که گناه کند و توبه کند گناهش بیامرزم، شمارا باین فدا ستدن عذابی بزرگ رسیدی. و گفته‌اند این کتاب همان است که آنجا گفت: «کتب ربکم علی نفسه الرحمة» یعنی - اگر نه آن بودی که من رحمت خود برشما بر نبشته‌ام که برشما رحمت کنم و بیامرزم و عذاب نکنم. «لمسّکم فیما اخذتم عذاب عظیم». **سعدبن معاذ** گفت: یا نبی‌الله، کان الاثخان فی‌القتل(۱) احبّ الی من‌استبقاءِ الرّجال. فقال رسول‌الله - لونزل عذاب من السماءِ مانجا منه غیر **عمربن الخطاب** و **سعد بن‌معاذ** ثم احلّ لهم الغنائم.

فقال تعالی: «فکلوا مما غنمتم حلالاطیّباً» - اصبتم واخذتم من‌الکفار قهراً، ومن هیهنا للتبیّین حلالا طیّباً، لم یحلّ لغیرکم و انما کانت نار تنزل من‌السماءِ فتاکلها.

«واتقواالله ان الله غفور» غفرلکم ذنبکم، «رحیم» حیث رخّص لکم الغنائم. قال‌النّبی‌ص - لم یحلّ‌الغنائم لمن کان قبلنا، ذلك بان‌الله رای ضعفنا وعجزنا فطیّبهالنا.

«یاایّها‌النّبی قل لمن فی ایدیکم من‌الاسری». **کلبی** گفت: این آیت درشأن **عباس‌بن عبدالمطلب** آمد و برادر زادهٔ وی **عقیل‌بن ابی‌طالب** و **نوفل‌بن الحارث**، و **عباس‌بن عبدالمطلب** یکی بود از آن ده‌مرد که مطعمان‌بودند مشر کانرا، که بجنك **بدر** می‌شد و بیست اوقیه زر **عباس** باخود داشت ازو بستدند. **عباس** گفت: یا **محمد** آن بیست اوقیه بحساب فدا که از من می‌ستانند درآر. گفت نیارم که آن بقصد مسلمانان و اطعام مشرکان بیرون آوردی، آن در حساب فدا نیارم و فدای **عقیل** و **نوفل** نیز برتواست. **عباس** گفت: یا **محمد**، ترکتنی اتکفّف قریشاً مابقیت. فقال رسول‌الله‌ص: این‌الذّهب الذّی دفعته‌الی **ام‌الفضل** مخرجك الی **بدر**؟ و قلتَ لها انّی

---

۱ - اثخن فی‌العدد = بالغ و غلظ فی قتلهم.

لادری مایصیبنی فی وجهی هذا فان حدث لی حدث فهذالك و **لعبدالله** و **لعبیدالله** و **للفضل** و **قثم** یعنی- بنیه . فقال له **العباس** : و مایدریك ؟ قال : اخبرنی به ربّی . قال : اشهد انّك صادق و انّی قد دفعت الیها الذّهب ولم یطلع علیه احد الّا الله، وانا اشهد ان لااله الّاالله وانّك رسول‌الله . قال **العباس** : فاعطانی‌الله خیراً ممّا اخذ منی ، اعطانی عشرین عبیداً کلهم یضرب بمال کثیر مکان العشرین اوقیه و انا ارجوا لمغفرة من ربّی فذلك قوله : «ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً ممّا اخذ منکم و یغفرلکم ، » - قرء **ابوجعفر** و **ابوعمرو** - اُساری - وهو جمع الجمع . یقال - اسیر وجمعه اسری ، کمریض و مرضی و هالك وهلکی و جمع الجمع اُساری .

« ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیراً » یعنی - ایماناً و اسلاماً ، « یؤتکم خیراً مما اخذ منکم » من‌الفداءِ . گفته‌اند خلافت **بنی العباس** ازآن خبر است .

« ویغفرلکم‌والله غفوررحیم » - روی ان **العباس** کان یقول: انجزاحدا لوعدین وانا علی ثقة من الاخرة .

« وان یریدوا » یعنی - الاسری ، « خیانتك » نقض ما عهدوا معك .

« فقد خانوا الله » بالکفر والشّرك ، « من‌قبل » ای - من قبل‌العهد و قتل **بدر**.

« فامکن منهم » ای - فامکنك منهم و نصرك علیهم فهزمتهم و اسرتهم ، و المعنی - اِن عادوا عدنالهم .

« والله علیم » بخیانتهم حین خانوها ، « حکیم » فی‌تدبیره علیهم ومجازاته ایّاهم.

قوله : - « ان‌الذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی‌سبیل‌الله » - این صفت **مهاجران** است که با رسول خدا برخاستند و درمعرکها خودرا هدف تیر دشمن ساختند و در اعلاءِ کلمهٔ حقّ و دین اسلام کوشیدند .

« والذّین آووا و نصروا » - این صفت **انصار** است که رسول خدا و مؤمنانرا بخان ومانهای خود فروآوردند، پس آنکه دەسال رسول خدا میگفت : «من‌یووینی حتّی ابلغ کلام ربی ؟ » - کیست که ما را مأوی دهد تا کلام خدای خود برسانم ؟ و کس اورا جواب نمیکرد ، تا ایشان بخوشدلی وصدق ایمان ودل اورا بپذیرفتند و

مؤمنانرا هریکی مأوی دادند و ایشان‌را بردشمنان یاری دادند و باایشان حرب کردند. رب العالمین گفت : « اولئك بعضهم اولیآء بعض » ایشانند که یکدیگر را دوستان‌اند و برادران . و مصطفی ص گفت :«وفی کلّ دور الانصارخیر». ابن عباس گفت : اولئك بعضهم اولیاء بعض فی المیراث کانوا یتوارثون بالایمان والهجرة و بالمواخاة التّی کان رسول‌اللّه ص یواخی بینهم دون القرابة المفردة حتّی نسخ بقوله: «واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّه» . میان مهاجرت مصطفی ص و میان فتح مکه توارث میان مؤمنان بهجرت می‌بود ، مهاجر از مهاجر میراث میبرد ، اگر چه قرابت و رحم نبود و آنجا که قرابت بود و هجرت نبود میراث نبود اگرچه ایمان آورده بود در دارالشّرك . اینست که رب العزّة گفت :«والذّین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شی»، یعنی - من میراث وغنیمة و فیی‌ءِ(١) . «حتّی یهاجروا» حکم خدای براین نسق بود تاآنگه که ناسخ آن رسید پس فتح مکه که : « اولواِ الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌اللّه» وهجرت منقطع گشت و مصطفی گفت : «لاهجرة بعدالفتح انما هی الشّهاده».

قرائت حمزه ـ من وِلایتهم بکسر واو است وُ هی قرآئةٌ ردیّة فان الوَلایة انّما هی من‌الوالی و الوِلایة من الولیّ . وقد قال فی‌صدرالایة «بعضهم اولیاء بعض» اولیاء گفت نه ولاة .

« وان استنصروکم فی الدّین » یعنی - وان استنصروکم الذّین آمنوا ولم یهاجروا عن‌الکفار ، «فعلیکم‌النّصر اّلاعلی قوم بینکم و بینهم میثاق» عهد الی مدة او موادعة فلا تغدروا .

« والذّین کفروا بعضهم اولیاء بعض » ای ـ لاتوارث بینهم وبینکم ولاولایة. والکافر ولیّ‌الکافردون‌المسلم . درین آیت تقدیم وتأخیراست، تقدیره : «والذّین آووا ونصروا اولئك بعضهم اولیـاء بعض ، والذّین کفروا بعضهم اولیاءِ بعض »این با آنست بمعنی ، پس گفت : « وان استنصروکم فی‌الدّین فعلیکم النّصر » .

«الاّ تفعلوه‌تکن فتنة فی‌الارض‌وفسادٌ کبیر»، وقیل: ـ الاّ تفعلوه ، ای ـ مالمرتم

١ ـ الفیء = الغنیمة

به من التّوارث بالایمان والهجرة، «تکن فتنة فی الارض» - زوال نظام المؤمنین وتفریق کلمتهم، «وفساد کبیرٌ» فی الارض من جهة الکفّار و سفك الدّماءِ.

«والّذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله». این - الّذین - بدل - الّذین - پیشین است وهمان قوم‌اند - **مهاجران** و **انصار**، وتکرار از بهر آنست که این حکم راست و این ثواب را.

«اولئك هم المؤمنون حقاً» - صدقاً حقّقوا ایمانهم والهجرة والجهاد و بذل المال فی دین الله.

«لهم مغفرة و رزق کریم» لا منّة فیه ولا تبغیض. و قیل: - «رزق کریم» لا یصیر حدثا بل رشحا کالمسك.

«والّذین آمنوا من بعد» ای - من بعد نزول هذه الآیة، وقیل - من بعد الحدیبیة وهی الهجرة الثّانیه.

«وهاجروا و جاهدوا معکم فاولئك منکم» فی حملکم و جملتکم، «واولوا الارحام بعضهم اولیٰ ببعض» ای - الاقویاء الّذین تجمعهم بالقرب رحم واحدة او ینسبون الی ابٍ واحدٍ بعضهم اولی ببعض فی المیراث من الاجانب.

«فی کتاب الله» ای - فی حکمه، و منه قوله تعالی: «کتب الله لاغلبنّ» ای - حکم الله، و قیل - فی کتاب الله الّذی عنده و هو اللّوح المحفوظ. ومنه قوله تعالی: «الّا فی کتاب من قبل ان نبرأها». ثمّ التوارث بالجهرة والاخآءِ صارت منسوخة بقوله: «واولوا الارحام بعضهم اولیٰ ببعض فی کتاب الله».

«انّ الله بکلّ شیئٍ علیم» من الفرائض و المواریث و غیر ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یا ایّها النّبی حسبك الله ومن اتّبعك من المؤمنین»، سیاق این آیت تشریف و تخصیص **عمر خطاب** است کـه .... بعهد اسلام در آمد. **مصطفی**ص او را در کنار گرفت و گفت: «الحمدلله الّذی هداك الی الاسلام یا **عمر**»، پس دست وی گرفت واورا پیش یاران بر دو گفت: «بشّروا فهذا عمر قدجاءکم مسلماً»، ای یاران من،

بشارت پذیرید که **عمر** باسلام درآمد. **حمزه** برخاست واورا درکنار گرفت، و یاران همه شادگشتند وبشاشت نمودند و گفتند: «الحمدللّه الّذی هداك الی الاسلام یا **عمر**». پس **عمر** گفت: «یارسول‌اللّه کم عددنا»، چند برآید عدد مسلمانان. رسول خدا گفت: «تسعةٌ و ثلاثون، و بك اتمّ اللّه الاربعین». چهل، کم یك کس بودیم واکنون که تو آمدی، عقد چهل تمام شد. **عمر** گفت: یارسول‌اللّه چرا این کار پنهان داریم وچرا این علم اسلام آشکارا بدرنیاریم؟ افیعبد **اللات و العزی** علانیة علی رؤس الخلایق ویعبداللّه جلّ جلاله سرّاً کلاّ والّذی بعثك بالحقّ لایعبداللّه سرّاً بعداليوم. **عمر** دامن‌عصمت **مصطفی** گرفت واورا بیرون آورد وآن قوم که با **مصطفی** بودند ازصدّیقان همه بیرون‌آمدند ودوصف بر کشیدند. یك صف **عمر** درپیش ایستاد ویك صف **حمزه**، همی آمدند تا به **مسجدحرام**، وکافران ومشرکان منتظرکه هما کنون **عمر** سر**محمد** می آرد وازاسلام وی همه بی‌خبربودند. **عمر** چون روی کافران دید، تکبیرگفت که رعب آن دردلهای کافران‌افتاد وروی‌عقلهاشان سیاه گشت، آنگه گفت:

مالی اریکم کلّکم قیاما الکهل والشّبان و الغلاما
قد بعث اللّه لکم اماما **محمداً** قد شرع الاسلاما
واظهر الایمان واستقاما فالیوم حقّاً نکسرالاصناما
نذبّ عنه الخال و الاعماما

کفّار **قریش** آنروز چون **عمر** را بدیدند دل از دولت خویش برگرفتند وآنروز بدیدن **عمر** غمناك‌تر از آن شدند که آنروز که رسول خدا وحی آشکارا کرده بود....

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیزی است که بدست هردون همّتی افتد، درّیست که درصندوق صدق صدّیقان بدست‌آید، عبهری است که از حدائق‌حقایق عاشقان پیدا شود. غوّاصان این گوهرهریکی علی‌الانفراد، خورشید ارادت ومستقرّ عهد دولت و مقبول حضرت الهیّت آمدند، صفت ایشان اینست کـه رب‌العزّة گفت درآخر سورة: «آمنوا وهاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل‌اللّه والّذین آووا ونصروا». حکم ایشان‌اینست که «اولٓئك بعضهم اولیآء بعض»، خلقت ایشان

اینست که «اولئك هم المؤمنون حقاً»، ثواب ایشان اینست «لهم مغفرة ورزق کریم»، ورزق کریم آنست که خورشید وصال از مشرق تافت، تابان شود، همه آرزوها نقد شود و زیادت بیکران شود، قصّهٔ آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل هردو بدوست نگران شود.

هر که را نور تجلّی بر دلش آید پدید
بس عجب نه گرچو **موسی** که برو ریحان شود

٩ - سورة التوبة - مدنية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **برآءة من الله ورسوله** » این بیزاری است ازخدا ورسول او، « **الی الّذین عاهدتم من المشرکین (١)** » بایشان که پیمان بستید باایشان ازمشرکان.

« **فسیحوا فی الارض اربعة اشهر** » [شمار را زینهار دادم تا] میروید در زمین چهارماه، «**واعلموا انّکم غیر معجزی الله**» وبدانید که شما خدای را در خود عاجز نیارید ، « **وان الله مخزی الکافرین.(٢)** » و بدانید کـه خدای خجل کننده و کم آورنده ورسوا کنندهٔ مشرکان است .

« **واذان من الله ورسوله الی النّاس** » واین آ گاهی درایشان است ازخدا و از رسول وی بمردمان، « **یوم الحج الاکبر** » روزحج مهین، « **ان الله بری من المشرکین** » که خدای بیزاراست ازمشرکان ، « **ورسوله** » ورسول اوازایشان بیزار، « **فان تبتم** » اگر باز گردید از شرك ، « **فهو خیر لکم** » آن به شما را، « **وان تولّیتم** » و اگر برگردید، « **فاعلموا انّکم غیر معجزی الله** » بدانید که شما نه آنید که عاجز آرید خدای را از خویشتن یا از وی پیش شید ، « **و بشّر الّذین کفروا** » و بشارت ده ایشانرا که کافر شدند ، « **بعذاب الیم.(٣)** » بعذابی دردنمای .

« **الاالّذین عاهدتم من المشرکین** » مگر آن گروهان ازمشرکان که باایشان پیمان بستهاید [به حدیبیة] « **ثمّ لم ینقصوکم شیئاً** » وازشرطها که درعهد باشما کردند چیزی بنکاستهاند ، « **ولم یظاهروا علیکم احداً** » وهیچ دشمن را از آن شما ، شما را یاری ندادهاند ، « **فاتمّوا الیهم عهدهم** » بریدایشانرا پیمان که باایشان کردید، « **الی مدّتهم** » تا بآن درنگ که ایشانرا نامزد کردهاند، « **ان الله یحبّ المتّقین.(٤)** » که خدای دوست دارد پرهیزکاران از بدعهدی .

« **فاذا انسلخ الاشهر الحرم** » که ماههای حرام بگذرد، « **فاقتلوا المشرکین** » مشرکانرا میکشید از آنگاه ، « **حیث وجدتموهم** » هرجای کـه یابید ایشانرا ،

« **وخذوهم واحصروهم** » ومی گیرید و می‌پناوید ، « **واقعدوا لهم کلّ مرصد** » و ایشانرا می‌نشینید بهردیده‌ای و می‌جوئید ، « **فان تابوا** » اگرباز گردند از شرك خویش، « **واقاموا الصلوة** » ونماز را بپای دارند ،« **وآتوا الزکوة** »وز کوة دهند، « **فخلّوا سبیلهم** »ایشانراایمن داریدوراه‌ایشان‌بازدهید،« **ان الله غفور رحیم.(٥)** » که خدای آمرزگار است و بخشاینده .

« **وان احد من المشرکین استجارك** » و اگر کسی از مشرکان زینهار جوید ازین که تا درمسجد آید تا نزدیك تو آید ، « **فاجره** » زینهار ده ویرا ، « **حتی یسمع کلام الله** » تا بشنود سخن خدای ، « **ثم ابلغه مأمنه** » آنگه او را بجای بی بیمی وی رسان ، « **ذلك بانهم قوم لایعلمون.(٦)** » از بهر آنکه ایشان قومی‌اند که نمیدانند تا بشنوند .

کیف یکون للمشرکین عهد » انباز گیرندگان با خدای چه عهد بود و چه زینهار ، «**عندالله و عندرسوله**» بنزدیك خدای و نزدیك رسول او ، « **الاّالّذین عاهدتم عند المسجد الحرام** » مگرایشان که باایشان پیمان‌بسته‌اید بنزدیك مکه روزحدیبیه، «**فما استقاموا لکم**» تا شمارا بروفا وشرط می‌پایند، «**فاستقیموا لهم**» شما ایشانرا برزینهار می‌پائید، «**ان الله یحب المتقین.(٧)**» که خدا دوست دارد باز پرهیزندگان از غدر .

« **کیف وان یظهروا علیکم** » کی بود ایشانرا پیمان وایشان آنند که اگر برشما قادر شوند و دست یاوند ، « **لایرقبوا فیکم اِلّاً ولاذمّةً** » هرگـز بر شما نه آزرم خویشاوندی دارند ونه سوگند و نه زینهار ، «**یرضونکم بافواههم**» شما را بسخن خویش خشنود کنند، « **وتابیٰ قلوبهم** » ودلهای ایشان می‌سرباز زند، «**واکثرهم فاسقون.(٨)** » وبیشتر آنند ازایشان که درعلم من فاسقان‌اند که مسلمانی را هرگز نیستند .

« **اشتروا بایات الله ثمناً قلیلا** » بسخنان‌خدای بهای‌اندك میخرندازین‌جهان، « **فصدّوا عن سبیله** » تا از راه وی برمیگردند و میگردانند ، « **انهم ساء ماکانوا یعملون.(٩)** » بدکار که ایشان می کنند .

«لا یرقبون فی مؤمن اِلّا و لا ذمّة» درهیچ مؤمن نه آزرم خدای کوشند و نه زینهار و نه پیمان که نهادند، **«واولئك هم المعتدون. (۱۰)»** و ایشان‌اند که اندازه درگذارانند و پیمان شکنان.

«فان تابوا و اقاموا الصلوة» واگر بازگردند و نماز بپای دارند، **«و آتوا الزکوة»** وزکوة دهند، **«فاخوانکم فی الدین»** آنگه برادران شمااند در دین، **«ونفصّل الایات»** و گشاده می‌فرستیم و می‌رسانیم سخنان خویش، **«لقوم یعلمون. (۱۱)»** ایشانرا که بدانند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: ـ «برآئة من الله و رسوله». این سورة را شش نام است: سورة التّوبة والمبعثرة والمنقرة والمثیرة والبحوث. صدوبیست ونه آیت است وچهار هزار ونود وهشت کلمت و ده هزار و چهارصد و هشتاد و هشت حرف است، وپسین سورة که از آسمان بزمین آمد در **مدینه** بیکبار تمام این سورة است.

روت **عایشة**، قالت: قال رسول الله صم: ماانزل علیّ القرآن الّا آیة آیة وحرفاً حرفاً ماخلا سورة برآئة، و قل هوالله احد، فانهما انزلتا علیّ و معهما سبعون الف صفٍ من الملائکه. و گفته‌اند میان روز **حدیبیه** و فتح **مکه** فرودآمد. رسول خدا **ابوبکر** را به **حج** فرستاد درآن سال بامیری بر **حاج** و **علی بن ابی طالب** (ع) را بر پی وی بفرستاد، تا این سورة به **منا** روز **نحر** برخلق خواند و بچهار سخن ندا کرد: «لایدخل الجنّة الّانفس مسلمة ولایحج بعدالعام مشرك ولایطوف بالبیت عریان ومن کان بینه وبین رسول الله عهد فعهده الی مدته».

در ابتداءِ این سورة «بسم الله» ننوشتند، از بهر آنکه بنزدیك **عثمان** چنان بود که انفال و برآئت یك سورة است وفصل درمیانه آنرا کرده است که قومی از **صحابه** برآن بودند که دوسورة است تامیان هردوقول جمع کرده آید، و **صحابه** این را بپسندیدند و هردو سورة را قرینتین نام نهادند. **ابیّ کعب** را پرسیدند که چرا

درسر این سورة «بسم‌الله» ننوشتند، گفت : لانها نزلت فی آخر القرآن و کان رسول‌الله یأمرنی اوّل کلّ سورة بـ : «بسم‌الله الرحمن الرحیم» ولم یأمرنی فی سورة برآئة، بذلك فضمّت الی سورة الانفال لشبهها بها . یعنی - امر العهود مذکور فی الانفال وهذه نزلت بنقض العهود و کانت ملتبسة بالانفال بالشّبه فضمّت الیها و کتب فی السّبع الطول .
و گفته‌اند که «بسم‌الله» زینهار است وافتتاح خیر واوّل این سورة و عیداست ونقض عهد وبرداشت زینهار ، ازین سبب این ننوشتند . ودرین سورة نه آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم ، بیان کنیم ان شآءالله تعالی و تقدّس .

قوله : «برآئة من‌الله ورسوله» . این آیت بآن آمد که مشرکان عهدی که با رسول خدا و بامؤمنان کرده بودند وپیمانی که بسته بودند، آنرا نقض کرده‌بودند. پس رب‌العالمین **مصطفی** ص را ومؤمنانرا فرمود که چون ایشان پیمان بشکستند و بحرب شما بیرون آمدند ، شما نیز عهدها که با ایشان کرده‌اید نقض کنید و زینهار بردارید و باین معنی آیت فرو فرستاد که « برآئة من‌الله ورسوله» ای - قد برأ الله ورسوله من اعطائهم العهود و الوفآء اذنکثوا. و برآئة رفع لانه خبر ابتداءِ محذوف ، ای - هذه‌الآیات برآئة ، وقیل - رفع لانه ابتداءٌ وخبره « الی‌الّذین » . ومعنی - برائة انقطاع عصمت است . میگوید : ایشانرا عصمت نماند و عهدی و زینهاری که داشتند تا امروز منقطع گشت . آنگه سخن با معاهدان گردانید ، ایشانرا گفت : « فسیحوا فی‌الارض اربعة اشهر » چهار ماه درزمین می آئید ومیروید ، چنانك خواهید از اوّل **شوال** تاآخر **محرم** ، و گفته‌اند از روز **عرفه** تادهم **ربیع‌الاخر**. واین معاهدان دوقوم بودند ، قومی عهد داشتند از **مصطفی** ص کم ازچهارماه ، رب‌العزة درین آیت بچهار ماه برد ، وقومی عهد داشتند بیش ازچهارماه ، رب‌العالمین فرمود، تا آن مدت بسر بردند ، چنانکه گفت : « فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدّتهم». و گفته اند دو گروه بودند آن معاهدان ،گروهی کم ازچهارماه عهد داشتند وگروهی عهد داشتند امّامدتی نامزد نکرده بودند. رب‌العالمین مدّت عهد هردو گروه بچهار ماه باز آورد . و بقول بعضی مفسران، این تأجیل ایشانراست که نقض کردند، میگوید : این چهارماه دیگر ایشانرا زمان دهید وپس‌ازآن ایشانرا عهد نیست، میکشید ایشانرا ومی گیرید، وهر که نقض

عهد نکرد برسرعهد خویش است و هر که خود عهد نداشت ، ازمشرکان پنجاه روز ویرا زمانست، یعنی‌ازدهم **ذی‌الحجه** تا آخر **محرم** ، و گفته‌اند ابتداءِ چهارماه بیستم **ذی‌القعده** بود و در این سال درین روز **حج** نبود بحکم جاهلیّت و دیگر سال **حجة‌الوداع** بود هم **ذی‌الحجة** چنانکه امروز است .

« واعلموا انّکم غیر معجزی الله » ای ـ وان اجّلتم هذه الاربعة الاشهر فلن تفوتوا الله ، « وان الله » ای ـ « واعلموا ان الله مخزی الکافرین » مذلهم بالقتل والاسر . **زجاج** گفت: که این ازخدای تعالی ضمان است که مؤمنانرا بر کافران نصرت دهد .

« واذان » این عطف بر برائة است ، ای ـ واعلام « من الله و رسوله الی النّاس » یعنی ـ الی العرب ، « یوم الحج الاکبر » روز **عید نحر** است، بقول جماعتی صحابه چون **عمر** و **علی** و **ابن عباس** و **ابوهریره** و خلقی از **تابعین** ، و بقول بعضی روز **عرفه** است . و **حج اکبر** وقوف است بعرفه و حج اصغر عمره و اجماع است که هر که وقوف بعرفه ازوفائت شد حج از وی فائت شد، وقیل ـ الحج الاکبر القران والاصغر الافراد . قومی گفتند : آنروز را **حج اکبر** نام کردند از بهر آن که عیدهای اهل ملك ترسایان و جهودان و گبران در آن روز همه بهم آمده بود و این قول پسندیده نیست که در آن تعظیم و آئین کفر و کافران است واین روانیست و از **حج اکبر** درین هیچ چیز نیست . قومی گفتند **حج اکبر** آن روز بود وبس ، یعنی ـ اکبر من سائر الحج لماجری فیه ماهو اعزاز للاسلام واذلال من الشّرك . وقیل ـ « یوم الحج اکبر » ای ـ حین الحج ایامه کلّها کما یقال : یوم الجمل و یوم صفّین ویوم بغاث یرادبه الحین و الزمان لان کلّ حرب من هذه الحروب دامت ایّاماً کثیرة .

« ان الله بریءٌ من المشرکین » ای ـ من عهودهم ، « ورسوله » ای ـ هو ورسوله . رب العالمین درین آیت **مصطفی** را فرمود تامشرکان عرب را خبر دهد درروز **حج اکبر** که خدای از ایشان بیزار است و رسول وی ، و این آن بود که **علی** ع را بفرستاد بموسم سنة تسع ، تا ازاول سورهٔ برائة ده آیت و بقولی هشده و بقولی چهل وبقولی همهٔ سوره برایشان خواند، و **مصطفی** ص گفت : « لایبلغ عنّی الّا رجل منی » وصاحب موسم آن سال **ابوبکر** بود . چون **علی** ع دررسید، گفت : امیراً جئت ام ماموراً .

فقال **علی** ع: بل‌مأموراً، ووقصّ علیه‌القصة، و کان **ابوهریرة** مع **علی** ع. قال **الزجاج**: السبب فی تولیة **علی**(ع) تلاوة‌البرائة ان‌ّ العرب جرت عادتها فی عقد عقودها ونقضها ان یتولّی ذلك علی‌القبیلة رجل منها و کان جایزان تقول‌العرب اذاتلاعلیها نقض العهد من‌الرّسول من هومن غیر رهطه هذا خلاف ما یعرف فینا فی نقض العهود فازاح النّبی‌ّ ص العلّة فی‌ذالك، و قوله‌ص: « لایبلغ عنّی الا رجل منّی » لیس بتفضیل منه لعلی علی غیره ولکن عامل العرب علی مثل ماکان بعضهم یتعارفه من بعضهم کعادتهم فی عقدالحلف و حلّ العقد کان لایتولّی ذلك الاّ رجل منهم.

«فان تبتم» ای ـ رجعتم عن‌الکفرو اخلصتم التّوحید، « فهو خیر لکم » من الاقامة علی‌الکفر «وان تولّیتم» عن‌الایمان، « فاعلموا انّکم غیر معجزی‌الله» ای ـ لاتعجزونه هرباً. آنگه ایشانرا بعذاب آخرت بیم داد گفت: « و بشّرالّذین کفروا بعذاب الیم » آنگـه قومی را از برائة عقود مستثنی کرد، ای ـ وقعت البرائة من‌المعاهدین النّاقضین للعهود.

«الاّ الّذین عاهدتم»، این‌استثنا پیوسته‌بآنست که « ان‌الله بریٔ من‌المشرکین و رسوله » ، « الاّ الّذین عاهدتم من المشرکین ولـم ینقضوکم » من شرط العهود «شیئاً» مگر آن گروهان ازمشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید به**حدیبیّه**، واز آن شرطها که درعهد باشما کردند، از آن چیزی بنه کاسته‌اند وهیچ دشمن را از آن شما بر شما یاری نداده‌اند و ایشان **بنوضمره‌وبنو کنانه**اند و نه‌ماه‌ازمدّت عهدایشان را مانده بود، رب العالمین گفت: « فاتمّوا الیهم عهدهـم الی مدتهم انّ الله یحبّ‌المتّقین » الّذین یتّقون نقض العهد.

« فاذا انسلخ الاشهرالحرم »وهی رجب وذوالقعدة وذوالحجّة و المحرّم، وقیل‌ـ هی‌الاربعة‌الاشهرالّتی هی‌مدّة التّأجیل. میگوید: چون‌مدّت‌تأجیل بسر آیدمشرکانرا بکشید هرجای که برایشان دست یابید در حلّ و درحرم، « وخذوهم » بالاسر، « و احصروهم » ان تحصنوا، «واقعدوالهم کلّ مرصد» ای ـ علی کلّ مرصد، یعنی‌ـ خذوا علیهم الطّرق. علما را در نسخ این آیت سه قول است، بیك قول منسوخ است بآن آیت که خدای گفت: فامّا منّاً بعد وامّا فداء » ولایحلّ قتل اسیر صبراً، و بیك قول

منسوخ نیست ، بل که ناسخ است این آیت را که گفت : « فامّا منّاً بعد وامّا فداءً »، فلا یوخذ من الاسیر الفداء ولا یمنّ علیهم لنما هو السیف اوالایمان. وهمچنین درقرآن صدوبیست و چهار آیت باین آیت منسوخ شده . قول سوم آنست کـه هر دو آیت محکم‌اند، همان که گفت: «اقتلوا المشرکین »، وهمانکه «فامّامنّاً بعدوامّا فداءً» والامر فی ذلك الی الایمان، «فان تابوا »عن الشّرك، «واقاموا الصلوة » مفروضة، «وآتوا الزّکوة» الـواجبة من العین و الثّمار و المواشی ، «فخلّوا سبیلهم» دعوهم وماشاؤا ولا تتعرّضوا لقتلهم و اسرهم و حصرهم ، «ان الله غفور رحیم» لمن تاب و آمن .

«وان احد من المشرکین استجارك» ای ـ ان طلب واحد ممّن امرت بقتلهم ان یکون فی جوارك ،فاجره ، ای ـ آمنه. «حتی یسمع کلام الله »فیتبیّن له دین الله و یقوم علیه حجّة الله ویعرف صدقك ، «ثمّ ابلغه مأمنه »ای ـ فان ابی ان یسلم فردّه الی موضع امنه، «ذلك بانهم قوم لا یعلمون» ای ـ یفعل کلّ هذا لانهم جهلة لا یعلمون دین الله و توحیده . این آیت حجّت روشن است و دلیلی قاطع بر لفظیان که گویند : الفاظنا بالقرآن مخلوقة، ومعلوم است که آن مستجیر کـه قرآن می‌شنید از لفظ رسول می‌شنید یا از لفظ صحابی و قرائت و لفظ وی سماع کرد و بجز از لفظ وی شنیدن سماع قرآن ویرا ممکن نبودی، اگر آن لفظ وقرائت که می‌شنید مخلوق است پس « حتّی یسمع کلام الله » معنی ندارد ، چون خدای سماع وی کلام خودرا تحقیق کرد روشن شد ومعلوم گشت که لفظ خواننده بقرآن مخلوق نیست .

« کیف یکون للمشرکین عهد » این پیوسته است باوّل سورت و قوله : « برائة من الله ورسوله الی الّذین عاهدتم من المشرکین »، « کیف یکون للمشرکین عهد» ای ـ کیف لهم عهد ، مع اضمارهم الغدر و نقضهم العهد . « الّا الّذین عاهدتم عندالمسجدالحرام » وهم الّذین استثناهم الله من البرائة و هم **بنوضمرة بن بکر** و **بنو کنانة** . و گفته‌اند: این استثناءِ منقطع است، ای ـ لکن من عاهدتموهم عندالمسجد الحرام «فما استقاموا لکم» علی وفاءِ العهد. «فاستقیموا لهم» علی الوفاءِ . **قتاده** گفت این عهد روز **حدیبیه** است، ومشرکان نقض آن عهد کردند و **بنی بکر** را بر **خزاعة** که خلفاءِ رسول خدا بودند یاری دادند . رب العالمین گفت تا ایشان بر وفای عهد

باشند، شما نیز بروفای عهد باشید چون ایشان نقض کردند و پیمان شکستند؛ قتال و حرب باایشان حلال است. «ان الله یحبّ المتّقین» الّذین یتّقون الغدر.

«کیف وان یظهروا علیکم» ای - کیف لاتقتلونهم وکیف یکون لهم عهد وهم ان یظفروا بکم ویقدروا علیکم، «لا یرقبوا فیکم» ای - لا یحفظوا فیکم، «الّا ولا ذمّة». الّ بنزدیك عرب قرابت است وسوگند است و عهد است، و گفته‌اند نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله، و لمّا قرئ على **ابوبکر** الصدّیق قرآن **مسیلمة بن حبیب الحنفی الکذاب**، قال **ابوبکر**: و یحك ما خرج هذا الکلام من الّ قط فاین ذهب بکم. وفی اشتقاقه قولان: احدهما الّك الشی اذا حدّده والثّانی من الّ البرق اذا لمع. و ذمّة عهد است و پیمان واصله من الذّم، ای - ما یخاف الذّم والعیب فیه. «لا یرقبوا فیکم الّا ولا ذمّة»، معنی - آنست که اگر ایشان بشما دست یابند هیچ ابقا نکنند، نه حقّ قرابت خویش بجای آرند، نه بوفای عهد و پیمان باز آیند.

«یرضونکم بافواههم» بالوعد بالایمان والطّاعة والوفاء بالعهد، «و تابی قلوبهم» الّا الکفر و العصیان والغدر، «و اکثرهم فاسقون» خارجون عن العهد متمردون بالکفر

«اشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً» ای - استبدلوا بالقرآن عرضاً یسیراً واستبدلوا الدّنیا بالاخرة وهم الّذین جمعهم **ابوسفیان** على طعامه، وقیل - هم الیهود وآیات الله التوریة وهم قوم منهم دخلوا فی العهد ثمّ رجعوا عنه، «فصدّوا عن سبیله» ای - اعرضوا عن دینه و طاعته، «انهم سآء ما» ای - بئس «ما کانوا یعملون» من اشترائهم الکفر بالایمان.

«لا یرقبون فی مؤمن الّا ولا ذمّة». این مشرکان‌اند که نقض عهد کردند، و گفته‌اند جهودان‌اند. پس الّ اینجا بمعنی قرابت نتوان بود که میان عرب وجهود قرابت نیست. پس الّ اینجا خدا است جلّ جلاله والایل هو الله عزّوجلّ. قال **محمد بن الفضل**: حرمة المؤمن افضل الحرمات وتعظیمه اجلّ الطّاعات، یقول الله عزّوجلّ: «لا یرقبون فی مؤمن الّا ولا ذمّة»، «واولئك هم المعتدون» المجاوزون للحلال الى الحرام بنقض العهد.

«فان تابوا» [ای - اسلموا[۱]] «واقاموا الصلوة و آتوا الزّكوة فاخوانكم» ای - فهم اخوانكم «فی الدّین» لافی النّسب . دین اسمی‌است ملّت حنیفی را ازروی شرع، امّا از روی لغت آنرا چند معنی‌است : یکی جزاست وقصاص، چنانکه گفت : «مالك یوم الدّین» ای - یوم الجزاء و القصاص ، یقال - دنته بماصنع ، ای - جزیته و کما تدین تدان . الدّین الملکة والسلطان ، یقال - دنت القوم ادنیهم ، ای - قهرتهم واذللتهم فدانوا ، ای - ذلّوا وخضعوا ، والدّین لله انماهومن هذا. منه قوله : «و یکون الدین لله» . والدّین الحساب منه قوله تعالی : «منها اربعة حرم ذلك الدّین القیّم» ومنه قوله تعالی : «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحقّ» ای - حسابهم .

«ونفصل الآیات» ای - نبیّن آیات القرآن ، «لقوم یعلمون» انّها من عندالله . قال **ابن عباس** : حرّمت هذه الایة دمآء اهل القبلة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : - «برآئة من الله و رسوله» . وعید کافران است و تهدید بیگانگان ، وسرانجام کفر ایشان فراق جاویدان وحسرت بیکران ، درخت نومیدی ببر آمده واشخاص بیزاری بدر آمده، چه سود دارداکنون زاری ، که خدای حکم کرد به بیزاری ، اینست فضیحت ورسوائی ، ماتم بیگانگی ومصیبت جدائی ، امروز خستهٔ زخم قطیعت ، فردا سوختهٔ آتش عقوبت ، امروز عذاب و خزی ، «و ان الله مخزی الکافرین» و فردا حسرت ، «اخسئوا فیها ولاتکلّمون» ، امروز سیاست ، «اقتلوا المشرکین» ، و فردا زقوم و حمیم و غسلین . مسکین آدمی که پیوسته درغفلت است یادرطاعت یافترت است، نداند که سرانجام کاروی چیست. آشنائی است یابیگانگی درغفلت و معصیت می‌زید ، و این نشان بدبختی است، حرام میخورد و بخسران دین رضا میدهد ، و این نشان بیزاری است ، درفرمان شرع سستی و بانهی حقّ ناپاکی ، و این نشان شوخی است . بیچاره آدمی بیدار آنگه شود که نبود هرچه بودنی است، پند آنگه پذیرد که باورسد هرچه رسیدنی‌است ، نمیداندکه هرچه کشت رستنی‌است،

(۱) مخصوص نسخه الف است .

وهرچه رست درودنی است، «یموت الرّجل علی ماعاش علیه و یحشر علی مامات علیه».

قوله: «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم و احصروهم». درین آیت اسباب قهر دشمن و انواع معالجهٔ قتال برشمرد، یکی «اقتلوهم»، دوم «خذوهم»، سوم «احصروهم»، چهارم «واقعدوا لهم کلّ مرصد». درجنگ کهین با کمینه دشمن معالجت باید تامغلوب ومقهور شود. از روی اشارت میگوید: درجهاد مهین با مهینه دشمن و هی النّفس الامّارة، انواع ریاضات و فنون مجاهدات باید تا مقهور گردد، و درین باب هیچ مجاهده بآن نرسد که نفس را ازشهوات ومألوفات بازدارد، وبرخصها وتأویلات سرفرو نیارد و آنچه بروی دشخوارتر وصعبتر بردست گیرد تامقهورشود. **ابوسعید خرّاز** گفت: ما درقهر نفس خویش چندان برفتیم که هرمجاهدت و ریاضت که در وسع آدمی آید، وشنیدم که‌کسی کرد، من آن کردم و بجای آوردم تاآن حدّ که شنیدم که خدایرا فریشتگانی‌اند که عبادت ایشان بردرگاه عزّت آنست که سرهای خویش بزیر کنند و پایها ببالا، روزگاری آن کردیم، این چنین مجاهدات وریاضات بانفس خود بردست گرفتیم وهنوز ازشرّ وی ایمن نشدیم. **حسن بصری** گفت: **عیسی**ع پلاس درشت پوشیدی و برگ و پوست درختان وگیاه زمین‌خوردی وهرکجا شب درآمدی‌هم آنجا بخفتی که خودرا وطنی نساخته‌بود، تامی آید که شبی باران می آمد ورعد وبرق‌وصواعق وباد سرد وسرمای سخت بود، ووی درمیان بیابان‌درآن صواعق‌بماند، از دورغاری بدید، قصدآن‌غار کرد تاآنرا پناه خودسازد، چون‌بدرغار رسید، دد بیابانی درآن‌غارخفته بود وویرا درآن‌جای‌نبود، ازآنجابرگشت و گفت: «ان لابن آوی ماوی، ولیس لابن‌مریم‌مأوی»، ددبیابانی‌رامأوی است و پسرمریم را مأوی نیست. ازحضرت عزت ندا آمد که: «انا مأوی من لامأوی له». درهمه‌جهان ویرا خودقصعه‌ای معلوم بودکه ازآن‌آب‌خوردی روزی یکی‌را دید که بدست‌آب همی‌خورد، زان پس قصعه بگذاشت، و نیز برنداشت و گفت: خدای مرا خود قصعهٔ دادکه بوی‌آب خورم ومن‌ندانسته بودم. درخبرمیآید که روزقیامت درویشانرا بیارند وحقّ خدا ازایشان طلب کنند، ایشان گویند: مارا

درویش و بیمال آفریدی و از درویشی بحقّ تو نپرداختیم ، **عیسی** را بیارند و بر ایشان حجّت کنند که وی در دنیا آمد و بیرون شد و در دنیا ویرا ملك و مال نبود و درگزارد حق خدای تقصیر نکرد . همچنین **لقمان** را بر بردگان حجّت کنند، و **یوسف صدیق** را بر نیکو رویان حجّت کنند، و **سلیمان بن داود** را بر ملوك و توانگران حجّت کنند .

« فان تابوا واقاموا الصلوة . . . » الآیه . حقیقت توبه پشیمانی است که در دل پدید آید ، دردی کــه از درون سینه سر برزند ، آتش خجل در دل وی افتد ، آب حسرت از دیده فرو ریزد ، نه بینی شاخی که در یك سر آن آتش زنی ، از آن دیگر سر، آب قطره قطره میچکد . **مصطفی** ص گفت : « من اذنب ذنباً فندم علیه فهو توبة » . **فضیل عیّاض** براهزنی معروف بود ، پیوسته با صد مرد در کمین مکابره نشسته بود ، شبی برسر سنگی نماز میکرد ، ناگاه از کمین گاه غیب این تیر قهر کــه « الم یعلم بانّ الله یری ؟ » برجان و دل او زدند . **فضیل** را چنان اسیر کرد که در نماز نعره بزد وبیفتاد ، کارش بجائی رسید که پیرعالمی گشت .

ای جوانمرد ، صد هزاران ماهرویان فردوس از راه نظاره دربازار کرم منتظر ایستاده‌اند مگر عاصئی از پردهٔ عصیان بیرون آید و قدم بربساط توبه نهد تا ایشان جانها ودلهارا درصدق قدم وی برافشانند وبشارت بسمع وی رسانند، که: «وبشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق عندربّهم» .

« وان احد من المشرکین استجارك ... » الایة ، اذا استجارك المشرك الیوم لاترد « حتی یسمع کلام الله » فاذا استعاذالمؤمن طول عمره من الفراق متی یمنع من سماع کلام الله و کیف یکون فی زمرة من یقول لهم : « اخسئوا فیها ولاتکلّمون » ، واذاقال الیوم لاعدائه « فاجره حتی یسمع کلام الله » فان لم یؤمن بعد سماع کلامه نهی عن تعرّضه .

فقال : « ثمّ ابلغه مأمنه » تری انّه لایؤمن اولیائه غداً من فراقه و قد عاشوا الیوم علی ایمانه و وفاقه کلا ان یمتحنهم بذلك ، قال الله تعالی : « لایحزنهم الفزع الاکبر » .

ثمّ قال: « ذلك بانّهم قوم لا يعلمون » فاذا كان هذا امره فيمن لا يعلم فكيف برّه مع من يعلم.

ومتى نضيّع من ينيخ ببابنا و المعرضون لهم نعيم وافر

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « **وان نكثوا ايمانهم** » از بس دروغ کنند سوگندان خویش، « **من بعد عهدهم** » ازپس ایمان خویش، « **وطعنوا فی دینکم** » وطعن کنند وعیب گویند بسته یا گشاده [پیغامبرشما را یا] دین شما را، « **فقاتلوا ائمة الكفر** » کشتن کنید با پیشوایان کفر، « **انّهم لا ایمان لهم** » ایشان آنند که ایشانرا سوگندان نیست، « **لعلّهم ینتهون.** (۱۲) » تا مگر با پس آیند.

« **الا تقاتلون قوماً** » کشتن نکنید با قومی، « **نكثوا ايمانهم** » که دروغ کردند سوگندان خویش، « **وهمّوا باخراج الرّسول** » و آهنگ بیرون کردن رسول کردند [ازشهرخویش]، « **وهم بدؤكم اوّل مرّة** » وایشان پیشی کرده‌اند دربد کرد، « **اتخشونهم** » می‌ترسید شما ازایشان؟ « **فالله احقّ ان تخشوه** » خدا سزاوارتر است که ازو ترسید، « **ان كنتم مؤمنين.** (۱۳) » اگر گرویدگان اید.

« **قاتلوهم** » کشتن کنید باایشان، « **يعذّبهم الله بايديكم** » تاعذاب کندخدای ایشانرا بدستهای شما، « **ويخزهم** » و کم آردایشانرا وخجل کند، « **وينصركم عليه** » و یاری دهد شما را ور ایشان، « **ويشف صدور قوم مؤمنين.** (۱۴) » و آسانی آرد دلهای گروهی را از گرویدگان [که خسته دلان‌اند از ایشان].

« **ويذهب غيظ قلوبهم** » و آن درد خشم که دردل دارند از ایشان از روزگار وابرد، « **ويتوب الله على من يشاء** » وتوبه دهدخدای آنرا که خواهد، « **والله عليم حكيم.** (۱۵) » وخدای دانائی است راست دان.

« **ام حسبتم ان تتركوا** » می‌پنداریدکه شما را گذارند ایدر برین که شما اید؟ « **ولمّا يعلم الّذين جاهدوا منكم** » وخدای آن نیز بندیده که ایشان که اند ازشما که جهاد کنند درسبیل وی؟ « **ولم يتّخذوا** » ونه گیرند، « **من دون الله ولا رسوله**

ولاالمؤمنين »فرود ازخدا و رسول او و گرویدگان باو، «**وليجة**» دوستی بیگانه نهانی، « **والله خبير بما تعملون.(١٦)** »وخدای آگاه است ودانا بآنچه شمامیکنید.

«**ماكان للمشركين**»روانیست وسزانیست مشرکانرا،«**ان يعمروا مساجدالله**» که عمّار و سکان باشند مسجدهای خدایرا، « **شاهدين على انفسهم بالكفر** » بر خویشتن گواهی دهان بکفر، «**اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند که آنچه کردند پیش از حج و خدمت خانه آن تباه گشت همه و باطل، «**وفى النّارهم خالدون.(١٧)** » و فردا در آتش‌اند جاویدان.

« **انّما يعمر مساجدالله** » در مساجد او باشد و آنرا سازد، « **من آمن بالله واليوم الاخر** » او که ایمان دارد بخدا و بروز رستاخیز، «**واقام الصّلوة**» ونماز بپای دارد، «**وآتى الزّكوة**» وزکوة دهد، «**ولم يخش الّاالله**» وجزخدای کس را خدای نخواند، «**فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين.(١٨)** » مگر که ایشان‌اند که برراه راست‌اند.

«**اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام**» آب‌دادن حاج از زمزم و عمارت مسجد حرام وسدانهٔ **كعبه** می‌برابر دارید؟ « **كمن آمن بالله واليوم الاخر** » باایشان که‌بخدای ایمان‌آوردند وبروز رستاخیز، «**وجاهد فى سبيل الله** » وجهاد کرد درسبیل خدای، « **لايستون عندالله** » یکسان‌نیستندبنزدیك‌خدای عزوجلّ، «**والله لايهدى القوم الظّالمين.(١٩)** » و خدای پیش برنده کار بیداد گران نیست.

« **الّذين آمنوا وهاجروا** » و ایشان که بگرویدند و هجرت کردند، «**وجاهدوا فى سبيل الله**» و جهاد کردند در سبیل خدا، « **باموالهم و انفسهم** » بمالهای خویش و تنهای خویش، « **اعظم درجة عندالله** » ایشانند بهینهٔ خلق و بزرگ درجه‌تر به‌نزدیك‌خدای،« **واولئك هم الفائزون. (٢٠)** » وایشانند رستگاران و پیروز آمدگان.

« **يبشّرهم ربّهم** » شادی‌میکنند ایشانرا خداوند ایشان، « **برحمة منه** » ببخشایشی ازو خرد، « **و رضوان** »وخشنودی،« **وجنّات** »و بهشتهائی، «**لهم فيها نعيم مقيم.(٢١)** » ایشان‌راست‌در آن نازی‌پاینده ،« **خالدين فيها ابداً** »جاویددر آن

همیشه، «ان الله عنده اجر عظیم .(۲۲) » که بنزدیك خدای است مزدی بزرگوار .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وان نکثوا ایمانهم » ای - نقضوا عهودهم الّتی بینهم و بین رسول‌اللهٰ ص قبل اجله .

« وطعنوا فی دینکم » عابوا دینکم الاسلام . قال **الزّجاج** : الطّعن فی الدین نسبة النّبی ص الی الکذب و انّ القرآن غیر کلام‌الله و تقبیح احکام المسلمین و هذا یوجب قتل الذّمی .

« فقاتلوا ائمة الکفر » . میگوید اگر عهدی که میان شماست ومیان ایشان نقض میکنند و در دین اسلام طعن میکنند و نمی‌پسندند و رسول خدای‌را دروغ زن میدارند، پس شما کشتن کنید با رؤساء ومهتران و سروران ایشان که اصل فساد و بیخ شر ایشانند : **ابوسفیان بن الحرب** و **امیة بن خلف** و **بوجهل هشام** و **عتبة بن ربیعه** و **سهیل بن عمرو** و **الحرث بن‌هشام** و **عکرمة بن ابی‌جهل** . « انّهم لاایمان لهم » . بفتح الف قرائت عامّه است علی معنی جمع الیمین و تاویلها العهد، کقوله : « اتّخذوا ایمانهم جنّة ». میگوید ایشانرا عهد وسوگند نیست . معنی آنست که : لاوفاء لهم بالایمان . ایشانرا در عهد وسوگند وفا نیست . و قیل - لاایمان لهم صادقة . بکسر الف **شامی** خواند : لاایمان لهم، ای - لا اسلام لهم .

« لعلّهم ینتهون » لکی ینتهوا عن‌الکفر والطّعن ویدخلوا فی‌الاسلام . پس مؤمنانرا برقتال تحریض کرد، گفت : « الاتقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم » - نقضوا العهود وحنثوا فی‌ایمانهم ! این نقض عهد آن بود که **بنی بکر خزاعة** را یاری دادند واین **بنوبکر** قومی بودند که درعهد وامان **قریش** بودند، و **بنوخزاعة** درعهد و امان رسول خدا بودند، و پیش از مبعث رسول میان ایشان پیوسته عداوت بودی که **بنوخزاعة** یکی‌را از **بنوبکر** کشته بودند و بآن سبب **بنوبکر** عداوت و کینه در دل داشتند، چون صلح افتاد روز **حدیبیه** میان رسول خدا ومیان‌ایشان، همه‌ازیکدیگر ایمن‌شدند . رسول خدا به **مدینه** باز شد ومکّیان به **مکه** باز شدند وسلاح بنهادند .

روزگاری برآمد، و این **بنوبکر** از **ابوسفیان** و **عکرمه** و **صفوان** یاری خواستند تا با **خزاعه** جنگ کنند، ایشان یاری دادند و از **خزاعه** قومی کشته شدند. پس رب‌العالمین **مصطفی** را خبرداد که ایشان نقض عهد کردند و با **خزاعه** که در عهد و امان شما بودند قتال کردند، شما نیز با ایشان قتال کنید، اینست که خدای گفت: «الا تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و همّوا باخراج الرّسول» ای ـ بقتل **محمد** حین خلوا وایتمروا به فی **دارالندوة** علی ماسبق ذکره فی قوله: «واذیمکربك الّذین کفروا»، و گفته‌اند: «وهمّوا باخراج‌الرسول» جهودان **قریظه** اند که با رسول خدا عهد داشتند وروز **احزاب** نقض عهد کردند و **بوسفیان** ومشرکان **مکه** را یاری دادند، وهمّت کردند که رسول خدارا از **مدینه** بیرون‌کنند، تارب‌العالمین کید ایشان باطل کرد و مسلمانانرا روز **احزاب** نصرت داد و جهودان مقهور گشتند ومغلوب. و قیل ـ همّت **قریش** یوم **الحدیبیة** بان یدخلوا **محمداً** مکة للحج ثمّ یخرجوه قبل ان یتم الحج استخفافاً به.

«وهم بدؤکم» بالقتال، «اوّل مرّة» حین قاتلوا خلفاء کم. **خزاعه** میگوید: چون ایشان خلاف کردند رخصت یافتید بقتال که خدای پیش ازاین گفته بود: «لاتقاتلوهم عندالمسجدالحرام حتّی یقاتلوکم فیه». میگوید: اکنون که ایشان قتال کردند رخصت یافتید قتال کنید و ازیشان مترسید. «اتخشونهم» فلاتقاتلونهم، ازایشان می‌بترسید که باایشان قتال نمیکنید، «فالله احق ان تخشوه» وخدای سزاتر که از عذاب و عقوبت وی بترسید، «ان کنتم مؤمنین» مصدّقین بعذابه و ثوابه.

«قاتلوهم یعذّبهم‌الله بایدیکم» ای ـ یقتلهم بسیوفکم ورماحکم، «و یخزهم» ویذلّهم بالفقر والاسر، «ینصرکم‌علیهم» ای ـ ان تقاتلوهم فالظّفر لکم، وعده‌ای‌است که خدای تعالی مؤمنانرا داد بنصرت.

«ویشف صدور قوم‌مؤمنین» یعنی ـ **بنی‌خزاعه**، ایشانرا شفا دهد از آنچه در دل دارند از **بنی‌بکر**، «ویذهب غیظ قلوبهم» حزنها و کربها بما فعل بهم. این دلیل است بر تثبیت نبوت **مصطفی** و صدق رسالت وی، چنانکه بگفت و خبر داد

چنان آمد و خلاف آن نبود .

«و یتوب الله علی من یشآء» من المشرکین ، **کابی سفیان** و **عکرمة بن ابی جهل** و **سهیل بن عمر** وهداهم للاسلام . «والله علیم حکیم» .

«ام حسبتم» یعنی - احسبتم «ان تترکوا ولمّا یعلم الله» - الف صلت است، یعنی - ولم یعلم الله . گفته‌اند که این خطاب بامؤمنان است ، قومی که فرمان ، بقتال ایشان را ، دشخوار آمد و کراهیّت داشتند. رب العالمین گفت : احسبتم ان تترکوا علی الایمان فلاتؤمروا بالجهاد ؟! **ابن عباس** گفت : خطاب بامنافقان است . ای - احسبتم ان تترکوا ایّها المنافقون علی ماانتم علیه من التّلبیس و کتمان النّفاق ؟ می‌پندارید که شمارا باتلبیس و کتمان نفاق فروگذارند بلامجاهدة و لابرآئة من المشرکین؟! اینست خلاصهٔ سخن .

«ولمّا یعلم الله» این علم بمعنی رؤیت است ، ای - ولم یر منکم مجاهدة و نیّة صادقة ، «ولم یتّخذوا» یعنی - ولم یر الذین لم یتّخذوا بینهم و بین الکافرین دخیلة مودّة . معنی آیت آنست که شما را چنین فرونگذارند ، نه مؤمنانرا برایمان مجرّد و نه منافقان را بر کتمان نفاق تا قتال برشما فریضه کنند ، وخدای بیند از شما که منافق کیست و موافق کیست ، وببیند که با خدای و رسول و مؤمنان دوستی ، که دارد و با منافقان که دارد ، وخدای درازل بعلم قدیم‌خود دانا بود، دانست که موافق کیست ومنافق کیست ، خواست که ایشان عمل کنند بروفق علم وی تا ایشانرا بآن عمل جزادهد ، اگرخیر کنند ایشانرا ثواب دهد واگرشر کنند ایشانرا عقوبت دهد ، چنان که «لیجزی الّذین اساؤا بماعملوا و یجزی الّذین احسنوا بالحسنی .»

«ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجدالله» . این درشأن **بنی عبدالدّار** آمده است که ایشان ولاة و سدنهٔ **کعبه** بودند ، طمع میداشتند که ایشانرا از بهر سدانت دارند تابر شرك خویش می‌باشند واز ایشان آزرم دارند . رب العالمین گفت: «ماکان للمشرکین» ای - مایحلّ وماینبغی لهم ، «ان یعمروا» یعنی - ان یاهلوا ، «مساجدالله» . و گفته‌اند درشأن **عباس بن عبدالمطلب** آمد که روز **بدر** مسلمانان اورا تعییر کردند وعلی الخصوص **علی بن ابیطالب** درین باب تغلیظ کرد بر آن کفر که داشت و

شرك كه برزيد و قطيعت رحم كه كرد ، **عباس** گفت : مالكم تذكرون مساوينا ولاتذكرون محاسننا ؟ فقال له علی : الكم محاسن؟ فقال : نعم، انّا لنعمر المسجدالحرام ونحجب الكعبة و نسقی الحاجّ و تفكّ العانی ، فانزل‌الله ردّاً علی العبّاس : « ماكان للمشركين ان يعمروا مساجدالله » . **مكی و بصری** «مسجدالله» خوانند وبآن **كعبه** خواهند در آيت ديگر « انّما يعمر مساجدالله » ، عامهٔ قرّآءِ سبعه « مساجدالله » بجمع خوانند . مردی به **عكرمه** گفت: اتقول « ان يعمروا مساجدالله» وانما هومسجد واحد ؟ فقال **عكرمة** : انّ **الصفا** و **المروة** من مساجدالله . وعمارةالمسجد دخوله و القعود فيه ، وقيل ـ عمارته رفع بنائه واصلاح ما استرمّ منه ، و قيل ـ عمارته التّعبد فيه و الصلوة و الطواف .

« شاهدين علی انفسهم بالكفر » ـ شاهدين نصب علی الحال ، ای ـ ماكانت لهم عمارة **المسجدالحرام** فی حال اقرارهم بالكفر . و اين آن بود كه در طواف ميگفتند : لاشريك لك الّا شريك هولك فملكه و ما ملك ، و قيل : اذكذّبوا **محمداً** فقد شهدوا علی انفسهم بالكفر .

«اولئك حبطت اعمالهم» ای ـ كفرهم اذهب اعمالهم « وفی النّارهم خالدون » دائمون .

«انّما يعمر مساجدالله» بزيارتها و القعود فيها ، «من آمن بالله و اليوم الاخر » ای ـ البعث والنّشور، «واقام الصلوة و آتی الزّكوة» «ولم يخش الّاالله » ای ـ ولم يعبدالّاالله ، قيل: «ولم يخش الّاالله » يعنی فی عبادةالله والايمان، واقام الصلوة وايتاء الزّكوة فلايترك ذلك لخشية احد ، ولكن يخشی الله ، فيقيم ذلك كلّه ، و المعنی الاية : انّ من كان بهذه الصفة فهو من اهل عمارة المسجد .

«فعسی اولئك ان يكونوا من المهتدين» عسی من الله واجب، وقيل ـ «عسی» راجع الی المؤمنين ، ای ـ هم بهذاالعمل علی رجاءِ الجنّة . روی **ابوسعيد الخدری** قال : قال رسول‌الله‌ص : « اذارأيتم الرّجل يعتادالمسجد » ، و روی « يتعاهدالمسجد فاشهدوا عليه بالايمان، قال‌الله :«انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الاخر ». وعن **ابی هريره** قال : قال رسول‌الله‌ص : « من غدا الی المسجد وراح اعدّالله له نزلاً من

الجنّة کلما غدا اوراح». وعن **جابر** عن النبی ص قال: «المساجد سوق من اسواق الاخرة فمن دخلها کان من ضیف الله فجزاءه المغفرة و تحیّته الکرامة، علیکم بالارتاع». قالوا یارسول الله وماالارتاع؟ قال:«الدعاء والرغبة الی الله»، وعن **عثمان بن عفان**، قال: سمعت رسول الله ص یقول: «من بنی لله مسجداً بنی الله له مثله فی الجنّة».

«اجعلتم سقایة الحاج». این خطاب با **بنی هاشم بن عبدالمطلب** است، و «عمارة المسجد الحرام» با **بنی عبدالدار** است، سقایة **بنی هاشم** داشتند و عمارة **بنی عبدالدار**. میگوید: آب دادن حاج از زمزم. وقیل: کانو یسقون الحاج الشّراب والعسل والسّویق والماء، شراب دادن حاج وسدانهٔ **کعبه** می برابر کنید باایمان آنکس که ایمان آورد، یعنی ـ کایمان من آمن بالله؟ کقوله: «ولکنّ البرّ من آمن بالله» ای ـ ولکنّ البرّ برّ من آمن بالله.

«لایستوون عندالله» ـ میگوید برابر مکنید، که ایشان نزدیك خدا هر دو یکسان نه‌اند. روی عن **النعمان بن بشیر**: ان رجلاً قال: ماابالی ان لااعمل عملاً بعد الاسلام الّا ان اعمر **المسجدالحرام**، وقال الاخر: ما ابالی ان لا اعمل عملا بعدالاسلام الّا ان اسقی الحاج. وقال الاخر: الجهاد فی سبیل الله افضل ممّاقلتم، فرجز بهم **عمر**، فقال: لاترفعوا اصواتکم عند منبر رسول الله و ذلك یوم الجمعة. قال فصلّینا الجمعة و دخلنافیه فنزلت: «اجعلتم سقایة الحاج...» الایة. ودرشواذّ خوانده‌اند: «اجعلتم سقاة الحاج وعمرة المسجدالحرام»، یقال: ساقٍ و سُقاةٍ مثل قاضٍ وقضاةٍ، و عامرٍ وعمرةٍ مثل کافرٍ و کفرةٍ. میگوید: آب دهان حاج و خدمتگاران **کعبه** می برابر کنید با ایشان که ایمان آوردند بخدا وروز رستاخیز وجهاد کردند؟

«لایستوون عندالله والله لایهدی القوم الظالمین» لایرشدهم، «الذّین آمنوا وهاجروا...» آلایة. مشرکان **قریش** جهودان را گفتند: نحن سقاة و عمّار المسجدالحرام، افنحن افضل ام **محمد** و اصحابه؟ فقالت لهم الیهود عناداً للنّبی ص و للمسلمین: انتم افضل. فانزل الله تعالی: «الذّین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله» من الذّین افتخروا بعمارة البیت وسقی الحاج.

«واولئك هم‌الفائزون» الظافرون بالامانیّ.

«یبشّرهم» عامّهٔ قرّآء بتشدید خوانند مگر **حمزه** کـه وی تنها بتخفیف خواند. یقال: بشّرته فابشروا ستبشر و بشّرته فتبشّر و البشارة بفتح البآءِ مصدر و بکسر البآء اسم یستعمل فی‌الخبر واستعماله فی‌الشّر مجاز، وقیل یستعمل فیها حقیقةً. و بدان کـه در قرآن سه قوم را بشارت دادند بعذاب و عقوبت، و ده قوم را بشارت داده‌اند بثواب ورحمت. امّا ایشانرا که بشارت‌داده‌اند بعذاب: یکی‌مشر کانند چنانکه گفت: «بشّر الّذین کفروا بعذاب الیم»؛ دیگر منافقان‌اند: «بشّرالمنافقین بانّ‌لهم عذاباً الیماً»؛ سدیگر قوم مانعان زکوة‌اند: «والّذین یکنزون الذّهب والفضّة ولا ینفقونها فی‌سبیل‌الله فبشّرهم بعذاب الیم». امّا آن ده نفر که بشارت ایشان بکرامت ومثوبت است: مؤمنان‌اند چنانکه خدای گفت: «وبشّرالمؤمنین بانّ‌لهم‌من‌الله فضلاً کبیراً»، «وبشّرالّذین آمنوا انّ لهم قدم‌صدق»؛ دوم محسنان‌اند: «وبشّرالمحسنین»؛ سوم منیبان‌اند: «وانابوا الی‌الله ولهم‌البشری»؛ چهارم مخبتان‌اند: «وبشّر المخبتین» ای - المتواضعین؛ پنجم اولیاء و دوستان‌اند: «الا ان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون»، قوله «لهم البشری فی‌الحیوة الدّنیا و فی‌الاخرة»؛ ششم مستقیمان‌اند در راه حقّ: «انّ‌الّذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة الاّ تخافوا ولاتحزنوا وابشروابالجنّة»؛ هفتم‌مستمعان کلام حقّ‌اند: «فبشّرعبادی‌الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه»؛ هشتم متّقیان‌اند: «لتبشّر به‌المتّقین»؛ نهم صابران‌اند: «و بشّرالصّابرین»؛ دهم مجاهدان‌اند در سبیل خدا: «یبشّرهم ربّهم برحمة منه و رضوان» - درین‌جهان ایشانرا خبرمیدهد که در آن جهان چه ساخته ازبهر ایشان، رحمت ورضوان ونعیم وجنان و کرامت جاودان. «خالدین فیها ابداً» دائماً سرمداً، الابد، الدّهرالمستقبل من غیر آخر قطّ الماضی وجمع‌الابد آباد وابید. یقال: لاافعل ابدا الابید وابدالاباد و ابدالابدین. «انّ‌الله عنده اجر عظیم» لاینقطع.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم...» الآیة. یك قول آنست که اینان اهل بدعت واهواء اند که کتاب خدا وسنّت **مصطفی** واپس داشتند

وآنرا سست دیدند، وصواب دید رأی خویش و مستحسنات عقول فرا پیش داشتند و بچشم تعظیم در آن نگرستند تااسیر تهمت و شبهت گشتند، نه اعتقاد بر بصیرت دارند نه‌سخن بربیّنت نه‌طریق کتاب و سنّت، راست چون درختی که بیخش بدعت، ساقش ضلالت، شاخش لعنت، بر گش عقوبت، شکوفه‌اش ندامت، میوه‌اش حسرت، فرمان است از درگاه عزّت بحکم این آیت: «فقاتلوا ائمةالکفر». این درخت ازبیخ برآرید و اصل این شاخها ببرید، امامان کفر و بدعت را زینهار مدهید و ازایشان هرگزایمن مباشیدکه ایشان دزدان‌اند وشما پاسبان. دزد پاسبان‌را کی دوست دارد و از وی کی ایمن‌باشد؟! ائمة الکفر باین قول‌که گفتیم **بشرالمریسی** است بادین‌تلبیسی و طریق ابلیسی، شیطان‌الطّاق آن زراق باتفاق **بُسر** بود واوکه قرآنرا مخلوق، گفت، برای و مراد **جعددرهم** که فردا در دوزخ با **فرعون** خواهد بـودبهم؛ **غیلان** قدری که وی زنده کرده است دین‌گوری؛ **جهم‌صفوان** که دردین بوی اقتدا کردن نتوان. این مبتدعان و پیشروان کفر و ضلالت در آخر عهد صحابه پدید آمدند و فتنها دردین آشکارا کردند و روی از منهج راستی برتافتند تارب ّ العزّة قومی را از پیش‌روان اهل‌سنّت برایشان مسلّط کرد. چون **عبدالله‌بن‌عمر** و **عبدالله‌بن‌عباس** و مانندایشان تاآن بدعتها نفی‌کردند و بتیغ **کتاب** و **سنت** بیخ جدال و بدعت ببریدند و متون احادیث‌پیغامبر(ص) بسلاسل‌اسناد مقیّد داشتند و حقّ از باطل جدا کردند وفرزندان خودرا وصیّت کردندکه برایشان سلام‌مکنید وچون بمیرند برایشان نماز مکنید. **پیران طریقت** گفته‌اند: گنـاه اهل سنّت بعفو،نزدیکتر است از طاعت مبتدع بقبول.

«قاتلوهم یعذّبهم‌الله‌بایدیکم ویخزهم و ینصرکم علیهم». سماع‌نصرت بارقتال برایشان سبك كرد و وعـدهٔ ظفر کار خطرناك بر ایشان خوش کرد. اینست سنّت خداوند جل جلاله که برهرتکلیفی تخفیفی داشته وبا هرعسری یسری روان کرد.

«ویشف صدورقوم مؤمنین» هر کسی را باندازهٔ بیماری وی شفا داد، یکی بیمار از کید شیطان، شفاءِ وی در قهر دشمن است؛ یکی بیمار از شهوت نفس، شفاءِ وی درقهر نفس؛ یکی بیمار از تاریکی دل، شفاءِ وی در نور معرفت است؛ یکی بیمار

از محبّت ، شفاءِ وی در مشاهـده است . **جعفربن محمد** ازاینجا گفته است : « لبعضهم شفاءالمعرفة و الصفا ، و لبعضهم شفاء التّسليم والرضا ، و لبعضهم شفاء التوبة والوفا و لبعضهم شفاء المشاهدة واللّقا .

« ام حسبتم ان تترکوا . . . » الآية ، من ظنّ انه يقنع منه بالـدّعوى دون التحقيق بالمعنى فهو على غلط من حسابه . کار حقیقت معنی دارد نه صورت دعوی، هموار مال اندر دست منکر باشد وباد اندر دست مدعی، وبحکم شرع منکررا قول قول است ومدعی اگر بیّنت ندارد قوالش هذیان ، دنیای خسیس بدعوی نتوان یافت ، حقیقت حق بدعوی کی توان یافت ، آنچه زیر حکم مخلوق درآید بدعوی حاصل نیاید ، پس آنچه خود در حکم مخلوق نیاید بدعوی کی حاصل آید .

پیرطریقت گفت : الٰهی ! اگر این آه از ما دعوی است سزای آنی ، ور لاف است بجای آنی ، ورصدق است وفای آنی ؛ الٰهی ! اگر دعوی است سخن راست است، ور لاف است ناز راست است، ورصدق است کار راست است، اردعوی است نه بیداد است ور لاف است از آن است کـه دل شاد است ، ورصدق است ازتاوان آزاد است ؛ الٰهی ! تودانی که کدام است ، اگر دعوی بر کرم عرض کنی نازمرا ضرورت است .

قوله : « وما كان للمشركين ان يعمروا مساجدالله » عمارت مسجد درعبادت متعبّدان است واخلاص مخلصان ، ومشرك نه درشمار متعبّدان است نه درعمار مخلصان، عمارت مسجد کار مؤمنانست وعادت ایشان . خدای میگوید : « انما يعمر مساجدالله من آمن بالله واليوم الآخر » . و گفته‌اند مساجد اعضاءِ بنده است کـه بوقت سجود بر زمین نهاد ، وعمارتش آنست که آنرا بادب شرع دارند وبزیور حرمت بیارایند، و هـرگز پیش مخلوق از بهر دنیا برزمین ننهند وجز خدایرا جل جلالـه استحقاق سجود ندانند .

پیرطریقت گفت : الٰهی ! از سه چیز که دارم دریکی نگاه کن : اول سجودی که جز ترا ازدل نخاست ؛ دیگر تصدیقی که هرچه گفتی گفتم که راست ؛ سه‌دیگر چون باد کرم خاست دل وجان جز ترا نخواست .

آنگه ازسرانجام کار مؤمنان ودرجات ثواب مخلصان خبرداد ، گفت : « يبشّرهم

ربّهم برحمةٍ منه و رضوانٍ وجنّات». بشارت بردو قسم است: یکی بواسطهٔ ملك در آخر عهد دنیا که بنده روی بآخرت نهد بشارت دهد که: «الّاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون»؛ یکی بیواسطهٔ قول ملك جلّ جلاله درانجمن قیامت بوقت محاسبت «یبشّرهم ربّهم برحمة منه»؛یکی رابشارت بود بنعمت جنّت؛ یکی را بشارت بود بدوام مشاهدت وراز ولی نعمت وشتان ماهما، و یقال: یبشّر العاصی[بالرّحمة ویبشر المطیع بالرضوان ویبشّر کافةالمؤمنین بالجنات فقدم العاصی[1]] بالذکر لالتقدیم العصاة علی المطیعین لکن لضعفهم والضعیف اولی بالرفق من القوی، ویقال: «یبشّرهم ربّهم برحمة منه»، عرفهم انهم لم یصلوا الی ماوصلوا من الدرجات بسعیهم و طاعتهم ولکن برحمة و صلوا الی طاعتهم لا بطاعتهم و صلوا الی نعمتهم. قال رسول‌الله (ص) «ما منکم من احدٍ ینجیه عمله» قالوا: ولا انت یا رسول‌الله؟ قال: «ولاانا الّا ان یتغمّدنی الله برحمته»، والله هوالغفور الرحیم.

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**یاایّهاالّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**لاتتّخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء**» پدران خویش و برادران خویش بدوستی مگیرید، «**ان استحبّوا الکفر علی الایمان**» اگر ایشان می دوست دارند که کفر بگزینند برایمان، «**و من یتولهم منکم**» وهرکه ایشانرا بپذیرد بدل وبدوست گیرد ازشما که‌مؤمنان‌اید، «**فاولئك هم الظالمون**.(۲۳)» از بیدادگران است [ومشرکان] هم چون ایشان.

«**قل**» [پیغامبر من] گوی، «**ان کان آباؤکم وابناءکم**» اگر چنان است که پدران شما و پسران شما، «**واخوانکم وازواجکم**» و برادران شما وجفتان شما، «**وعشیرتکم**» وخویشاوندان شما، «**واموال اقترفتموها**» ومالهای گرد کردهٔ شما، «**وتجارة تخشون کسادها**» و بضاعتی که دارید تجارت را که درآن ازکاسدی میترسید، «**ومساکن ترضونها**» و مسکنهای ساخته که پسندید، «**احبّ الیکم**» اگر چنان است که این همه دوست تر است بشما، «**من الله ورسوله**»

(۱) منحصر به نسخه الف است.

از خدا و رسول وی ، « **وجهاد فی سبیله** » و کوشیدن با دشمن وی از بهر وی ، «**فتربصوا** » چشم‌میدارید ، «**حتی یأتی الله بامره**» تا آنکه که‌خدای کارخویش آرد وفرمان خویش بسر شما ، «**والله لایهدی القوم الفاسقین . (۲٤)**» وخدای پیش‌برنده وراه نمای کار فاسقان نیست .

« **لقد نصر کم الله** » نهمار یاری کرد خدای شمارا ، **فی مواطن کثیرة** » در جایگاهها فراوان ، « **ویوم حنین اذا عجبتکم کثرتکم** » روز حنین خوش آمد شما را اول انبوهی شمارا ، « **فلم تغن عنکم شیئاً** » آن انبوهی شمارا سود نداشت وبکار نیامد ، « **وضاقت علیکم الارض** » وتنگ گشت برشما زمین ازتنگ دلی وتنگ کاری ، « **بمارحبت** » زمین بدان فراخی ، « **ثمّ ولّیتم مدبرین . (۲۵)** » آنگه برگشتید بهزیمت پشت بداده .

« **ثم انزل الله سکینته** » آنگه فرو فرستاد خدای آرام آشنائی خویش ، « **علی رسوله وعلی المؤمنین** » بررسول خویش وبرگرویدگان ، « **وانزل جنوداً لم تروها** » وفروفرستاد سپاهی‌ازفریشتگان شما نمیدیدید ، «**وعذّب الّذین کفروا** و عذاب کرد کافرانرا ، « **وذلك جزآء الکافرین. (۲٦)**» و خود آن بود سزای کافران .

« **ثم یتوب الله من بعدذلك** » وپس‌از آن توبه میدهد خدای ، «**علی من یشاء**» آنرا که میخواهد از ایشان ، « **والله غفور رحیم .(۲۷)** » و خدای آمرزگاریست مهربان .

« **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید ، « **انّما المشرکون نجس** » مشرکان‌پلیدند ، « **فلایقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا** » مبادا که درمسجد حرام آیند بعدازین سال ، « **وان خفتم عیلة** » و اگر می ترسید از درویشی ، « **فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء** » مگر که خدای شما را بی نیاز کند بفضل خویش اگرخواهد ، « **ان الله علیم حکیم .(۲۸)** » که خدای دانائیست راست دان .

« **قاتلوا الّذین لایؤمنون بالله ولاباليوم الاخر** » کشتن کنید باایشان که بنمی‌گروند بیکتائی خداوندوبروز رستاخیز ، «**ولایحرّمون ما حرّم الله ورسوله**»

و حرام نمیدارند آنچه حرام کرد خدای و رسول او ، « **ولایدینون دین‌الحق** » و دین اسلام نمیدارند و نمی پذیرند ، « **من الّذین اوتوا الکتاب** » از اهل کتاب از جهودان و ترسایان و صابیان ، « **حتی یؤتوا الجزیة عن ید** » تا آنگه که گزیت دهند ازدست خود نقد ، « **وهم صاغرون .(۲۹)** » وایشان خوار وکم آمده .

« **وقالت الیهود** » جهودان گفتند ، « **عزیر بن‌الله** » که عزیر پسر خداست ، « **وقالت‌النصاری** » ترسایان گفتند ، « **المسیح‌بن‌الله** » که مسیح پسر اوست ، « **ذلك قولهم بأفواههم** » این چیز آنست که بزبان میگویند ، « **یضاهؤن** » راست برابر دارند و هم سخن ، « **قول‌الّذین کفروا من قبل** » با کوران که پیش از یشان بودند ، « **قاتلهم‌الله** » لعنت باداز خدای برایشان ، « **انی یؤفکون .(۳۰)** » چون می‌بر گردانند ایشان را جهودان را ازحقّ .

« **اتّخذوا احبارهم** » جهودان گرفتند دانشمندان خویش‌را ، « **و رهبانهم** » و ترسایان راهبان خویش را ، « **ارباباً من‌دون‌الله** » ایشانرا بخدائی گرفتند فرود از خدای ، « **والمسیح بن مریم** » و عیسی مریم را هم چنین ، « **وما امروا** » و نه فرمودند ایشانرا ، « **الّالیعبدوا الهاً واحداً** » مگر که خدای پرستند یگانهٔ یکتا ، « **لااله‌الّاهو** » نیست خدائی جزاو ، « **سبحانه عمّایشرکون .(۳۱)** » پاکی ویرا از آنچه انبازباوی میخوانند .

« **یریدون** » میخواهند ، « **لیطفئوانورالله** » که نورخدای وچراغ اوبکشند ، « **بافواههم** » بباددهنهای خویش ، « **یأبی‌الله** » وابامیکند خدای ، « **الّاان‌یتمّ‌نوره** » مگر تمام کند نورخود وافروخته داردچراغ ، « **ولو کره الکافرون .(۳۲)** » وهرچند دشوار آید کافرانرا .

« **هوالّذی ارسل رسوله بالهدی** » اوآنست که بفرستاد رسول خویش را محمد براه نمونی ، « **ودین‌الحقّ** » و دین راست ، « **لیظهره** » آنرا تا آن را زبردارد و پیروز آرد ، « **علی‌الدّین کلّه** » بر همهٔ دینهای دیگر ، « **ولو کره المشرکون .(۳۳)** » وهرچند که دشوار آید مشرکانرا .

النوبة الثانيه

قوله تعالى : « يا ايّها الّذين آمنوا لاتتّخذوا آباء کم » ـ اين آيت در شأن قومی آمد که بهجرت آمده بودند و موالاة داشتند با برادران به **مکه** در دارالشرك و ايشان دست می افکندند و درخبرها ايشان می گرائيدند ، ربّ العالمين ايشانرا از آن نهی کرد و ايشان را بيم داد ، گفت : «ومن يتولّهم منکم» يا معشر المسلمين بعد نزول هـذه الاية ، « فاولئك هم الظّالمون » ای ـ من يتولّی المشرك فهو مشرك لانّه رضی بشرکه. وقومی از مسلمانان در **مکه** بماندند، از بهرعيال خويش وپيوند که داشتند هجرت نکردند و می گفتند : اگر ما يکبارگی از فرزندان وخويشان خود ببريم صنايع و اسباب ما خراب شود و مالی که بکسب بدست آوردهايم ضايع شود و فرزندان و کودکان ضعيف و بيکس بمانند ، در شأن ايشان اين آيت آمد : « قل ان کان آباؤ کم وابناؤ کم و اخوانکم و ازواجکم وعشيرتکم » . قرائت **بوبکر** از **عاصم** «وعشيراتکم» بالف است ، و اقتراف اکتساب است :

«واموال اقترفتموها» ای ـ اکتسبتموها» به **مکه** «وتجارة تخشون کسادها» ان يبقی عليکم فلاينفق، و گفتهاند : «وتجارة تخشون کسادها» يعنی البنات الايامی اذا کسدن عندآبائهن ولم يخطبن .

«ومساکن ترضونها» ومنازل تعجبکم الاقامة بها، «احبّ اليکم» ان تهاجروا الی الله والی رسوله بالمدينة .

«فتربّصوا» ای ـ توقّعوا وانتظروا «حتّی يأتی الله بامره» ـ اين برسبيل وعيد گفت . يعنی ـ که اگر آن همه دوستر ميداريد ازهجرت به **مدينه** ازبهرخدای ورسول صبر کنيد ومنتظرفرمان خدای باشيد، يعنی ـ عذاب اين جهانی وهوالقتل ، ياعقاب آن جهانی. و گفتهاند : امراينجا فتح **مکه** است ، بتهديد باايشان ميگويد: «فتربّصوا» مقيمين بمکّة « حتّی يأتی الله » بفتح مکّة فيسقط فرض الهجرة .« والله لايهدی القوم الفاسقين» تهديدلهاؤلاء بحرمان الهداية .

«لقد نصرکم الله فی مواطن کثيرة» ـ فی الخبر انّ المواطن الکثيرة التّی نصرالله فيها النّبی و المؤمنين ثمانون موطناً . الوطن والموطن ـ مکان الاقامة . «ويوم حنين»

یعنی و نصر کم فی یوم حنین. گفته اند: **حنین** و **اوطاس** و **هوازن** هر سه نام غزاست، **هوازن** نام قبیله و **حنین** و **اوطاس** نام جایگاه. **حنین** وادیی است میان **مکه** و **طائف**، وقصه آنست: چون **مکه** گشاده شد ومکیان مسلمان شدند، دو قبیله بماند ازعرب که ایشان‌را قوّتی‌وشوکتی عظیم‌بود، مردان‌مبارزجنگی، یکی **هوازن** ودیگر **ثقیف**. ایشان بایکدیگر بیعت کردند وباهم‌افتادند چهارهزارمرد مقاتل، و امیر **هوازن**، **مالك عوف** بود، امیر **ثقیف**، **کنانة بن عمرو**، خبر برسول خدا آمد که ایشان سازجنگ میکنند وحربها تدبیرمیسازند، رسول‌اسباب حرب بساخت وبا دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد، ده‌هزار **مهاجر** و **انصار** و دوهزار که **ازمکه** باوی برخاستند، آمدند تا بوادی **حنین**، مردی گفت: از جملهٔ مسلمانان نام وی **سلمةبن‌سلامه** چون لشکر اسلام فراوان دید وانبوه: والله یا رسول‌الله لانغلب‌الیوم من کثرة. رسول خدا را ازآن نه‌خوش آمد و اندوهگن شد و گفت: ما را امروز محنت وابتلا رسد ازین کلمت، اعتماد کرد برسپاه فراوان تا خود چه پیش‌آید. هردو لشکر بهم رسیدند مشرکان نیامهای شمشیر همه بشکستند و چهار هزار مرد مبارز شمشیر کشیده بیکبار حمله بردند ولشکر اسلام چنان هرگز ندیده بودند بترسیدند و بهزیمت پشت بدادند، و با رسول‌خدا نماند ازآن لشکرمگر سیصد مرد، و به‌یك روایت باوی نماند هیچ کس مگر **عباس بن عبدالمطلب** و **بوسفیان بن الحرب**، و **عباس** مردی بلند آواز بود. رسول گفت: یا **عباس**! یاران را بخوان. **عباس** گفت: یا عبادالله! یا اهل القرآن! یا اصحاب **الشجرة** یا اصحاب **سورةالبقرة** و **آل‌عمران**! یا اصحاب بیعة الرّضوان! و گفته‌اند رسول خدا نیز میگفت: یا معشر المهاجرین! الیّ یا معشرالانصار! الیّ، این‌اصحاب الصفة! این اصحاب سورةالبقرة. مسلمانان چون آواز رسول شنیدند و آواز **عباس**، بیکبار باز گشتند و نزدیك **مصطفی** آمدند. رسول خدا گفت: هذا حین حمی الوطیس. ودرخبراست که مشتی خاك و سنگ ریزه برداشت و برروی ایشان انداخت گفت: شاهت الوجوه انهزموا و ربّ‌الکعبه. وربّ‌العزّة در آن حال سکینه فرو فرستاد بدلهای مؤمنان، آرامی

وسکونی وامنی بعد از خوف وبیم بدل ایشان فروآمد و قوی دل شدند و بر کافران حمله بردند. ربّ العالمین مدد فرستاد از آسمان پنج هزار فریشته با قدهای بلند وجامهای سفید براسبهای ابلق. کافران چون ایشان را بدیدند بترسیدند و بهزیمت شدند و مسلمانان برپی ایشان رفتند و بسیار از ایشان کشته شدند، **مالك بن عوف** را بگرفتند وپیش رسول خدا آوردند. رسول گفت: یا **مالك** امّا الایمان و امّا السّیف؟ **مالك** گفت: امّا اسلام نیارم و اگر بکشی مردی عظیم کشته باشی ورفدا خواهی مال عظیم یابی. آنگه گفت: یا **محمد**! کجااند آن مردان بلند بالای سفید جامه براسبهای ابلق که بنزدیك تو بودند؟ ایشان ما را بهزیمت کردند نه شما. رسول خدا گفت: تلك الملئکة ارسلها ربّی لنصرتی. اینست که ربّ العالمین گفت: «ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بمارحبت» برحبها وسعتها. و البآء للحال ای ـ رحبته، والمعنی ـ لم تجدوا موضعاً لفرارکم عن اعدائکم.

«ثمّ ولّیتم مدبرین» ای ـ ولّیتم الکفّار ظهورکم مدبرین. عن النبی ص: منهزمین. قال الزّهری: بلغنی انّ شیبة بن عثمان، قال: استدبرت رسول الله یوم حنین وانا اریدان اقتله بطلحة بن عثمان وعثمان بن طلحة و کاناقد قتلا یوم احد فاطلع الله رسوله علی مافی نفسی فالتفت الیّ و ضرب فی صدری وقال: اعیذك بالله یا شیبة، فارعدت فرائصی فنظرت الیه و هواحبّ الیّ من سمعی و بصری و قلت: اشهد انّك رسول الله و انّ الله اطلعك علی مافی نفسی.

«ثمّ انزل الله سکینته» وامنه ورحمته و طمأنینه، وقیل: وقاره فآمنوا وسکنت قلوبهم بعدالخوف.

«وانزل جنوداً لم تروها» یعنی ـ الملئکة و کانوا خمسة آلاف لم تروها باعینکم.

«وعذّب الّذین کفروا» بالخوف والقتل والاسر.

«وذلك جزاء الکافرین» ای ـ ما فعل بهم جزائهم فی الدّنیا.

«ثمّ یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء» وهم الذّین اسلموا منهم بعدذلك.

«والله غفور رحیم» بمن آمن.

«یا ایّها الّذین آمنوا انّما المشرکون نجس» فاجتنبوهم کما یجتنب الانجاس. حسن گفت: نجس العین‌اند، مصافحت ایشان دست شستن واجب کند. قتاده گفت: نجاست ایشان آنست که نه از جنابت غسل کنند نه از حدث وضو. نجس مصدراست و نجس اسم و نِجس موافقت رجس، یقال: رجس نجس.

«فلایقربوا المسجد» مسجد گفت و مراد همهٔ حرم‌است. حرام کرد برمشرکان که درحرم شوند یا حج کنند پس فتح مکه، معنی آنست که مؤمنان را نگذارند پس ازین که درحرم شوند نه‌استیطان را نه سفارت و زیارت را نه‌زنده و مرده فانّه ینبش قبره اذا امکن ویخرج.

«من بعد عامهم هذا». قیل ـ هو سنة تسع. و قیل ـ سنة برائة وهی سنة عشر وهی سنة حجة الوداع. جابربن عبدالله گفت: لایقربه مشرك الاّ عند رجل من المسلمین او رجل یؤدّی الجزیه. وفی وقوع اسم المسجد علی الحرام دلیل علی انّه قبلة لاهل القبلة وسعه لهم فی التّوجه الیه اذا ارادوا الکعبة کماجاء فی الخبر انّ البیت قبلة لاهل المسجد و المسجد قبلة لاهل الحرم والحرم قبلة لاهل الارض فی مشارقها و مغاربها.

«و ان خفتم عیلة» مشرکان چون این‌منع شنیدند گفتند: اکنون کاروانهای مکّه بازداریم تاار گرسنگی هلاك شوند، اهل مکه بترسیدند گفتند: الآن ینقطع المتاجر عنّا، فانزل‌الله تعالی:

«وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله» العائل الفقیر والجمع العیّل والعیلة الفقر، عالَ، درویش‌شد، اَعالَ، عیال‌دارشد، «فسوف یغنیکم‌الله من فضله» بما تأخذون من الجزیة وتنالون من الغنیمة. و قیل: «من فضله» ای ـ من رزقه فمطرت‌البلاد و اخصبت و اسلم اهل جدة و صنعا وغیرهم فحملوا المیرة الی مکه و کفاهم‌الله ماکانوا یتخوّفون. و گفته‌اند که خدای‌تعالی وعده وفا کردکه بروزگار طعام ونعمت برایشان فراخ کرد چنانکه گفت: «یجبی‌الیه ثمرات کلّ شیْ رزقاً من‌لدنّا»، امّا بمشیّت مقیّد کرد گفت: «من فضله ان‌شاء»، ازبهر آنکه نعمت سال بسال کمتر وسال بسال بیشتر و کس باشد که توانگر بود و کس باشد که درویش چنانکه خود خواهد روزی میرساند «یبسط‌الرّزق لمن یشآء و یقدر»، و قیل: هذا تعلیم بتعلیق

الامور بمشيّةالله . «انّ الله عليم» بما امر ، «حكيم» فيما قدّر .

«قاتلوا الّذين لايؤمنون بالله ولا باليوم الاخر» - درقرآن آيتی نيست درفرمان بقتال جامع تر ازاين که ميگويد : قتال کنيد باايشان که باخدای ايمان نيارند چنانکه موحّدان ايمان آرند يعنی **اهل کتاب**، **قريظه** و **نضير** وغير ايشان که ايشان اقرار ميدادند که خدای خالق است آفريدگار و کردگار، امّا اورا شريك و انباز ميگفتند وزن و فرزند و بآنچه سزای آن نيست صفت ميکردند و نبوّت **مصطفی محمد** نمی پذيرفتند ، پس اقرار ايشان بکار نيامد و آنرا ايمان ننهادند ، « ولاباليوم الاخر » ونه بروز رستاخيز ايمان دارند چنانکه موحدان و مؤمنان ايمان دارند، وذلك بانهم لايقرّن بانّ اهل الجنّة يا کلون ويشربون فليس يقرّن باليوم الاخر .

«ولا يحرّمون ماحرّم الله ورسوله» من الخمر و لحم الخنزير .

« ولا يدينون دين الحق » ای - لايدينون بدين الاسلام و هودين **محمد**ص النّاسخ لسائر الاديان . و المعنی ايمانهم غير ايمان اذلم يؤمنوا **بمحمد**ص ولم يتدينوا بدينه ، وقيل لايدينون دين الحقّ ای - لايطيعون طاعة الحقّ والحقّ هوالله عزّوجلّ. **دان** له ای - اطاع له ، وقيل: «لايدينون دين الحقّ » ای- لايعملون بما فی التورية والانجيل .

«من الّذين اوتوا الکتاب » من اليهود و النّصاری و من للتّبيين . ميگويد با ايشان که بخدای وروز رستاخيز ايمان نياوردند و حرام را حلال کردند و فرمان خدای نبردند ازين **جهودان** و **ترسايان**، قتال کنيد . « حتّی يعطوا الجزية عن يد» - اهل کتاب را در اعطاء جزيه مخصوص کرد ، اين دليل است که هر که را کتاب نيست وشبهت کتاب نيست ، جزيت ازوی نپذيرند و او را در کفر بنگذارند ، امّا **مجوس** به **اهل کتاب** ملحق اند در جزيت . لما روی **عبدالرحمن بن عوف** انّ النّبی ص قال : «سنّوا بهم سنّة اهل الکتاب» ، وروی انّ النّبی ص اخذ من **مجوس هجر** (۱)، وروی عن **علی**(ع) قال: « کان للمجوس علم يعلمونه و کتاب يدرسونه وانّ ملکهم سکر فوقع علی ابنته اواخته فاطلع عليه بعض اهل مملکته فجاؤا يقيمون عليه الحدّ وامتنع فرفع الکتاب من بين اظهرهم وذهب العلم من صدورهم » . امّا **سامره** ميگويند که قومی اند

۱ - هجر (هَ جَ) شهريست نزديك مدينه (اقرب الموارد)

از **جهودان** و **صابیان** قومی‌اند از **ترسایان**، وحکم ایشان حکم **اهل کتاب** است و ایشان که تمسّک بصحف **شیث و ابراهیم وداود**(ع) کرده‌اند، علماو رایشان مختلف‌اند قومی گفتند ملحق‌اند باهل کتاب، و قومی گفتند **بعبدة اوثان** ملحق‌اند، وقومی گفتند که از **عبده اوثان** جزیت پذیرند مگر که ازعرب باشند، فانّ العرب سیف الاسلام، وفی‌ذلك ما روی انّ النّبی‌ص صالح **عبدةالاوثان** علی‌العرب الّامن کان من العرب. امّا مذهب راست و قول درست آنست که **عرب** و **عجم** در آن یکسانند و جز از **اهل کتاب** جزیت نپذیرند، ایشان که پیش از مبعث **رسول**ص پدران ایشان برملّت **جهودان** و **ترسایان** بودند، امّا آنکه بعدازمبعث **مصطفی**ص جهود گشت یاترسا، یا گور، ازعبدهٔ اوثان‌است ازوی واعقاب‌وی الّاالاسلام نپذیرند یاقتل، وشرط آنست که جزیت از مرد بالغ آزادستانند مکلف، نه از زن نه‌از کودك، نه ازدیوانه و معتوه نه از مملوك فانّهم اتباع الرجال العقلاء، و اقلّه دینار. قال **رسول‌الله**ص **لمعاذ بن جبل**: «خذ من کلّ حالم دیناراً فی کلّ سنة» یعنی ـ فی آخرالحول. وروی انّ **عمر** اوجب علی من کان من‌اهل‌الذّهب اربعة دنانیر وعلی اهل‌الفضة اربعین درهماً. «حتّی یعطوا الجزیة عن‌ید»، قیل: عن‌سلطانٍ وقوّة لکم علیهم وانعام منکم علیهم ولليد السّلطان والنّعمة، وقیل: «عن ید» یعنی ـ عن ـ قهر و ذلٍّ یعترفون انّ ایدی المسلمین فوق ایدیهم. و قیل: «عن یدٍ» ـ یعنی ـ یعطونها بایدیهم، یعطی کلّ رجل ماعلیه بیده لایرسله، یمشی بها کارهاً ولایجیٔ بهارا کباً، یعطیها وهو قائم، والّذی یأخذها منه جالس.

«وهم‌صاغرون» ذلیلون مقهورون. وقیل: یؤخذ بلحیته ثمّ یقبض منه. وقیل: یصفع ثمّ یؤخذ منه.

«و قالت‌الیهود عزیربن‌الله» این قومی از **جهودان** گفته‌اند نه همگان. **ابن‌جریح** گفت: خود یك‌مرد گفته است از این نام وی **فحاص**، وسبب آن بود که **بختنصر بابلی** نسختهای **تورات** بسوخته بود در مسجد **بیت‌المقدس** واز آن زمین نسخت نمانده بود، چون فرزندان **بنی‌اسرائیل** که مانده بود، پس کشتن پدران ایشان فرارسیدند به **تورات** محتاج بودند وآنرا نسخت نیافتند، خدای **تورات** را از

اول تا آخر دردل **عزیز** اوکند، پس از آن که ویرا زنده کرده بود تا برایشان خواند، ایشان بشنیدند و نسخت کردند. قومی ازایشان گفتند: این **عزیر** پسر خداست، که مردم را توان چنین نیست.

«وقالت النّصاری المسیح ابن الله» - این آن بود که خدای تعالی **عیسی** را بآسمان برد، **حواریان** و قوم **عیسی** که ویرا دریافته بودند ودیده، هیچ نماندند وفرزندان ایشان در رسیدند که **عیسی** را ندیده بودند امّا بوی ایمان داشتند. پس مردی جهود نام وی **بولس** با ایشان آمد و دین **ترسائی** گرفت تا ایشانرا بفریفت و دروغها نهاد در کار **عیسی** و دین ایشان برایشان شوریده کرد تا ایشان در شبهت افتادند، قومی گفتند: المسیح هوالله. قومی گفتند: هوابن الله. قومی گفتند: ثالث ثلاثه. وشرح قصه آنست که: این **بولس** مردی بود دلاور، کینه‌ور، کافردل و میخواست که قوم **عیسی** بهم براو کنند و دین ایشان بر ایشان شوریده کنند، و با **جهودان** میگفت: ان کان الحق مع **عیسی** فکفرنا وجحدنا والنّار مصیرنا فنحن مغبونون ان دخلوا الجنّة ودخلنا النّار» - میگفت: غبنی عظیم باشد اگر فردا این قوم **عیسی** به **بهشت** روندو ما **بدوزخ**، ناچار من تدبیری سازم که ایشانرا از راه ببرم و ازاسلام بر گردانم، وکانوا علی دین الاسلام احدی وثمانین سنة بعدرفع **عیسی** یصلون الی القبلة ویصومون رمضان. پس این **بولس** اسبی داشت نیکو که بریشت آن جنگ کردی با ایشان، و قوم **عیسی** از قتل و طعن وی ایمن نبودندی، رفت و آن اسب را پی کرد و خاك برسرنهاد و گریستنی وزارئی عظیم درگرفت. ایشان گفتند چه رسید ترا درین وقت؟ گفت ندائی شنیدم از آسمان که ترا هرگز توبه نپذیرم مگر که ترسا شوی و دین **عیسی** گیری وا کنون از دین جهودی توبه کردم، ایشان اورا در **کنیسه** فروآوردند و یك سال در خانه‌ئی نشست که از آن خانه بیرون نیامد تا کتاب **انجیل** بخواند و بیاموخت، پس بیرون آمد و گفت ندائی از آسمان شنیدم که: انّ الله قبل توبتك. ایشان اورا بدوست گرفتند، پیشرو خود ساختند و بوی اقتدا کردند. برخاست وبه **بیت المقدس** رفت و آنجا خلیفه‌ای بگماشت نام وی **نسطور** و درو می آموخت که **عیسی** و **مریم** و **اله** هرسه بهم خدا اند. پس از آنجا بروم رفت و آنجا نیز خلیفه‌ئی

بگماشت نام وی **یعقوب**، و لاهوت و ناسوت او را در آموخت، یعنی که لاهوت بت‌خدای بناسوت بت‌خدای **عیسی** فرو آمد تا پسر وی‌شد. پس یکی دیگر را دعوت کردواورا خلیفت‌خود خواندنام‌وی **ملکا**، ودر وی آموخت که انّ‌الاله لم‌یزل‌ولایزال **عیسی**. پس ایشانرا هرسه بجای خود ممکن کرد و بهریکی چنان نمود که اوبهینه است ومهتر همگان. وباهریکی گفت من **عیسی** را بخواب دیدم که من‌ازتو خشنودم، اکنون خویشتن را بدین‌سبب قربان میکنم که وی از من خشنود شد. تو همه را دعوت کن و برملّت و نحلت خویش چنانکه گفتم جمع کن که من رفتم. این سخن با هریکی‌از آن سه خلیفت بگفت وخویشتن را بکشت. پس‌ایشان هریکی طایفه‌ئی را جمع کردند و بر آن گفتار وعقیدهٔ خویش بماندند وپیوسته میان این هرسه فرقت اختلاف بودی و جنگ وقتال الی یومنا هذا، وامروز **ترسایان** بر آن سه فرقت‌اند.

« عزیزٌ ابن » بتنوین قرائت **عاصم وکسائی و یعقوب** است، باقی بی‌تنوین خوانند و اثبات تنوین پسندیده تر است و اختیار **بوعبیده و بوحاتم** است لانّه اسم خفیف فوجهه ان ینصرف وان کان اعجمیّاً ولانّه لیس بمنسوب الی ابیه و انّما تحذف‌العرب‌النّون‌من‌هذا الاسم اذاکان‌منسوباً الی‌ابیه کقولهم: هذا **زیدبن‌عبدالله**، فحذفت‌النّون لکثرة هذا الکلام، فاذا نسبوا الی غیرابیه نوّنوا فقالوا: هذا زید ابن اخینا، و هذا زید ابن الامیر و علی قرائة من قراء بغیر التّنوین فلذلك ولالتقاء السّاکنین سکون التّنوین و سکون البآء فی قوله: عزیز ابن‌الله

« ذلك‌قولهم بافواههم »، قال‌قائل: کلّ‌قول‌بالفم فماالفائدة فی قوله: « بافواههم »؟ قال‌الزّجاج: معناه انّه لیس فیه برهان ولابیاناً انّما هوقول بالفم لامعنی تحته صحیح لانّهم معترفون بانّ‌الله لم‌یتّخذ صاحبة فکیف‌یزعمون انّ‌له ولداً؟! انّما هوتکذیب و قول فقط. والافواه ـ جمیع‌الفوه حذف الهآءِ من‌آخره و قلب‌الواو میماً فصارفماً.

« یضاهون » بی‌همزه قرآئت عامّه‌است من‌ضاهیت. **عاصم** بکسر ـ ها ـ خواندو همزه، من‌ضاهأت، والضّهیاء ـ المرأة الممسوحة الثّدی المستویة الصّدر. یضاهون ای ـ یشبهون ویشاکلون.

« قول الّذین کفروا من قبل » میگوید : این سخن ایشان نیك مانده است بسخن کافران که پیشوا بودند از مشرکان **مکه** که می گفتند: اللات والعزّی ومنات بنات‌الله . و گفته‌اند نیك ماند سخن ترسایان که گفتند : **المسیح بن‌الله** . بسخن **جهودان** نیز گفتند : **عزیربن الله** ، وقیل ـ ضاهی خلفهم سلفهم .

« قاتلهم‌الله » ای ـ لعنهم واهلکم، و کلّ شیٔ فی‌القرآن قتل ای ـ لعن . وقیل: هذا تعلیم ای ـ قولوا قاتلهم‌الله .

« انّی یوفکون » یصرفون عن‌الحقّ الی الباطل، وقیل : « یوفکون » یکذبون.

« اتخذوا احبارهم » یعنی علمآئهم وهم‌بنو**هرون**، « ورهبانهم » جمع‌راهب کفارس وفرسان وهم اصحاب **الصوامع** مشتق من‌الرهبة ومصدره الرّهبانیّة . « اربابآ » ای ـ آلهة « من دون‌الله » یعنی ـ اطاعوهم فی‌معاصی‌الله . **عدی‌بن حاتم** گفت : **رسول خدا** بر آئة میخواند باین آیت رسید . گفتم یارسول‌الله ! انّهم لهم یکونوا یعبدون من دون‌الله . قال : اجل و لکن کانوا اذا احلّوا لهم‌الحرام استحلوه و اذا حرّموا علیهم الحرام حرّموه فتلك عبادتهم . وقیل ـ کانوا یامرونهم بالسجود لهم و**المسیح بن مریم** عطف علی احبارهم ورهبانهم .

« وما امروا » ای ـ ما امر **عیسی**ع « الاّ لیعبدوا آلها ، واحدآ » وقیل ـ معناه **المسیح بن مریم** اتخذوه ربآ و ما امروا فی **التوریة** و **الانجیل** « الاّ لیعبدوا آلها واحدآ » و هوالّذی لا اله غیره سبحانه عمّا یشرکون » تنزیهآ لـه عن ان یکون له شریك .

« یریدون ان یطفئوا » یخمدوا نورالله دین‌الاسلام والقرآن وبیان‌صفة**محمد**ص، « بافواههم » بشرکهم و کذبهم و خصّ الفم دون اللسّان لانّ الاطفاء بالشّفة یکون .

« ویابی‌الله » لایرضی ولایترك « الاّ ان یتّم نوره » باعلاء کلمةالله و اعزاز دینه، « ولو کره الکافرون » ذلك

« هوالّذی ارسل رسوله » **محمدآ** « بالهدی » بالقرآن والایمان « ودین‌الحقّ » الاسلام لیظهرالله دینه ای ـ لیعلبه علی سائر الادیان فلایبقی دین‌الاظهرعلیه‌الاسلام وسیکون ذالك ولم‌یمکن بعد ولاتقوم الساعة حتّی یکون ذلك . روی عن **ابی سعید** ،

قال: ذكر **رسول الله** بلاء يصيب هذه الامة حتّى لا يجد الرجل **ملجأً** يلجأ اليه من الظلم فيبعث الله رجلا من عترتی و اهل بيتی فيملاء به الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً يرضى عنه ساكن السماءِ وساكن الارض لاتدع السماء من قطرها شيئاً الاصبته مدراراً ولا تدع الارض من بناتها شيأً الا اخرجه حتى يتمنّى احياء الاموات يعيش فی ذلك سبع سنين اوتسع سنين. و عن **عايشة** قالت قال **النبیّ**: لا يذهب اللّيل والنّهار حتّى يعبد **اللات** و **العزی** فقلت يا رسول الله ان كنت لاظن حين انزل الله « هو الذی ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كلـه ولو كره المشركون » ان يكون ذلك تامّاً . قال : انّه سيكون من ذلك ماشاءالله ثم يبعث الله ريحاً طيبة فيتوفى كل من كان فی قلبه مثقال حبّة من خردل من ايمان فيبقى من لاخير فيه فيرجعون الى دين آبائهم. وعن **المقداد بن الاسود**، قال: سمعت **رسول الله** يقول: لايبقى على وجه الارض بيت من مدر ولاوبر الاادخله الله كلمة الاسلام : وقيل - « ليظهره على الدين كلّه » عند نزول **عيسى**. قال رسول الله لينزلن **ابن مريم** حكماً عادلا فليكسرنّ الصليب وليقتلن الخنزير وليدفعن الجزية وليذهبن الشحناء والتّباغض والتّحاسد وليدعون الى المال فلايقبله احد. وقال **ابن عباس** : يظهر الله نبيّه على امر الدّين كلّه فيعطيه ايّاه كلّه ولا يخفى عليه شيأً منه وكان **المشركون** و**اليهود** يكرهون ذلك .

النوبة الثالثة

قوله تعالى :« يا ايّها الّذين آمنوا لاتتخذوا اباءكم و اخوانكم . . . » الايـة - علامة الصدق فی التّوحيد قطع العلاقات و مفارقة العادات وهجران المعارف والاكتفاء بالله على دوام الحالات . هر كه حلقهٔ انقياد شرع در گوش فرمان كند به **بهشت** رسد هر كه ديدهٔ حرص بناوك فقروفاقة بدوزد از **دوزخ** برهد، هر كه صفات خود قربان مهر ازل كند اسرار علوم حقيقت از دل وی سر برزند ، هر كه **يعقوب** وار در **بيت الاحزان** عشق نشيند . و از علايق و خلايق ببرّد بصحبت مولى رسد . ازخداوندان همّت يكی **خليل** بود ، **ابراهيم** در بدايت كار دنيـا را بر مثال ستاره پيش ديدهٔ وی درآوردند ، پس عقبی بينی اندرصورت ماه جمال خود برديدهٔ خلّت وی جلوه كرد

پس نفس امّاره و مهر **اسمعیل** بحکم بعضیّت برصفت آفتاب خود را بدو نمود. **خلیل** درنگرست بر هیچ چیز از موجودات آثار عزّ فقر و نشان ازل ندید گفت: نخواهم «لااحب الافلین» همی بیکبار از کل کون اعراض کرد دنیا بداد ودل ازفرزند برداشت ونفس خودرا بآتش **نمرود** سپرد گفت: «فانهم عدولی الّا رب العالمین». هر که خواهد که درکوی موافقت بربساط محبّت منزل کند مرکب علاقت را یکبارگی پی کند. **پیر طریقت** از اینجا گفته: کوی دست علاقت از دامن حقیقت کسی رهان شود تا خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود و زیادت بی کران شود ودل و جان هرسه بدوست نگران شود. **احمد یحیی دمشقی** روزی پیش پدر ومادر نشسته بود، گفتند، یا **احمد**! ازپیش ما برخیز وهر کجا خواهی رو وماترا درکارخدا کردیم. **احمد** آب حسرت دردیده بگردانید برپای خاست روی سوی قبله کرد، گفت: الٓهی تا کنون پدری ومادری داشتم اکنون جزتو ندارم ازشهر **دمشق** بدرآمد، روی بجانب **کعبه** نهاد و آنجا مقیم شد تا بیست وچهار موقف دریافت، بعدازآن خواست تا قصد زیارت پدر و مادر کند بشهر **دمشق** بازآمد بدر سرای رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد که: من علی الباب؟ قال انا **احمد**. مادر گفت: ما را فرزندی بود او را درکارخدا کردیم، **احمد ومحمد** را باما چه کار. وحکایت **ابرهیم ادهم** معروفست که آن فرزند وی آرزوی دیدار پدر کرد، از **بلخ** برخاست وبحج شد چون **بموسم** رسید **ابراهیم** اورا دید ازو برگشت و بگوشهٔ بازشد بسیار بگریست وآنگه گفت:

هجرت الخلق طراً فی هواکا وایتمت الولید لکی اراکا.

«قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم» الی قوله «احبّ الیکم من الله ورسوله». **مصطفی** گفت: لایؤمن احد کم حتی اکون احبّ الیه من والده وولده والناس اجمعین، وقال صم: ثلث من کنّ فیه وجد حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احبّ الیه من سواهما ومن احبّ عبدالا لحبّه الاّ لله و من یکره ان یعود الی الکفر بعداذانقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النّار. هر که عیال و فرزند خویش و پیوند و مال وضیاع و اسباب از خدای و رسول دوست تر دارد بهرهٔ وی از مسلمانی جز نامی نیست و از حقیقت ایمان اورا بوئی نیست، مسکین آنکس که عمری بسرآورد واورا ازین حدیث بوئی نه.

ترا از دریا گمان چیست که ترا جوئی نه. **عبدالرحمن بن ابی‌بکر** روز **احزاب** بیرون آمد در صف کافران باستاد و هنوز در اسلام نیامده بود مبارز خواست **ابوبکر** بیرون آمد برعزم آن که باوی جنگ کند، **عبدالرحمن** چون روی پدردید برگشت وروی بر گردانید. و از بهرحشمت **ابوبکر** کس از یاران وی بیرون نشد. **ابوبکر** را گفتند اگر پسرت حرب کردی توچه‌خواستی کرد. گفت: بان خدائی که **محمد** را براستی بخلق فرستاد که برنگشتمی تا او مرا بکشتی یا من اورا بکشتمی.

«لقد نصر کم‌الله فی‌مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم». عُجب غول راهست وآفت دین و سبب زوال نعمت وکلید فرقت ومایه غفلت. عجب آنست که طاعت‌خود، بزرگ داند وخدمت ازخود شناسد وبچشم پسند، درونگرد بحکم خبر، بفتوی نبوّت طاعت این‌چنین کس‌هرگز برفرق وی‌برنگذرد. **پیرطریقت** گفت: الهی از دودعوی بزینهارم وزهر دو بفضل تو فریاد خواهم ازآنکه پندارم که بخود چیزی دارم یا پندارم که برتو حقّی دارم. الهی از آنجا که بودیم برخاستیم لکن بآنجا نرسیدیم که میخواستیم. الهی‌هر که نه کشتهٔ‌بی‌خودی است مرداراست مغبون اوست که نصیب او ازدوستی گفتار است. اوراکه دین راه جان ودل بکاراست اورا با دوست چه کاراست. **مصطفی**ص گفت‌لولم تذنبوا، اخشیت علیکم‌ماهو اشدّ من‌الذّنب العجب العجب، وقال‌ص بئس العبد عبد تخیّل واختال ونسی‌الکبیر المتعال بئس‌العبد عبد تجبّرواعتدی ونسی الجبّار الاعلی. بئس‌العبدعبد سهی‌ولهی ونسی المقابروالبلی. بئس‌العبد عبدعتاءوطغا ونسی‌المبتدا والمنتهی.

«یاایّهاالذین آمنوا انّما المشرکون‌نجس». کافران‌خبیث‌اند دلهاشان بنجاست کفرآلوده و بدود شرك سیاه گشته هر گز آب توحید بآن نرسیده که عنایت ازل ایشان‌را درنیافته بااین خبث ونجاست سزاءِ مسجد کی باشد که مشهد قرب حق است ومخیم‌الطاف کرم. جای پاك جز پاکانرا بخود راه ندهد. ان‌الله تعالی طیّب‌لایقبل الّا الطیب. بهشت جای پاکان است، چنانکه گفت: «ومساکن طیبة فی‌جنّات عدن»: جز پاکان ومؤمنان‌را بخود راه ندهد. «نورث من عبادنامن کان تقیّا» ودلهای مؤمنان که بآب توحید شسته و بجاروب حسرت رُفته و بساط مهر ازل درآن گسترده و از

علائق و اغیار درحقیقت افرادخالی گشته‌لاجرم محلّ‌خرگاه قدس‌عزّت گشته ومیدان مواصلت حقّ شده که «انا عندالمنکسرة قلوبهم من اجلی.

پیر طریقت گفت: الهی نزدیك نفسهاءِ دوستانی حاضردل ذا کرانی ازنزدیك نشانت میدهند و برتر ازآنی، و از دورت میجویند و نزدیکتر از جانی، ندانم که درجانی یا جانرا جانی نه‌اینی و نه‌آنی جانرا زندگی می‌باید تو آنی. نیکو گفت آن جوان مرد که گفت:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی — کزین زندگانی چوماندی بمانی
از این کلبهٔ جیفه مرگت رهاند — که مرگست سرمایهٔ زندگانی
کند عقل را فارغ از لا ابالی — کند روح را ایمن از لن ترانی.

«وقالت الیهود عزیر بن الله» الایه. اگرخطاب ازمخلوق رفتی عین‌شکوی‌بودی و گله بدوستان کردن از دشمنان تحقیق وصلت و تشریف دوستان بود. فکم‌بین‌من یشکوالیه و بین من یشکوعنه. میگوید بیگانگان و دشمنان مارا بسزای ما صفت نکردند و حق خداوندی ما نشناختند و حرمت نداشتند. همانست که **مصطفی** ص گفت: حکایت از کردکار قدیم جلّ جلاله: کذّ بنی ابن آدم ولم یکن له ذلك وشتمنی ولم یکن له ذلك فامّا تکذیبه ایّای فقوله لن یعیدنی و لیس اوّل الخلق باهون علیّ من اعادته و امّا شتمه ایّای فقوله اتخذالله ولداً و اناالاحد الصمد لم الدولم اولد ولم یکن لی کفواً احد. گفت: فرزند **آدم** مرا دروغ زن گرفت ونرسد اورا که مرا دروغ زن گیرد، و ناسزا گفت و نرسد او را که مرا ناسزا گوید امّا آنچه دروغ زن گرفت آنست که گفت: پس از آنکه مردیم ما را نیافرینند باز ومن همانم که اوّل بودم دراول نبود بیافریدم و ازآغاز نو ساختم بآخر باز آفرینم چنان که اوّل آفریدم که نه‌اول برمن آسانتر ازآخر، من همانم که بودم قادربر کمال مقدر ذوالجلال لم یزل ولا یزال. وامّا ناسزا که فرزندآدم گفت: آنست که گفت: «اتخذالله ولداً». خدای فرزندگرفت ونه چنان است که وی گفت، که من یگانه ویکتاام بی‌زن وبی‌فرزند بی‌خویش وبی پیوند بی‌نظیروبی‌مانند، آنکه صفت‌خود، خودکرد گفت: اناالاحدالصّمد. منم‌خداوند یکتا در ذات یکتا در صفات بی‌همتا: قدوس و بی‌عیب. پاك ازو صفهاء ناسزا. صمدم

نه خورنده و نه خواب گیر . خود بی‌عیب و معیوب پذیر . جبار حکیم و دانا وقدیر لم‌یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً احد .

٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یاایها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **انّ کثیراً من الاحبار و الرّهبان** » بسیاری از این دانشمندان جهودان و خداترسان ترسایان ، « **لیاکلون اموال النّاس بالباطل** » مالهای مردمان میخورند به ناروای و ناراست وناشایست « **ویصدّون عن سبیل اللّه** » وبرمی‌گردانندمردمانرا ازراه‌خدای ، « **والّذین یکنزون الذّهب والفضّة** » و ایشان که زرو سیم گنج می نهند ، « **ولاینفقونها فی سبیل اللّه** » وآنرا از بهرخدا نفقت نمیکنند و درجهاد با دشمن وی ، « **فبشّرهم بعذاب الیم .**[٣٤] » بشارت ده ایشانرا بعذابی درد نمای .

« **یوم یحمی علیهافی نار جهنم** » آنروز که آنرا می‌تاوند و برآن آتش می‌افروزند در دوزخ ، « **فتکوی بهاجباههم** » وداغ میکنند بآن پیشانیهای ایشان را . « **وجنوبهم و ظهورهم** » وپهلوهای ایشان و پشتهای ایشان « **هذا ماکنزتم لانفسکم** » و ایشانرا میگویند این آن گنج است کـه خویشتن را می نهادید ، « **فذوقوا ماکنتم تکنزون .**[٣٥] » . چشید جزاء آن گنجی که خود را مینهادید .

« **انّ عدة‌الشهور عنداللّه** » شمار ماهها بنزدیك خدای ، « **اثناعشر شهراً** » آنست که ماهها دوازده‌است ، « **فی کتاب‌اللّه** » درخواست خدای ودانش‌وپسند خدای ، « **یوم‌خلق السّموات‌والارض** » از آنروزکه‌آسمانها وزمین‌آفرید ، « **منهااربعةحرم** » ازآن‌چهارماه حرام باآزرم ، « **ذلك الدین‌القیم** » این‌است‌شمارراست ، « **فلاتظلموا فیهن انفسکم** » درآن ماههای‌حرام‌برخویشتن ستم‌مکنید ، « **وقاتلوا المشرکین کافة** » و مشرکان همواره کشتن کنید ، « **کمایقاتلونکم کافة** » هم‌چنان که ایشان باشماهموار کشتن کنند « **واعلموا ان‌اللّه مع‌المتقین .**[٣٦] » وبدانید که‌خدای باپرهیزکاران است .

« **انّما النسیٔ** » تاخیر حرمت ماه حرام تا مـاه صفر ، « **زیادة فی‌الکفر** » ،

بافزایشی‌است برسری در کفر، « **یضلّ به الذین کفروا** » که کافران بآن بی‌راه‌تر شوند ومی کنند، « **یحلّونه عاماً** » حلال میکنند محرم را یکسال ، « **ویحرّمونه عاماً** » وآنرا حرام میدارندو آزرم آن بجای میدارندیك‌سال، « **لیواطئوا** » میخواهند که بهوا و مراد خویش برابری جویند و کنند ، « **عدّة‌ماحرم‌الله** » وانهادی که خدای نهاد و پسندی که اوپسندید وعددی که وی‌نهاد ، « **فیحلوا ماحرم‌الله** » تاحرام کردهٔ خدای حلال کنند ، « **زیّن لهم سوء اعمالهم** » برآراستند ایشانرا کار های ایشان ، « **والله لایهدی‌القوم‌الکافرین .(۳۷)** » خدای راه ننماید و کارنسازد قوم کافران را .

« **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **مالکم** » چه رسید شمارا ، « **اذاقیل‌لکم** » آنگه که شمارا گویند ، « **انفروا فی‌سبیل‌الله** » بیرون شوید درجهاد ازبهرخدای ، « **اثاقلتم الی الارض** » بازمین گرایید و گران‌خیزید، « **ارضیتم‌بالحیوة الدنیا من الاخرة** » باین جهان بسنده کردند بدل از آنجهان ، « **فما متاع الحیوة الدنیا** » نیست برخورداری و روز کار گذاشت این جهان ، « **فی الاخرة** » درمقابل آن‌جهان ، « **الّاقلیل .(۳۸)** » مگر اند کی .

« **الّاتنفروا** » اگر بیرون‌نشوید بغزا ، « **یعذبکم عذابا الیما** » عذاب کند شما را عذابی درد نمای ، « **ویستبدل قوماًغیرکم** » و بجای شما قومی دیگر آرد بیرون شدن رابجنك دشمن‌وی ، « **ولاتضروه شیأ** » وخدای را ورسول راهیچ گزندنیارید، « **والله علی کل‌شی قدیر .(۳۹)** » و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قادر است و توانا .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « یاایّهاالّذین آمنوا ان کثیراً من‌الاحبار والرهبان » . حبر نامی است دانشمندان **اسرائیلی** را همچنان که عالم نامی‌است دانشمند عربی را پس‌علماء اسلام را بدان نام خواندند . **انس** گوید : کنّا من‌قرّاءالبقرة وآل عمران فینا فنسمیّه الحبر، یعنی - لکثرة ما فیها من‌الفقه وفی‌روایة من‌قرأ سورة البقرة وآل‌عمران جدّ فینا ای‌عظم‌فی‌اعیننا وشرف . و راهب نامی‌است متعبّد ترسایانرا ازبهر آنکه ایشان

عبادت خویش برهبت نهادند و بیم سخت آنکه آن تعبّد ایشان برهبت رهبانیّت نام کردند. و گفته‌اند. احبار درین آیت علماء جهودان‌اند از اولاد **هرون** و رهبان زاهدان ترسایانند و **اصحاب صوامع**. میگوید: ایشان مالهای مردم میخورند ومیبرند بباطل و ناشایست یعنی که حکم میکنند ودرحکم، رشوت می‌ستانند. **مصطفی** ص گفت: لعن‌الله الرّاشی والمرتشی فی‌الحکم وقیل: کانوا یاخذون الرّشی من ملوکهم و کبرائهم ویکتمون. نبوّةالنبی ص عن جهّالهم. «و یصدّون عن سبیل‌الله» ای - یصرفون النّاس عن الایمان **بمحمد** ص. «و الّذین یکنزون الذّهب والفضّة»... الآیه. درتفسیر آورده‌اند که در سبب نزول این آیت میان **معاویه** و **ابوذر** در **شام** مناظره رفت. **معاویه** گفت: نزل فی **اهل‌الکتاب**. **بوذر** گفت: نزل فی اهل‌الاسلام. قال **ابوذر**: فکتب **معاویة** الی **عثمان** ان‌هذا یفسدالنّاس و کتب‌الیّ **عثمان** فقدمت **المدینة** فانجفل النّاس ینظرون الیّ کانّهم لم یرونی قط. فقال لی **عثمان** وانعطف وقال ارتحلت الی الرّبذة فارتحلت الی الرّبذة. و بیشترین مفسران برآنند که درمانعان زکوة فروآمد. **ابن‌عباس** گفت: هر مال که زکوة آن ناداده است هرچندکه برروی زمین است کنز است، وهرمال که زکوة آن داده‌است ودر زیرزمین‌است نه کنزاست. وبه‌قال‌النبی ص: کلّ مال ادیّت زکوته فلیس بکنز. **ثوبان** گفت: آنروز که این آیت فروآمد **مصطفی** ص گفت: تبّاً للذّهب تبّاً للفضّه. قالوا یا رسول‌الله! فای‌المال نذّخره. قال: قلباً ذاکراً ولساناً شاکراً وزوجةً صالحةً، ورروی‌زوجةً مؤمنةً تعین‌احدکم‌علی‌دینه. وقیل - کان‌هذا فی‌اوّل‌الاسلام و کان‌الواجب علیهم ان‌یؤدّواالفضل ثم نسخ بآیةالزّکوة. قال **علی**(ع): اربعة آلاف فمادونهانفقة ومافوقها کنز والکنزجمع الشی وتکنیفه، تقول هو مکتنز اللّحم. والکنز المال الکثیرمدفوناً وغیرمدفون «ولا ینفقونها» کنایةعن‌الاموال والکنوز. وقیل عن‌الفضّة ای‌لاینفقون‌الفضة فضلاً عن‌الذهب. وگفته‌اند: -ها- کنایت از مصدراست، ای - لاینفقون نفقة، وقیل - «لاینفقونها فی سبیل‌الله» دلیل‌علی انّ‌الآیة نزلت فی منع الزّکوة لان من ادّی زکوته من ماله فقد انفق فی سبیل‌الله مایجب فی ماله. و گفته‌اند این آیت اهل کوفه را حجّت است که زکوة برپیرایهٔ زنان واجب دانند که خدای نگفت: الّذین یکنزونا الدّنانیروالدّراهم، بل گفت: الذّهب والفضّة.

و قديقع اسم الذّهب و الفضّة على الحلىّ . وجماعتی صحابه و تابعين برين ، حكم كرده‌اند ، عن عبدالله مسعود و عبدالله عمر و عايشه ومجاهد وعطا و ابن سيرين و هو قول سفيان واهل العراق. امّامذهب شافعی آنست که درپیرایهٔ مباح زکوة واجب نیاید که مصطفی‌ص گفت : لازكوة فى الحلى. و در خبر دیگر می آید كه زكوة الحلىّ اعارته و هو قول جابر بن عبدالله و ابن عمر و انس بن مالك و سعيد بن المسيّب و الشعبى و الحسن واليه‌ذهب الشافعی و مالك ابن انس امّا پیرایهاءِ محظور که‌صنعت آن واستعمال آن درشرع حرامست چون اوانی زرّين وسيمين وميان علماءِ حجاز و عراق خلاف نیست که در آن زکوة واجب است .

« يوم يحمى عليها » اى ـ على الكنوز فى نار جهنّم يوقدالنار عليها ، يعنى ـ يدخل كنوزهم النّار حتّى تحمر وتشدّ حرارتها .

«فتكوى بها جباههم و جنوبهم وظهورهم » اى ـ لاتوضع دينار مكان دينار ولادرهم مكان درهم ولكن توسّع جلودهم لذلك فيوضع بكل درهم و دينار كيّة من نار على جلده حتى يصل الحرّ الى اجوافهم فيقال لهم « هذا ما كنزتم لانفسكم » و بخلتم به‌عن حق الله .

«فذوقوا العذاب بما كنتم تكنزون» قال النبى‌ص مامن رجل لايؤدى زكوة ماله الّاجعل يوم القيمة صفايح من نار فيكوى بها جبينه وجبهته وظهره. وقال ابن عباس حيّة تنطوى على جبينه و جبهته يقول انا مالك الذى بخلت بى .

«ان عدة الشهور » التى عليكم فيها الاحكام من الصوم و الحج ووجوب الزّكوة وانقضاء العدة ، «اثنا عشر شهراً» على منازل القمر واستهلال الاهلة التى تعرفها العرب دون الشمسية التّى تعدّها الرّوم وفارس وانما قسمت السنة اثنى عشر ليوافق امر الاهلة نزول الشمس فى البروج الاثنى عشر لنا قال تعالى :«والشمس والقمر بحسبان» يقال ـ انما سمّى المحرّم لتحريم القتال فيه . وصفر لان مكّة يصفر من النّاس فيه ، اى ـ يخلو ، وقيل ـ لانّه صفرت فيه وطابهم من اللّبن فيه و شهر ربيع لارتباع القوم اى اقامتهم و قيل لانبات الارض و امراعها فيهما و جماديان لجمود المياه فيهما . و رجب لانّهم يرجبونه ، اى ـ يعظمونه ، وشعبان لتشعب القبائل فيه وفى الخبر سمى شعبان لانّه يتشعب

فیه خیر کثیر لرمضان. ورمضان لان اللّه تعالی ارمض فیه ذنوب المؤمنین، وشوّال لشولان النّوق اللقاح باذنابها فیه و ذوالقعدة لقعودهم فیه عن القتال و ذوالحجّة لقضاء حجّهم فیه. واللّه اعلم. قوله: فی کتاب اللّه یعنی- فی الایام الّذی عنداللّه کتبه یوم خلق السموات والارض وهواللوح المحفوظ، وقیل- فی کتاب اللّه یعنی- فی حکمه ودینه «منها اربعة حرم» واحد فرد وهو رجب مضر بین جمادی و شعبان وثلاثة متتابعة ذوالقعده وذوالحجّة والمحرّم.

«ذلك الدّین القیّم» ای- الدین المستقیم هذا لا ما یفعله اهل الجاهلیّة من التقدیم والتأخیر، وقیل- «ذلك الدّین القیم» ای- الحساب المستقیم. درست است خبر از **مصطفی** ص که در **حجة الوداع** خطبه کرد و درخطبه گفت الا انّ الزمان قداستدار کهیئة یوم خلق السموات والارض. السنة اثنا عشر شهراً منها اربعة حرم **ذوالقعدة** و **ذوالحجة** و **محرم** و **رجب** مضر بین **جمادی** و **شعبان** میگوید آگاه باشید وبدانید که روزگار باز گشت بروزگار که در گذشت وبآن نهاد آمد که خدای نهاد آن روز که آسمان آفرید وزمین. ومعنی آنست که درعرب درزمان **جاهلیت** ماه **حج** تبدیل کرده بودند در هر ماهی از ماههای سال دو حج میکردند دو سال در ذوالحجّه و دو سال در **محرم** و دو سال در **صفر** هم چنین در هرماهی از ماههای سال دو **حج** میکردند. آن سال که **مصطفی حج** کرد دورحج ایشان با **ذوالحجه** رسیده بود برمیقات راست آن قد استدار که **مصطفی** گفت آنست، آنگـه بفرمان خدا و رسول برذوالحجة آرام گرفت ونهاد اوّل تا روز رستاخیز «ذلك الدّین القیم» ای الحساب المستقیم اینست شمار راست که سالی دوازده ماه بود وچهارماه که مسمّی است ازآن حرام بود و ماه حج **ذوالحجه** بود.

«فلاتظلموا فیهنّ انفسکم» ای - فی الاربعة بالارتکاب المعاصی. آنرا بتحذیر مخصوص تر کرداز آن که گناه درآن عظیم تر است و گناه کاراثیم تر. **ابن بحر** گفت: لاتظلموا فیهنّ انفسکم بترك قتال من یقاتلکم فیهنّ. میگوید برخود ستم مکنید که قتال نکنید با آنکس که درین ماهها باشما قتال کند ودلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: «وقاتلوا المشرکین کافة» ای جمیعاً، «کما یقاتلونکم کافة». و گفته‌اند که باین آیت مباح گشت قتال درماه حرام و آنچه گفت: «قل قتال فیه کبیر» به این منسوخ شد.

عطا گفت : «قل قتال فیه کبیر» محکم است نه منسوخ و قتال درماه حرام روانیست مگر که ایشان که دشمن اند ابتدا کنند گفتنا و تقدیر آیت آنست که «ان بدأو کم فقاتلوهم» وقول اوّل درست است واجماع علماءِ دین است ، و **مصطفی** درماه حرام حصار **طائف** داد وقتال کرد. «کافّة» نصب است بر حال وهو مصدر کالعافیة والعاقبة والخاصة ولایثنّی ولایجمع ولا تدخلها الالف واللام لانّها من المصادر التی لاتنصرف ویجری مجری قولهم قاموا معاً وقاموا جمیعاً وللرّجلین قاما جمیعاً وللنّسوة قمن جمیعاً واشتقاقها من کفّة وهو حرفة، یعنی- اذا انتهی الی ذلك کفّ عن الزّیادة ،«واعلموا انّ الله مع المتقین» هذه بشارة لهم و ضمان بالنصرة .

«انما النّسیء» ممدود ومهموز عامّهٔ قرّاء خوانند مگر ورش از **نافع** که بی همزه خواند بسکون سین وهومصدر ، یقال- نساه نسیاً ونسیاً ، ای- اخرّه . نساالله فی اجله وانساالله اجله .« یضل به الّذین کفروا » بضم یا وکسر ضاد، تفرّد **یعقوب** است وبضم یا وفتح ضاد قرائت **کوفی**، ای- یضلهم الشیطان بذلك النّسیء، باقی بفتح یا و کسر ضاد خوانند، یعنی - فهم ضالّون بذلك، واین نسیء چیزی است که قبیلهٔ ازقبائل عرب پدید آوردند و اول کسی که این نهاد **نعیم بن ثعلبه** بود احد بنی **مالك بن کنانة** ، وقیل- **جنادة بن عوف الکنانی** و هوالّذی ادرکه رسول الله صم ، و قیل - **ابو ثمامه صفوان بن امیة بن ابی الصلت الفقیمی** و فقیم بیت من بیوت **مالك بن کنانه** . آن کسی که نسیء نهاد خواست که قومی را از دشمنان خویش مقهور کند ودرماه **محرم** که ایمن نشسته باشند بن غرّت وغفلت ایشان بر سرایشان شود با قوم خویش و قتل کنند و دانستند که **محرم** ماه حرام است با حرمت وآزرم وقتل درآن روا، نه. ازحرمت ماه **محرم** با **صفر** برد، برهوا ومرادخود و **صفر** بجای **محرم** بنهاد، در حرمت وآزرم تامقصود خویش در **محرم** حاصل کرد، پس قبیلهای عرب **بنو مالك بن کنانه** و **بنو سلیم** و **غطفان** و **هوازن** آنرا سنتی نهادند و بر آن عادت میرفتند ، سالی **محرم** را ماه حرام نهادند و **صفر** نه، وسالی **صفر** را ماه حرام نهادند و **محرم** نه، وکان یتولی ذلك **ابو ثمامة صفوان بن امیه** یقوم به فی الموسم خطیباً ومؤذنا فیقول **انا ابو ثمامة** لااعاب ولااحاب من الحرم الا ان الهکم قدحرم العام المحرم اویقول الا ان الهکم قد حرم العام

صفر. این **بو ثمامه** در آن موسم ندا کردی گفتی امسال ماه **صفر** است عرب آن بشنیدندی و چنان اعتقاد کردندی و از آن در نگذشتندی اینست که رب العالمین گفت :

«انّما النّسیءُ» تأخیر حرمة المحرم الّذی حرمه الله الی صفر الّذی لم یحرمه الله .

« زیادةٌ فی الکفر » اذ ازدادوا به کفراً الی کفرهم حیث احلّوا ماحرم الله و حرّموا ما احل الله « یضلّ به » ای - بذلك التأخیر .

« الّذین کفروا یحلّونه عاماً و یحرّمونه عاماً » اذا قاتلوا فیه احلوه و حرموا مکانه **صفر** واذا لم یقاتلوا فیه حرّموه « لیوا طئوا » ای - لیوافقوا و یضاهوا « عدّة ماحرم الله » اربعة اشهر وان کانت مغیّرة مبدّلة .

« زیّن لهم سوء اعمالهم » ای - زین لهم **الشیطان** ذلك ، « والله لایهدی القوم الکافرین » .

« یا ایّها الّذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ».

این آیت تحریض مؤمنان است بر غزای **تبوك** از جانب **روم** . **رسول خدا** بعد از فتح **مکه** و بعد از جنگ **طایف** و **غزو حنین** به **مدینه** باز شد واز **ذوالحجه** تا **رجب** در **مدینه** همی بود تا اورا جهاد فرمودند بااهل **شام و روم** ، و **رسول خدا** بهر غزوی که رفتی اول آشکارا بنه گفتی ، راه دور بود و گرما سخت و دشمن بسیار. و مردم را آن وقت قحط دنیا رسیده و دست تنگ شده ، صریح بگفت ، که کجا میرویم ، تا ساز و برگ آن را و آن قتال بتمامی بسازند و بر یاران صعب آمد و دشخوار که در **مدینه** آن وقت خرما و میوه رسیده بود و نمی خواستند از سر آن برخاستن و بگرماء گرم بیرون رفتن. چون **رسول خدا** ایشانرا از آن غزو خبر داد سه فرقت شدند: قومی بجان و دل قبول کردند و بخوش دلی پیش آمدند و رفتن را برایستادند وهم المهاجرون والانصار. وفرقتی آن بودند که برایشان آن فرمان دشخوار آمد اما طاعت خدای ورسول ایثار کردند برهوا و مراد خویش و فرمان را گردن نهادند و عزم رفتن کردند . سوم فرقت بامراد وهوآءِ خویش برنیامدند و دستوری تخلف خواستند و **رسول خدا** ایشانرا دستوری داد. درشان ایشان این آیت آمد «مالکم» استفهام انکاراست یعنی - ای شیءٍ لکم: چه بود دست شمارا و چه رسید که چون شمارا بغزو فرمودند «اثاقلتم» ، ای - تثاقلتم

وتباطأتم وملتم الى الاقامة **بالمدينه** . این چنان است که کسی گران خیز را گویندزمین ویرابگرفت . وقیل ـ معناه اطمانتم الی الدنیا ورکنتم الی شهواتها . ارضیتم بنعیم الحیوة الدنیامن نعیم الآخرة « فمامتاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الاقلیل » ای ـ مایتمتع به فی الدنیا قلیل عند مایتمتع به اولیاء الله عزوجل فی **الجنة** . آنکه ایشان را در آن تخلف که کردند بیم داد و تهدید کرد گفت . « الّا تنفروا » نفیر نامی است سپاه را ، میگوید : اگر شما با این سپاه اسلام بیرون نشوید بجنگ **روم** خدای شمارا عذاب کند یعنی بامساك المطر والجدوبة والقحط وظفر الاعداء .

« ویستبدل قوماً غیرکم » بنصرة دین الله و نبیه غیر متثاقلین عن النفیر الی اعدائه مطیعین لله ورسوله قیل هم اهل **الیمن** وقیل ـ هم : **ابناء فارس** .

«لاتضروه شیأ» . این‌ها ، گفته‌اند که باخدای شود وگفته‌اند که بارسول شود .

« والله علی کل شیء » من التبدیل والتغییر « قدیر » . **ابن عباس** گفت : این آیه منسوخ است بآنچه گفت : «وماکان المؤمنون لینفروا کافة» ، وجماعتی مفسران بر آنند که منسوخ نیست وهردو بجای خویش محکم اند .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یا ایّها الّذین آمنوا انّ کثیراً من الاحبار والرّهبان » الآیه . درین آیت هم تخصیص است وهم تشریف است وهم تهدید و وعید . اول آیت تشریف مؤمنان است . ایشانرا بنداء کرامت میخواند وبه خطاب کریم می‌نوازد ، نواخت خود برایشان می‌نهد عطاء خود برایشان می‌ریزد وبایمان ایشان خودگواهی می‌دهد . اینست کرامت ونعمت . اینست لطافت ورحمت . کاری درازل ساخته . بنده را بی‌بنده عقدوستی بسته ونداء کرامت ونعمت بجان وی رسانیده .

پیرطریقت گفت نداءِ حق برسه قسم است یکی را به نداء وعید خواند ازروی عظمت بخوف افتاد . یکی را بنداءِ وعد خواند بنعمت رحمت برجا افتاد . یکی را بنداء لطف خواند بحکم انبساط بمهرافتاد . بنده باید که میان ایزسه حال گردان بود : اول

خوفی که اورا ازمعصیت بازدارد ؛ دوم رجایی که اورا برطاعت دارد ؛ سوم مهری که اورا از او باز رهاند .

تا باتو تویی ترا بحق ره ندهند چون بی‌توشدی‌زدیده‌بیرون ننهند

«ان کثیراً من‌الاحبار والرهبان لیاکلون اموال‌الناس بالباطل». ازروی‌اشارت میگوید مبادا که عالم درتعلیم علم وپیر در تربیت مرید طمع دارد برفق مردم ونفع دنیا که طمع، آئینهٔ علم تاریك کند وچشمهٔ برکت خشك کند وقیمت مردم ناقص‌کند وهیبت پیراز دل‌مرید ببرد وحرمت علم‌فرونهد. **مصطفی** گفت: بئس‌العبد عبدٌ طمع یقوده وهوی یضله‌وقال علیه‌السلام یاتی علی امتی زمان امراؤ هم یکون علی الجور وعلمائهم علی‌الطمع وعبّادهم علی‌الریاء و تجارهم‌علی‌اکل الربوا، ونساؤهم علی‌زینة الدنیا. عالم که درتعلیم علم، طمع بنفع دنیا ندارد ورفق خلق‌درآن نجوید وعلم خود بطلب جاه وریاست وجمع دنیا ضایع نکند، بعلم‌خود برخوردارشود وبرکت علم بوی رسد وثواب او ثواب پیغامبران بود. **مصطفی** گفت: من زار عالماً فکانّما زار نبیاً. و درخبراست که هرکه عالمی‌رازیارت کند چنان است‌که علم‌را زیارت‌کرد، وهرکه علم را زیارت کرد چنان است که خدایرا زیارت کرد و هرکه خدایرا زیارت کرد جایگاه او **بهشت** است.

« والّذین یکنزون الذّهب و الفضّة ولاینفقونها فی سبیل‌اللّه ». بخل نه‌کار دین‌داران‌است ونه‌ خُلق دوستان. وگفته‌اند: لیس‌من‌اخلاق الانبیآء والصّدیقین‌البخل، لانه روی عن **النبی**ص انه قال: ماجبل ولی اللّه الاعلی السخاءِ. **شبلی** را پرسیدند که زکوة چند باید داد. گفت: برمذهب فقها از دویست درم پنج درم، وبرمذهب ماجملهٔ دویست درم دادنی‌است. گفتند: این‌را درشرع، اصلی بایدگفت: **ابوبکر**هرچه داشت همه در باخت‌آنروز که **مصطفی** از یاران صدقه خواست. **عمر** نیمهٔ مال‌آورد گفت: یا **رسول‌اللّه** تصدقت بنصف مالی و ترکت النصف لعیالی ولی عنداللّه اجر. **بوبکر** هرچه داشت همه‌آورد، وگفت: یارسول‌اللّه تصدقت بجمیع‌مالی وللّه‌عندی مزید. **عمر** گفت: نیمهٔ مال بدادم ومرا بنزدیك خدای‌مزداست. **ابوبکر** گفت: همه بدادم و از

آن خدای را برمن حق است. **مصطفی** گفت: بینکما ما بین کلمتیکما. **عمر** برمقام شریعت بود وثمر. اهل شریعت نعیم بهشت است. **ابوبکر** برمقام حقیقت بود وثمرهٔ اهل حقیقت روح مشاهده است، حساب اهل شریعت بموقف است حساب اهل حقیقت بربساط انس است، درمقعد صدق عند ملیك مقتدر.

« یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم وظهورهم ». خص المواضع الثلث من البدن وهی الجبهة والجنب والظهر بالکیّ، لان البخیل اذا سأله السائل زوی جبهته ثم اعرض عنه ثمّ ولیه ظهره. پیشانی که خواجه بوقت سؤال سائل فراهم کشد ناچار بر آن داغ نهند. پهلو که ازسر کبر بردرویش زند و پشت که بر گرداند، همچنان، تادانی که درویش را در آن حضرت جاه ومقدار است. وشرف درویش آنست که چون توانگر را اعتماد بردنیا بود درویش را اعتماد برمولا بود، هرگه که توانگری بخدای تقرّب کند بوسیلت درویش کند واگر درویش بتوانگر ازبهر دنیا تقرب کند ازدین برآید. **مصطفی** از اینجا گفت: من تواضع غنیّاً لغناه ذهب ثلث دینه. هرکه تواضع کند توانگری را ازبهر توانگری وی سیکی ازدین وی رفت، واگر بزبان مدح گوید دوسیك رفت، واگر بدل اورا تعظیم نهد جملهٔ دین وی درسر آن شد. درویش بود که با دین پیش توانگر درشود بی دین بیرون آید وتوانگر، با گناه پیش وی شود بی گناه بیرون آید، پس خلق، ایشانرا درویش میخوانند وتوانگر بحقیقت، خود ایشان اند. **مصطفی** گفت: ملوك تحت اطمار.

« انّ عدّة الشهور عندالله اثنا عشر شهراً » الآیة... لما علم انهم لا یداومون علی ملازمة القرب، افرد بعض الشهور بالتفضیل لیحصوها باستکثار الطاعات وامّا الخواص من عباده فجمیع الشهور لهم **شعبان و رمضان** وجمیع الایام لهم **جمعة** وجمیع البقاع لهم کالمساجد وفی معناه انشد:

یارب ان جهادی غیر منقطع فکل ارضك لی ثغرو طرسوس

« انّ عدة الشهور عندالله اثنا عشر شهراً ». گفته اند حکمت در آنکه رب العزة روزگار را بردوازده ماه نهاد آنست که تابرعدد حروف توحید بود وهی: « لااله الاالله ». تحقیق آن خبررا که **مصطفی** گفت: بالتوحید قامت السموات والارض. دورفلك درآسمان

و گردش روزگار و سال وماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبان موحدان روان است این دوازده ماه برنسق خویش و برهیئت خویش گردان است هرحرفی پاسبان ماهی ساخته و ثبات این در بیان آن بسته، آنروز که قضیهٔ الهی وحکم ازلی در رسد وخواهد که بند آسمان وزمین بر گشاید وزمین خاکی برافشاند و روزگار نام زد کرده بسر آید، نخست توحید از میان خلق بردارد تا نه توحید ماند نه موحد، نه قرآن میان خلق نه مؤمن. اینست که **مصطفی** گفت: لاتقوم الساعة حتى لايقال في الارض الله الله.

«انّما النسيء زيادة في الكفر ...» الآية الدّين ملاحظة الامر و مجانبة الرزق وترك التقدم بين يدي الله سبحانه في جميع احكام الشرع فالآجال في الطاعة مضروبة والتوحيد في عرفانه متّبع والصّلاح في الامور بالاقامة على نعمة العبوديّة فالشهر ما سمّاه الله شهراً والعام والحول ماقدره و بينه شرعاً.

٥ - النوبة الاولى

وهوالله تعالى ع: «**الّا تنصروه**» اگر یاری ندهید رسول را، «**فقد نصره الله**» خدای سبحانه وتعالی یاری داد اورا، «**اذ اخرجه الّذين كفروا**» آنگه که بیرون کردند اورا کافران، «**ثاني اثنين**» دوم دوتن «**اذ هما في الغار**» آنگه که هردو درغار بودند، «**اذيقول لصاحبه**» آنگه که یارخویش را گفت [ابوبکر]، «**لاتحزن ان الله معنا**» اندوه مدار که خدای باماست، «**فانزل الله سكينته عليه**» فروفرستاد خدای، آرام ایمان برابوبکر، **وايّده** ونیروی و یاری داد رسول خویش را، «**بجنود لم تروها**» بسپاهها ئی که شما نمیدیدید، «**وجعل كلمة الّذين كفروا السفلى**» وسخن کافران دیرینه کرد مغلوب ومقهور، «**وكلمة الله هي العليا**» وسخن خدای و تقدیر او ومکر او آنست که زبر است غالب و قاهر، «**والله عزيزحكيم.**(٤٠)» . خدای توانائیست دانا.

«**انفروا خفافاً و ثقالا**» بیرون شوید [بغزاء تبوك] سبك بالان وگران باران، «**وجاهدوا باموالكم و انفسكم في سبيل الله**» وجهاد کنید بمال خویش وتن خویش از بهر خدای، «**ذلكم خير لكم**» آن شما را به است، «**ان كنتم تعلمون.**(٤١)» گردانید.

« **لو كان عرضاً قريباً** » اگر عرضی بودی ازین جهان و چیزی که فرا دست رسیدی نزدیك، « **و سفراً قاصداً** » وسفری بچم و[راهی نه دراز]، « **لاتبعوك** » بیامدندی برپی تو ، « **ولكن بعدت عليهم الشقّة** » ولكن راه دورشد و رفتن برایشان گران آمد ، « **وسيحلفون بالله** » و سوگندان میخورند بخدای ، « **لواستطعنا لخرجنا معكم** » که اگر توانستیم ما بیرون آمدیمی غزا را با شما ، « **يهلكون انفسهم** » در هلاك خویش می باشند ودر تباهی خویش ، « **و الله يعلم انّهم لكاذبون.** (۴۲) » وخدای میداند که ایشان دروغ زنان اند .

« **عفاالله عنك** » درگذاشت خدای از تو [یا محمّد]، « **لم اذنت لهم** » چرا دستوری دادی ایشانرا [چون دستوری خواستند از تو نشستن را]، « **حتّی يتبيّن لك** » تا پیدا شدی « **الذّين صدقوا** » [راستی] ایشان که عذرها راست میگفتند، « **و تعلم الكاذبين.** (۴۳) » و بدانستید [دروغ] ایشان که [عذرهای] دروغ میگفتند .

« **لايستأذنك** » دستوری نخواهد از تو « **الذّين يؤمنون بالله واليوم الاخر** » ایشان که گرویده‌اند بخدا و روز رستاخیز ، « **ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم** » که بازنشینند و بجهاد نیایند بمال خویش و تن « **و الله عليم بالمتّقين.** (۴۴) » وخدای داناست و آگاه برپرهیزکاران از خشم و عذاب او .

« **انما يستأذنك** » دستوری از تو ایشان خواهند « **الذّين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر** » که نه بخدای گرویده اند و نه بروز رستاخیز، **و ارتابت قلوبهم** ودر گمان افتاد دلهای ایشان، « **فهم في ريبهم يترددون.** (۴۵) » تا در گمان خویش میگردند.

« **ولوارادوا الخروج** » واگر میخواستندی که [بغزا] بیرون آیند باتو، « **لاعدوا له عدة** » پیش از آن عذر که میگویند غزا را ساخته بودندید، « **ولكن كره الله انبعاثهم** » لكن نبایست خداترا و ناپسند آمد ویرا خاست ایشان و بیرون شدن ایشان ، « **فثبّطهم** » ایشانرا باپس کرد و با پس نشاند، « **وقيل اقعدوا مع القاعدين.** (۴۶) » و ایشانرا گفتند می نشینید با نشستگان .

« **لوخرجوا فيكم** » اگر بیرون آمدندی ایشان در میان شما بغزا ، « **مازادوكم الاّ خبالا** » نیفزودند شما را مگر تباهی ، « **ولاوضعوا خلالكم** » ودر

میان شما می تاختندید بسخن چینی و افساد ذات البین ، «**یبغونکم الفتنة**» شماراشور دردل می جستندی،«**وفیکم سمّاعون لهم**» ودرمیان شما جاسوسانست ایشانرا که سخن می نیوشند تاباایشان رسانند ، «**واللّه علیم بالظالمین**.(۴۷)» خدای داناست به ستمکاران برخویشتن .

«**لقد ابتغوا الفتنة من قبل**» و پیش ازین خود فتنهٔ دلهای مؤمنان جستند وشور دل ایشان« **وقلّبوا لك الامور** »وترا کارها روی بروی گردانیدند درسکالش بد، «**حتّی جاء الحقّ**» تا نصرت خدای که ترا داشت آمد ،« **وظهر امر اللّه** » وکار خدا ودین وی آشکارا شد وبلند،«**وهم کارهون**.(۴۸)»وایشانرا ناخواها وبریشان دشخوار.

«**ومنهم من یقول**» و از منافقان کسی است که میگوید ،«**ائذن لی** » مرا دستوری ده تا بنشینم ،«**ولا تفتنّی**»ودل وچشم مرا بزنان روم فتنه مکن،«**الافی الفتنة سقطوا** » میدان که وی در فتنه افتاده است ازاین پیش ،« **وانّ جهنّم لمحیطة بالکافرین**.(۴۹) » و دوزخ گرد کافران درآمدنی است وایشان را فرو گرفتنی .

النوبة الثانیة

قوله تعالی ،« اِلاّ تنصروه». این درآیت پیش پیوسته است . میگوید : ان ترکوا نصره فلن یضرّه ذلك شیأً کمالم یضروه اذکان بمکة لاناصرله . اگرایشان ویرا یاری ندهند و باوی بجهاد بیرون نشوند اورا هیچ زیان نرسد و بروی هیچ گزند نیاید تا خدای ویرا یاری داد ونصرت پیدا کرد. اینست که گفت : «الاّ تنصروه» .

«فقد نصره الله» . این - ها - درتنصروه ودرنصره ودر اخرجه ودر لصاحبه ودر ایّده هرپنج با **مصطفی** شود واین آنگاه بود که کافران در **دار الندوة** کید ساختند وهمه بقصد وی باتفاق برخاستند. رب العالمین **جبرئیل** را فرستاد ورسول خدای را از آن کید وقصد ایشان خبر کرد و اورا هجرت فرمود . رسول خدا بیرون آمد از **مکه** . وگفته‌اند که تابغار تنها بود . وگفته‌اند: چون **مصطفی** بیرون شداز، **مکه**،**ابوبکر** درخانه **مصطفی** شد ازاهل وی خبر پرسید . اورا گفتند رسول بیرون شد. **ابوبکر** برپی‌وی برفت . **مصطفی** باز نگرست شب تاریك بود ، **ابوبکر** را نشناخت پنداشت که دشمن

است پارهٔ گرم‌تر رفت : **ابوبکر** بآواز سخن گفت تا **مصطفی** او را بشناخت ، توقف کرد تا وی در رسید پس هر دو بهم می‌رفتند ساعتی **ابوبکر** در پیش میرفت وساعتی باز پس ایستاد : فقال ص یا **ابابکر** مالك تمشی ساعةً بین یدی و ساعةً خلفی فقال یا رسول‌الله اذ کرالطلب فامشی خلفك واذ کرالرصد فامشی بین یدیك. فقال یا **ابابکر** واذا کان شیٔ احببت ان یکون بك دونی. قال : نعم والذی بعثك بالحق مایکون من ملمة الااحببت ان یکون بآل ابی‌بکر دونك . چنان بهم میرفتند تا بغار واین غار **کوه ثبیر** است بر در **مکه** و میگویند غار **ثور** است بزیر **مکه** برراه **مدینه** پس **ابوبکر** از پیش درغار رفت و درهمه غار میگشت و پهلو برزمین مینهاد پس باز میگشت و باز برمی‌خاست رسول خدا گفت چه می کنی یا **ابابکر** گفت: یا رسول‌الله غیرانست وغیران ازحشرات و هوام زمین و سباع خالی نبود، خواستم که اگر ازاین چیزی باشد باری بمن رسد نه بتو که رنج تو نخواهم . **ابوبکر** دست بهرجائی وبهر گوشهٔ فرا میکرد تا چه بیند آخر سوراخی دید پای خود بر در آن سوراخ نهاد و بنشست چون ایشان در غار قرار گرفتند رب‌العالمین **عنکبوت** را فرستاد تا بردرغار همان‌ساعت خانهٔ خویش بساخت ودومرغ حمامه آمدند وبردرغار نشستند وهمان‌ساعت خانه‌بنهادند و گفته‌اند که بردرغار درختی بر آمد آن ساعت چنان که ایشان را بپوشید . بامداد کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون نزدیك غار رسیدند **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله اتینا آنك آمدند دشمن و بما رسیدند **مصطفی** گفت : «لاتحزن ان‌الله معنا» اندوه مدار یا **ابابکر** که خدای با ماست پس گفت « اللهم اعم ابصارهم عنّا » بارخدایا دیدها و چشمهاشان از ما در پوشش آر تا مارا نبینند. ایشان بدرغار رسیدند خانهٔ **عنکبوت** دیدند بردر غار تنیده و مرغ خایه نهاده و درخت برآمده گفتند اگر درین جایگه کسی بودی از این هیچ نبودی و گفته‌اند **امیة بن خلف** بردر غار بول کرد چنان که رشاش آن به **ابی‌بکر** میرسید و ایشانرا نمی‌دید و درخبر است کـه **ابوبکر** گفت یا رسول‌الله لونظراحدهم الی قدمه لابصرنا ، اگریك تن از این که ما میجویند فراپشت پای خود نگرد ما را به‌بیند **مصطفی** جواب داد بوبکررا یا **ابابکر** ماظنّك باثنین‌الله ثالثهما چه‌ظن بری به‌دوتن

که سه دیگر ایشان خدای است اندوه مدار که خدای با ما است.

«فانزل‌الله سکینته علیه» ای القی فی قلب **ابی بکر** ما سکن به والسکینة مایوجب السکون والامن علیه. این‌ها با مصطفی شود و گفته‌اند با**ابوبکر** شود و این درست‌تر است فان‌النبی لم‌یخف بل کان ص ساکن القلب رابط‌الجاش.

«وایده بجنود لم‌تروها» یعنی ـ الملئکة. رب‌العالمین آن شب فریشتگان‌را فرستاد تا بردرغار بایستادند و غار بر کافران پوشیده داشتند وقیل ـ ایده بالملائکة یوم بدر و یوم‌الاحزاب ویوم حنین. **مجاهد** گفت رسول خدا و **بوبکر** درآن غار سه روز بودند و **بوبکر** را مولایی بود **شبان** نام وی **عامربن فهیر**. **ابوبکر** اورا فرمود تا هرشب گلهٔ گوسپند بدرغار آرد. او همی‌آورد وایشان ازآن شیرهمی‌خوردند پس از سه روز بیرون آمدند و **عبدالله بن اریقط** اللّیثی دلیل‌ایشان و بهراه **مدینه** فرو رفتند وکافران نومید و خاسر باز گشتند وگفته‌اند **قریش** در **مکه** جمع شدند تا درکار ایشان و درگرفتن ایشان تدبیر سازند **ابوجهل** گفت: هرکه ایشانرا باز آورد بقهرمن اوراصدشتردهم وده‌اوقیة زر **سراقة بن‌مالك‌بن جعشم** گوید من بطمع آن ضمان **بوجهل** برخاستم وستوررا زین برنهادم وسلاح برگرفتم. سه‌بار برستور نشستم هرسه‌بار مرا بیفکند. آخر برنشستم و رفتم تا بنزدیك ایشان رسیدم **ابوبکر** باز نگرست **سراقه** را دید گفت یا رسول‌الله آنك **سراقه** مبارز عرب‌آمد و نزدیك بما رسید و**سراقه**آن بود که درجنگ هزار سواربا وی پای‌بنه داشتی **بوبکر** چون ویرا دید بترسید. رسول خدا گفت لاتخف یا **بابکر** فان‌الله معنا. پس رسول گفت: اللّهم اکف شرّ سراقة بماشئت. در حال سنب ستورش بزمین فروشد تا بشکم. گفت یا محمد من بتو عهد کردم که ترا گزند نرسانم ونرنجانم وهرکه اندرین راه بطلب تو آید شرّ وی ازتو دفع کنم رسول دعا کرد تا پای‌اسب از زمین بر آمد **سراقه** گفت: یا **محمد** من‌دانم که کارتو بالا گیرد و پایگاه توبلند شود مرا نامهٔ ده تا میان من‌وتو نشانی باشد. **ابوبکر** نامهٔ نوشت گویند برسنگی وگویند برشانهٔ گوسفندی نوشت وی اندر کنانه نهاد ویك تیر بر کشید گفت مرا درین راه هم‌شتراست و هم گوسفند این تیر نشان من باشد با شما تا هرچه خواهید بشما دهند. رسول گفت یا **ابابکر**

ما را بطعام **سراقه** حاجت نیست . این همچنان‌است که **مصطفی** درکار قوم خویش حزن نمود و خلاف نیست که آن حزن از رسول طاعت بود و رب‌العزّة او را گفت : «لاتحزن علیهم واخفض جناحك للمومنین» و «لا یحزنك قولهم» «ولایحزنك الّذین یسارعون فی‌الکفر» فلم یکن نهی‌الله تعالی ایّاه عن الحزن دلیلا علی انّ حزنه کان معصیة فکذلك حزن **ابی بکر**.

«وجعل کلمة الّذین کفروا السفلی» یعنی الشرك «و کلمة‌الله هی‌العلیا» یعنی لااله الاالله وقیل کلمة‌الله قوله: «لاغلبن انا ورسلی» و گفته‌اند «وجعل کلمة‌الّذین کفروا السفلی» اینجا سخن تمام شد یعنی که خدای سگالش بدایشان وهم‌سخنی و همسازی ومکر ایشان زیر کرد ومغلوب ومقهور. پس ابتدا کرد و گفت «و کلمة‌الله هی‌العلیا» سخن‌خدای وتقدیر ومکر اوغالب است وقاهر و اگرخواهی پیوسته خوان برقرائت **یعقوب حضرمی** و کلمة‌الله بنصب تا، یعنی که : خدای کلمهٔ کافران‌را زیر آورد و کلمهٔ خویش‌را بر آورد.

«والله عزیز حکیم» فی‌سلطانه و تدبیره.

«انفروا خفافاً و ثقالا» مفسران گفتند اول آیه که فرود آمد ازسورهٔ‌براءة این آیه بود وقیل «اراد اول آیة نزل‌فی‌غزوة تبوك، قوله: انفروا خفافاًو ثقالا» **مجاهد** گفت چون ایشانرا بغزو فرمودند گفتند فینا‌الثقیل وفینا ذوالحاجة و فینا ذوالشغل وفینا ذوالضیعة فانزل‌الله تعالی «انفروا خفافاً وثقالا» میگوید همه بیرون شوید بغزو **تبوك** پیران وجوانان و عزبان ومعیلان توانگران و درویشان فارغان ومشغولان. در خبر است که **ابن‌ام‌مکتوم** آمد و گفت : یا رسول‌الله اعلیّ ان انفر فقال نعم پس ربّ‌العالمین‌این آیت منسوخ کردبآنچه گفت «لیس‌علی‌الضعفاءِ ولاعلی‌المرضی».. الایه

«ذلکم خیرلکم» من‌التثاقل الی‌الارض «ان کنتم تعلمون» مالکم من‌الثواب والجزاءِ. وروی **ثابت** عن **انس** ان **اباطلحة** قرأ سورة برائة فاتی‌علی هذه‌الایه «انفروا خفافاً و ثقالا» فقال ای‌بنیّ جهّزونی جهّزونی فقال بنوه : یرحمك‌الله قد غزوت مع‌النبیّ حتّی‌مات ومع **ابی بکر** و **عمر** حتّی‌ماتافنحن‌نغزوعنك‌فقال لا، جهزّونی. فغزا البحرفمات‌فی‌البحرفلم یجدواله جزیرة یدفنونه فیها الابعدسبعة ایّام‌فدفنوه فیها ولم

يتغيّر. وقال **الزهرى** خرج **سعيدبن المسيب** الى الغزو وقد ذهبت احدى عينيه فقيل له انك عليل صاحب ضرّ فقال استنفرالله الخفيف والثقيل اى الصحيح والمريض فان لم يمكننى الحرب كثرت السواد وحفظت المتاع .

« لو كان عرضاً قريباً » اين آيت درشأن منافقان آمد كه تخلّف كردند بى عذرى بغزا نرفتند رب العالمين نفاق ايشان آشكارا كرد گفت لو كان المدعوّ اليه شيئاً من منافع الدّنيا قريب المتناول سهل المأخذ .

« وسفراً قاصداً » القاصد والقصد المعتدل اى هنيئاً غير شاق .

« لاتبعوك » لوا ُفقوك فى الخروج .

« ولكن بعدت عليهم الشقّة » المسافة البعيدة . آنگه خبرداد كه چون **بمدينه** باز گردند ، ايشان آيند وسو گند خورند و گويند .

« لو استطعنا » اى ـ لوسهل علينا الخروج و كان لنا سعة فى المال « لخرجنا معكم يهلكون انفسهم » بايقاعها فى العذاب لانّ من حلف بالله كاذباً استحقّ العذاب و قيل « يهلكون انفسهم » بالقعود عن الجهاد « والله يعلم انّهم لكاذبون » لانّهم كانوا يستطيعون الخروج .

« عفاالله عنك » . قومى گفتند از **مصطفى** دستورى خواستند بازنشستن را از غزو . **مصطفى** ايشانرا دستورى داد پيش از آن كه درآن وحى آمد از آسمان . ربّ العالمين ويرا عتاب كرد گفت « عفاالله عنك لم اذنت لهم » اين چنان است كه گويند عفاالله عنك ماصنعت فى حاجتى ، و پارسى گويان گويند : عافاك الله اى بخت نيك ، اين چيست كه كردى ، وقيل عفاالله عنك محاالله ذنبك . قدّم العفو على العتاب كى لايسبق الى قلبه حزن « لم اذنت » من غير اذن الله « حتّى يتبيّن لك الّذين صدقوا » يعنى كان يحب ان لاتاذن حتّى يتبيّن لك الصادق فى ايمانه من الكاذب والصادق فى عذره من الكاذب المتعلّل . وروا باشد كه لم اذنت لهم اينجا سخن بريده گردد پس از آن گفت لاتاذن لهم حتّى يتبيّن . قومى گفتند اين آيت منسوخ است وناسخ آنست كه گفت « فاذا استأذنوك لبعض شانهم فأذن لمن شئت منهم » .

قوله « لا يستأذنك » اى ـ فى التّخلف عن الجهاد « الّذين يؤمنون بالله واليوم الاخر

ان يجاهدوا» يعنى ان لايجاهدوا او كراهة «ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم والله عليم بالمتّقين.

«انّما يستأذنك» فى التّخلف «الذين لايؤمنون بالله واليوم الاخر وارتابت قلوبهم» شكّوا فى دينهم واضطربوا فى اعتقادهم «فهم فى ريبهم يتردّدون» التّردّد التّصرف فى الذّهاب والرّجوع مرّاتٌ متقاربة. قال ابن بحر: عوتب لانّه اذن القوم فى الخروج معه ولم يكن لهم ان يستاذنوا فى الخروج ولا فى التّخلف بل كان عليهم ان يقتصروا فى الخروج على دعاء العامّة. قال ثم ذم من استأذن فى الخروج والذى استاذن فى التّخلف.

«ولو ارادوا الخروج» اى ـ لوعزموا على الخروج «لاعدّوا للخروج والجهاد «عدّة» اهبة من الزّاد والمركوب لانّهم كانوا مياسير و «لكن كره الله» انبعاثهم الانبعاث، الانطلاق فى الحاجة يقول كره الله نهوضهم للخروج فثبّطهم اى حبسهم وخذلهم وكسلهم.

«وقيل اقعدوا مع القاعدين» اين سخن، منافقان بايكديگر گفتند كه: بيرون مشويد و بنشينيد بااين نشستگان كه بعذر نشسته‌اند اززنان و كودكان وناتوانان. و گفته‌اند كه اين رسول خدا گفت باايشان از آنكه باايشان خشم داشت كه از ايشان تخلف مى‌شناخت. و گفته‌اند اين قيل بمعنى الهام است كه رب العزّة اسباب خذلان در دل ايشان افكند وايشان را برآن داشت تابنشستند و استطاعت رفتن نداشتند وبرجمله بدان كه استطاعت دواست يكى قبل الفعل ويكى مع الفعل آنچه قبل الفعل است حصول آلت است وعدة چون عقل وصحت ووجود مال وشناخت فرمان وتمكّن آن در وقت ومكان وآن استطاعت ظاهر است و موجود و حجّت بوى قايم است و ثابت و بنده تواناء آنست وذلك فى قوله «لواستطعنا لخرجنامعكم» اينست كه منافقان گفتند اگرمارا استطاعت بودى با شما بيرون آمديمى ورب العزة ايشانرا دروغزن كرد و گفت «والله يعلم انّهم لكاذبون» لانهم يستطيعون للخروج. امّا آن استطاعت ديگر، قدرت است برمباشرت فعل وملك تحصيل. درباطن رود با فعل وبعد الفعل آنرا بتوان شناخت وهيچ حجّت بنده بوى ثابت نشود كه آن درحقّ وى مفقوداست نه موجود وپيش ازفعل بنده از آن استطاعت

درهیچ چیز نیست چنان که خدای گفت «وکانوا لا یستطیعون سمعاً ماکانوا یستطیعون السمع - انّهم عن السمع لمعزولون» قومی را گفته است که گوشها شنوا داشتند امّا با آن گوش شنوا ایشانرا استطاعت سمع نبود وقیل - «اقعدوا مع القاعدین» هم ازین باب است. رب‌العزة ایشان را مخذول کرد ومحروم از فرمان‌برداری تا نتوانستند که فرمان‌برند و **بغزاء تبوك** بیرون شوند. والله علیم یفعل مایشاء ویحکم مایرید.

«ولوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» چون **مصطفی** ازمدینه بیرون آمد تا به **تبوك** رود **بثنیّة الوداع** فرو آمد آنجا لشکرگاه ساخت و **عبدالله ابیّ سلول** بامنافقان به‌زی **جده** فرو آمد از **ثنیّة الوداع** بزیرتر. پس چون **مصطفی** ومؤمنان برفتند **عبدالله ابیّ** بامنافقان واهل شك تخلف کرد وباز گشت. ربّ العالمین تسلیت **مصطفی** این آیت فرستاد «لوخرجوا فیکم مازادوکم الاخبالا» ای - فساداً فی رای ضعفة المومنین الخبال الفساد فی الامر و الخبل الفساد فی العقل «ولاوضعوا خلالکم» الایضاع سرعة السّیر و المعنی اسرعوا بالنّمیمة فی افساد ذات بینکم. وقیل - اسرعوا رکابهم بالسیر بینکم یوهمون الهزیمة فی القلوب «یبغونکم الفتنة» «فتنه» شوردل است. میگوید: درمیان شما فرقت میافکنندی بددلی می‌افزودندید و شوردل می‌جستندید.

«وفیکم سمّاعون لهم» ای منافقون یخبرونهم باخبارکم وقیل وفیکم سمّاعون لهم من یسمع کلامکم ویطیعکم ولو کان هؤلاء المنافقون فی صحبتکم افسدوهم علیکم «والله علیم بالظالمین» المنافقین. بینهم **عبدالله بن ابی** و **عبدالله نضل** و **عبدالله بن نبتل** و **جد بن قیس** و **رفاعة بن تابوت** و **اوس بن قبطی**.

«لقد ابتغوا الفتنة» میگوید: اگر این منافقان در این غزا تخلّف نمودند ایشانرا عادت است و در غزاء **احد** همچنین بودند که **عبدالله ابی** با منافقان روز **احد** بر گشت و گفت «لونعلم قتالا لاتّبعناکم» و گفته‌اند من قبل آنست که چون آمدن **مصطفی** به **مدینه** نزدیك بود و خبر افتاد **عبدالله ابی سلول** را رئیس منافقان از آن کراهیّت ورنج عظیم آمد که عرب **مدینه** می‌سکالیدند که ویرا برخویشتن ملك کنند: افرقت ازمیان **اوس** و **خزرج** برخیزد. چون رسول خدا **بمدینه** آمد آن کار فروبست وباطل شد **عبدالله ابی** ومنافقان **بجهودان** میگراییدند تا **جهودان** در نبوّت

مصطفی طعن میکردند و مردمان در وی شك می افکندند و دلهاء ضعیف میشورانیدند فذلك قوله «لقد ابتغوا الفتنة من قبل» و قیل معناه ان جماعة منهم ارادو به القتل فی لیلة العقبه «وقلبوا لك الامور» ای: اجتهدوا فی الحیلة علیك و الکید بك و التقلیب ان تجعل اسفله اعلاه و باطنه ظاهره و معناه النفاق فان المنافق ظاهره خلاف باطنه حتی جاء الحق ای غلب الاسلام الشرك و ظهر امر الله وعلا دین الله وهو الاسلام وقیل حتی اخزاهم الله باظهار الحق واعزاز الدین علی کره منهم.

«ومنهم من یقول ائذن لی» این آیت در شأن **جد بن قیس الخزرجی** آمد مردی بود از معروفان منافقان رسول خدا گفت باو هل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منها سراری ووصفاء قال یارسول الله لقد عرف قومی انی رجل مغرم بالنساءِ وانی اخشی ان رأیت بنات الاصفر ان لااصبر عنهن فلا تفتنّی بهذا وائذن لی فی القعود عنك واعینك بمالی فاعرض عنه النبی علیه السلام وقال قد اذنت لك فانزل الله هذه الآیة و کان الاصفر رجلا من حبشة ملك الروم فاتخذ من نسائهم کل وضیئة حسناءً فولدت له بنین وبنات اخذن من بیاض الروم وسواد الحبشة فکن لعساء یضرب بهن المثل فی الحسن میگوید این منافق دستوری میخواهد که نیاید وبهانه میکرد که «لاتفتنی» ببنات الاصفر مرا به زنان روم و بنات بنی الاصفر فتنه مکن یعنی که این بهانه است و نفاق اورا برین میدارد «الافی الفتنة سقطوا» الافی الکفر و النفاق سقطوا، یعنی ماسقط فیه من الفتنة بتخلفه عن رسول الله، اکثر. وقیل الافی الفتنة ای فی النار والعذاب سقطوا «وان جهنم لمحیطة بالکافرین» مطبقة بهم جامعة لهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «الّا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار» سعادت بندگان درعنایت است و آنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است. کار جذبهٔ الهی دارد مغناطیس عزت و کشش[1] عنایت. هر کجا کششی بود آنجا کوششی بود. هر کجا صدقی بود آنجا تصدیقی بود. وهر کجا تصدیق بود آنجا

---

۱ ـ درنسخه الف: کهرباء است.

دلی بود وآنجا که دل بود فتحی بود وآنجا که فتح بود سعادت بود. خنك آن بنده که اهل این قصه بود. آنك **ابوبکر** بر خوان قصه وی تاعجایب بینی درنگر دربدایت ونهایت کاروی تاعز صحبت بشناسی وحقیقت ولایت بدانی بیست ساله بود که بخواب نمودند اورا که ماه ازآسمان جدا شدی و برنام **کعبه** سه پاره گشتید یك پاره از آن در کنار **ابوبکر** افتادی. **ابوبکر** این خواب نهان همیداشت از **جهودان مکه** وغیر ایشان تاآنگه کـه **بشام** میرفت بتجارت. گفتا بر **بحیراء راهب** رسیدم وآن خواب اورا حکایت کردم گفت بشارت باد ترا یا **ابابکر** که رسول آخرالزمان را درحیات او وزیر باشی وبعدازوفات وی خلیفهٔ اوباشی. **ابوبکر** چون این سخن بشنید ازشادی بگریست ازعین رافت ورحمت دردل وی مایده‌یی نهادند. صباء دولت درد دین بسینه وی فرو گشادند **مصطفی** ازان درد این نشان باز داد که ما فضلکم **ابوبکر** بکثرة صیام ولاصلوةٍ ولکن بشیءٍ وقرفی صدره.

پیرطریقت: گفت که ازحال وی نشان داده که گفت کریما این سوز ما امروز دردآمیز است نه طاقت بسربردن ونه جای گریز است. سر وقت عارف تیغی تیزاست نه جای آرام ونه روی پرهیز است. لطیفا این منزل ما چرا چنین دور است همراهان بر گشتنند که این کار غرور است گر منزل ما سرور است این انتظار سور است و گر جز منتظر مصیبت‌زده‌ایست، نامعذورست بیست سال دیگرابوبکر این حدیث پنهان میداشت تاااز جبار عالم فرمان امد **بجبرئیل** امین که یا **جبرئیل** رو با **محمد** بگوی که وقت آن آمد که بمنبر سعادت بر شوی وباخلق بگوئی کـه لااله الاالله محمد رسول‌الله قل‌هوالله احد چون این پیغام بگزارد سید گفت با **جبرئیل** با که گویم که همه عالم منکر این حدیث‌اند گفت یا **محمد** اگر منکر نبودندی بسعادت دعوت تو کی رسیدندی یا **محمد** هیچ‌کس بسعادت دعوت‌تو نزدیکتراز **بوبکر بوقحافه** نیست نزدیك وی‌رو واین‌حدیث باوی بگو **مصطفی** قدم ازحجره خود بدر نهاد و **ابوبکر** همان ساعت ازخانه خویش بدر آمد. چون دیدهٔ صدیق برجمال **سید** افتاد مغناطیس نبوت محمدی گوهر صدق **ابوبکر** را بخود کشید گفت: یا **ابابکر** این چندین ضعف وزردی روی تواز بهر چیست گفت یا **محمد** چندین‌سال است که آتشی تیز درباطن

خود می‌بینم هرروز که بر آید گرم‌تر می بینم مرهمی همی جویم کـه این آتش بوی فرو نشانم .

از عشق تو آتشی بـرافروخته‌ام　　وانگه‌بخودی خودفروسوخته‌ام

مصطفی دانست که **ابوبکر** گرفتار درد دین است و تشنهٔ شربت توحید حق است تاازآن شراب که‌از خم خانهٔ قدم بوی فرستاده‌اند و دران قاروره طهارت صافی شده « که الم نشرح لك صدرك » یك قطره برجگر سوختهٔ **ابوبکر** ریزد گفت : یا **ابابکر** درنبوت و رسالت ماچه گوئی **ابوبکر** باز نماند و گفت راست است وپاك جاء بالصدق وصدق به گفتنا نوشت باد شراب مهر ازجام توحید .

ای باز هوا گرفته وباز آمده به دام دوست

رنج سفر کشیده وباز دیده خود بکام‌دوست

وزبان حال **ابوبکر** میگوید الهی کشیدیم آنچه‌کشیدیم همه نوش گشت‌چون آوای قبول شنیدیم . الهی دانی که هرگزدرمهر شکیبا نبودیم وبهرکوی که رسیدیم حلقهٔ دردوستی گرفتیم و بهر راه که رفتیم بربوی توآن راه بریدیم . دل رفت مبارك باد ورجان برود درین‌راه پسندیدیم .

دل باغ‌تو شد پاك ببر، زان که‌درین دل　　یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر　　صدجان نکند آنچه‌کند بوی وصالت

. . . .

٦ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **ان تصبك حسنة** » اگر بتورسد نیکوئیی ، « **تسؤهم** » ایشانرا اندوهگن کند ، « **وان تصبك مصیبة** » و اگر بتو رسد افتادی یا زیانی یا هزیمتی ، « **یقولوا** » گویند ، « **قداخذنا امرنا من قبل** » از آن بود که دست باآن زدیم پیش ازین وبازنشستیم ، « **ویتولوا وهم فرحون**.(٥٠) » و بر گردند شادان و نازان .

« **قل** » گوی [ای پیغامبر من] ، « **لن یصیبنا** » نرسد بما ، « **الا ما کتب الله لنا** » مگر آنچه خدای نوشت ما را از رسیدنی [هرجای که باشیم] ، « **هو مولینا** » اوست یار ما و خداوند ما ، « **وعلی الله فلیتوکل المؤمنون** . (٥١) » و ایدون باداکـه

پشتی دادن مؤمنان بخدای بادا .

« **قل هل تربّصون بنا** » گوی چشم برچیزی میدارید که رسد بما ، « **الاّ احدی الحسنیین** » جز یکی از دو نیکی ، « **و نحن نتربّص بکم** » وما چشم میداریم بشما ، « ان یصیبکم الله » که برساند خدای بشما ، « بعذاب من عنده او بایدینا » یکی از دو بدی عذابی از نزد خدای یا عذابی بدست ما ، « فتربصوا » پس چشم میدارید ، « انّا معکم متربصون .(۵۲) » که ما با شما چشم دارندگانیم .

« **قل انفقوا** » بگوی پیغامبر من نفقه میکنید ، « **طوعاً او کرهاً** » خوش منش یا ناکام ، « **لن یتقبل منکم** » نخواهند پذیرفت از شما ، « **انکم کنتم قوماً فاسقین.(۵۳)** » که شما گروهی‌اید از فرمان برداری بیرون .

« **وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم** » باز نداشت کردار ایشان‌را و نفقات ایشانرا از پذیرفتاری ، « **الاّ انّهم کفروا بالله وبرسوله** » مگر آنچه ایشان کافر شدند درنهان بخدا و رسول ، « **ولا یأتون الصلوة الاّ وهم کسالی** » و بجماعت نیایند مگر بکسلانی ، « **ولاینفقون الاّ وهم کارهون.(۵۴)** » وز کوة ندهند مگر بدشواری .

« **فلاتعجبك اموالهم** » خوش مبادا دترا ونیکو ، مالهای ایشان ، « **ولااولادهم** » ونه فرزندان ایشان ، « **انّما یرید الله لیعذبهم بها** » میخواهد خدای که ایشان‌را بعذاب میدارد [بافزون آن و بگرد کرد آن و بنگه داشت آن] ، « **فی الحیوة الدنیا** » درین جهان ، « **وتزهق انفسهم** » و جان ایشان برآید ، « **وهم کافرون.(۵۵)** » و ایشان بر کافری .

« **ویحلفون بالله** » سوگند میخورند بخدای ، « **انّهم لمنکم** » که ایشان از شما اند و از اهل دین شما اند ، « **وماهم منکم** » و ایشان از اهل دین شما نیستند ، « **ولکنهم قوم یفرقون.(۵٦)** » لکن ایشان قومی اند که ازدوسوی می‌ترسند .

« **لویجدون ملجأً** » اگر ایشان پناه گاهی می‌یابند ، « **اومغارات** » یامتواری گاهی ، « **اومدّخلاً** » یا نهان جائی ، « **لولّوا الیه** » روی بآن دادندید ، « **وهم یجمحون.(۵۷)** » و ایشان شتابان ودوان .

ومنهم من یلمزك » و از ایشان کس است که ترا به‌بیداد گری باز خواند ، « **فی الصدقات** » درصدقات که دهی ، « **فان اعطوا منها رضوا** » اگر ایشانرا دهند

از آن خشنود باشند و خرسند، «وان لم یعطوا منها» واگر ایشانرا ندهند از آن. «اذاهم یسخطون.(۵۸)» بخشم می‌باشند وناخرسند.

«ولو انّهم رضوا» واگر ایشان خشنود بودندی وخرسند، «بما آتاهم الله و رسوله» بآنچه خدای ایشانرا داد و رسول او، «وقالوا حسبنا الله» وگفتندی بسنده‌است ما را خدای وآنچه وی بخشد وگزیند وسازد، «سیؤتینا الله من فضله» خدای ما را ازفضل خویش‌خوددهد [آنچه خواهد و دربابد]، «ورسوله» ورسول وی رساند، «انّا الی الله راغبون.(۵۹)» ما بنیاز وحاجت خواست خود با خدای خود می گردیم.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ان تصبك حسنة تسؤهم» ای - ان نلت نصرة فی غزائك هذه تحزنهم وان نالتك قادحة من نقصان او هزیمة یقولوا قد اخذنا بالحزم اذ تخلّفنا - میگوید باین غزاء «تبوك» که میروید اگر شما را نصرت وظفر بود منافقان اندهگن شوند ودل تنك واگرهزیمت و شکستی بود ایشان گویند: نیك آمد و راست، که نرفتیم. حزم آن بود که ما بردست گرفتیم، **کلبی** گفت: «حسنه» ظفر و غنیمت روز **بدر** بود، مسلمانانرا و «مصیبت» و شکستگی و نکبة روز **احد**. میگوید منافقان روز **بدر** اندوهگن‌بودند که نصرت مسلمانان میدیدند وروز **احد** شاد بودند که مصیبت و نکبت رسید ایشانرا. رب‌العالمین گفت «ویتولّوا» ای - عن‌الایمان.

«وهم فرحون» لما اصاب رسول‌الله واصحابه یوم احد. الاصابة وقوع الشیء فیما قصد به و قیل - الاصابة الانحطاط من اعلی الی اسفل مشتقّ من‌الصواب.

«قل» یا محمد للمنافقین «لن یصیبنا» شدة و رخاء وخیروشر «الا ما کتب‌الله لنا» فی‌اللّوح المحفوظ و قضاه و قدره علینا فی سابق حکمه کما قال عزّوجلّ: «مااصاب من مصیبة فی‌الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها».

«وعلی‌الله فلیتوکل المؤمنون» یعنی - والیه فلیفوض المؤمنون امورهم علی الرضا بتدبیره.

«قل هل تربصون» ای - هل ینتظرون ان ینزل بنا «الااحدی الحسنیین»

نصرة او شهادة .

«ونحن نتربص بکم» احدی السوئین عذاب من عندالله کما اصاب الامم الخالیة اوبایدینا فنغلبکم بالسیف و نقتلکم «فتربصوا» مواعیدالشیطان .

«انّا معکم متربصون» مواعیدالله فی اعلاء کلمته واعزازدینه . معنی آیت آنست یا **محمد** ایشانرا گوی جز آن نیست که شما انتظارمیکشید وچشم میدارید که رسد بما یکی از دونیکوئی : یا یاری ازخدای وظفر بردشمن . یا شهید شدن درراه خدا. وما چشم میداریم که خدای رساند بشما از دوبد، یکی : عذابی‌ازنزدیك خویشتن یا کشتن بدست‌ما. اکنون شما چشم‌میدارید تا ما باشما چشم‌میداریم .آنچه‌شما چشم بدان میدارید وعدهٔ **شیطان** است و آنچه ما چشم بدان میداریم وعده **خدای** است. روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله‌ص : یضمن‌الله لمن خرج‌فی‌سبیله لایخرج الاایماناً بالله و تصدیقاً لرسوله ، ان یرزقه الشهادة او یردّه الـی اهله مغفوراً نائلا مانال اجراً وغنیمة» .

« قل‌انفقوا طوعاً اوکرهاً »این آیت درشان **عبدالله‌ابی** آمد . رئیس منافقان کان عظیم‌النفقة واسع الوسیعة «انفقوا»امراست بمعنی شرط ومراد باین توبیخ‌است یقول : ان انفقتم‌طائعین اوکارهین‌لن یتقبل منکم . نفقة که میکنید اگر به‌طوع کنید واگر بکره ، از شما پذیرفته نیست که اعتقاد و توحید.با آن نیست . وگفته‌اند این جواب **جدبن قیس** است که گفته بود ائذن لی فی‌القعود و اعینك بمالی. و گفته‌اند طوع ، صدقات‌است که بروی لازم نیست و کره ، زکوة است که شرع اورا فرموده و الزام کرده . وگفته‌اند طوع آنست که باختیار خویش کنند، بردل ایشان آسان وخوش وکره آنست که از بیم قتل کنند ، بردل ایشان گران ودشوار. میگوید هرچون که هست، از شما که منافقان‌اید نپذیرند کـه نخست ایمان باید و صفاء دل و اعتقاد پاك پس زکوة وصدقات و نفقات ـ پس بیان کرد که مانع قبول چیست گفت :

«وما منعهم» ای ـ ما امتنعت اعمالهم من ان تقبل ، الا کفرهم بالله و رسوله . عرب گوید ما منعنی ان افعل کذا الا فلان ای : ما امتنعت الامن اجل فلان . قال‌الله عزّوجلّ :«وما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذّب بها الاولون» ای ـ وما امتنعنا ان

نرسل بالایات الا ان کذّب بها، فان‌الله عزّوجلّ لامانع له. باز نمود که آن نفقات ایشان که پذیرفته نیامد از آن است که ایشان بخدای و رسول کافراند و در نماز کسلان و متثاقل‌اند از آن که گوش بثواب آن ندارند وانفاق بر ایشان دشوار است، از آنکه برخود چون غرامتی و تاوانی میدانند. روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله صم: «للمنافقین علامات یعرفون بها. تحیّتهم لعنة وطعمتهم نهبة وغنیمتهم غلول. لایقربون المساجد الاهجراً ولایأتون الصلوة الادبراً مستکبرین لایألفون ولایؤلفون خشب باللیل صخب بالنّهار». و فی بعض الاخبار: «جیفة باللیل بطّال بالنّهار». وقال **ابن عباس** فی صفة المنافقین: هم النائمون عن العتمات الغافلون عن الغدوات التار کون للجماعات الخافرون للامانات اولئك رجالهم منافقون و نسآؤهم منافقات.

«کرهاً» - بضم کاف قرائت **حمزة** و **کسائی** است، و در معنی، ضمّ و فتح یکسان است.

«ان یقبل منهم» - بیا قرائت **حمزة** و **کسائی** است وباین قرائت نفقات بمعنی انفاق است.

«فلاتعجبك اموالم ولا اولادهم» - این خطاب با **مصطفی** است و مراد باین امت است، و بقول بعضی مفسران در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: فلاتعجبك کثرة اموالهم و اولادهم فی‌الحیوة الدّنیا، انّما یریدالله لیعذّبهم بها فی‌الاخرة. و بیشترین مفسران بر آنند که آیت بر ترتیب خویش است و فی. متصل بیعذّبهم. یعنی - لاتستحسن ما انعمنا علیهم من الاموال الکثیرة و الاولاد.

«انّما یریدالله لیعذّبهم» ای - بجمعها و حفظها و حبّها والبخل بها و کلّ هذا عذاب. و قیل: یعذّبهم بنهب الاموال وسبی الاولاد. میگوید: عجب مدار ونیکو مشمر آن مالها و فرزندان که دادیم ایشانرا که خدای میخواهد که ایشانرا بآن مال و فرزند در دنیا بفتنه افکند و ایشانرا بعذاب دارد وچنانکه مؤمن را در آن اجر و ثواب بود منافق را در آن عقوبت و عذاب بود و آنکه بعاقبت:

«تزهق انفسهم وهم کافرون» ای - تخرج ارواحهم وهم علی الکفر.

«ویحلفون بالله انّهم لمنکم» ای - یحلفون بالله کاذباً انّهم مؤمنون.

«وماهم منکم» ای - لیسوا بمؤمنین.

«ولکنّهم قوم یفرقون» ای - یفرقون الفریقین، همانست که جائی دیگر گفت: «یریدون ان یأمنوا لکم و یأمنوا قومهم» میگوید منافقان از دو سوی میترسند هم از قوم خویش هم از شما - اگر اظهار کنند آنچه در دل دارند ایشانرا بکشند و فرزند ایشانرا ببردگی ببرند.

«لو یجدون ملجأً» ای - ملاذاً. «او مغارات» یعنی - اسراباً، جمع مغارة.

«اومدّخلاً»، و برقراءت **یعقوب** «اومد خلاً» بفتح میم و تخفیف یعنی - مستتراً و مذهباً.

«لولّوا الیه» اقبلوه نحوه.

«وهم یجمحون» یسرعون. من قولهم. فرس جموح یرکب رأسه، ومعنی الآیة: ان المنافقین لوامکنهم الفرار من بین المسلمین بایّ وجه کان کفروا ولم یقیموا بینهم.

«ومنهم من یلمزك»، و برقرائت **یعقوب** «یلمزك» بضم میم ای - یعیبك، واللمز - العیب، اللمزة - العیّاب، و اللمزة المعیب.

«فی الصدقات» ای - فی تفریق الصدقات بین اهلها. این آیت در شأن مردی منافق فرو آمد نام وی **حرقوس بن زهیر**، رسول خدا در غزاءِ **حنین** قسمت غنائم میکرد، گفت: یا رسول الله اعدل فانّك ما عدلت الیوم. رسول خدا چون این سخن از وی بشنید گونهٔ وی سرخ شد، گفت: ان لم اعدل فمن ذا الّذی یعدل و**جبرئیل** عن یمینی و **میکائیل** عن یساری. **عمر** گفت: یارسول الله ایذن لی اضرب عنقه. فقال: دعه فانّی لااحبّ ان یقال انّ **محمداً** یقتل اصحابه، وروی: دعه فانّ له اصحاباً یمرقون من الدّین کما یمرق السهم من الرّمیة. و درخبراست که **ابوبکر** از پس وی برفت اورا در غار یافت باز گشت، **عمر** همچنین برفت ودر نماز یافت و باز گشت، و **علی** رفت و اورا نیافت و نه دید، رسول خدا گفت: یا **علی**! این مرد بروز گار تو بر تو بیرون آید و تو اورا بکشی و نشان بداد. **علی** درحرب **نهروان** اورا درمیان کشتگان یافت. رب العالمین گفت. «فان اعطوا منها رضوا» ای - ان کثرت لهم من ذلك

فرحوا وان اعطیتهم قلیلاً سخطوا ، ای ـ انّما دینهم و سخطهم و رضاهم لدنیاهم .

«ولو انّهم رضوا ما آتیهم الله ورسوله و قالوا حسبنا الله» ، کما قال المسلمون . جواب «لو» اینجا محذوف است و تقدیر آیت اینست : لو رضوا بذلك وتوکلوا علی الله لکان خیراً لهم و **عرب** فراوان جواب «لو» فرو گذارند در سخن و درست است خبر از **مصطفی** ص که گفت : « هلاك امّتی علی ایدی اغیلمة من **بنی عبدمناف** » قالوا : یا رسول الله فماذا تأمرنا ؟ قال : لوانّ الناس اعتزلوهم . این «لو» بمعنی لیت است .

«سیؤتینا الله من فضله» ای ـ خزائنه ، ورسوله من الصدقة والغنیمة . میگوید : خدای ما را از فضل ونعمت خویش میدهد آنچه دریابد ورسول وی رساند. چنانکه درخبر است : «لاتکنوا بابی القسم ـ الله یعطی وانا اقسم .

«انّا الی الله راغبون» ای ـ نسأل الله ان یغنینا من فضله بفضله .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «ان تصبك حسنة تسؤهم» . هر که نعمت وی تمامتر و نواخت خدای بروی بزرگتر ، حاسدان وی بیشتر. منافقان که نعمت و نواخت وفضل خدای دیدند بر **مصطفی** و مؤمنان حسد بردند وصفت حسود اینست که خدای گفت : «ان تصبك حسنةٌ تسؤهم» ، چون نعمت وفضل خدایرا بر کسی بیند اندوهگن شود و رضا و خشنودی او جز در زوال نعمت نیست . **معاویه** گفت : هر دردی را درمان دانم وهر کاری را تدبیری توانم مگر درد حاسد که آنرا هیچ درمان ندانم وهیچ تدبیر نتوانم که داروی وی جز زوال نعمت از محسود نیست . **مصطفی** ص گفت : «ثلث هنّ اصل کلّ خطیئة فاتقو هنّ واحذ روهنّ ایّاکم والکبر فانّ ابلیس حمله الکبران لایسجد لادم علیه السلام وایّاکم و الحرص فانّ آدم حمله الحرص علی ان اکل من الشجرة و ایّاکم والحسد فانّ بنی آدم انّما قتل احدهما صاحبه حسداً و در خبر است که **موسی** علیه السلام مردی را دید نزدیك عرش عظیم درجهٔ بزرگ یافته و بنواخت بی نهایت ولطف بی کران رسیده **موسی** چون اورا بآن ترتیب و آنمنزلت دید بوی غبطت برد و آن منزلش آرزو خواست گفت : بارخدایا آنمرد بآن رتبت و منزلت

بچه رسید ؟ گفت : «لایحسدون النّاس علی ما آتیهم‌الله من فضله» ، نعمت خدا وفضل نعمت خدا بربندگان دید و بایشان حسد نبرد . و درخبراست که در آسمان پنجم ربّ‌العزة فریشتهٔ آفریده بر گذرگاه اعمال بندگان نشسته چون عمل بنده بآسمان برآرند و بوی رسد وهم چون آفتاب از روشنائی ونیکوئی آن عمل می‌تابد ، بوی گوید : قف‌فانا ملك الحسد ، باش که فریشته حسدم تادر آن نگرم که آمیخته حسد است یانه اگر نشان حسد بیند باز گرداند ، وگوید : اضربوا وجه صاحبه فانّه حاسد.

«قل‌لن یصیبنا الاّ ما کتب‌الله لنا» . حجتی روشن‌است برقدریان که میگویند خیر بتقدیر خدا است وشرّ بکردار ما . و رب‌العزه برایشان ردّ میکند و میگوید : یا **محمد** بگوی «لن یصیبنا» هیچ رسیدنی بما نرسد ازخیروشرّ و نفع و ضرّ وعطا ومنع وغنی وفقر ونفاق و وفاق مگرکه خدای خواست وتقدیر کرد و برمانوشت همه بتقدیر او وهمه بحکم او ومشیّت او . درعالم‌چیست از بودنی مگر بخواست او ، موی نجنبد برتن مگر بارادت او وخطرتی نایددردل مگر بعلم او ، آدمی ازخاك آفریدهٔ او نه ازنخّاس خریدهٔ او ، هرچه خواهد کند و برسربندگان راند که حکم حکم او وهمه اسیراند درقبضهٔ اوکس را ازوی واخواست نه ، وازپیش حکم اوبرخاست نه «لایسئل عمّا یفعل وهم یسئلون» .

پیر طریقت گفت : الّهی ای دهندهٔ عطا و پوشندهٔ جفا نه پیدا که پسندکرا وپسندیده چرا ؟ بنده بتاوی بقضا پس گوی که چرا ، الّهی کار پیش از آدم و حوّاست وعطا پیش‌ازخوف ورجا است ، امّا آدمی بسبب دیدن مبتلاست خاصّهٔاو آنکس‌است که از سبب دیدن رها است اگر آسیاءِ احوال گردان است قطب مشیّت بجا است .

«قل‌لن یصیبنالنا الاّما کتب‌الله لنا» قسمت آنست که درازل‌کردند ، حکم آنست که در ازل راندند ، رقم آنست که در ازل کشیدند ، یکی را رقم سعادت کشیده و از معصیت او را زیان نه ، یکی را حکم بشقاوت کرده واز طاعت او را هیچ سودنه ، **محمد بن السماك** گوید : در **بصره** شدم خلقی را دیدم روی بصحرا نهاده و جنازهٔ درمیان گرفته و بحکم تقرب دستارها بر آن همی‌انداختند ، جنازهٔ دیگر دیدم که‌همی

بردند و بر آن سنگ‌باران همی کردند - پرسیدم از آن حال، گفتند: در این شهر مردی بود مؤذن چهل سال روزگار خود درطاعت و متابعت گذاشته بوقت آنکه بانگ نماز کرد دل‌را درسرزلف خوب روئی گم کرد و آن خوب‌روی بعقد نکاح وی رضا نمیداد مگر بدوشرط یکی آنکه خمر بازخورد، دیگر آنکه زنّارگبرکی دربندد. آن‌مسکین بدبخت صدرهٔ توحید بر کشید و زنّار شماسی اختیار کرد و خمر باز خورد و در آن گم‌راهی طریق مواصلت میجست. آن خوب روی گفت: قدم اختیار مادرین مراد بریده کردند دوش جفت ما را دربهشت بما نمودند و شغل مابی مابمراد ما بساختند گواهی‌میدهم که خدا یکی‌است و **محمد** رسول‌او، این بگفت‌وجان بداد برمسلمانی، این خبر بمؤذن رسید از غبن حسرت و حیرت آهی بکرد و جـان بداد بر کافری، اکنون آن‌جنازه که سنگ‌باران بدان‌همی کنند جنازهٔ آن مؤذن است و آن دیگر جنازه که دستارها بحکم تقرّب بر آن می‌اندازند مهـد دولت آن نومسلمان است. هزارجان مقدّس فدای آن نقطهٔ عنایت باد که روز میثاق برجانهای دوستان تجلّی نمود. عنایة الازلیة کفایة الابدیّة، هومولانا، اواست خداوند ما نزدیکتر بما از ما مهربانتر برما ازما، خواهندهٔ مابی‌ما بکرم‌خویش نه‌بسزای ما، نه معاملت درخورما، نه منّت بتوان‌ما. هرچه کردیم تاوان برما. هرچه تو کردی باقی‌برما. هرچه کردی بجای خود کردی نه برای ما.

«وعلی‌الله فلیتوکّل المؤمنون». اهل ایمان را از توکل چاره نیست و آنرا که توکّل نیست ایمان نیست، توکّل برکسی باید کرد که او بعزیزی معروف باشد تا بعزوی عزیزگردد. میگوید: «وتوکّل‌علی‌العزیزالرحیم» ونگرتا اعتماد بر کسی نکنی که امروز هست و فردا نه، اعتماد برپادشاهی کن که تغییر و تبدیل و زوال را بدامن جلال او راه نه، «وتوکل‌علی‌الحی‌الذی لایموت»، دامن‌طلب هرکسی ازسالکان بچیزی بازبست مگردامن‌اعتماد وهمّت متوکلان‌که روا نداشت که جز بدوستی خود بازبندد، «ان‌ّالله یحب‌المتوکلین»، وازمرغان‌هوا توکّل بیاموز. بامداد هریکی بینی ازاوطان خویش بیرون‌آمده بیزار ازخود وبیزار ازخلق چون شب درآید حوصلهاء ایشان ممتلی و بقرارگاه خویش باز شوند «لوتوکّلتم علی‌الله حقّ‌توکّله لرزقکم

كما يرزق الطّير، تغدو خماصاً و تروح بطاناً.

«قل انفقوا طوعاً اوكرهاً لن يتقبل منكم» تقرّب العدوّ يوجب زيادة المقت له و تجنّب الحبيب يقتضي زيادة العطف عليه. قال الله تعالى: «فاولئك يبدّل الله سيّآتهم حسنات.»

« ولا يأتون الصلوة الاوهم كسالى » التهاون بالامر. قال **حمدون**: القائمون بالاوامر على ثلث مقامات: واحد يقوم اليه على العادة وقيامه اليه قيام كسل، وآخر يقوم اليه قيام طلب ثواب و قيامه اليه قيام طمع، و آخر يقوم اليه قيام مشاهدة فهو القآئم بالله لامره لاقائماً بالامر لله سبحانه و تعالى.

٧ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « **انّما الصدقات للفقرآء** » زكوتها كه شرع واجب كرد درويشانرا ست كه هيچ چيز ندارند، « **والمساكين** » و ايشانرا كه كم از كفايت دارند، «**والعاملين عليها**» و ايشان كه صدقه مى‌ستانند از متصدّقان، «**والمؤلفة قلوبهم**» و ايشان كه مى‌تألّف كنند ايشانرا براسلام تا دل فرا اسلام دهند، « **وفى الرقاب** » و در بردگان [كه خويشتن را باز خريده‌اند از سيّد]، « **والغارمين** » و اوامداران [از بهر مصالح مسلمانان]، «**وفى سبيل الله**» ودر [غازيان] درسبيل خدا، «**وابن السبيل**» وراه گذريان كه [درسفر مباح باشندو] روى بخانه دارند، « **فريضة من الله** » اين باز برندهٔ الله است و بخشيده و نامزد كردهٔ او، «**والله عليم حكيم**.(٦٠) » وخداى دانائيست راست‌دان.

«**ومنهم الذين يؤذون النبى**» وهم از ايشان است، ايشان كه رسول را مى‌رنجانند بسخن، «**و يقولون هو اذن**» وميگويند وى همه گوش است، «**قل اذن خير لكم**» گوى اگر گوش است شمارا به است، «**يؤمن بالله**» آنچه از خداى بوى آيد بآن ميگرود، «**ويؤمن للمؤمنين**» و مؤمنان را براست ميدارد وراست گوى ميداند، « **ورحمة للذين آمنوا منكم** » ورحمتى است گروندگان شمارا، « **والذين يؤذون رسول الله**» و ايشان كه رسول خدايرا مى‌رنجانند، «**لهم عذاب اليم**.(٦١) » ايشان راست عذابى درد نماى.

«**يحلفون باللّه‌لكم**» سوگندان میخورند شما را بخدای ، «**ليرضوكم**» تا شمارا خشنود کنند بسخن ، «**واللّه ورسوله احق ان‌يرضوه**» و خدای ورسول وی سزاتراست که خشنود کنند وی‌را ، «**ان كانوا مؤمنين.(۶۲)**» اگر گرویدگان‌اند.

«**الم يعلموا**» نمیدانند ؟! ، «**انّه من يحادداللّه و رسوله**» که هر که گرانی کرد ازخدا و رسول وی ، «**فانّ له نارجهنم**» اوراست آتش دوزخ ، «**خالداً فيها**» جاویدان در آن ، «**ذلك الخزى العظيم.(۶۳)**» آنت رسوائی بزرگ .

«**يحذرالمنافقون**» می‌پرهیزند منافقان ، «**ان تنزل عليهم سورة**» که فرو آید وراِیشان از آسمان سورتی ، «**تنبّئهم بمافى قلوبهم**» که ایشانرا خبر کند از آنچه دردلهای ایشان ، «**قل استهزؤا**» گوی هم این افسوس میدارید ، «**ان اللّه‌مخرج ماتحذرون.(۶۴)**» که خدای بیرون خواهدآورد از دلهای ایشان آنچه می‌پرهیزند از آن .

«**ولئن سألتهم**» واگرپرسی ازایشان [که چرا بدی گفتند یاران را وافسوس داشتند] ، «**ليقولن**» گویند ، «**انما كنا نخوض و نلعب**» مادر سخنی بودیم که بزبان میگفتیم و بازی میکردیم ، «**قل اباللّه و آياته ورسوله**» گوی بخدا و بسخنان ودین وی و رسول او ، «**كنتم تستهزؤن.(۶۵)**» می‌افسوس دارید ؟

«**لاتعتذروا**» خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن را باز مپوشید ، «**قد كفرتم بعد ايمانكم**» که پس ایمان خویش کافر شدید ، «**ان نعف عن طائفة منكم**» اگر فرا گذارند لختی از اینان که درین سخن بودند ، «**نعذب طائفة**» فرونگذارند و عذاب کنند لختی را ازایشان ، «**بانهم كانوا مجرمين.(۶۶)**» ازبهر آنکه خداوندان جرم بودند .

«**المنافقون و المنافقات**» مردان و زنان منافقان ، «**بعضهم من بعض**» همه از یکدیگراند ، «**يأمرون‌بالمنكر**» یکدیگر را بناپسندیده میفرمایند ، «**وينهون عن المعروف**» و یکدیگر را از پسندیده باز میدارند ، «**ويقبضون ايديهم**» و دستهای خود ازنفقه فرومی‌بندند ، «**نسوااللّه**» طاعت‌خدای بگذاشتند «**فنسيهم**» تاخدای نواخت ایشان بگذاشت ، «**ان المنافقين‌هم الفاسقون.(۶۷)**»

که منافقان از ایمان راست بیرون‌اند.

« **وعدالله المنافقین و المنافقات** » وعـده داد الله منافقانرا مردان و زنان، « **والکفار** » وکافرانرا، « **نارجهنم** » آتش دوزخ، « **خالدین فیها** » جاویدند اندر آن، « **هی حسبهم** » آن بسنده‌است ایشانرا، « **و لعنهم‌الله** » ولعنت خدای برایشان « **فلهم عذاب مقیم**.(٦٨) » و ایشان را عذابی پاینده.

« **کالذین من قبلکم** » سرانجام اینان راست چون سرانجـام ایشان که پیش از شما بودند، « **کانوا اشدّ منکم قوة** » ازشما سخت نیروتر بودند، « **واکثراموالا و اولاداً** » و بیشتر بودند بمـال و فرزندان، « **فاستمتعوا بخلاقهم** » بکوشیدند بهرهٔ خودرا ازاین جهان، « **فاستمتعتم بخلاقکم** » و شما میکوشید بهرهٔ خودرا ازین جهان، « **کما استمتع الذّین من قبلکم بخلاقهم** » چنان که‌ایشان کوشیدند که پیش از شما بودند، « **وخضتم کالذی خاضوا** » درگرفتید همان سخنان نابکار که ایشان در گرفتند و برآن رفتند، « **اولئك حبطت اعمالهم** » ایشان آنند کـه کارهای ایشان تباه گشت، « **فی الدینا والاخرة** » درین جهان و درآنجهان، « **و اولئك هم الخاسرون**.(٦٩) » و ایشان بمانند زیانکاران.

« **الم یأتهم** » نیامد بایشان، « **نبأ الذّین من قبلهم** » خبر ایشان که پیش از ایشان بودند، « **قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابرهیم و اصحاب مدین و المؤ تفکات** » قوم نوح و عاد و ثمود و **قوم ابراهیم** و گروههای **مدین** و اهل شارستانهای **لوط**، « **اتتهم رسلهم بالبینات** » بایشان آمد رسولان‌خدای به‌پیغامهای روشن ونشانهای درست، « **فماکان‌الله لیظلمهم** » وخدای ورا یشان هر گز بیداد گر نبود، « **ولکن کانوا انفسهم یظلمون**.(٧٠) » ولکن ایشان برخود بیداد کردند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « انّما الصدقات » یعنی - مال الزّکوة و الجزیة و سایر ماسبیله الی بیت‌المال. میگوید: مال زکوة و جزیت ذمّی و مالی که درشرع، مصرف آن بیت‌المال است هشت صنف است کـه رب‌العزة درین آیت بیان کرد و ملك ایشان

کرد تا برایشان قسمت کنند بسویّت بهشت قسمی، هرقسمی ثمنی و هرصنفی باید که کم از سه کس نباشند، آن ثمن برایشان قسمت کنند که ربّ العزّة بلفظ جمع یاد کرده واقلّ الجمع ثلثه. روی عن **زیادبن الحارث الصدائی** قال: اتیت رسول‌الله صم فبایعته فاتاه رجلٌ فقال: اعطنی من الصدقة، فقال له رسول‌الله: انّ الله لم یرض بحکم نبی ولاغیره فی الصدقات حتّی حکم فیها هو فجزّاها ثمانیة اجزآءٍ فان کنت من تلك الاجزاءِ اعطیتك حقّك.

و بدان که آن هشت صنف: اول فقرااند، و بمذهب **شافعی** فقیر آنست که هیچ چیز ندارد وراه بوجه معاش نبرد، پس اگرهیچ ندارد و کسب داند و قوّت کسب دارد در شمار فقرا نبود و اورا سهم صدقات ندهند، که **مصطفی** علیه‌الصلاة والسلام گفت: «لاحظ فیها لغنیّ ولا قوی یکتسب». و اشتقاق فقر از فقار است، تقول: فقرته، ای ـ اصبت فقاره، وهو اصل الظّهر کما تقول: رأسته و رجلته، ای ـ ضربت رأسه و رجله، فکانّه کسر ظهره.

ومساکین آنند که چیزی دارند، امّا کم از کفایت دارند و ایشانرا دخلی بود، امّا دخل‌ایشان بخرج بهم وفانکند و مسکن وفرش ضروری وجامعهٔ تجمّل که ناچار است و سبب ستر است، اسم مسکنت از ایشان سلب نکنند و استحقاق بنبرد. قومی مفسران وفقها بعکس این گفتند، یعنی: مسکین اوست که هیچ چیز ندارد و فقیر او که دارد کم از کفایت، و قول اول‌درست‌تر است و مشهورتر، بدلیل آیت و خبر، امّاالایة فقوله: «امّاالسفینة فکانت لمساکین یعملون فی‌البحر»، وامّا الخبر: فکان صم یتعوّذ من الفقر و یسأل المسکنة فیقول: اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین، این دلیل است که فقر صعب‌تر است و سخت‌تر، و نیز ابتدا بفقر کردن دلیل است که حال فقیر صعب‌تر است و حاجت وی بیشتر، والعرب لایبدأ الاّبالاهم فالاهمّ.

قومی مفسران گفتند: فقیرومسکین دونام‌است یك‌قوم را، فکلّ فقیرمسکین و کلّ مسکین فقیر، و دونام برایشان نام‌نهاد تا دوسهم صدقات بایشان رسانند، وذلك نظرمن‌الله‌لهم‌ورحمة علیهم. **کلبی** گفت: درعهد رسول‌خدافقرا **اهل صفه** رامیگفتند

قرب چهارصد مرد بودند که هیچ چیز معلوم نداشتند ، متعفّفان بودند که سؤال نمیکردند ، ومساکین طوّافانرا میگفتند که بدرسرایها میگشتند وسؤال میکردند. و قومی بعکس این گفتند ، واستدلّوا بما روی **ابوهریرة** قال : قال رسول‌اللّه‌ صم : لیس المسکین هذا الطّواف الّذی یطوف علی النّاس ، ترده اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان ، انّما المسکین الّذی لایجد غنی یغنیه و یستحیی ان یسأل النّاس ، ولا یفطن به ، فیتصدّق علیه . و اشتقاق مسکین از سکون است سمّی مسکیناً لانّ الفقر اسکنه لایتحرّك الی مایتحرّك الیه الغنی . و گفته‌اند معنی مسکنت ذلّت است شکستگی و خواری ، و این ذلّت بردو وجه است : ذلّت فقر وذلّت حال . و ذلّت **جهودان** که ربّ العزّة گفت : «ضربت علیهم الذّلة والمسکنة» ذلّت حال‌است ، و کذلك قوله : «لمساکین یعملون فی‌البحر» ، و کذلك قول **علی** ع :مسکینُ ابن‌آدم ینظر بشحم ویتکلم بلحم ویسمع بعظم مستور لاجل مکنون‌العلل محفوظ‌العمل تؤلمه‌البقة وتقتله الشّرقة و یمیته الغرقة . این فقرا و مساکین ، بحکم آیت دو سهم ایشان راست چندانکه بدو سهم برآید بایشان دهند که بآن بازرگانی کندو کسب بآن بخرد تا حاجت وی برآید و فقر وی زائل گردد ، واختلف العلماء فی‌حدّ الغنی الّذی یمنع اخذالصدقة ، فقال‌الاکثرون : حدّه ان یملك مایتی درهم و قال قوم : من‌ملك خمسین درهماً لایحلّ له الصدقة ، لقول‌النبی‌ صم : من سأل النّاس وله مایغنیه جاء یوم القیمة ومسئلته فی‌وجهه خموش او خدوش قیل ومایغنیه قال‌خمسون درهماً اوقیمته من الذّهب ، وهو قول **الثوری** و **ابن المبارك** و **احمد** و **اسحق** .

« والعاملین علیها » و هم‌السّعاة الّذین یجمعون المال و یجبون الخراج الی بیت‌المال . ایشان که صدقات از متصدقان ستانند و به‌بیت المال جمع کنند ، و قاضی که آنرا فرماید ازین بیرون است که این حقّ عاملان است و اعوان ایشان وآنکه استحقاق ایشان بقدر عمل است ، اگر اجرت ایشان کم از ثمن بود که سهم ایشان است فاضل برارباب سهام که باقی‌اند قسمت کنند و اگراجرت زیادة از ثمن باید از سهام هفت گانه که‌باقی‌اند تمام کنند بیك قول وازسهم مصالح بقولی‌دیگر وتوانگر و درویش درآن یکسان‌اند .

«والمؤلّفةقلوبهم» - این مؤلّفه درعهد رسول خدابودند. سادات عرب سروران قبائل ازبنی امیه ، **بوسفیان حرب** واز بنی مخزوم ، **الحارث بن هشام** واز بنی جمح **صفوان بن امیه** و از بنی عامر، **سهیل بن عمرو** و از بنی اسد، **حکیم بن حزام** و از بنی نضر، **مالک بن عوف** و از بنی سلیم، **عباس بن مرداس** و از بنی ثقیف ، **العلاء بن حارثه** و از بنی سهم، **عدی بن قیس** . ایشان در اسلام آمدند ، رسول خدا استمالت دلهای ایشان کرد وسهمی در صدقات ازبهر ایشان پیدا کرد تا اسلام بردل ایشان شیرین گردد و نیّت ایشان در اسلام قوی شود ودیگران نیز باسلام رغبت کنند . و درخبر است که روز **حنین** ایشانرا هریکی صد اشتر بداد . امّا این سهم مؤلّفه بعداز وفات **مصطفی**ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام درعزّ و کثرت و درمنعة از آن بی‌نیاز است ، والحمدلله‌رب العالمین . و **عمرخطاب** گفت: انّا لانعطی علی‌الاسلام شیئاً فمن شآء فلیؤمن و من شاء فلیکفر . و ذهب بعض اهل العلم انّ للامام ان یعطی مَن یتألّفه علی‌الاسلام ولایدفع الی الکفّار .

«وفی‌الرّقاب» وهوالمکاتب الّذی یشتری نفسه من مولاه فیعان علی فکاك رقبته .

«والغارمین» وامداران‌اند و ایشان دو فرقت‌اند : فرقتی درویشان‌اند که قرض گرفته‌اند نه برمعصیت ، از بهر مصلحت نفس خویش و قوت عیال خویش ، و فرقتی توانگران‌اند که قرض گرفته‌اند از بهر مصالح مسلمانان و تسکین فتنها . این هردو فرقه غارمان‌اند ، سهمی حقّ ایشان است ایشانرا از آن سهم چندان دهند که آن قرض بگزارند اگرچه توانگر باشند تا ازعهدهٔ آن بیرون آیند .

«وفی‌سبیل‌الله» غازیان‌اند ایشان که بساز وبرگ خویش ونشاط خویش روند و بردیوان سلطان اقطاعی ومرسومی ندارند ، ایشانرا چندانی دهند که نفقه وبرگ راه وآلت جنگ ازاسب و سلاح اگرسوارباشند ازآن بسازند ، و درویش وتوانگر درآن یکسان که **مصطفی** گفت : لاتحلّ الصدقة لغنیّ الا لغاز فی‌سبیل‌الله اولعامل علیها او لغارم ، وهم ازین‌باب است بناء مصانع و عمارت قناطر که درراه غزا بود .

و قال **ابن عباس** : يجوزان يصرف سهم سبيل الله الي الحج، وهوقول **الحسن** و **احمد** و **اسحق** .

« وابن السبيل » راه‌گذریان‌اند که درسفراند یا برعزم سفراند درسفرطاعت نه در سفرمعصیت و درسفر مباح دو وجهی‌است چندان بوی دهند که‌بآن‌مقصدخویش‌رسد آنجا که روی دارد ، و گفته‌اند : ابن السبیل کسی است که در سفر راه بروی بزنند ومنقطع‌شود ، عاجز ومحتاج نفقه . وقيل : هوالضيف ينزل عليك . ونسب الى‌السبيل لملابسته ايّاها .

« فريضة من‌الله » - نصب على‌الحال . و قيل : نصب على‌المصدر و معناه - قطيعة من‌الله ، اى - هذه‌السهام قطايع‌الله‌على اربابها .

« والله عليم حكيم » يضع الصدقات مواضعها . علماء دین درقسمت این سهام مختلف‌اند ، قومی گفتند : از صحابه و تابعین که اگر این هشت صنف بدست نیایند چندانکه بدست آیند اگرهمه یك صنف بود بایشان دهند رواست و از آن صنف اگرهمه یك‌تن بدست آید صدقهٔ خویش بوی دهی رواست و هو مذهب ابی حنیفه رحمةالله علیه . امّا جماعتی چون **عمر عبدالعزیز** و **عکرمه** و **زهری** و **شافعی** و بیشترین اصحاب حدیث بر ظاهر آیت برفتند مگر سهم مؤلّفه که امروز ساقط است باجماع برهفت صنف که باقی‌اند قسمت کرشند بسویّت و از هرصنفی کم از سه کس روا نباشد که بایشان دهند ، و يبدأ باهله ثمّ باهل بلده ويردّ حصة من‌لم يوجد على من وجد منهم . و اختلفوا فى نقل الصدقات عن بلد المال الى موضع آخر مع وجود المستحقين فيه ، فكرهه اكثر اهل العلم لما روى انّ النّبى‌ص بعث **معاذاً** الى **اليمن** فقال : انّك تأتى قوماً من‌اهل الكتاب فادعهم الى شهادة ان لااله الاالله وانّى رسول‌الله فان‌هم اطاعوا لذلك فاعلمهم انّ‌الله افترض عليهم صدقة اموالهم تؤخذ من اغنيائهم و تردّ الى فقرآئهم فان‌هم اطاعوا لذلك فايّاك و كرآئم اموالهم واتّق دعوة المظلوم فانها ليس بينها و بين‌الله حجاب ، فهذا يدلّ على انّ صدقة اغنيآء كلّ قوم تردّ على فقرآء ذلك القوم .

« ومنهم الّذين يؤذون النّبى » - این آیت درشأن **نبتل بن‌الحارث** فروآمد

مردی منافق، کریه المنظر، مشوّه الخلقة. **مصطفی** گفت: «من ارادان ینظر الی الشیطان فلینظر الی **نبتل بن الحارث**. بدزبان بود و سخن چین، اسرار **مصطفی** ومؤمنان بر منافقان بردی و آنچه شنیده بودی ودیده، باز گفتی وطعن کردی. او را گفتندی چنین مگوی ومکن، جواب داد: انّما **محمد** اذنٌ، من حدّثه شیئاً صدّقه نقول ما شئنا ثمّ نأتیه فنحلف له فیصدّقنا. **محمد** همه گوش است هرچه گویند همه شنود و پذیرد. ربّ العالمین گفت: «قل اذن خیرلکم» گوی ارهمه گوش است بهتر گوش است که مستمع خیر است نه مستمع شرّ.

«یؤمن بالله» آنچه ازخدای بوی آید بآن میگرود وآن می‌پذیرد.

«ویؤمن للمؤمنین» و مؤمنانرا راست گوی میدارد وسخن ایشان میپذیرد. این لام زیادت است هم‌چنان که آنجا گفت: «مصدّقاً لمابین یدیه» و کقوله «ردف لکم» ای ـ ردفکم، و یقول العرب: آمنته و آمنت له، ای ـ صدّقته. و در شواذّ خوانده‌اند: اذنٌ خیرلکم منوّن‌مرفوع، معنی آنست که اگر همه گوش‌است چنانکه میگویند، پس شما را به‌است که آنچه میگوئید می‌شنود وعذر که میگوئید راست و ناراست می‌پذیرد.

«ورحمةٌ للّذین آمنوا منکم» ـ قرائت عامّه رفع است ای ـ هورحمة فی سهولة خلقه و سلامة معاملته و لین جانبه. **حمزه** خواند: «ورحمةٍ» بخفض، معطوف بر «اذن خیرلکم» یعنی ـ که او رحمتی است گرویدگان شما را، بخالص المؤمنین ویداری المنافقین.

«والّذین یؤذون رسول‌الله» بالقول و الفعل. «لهم عذاب الیم».

«یحلفون بالله لکم لیرضوکم» ـ جماعتی منافقان بهم بودند، **خلاس بن سوید** و **ایاس بن قیس** و**عبیدبن هلال** و **ودیعة بن ثابت** و جماعتی دیگر همه گفتند: لئن کان ما یقول **محمد** حقّاً فنحن شرّ من‌الحمیر. غلامی از آن انصاریان حاضر بود نام وی **عامربن قیس**، این سخن بشنید خشم گرفت گفت: والله انّ ما یقول **محمد** لحقّ وانتم شرّ من‌الحمیر ـ وبخدای که آنچه **محمد** میگوید راست‌است و شما از خر بترید، پس آن غلام پیش **مصطفی** آمد وقصه باز گفت. ایشان آمدند وسوگند خوردند

که عامر دروغ زن است. رسول خدای ایشانرا راست گوی داشت ، عامر دل تنگ گشت گفت : اللّهم صدّق الصادق و کذّب الکاذب ، فانزل‌الله هذه الایة .

مقاتل و کلبی گفتند : قومی منافقان بودند که از غزای تبوك تخلّف کردند بی‌عذر ، چون رسول خدا از غزا بیرون آمد ایشان پیش مؤمنان آمدند وعذرهای ناراست میدادند بمؤمنان و سوگندان میخوردند ، ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد : « یحلفون‌بالله لکم » یعنی - للمؤمنین «لیرضوکم» بحلفهم .

« والله ورسوله احقّ‌ان یرضوه ان کانوا مؤمنین » ای - ان کانوا علی‌ما یُظهرون فکان ینبغی ان لا یعیبوا النّبی‌ص فیکونوا بتولّیهم النّبی‌ص وترك عیبه ، مؤمنین . قال الزّجاج : لم یقل « یرضوهما » لانّ المعنی یدلّ علیه فحذف استخفافاً، المعنی - والله احقّ ان یرضوه ورسوله احقّ ان یرضوه . قال الشاعر :

نحن بما عندنا وانت بما عندك راضٍ والرّأی مختلف

« الم یعلموا انّه » ای - انّ الامر و الشّأن .

« من یحادد‌الله و رسوله » ای - من یحارب اولیاء‌الله ورسوله .

« فانّ‌له نارجهنّم » ای - الامر انّ‌له نارجهنّم .

« خالداً فیها » فی‌النّار .

« ذلك الخزی العظیم » الاهلاك الدّائم .

« یحذرالمنافقون » - این عبدالله‌بن ابیّ منافق است کان یعلم انّ الوحی‌علی رسول‌الله من‌السماء صادق و لکنّه حمله حسده علی النّفاق فنافق بین عمله وحسده . کلبی گفت: مردی منافق گفت : والله لوددت انّی قُدّمت‌فجلّدت مائةً ولاینزل فیناشیءٌ یفضحنا ، فانزل‌الله هذه الآیة . و روا باشد که « یحذرالمنافقون » اگرچه بلفظ خبر گفت ، بمعنی امر باشد ، یعنی - لیحذرالمنافقون .

« ان تنزّل علیهم » ای - تنزّل علی‌المؤمنین .

« سورةٌ تنبّئهم » تخبرهم « بما فی قلوبهم » - ابن کیسان گفت : این دوازده مرد منافق بودند که لیلة العقبه درآن غزای تبوك قصد رسول خدا کردند و در دل داشتند که درشب تاریك برسرعقبه فراپیش مصطفی روند و زحمت کنند ودرمیان

زحمت اورا هلاك كنند ، **جبرئيل** ازآسمان آمد و **مصطفی** را از آن حال واز آن اندیشهٔ ایشان خبرداد و اورا برحذر داشت ، چون شب درآمد وآن منافقان نزدیك عقبه درآمدند متنکروار **عمار یاسر** درپیش راحلهٔ **مصطفی** ایستاده و**حذیفه** ازپس ایستاده و مرکب **مصطفی** میراندند ، **مصطفی** گفت : یا **حذیفه** اضرب وجوه رواحلهم.آن قوم که می آیند راحلههای ایشان بروی باز زن تا باز گردند . **حذیفه** ایشان را بزد و ایشانرا باز گردانید ، پس چون بمنزل فروآمدند رسول خدا گفت : یا**حذیفة** من عرفت من القوم؟آن قوم را هیچ شناختی ؟ گفت : نه یا رسول الله .رسول خدای گفت :انّه فلان وفلان وفلان تا هردوازده برشمرد. **حذیفه** گفت: الاّ تبعث الیهم فیقتلهم . فقال : اکره ان تقول العرب لما ظفر باصحابه اقبل یقتلهم بل یکفیناهم الله بالدّبیلة .فقیل: یا رسول الله ! وما الدّبیلة ؟ قال : شهاب من جهنّم یضعه علی نیاط فؤاد احدهم حتّی تزهق نفسه . و روی ان النبیص قال : فی امّتی اثنا عشر منافقاً لایدخلون الجنّة ولایجدون ریحها حتّی یلج الجمل فی سمّ الخیاط ، ثمانیة منهم یکفیهم الدّبیلة سراج من النّار تظهر فی اکتافهم حتّی تنجم من صدورهم و کان کذلك . پس ایشان ترسیدند که اگر آیت از آسمان آید ، ایشانرا فضیحت رسد تا **جبرئیل** آمد وآیت آورد و نفاق و کفر ایشان آشکارا کرد و رسوا گشتند ، تا **قتاده** میگوید : کانت هذه السورة تسمّی : فاضحة المنافقین .

«قل استهزؤا انّ الله مخرجٌ ماتحذرون» این ازخدای تهدیداست ومعنی آنست که گوی که همین افسوس میدارید که خدای بیرون خواهدآورد از دلهای شما آنچه میترسید که آشکارا گردد، همچنانکه جائی دیگر گفت : «ام حسب الّذین فی قلوبهم مرضٌ ان لن یخرج الله اضغانهم» .

«ولئن سألتهم لیقولنّ» ـ این درشأن مردی آمد که چون **مصطفی** ص بغزای **تبوك** بیرون رفت ، وی گفت : ایظنّ **محمد** انّ قتال **بنی الاصفر** کقتال من لقی من غیرهم ؟ می پندارد **محمد** که قتال **رومیان** وهم **بنوالاصفر** هم چون قتال دیگران است ؟ ومی طمع دارد که سرایهای **روم** وقصرهای **شام** بدست آرد و درآن نشیند ، هیهات له من ذلك، این نتواند بود و دیر باین رسد . **زیدبن اسلم** و **محمد بن کعب**

گفتند: مردی منافق گفت در آن غزای **تبوک**: مارأیت مثل قرّائنا هؤلاءِ ارغب بطونا ولا اکذب لساناً ولااجبن عنداللقاء. یعنون رسول‌الله و اصحابه. گفت: ندیدم قومی ازین شکم خوارتر ودروغ‌زن‌تر وبددل‌تر ازین قرّایان یعنی **مصطفی** ومؤمنان. **عوف بن مالک** این سخن بشنید، گفت: کذبت ولکنّک منافق لاخبرنّ رسول‌الله(ص) وتو مردی منافقی ومن **مصطفی** راازین سخن خبردهم. **عوف** بیامد تا**مصطفی** راخبردهد و **جبرئیل** پیش از وی آمده بود وآیت آورده: «ولئن سألتهم» اگرتو پرسی ایشانرا یعنی آنمرد راکه آن سخن گفت که چرا گفتی؟

«لیقولن انما کنا نخوض ونلعب» جواب دهد وگوید: آن سخنی بودکه بزبان میگفتیم وبازی(۱) می کردیم - خوض - اسمی است درقرآن رفتن را درسخن نابکار چنانکه گفت: «ذرهم فی خوضهم یلعبون» و «خضتم کالّذی خاضوا» همه‌ازیکباب‌است.

ضحاک گفت: این درشأن **عبدالله ابی** واصحاب وی آمد که در **رسول خدا** ناپسندوناسزا گفت.قال **ابن عمر**: رأیت **عبدالله بن ابی** یشتدقدام **رسول‌الله** والحصی والحجارة ینکب رجلیه یقول: یا **رسول‌الله** «انما کنّا نخوض و نلعب»، و **النبی**ص یقول: «ابالله وآیاته ورسوله کنتم تستهزؤن؟» مایلتفت الیه ومایزید علیه.

ابن‌عباس گفت: چون **مصطفی**ص از **تبوک** باز گشته بود براه در که می آمد چند کس را دید که سخنی در میان افکنده بودند و می‌خندیدند. **جبرئیل** آمد از آسمان در آن حال و گفت یا **رسول‌الله** آن قوم را بینی؟ یستهزؤن بالله و رسله و کتبه، **عمار یاسر** را فرستاد بایشان گفت: ادرکهم قبل‌ان **یحترقوا** روایشانرا پرس که بچه می‌خندند یا **عمار**! وایشان جواب دهندکه مادرسخنی بودیم چنانکه کاروانیان گویند وبازی کنند تا راه برخود پدید کنند. **عمار** بایشان رسید و از آن ضحک و استهزاء پرسید جواب همان دادند که رسول خدا گفت: **عمار** گفت صدق الله و بلّغ رسوله‌احترقتم لعنکم‌الله گفتا ویکی دیگر بصحبت ایشان بود که سخن نمی گفت ونمی‌خندید وایشانرا از آن نهی نمیکرد پیش **مصطفی** آمدا بن‌نیک‌تن وگفت یا**رسول‌الله** والّذی انزل علیک الکتاب ما آلیتهم ولا نهیتهم، رب‌العالمین‌این آیت‌فرستاد درکارایشان.

«لاتعتذروا» ایشانرا گوی که خویشتن را عذر مگوئید و خویشتن باز

(۱) درنسخهٔ الف: بازمی کردیم؟

میپوشید ، «قد کفرتم بعد ایمانکم» قدظهر کفرکم بعداظهار کم الایمان . پس از آن که اظهار ایمان کردید کفر از شما ظاهر گشت و کافر شدید .

«ان یَعفَ عن طائفة منکم» بضم یا و فتح فا ، «تعذّب» بضم تا «طائفةٌ» برفع این قرائت عامّه است و **عاصم** تنها «ان نعف» بفتح نون خواند «**نعذب**» بضمّ نون و کسر ذال «**طائفة**» بنصب و این طائفه یك تن است هم چنان که گفت : «و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین» و **عرب** یك تن طائفه خوانند و پارهٔ از جامه ، طائفه خوانند ، یقال : ذهبت الریح بطائفة من ثوبه . فعفی عن الطائفةالاولی . آنمرد که با ایشان بود و خاموش بود نه استهزاء کرد و نه نهی ، رب العالمین از وی فرا گذاشت وعفو کرد وهو **مخشی بن حمیر** لمانزلت هذه الآیة بریٔ من النفاق وسأل الله ان یقتله شهیداً لایعلم بمکانه فقتل یوم الیمامة فلم یوجد له اثر . وآن دیگران که سخن بانکار گفتند واستهزاء کردند خدای تعالی هلاك کرد ایشان را وعذاب کرد ، اینست که گفت : «نعذّبُ طائفةً» یعنی باقامتهم علی النّفاق «بانهم کانوا مجرمین» ای ـ نعذّب بسبب «انهم کانوا مجرمین» .

«المنافقون و المنافقات» . **ابن عباس** گفت : مردان منافق سیصد بودند و زنان منافقات صد و هفتاد ، «بعضهم من بعض» ای ـ هم ید واحدة و صنف واحد فی اظهار الایمان واستسرار الکفر . میگوید همه از یك دست بودند چون یك تن بودند در اظهار ایمان و استسرار کفر و نفاق یتشابهون فی هـذه الاخلاق المعدودة فی الآیة در امر منکر و نهی معروف و قبض دست هم چون هم اند و بهم مانند .

«یأمرون بالمنکر» ای ـ بالکفر والعصیان والبخل والتخلف عن الجهاد «وینهون عن المعروف» ای ـ عن الایمان والنفقة علی اصحاب **رسول الله** چنانکه جائی دیگر گفت : «لاتنفقوا علی من عند رسول الله» «ویقبضون ایدیهم» عن اخراج الزکوة والنفقة فی الجهاد ، باین معنی قبض ید کنایت است از بخل ، واصله ان المعطی یمدّ یده و یبسطها بالعطاء والممسك یقبض یده ولا یمدّها ، وقیل ـ یقبضون ایدیهم عن رفعها فی الدعاء الی الله و فی الحوائج ، کماروی **عن النبی** ص انه رأی فی الموقف و یده علی صدره کاستطعام المسکین ، و قیل ـ یقبضون ایدیهم عن معونة المسلمین .

«نسوا الله فنسيهم» ای - ترکوا اطاعته فترك تطهيرهم، و قيل - **نسوا** نعم الله عندهم فانساهم الله شکر النعم «ان المنافقين هم الفاسقون» الخارجون عن دين الله.

«وعد الله المنافقين والمنافقات والكفار نار جهنم خالدين فيها هی حسبهم» ای - النار حسبهم فيها كفاية لجزاء كفرهم «ولعنهم الله» ابعدهم عن رحمته «ولهم عذاب مقيم» دائمٌ لاينقطع «كالذين من قبلكم» موضع كاف رفع است ای - انتم كالّذين من قبلكم. وقيل - محله نصب ای - وعد الله المنافقين وعداً كما وعد الذين من قبلكم «كانوا اشد منكم قوة» بطشاً وسعةً «واكثر اموالاً واولاداً فاستمتعوا» فتمتّعوا وانتفعوا «بخلاقهم» بنصيبهم من الدنيا. الخلاق التام الوافر من النصيب مشتقٌ من الخلق وهو التقدير.

«فاستمتعتم بخلاقكم كما استمتع الّذين من قبلكم بخلاقهم». قال **الحسن**: دانوا بما ارادوا من الاديان ولم يدينوا بدين الله، «وخضتم»، فی الباطل ای - فی الطعن علی **النبی** ص «كالّذی خاضوا» ای - كالّذين خاضوا فحذف النون اواجری مجری من.

«أولئك حبطت اعمالهم فی الدنيا» لانّهم احترفوا عنها، «والاخرة» لانهم يدخلون النار.

«و اولئك هم الخاسرون» - خسروا الدينا والاخرة. رب العالمين ميگويد فرا منافقان، که شما همان کردید که پیشینیان و گذشتگان کردند، آیات و سخنان ما دروغ شمردند و بر پیغامبران طعن زدند و ایشانرا دروغ زن داشتند و بمؤمنان استهزاء کردند و دردنیا بباطل کوشیدند وبرپی هوا و مراد خود ایستادند ودینداری بدل خواست و هوای خویش کردند نه بفرمان و رضاء حق و دنیا را بعقبی خریدند شما نیز همان کردید، لاجرم سر انجام همان یافتید لعنت خدا وسخط و نقمت وی و دوری از رحمت و آتش دوزخ. روی **ابوهريرة** عن **النبی** ص: لتأخذُنّ كما اخذت الامم من قبلكم ذراعاً بذراع و شبراً بشبرو باعاً بباع حتی لو انّ احداً من اولئك دخل حجر الضبّ لدخلتموه. قال **ابوهريرة**: فاقرؤا ان شئتم «كالّذين من قبلكم كانوا اشدّ منكم قوّةً»... الآية، قالوا: يا رسول الله كما صنعت فارس والرّوم واهل الكتاب؟ قال: فهل النّاس الّا هم. وقال **ابن مسعود**: انتم اشبه امم الانبياء **ببنی اسرائيل** سمتا وهدياً تتبعون عملهم حذو القذة بالقذة غير انّی لاادری اتعبدون العجل املا، ثمّ

ذكر نبؤ من قبلهم .

فقال : «الم يأتهم» يعنى - المنافقين والكافرين، «نبؤ الّذين من قبلهم قوم نوح» اغرقوا بالمآءِ، «وعادٍ» اهلكوا بالرّيح، «وثمود» اهلكوا بالرّجفة، «وقوم ابراهيم» بسلب النعمة و هلاك نمرود ببعوضة، «و اصحاب مدين» اهلكوا بالحرّ والنّار يوم الظلّة، «والمؤتفكات» قريات قوم لوط اهلكت فجعل عاليها سافلها و امطر و اعليها حجارةً من سجيل، والمعنى - ائتفكت بهم اى - انقلبت . قال **مقاتل** : المؤتفكات المكذّبات .

«اتتهم رسلهم بالبيّنات» فكذبوهم وعصوهم كما فعلتم يا معشر الكفّار فاحذروا تعجيل النقمة .

«فما كان الله ليظلمهم» ليعذّبهم قبل مبعث الرّسول صم .

«ولكن كانوا انفسهم يظلمون» بتكذيب الرّسل ، اعلم الله عزّوجل ان تعذيبه ايّاهم باستحقاقهم وانّ ذلك عدل منه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «انّما الصّدقات للفقراءِ . . .» الآية . اى هرگز روزى دلت همراه درد فقرى نابوده ودرهمه عمر يك ساعت **يعقوب** وار دربيت الاحزان فقر نانشسته . اى هرگز روزى صفات خودرا بنعت فقر درمنجنيق مجاهدت نانهاده وهرگز يك لحظه درغار غربت وحال مسكنت درمتابعت حبيب وصديق، جان فدانا كرده ، گمان بردى كه بى آنكه امروز شربت فقر چشى و لباس رياضت پوشى ، فردا با فقراءِ صحابه و مردان راه فقر منازل عليين بُرى ، گمانت خطاست و تدبيرت ناراست . ايشان بر آن فقر خويش هزار بار عاشق تر از آن بودند كه تو برخواجگى خويش . **عبدالرحمن عوف** مهترى بود از مهتران صحابه امّا جمال فقر از وى روى پوشيده بود. روزى بحضرت **مصطفى** درآمد و **سعدمعاذ** درويش صحابه آنجا حاضر بود ، از **عبدالرحمن** سخنى بيامد كه آن درويش دلتنگ گشت و رنجور شد . پس از آن **عبدالرحمن** يك نيمهٔ مال خويش فداى آن رنج دل وى ميكرد و وى مى نپذيرفت . رسول خدا گفت : يا **سعد** چرا نميپذيرى ؟ گفت : يا رسول الله گوهر فقر عزيزتر از آنست كه بكلّى

دنیا بتوان فروخت. صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تاعارفی را بحکم عنایت ازلی دیدهٔ آن دهند کـه جمال فقر ببیند و عزّ فقر بشناسد، دردی باید که آن درد اورا باطلب آشنا گرداند و این طلب نه‌چون طلب دیگر چیزهاست واین درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمهٔ حرام از سر معده پدیدآید، درد دین ودیدار این طلب از طبقهٔ جگر آزاد مردان خیزد وعزّفقر که در دلهای طالبان پدیدآید بقدر درد پدید آید، هر آن دلی که آن پردردتر و سوخته‌تر بود عزّ فقر در آن بیشتر نماید. **مصطفی** دنیا برو عرضه‌کردند نه‌پسندید گفت: «مالی وللّدنیا»، عقبی برو عرضه کردند درونـنگرید، اورا گفتند: «ما زاغ البصر وماطغی»، فقرا را پیش دیده و دل وی درآوردند خواست تا ازیشان بر گردد و ننگرد، ربّ‌العزّه او را وا آن نگذاشت وفرمود اورا تانظر بایشان داشت گفت: «ولاتعد عیناك عنهم» یا سیّد چشم ازایشان برمدار و بدوام نظر ایشانرا گرامی‌دار، یا سید **من** که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم؛ ننگری بدو که من پیوسته بدومی‌نگرم.

گفته‌اند کـه فقر برسه رتبت است: اوّل حـاجت، دوم فقر، سوّم مسکنت. خداوند حاجت سر بدنیا فرو آورد تا دنیا سدّ فقر وی کند، و خداوند فقر دل بدنیا ندهد امّا بعقبی گراید و بانعیم بهشت بیاساید و خداوند مسکنت جز مولی نخواهد، نه ناز خواهد نه نعمت بلکـه راز ولی نعمت. **مصطفی** ص مسکنت خواست گفت: «اللّهم احینی مسکیناً وامتنی مسکیناً و احشرنی فـی زمرة المساکین» و از فقر استعاذت خواست گفت: «اعوذ بك من الفقر» یعنی - که صاحب فقر هنوز ازحظوظ در وی بقیّتی مانده فهو ببقیّته عن ربّه محجوب.

پیر طریقت گفت: اینجا سه مقام است: اوّل برقی تافت ازآسمان فقر تا ترا آگاه کرد، پس نسیمی دمید از هوای مسکنت تا ترا آشنا کرد، پس دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید تا بستاخ کرد. الهی! آتش یافت با نور شناخت آمیختی واز باغ وصال نسیم قرب انگیختی باران فردا نیت برگرد بشریّت ریختی، بآتش دوستی آب وگل سوختی تا دیدهٔ عارف را دیدار خود آموختی.

آنکه در آخر آیت ارباب سهام را ختم کرد بابن السّبیل و ابن السّبیل برلسان علم اوست که از وطن خویش مفارقت جوید و دردلّ غربت ورنج سفر، روزبسر آرد و بردوق جوانمردان، اوست که از عادات و مألوفات هوای خویش بریده گردد و از خویش وپیوند وجملهٔ خلایق یکبارگی دل بر گیرد، با دلی پردرد وجانی پرحسرت غریب‌وار کنجی گیرد و برنوای تحسّر و تحیّر پیوسته می‌زند که: الهی! همه بتن غریب‌اند ومن بجان ودل غریبم همه در سفر غریب‌اند و من در حضر غریبم، الهی! هربیماری را شفا از طبیب و من بیمار از طبیبم هر کسرا از قسمت بهره‌ای و من بی‌نصیب‌ام هردل شده‌ای را یاری و غمگساری است و من بی‌یار و بی قریبم.

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم
غنوده هر کسی بایار و من بی یار چون باشم

«ومنهم الّذین یؤذون النبی ویقولون هواذن» ... الایه. منافقان زبان عداوت دراز کردند خواستند که درشمائل **مصطفی** عیب جویند آنچه عین کرم بود و امارت فضل‌ونشان جوانمردی‌بود بطعن بیرون دادند گفتند: انه لحسنٌ خلقه یسمع مایقال له. **مصطفی**ص ایشانرا برفورجواب داد گفت: (المؤمن غرّ کریمٌ والفاجرخبّ لئیم) قال‌الله تعالی: «قل اذن خیرلکم» قیل: من‌العاقل قالوا: الفطن المتغافل.
قال الشاعر:

و اذاالکریم اتیته بخدیعة فرأیته فیما تروم یسارع
فاعلم بانّك لم تخادع جاهلاً ان الکریم بفضله متخادعٌ

۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض**» مؤمنان مردان و زنان، یاران یکدیگراند، «**یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر**» میفرمایند بپسندیده و می‌باز زنند از ناپسندیده، «**ویقیمون الصلوة**» و نمازبپای میدارند، «**ویؤتون الزکوة**» و ازمال زکوة می‌دهند، «**ویطیعون الله و رسوله**» وفرمان می‌برند خدایرا ورسول اورا، «**اولئك سیرحمهم الله**» ایشان آنند که خدای

ورایشان رحمت کند، « **ان الله عزیز حکیم.** (۷۱) » خدای تواناست ودانا.

« **وعدالله المؤمنین و المؤمنات** » وعده داد خدای گرویدگان از زنان ومردان، « **جنات تجری من تحتها الانهار** » بهشتهائی کـه میرود زیر درختان آن جویهای روان، « **خالدین فیها** » جاویددر آن، « **ومساکن طیبة** » بر آرامگاهها ونشستگاههای خوش، « **فی جنات عدن** » در بهشتهای پایندگـی، « **ورضوان من الله اکبر** » وخشنودی از خدای که ایشانرا پسندید از همه مه، « **ذلك الفوز العظیم.** (۷۲) » آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **یا ایّها النّبی** » ای پیغامبر، « **جاهد الکفار و المنافقین** » واکوش واکافران [بتیغ] وبامنافقان [بزبان]، « **واغلظ علیهم** » ودرشت باش ورایشان، « **وماویهم جهنم** » و بازگشتگاه ایشان دوزخ، « **وبئس المصیر.** (۷۳) » و بد جایگـاه و بد شدن گاه.

« **یحلفون بالله** » سوگندمیخورند بخدای، « **ماقالوا** » که آن [کلمهٔ کفر] نگفتند، « **ولقد قالوا کلمة الکفر** » وگفتند کلمهٔ کفر، « **وکفروا بعداسلامهم** » و کافرشدند پس مسلمانی خویش، « **و همّوا بمالم ینالوا** » ونهیب بردند وآهنگ کردند بآن چیز که بآن می‌نرسیدند و بدست نیامد، « **ومانقموا** » وکین بازنخواستند و کین نگرفتند وناپسندیدند، « **الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله** » مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشانرا ورسول او از فضل خویش، « **فان یتوبوا یك خیراً لهم** » اگرتوبت کنند آن به ایشان را، « **وان یتولوا** » واگر برگردند از توبه و پشیمانی « **یعذبهم الله عذاباً الیماً فی الدنیا والاخرة** » عذاب کند ایشانرا خدای عذابی دردناك دردنیاو آخرت، « **ومالهم فی الارض من ولی ولانصیر.** (۷۴) » وایشانرا نیست درزمین نه‌پشتی‌وانی ونه یاری.

« **و منهم من عاهدالله** » و از ایشان کس است که پیمان کرد با خدای، « **لئن آتانا من فضله** » وگفت اگرمارا ازفضل خویش [از بی‌نیازی این‌جهان] چیزی دهد، « **لنصدّقن** » ما بهمه‌حال صدقه دهیم، « **ولنکوننّ من الصالحین.** (۷۵) » ودر آن مال از نیکان باشیم.

« **فلما آتاهم من فضله** » چون بداد خدای ایشانرا از فضل خویش

«بخلوا به» بآن فضل او بخیل آمدند، **«وتولّوا»** واز آن پیمان وعهد بر گشتند، **«وهم معرضون. (۷۶)»** و از وفاروی گردانیدند.

«فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم» بر پی آن عهد شکستن ایشان خدای در دل ایشان نفاق افکند، **«الی یوم یلقونه»** تا که می بود و آن نفاق در دل ایشان تا آن روز که با آن اورا بیند، **«بما اخلفوا الله ما وعدوه»** بآنچه با خدای خلف آوردند و پیمان شکستند در آن عهد که باوی کرده بودند، **«وبما کانوا یکذبون. (۷۷)»** و بآن دروغ که میگفتند.

«الم یعلموا» نمیدانند، **«ان الله یعلم سرهم ونجویهم»** که خدای میداند پوشیدهٔ ایشان وراز ایشان، **«وان الله علام الغیوب. (۷۸)»** و خدای داناست بهمه پوشیده‌ها.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض» يعني - فی التعاضد والتناصر والرحمة والمحبة. وفی الخبر «**المهاجرون والانصار** بعضهم اولياء بعض فی الدینا والآخرة والطلقاء من **قريش** والعتقاء من **ثقيف**» بعضهم اولياء بعض فی الدنيا والاخرة» میگوید: مؤمنان مردان و زنان همه‌یار یکدیگراند. و دوست یکدیگر و کلمهٔ ایشان واعتقاد ایشان وهمت ایشان در کار دین یکی است ودرین اخلاق پسندیده و شرائع دین که درین آیت برشمرد چون امر معروف و نهی منکر و بپای داشت زکوة و نماز وطاعت خدای و رسول همه چون هم‌اند درمیان ایشان مخالف نه یکی ازایشان جز موافق نه، پیوسته بر یکدیگر مشفق و مهربان رنج و راحت یکی رنج وراحت همگان است، اینست که **مصطفی** گفت: «المؤمن للمؤمن کالبنيان يشدّ بعضه بعضاً والمؤمن من اهل الايمان بمنزلة الرأس من الجسد»، آنگه گفت: «اولئك سيرحمهم الله» يعني - اذا صاروا اليه. فردا که این مؤمنان برخدای رسند بر ایشان رحمت کند و بدرجات جنات رساند آن بهشت و درجات که خدای مؤمنان را بآن وعده داد.

« وعدالله المؤمنين و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فيها ومساكن طيبة » طاهرة يطيب فيها العيش. **حسن** گفت از **ابوهريره** و **عمران بن حصين** پرسيدم که مساکن طيبة در بهشت چيست جواب دادند که علی الخبير سقطت سألنا **رسول الله** ص عن ذلك فقال: قصر فی لؤلؤة بيضاء فيه سبعون داراً من ياقوتة حمرآء فی کل دار سبعون بيتاً من زبرجدة خضرآء فی کل بيت سبعون سريراً علی کل سرير سبعون فراشاً من کل لون، علی کل فراش زوجة من الحور العين و فی کل بيت سبعون مائدة، علی کل مائدة سبعون لوناً من طعام فی کل بيت سبعون وصيفة ويعطی المؤمن من القوة فی کل غداة ما يأتی علی ذلك كلّه اجمع

« فی جنات عدن » يعنی - فی بساتين خلد و اقامة.

يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، اين جنات عدن است که **مصطفی** ص گفت؛ بخبر درست جنات عدن دار الله التی لم ترها عين ولم يخطر علی قلب بشر لا يسكنها غير ثلثة. النبيون والصّديقون والشهداء، يقول الله سبحانه وتعالی طوبی لمن دخلك. **حسن** گفت جنات عدن وما ادريك ما جنات عدن قصر من ذهب لا يدخله الاصدّيق اونبی اوشهيد اوحكم عدل، رفع **الحسن** به صوته. **مقاتل** گفت: هی اعلی درجة فی الجنة وفيها عين التسنيم والجنان حولها محدقة بها وهی مغطّاة من يوم خلقها الله عزوجل حتی ينزلها اهلها: النبيون والصديقون والشهداء والصالحون ومن شاء الله، فيها قصور الدر واليواقيت والذهب فتهبّ ريح طيبة من تحت العرش فتدخل عليهم كثبان المسك الابيض و عن **مجاهد** عن **ابن عمر** قال خلق الله عزوجل اربعة اشياء بيده **آدم** ع و **العرش** و **القلم** و **جنات عدن** ثم قال لسائر الخلق: كن، فكان. و عن **انس** عن **كعب الاحبار** قال ان الله عزوجل لم يمسّ بيده الاثلثا خلق **آدم** بيده و كتب **التورية** بيده وغرس **الجنة** بيده ثم قال لها: تكلمی فقالت: « قد افلح المؤمنون » وروی وطوبی شجرة فی الجنة غرسها بيده ليس فی الجنة غرفة الافيها منها فنن وهی التی قال الله عزوجل: طوبی لهم وحسن مآب، و عن **عطاء الخراسانی** قال: ومساكن طيبة قصور من الزبرجد والدر والياقوت يفوح طيبها من مصيرة خمسمائة عام فی جنات عدن وهی قصبة الجنة وسقفها **عرش الرحمن**.

« ورضوان من الله اكبر » من ذلك كله، روی **زيد بن اسلم** عن **عطاء بن يسار**

عن **ابی سعید الخدری** قال قال **رسول الله**ﷺ : ان الله تبارك وتعالی يقول لاهل الجنة يا اهل الجنة ؟ فيقولون لبيك ربنا وسعديك . فيقول هل رضيتم ؟ فيقولون ومالنا لانرضى وقداعطيتنا مالم تعط احداً من خلقك ، فيقول انی اعطيكم افضل من ذلك ، قالوا يارب واىّ شيئ افضل من ذلك ؟ قال : احل عليكم رضوانی فلا اسخط عليكم بعده ابداً «ذلك» ای الرضوان ، و قيل - جميع ما تقدم «هو الفوز العظيم» .

« ياايها النبی جاهد الكفار » يعنی - بالسيف ، «والمنافقين» باللسان و الحجة و تغليظ الكلام واقامة حدود الله عزوجل عليهم . قال **ابن مسعود** يجاهدهم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه فان لم يستطع فليكفهر فی وجهه واغلظ عليهم . اورا بدرشتی فرمود و رايشان و بازخواند از مداهنت از بهرلين ورفق كه درخوی وی بود بضد آن كه فرا كليم خود گفت : « فقولا له قولاً ليّنا » بنرمی و رفق فرمود و بازخواند ازحدّت وغلظت كه در وی بود .

«ومأويهم» فی الآخرة «جهنم و بئس المصير». **عطا** گفت : نسخت هذه الآية كلّ شیٔ من العفو والصفح .

«يحلفون بالله ماقالوا» تقدير الآية : يحلفون بالله ماقالوا « كلمة الكفر »ولقد قالوا . اين كلمة الكفر آن بود كه يكی ازمنافقان كه درعقبه بودند وقصد بيو كنندن **مصطفی** كردند، منهم **عبدالله ابن ابی** و **عبدالله بن ابی السرح القرشی** و **طعمة بن ابيرق** و **الخلاس بن سويد** و **مجمع بن جارية** و **ابوعامر بن النعمان** و **ابوخوص** وغيرهم ، يقال : كانوا خمسة عشر رجلاً ، وقيل : اثنی عشر رجلاً ، يكی از ايشان گفت: اسهر ليلة تنعم ليال : يك شب بيدار باشيد تا شبهای دراز بناز بخسبيد **رسول خدا** اين سخن را با **حذيفة بن اليمان** بگشاد از آگاه امدن خدای جلّ جلاله ويرا . آن منافق بيامد وسو گند خورد كه نگفتم . **قتاده** گفت : كلمهٔ كفر آنست كه **عبدالله ابی** گفت : ما مثلنا و مثل **محمد** الا كما قال القائل : سمّن كليك ياكلك .

ثم قال : « لئن رجعنا الی المدينة ليخرجنّ الاعز منها الاذل » فسعی بها رجلٌ من المسلمين الی **رسول الله** فارسل اليه فجعل يحلف بالله ما قال، فانزل الله فيه هذه الاية. **كلبی** گفت اين آيت درشأن **خلاس بن سويد** فرو آمد كه از غزاءِ **تبوك** می آمدند.

خلاس گفت: واللّه لئن کان **محمد** صادقاً بمایقول علی اخواننا الّذین هم سادتنا و کبراؤنا فنحن شرمن الحمیر. **عامربن قیس** حاضر بود گفت: اجل واللّه ان **محمداً** صادقٌ مصدّق ولانت شرمن الحمار. پس چون رسول خدا **بمدینه** آمد این سخن باوی رسید، **خلاس** را بخواند و **عامرقیس** را، **خلاس** سوگند خورد بنزدیك منبر **رسول خدا** که این سخن نگفتم، و **عامر** سوگند خورد که وی گفت، در آن حال آیت آمد: «یحلفون باللّه ماقالوا» تا آنجا رسید که «فان یتوبوا یك خیراً لهم» **خلاس** برخاست گفت: اسمع اللّه یعرض علی التوبة واللّه لقد قلته وانّ **عامراً** لصادق فتاب فحسنت توبته.

«وهمّوا بمالم ینالوا» من قبل **محمد** ص والهمّ دون العزم و العزم فوقه **سدّی** گفت: «هموا بمالم ینالوا» آنست که گفتند اذا قدمنا **المدینة** عقدنا علی رأس **عبداللّه بن ابی** تاجاً یباهی به فلم یصلوا الیه «ومانقموا» ای ـ ماعابوا **محمداً** ولم یروا منه ماأورث المعاداة «الاان اغنا هم اللّه ورسوله من فضله»، کانوا قبل قدوم **النبی**(ع) کانوا فی ضنك من العیش لا یرکبون ولایجوزون الغنیمة فلماقدم علیهم **رسول اللّه** استغنوا بالغنائم. واین آن مثل مشهور است که گویند: «اتق شرمن احسنت الیه»، و قیل: انّ مولی **للخلاس** قتل، فامر له **رسول اللّه** بدیته اثنی عشر الف درهم فاستغنی بذلك قال بعضهم اشراك **الرسول** فی الاغناء مع اللّه واللّه هو المغنی وحده، دلیل انّ نسبة اغناء المخلوق الی المخلوق جایزٌ ولایکون کذباً بل هی منةٌ من المعطی علی المعطیٰ واجبٌ علیه معرفة انعامه وشکره علیه وان کان اصلها من عنداللّه. با تعییر وتکفیر توبه برایشان عرضه کرد گفت: «فان یتوبوا یك خیراً لهم» یعنی ـ عن النفاق «یك خیراً لهم».

«وان یتولّوا» یصّروا علی النفاق والکفر «یعذبهم اللّه عذاباً الیماً» فی الدینا بالفضیحة والآخرة بالنار «ومالهم فی الارض من ولیّ ولانصیر» فینجیهم من الفضیحة والنار.

«ومنهم من عاهداللّه» روی عن **ابی امامة الباهلی** ان **ثعلبة بن خاطب الانصاری** اتی **رسول اللّه** فقال: یا **رسول اللّه** ادع اللّه ان یرزقنی مالاً، فقال **رسول اللّه** و یحك یا **ثعلبة** قلیلٌ تؤدّی شکره خیر من کثیر لاتطیقه، ثم قال مرّة، فقال: اما ترضی ان تکون مثل **نبی اللّه** فوالذی نفسی بیده لوشئتُ تسیل معی الجبال ذهباً و فضةً لسالت، فقال: والذی بعثك بالحق لئن دعوت اللّه ان یرزقنی مالاً لاوتین کلّ ذی حق حقه، فقال

رسول الله: اللهم ارزق **ثعلبة** مالاً فاتخذ غنماً فنمت كما ينمى الدود فضاقت عليه **المدينة** فتنحى عنها فنزل وادياً من اوديتها حتى جعل يصلى الظهر والعصر فى جماعة و يترك ماسواها ثم نمت و كثرت حتى ترك الصلوات الّا الجمعة ، فسأل **رسول الله** فقال : ما فعل **ثعلبة** ؟ فقالوا اتخذ غنماً و ضاقت عليه المدينة و اخبروه بخبره ، فقال : ماويح **ثعلبة** ثلثاً ثم اتاه المتصدق من عند **رسول الله** فابى ، فقال ما هذه الّاجزية ماهذه الّا اخت الجزية ، فنزل: « ومنهم من عاهدالله » فبلغ ذلك **ثعلبة** فخرج حتى اتى **النبى** فسأل ان يقبل منه صدقته، فقال ـ انّ الله منعنى ان اقبل منك صدقتك فجعل يحثو التّراب على رأسه فقال ص هـذا عملك قـد امرتك فلم تطعنى فقبض **رسول الله** و لم يقبل منه شيئاً ، ثم اتى **ابابكر** فلـم يقبلها منه صدقتـه ثم اتى **عمر** فلم يقبل منـه ثم اتى **عثمان** فلم يقبلها منه و هلك **ثعلبة** فى خلافة **عثمان**. قال **الكلبى** : كان **لثعلبة** مال بالشام فخاف هلاكه فنذر ان يتصدق منه فلمّا قدم عليه بخل به ، لقوله « عاهدالله » اى ـ عاهدو حلف .

« لئن آتانا من فضله » لنخرجن الصدقة و « لنكونن من الصالحين » اى ـ لنعملن ما يعمل اهل الصلاح من صلة الرحمن والنفقة فى الخير ، « فلما آتاهم من فضله » اى ـ اعطاهم المال ونالوا مناهم بخلوا به » منعوا حق الله ولم يفوا بالعهد ، « وتولّوا » عن طاعة الله وهم معرضون » مصرون على الاعراض .

« فاعقبهم نفاقاً فى قلوبهم » جعل الله عاقبة فعلهم ذلك نفاقاً فى قلوبهم ، و يجوز ان يكون فاعل اعقب ماسبق من البخل والتولى والاعراض « الى يوم يلقونه » يلقون الله ، وقيل ـ يوم الموت والمعنى بخلهم مع التولى والاعراض اورثهم نفاقاً لزمهم الى الممات « بما اخلفوا الله ماوعدوه » الوعد هيهنا هو العهد ، « وبما كانوا يكذبون » .

« الم يعلموا » يعنى ـ المنافقين « ان الله يعلم سرهم » ما اسروا فى انفسهم ، « ونجويهم » مااسروا به الى الغير ، « وان الله علام الغيوب » فلا يخفى عليه شيىءٌ . روى **عبدالله بن عمر** قال : قال **رسول الله** ص : اربع من كن فيه كان منافقـاً خالصاً و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها : اذا حدث كذب واذا وعد خلف واذا عاهد غدر و اذا خصم فجر . وقـال ص : خمسٌ لا يكون فى المنافق الفقه فى الـدين والورع

فی اللسان والسمت فی الوجه والنور فی القلب والمودة فی المسلمین والله الموفق.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض» پاک است و بزرگوار و مهربان، خداوند جهان و جهانیان، دارندهٔ همگنان، ونوازنده دوستان، یار درویشان و پناه ضعیفان و یادگار بی‌دلان، بنگر که مؤمنان را چون نواخت و ایشانرا چه تشریف داد از کرم و لطف خود چه نمود، ایشانرا همه فراهم داشت ودوستان وبرادران یکدیگر کرد وآنگه همه را بخود نزدیک کرد از آنکه این دنیا منزلی است از منازل راه بندگان درین منزل مسافراند روی نهاده به درگاه او ومقصد ایشان نه، مگر کعبهٔ ذوالجلال. اومیان ایشان برادری ودوستی افکند والفت و اتحاد نهاد تا این منزل بدوستی یکدیگر برادروار بازبرند و بسعادت آخرت رسند. یکی فرا پیش **سعد معاذ** شد گفت: من ترا ازبهرخدا دوست دارم. گفت: بشارت باد ترا که من از **رسول خدا** شنیدم که: فردا درقیامت کرسیهای نور بنهند نزدیک **عرش** عظیم، گروهی‌را که رویهاشان بروشنائی چون ماه دوهفته بود همهٔ خلق درهراس باشند و ایشان ایمن همه دربیم باشند و ایشان ساکن. گفتند: یا **رسول‌الله** آن‌قوم کهاند؟ گفت: المتحابون فی‌الله. ایشان که‌از بهرخدا درراه خدا یکدیگر را دوست باشند و در دین برادروار زندگانی کنند. و در خبراست که اهل عرصات در انجمن رستاخیز ایستاده باشند، دلها پرفزع و جانها پرحسرت وآفتاب بسر ایشان نزدیک رسیده وگرمای‌عظیم خلق‌را فروگرفته، ناگاه ندا آید از بطنان **عرش** مجید که: این المتحابون فی‌الله؟ کجای‌اند کسانی که یکدیگررا دوست بوده‌اند برای من، تاایشان را بسایهٔ خویش فروآرم و در پناه خویش بدارم. و **مصطفی** گفته: کسانی را که برای حق بایکدیگر دوستی دارند، که درسرای سعادت ازبهر ایشان عمودی بزنند از یاقوت سرخ برسر آن عمود هفتاد هزار کوشك بود و از آنجا باهل بهشت فرو مینگرند نور ایشان بهشتیان را چنان تابد که آفتاب دردنیا تابد. بهشتیان گویند

بیایی تا بنظاره شویم ایشان را بینند در جامهای سندس سبز و برپیشانیهایشان نوشته که «المتحابون فی الله».

پیر طریقت گفت: الهی! عنایت تو کوه است و فضل تو دریاست کوه کی فرسود و دریا کی کاست؟ عنایت تو کی جست و فضل تو کی واخواست؟ پس شادی یکیست که دوست یکتاست.

«وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار ....» الآیة ـ آن بهشت که رب العزة وعده داد نه یك بهشت است که بهشتها است، نه یك درجه است که درجه‌ها است، بعضی برتر و بعضی فروتر، از آنکه مؤمنان و دوستان نیز برتفاوت‌اند درایمان و معرفت، وشك نیست که مقام معرفت اولیاء برتراست ازمقام معرفت عامهٔ مؤمنان و مقام شهیدان برتر از مقام اولیاء، و مقام صدیقان برتر از مقام شهیدان، و مقام انبیا برتر ازمقام صدّیقان، ومقام پیغامبران مرسل برتر از دیگر پیغامبران، و اولوا العزم برتر از اینان و **مصطفی محمد** برتر ازهمگان، پس نهایت درجهٔ عامهٔ مؤمنان، بدایت درجهٔ اولیاست ودرجهٔ معرفت **مصطفی** را نهایت پیدانیست وجزحق جل جلاله کس نهایت درجات و مقامات **مصطفی** نداند و در ازل درجات و مقامات ارواح ایشان هم برین مراتب بود واندر روز میثاق همین وفردا درقیامت ودر بهشت و درجات واسرار وصحبت حق جل جلاله همین.

بو یزید بسطامی را پرسیدند بچه رسیدی باین مقام؟ گفت: به‌تنی برهنه و شکمی گرسنه ودلی پردرد و جانی پرحسرت. گفتند روا باشد که کسی بی آنکه متابعت سلوك طریقت کند اورا این مقام حاصل شود؟ گفت روا بود اما فتوحه علی قدر سفره، فتوح وی باندازهٔ سفر وی بود و نوالهٔ وی بقدر حوصلهٔ وی.

واسطی را از درجهٔ ایمان پرسیدند، گفت: مردرا درگبرگی چهل سال بباید دوید تا حقیقت جمال ایمان بداند و سرّاین معنی آنست که چنانکه انبیاء را (ع) پیش از چهل سال وحی ممکن نیست، روندگان راه را چهل سال جان و دل درباید باخت تا بحقیقت ایمان رسند چون بحقیقت ایمان رسیدند ایشانرا امروز آن بهشتی باشد نقد وفردا جنات عدن بود، امروز بهشت وصل، فردا بهشت فضل، امروز بهشت

عرفان، وفردا بهشت رضوان، «ورضوانٌ من الله اکبر ذلك هو الفوز العظیم».

«یا ایّها النّبیّ جاهد الکفار و المنافقین». تا آخر ورد در قصهٔ منافقان است و کشف فضائح ایشان و سرانجام بد ایشان. وعلامت ایشان سه چیز است چنان که **مصطفی**ص گفت: علامة المنافق ثلث، اذا قال کذب، واذا وعد خلف واذا ائتمن خان. **مقاتل حیان** چون این خبر بوی رسید دلتنگ شد، گفت: ما من انسان الا ویوجد فیه هذه الخصال الثلث، کم کس باشد که در وی این سه خصلت نبود و **قاضی سمرقند** بود استعفا خواست از قضا برخاست و گرد عالم میگشت تا خود را تفرجی پدید کند وتأویل این خبر **بشهر حوشب** رسید این حدیث با وی بگفت. **شهر حوشب** ازخود متحیر تر دید و اندوهگن تر. گفت اگر گشایشی بود از **سعید جبیر** بود. گفتار فتیم پیش **سعید جبیر**. **سعید** گفت: ماعندی من هذا علم و لکنّه ان کان عند احدٍ فعند **الحسن البصری**. گفتا: **بحسن بصری** آمدم وقصه باوی بگفتم. حسن گفت: رحم الله شهراً و سعیداً حفظا نصف الحدیث و ترکا نصفه انّ رسول اللّهص لمّا قال هذا، حزن اصحابه لذلك جدّاً و اخذوا فی البکاءِ والنّحیب، و قالوا: لایخلو احدنا من الکذب و خلف الوعد والحیلة فقد نافقنا جمیعاً، فلما بلغ **رسول الله** جزع اصحابه لذلك، امر **بلالا** فنادی الناس فلما اجتمعوا، صعد المنبر فقال: یا ایّها الناس انی رسول الله انی اردت بقولی: اذا قال کذب، جماعة المنافقین و **عبدالله بن ابی** خصوصاً فانّهم قالوا: نحن مؤمنون فکذبوا، قال الله عزوجل: «اذا جاءك المنافقون ...» الآیة، اخبرالله عنهم انّهم قالوا و کذبوا، وانما اردت بقولی اذا وعد خلف جماعة المنافقین و **ثعلبة بن ابی حاطب** خصوصاً فانّه وعدنی وعاهدالله لئن اکثرالله غنمه لیجعلنّها فی ابواب البرّ ووجوه الخیر فلمّا آتاه الله من فضله بخل بالزکوة المفروضة ونقض العهد واخلف الوعد قال الله تعالی «فاعقبهم نفاقاً» الآیة. واردت بقولی: اذا ائتمن خان، المنافقین، خانوا فی الدین الذی هو اعظم الامانات و فی الصلوة، قال: فاستبشر المؤمنون بذلك وحمدوا الله تعالی. فتری عن **مقاتل** و قال **للحسن**: فرّج الله عنك کما فرّجت عنی و جزاك الله عن دینك خیراً

۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**الذین یلمزون المطّوّعین**» ایشان که می‌طعن کنند، عیب جویند در فراخ بخشیدگان بخوش منشی، «**من المؤمنین**» از گرویدگان، «**فی الصدقات**» درزکوتها و صدقتها، «**والذین لایجدون الاجهدهم**» و [عیب میکنند] ایشان را که نمی‌یاوند و نمیدارند [که بخشند] مگر اندك خویش، «**فیسخرون منهم**» از ایشان می‌افسوس دارند، «**سخر الله منهم**» جزای ایشان داد بآن افسوس که میدارند، «**ولهم عذاب الیم. (۷۹)**» و ایشانراست عذابی درد نمای.

«**استغفر لهم**» آمرزش خواه ایشانرا، «**او لاتستغفر لهم**» یا مخواه آمرزش ایشانرا، «**ان تستغفر لهم سبعین مرة**» اگر آمرزش خواهی ایشانرا هفتاد بار، «**فلن یغفر الله لهم**» نیامرزد خدای ایشانرا، «**ذلك بانهم کفروا بالله ورسوله**» این بآنست که ایشان کافر شدند بخدای ورسول او، «**والله لایهدی القوم الفاسقین. (۸۰)**» وخدای راه نمای وپیش برنده‌نیست قومی‌را که بنزدیك او از فاسقان‌اند.

«**فرح المخلّفون**» شاد گشتند با پس کردگان [خدای عزوجل از غزای تبوك]، «**بمقعدهم**» به نشست خویش، «**خلاف رسول الله**» برخلاف رسول خدای، «**وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم**» و دشوار داشتند که باز کوشند بمال خویش وتن خویش، «**فی سبیل الله**» از بهر خدای و در راه خدای، «**وقالوا**» ویکدیگر را گفتند، «**لاتنفروا فی الحرّ**» بیرون مشید، بجنگ درین گرما، «**قل نار جهنم**» گوی آتش دوزخ، «**اشد حراً**» توش آن سختتر است، «**لو کانوا یفقهون. (۸۱)**» اگر ایشان دریابندید و دانندید.

«**فلیضحکوا قلیلا**» تا اندکی خندند از شادی خویش، «**ولیبکوا کثیراً**» وفراوان گریند [فردا از پشیمانی خویش]، «**جزاءً بما کانوا یکسبون. (۸۲)**» بپاداش آنچه میکردند.

«**فان رجعك الله**» اگر باز بردترا خدای [از تبوك]، «**الی طائفة منهم**» باایشان که زنده مانده‌اند ازایشان و مُصرّ، «**فاستاذنوك للخروج**» و ازتو دستوری‌خواهند بیرون آمدن را [بغزاءِ خیبر باتو]، «**فقل لن تخرجوا معی ابداً**» گوی بامن هرگز

میائید [به‌خیبر]، « **ولن تقاتلوا معی عدوّاً** » و بامن هر گز جنگ مکنید با جهودان، « **انکم رضیتم بالقعود اول مرة** » شما از خود بپسندیدید باز نشستن از جنگ پیشین، « **فاقعدوا مع الخالفین.** (۸۳) » باز نشینید [ازین جنگ پسین]، با باز نشستگان دیگر.

« **ولا تُصلّ علی احد منهم** » ونماز مکن بر هیچکس از ایشان، « **مات ابداً** » که بمیرد، هر گز، « **ولا تقم علی قبره** » و باز مایست بر گور هیچکس از ایشان، « **انّهم کفروا باللّه ورسوله** » که ایشان کافر شدند بخدای ورسول وی، « **وماتوا وهم فاسقون.** (۸۴) » و بمردند از طاعت بیرون.

« **ولا تعجبْك اموالهم واولادهم** » وخوش مآیادترا مالهای ایشان وفرزندان ایشان، « **انما یرید اللّه ان یعذبهم بها فی الدنیا** » خدای میخواهد که عذاب کند ایشانرا بشغل آن [وگرد کردن آن و نگه‌داشتن آن و ترسیدن بر آن] درین جهان، « **وتزهق انفسهم وهم کافرون.** (۸۵) » وجانهای ایشان بر آید و ایشان کافر.

« **واذا انزلت سورة** » وچون(ج) فروفرستاده آید از آسمان سورتی از فرقان، « **ان آمنوا باللّه** » که بگروید بخدای، « **وجاهدوا مع رسوله** » وباز کوشید [بادشمنان وی] با رسول او، « **استأذنك** » دستوری خواهد از تو باز نشستن را، « **اولوا الطّول منهم** » اهل توان از ایشان، « **وقالوا** » وترا گویند، « **ذرنا نکن مع القاعدین.** (۸۶) » گذار تا نشینیم بانشستگان.

« **رضوا بان یکونوا مع الخوالف** » پسند دادند که با زنان در خانها بنشینند، چون زنان، « **وطبع علی قلوبهم** » و مهر نفاق بر دلهای ایشان نهاده شد، « **فهم لایفقهون.** (۸۷) » تا ایمان راست در نیابند.

« **لکن الرسول والذین آمنوا معه** » لکن رسول و گرویدگان که باوی‌اند، « **جاهدوا باموالهم وانفسهم** » او و ایشان باری باز کوشیدند بمال خویش و تن خویش با دشمن خدای، « **واولئك لهم الخیرات** » همه نیکیها ایشانراست، « **واولئك هم المفلحون.** (۸۸) » و ایشانند پیروز آمدگان جاوید.

« **اعدّ اللّه لهم جنات** » ساخته‌است خدای ایشانرا بهشتهائی، « **تجری من تحتها**

الانهار » در زیر آن درختان جویهای روان ، « **خالدین فیها** » جاویدان ایشان در آن ، « **ذلك الفوز العظیم .(۸۹)** » آنست پیروزی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « آلّذین یلمزون المطّوّعین » - مفسّران گفتند : چون رسول خدا خواست که بغزاءِ **تبوك** بیرون شود یارانرا تحریض کرد بر صدقات ، تاعدّت غزا ولشکر اسلام بسازد و ساز راه کنند ، صحابه رفتند و هر کس براندازهٔ طاقت خویش صدقه می آورد . **عبدالرحمن عوف** چهار هزار درم آورد گفت : یا **رسول‌الله** ، هشت هزار درم داشتم ، یك نیمه آوردم و یك نیمه عیال وفرزندانرا بگذاشتم . **رسول خدا** گفت: بارك‌الله لك فیما انفقت وفیما امسکت . از برکت دعاء **رسول** خدا مال وی بدان رسید که چون از دنیا بیرون شد ، دوزن داشت ، ثمن مال وی که بایشان رسید صدوشصت هزار درم بر آمد . **عمر خطاب** همی آمد و چهار هزار درم آورد ، **رسول خدا** گفت : ماذاابقیت لاهلك و عیالك ؟ عیال خودرا چه گذاشتی ؟ گفت: الله ورسوله . گفت انّ مابین صدقتیکما کما بین کلمتیکما. **عثمان عفان** آمد وصدسرشتر آورد وصدسراسب . **رسول** گفت ماضرّ **ابن عفان** بعدالیوم . **عاصم بن عدی العجلانی** آمد وصدوسق خرما آورد . **بوعقیل انصاری** نام وی **صحاب** مردی پیر بود ودرویش ، آمد و یك صاع خرما آورد گفت : یا **رسول‌الله** همه شب آب کشیده‌ام کشت‌زار فلان را و دو صاع خرما استده‌ام یك صاع آورده‌ام ویك صاع عیال و فرزندان را بگذاشته‌ام. منافقان گفتند **ابوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **عبدالرحمن** می بخشند ازمال فراخ ، دانیم که می نام جویند این صاع خرمای **بو عقیل** باری خدای بوی چه نیاز دارد مگر که خویش را بیاد خدا ورسول میدارد ، توانگرانرا بریاء متهم کردند و براندك **بوعقیل** طنز میکردند تارب العالمین آیت فرستاد: « الذین یلمزون المتطوعین » ای - یعیبون المطوعین المتنفّلین من المؤمنین ، « فی الصدقة » التطوع من الصدقة مالایلزمه لزوم الزکوة .

« والذین لایجدون الاّ جهدهم » ... الآیه الجهد - بالضم غایة مایقدرعلیه الانسان وبالفتح مصدر جهد فی الامر اذا بالغ ، وقیل - هما لغتان فبالضم لغة **اهل الحجاز** وبالفتح

لغة **اهل نجد**. جهد هر کس طاقت اوست، نامی است توان اندك مردرا، یقال: فلانٌ جهید العطاء، زهیده. **بوعقیل** آن صاع خرما بیاورد. **مصطفی** فرمود: تا بر سر هم مال صدقات بپاشیدند آنگه - لمز - منافقان تفسیر کرد، گفت:

«فیسخرون منهم» ای - یستهزؤن بهم، «سخر الله منهم» جازاهم جزآء سخریتهم حیث صاروا الی النار.

«ولهم عذابٌ الیمٌ» ای - مولم. **مصطفی** را از ایمان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت:

(استغفر لهم اولا تستغفر لهم». صیغت صیغت امر است و معنی - معنی شرط، ای - ان شئت فاستغفر لهم وان شئت فلا تستغفر لهم، یعنی - استغفارك لهم و ترك الاستغفار سواء «ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم». میگوید یا **محمد** اگر آمرزش خواهی از بهر ایشان و اگر نخواهی همه یکسان است اگر هفتاد بار آمرزش خواهی از بهر ایشان، ایشانرا نیامرزم. **مصطفی** گفت: لازیدن علی السبعین لعل الله یغفر لهم. بر هفتاد بیفزایم مگر که بیامرزد. آیت آمد، که «سواءٌ علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم». و مقصود از این هفتاد، نه عددی موقت است بلکه مقصود کثرت است. چنانکه گویند: قد قلت لك مائة مرة و نهیتك عنه الف مرّة. **عرب** گویند: سبّع الله لك الاجر، ای - اکثر لك، اراد التضعیف ولهذا جآء فی الاخبار: فله سبع وله سبعون وله سبع مائة. قال **الازهری**: ان السبعین فی هذه الآیة جمع السبعة التی تستعمل فی الکثرة لا السبعة التی فوق الستّه، الاتری انه لو ازداد علی السبعین لم یغفر.

و در استغفار **رسول** از بهر ایشان دو قول است: یکی آنست که نفاق ایشان نمی شناخت، و یقین نبود، از آن دعا کرد و آمرزش خواست. قول دیگر آنست که جماعتی مؤمنان که خویش و پیوند منافقان بودند از **مصطفی** در میخواستند تا از بهر ایشان آمرزش خواهد بامید آنکه باستغفار **مصطفی** مخلص شوند و از نفاق توبه کنند تا از عذاب و عقوبت برهند. تا رب العزة **مصطفی** را بازز دو ایشان را از ایمان ایشان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت:

«ذلك بانّهم کفروا بالله و رسوله»، این بسبب آن کردم که ایشان بخدای

ورسول کافر شدند و الکافر لا یغفر له ، «والله لا یهدی القوم الفاسقین» المتمردین فی الکفر.

« فرح المخلّفون » الفرح بالذنب اعظم من الذنب . شادی بگناه صعب‌تر است از عین گناه . « فرح المخلفون » ای ـ المتروکون تخلفهم عن رسول الله ص . این **عبدالله ابی** بود با هشتاد مرد منافق که بی‌عذری تخلف کردند و با یکدیگر گفتند : « لا تنفروا فی الحر » ، درین گرمای گرم و صمیم صیف بیرون مروید بجنگ . والمعنی : فرحوا بقعودهم فی **المدینه** والتخلف و ان لم ینلهم حر الصیف خلاف رسول الله فیکون نصباً لانه مفعول له ، و قیل ـ علی المصدر وهو مصدر خالف یخالف مخالفةً وخلافاً ، و قیل ـ معناه خلاف رسول الله ، ای : بعد خروجه ، فیکون خلاف بمعنی خلف و نصبه علی الظرف .

« و کرهوا » ای ـ لم یریدوا ، « ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم وقالوا لا تنفروا فی الحرّ » ای ـ قال بعضهم لبعض ، وقیل : قالوا للمؤمنین : لا تنفروا فی الحر . « قل نار جهنم اشدحرّاً » وقد اخترتموها بهذه المخالفة و التخلف . « لو کانوا یفقهون » ان مصیرهم الیها .

« فلیضحکوا قلیلاً » یعنی ـ فی الدنیا و هی قلیلة ، « ولیبکوا کثیراً » فی الاخرة یعنی ـ فی النار التی لا نهایة لها والتقدیر : فلیضحکوا قلیلاً فسیبکون کثیراً « جزاءً بما کانوا یکسبون » جزاء مفعول له . یعنی ـ ولیبکوا لهذا الفعل . قال **ابوموسی الاشعری** : انّ اهل النار لیبکون الدموع فی النار حتی لو اجریت السفن فی دموعهم لجرت ثم انهم لیبکون الدم بعد الدموع . قال **ابن عباس** : انّ اهل النفاق لیبکون فی النار عمر الدنیا فلا یرقی لهم دمع و لا یکتحلون بنوم . وعن **انس** قال : قال **رسول الله ص** « لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً » .

« فان رجعک الله الی طائفة منهم » یعنی ـ المتخلفین طائفة منهم . از بهر آن گفت که نه هر که تخلف کرده بودند همه منافق بودند بل که ایشان سه گروه اند که باز نشستند و تخلف کردند گروهی بعداوت باز نشستند و شادی کردند چنان که خدای گفت : « فرح المخلفون » . گروهی بر معذرت باز نشستند وبگریستند چنان که خدای گفت : « و اعینهم تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ماینفقون » . قومی بر غفلت باز نشستند ، پشیمان شدند چنان که گفت : « وضاقت علیهم الارض بما رحبت » .

«فان رجعك الله» ای - یردك الله الی **المدینة** من غزوة **تبوك** وفیها «طائفة منهم» یعنی - الّذین تخلفوا بغیر عذر.

«فاستاذنوك للخروج» الی غزوة اخری، قیل - هی غزوة **خیبر**.

«فقل لن تخرجوا معی ابداً ولن تقاتلوا معی عدوّاً» لقعودکم عن **تبوك** و لنفاقکم.

«انّکم رضیتم بالقعود اول مرة» ای - عن الوقت الّذی تستأذنون فیه فانّ غزوة **تبوك** لم یکن باول غزوة غزاها علیه السلام. وقیل - اول مرة دعیتم وقیل - اول مرة قبل الاستیذان.

«فاقعدوا مع الخالفین» مع من تخلف بعذر، و قیل - مع النساء والصبیان، وقیل - مع اهل الفساد الّذین لاخیر فیهم، وقیل - للرجل الذی هو شر اهله: هو خالف بنی فلان.

«ولاتصلّ علی احد منهم» ای - من المنافقین. اجماع مفسران است که این آیت درشأن **عبدالله ابی** فرو آمد که **رسول خدا** بروی نماز کرد یاخواست که بروی نماز کند چنان که اختلاف روایات است پسر وی آمد، و کان مؤمناً مخلصاً، واز **رسول خدا** درخواست تا پیراهن که برتن **رسول** است کفن وی سازد و بروی نماز کند وبرسر گور وی بایستد و دعا کند. بروایتی دیگر گفته‌اند **عبدالله ابی** در بیماری مرگ کس فرستاد **بمصطفی** و بخواند او را چون آمد گفت: ای بیچاره اهلکك حب الیهود؟ دوستی داشتن با **جهودان** ترا هلاك کرد. گفت: مرا سرزنش مکن که نه از بهر سرزنش خواندم، استغفرلی واعطنی ثوبك الّذی یلی جسدك. آمرزش خواه از بهر من وجامهٔ خویش بمن ده تامرا کفن سازند وبرمن نماز کن و برسر گور من بایست ومرا دعا کن. **رسول خدا** پیراهن خویش بوی داد. مؤمنان گفتند: یا **رسول الله** لم وجّهت الیه بقمیصك یکفن فیه وهو کافر؟ فقال: ان قمیصی لن یغنی عنه من الله شیئاً وانی آمل ان یدخل فی الاسلام خلقٌ کثیرٌ. لهذا السبب فیروی انه اسلم الف من **الخزرج** لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب **رسول لله** ص، وهمت کرد **مصطفی** ص که بروی نماز کند که ظاهر وی

اسلام بود اگرچه درباطن نفاق داشت. **عمر خطاب** گفت یا **رسول‌الله** بر وی نماز میکنی وقد فعل کذا و کذا. رسول گفت: یا **عمر** دست ازمن بدار که اگر دانمی که خدای بروی رحمت کند هفتاد بار از بهر وی استغفار کردمی، تا دراین حدیث بودند، **جبرئیل** آمد وآیت آورد بروفق قول **عمر**: «ولاتصلّ علی احدٍ منهم» ای ـ من المنافقین، یرید صلوة الجنازة. صلوة درین آیت نماز جنازه است ونماز جنازه فرض کفایت است وآنرا نه رکن است: اول نیت است وچهار تکبیر درآن چهار رکن‌اند اگر برچهار بیفزایند نمازباطل شود وخواندن فاتحة‌الکتاب، ازپس تکبیر اول، رکن است و همچنین درود دادن بر **رسول خدا** از پس تکبیر دوم و دعاءِ مرده پس تکبیر سوم، و پس‌از تکبیر چهارم ذکری مفروض نیست و رکن نهم سلام بازدادن است ان شاء تسلیمة واحدة و ان شاء تسلیمتین.

قوله: «ولاتقم علی قبره» ای ـ لاتقف علی قبره حتّی یفرغ من دفنه وفی الخبر کان **رسول‌الله** ص اذا دفن المیّت وقف علی قبره ودعاله.

«انهم کفروا بالله ورسوله وماتوا وهم فاسقون» فماصلّی **رسول الله** ص بعدها علی احدٍ منهم ولاقام علی قبره حتی قبض.

«ولاتعجبك اموالهم واولادهم...» الایة ـ سبق تفسیرها ولیست بتکرار لانّها فی جماعة وهذه فی الاخری، قال **ابن جریر**: اراد **اولاد عبدالله** واموا له «و اذاانزلت سورة» یعنی ـ من القرآن وهذا دلیل علی انّ السورة کانت مسوّرة علی عهد **رسول‌الله** لا کما زعم المبتدعة انّها سوّرت بعد **رسول‌الله** و کذلك قوله «بعشر سورٍ مثله»

«ان آمنوا بالله» این خطاب با منافقان است، ای ـ آمنوا سرّاً کما آمنتم جهراً. وروا باشد که خطاب با مؤمنان نهند، ای ـ دوموا علی الایمان.

«وجاهدوا مع رسوله استأذنك» فی التأخر «اولوا الطول منهم» ذوالقدرة و السعة فی المال.

«وقالوا ذرنانکن مع القاعدین» یعنی الزمنی.

«رضوا بان یکونوا مع الخوالف» النساء اللاتی تخلفن فی البیت.

«وطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون» استوثق منها فلایدخلها الایمان. حجة علی المعتزلة والقدریة فی اثبات القدر و نفی الاستطاعة و احتیاج الخلق الی توفیق به

يؤمنون ولو كان كما ذهبوا اليه لقال تطبعت ولم يقل وطبع على قلوبهم وله فى القرآن نظائر كثيرة.

«لكن الرسول والّذين آمنوا معه» اهل اليقين من اصحاب **رسول الله** ص، «جاهدوا باموالهم» فى الانفاق «وانفسهم» فى سبيل الله بالقتال.

« واولئك لهم الخيرات »جمع خيرة والمراد بهنّ : الحور، لقوله« فيهن خيرات حسان» ويجوزان يكون عاماً فى جميع الملاذ من الاطعمة والاشربة والمنازل والجوارى والغلمان ، و قيل الخيرات: الغنائم.

«واولئك هم المفلحون» الباقون فى النعيم، «اعدّالله لهم جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك الفوز العظيم» لفظ - اعد - دليل على انها مخلوقة معدة. اين آيت گواهى ميدهد كه اصحاب رسول خداى ص كه اهل يقين واخلاص بودند وبا **مصطفى** در غزاء **تبوك** بودند و **رسول خدا** از ايشان خشنود بود ، ايشان قطعى در بهشت‌اند برهرچه بودند از عمل، همچنان كه **رسول خدا** عشرة را گواهى داد كـه قطعى در بهشت‌اند آنان هم چون اينانند بشهادت آيت از بهرايشان.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «الّذين يلمزون المطّوّعين من المؤمنين فى الصدقات . .» اصحاب شريعت ديگراند و اصحاب حقيقت ديگر، خادمان راه شرع جدااند، خلوتيان قرب ومشاهدت جداء اهل شريعت ازهر دو يست درم پنج درم بدادند ورضاء حق در آن بجستند تا بناز ونعيم خلد رسيدند. فرمان برداران‌اند وحق شرع گزاران‌اند وپسنديدگان‌اند لكن نه چون اهل خلوت و مشاهدت ونه‌چون خداوندان يافت و صحبت كه **خليل** وار، دست تو كّل از آستين رضا بيرون كردندوبرروى اسباب وعلائق باز زدند هرچه داشتند ازاين حطام دنيا بذل كردند و در سبيل خدا جان ودل در معرض بلا ومحنت نهادند و در اظهار دين اسلام و اعلاء كلمهٔ حق با دشمن بكوشيدند و نيز خود را در راه حق مقصر ديدند لاجرم هر ساعت از جناب جبروت و در گاه عزت الهيت بنعت رأفت ورحمت ايشانرا نو تشريفى وتخصيصى مى آيد، آن(۱) منافقان دون‌همت مختصر

(۱) ۱ - درنسخه الف : از

دیده یك صاع خرمای **بو عقیل** مختصر داشتند و محقر و بدان طنز کردند چه زیان دارد ویرا این طعن منافقان، ورب العالمین اورا می نوازد ومیگوید: «والذین لایجدون الاّ جهدهم» ، و **مصطفی** تسلی دل ویرا آن صدقه از وی پذیرفته و اکرامی کرده وبرسر همه صدقها ریخته واین خبر بیرون داده که : افضل الصدقة جهدالمقلّ . آن صدقها همه نیکواست لکن بذل مجهود درویش از همه فاضلتر و بزرگوارتر که با وی دردعشقی است و سوزی و نیازی که با دیگران نیست ووزنی کـه هست آن سوز و آن درد راست نه‌عین مال و کثرت صدقه را و تاصاحب دولتی نباشد دل وی محل سوز و نیاز و درد عشق دین نگردد پس دلی باید از صفـات بشریت و رعونات نفس و شهوات طبع ووساوس شیطان ورياء خلق برهنه گشته و بصفات حق بیاراسته چنان که درسروی جزمهر حق نماند وبرزبان وی جز ذکرحق نماند و بارکان وی جز خدمت حق نماند هرچه خلق را بوی انس بود ویرا از آن وحشت آید هرچه خلق روی بوی آرند وی روی از آن بگرداند تا برخاطروی جز حق نگذرد و از خلق فانی گردد وباحق باقی‌شود، آری صفت خلق مجازاست ومجازرا برحقیقت‌راه نیست لکن‌چون‌حقیقت‌برمجازمستولی گرددمجازرا جذب کند وصفتش‌صفت حقیقت‌گرداند، آب مطلق چون برنجاست آید وبروی مستولی گردد حکم نجاست برندارد ومردار درنمك زار افتد بگدازد و نمك گردد پاك شود . این حدیث کیمیاست بهر که رسد اورا عزیز کند و برنگ خویش گرداند . درعهد **موسی کلیم** صدّیقی بود که خلق پیوسته‌برنجانیدن وی مشغول بودندشبی درمناجات گفت: الهی‌دانی که تو این‌عاجز مسکین را ازدنیا معلومی نه‌داده‌یی که آنرا در رضای تو فدا کند این تن خوارخود را بصدقه بخلقان دادم تا اگر مرا جفائی کنند وبرما بهتانی نهند تو ایشانرا نگیری رحمت خدا ورضوان خدا بردرویشان باد و تاجهان باداز درویشان خالی مباد .

چنین می‌آید که در مسجد **شونیزیه، جنید وشبلی وثوری ورویم وخللی** و جماعتی نشسته بودند وقتی خوش و سماعـی خوش ایشانرا استقبال کرده و بدان مشغول گشته ، درویشی در آن حال بحرمت پیش ایشان درآمد و در صف‌النعال فرونشست و آن‌درویش کلاهی‌پشمینه‌برسر نهاده وپلاسی‌سیاه پوشیده‌وایشان‌اگرچه خداوندان دیده بودند کس را از حقیقت روش وی آگاهی نبود چون از آن خود

وا پرداختند، **شبلی** گفت: ایها‌الفقیر بکم اشتریت هذا المسح و القلنسوة ؟این کلاه وپلاس بچند خریدی ؟ گفت یا **شبلی** بدنیا وهرچه در دنیا است پس گفت یا **شبلی** بستاخی مکن که خدایرا بندگان‌اند که اگر اشارت بآن ستون مسجد کنند نقرهٔ سپید شود . **شبلی** گوید نگاه کردم آن ستون را دیدم رنگ نقره همی گرفت وآن درویش می گفت بحال خود باش که بتو مثلی میزنیم .

پیر طریقت گفت : الهی نه‌دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست ونه ازمقصود ذرّه‌یی درجان پیداست پس‌این درد وسوز در جهان چراست ؟ پیداست که بلا را درجهان چند جاست این‌همه سهل‌است اگر روزی بااین‌خار خرماست .

«استغفرلهم اولاتستغفرلهم ... » الآیة ـ این آیت دلیل است کـه منتهای استغفار که گناه از بنده فرونهد وامید بمغفرت قوی گرداند هفتاد باراست‌همان‌است که **مصطفی** گفت :«ما اصرّمن استغفر ولوعاد فی‌الیوم سبعین مرّة»

« آنگه گفت : « ذلك بانّهم کفروا بالله ورسوله ... » . تهدید کافران است اما بشارت مؤمنان است . میگوید از آن نیامرزم ایشانرا که کافران‌اند ، «ان‌الله‌لا یغفران یشرك به»، دلیل‌است که آنجا که‌شرك‌نیست بیامرزدا گرچه‌گناه کاراست که‌خدای تعالی آمرزگار است و بندهٔ‌مؤمن‌را فروگذاراست و ازوی درگذاراست . خبر درست است که‌وی‌گفت‌جل‌جلاله :«عبادی انکم‌الذین‌تخطئون‌باللیل‌والنهاروانا‌الذی‌اغفر‌الذنوب ولاابالی فاستغفرونی اغفرلکم » . بندگان من رهیگان من بروز و شب جفاکاری و گنه‌کاری و سزای من که خداوندم‌آمرزگاری و بردباری ، آمرزش خواهید تـا بیامرزم، واز آئید تا بپذیرم و بخوانید تا بنیوشم ، شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که ازمن آید «قل کل یعمل علی شاکلته» هیچ جای بگزاف نیامرزند مگر اینجا ، باز آئید هیچ جای عذر نپذیرند چنان که اینجا ، عذر خود بگوئید ما را ازعیب‌پذیرفتن عارنیست واز آمرزیدن‌باك‌نیست‌وزبان‌حال‌بنده بنعت‌وانکسار وذلت و افتقارمیگوید : الهی ازکرم‌توهمین چشم داریم و ازلطف توهمین گوش‌داریم بیامرز مارا که بس‌آلوده‌ایم‌بگرد خویش، بس‌درمانده‌ایم‌بوقت خویش، بس‌مغروریم به‌پندارخویش، بس محبوسیم درسزای خویش، دست‌گیرمارا بفضل خویش، بازخوان مارا بکرم خویش ، بارده ما را باحسان خویش .

١٠ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **وجاء المعذرون من الاعراب** » آمدند قومی عذر سازان از اعراب، « **ليؤذن لهم** » تاایشانرا دستوری دهند نشست را، « **وقعد الّذين كذبوا اللّه و رسوله** » وبنشستند ایشان که باخدای ورسول دروغ گفته بودند که گرویدگانیم، « **سيصيب الّذين كفروا منهم عذاب اليم .** (٩٠) » آری رسد بنا گرویدگان ازایشان عذابی دردنمای .

« **ليس على الضعفاء** » نیست بر ناتوانان زنان و کودکان وپیران سست شدگان، « **ولا على المرضى** » ونه بیماران، « **ولا على الّذين لايجدون ماينفقون** » ونه برایشان که نفقه نمی یابند که بغزا آیند، « **حرج** » تنگی در باز نشستن، « **اذا نصحوا اللّه ورسوله** » آنگه که نیك خواه باشند خدایرا و رسول را ، « **ماعلى المحسنين من سبيل** » نیست بر نیکوکاران هیچ عتابی، « **واللّه غفور رحيم.** (٩١) » وخدای آمرزگاری مهربان است .

« **ولا على الّذين اذا ما اتوك** » و نه برایشان که بتو آمدند ، « **لتحملهم** » تا ایشانرا ستور دهی، « **قلت لا اجد ما احملكم عليه** » گفتی نمی یاوم ستوری که شما را دهم ، « **تولّوا** » بر گشتند « **واعينهم تفيض من الدمع** » و چشمهای ایشان آب میریخت از اشك ، « **حزناً** » از آن اندوه که ستور نیافتند، « **الّا يجدوا ماينفقون.** (٩٢) » و از اندوه آن که نفقه ندارند راه را .

« **انّما السبيل على الّذين يستأذنونك** » عذاب و خشم و تاوان بر ایشان است که دستوری میخواهند ازتو باز نشستن را ، « **وهم اغنياء** » وایشان توانگران اند ستوردارند وزاد، « **رضوا بان يكونوا مع الخوالف** » بپسندیدند خودرا که بازنان بازنشینند درخانها، « **و طبع اللّه على قلوبهم فهم لايعلمون.** (٩٣) » وخدای مهر نفاق بردلهای ایشان نهاد تا روشنائی دانش در آن نشود .

الجزء الحادي عشر

«**یعتذرون الیکم**» عذرها دهند در شما، «**اذا رجعتم الیهم**» چون باز گردید که با ایشان شوید از تبوك با مدینه، «**قل لاتعتذروا**» گوی عذر مدهید، «**لن نؤمن لکم**» شما را استوار نخواهیم داشت، «**قد نبأنا الله من اخبارکم**» خدای ما را آگاهی داد از حالهای شما، «**وسیری الله عملکم ورسوله**» و بیند خدای ورسول او که چه کنید پس آن، «**ثم تردّون الی عالم الغیب والشهادة**» آنگه باز برند شمارا [بدر مرگ] بادانای آشکارا و نهان، «**فینبئکم بما کنتم تعملون. (۹۴)**» تا خبر کنند شمارا بآنچه میکردید.

«**سیحلفون بالله لکم**» آری سوگند خورند شمارا بخدای، «**اذا انقلبتم الیهم**» آنگه که با ایشان گردید از تبوك، «**لتعرضوا عنهم**» تا روی گردانید از ایشان [و فرو گذارید]، «**فاعرضوا عنهم**» فرا گذارید از ایشان، «**انهم رجس**» که ایشان کژانند و پلید، «**ومأویهم جهنم**» وباز گشتن گاه ایشان دوزخ است، «**جزاءً بما کانوا یکسبون. (۹۵)**» پاداش آنچه میکردند.

«**یحلفون لکم لترضوا عنهم**» سوگند میخورند شما را تا از ایشان خشنود شوید، «**فان ترضوا عنهم**» اگر خشنود شوید از ایشان، «**فان الله لایرضی عن القوم الفاسقین. (۹۶)**» خدای خشنود نخواهد شد از گروه بیرون شدگان از طاعت وفرمان برداری.

«**الاعراب اشد کفراً و نفاقاً**» عرب بیابان نشین کافرترند از دیگر کافران و منافق‌تر، «**واجدر الایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله**» و سزاترانند که اندازها وحدها، حلال ندانند وفقه دین ومعانی آنچه خدای فرو فرستاد بررسول خویش، «**والله علیم حکیم. (۹۷)**» و خدای دانائی است راست‌دان.

«**ومن الاعراب**» و ازمنافقان عرب کس است، «**من یتخذ ماینفق مغرماً**» که آن زکوة که میدهد چون تاوانی میداند که میدهد ازبی کامی و دشواری، «**ویتربص بکم الدوآئر**» و از دشواری که حق دادن است بایشان ازمال، شمارا مرده میخواهند وچشمها میدارند بشما از گردشهای روزگار بد، «**علیهم دائرة السوء**» آن بدافتاد از گردش جهان که می‌بیوسند(۱) شمارا خود وایشان «**والله**

(۱) بیوسیدن: طمع داشتن، امید بستن

سميع عليم.(٩٨)» و خدای شنوا است از ایشان دانا است بایشان.

«**ومن الاعراب**» و ازاین اعراب حضر کس است، «**من يؤمن بالله واليوم الاخر**» که میگرود بخدای و روز رستاخیز، «**ويتخذ ما ينفق قربات عندالله**» وآن زکوة کهمیدهد بآن نزدیکی‌میجوید بنزدیك خدای، «**وصلوات الرسول**» ودرود رسول را ودعای نیکوی او، «**الا انها قربة لهم**» آگاه باشید که‌آن‌نزدیکی است ایشانرا بنزدیك خدای، «**سيدخلهم‌الله في رحمته**» آری در آرد خدای ایشانرا دربخشایش خویش، «**ان‌الله غفور رحيم. (٩٩)**» که خدای پربخشایش است و مهربان.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وجاء المعذرون من‌الاعراب» قرائت **عامه** معذرون مشدداست و قرائت **یعقوب** معذرون مخفف. معذّران بتشدید عذر سازانند بدروغ و معذرون بتخفیف خداوندان عذراند براستی، عذر فلان اذا زوّر عذراً واعذر فلانٌ اذا اتی بما یعذربه. یقال اعذر من انذر «وجاء المعذّرون» بتشدید. معنی آنست که آمدند قومی عذرسازان از منافقان عرب تادستوری دهند ایشانرا، و بتخفیف معنی‌آنست که آمدند عذر نمایندگان از عرب که عذرها داشتند براست و ایشان قومی بودند ازاعراب که مسکن ایشان بیرون از **مدینه** بود، از **تبوك** باز ماندند پس چون وعید شنیدند آمدند و عذر خویش بگفتند و درخواستند که تاایشانرا دستوری تخلف و قعود دهند گفتند: ان نحن غزونا معك تغیّر اعراب طیّ علی حلائلنا و اولادنا و مواشینا. و گفته‌اند دستوری بیرون شدن بغزا میخواستند، نه دستوری تخلف. و تفسیر برقرائت **یعقوب** ظاهرتراست و درخورتر، تا ایشان که صادق العذر بودند درآیت مذکور باشند که مزوّران عذر، خود مذکوراند درآنچه گفت:

«وقعدالّذین کذبوالله ورسوله» ثم اوعدهم عذاباً، «سیصیب الّذین کفروا منهم عذابٌ الیمٌ» ثم ذکر اهل العذر، فقال:

«لیس علی‌الضعفاء» ضعیفان در نفس، پیران‌اند و ضعیفان درچشم، نابینایان‌اند

وضعیفان در عقل، دیوانگان‌اند، میگوید اینان همه اهل عذراند «ولاعلی‌المرضی» بیماران همچنین.

«ولا علی الّذین لایجدون ما ینفقون» فقرا و مساکین‌اند براینان هیچ‌حرج نیست و بزه نیست اگر بازنشینند و به **تبوک** نروند.

«اذانصحوا الله ورسوله» هرگه که نصیحت بجای آرند خدایرا ورسول‌را، یعنی- که اقوال و افعال ایشان بصدق و اخلاص بود و کوشش وسعی ایشان درآنچه صلاح اسلام و مسلمانان درآن بود. گویند. این آیت درشأن **عبدالله بن زائدة** فروآمد، و هو **ابن‌ام مکتوم** و کان ضریر البصر فقال: یا نبی‌الله انی شیخ ضریرالبصر خفیف الحال نحیف‌الجسم و لیس لی قائد فهل لی رخصة فی التخلف عن الجهاد فسکت **النّبی**ص فانزل‌الله تعالی هذه الایة: «ما علی‌المحسنین من سبیل» ای - ماعلی الّذین اطاعوا الله ورسوله ونصحوا الله ورسوله من سبیل، ای - لیس لاحد الی لائمتهم وعتابهم سبیل لانهم محسنون،

«والله غفور رحیم» للمسیئ فکیف للمحسنین.

«ولاعلی الّذین اذا ما اتوك» نزلت فی البکائین وکانوا سبعة **معقل بن یسار** و **صخربن خنساء** و هو الّذی کان وقع علی امراته فی رمضان فامر رسول‌الله ان یکفّرو **عبدالله بن کعب الانصاری** و **سالم بن عمیر** و **علیة بن زید الانصاری** و **ثعلبة‌بن عثمه** و **عبدالله‌بن‌معقل**، اتوا **رسول‌الله**ص فقالوا: یا نبی‌الله ان الله عز و جل قد ندبنا للخروج معك فاحملنا علی الخفاف المرقوعة و النعال المخصوفة نغزو معك، فقال: لااجد مااحملکم علیه فتولوا وهم‌یبکون. **مجاهد** گفت: درشأن **بنی مقرن** فروآمد **معقل** و **سوید** و **نعمان**. **حسن** گفت: نزلت فی **ابی موسی** و اصحابه وقیل نزلت فی **عرباض بن ساریة**.

«ولا علی‌الّذین» - عطف است برضعفا وقوله «لتحملهم» ای - علی‌النعال - روی **ابوهریرة** ان رسول‌الله‌ص قال: فی غزوة **تبوك** اکثروا من النعال فان الرجل لایزال راکباً ماکان متنعلا، وگفته‌اند مرکوب می‌خواستند که برآن نشینند وزاد

راه . يقال حملت فلاناً اذا اعطيته حمولة « قلت لااجد » ای لااملك « ما احملكم عليه تولّوا و اعينهم تفيض » ای تسيل. « من الدمع حزناً ان لايجدوا » ای بسبب ان لايجدوا « ماينفقون » فی مغزاهم . این آیت دلیل است که مال و توانگری ازحق خواستن وتمنّی آن کردن به‌نیّت آن که خیرها کندودرسبیل خدا ازبهر نفقه، این تمنّی کردن و برفوات آن غم‌خوردن و اندوه‌بردن عین طاعت است و ازجمله حسنات، و يدل عليه ماروی **عبدالله بن مسعود** قال : قال **رسول‌الله**ص : ان الفاقة لاصحابی سعادة وان الغنی للمؤمن فی آخرالزمان سعادة ، قيل : كيف الفاقة لا صحابك سعادة ؟ قال : لانهم يتعاونون على الفقر فلا يُرى فاقة . قيل فكيف الغنى للمؤمن فی آخرالزمان سعادة ؟ قال : لانّه يصيرالمال الى بخلائهم و يسودهم اشرارهم ومن سعادة المؤمن ان لايحتاج فی ذلك‌الزمان الى البخيل فان استطعتم ان تكونوا اغنياء فكونوا .

« انماالسبيل » ای ـ للائمّة والعتاب « على‌الذين يستأذنونك » فی‌التخلف « وهم اغنياء رضوا بان يكونوا مع‌الخوالف و طبع‌الله على قلوبهم فهم لايعلمون » .

« يعتذرون اليكم » يقيمون لانفسهم عذراً باطلاً « اذا رجعتم » من‌هذه السفرة اليهم .

« قل لاتعتذروا » بالاكاذيب والاباطيل « لن نؤمن لكم » لن نصدّقكم اَنّ لكم عذراً . این عذر منافقان دروغ بود و باطل قطعاً از بهر آن نپذیرند، اما چون عذر راست بود قبول آن واجب بود لقول **النبی**ص : من اعتذر اليه فلم يقبل كتبت عليه خطيئة صاحب مكس يعني ـ العشار ومن تنصّل اليه فلم يقبل لم يرد على‌الخواض.

« قد نبّأناالله من اخباركم » من زائده است ای ـ قدنبأناالله اخباركم و اطلعنا على‌اسراركم‌وذلك فی‌قوله : « ولواارادوا الخروج لاعدّوا‌له‌عدة . . . » الى‌اخرالآيتين.

« وسيرى‌الله عملكم و رسوله » بعداليوم فاياكم ومعاودة القبيح وما يعتذرمنه، وقيل معناه ـ ان عملتم خيراً و تبتم‌الى الله من تخلّفكم فسيرى‌الله عملكم و رسوله .

« ثم تردّون الى عالم‌الغيب والشهادة » غیب در **قرآن** بده معنی آید. فالغيب: اللوح المحفوظ كقوله تعالى : « اطلع‌الغيب ». والغيب: الرزق لقوله تعالى و « عنده مفاتح‌الغيب » . والغيب : الوحی كقوله : « فلا يظهر على غيبه احداً الّا من‌ارتضى

من‌رسول » . والغیب : القیمة کقوله : « قل لایعلم من فی‌السموات والارض الغیب الاالله » . والغیب : الکوائن کقوله: «وماکان‌الله لیطلعکم علی‌الغیب» . والغیب: الموت کقوله : « قل‌لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من‌الخیر » ای - لوکنت اعلم‌متی اموت . والغیب: اخبارالانبیاء کقوله : «ذلك من‌انباءِ الغیب» ای - من‌اخبار الانبیاء . والغیب:الظن کقوله:« یقذفون‌بالغیب» ای-بالظن. والغیب: ماغاب‌عن‌الابصار من الجنة والنار والبعث و الحساب کقوله: «الذین یؤمنون بالغیب» . والغیب: العدم کقوله : «عالم الغیب والشهادة» ای - عالم‌المعدومات والموجودات

«فینبّئکم بما کنتم تعملون» ینبّئکم هرجا کـه هست در **قرآن** در موضع بجازیکم است که در وعید گویند . آری بخبرشوی ، بخبر کنم ترا ، آگاه شوی ، همه الفاظ تهدید اند .

«سیحلفون بالله لکم» ای- سیکون‌منکم حلف بالکذب والباطل بعدانصرافکم الیهم من هذه‌السفرة الی **المدینة** انهم ماقدروا علی‌الخروج .

« لتعرضوا عنهم » الاعراض الصفح « فاعرضوا عنهم » ای - اترکوا کلامهم و سلامهم . «انهم رجسٌ» عملهم خبیث «من‌عمل‌الشیطان» . «ومأویهم جهنم جزاءً بماکانوا یکسبون » **ابن‌عباس** گفت **جد بن قیس** و**معتب بن قشیر** واصحاب ایشان هشتاد مردمنافق ، **رسول خدا** چون **بمدینه** باز آمد گفت : لاتجالسوهم‌ولا تکلموهم اعراض ازنامهاء عفواست بنزدیك عرب ، مگرخدای را که اعراض ازوضد عفواست .

والرجس‌اسمٌ لکل‌مکروهٍ. اومتقذّرٍ والرجز ابلغ‌من‌الرجس‌وانکرمنه وهواسم کل مکروهٍ. فی‌القرآن‌الرجزالعذاب‌فی‌مواضع‌والرجس‌اسم‌الشیطان وتغلیطه ووسوسته .

« یحلفون بالله لکم لترضوا عنهم» این **عبدالله** ابیّ است، حلف‌للنبی‌ص بالذی لااله الاهو ان لایتخلف عنه بعدها ولیکوننّ معه علی عدوّه و طلب الی النبی‌ص ان یرضی عنـه میگوید : این منافق **عبدالله ابیّ** طلب رضا و خشنودی تو میکند و سو گند میخورد بدروغ و باطل که بعد ازاین تخلف نکند .

« فان ترضوا عنهم» یرید فلاترضوا عنهم . فان‌الله لایرضی عن‌القوم الفاسقین» بل یسخط علیهم شما ازایشان خشنود مشوید که خدای ازایشان خشنود نیست وبا

ایشان ساخط است .

«الاعراب اشد کفراً ونفاقاً» - یعنی کفار البوادی من **بنی اسد** و **غطفان** اشدّ کفراً ، ومنافقوا **الیهود** اشدّ نفاقاً و ذلك انهم لایحضرون مجالس العلماء و حضرة الخطباء الاریثاً فهم اقسی قلوباً واعظم جهلاً واکثر غفلة ، یدل علیه قوله :

« واجدران لایعلموا حدودما انزل الله علی رسوله » انهم لایحضرونه اوقات التبلیغ والخطبة والدعوة، میگوید اعراب بادیه‌نشین . کفار ایشان کافرتراند ازدیگر کافران . که بحضر کم رسند وعلم دیرادیر شنوند و **قرآن** ندانند ،کافران ایشان کافرتر انداز کفار حضر که ازخبر خیر حق آگاه می‌باشند و منافقان بوادی منافق‌تراند ازمنافقان حضر که گاه گاه پند میشنوند «واجدران لایعلموا» ای - اقرب واولی‌بان لایعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله من الفرائض والعبادات والوعد والوعید . «والله علیم حکیم» .

«ومن الاعراب من یتّخذ ما ینفق مغرماً » - این آیت در شأن منافقان عرب است نفقه که میکردند وزکوة که میدادند در دادن آن امید ثواب نمیداشتند و در امساك آن از عقاب نمی‌ترسیدند وآن اعتقاد برخود واجب نمیدیدند پس آنرا چون غرمی و تاوانی میدانستند و دادن برایشان ناکام بود و دشوار میداشتند .

« یتربّص بکم الدوائر » یقال فلان یتربص بی‌الدوائر ، ای یتمنی موتی، یقول ینتظران ینقلب الامر علیکم بموت الرسول وظهورالمشرکین علی المؤمنین، والدوائر ماتدور به الایام من الوانها ان شر فشر وان خیر فخیر فالخیر لقوم شرّ . مصائب قوم عند قوم فوائد . فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم انّ الدائرات تدور .

فتی یشتری حسن الثناء بماله ویعلم ان الدائرات تدور .

آنگه جواب داد گفت :

« علیهم دائرة السوء » ای - علیهم تدور [والمصائب والحروب التی یتوقّعون وقوعها فی المسلمین. وقیل: الدائرة : انقلاب النّعمة الی ضدّها . وقیل هی](۱) الحاجة وقیل: هی

(۱) این قسمت درنسخهٔ الف نیست .

مصدر کالعاطفة والعافیة والعاقبة. وقیل: هی‌صفة ای - خلة تدور وتحیط بالانسان‌حتی لایکون‌له منها محیص. **مکی** و **ابوعمرو** دائرةالسوء بضمّ سین‌خوانند، باقی‌بفتح‌سین فبالضم البلاء والمکروه وبالفتح المصدر یقال سؤته سوأً ومساءة، قومی گفتند از مفسران که این آیت: «ومن‌الاعراب من یتخذ ماینفق مغرما» وآیت پیش: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً» این هر دو منسوخ اندو ناسخ آیت سوم است: «و من الاعراب من یؤمن بالله والیوم‌الاخر». و قومی گفتند همه محکم‌اند بجای خویش و در آن نسخ نه.

«ومن‌الاعراب من‌یؤمن بالله والیوم‌الاخر». البعث والحساب والثواب‌والعقاب. این اعراب حضراند کـه ینتابون حضرة الفقهاء و مجالسة العلماء وهم **اسلم** و **غفار** و **جهینه**. «و یتخذ ماینفق» ای - فی‌الجهاد مع‌الرسول (ص) و مایتصدق به. «قربات عندالله و صلوات الرسول» ای - لیقربه من رحمته و رضوانه. و قیل‌القربة طلب‌الثواب والکرامة. وصلوات‌الرسول ای - دعاءه واستغفاره. وصلوات نصب بالعطف علی «ماینفق» ای - یتخذ ماینفق وصلوات‌الرسول قربة و قیل - نصب بالعطف علی «قربات» ای - یتخذ بذلك قربات‌الله و صلوات الرسول ای - یطلب الغفر ان من‌الله والاستغفار من‌الرسول این صلوات آنست که آنجا گفت: «ان صلوتك سکن لهم» فرموده بودند رسول‌را که ایشانرا دعا کن چون ازایشان زکوة ستانی. درخبر است که **عبدالله‌بن ابی اوفی الاسلمی** وهو من اهل بیعة الرضوان و آخر من‌مات من الصحابة بالکوفة قال: اتیت **رسول‌الله**ص بصدقة ابلی فاخذها منّی‌فقال: اللهم صلّ‌علی **آل ابی اوفی** و انما دعا لآ له لانّ العرب تقول آل فلان تعدّالفلان فیهم. وفی‌الخبر: انّ **رسول‌الله**ص علّم **کعب بن عجرة** الصلوة علی رسول‌الله فی آخرالصلوة فقال: قل اللهم صلی علی محمد کما صلیت علی آل ابراهیم وانما عنی‌الصلوة علی‌ابراهیم واهل الایمان من ذریته وقال‌الله عز وجل: «ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب» و فرعون فی‌الآل و علی هذا المعنی، سلامٌ علی آل یاسین.

«الا انها قربةٌ لهم» ای - فضیلة لهم و نجاة والمعنی هذا تصدیق لمخیلتهم.

«سید خلهم‌الله فی رحمته ان‌الله غفورٌ رحیم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «وجاءالمعذّرون من‌الاعراب . . . .» الاية ـ دو گروه بغزاءِ **تبوك** نرفتند : گروهی منافقان و گروهی مؤمنان اما منافقان ظاهر بخلاف باطن نهادند رب‌العالمین گفت : « قل لاتعتذروا لن نؤمن لکم » گوی عذر دروغ منهید و بهانهٔ باطل‌میارید که ازشما راستی‌نیاید. آنکس که درازل کژ آفریدند راست کی‌گویند؟! حبلی گسسته چه بار کشد، چراغی کشته چه روشنائی دهد، صریع القدرة لاینعشه الجهد و الحیلة . دیگر گروه مؤمنان‌اند ، عنایتیان حضرت وبرداشتگان لطف رب‌العالمین ، ایشانرا خود با عذردادن نگذاشت ایشان‌را نیابت بداشت وعذربنهاد که «لیس علی‌الضعفاءِ» برین ضعیفان پیران فرو ریخته ودرویشان شکسته ، هیچ حرج نیست‌ونشستن‌ایشان‌بعذرناتوانی، آنرا تبعه‌یی یا **تبعتی** نیست، اعتقادایشان‌آنست که اگر قدرت بودی ایشانرا وساز وتوان بیرون شدن بصحبت رسول، آنرا غنیمت شمردندید و بذل جان در سبیل خدا برایشان آسان بودید ، رب‌العالمین آن اعتقاد و صفاء دل ایشان بپسندید و برضعف و عجز ایشان رحمت کرد و ایشانرا عذر بنهاد امّا بشرط آنکه نصیحت ونیك‌خواهی **بازنگیرند** خدایرا ورسول را . **نصیحت** مرخدایرا آنست که دروی براستی و پاکی سخن گوئی و از هرچه ناسزاست او را مقدس و منزه دانی.ودرراه‌معاملت‌باندازهٔ طاقت، ازروی‌تعظیم، اورا عبادت کنی وخلق را بەدین‌وی ارشاد کنی‌و آلاء ونعماء وی‌بیادایشان‌دهی، چنانکه میگوید، جل‌جلاله :«وذکّرهم بایام‌الله» ونصیحت **رسول خدای**ص آنست که مر او را بدل دوست داری وطاعت وی فرض‌دانی و بگفتار و کردار ومال، نصرت دین وی کنی و صحابه و اهل بیت وی دوست داری و سنت وی بطلب زنده گردانی ، **مصطفی**ص گفت : « من احیا سنتی فقد احبّنی ومن احبّنی کان معی فی‌الجنة »

قوله : «ماعلی المحسنین من سبیل . . .» ـ بر محسنان از لائمه و عتاب هیچ راهی‌نماند، که احسان‌ایشان، راه‌هرعتابی‌بایشان فروبست، احسان‌چیست ، **مصطفی**ص گفت : (ان تعبدالله کانك تراه فان لم‌تکن تراه فانه یراك) این حدیث اشارتست

بملاقات دل با حق ومعارضهٔ سرّ باغیب ومشاهدهٔ جان درمنز. عیان وحث کردن است براخلاص عمل وقصر امل ووفا کردن بپذیرفتهٔ روز اوّل آنگه که این تقریر میرفت: «الست بربکم قالوا بلی».

قوله: «ولاعلی الذین اذا مااتوك لتحملهم» نمی خواستند که ازصحبت ومشاهدهٔ رسول خدا باز مانند و از درویشی وبی کامی ساز رفتن نداشتند، آمدند وازسرسوز و نیاز سؤال کردند، چون مقصود برنیامد، وقت را اندوهگن وحزین بر گشتند و گریستن در گرفتند، **مصطفی**ص گفت: «ما من عین الاوهی باكیة یوم القیمة الّا اربعة اعین، عینٌ فقئت فی سبیل الله وعینٌ غضّت عن محارم الله وعین باتت ساهرة ساجدةً لله وعین بکت من خشیة الله».

پیر طریقت گفت: آه ازروز بتری، فریاد ازدردواماندگی، الهی، چه سوزاست این که ازبیم فوت تو درجان‌ما، درعالم کس نیست که ببخشاید بروز زمان‌ما. الهی! دلی دارم پردرد وجانی پرزحیر، عزیز دو گیتی، این بیچاره را چه تدبیر.

قال لی من احب و البین قدجدّ و دمعی موافق لشهیقی
ماتری فی الطریق تصنع بعدی قلت ابکی علیك طول الطریق

چندان بزاریدند و اشك از دیده فرو باریدند که آن حزن وآن اندوه بدرگاه نبوّت، ایشانرا وسیلتی گشت، **مصطفی**ص ایشان را بازدید گفت: «تأهّبوا للخروج». گفتند یا **رسول الله** آن چه بود و این چیست گفت: «لست احملکم انا و انما حاملکم الله» یقول الله تعالی: «وحملناکم فی البر والبحر» لماتمحضت قلوبهم للتعلق بالله وبکت عیونهم علی‌ما عجز واعن اداء حق الله، تدارك الله احوالهم فامر **رسوله** (ص) ان یحملهم، بذلك جرت سنته سبحانه فقال: «وهوالذی ینزل الغیث من بعدماقنطوا»

قوله: «ومن الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرماً ویتربص بکم الدوائر...» الایة. اندیشهٔ ناراست و خبث اعتقاد وهمت بدو مکر نهان ایشان بنگر، که چه فرو آورد بسر ایشان. چشم بر روز بد مسلمانان نهادند تا خود بروز بد رسیدند، محنت و نقمت مسلمانان خواستند و خود همه محنت ونقمت دیدند. اینست حکم خداوند جل جلاله: «لایحیق المکر السیّیٔ الّا باهله». ولقد قیل فی المثل: اذا حفرت لاخیك

فوسّع فربّما يكون ذلك مقيلك ويقال: من نظر الى ورائه توقّف فی کثیرمن تدبیره ورایه.

قوله: « ومن الاعراب من يؤمن بالله و اليوم الاخر » الى قوله « سيد خلهم الله فی رحمته» طاعات واعمال ایشان برشمرد و آنرا بپسندید اما نجات ایشان دررحمت خودبست نه دراعمال ایشان، همانست که **مصطفی** ص گفت: مامنكم من احدٍ ينجيه عمله، قالوا: ولاانت يا رسول الله؟ قال: ولاانا الاّ ان يتغمّدنی الله بفضلٍ منه ورحمته. پس چون ایشانرا از دوزخ نجات دهد، وبفضل خود دربهشت آرد، برایشان نواختی دیگر نهد ونعمتی دیگرافزاید که بعضی تنعم ونازونعیم بهشت درمقابل آن اعمال نهد و بنده را درآن شاد گرداند گوید « كلوا واشربوا هنيئاً بما اسلفتم فی الايام الخالية، جزاءً بما كانوا يعملون، هل جزاء الاحسان الّا الاحسان »، و کلّ ذلك من نعمته عليهم وتوفيقه ايّاهم، سبحانه ما ارأفه بعباده: «والله رؤف بالعباد».

۱۱ - النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «**والسابقون الاوّلون**» وپیش‌وایان‌پیشینیان، « **من المهاجرين والانصار** » از مهاجران و از انصار، «**والّذين اتّبعوهم باحسان**» و ایشان که برپی ایشان‌ایستادندبه‌نیکوئی، «**رضی الله عنهم**» خشنود شدخدای‌ازایشان، « **ورضوا عنه** » و خشنود شدند ایشان از او، « **واعدّلهم جنّاتٍ** » و ساخت ایشانرا بهشتهائی، « **تجری تحتها الانهار** » زیر درختان آن جویهای روان، « **خالدين فيها ابداً** » جاویدان درآن همیشه، « **ذلك الفوز العظيم.** (۱۰۰)» آنست پیروزی بزرگوار.

«**وممّن حولكم**» وازایشان که گرد برگرد شمااند، « **من الاعراب** » ازاین اعراب بادیه‌نشین، « **منافقون** » منافقان‌اند، « **ومن اهل المدينة** » و از اهل شهر [شما هم منافقان‌اند]، « **مردوا على النّفاق** » شوخ شده‌اند وبر نفاق مصر ایستاده، «**لاتعلمهم**» تو ایشانرا می‌نشناسی، «**نحن نعلمهم**» ما ایشانرا دانیم، « **سنعذّبهم مرّتين** » آری عذاب کنیم ایشانرا دوبار، « **ثمّ يردّون الى عذاب عظيم.** (۱۰۱)» آنگه ایشانرا بازبرند با عذاب مهین.

« **وآخرون** » ودیگران‌اند [قومی که پیرامن نفاق ومنافقاق میگشتند]، « **اعترفوا بذنوبهم** » مقر آمدند بگناه خویش [وببدداشتند کرد خویش]، « **خلطوا** » آمیختند درهم ، « **عملا صالحاً وآخر سیئاً** » کردار نیك و کردار بد ، « **عسی الله** » واجب کرد خدا ازخود، « **ان یتوب علیهم** » که توبه پذیرد ازایشان وبا خوددارد ایشان‌را ، « **ان الله غفور رحیم**.(۱۰۲) » که خدای آمرزگار است مهربان ،

« **خذمن اموالهم** » گیرازمالهای ایشان، « **صدقة** » فریضهٔ زکوة، « **تطهّرهم** » تا پاك کنی ایشانرا [و مال ایشانرا] ، « **وتزکّیهم بها** » وهنری و روزافزونی کنی ، « **وصلّ علیهم** » و درود ده ورایشان ، « **انّ صلوتك** » که درود دادن تو ورایشان [آنگه که می‌زکوة ستانی] ، « **سکن لهم** » ایشانرا آرامش‌دل‌بود [وخرسندی‌در آنچه دادند] ، « **والله سمیع علیم**. (۱۰۳) » وخدای شنوائیست دانا .

« **الم یعلموا** » نمیدانند ، « **ان الله هو یقبل التوبة عن عباده** » که خدای‌اوست که باز گشت می‌پذیرد از رهیگان خویش، « **ویأخذ الصدقات** » وصدقها می‌ستاند از ایشان ، **وان الله هوالتواب الرحیم**.(۱۰۴) » و نمیدانند کـه خدای توبه ده است توبه پذیر مهربان .

« **وقل اعملوا** » گوی که‌میکنید آنچه‌میکنید، « **فسیری الله عملکم ورسوله** » که خدای کرد شما می‌بیند و [بازنماید وآشکارا کند با] رسول‌او، « **والمؤمنون** »، و مؤمنان ، بینند ، « **وستردون** » وباز برند شمارا آخر، « **الی عالم الغیب والشهادة** » بادانای نهان وآشکار ، « **فینبئکم بما کنتم تعملون**.(۱۰۵) » وشما را خبر کند بآنچه میکردید . .

« **وآخرون** » و دیگران‌اند قومی از ایشان ، « **مُرجَون لامرالله** » کـه با حکم‌خدا گذاشتنی‌اند، « **امایعذّبهم** » امّا که عذاب‌کندایشانرا ، « **وامّا یتوب علیهم** » یا توبه دهـد ایشانرا ، « **والله علیم حکیم**. (۱۰٦) » و خدای دانائیست راست دانش راست کار .

« **والّذین اتّخذوا مسجداً** » و ایشان که مسجدی کردند ، « **ضراراً وکفراً** »

بستیز و کفر، «**وتفریقاً بین المؤمنین**» و جدائی ساختن میان مؤمنان، «**وارصاداً**» و چشم داشتن را، «**لمن حارب الله ورسوله من قبل**» باز آمدن کسی با آن مسجد که باخدای و رسول بجنگ بود پیش از آن، «**ولیحلفنّ**» حقا که سوگند خواهند خورد لابد، «**ان اردنا الا الحسنی**» که نخواستیم بکردن این مسجد مگر نیکوئی و نکردیم مگر بر نیت نیکو، «**والله یشهد**» وخدای می گواهی دهد، «**انّهم لکاذبون. (۱۰۷)**» که حقا که ایشان دروغ زنان‌اند.

«**لاتقم فیه ابدا**» نگر که در آن مسجد نماز نکنی هرگز، «**لمسجد اسّس علی التقوی**» حقا که مسجدی کـه آنرا بنیاد نهادند براستی و پرهیزگاری، «**من اول یوم**» از روز نخستین و آن، «**احقّ ان تقوم فیه**» سزاتر است کـه نماز کنی در آن، «**فیه رجال**» در آن مسجد مردانی‌اند، «**یحبّون ان یتطهّروا**» دوست میدارند که پاکیزگی برزند، «**والله یحب المطّهرین. (۱۰۸)**» وخدای دوست دارد پاکیزگی برزندگانرا.

«**افمن اسّس بنیانه**» آنکس که بنیاد نهادند بناءِ اورا، «**علی تقوی من الله ورضوان**» بر تقوی ازخدای وخشنودی وپسند ازاو عزوجل، «**خیر**» آن به است، «**ام من اسّس بنیانه**» یا آنکس کـه بنیاد نهـادند بناء اورا، «**علی شفا جرف**» بر کناره رودباری زیر تهی، «**هار**» ریگ بوم پست روان، «**فانهار به فی نار جهنم**» روانست آن بنا، در آتش دوزخ [و خداوند خودرا با خود برد]، «**والله لایهدی القوم الظالمین. (۱۰۹)**» و خـدای پیش برنده و راست دارندهٔ کارظالمان نیست.

«**لایزال بنیانهم الّذی بنوا**» همیشه آن بنای ایشان که ورداشتند، «**ریبة فی قلوبهم**» دردلهای ایشان نفاقی وشکی بود، «**الّا ان تقطع قلوبهم**» مگر آن که دلهای ایشان ریزه ریزه کنند [یا نه که نفاق وشك ومهر آن مسجد و حسرت ویرانـی آن در دلهای ایشان است]، «**والله علیم حکیم. (۱۱۰)**» وخدای دانائی است راست دانش راست کار،

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « والسابقون الاولون من المهاجرین » الذین هاجروا و فارقوا منازلهم و اوطانهم.

« والانصار » الذین نصروا رسول‌الله علی اعدائه من اهل **المدینة** و آووا اصحابه خلافست میان علمای دین و اهل تفسیر که سابقان مهاجران که بودند؟ **ابوموسی** و**سعیدمسیب** و **قتاده** گفتند: هم‌الذین صلّوا القبلتین مع **النبی**ص، ایشان که با**رسول خدا** در دوقبله نماز کردند در ابتدای اسلام به **بیت مقدس** و بعـد از آن **بکعبه** **عطاء بن ابی رباح** گوید: **بدریان** اند ایشان که با **رسول خدا** بجنگ **بدر** حاضر بودند، **شعبی** گفت: هم الذین شهدوا بیعة **الرضوان بالحدیبیه** و سابقان اسلام نیز علماء مختلف‌اند. قومی گفتند: اول‌کسیکه مسلمان‌شدازمردان، **ابوبکر** بودواززنان **خدیجه**. قومی گفتند اول‌کسی که مسلمان شد **علی‌بن ابی طالب**ع بود. قومی گفتند اول **زیدبن حارثه**بود. **اسحق‌بن اسمعیل الحنظلی** جمع میان‌همه کرد وگفت‌اول کسی که مسلمان‌شد ازمردان رسیده، **ابوبکر** بود واززنان، **خدیجه** واز کودکان نارسیده، **علی بن ابی‌طالب**(ع) واز بردگان‌وموالیان **زید حارثه**. **اسمعیل بن ایازبن عفیف** روایت کند از پدر خویش از جد خویش **عفیف** گفتا مردی بازرگان بودم بروزگار حج **بمکه** آمدم و بنزدیك **عباس‌بن عبدالمطلب** فروآمدم کـه با وی دوستی و برادری داشتم، گفتا هردوبایام موسم **بمنی** ایستاده بودیم من و**عباس** که‌مردی جوان تازه روی فراز آمد بوقت پیشین و ساعتی درآسمان می‌نگرد آنگه روی بقبله‌آورد و در نمـاز ایستاد، هـم در آن ساعت کودکی آمد و از راست دست وی بایستاد و زنی آمد ازپس هردو بایستاد، آن جوان پشت خم داد و درركوع‌شد هردو درمتابعت وی در رکوع شدند، جوان بسجود شد ایشان نیز بمتابعت وی در سجود شدند ودر قیام‌همچنان و درتشهد همچنان. **ابن‌عفیف** روی **بعباس** آورد، گفت: یا **عباس** امر عظیم! این عظیم کاری‌است این کارایشان چه کاراست واین چه کسان‌اند اینان، **عباس** گفت: هذا ابن‌اخی ـ **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب** یزعم‌ان‌الله‌تعالی بعثه‌رسولاً

وان کنوز **کسری** و **قیصر** ستفتح علیه و هذا الغلام ابن اخــی ـ **علی بن ابی طالب** وهذه المرأة **خدیجة** بنت **خویلد** زوجة **محمد**، تابعاه علی دینه وایم الله ماعلی ظهر الارض کلها احدعلی هذا الدین غیرهؤلاء. قال **عفیف الکندی** بعد ما اسلم ورسخ الاسلام فی قلبه، یالیتنی کنت رابعاً. روزی **بوطالب**، **علی** را گفت یا بنی، ماهذا الدین الذی انت علیه؟ این چه دین است که تو داری و آنرا پروری؟ گفت یا ابت آمنت بالله و رسوله وصدّقته فیماجآء به وصلّیت معه لله(۱) ای پدر ایمان آوردم که خدای یکی است و **محمد** رسول و پیغامبر او است و استوار است و راست گوی بهرچه آورد و گفت و با وی نماز میکنم بفرمان خدای از بهر خدای، **بوطالب** گفت: ای پسر امّا انّ **محمداً** لایدعو الاالی خیرفالزمه، **محمد** هر که خواند بهرچه خواند بخیر خواند و خیر گوید و جز خیر ازو نیاید نگر اورا بدست داری و ملازم باشی و ازو برنگردی. **مجاهد** گفت: نعمتی و نواختی بود کــه خدای تعالی بر **علی بن ابی طالب** نهاد و خیری کــه بوی خواست کــه روز قحط و نیاز بود و **قریش** بغایت تنگی و سختی رسیده و **بوطالب** صاحب عیال بود و یساری نه که ایشانرا بفراخی نعمت داشتید و در **بنی هاشم**، **عباس** توانگر بود وصاحب نعمت، **رسول خدا** گفت: یا **عباس** اگر درحق **بوطالب** تخفیف جوئیم و از آن فرزندان وی لختی برداریم و داشتن ایشانرا در پذیریم مگــر صواب باشد و اورا خفّتی بود، **مصطفی** و **عباس** هر دو رفتند و این اندیشه که کرده بودند با **بوطالب** بگفتند **بوطالب** گفت: **عقیل** را بمن بگــذارید وبا دیگران شما دانید که چه کنید **مصطفی** **علی** را برداشت و درپذیرفت و**عباس** **جعفر** را پس **علی** با **مصطفی** می‌بود تا وحی از آسمان آمد و بعث وی در پیوست و رب العزة **علی** را باسلام گرامی کرد و **جعفر** با **عباس** می‌بود تا آنگه که مسلمان شد و باسلام عزیز گشت و مستغنی شد. **محمدبن اسحق** گفت: چون **ابوبکر صدیق** مسلمان شد جماعتی از **قریش** پیوسته باوی می‌نشستند و مجالست ومصاحبت وی دوست میداشتند از آن که **ابوبکر** مردی محبوب بود، خوش خوی، خوش طبع، سهل و آسان فرادست آمدی وباهر کس درمعاشرت ومصاحبت خوش در آمدی وتدبیر کارها دانستی

(۱) در نسخهٔ الف: مع لله

ومردم‌شناختی و کارها ازپیش‌بردی به زیر کی ودانائی، پس‌جماعتی که باوی مجالست کردند و بروی اعتماد داشتند چون **عثمان عفان** و **الزبیربن العوام** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سعدبن ابی‌وقاص وطلحة بن‌عبیدالله** ، **ابوبکر** پیوسته حدیث اسلام و ایمان باایشان همی کرد و ایشانرا دعوت میکرد تا این جماعت همه بوسیلت **ابوبکر** پیش **مصطفی** آمدند و مسلمان شدند و اسلام و مسلمانان را نصرت دادند رب‌العالمین‌ایشانرا سابقان خواند گفت : «السابقون‌الاولون من‌المهاجرین والانصار» روی **الزبیربن العوام** قال قال**رسول‌الله**ص : « اللهم انك بارکت لامّتی فی صحابتی فلا تسلبهم البرکة و بارکت لاصحابی فی **ابی بکر** فلاتسلبه البرکة و اجمعهم علیه ولا تنشر امره فانّه لم یزل یؤثر امرك علی امره اللهم واعزّ **عمربن الخطاب** و صبّر **عثمان** ووفق **علیا** و اغفر **لطلحة** و ثبت **الزبیر** و سلم **سعداً** و وفق **عبدالرحمن** و الحق فی‌السابقین الاولین من‌المهاجرین و الانصار و التابعین لهم باحسان»

اما سابقان وانصار ایشانند که دربیعة **عقبه** حاضر بودندکه بمیزبانی **مصطفی** آمدند به**مکه** که ویرا به **مدینه** خواندند وهشتادواندکس‌بودند، خطیب‌ایشان**اسعد بن زرارة** دوسال‌پیش‌از آن‌که **مصطفی بمدینه** هجرت کردایشان‌ایمان آورده بودند که**مصطفی**ص **مصعب عمیر**را بایشان فرستاد تاایشان رادعوت کرد وبرایشان **قرآن** خواند وکانت **الانصار** تحبّه فاسلم معه **سعدبن معاذ** و **عمرو بن‌الجموح** و **بنو عبدالاشهل**وخلق‌من‌النساء والصبیان‌وکان**مصعب‌بن عمیر**اول‌من‌جمع‌الصلوة **بالمدینه** وکان صاحب رایة **النبی** یوم **احد** و یوم **بدر** و کان وقی **رسول‌الله** بنفسه یوم **احد** حیث‌انهزم‌الناس‌عن **رسول‌الله** حتی‌نفذت‌المشاقص(۱)فی‌جوفه فاستشهد یومئذ فقال **رسول‌الله**ص‌عندالله‌احتسبك‌مارأیت‌قط‌اشرف‌منه‌لقدرایته **بمکة**وان‌علیه بردین‌مایدری ماقیمتها وان شراك‌نعلیه من ذهب وان عن یمینه غلامین وعن یساره غلامین بید کل واحد منهم‌قعب من حیس، یأکل ویطعم‌الناس فآثره‌الله بالشهادة وکان **رسول‌الله** اذا اهتدیت‌الیه طرفة حباها **لمصعب‌بن‌عمیر** فانزل‌الله فیه :«ولمن‌خاف مقام ربه‌جنتان»

---

۱ - مشاقص جمع مشقص پربهن تیر ویا تیریکه دارای پری عریض باشد .

ودر قراءت **یعقوب** که خواند «والانصار» برفع، معنی آنست که سبق، فرا مهاجران دادوانصار یاد کرد نیک‌نام و سابقان ایشان جدا نکرد.

«والذین اتبعوهم باحسان» ایدر، دوقول گفته‌اند: یکی آنست که «والذین اتبعوهم باحسان» من‌المهاجرین والانصار ایضاً فیکون سائرالصحابة. قول دوم آنست که ومن‌اتبعوهم بالایمان والطاعة وسلکوا سبیلهم فی‌الهجرة والنصرة الی‌یوم‌القیمة.

«والذین‌اتبعوهم باحسان» - گفته‌اند که تابعین‌نام ازاین آیت گرفته‌اند و تفسیر این احسان اینجااست که گفت: «والذین جاؤوامن بعدهم...» الآیة آن احسان ترحم است برسلف وایستادن برذکر سوابق نیکوئی ایشان وزبان و دل فروگرفتن ازاندیشهٔ بد درایشان، ایشان را درثواب فراهم‌داشت‌وجمع‌کرد گفت: «رضی‌الله‌عنهم» ای - بقبول‌الطاعة «ورضواعنه» بما نالوا من‌الثواب فوق‌ماتمنّوا وقیل‌رضوابه ربّاً فرضی بهم‌عباداً. «واعدّلهم‌جنات‌تجری تحتهاالانهارخالدین‌فیها ابداً ذلك‌الفوزالعظیم» قرء **ابن کثیر** من تحتها الانهار و لیس لها فی **القرآن** نظیر روی عن **حمیدبن زیاد** قال قلت **لمحمدبن کعب القرظی** یوماً الاتخبرنی عن اصحاب **رسول‌الله**ص فیما کان من رأیهم وانما اریدالفتن؟ فقال: ان‌الله قدغفر لجمیع اصحاب **النبی**ص فی کتابه فقال سبحان‌الله الاتقرأ قوله؟ «والسابقون الاولون من‌المهاجرین والانصار» الی آخرالایة فاوجب الله لجمیع اصحاب **النبی**ص الجنة و الرضوان و اشترط علی التابعین شرطاً لم یشترطه‌علیهم قلت و ما اشترط علیهم قال اشترط علیهم ان یتبعوهم باحسان یقول یقتدون باعمالهم الحسنة ولایقتدون بهم فی غیرذلك. قال **ابوصخر حمیدبن زیاد** فوالله لکانّی لم اقرأها قط وماعرفت تفسیرها حتی‌قرأهاعلی(۱) **محمدبن کعب**. وعن **ابی‌سعید الخدری** قال: قال **رسول‌الله**ص: لاتسبّوا اصحابی فوالذی‌نفسی بیده لوان احدکم انفق مثل اُحد ذهباً ماادرك مدّاحدهم ولانصفه.

«وممن حولکم من‌الاعراب منافقون» درین آیت تقدیم و تأخیر است تقدیره: و ممن حولکم من الاعراب و من اهل المدینة منافقون این اعراب اعراب بوادی است **فزاره وغطفان** و **مزینه** و **جهینه** و **غفار** «ومن‌اهل‌المدینه» یعنی **عبدالله بن**

---

۱ - درنسخه الف: علی بن.

ابی و **جدبن قیس** و **معتب بن قشیر** و **ابوعامر الراهب**.

«مردوا علی النفاق» نعت للفریقین، میگوید: منافقان این دو فریق از اعراب و از اهل **مدینه**، بر نفاق مصر ایستادند و در ستیز در آن بماندند که هیچ توبه نکردند «مردوا علی النفاق» ای - اقاموا علیه ولجوا فیه و عتوا و استمروا علی ذلك فلم یتوبوا منه واصله من الشیطان المارد یقال مرد یمرد مروداً فهو مارد ومرید اذا عتا وطغی.

«لاتعلمهم» ای - لاتعرفهم باعیانهم «نحن نعلمهم» قال **قتاده** مابال اقوام یتکلفون علم الناس یقولون فلان فی الجنة وفلان فی النار. قال نبی الله **نوح**: «وماعلمی بما کانوا یعملون» و قال **شعیب**: «وما انا علیکم بحفیظ» و قال نبینا: «ما ادری مایفعل بی ولا بکم» وقال الله له «لاتعلمهم نحن نعلمهم».

«سنعذّبهم مرتین» - این مرتین آنست که در دیگر آیت گفت: «یفتنونك فی کل عام مرة او مرتین» دو عذاب است ودو فتنه یکی از آن، بیم است و فضیحت که در آن آیت گفت: «یحذر المنافقون» و دیگر وعید است که گفت: «ان الله مخرجٌ ماتحذرون». **ابن عباس** گفت: رسول خدا روز آدینه خطبه کرد، آنگه بایستاد و گفت: اخرج یا فلان فانك منافق اخرج یافلان فانك منافق جماعتی را چنین برشمرد و از مسجد بیرون کرد تا رسوا شدند این عذاب اول است وعذاب دوم عذاب قبر است. **قتاده** گفت: عذاب اول آنست که **رسول خدا**، سرّ آن دوازده مرد که **لیلة العقبة** قصد مصطفی کردند، با **حذیفه** بگفت که: لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط. قال: وتقتلهم الدّبیلة سراجٌ من نار تاخذ فی کتف احدهم حتی یخرج من صدره. این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر، **حسن** گفت: احدی المرتین اخذالز کوة من اموالهم وحملهم علی الجهاد والاخری عذاب القبر. وقیل المرة الاولی ضرب الملیئکة وجوههم وادبارهم عندقبض ارواحهم والاخری عذاب القبر. **ربیع** گفت: سه عذاب است ایشانرا: یکی قتل وفضیحت وخواری و در اسلام رفتن ایشان بناکامی بی حسبت. دوم عذاب قبر. سوم آنچه گفت «ثم یردّون الی عذاب عظیم» عذاب جاودان در دوزخ.

«وآخرون» ای - ومن اهل المدینة قوم آخرون سوی المذکورین. «اعترفوا بذنوبهم» فی النفاق والتأخر عن الجهاد. «خلطوا عملاً صالحاً» التوبه «وآخر سیئاً» النفاق.

واین درشأن **بولبابةبن عبد المنذر** آمدو **اوس بن ثعلبه** و **وداعة بن حزام الانصاری** که تخلف کرده بودند وبغزاءِ **تبوك** نرفته چون آیت وعید آمد درمنافقان ومتخلفان، ایشان پشیمان گشتند وتحسر خوردند گفتند: نکون فی الظلال مع النساءِ و رسول الله واصحابه فی الجهاد والله لیوبقنّ انفسنا بالسواری ولایطلقنا احد حتی یکون الرسول هوالذی یطلقنا ویعذرنا. گفتند **رسول خدا** واصحاب وی درسفر ودرغزا و مادرخانها بازنان نشسته وسایه کشیده وجای خوش گزیده این نه نیك است ونه پسندیده والله که ماتنهای خویش درین ستونهای مسجد بندیم وتا **رسول خدا** ازما خشنود نشود و مارا از آن بند نرهاند خویشتن را از آن بند بیرون نیاریم، رفتند وخویشتن رادر آن ستونها ببستند تا **رسول خدا** از غزاء باز آمد و برایشان بر گذشت ایشانرا چنان دید گفت اینان که‌اند؟ گفتند اینان که تخلف کردند، از غزا، بی‌عذر بازنشسته‌اند اکنون پشیمان شده‌اند وبا خدا عهد کرده که تا رسول خدا ازما راضی نگردد ومارا نگشاید خویشتن را ازاین بند نگشائیم **رسول خدا** گفت: وانااقسم ان لااطلقهم ولااعذرهم حتی اومر باطلاقهم رغبواعنی وتخلفوا عن الغزو مع المسلمین فانزل الله هذه الایة چون این آیت فرو آمد تا آنجا که گفت: «عسی الله ان یتوب علیهم.» **رسول** دانست که عسی از خدا واجب است و توبهٔ ایشان قبول، برخاست ورفت و ایشانرا از آن بند رهائی داد پس ایشان گفتند یا **رسول الله** هذه اموالنا التی خلفتنا عنك فتصدق بها عنّا وطهّرنا واستغفر لنا فقال: ماأمرت فیها بأمر فنزل قوله: «خذمن اموالهم صدقة» **قتاده** گفت متخلفان نه کس بودند اما چهار کس ایشان‌اند که «خلطوا عملاً صالحاً وآخرسیئاً» **بولبابة** و **جدقیس** و **اوس بن حزام** و **ثعلبةبن ودیعة**. **مجاهد** گفت: نزل فی ابی لبابة وحده اذ قال **لقریظة** ان نزلتم علی حکمه فهو الذبح و اشارالی حلقه فندم وتاب واقرّبذنبه.

«خذمن اموالهم صدقةً» هی کفّارة لذنوبهم وقیل هی الزکوة المفروضة.

«تطهرهم» التاء خطاب **للنبی** علیه‌السلام فیکون حالاً و قیل التاء للتأنیث فتکون صفة للصدقة و کذلك قوله، «و تزکیهم بها» تزکیت پاك کردن بود کسی بهنر یا بپاکی بستودن، ازعیب. اصل او ازز کوة است وز کوة درعربیت نماء است

روزافزونی و به روزی.

« وصلّ علیهم » ای - ادع لهم و استغفر لهم و الصلوة الدعاء فی اللغة یدل علیه قوله (ص) : وان کان صائماً فلیصلّ ، ای - فلیدع.

« انّ صلوتك سکنٌ لهم » ای - طمأنینة لهم بانّ الله قبل توبتهم. روی ان **عبدالله بن ابی اوفی** قال: اتیت **رسول الله** ص بصدقات قومی ، فقلت یا **رسول الله** صل علی. فقال اللهم صلّ علی **آل ابی اوفی**. و یحتمل و « صل علیهم » بعد موتهم خلافاً لمن نهی عن الصلوة علیه فی قوله : « ولا تصلّ علی احد منهم مات ابداً » « ان صلوتك سکنٌ لهم » یتیقّنون بان من صلّیت علیه مغفور. **اهل کوفه** ان صلوتك خوانند و همچنین در **سورهٔ هود** « اصلوتك تامرك » باقی بجمع خوانند « ان صلواتك سکنٌ لهم » ای - دعواتك مما تسکن نفوسهم الیه.

« والله سمیعٌ » لقولهم « علیم » بنیاتهم و نداماتهم. فلمّا نزلت توبة هؤلاء ، قال الذین لم یتوبوا من المتخلفین، هؤلاء کانوا بالامس معنا لا یکلّمون ولا یجالسون فما لهم و ذلك ان النبی ص لما رجع الی المدینة نهی المؤمنین عن مکالمة المنافقین و مجالستهم فانزل الله تعالی :

« الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات » ، وصح فی الخبر عن **ابی هریرة** قال قال : **رسول الله** ص . مامن احد یتصدّق بصدقة من طیّب ولا یقبل الاطیباً الا اخذها الجبار بیمنیه فیربیها فی کفّه کما یربی احدکم فلوه اوفصیله حتی یجعل الله اللقمة اوالتمرة مثل احدٍ، اقروا ان شئتم : « و یأخذ الصدقات ».

... « وان الله هو التواب الرحیم » - یرجع علی من رجع الیه بالمغفرة والرحمة.

« وقل اعملوا » خطاب با منافقان است هرچند که حکم معنی این، عام است مؤمن را و منافق را محسن را و مسیءٔ را این منافقان را ازبهر آن گفت که ایشان همیشه در پوشیدن سرائر خویش میکوشند « یستخفون من الناس » ایشانرا است « وقل اعملوا » از الفاظ تهدید است چنان که جائی دیگر گفت : « اعملوا علی مکانتکم » سخنی است که مصر را گویند بعد از آن که زجر شنید و باز نه ایستاد و این را اخوات است در

قرآن چنان که : « اعملوا ماشئتم ، وارتقبوا ، فتربصوا ، آمنوا به اولا تؤمنوا ، فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر » وماضاهاها . « و قل اعملوا » بگو ميکنيد آنچه ميکنيد . « فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون » همانست که جائى ديگر گفت : « ولو نشاء لارينا كهم » وذلك ان الله يطلعهم على مافى قلوب اخوانهم من الخير والشر فيحبّون المحسن ويبغضون المسيىء بايقاع الله تعالى ذلك فى قلوبهم .

وخبر درست است از مصطفى ص كه گفت: « حيوتى خير لكم ومماتى خير لكم. قالوا يارسول الله هذا خيرنا فى حيوتك فما خيرنا فى مماتك؟ فقال (ص) تعرض على اعمالكم كل عشيّة اثنتين وخميس (۱) فما كان من خير حمدت الله عزوجل وما كان من شرٍ استغفرت الله لكم ». ودرخبر است بروايت ذوالنورين از مصطفى كه گفت : مادخل احدبيتا فى بيت، فعمل فيه عملاً الاالقى الله عزوجل عليه رداء ليعرف به، وقال (ص) : لوان رجلاً عبدالله فى صخرة لاباب لها ولا كوّة لخرج عمله الى الناس كائناً ما كان . عن اياس بن سلمه عن ابيه انه قال : بينما نحن مع رسول الله ص : اذمر بجنازة فاثنى عليها خير فقال رسول الله وجبت ثم مر بجنازة اخرى فاثنى عليها بعض الناس بعض الثناء فقال رسول الله وجبت . فقالوا يا رسول الله مررت (۲) بالجنازة الاولى فقلت وجبت ثم مررت (۲) بالجنازة الاخرى فقلت وجبت، ما وجبت فقال رسول الله : ان الملئكة شهداءالله فى السماء وانتم شهداءالله فى الارض فماشهدتم عليه من شىءٍ وجبت فذلك قول الله عزوجل : « فسيرى الله عملكم ورسوله » .

«وستردّون» يعنى بالموت ، « الى عالم الغيب والشهادة فينبّئكم » فيجازيكم ، «بما كنتم تعملون» .

« وآخرون مُرجون لامرالله » . اين آيت در تقسيم فرق منافقان است واين قوم بتر انداز ايشان که گفت : « اعترفوا بذنوبهم » سه کس اند كعب بن مالك و مرارة بن الربيع و هلال بن امية كانوا مياسير ولم يبالغوا فى التوبة والاعتذار كمافعل ابولبابة واصحابه، ففارقهم رسول الله خمسين ليلة و نهى الناس عن مكالمتهم و مخالطتهم

(۱) در نسخهٔ الف خمسين است

(۲) در نسخهٔ : الف : مرّ

فضاقت علیهم الارض برحبها و کانوا من **اهل بدر** فصار وامرجئین لامرالله لایدرون ایعذّبون ام یرحمون حتی تاب الله علیهم بعد خمسین لیلة ونزلت: «و علی الثلثة الّذین خلّفوا» الایة. «مرجون» بحذف همزة قرائت مدنی و کوفی‌است باقی بهمزه خوانند. «مرجون» ای - مؤخرون والارجاءُ - التأخیر. معنی آنست که ایشان باحکم خدای گذاشتنی‌اند، نه نومیدی و نه‌امیدتمام. وتفسیرارجاء، خود در آیت است. «امایعذبهم واما یتوب علیهم» وایشان که بحذف همزه خوانندآنرا دو وجه است: یکی همان که گفتیم برمذهب ایشان ازاهل‌عربیت که همزه‌بیوکنند و آن لغت **مدینه** است وبیشتر اهل **حجاز**. ودیگرمعنی از رجاءاست ورجاء امیداست، یعنی‌که ایشان‌امیددادگان‌اند، لامرالله ای - لحکم‌الله، خواست وحکم خدایرا تا خواست و حکم خویش در ایشان پیدا کند. «اما یعذبهم وامّا یتوب علیهم» اما یخذلهم و اما یوفقهم، والتشکیك فی حق‌العباد. «والله علیمٌ» بمایصیر الیه امور هم «حکیمٌ» بما یفعل بهم.

قال **الزجّاج**: اما لاحدالشیئین والله عز وجل عالم بما یصیرالیه امورهم الا انه خاطب العباد بما لایعلمون والمعنی: لیکن امرهم عندکم علی الخوف والرجاءِ.

«والّذین اتخذوا مسجداً ضراراً». این آیت در شأن قومی منافقان آمد که **رسول** خدایرا خواستند که از ثنیّة بیو کنند آن وقت که باز گشت **از تبوك** و هم **ودیعة‌بن ثابت** و **خذام‌بن خالد** و **حارثة‌بن‌عامر** و **شبل‌بن الحارث** و **یزیدبن‌حارثه** و **عثمان‌بن حنیف** و **حارثة‌بن عمرو** و **مجمع بن حارثة** وغیرهم. این منافقان آن مسجد بمباهات **مسجد قبا** کردند که بنی **عمربن عوف** کرده بودند،قبیلهٔ اهل تقوی وصدق‌ازبهرخدایرا. و **مسجد قبلتین** آنست برقول‌بعضی‌ازصحابه وتابعین،خدای آنرا گفت: «اُسّس‌علی‌التقوی» و گفت: «اسس‌بنیانه علی تقوی من‌الله» و گفت: «احق ان تقوم فیه» ودرست است که **رسول خدا** کان یأتی **قبا** کل سبت راکباً و ماشیاً و آن، قوم منافقان آن مسجد **بوعامر** را میکردند واورا **ابوعامرالراهب** میخواندند سالاری، بود از آن منافقان، مسلمانان اورا **بوعامرالفاسق** نام کردند آن روز که **مصطفی** در **مدینه** آمد، این **بوعامر** گفت فرا **مصطفی** که ماهذا الذی جئت به، این چه دین است که آوردنی؟ **مصطفی** گفت: جئت بالحنیفیّة، دین **ابراهیم** ملت

پاك ودین درست است آوردم آن دین که **ابراهیم خلیل** در آن بود. **بوعامر** گفت من هم بر آن دینم، اما تو بر آن افزوده‌یی و آنچه از آن نیست در آن آورده‌یی. **مصطفی** گفت تو خود بر دین **ابراهیم** نه‌ای و آنچه من آورده‌ام دین روشن است و ملت پاك و کیش درست آنست. **بوعامر** گفت: اماتَ اللهُ الکاذب منّا طریداً وحیداً غریباً. فقال **النبی** ص آمین. پس روز حنین این **بوعامر** با **هوازن** بود بجنگ **رسول خدا**، چون دید که **هوازن** بهزیمت شدند بگریخت و به **روم** رفت و بمنافقان پیغام فرستاد که در **مدینه** مسجدی از بهر من بنا کنید، تا من از **قیصر روم** لشکر و سلاح و آلات جنگ بخواهم و **بمدینه** آیم و **محمد** واصحاب ویرا از **مدینه** بیرون کنم، منافقان آن **مسجد ضرار** از بهر وی بنانهادند و پرداختند ومقصود ایشان آن بود، تا ایشان در آن مسجد، خود باخود باشند در رازهای خویش ومؤمنان اسرار ایشان بندانند. چون **رسول خدا** از **تبوك** باز آمد آن قوم استقبال او کردند وازو درخواستند که در آن مسجد آید ونماز کند تا آن مسجد باو منسوب شمارند و آن قصد بد ایشان پوشیده ماند، **مصطفی** اجابت کرد و قصد مسجد کرد **جبرئیل** آمد، گفت اورا: «لا تقم فیه ابداً» پس **مصطفی** (ص) **مالك بن الدخشم** را فرمود **ومعن بن عدی وعامر بن السکن ووحشی قاتل حمزة** را گفت: «انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهلها فاهدموه واحرقوه» فخرجوا وانطلق مالك فاخذ سعفة من النخل فاشعل فیها ناراً ثم دخل المسجد و فیه اهله فحرّقوه و هدموه فتفرق عنه اهله، وأمر **النبی** (ص) ان یتّخذ ذلك کناسة تلقی فیها الجیفة والنتن والقمامة ومات **ابوعامر بالشام** وحیداً طریداً غریباً واین **ابو عامر پدر حنظلة** الکانب است شهید یوم احد **غسیل الملئکة** رضی الله عنه و روی ان **بنی عمرو بن غوف** الذین بنوا مسجد قبا، سألوا **عمر بن الخطاب** فی خلافته لیأذن **لمجمع بن حارثة** لیؤمّهم فی مسجدهم فقال لا ولا کرامة الیس کان امام مسجد الضرار. فقال له **مجمع** یا **امیر المؤمنین** ولا تعجل علیّ فوالله لقد صلیت فیه وانی لا اعلم ما اضمروا علیه ولو علمت ما صلیت معهم فیه، فعذره **عمر** وصدّقه وامره بالصلوة فی **مسجد قبا**.

«والّذین اتّخذوا» بحذف واو و اثبات واو خوانده‌اند، قرائت **مدنی وشامی**

بحذف واو است.

« مسجداً ضراراً » ای ـ للشر و البلاء والاضرار بالمسلمین فیکون ضراراً منصوباً لانه مفعول له‌ای اتّخذوه للضرار و الکفروالتفریق والارصاد . والضرار: مصدر ضره ضراراً و هو محاولة الضر .

« و کفراً » آن قصد بدایشانرا میگوید ، وآن نیت بد که درمسجد کردن داشتند، وخدای تعالی آنرا کفر شمرد که آن خلاف بارسول، داشتن کفر بود اوٗایشان.

« وتفریقاًبین المؤمنین »این مؤمنان ایدر اهل **قبا** اند **قبیلهٔ عمرو بن عوف وقبیلهٔ سلمه**

« وارصاداً » ای ـ ترقباً وانتظاراً ، اصله من الرصد وهوالطریق ، تقول ـ ارصده اذا وقف فی طریقه یترقبه .

« لمن حارب الله ورسوله » یعنی ـ ابا **عامر الراهب** ، کان یوم الاحزاب یجمع الجیوش فلما انهزم الکفار خرج الی الشام لیأتی بجند یحارب بهم رسول الله ص

من قبل ، ای ـ من قبل بناءِ **المسجد الضرار** .

« ولیحلفنّ » یعنی ـ بناة المسجد ؛« ان اردنا » ببنآءِ هذا المسجد ،« الاالحسنی » الاالخلّة الحسنی وهوالرفق بالمسلمین والتوسعة علیهم .

« والله یشهد انّهم لکاذبون » فی حلفهم » .

« لاتقم فیه ابداً » ـ این قیام ایدر نام نمازاست چنانکه گفت : « والّذین یبیتون لربهم سجداً وقیاماً » .

« لمسجد اسّس علی التقوی »،« لکاذبون » «لیحلفن » این لامها درین آیات همه ایمان اند تقدیره : والله لیحلفنّ والله لمسجد اسس علی التقوی ، ای ـ بناه المتقون علی تقوی الله و طاعته . جمهور مفسران بر آنند که این مسجد **قبا** است وقیل هو مسجد **رسول الله** ص روی انّ رجلین تماریافیه فقال علیه السلام : هو مسجدی هذا .

« من اول یوم » یعنی ـ من اول یوم وضع اساسه وابتدیء بناؤه .

« احق » واولی « ان تقوم فیه » مصلّیاً « فیه رجال » یعنی ـ فی المسجد .

« رجال » من الانصار. رجال نام برد ونساء در آن داخل اند همچون بنی آدم که بنات در آن داخل اند .

« یحبّون ان یتطهّروا » یعنی - بالمآءِ. چون این آیت فرو آمد **رسول خدا** ایشانرا گفت یعنی انصار را : ما هذا الطهور الـذی اثنی الله به علیکم ؟ فقالوا انا نتبع الاحجار بالماءِ و نغسل عنّا اثر الغائط والبول . فقال **رسول الله** : هو ذاك . وقیل - یطهرون احوالهم من المعاصی بالطاعة وقال **یزید بن شجرة** اتت الحمّی **رسول الله**ص فی صورة جاریة سوداء فقال لها **رسول الله** : من انت؟ قالت انا ام ملدم انشف الدم و آکل اللحم واصفّر الوجه وارّق العظم . فقال **النبی**(ص) : اذهبی الی الانصار فانّ لهم علینا حقوقاً . فحمّ(۱) الانصار فلما کان من الغد قال ما للانصار ؟ قالوا حموا عن آخرهم قال : قوموا بنا نعدهم فعادهم وجعل یقول: ابشروا فانّها کفّارةٌ وطهورٌ فقالوا یا **رسول الله** : فادع الله ان یدیمها علینا ایّاماً حتی تکون کفارةً لذنوبنا فانزل الله عزوجل، یثنی علیهم : « فیه رجالٌ یحبّون ان یتطهروا » بالحمی من الذنوب « والله یحب المطهرین » .

« افمن اسس » بضم الف در هر دو حرف « بنیانه » علی الرفع قرائت **مدنی و شامی** است افمن این الف و فا استفهام است سخن بآن مفتتح، چنان که پارسی گویان گویند در آغاز سخن : باش که کسی چنین کند ، در نگر که کسی چنین کند، بشنو که کسی چنین کند ، و **عرب** استفهام کنند بالف و بالف وفا وبالف و واو، و بغنّهٔ **صوت** بی حرف.

« شفا جرفٍ » بسکون راء قرائت **شامی** است و **حمزه و بوبکر** ، باقی بضم را خوانند و هما لغتان : شفا کل شیءٍ شفیره واشفی علیه بلغ شفاؤه وشفا مقصور یکتب بالالف و یثنی شفوان - والجرف، ما تهدّم من جوانب الوادی . قال **ابو عبید** : الجرف الهوة یعنی کل وهدةٍ عمیقة یجرفها السیل من الاودیة .

« هارٍ » ای - هائر یسقط بعضه علی بعضٍ وهو اسم الفاعل من هار یهور ، وقیل: هار یهار ، و تقول : هار الجرف و انهار ویهور اذا سقط فهو هائر و معنی هـارٍ ای - هایر وهذا من المقلوب کقولهم لاث الشیءُ اذا دار به فهو لاثٍ والاصل لایث ورجل شاکی السلاح و انما هو الشائك .

« فانهار به فی نار جهنم » یعنی - فانهار الشفا بالبناء وقیل - فانهار البناء بالبانی واهله وهذا مثلٌ یعنی - انّ بناء هذا المسجد کبنیان علی شفا جرف جهنّم یتهوّر باهله فیها. قال

(۱) درنسخهٔ الف : فحمّ .

جابر بن عبدالله رأیت الدخان یخرج من **مسجد الضرار** حین انهار و هو الیوم مزبلةٌ.

«لا یزال بنیانهم... الایه» ای- لا یزال حبّ ذلك البنیان والتحزن علی خرابه شکاً و نفاقاً «فی قلوبهم» یحبون انهم کانوا فی بنائه محسنین کما حبب العجل الی قوم **موسی**. و قیل: لا یزال مااعتقدوه و بنواله **مسجد الضرار** من الکفر والنفاق لازماً لقلوبهم لایفارقها حتی یموتوا یقال: رابنی من فلانٍ امرٌ رأیت منه ریباً اذا کنت مستیقناً منه بالریبة فاذا اسأت به الظنّ ولم تستیقن بالرّیب منه قلت: قد ارابنی من فلانٍ امرٌ هو فیه اذا ظننتة من غیران تستیقنه. «الّا ان تقطع» قرائت **یعقوب** بتخفیف لام است موافق تفسیر ضحاك وقتاده که گفتند لا یزالون فی همّ الی ای یموتوا فیستیقنوا.

«الّا ان تقطع» بفتح تاء قرائت **شامی** است و **حمزه** و **حفص** و **یعقوب** ومعنی آنست که مگر آن دلهای ایشان ریزه ریزه گردد باقی «تقطع» بضم تاخوانند وقیل معناه- الّاان یتوبوا توبة تتقطع بها قلوبهم ندماً واسفاً علی تفریطهم فیفا رقهاالریبة.

«والله علیم» بنیّاتهم «حکیم» فیماامر بالهدم. قیل: وهذا یدل علی انّهم یموتون علی نفاقهم فاذا ماتوا عرفوا بالموت ماکانوا ترکوه من الایمان واخذوا به من الکفر، والله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والسابقون الاولون...» الایة - خداوند کریم مهربان توانا و دانای پاك دان یگانه و یکتا در نام و نشان جل جلاله و تقدست اسماؤه وتعالت صفاته و توالت آلاؤه و نعماؤه درین آیت امت **محمد** را برسه قسم نهاد براندازهٔ درجات ایمان ایشان و تفاوت در اعمال وتباین دراخلاق ایشان همان تقسیم که جائی دیگر کرد و تفصیل داد: «فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» آنجا پیوسته گفت واینجا گسسته: اماتقسیم همانست وتفصیل همان: اول «والسابقون الاولون»، سابقان‌اند. دیگر: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم»، مقتصدانند. دیگر: «و آخرون مرجون» ظالمان‌اند، وآنکه درین آیت ابتدا بسابقان کرد. ایشانراست درازل سبق عنایت وازخدای مرایشانرا فضل وهدایت. صدراول‌اند وسلف این امت. خیارخلق

ومصابیح هدی واعلام دین ، صیارفهٔ حق وارکان اسلام و سادات دنیا وشفعاءِ آخرت، صفوت بشر ومفاخر ولدآدم، صحابهٔ **مصطفی** اندو گزیدهٔ خدااند، پیشوایان اسلام و سنت و پیشینیان در دین ومعرفت، پیغام حق اول ایشان شنیدند و پیغام رسان اول ایشان پذیرفتند وحق را ایشان استقبال کردند. قومی مهاجران‌اند، خان ومان خود بگذاشته واسباب ووطن جمله ازبهرخدا درباخته ، قومی انصارندکه **مصطفی** را بجان ودل پذیرفتند و یاران وی را مأوی دادند و چنان که مرغ بچه را پرورد، اسلام را پروردندودین اسلام‌را تن وجان‌خود سپر کردند، دنیا خوارگرفتند ومهر بردین نهادند. قومی تابعان‌اند که از پس درآمدند «والذین اتبعوهم باحسان. . .» ـ ازایشان دین آموختند واخلاق ایشان گرفتند و شمائل و فتاوی و سیر ایشان بامت رسانیدند .

«رضی‌الله‌عنهم ورضواعنه» خدای ازایشان خشنود وایشانرا ازخویشتن‌خشنود خواهد کرد ، این یك‌قوم سابقان‌اند. دیگرقسم ، مقتصدانند، اقتصادراه میانه‌رفتن‌است نه‌هنرسابقان ونه‌افراط ظالمان بل که‌راه میانه رفتند وطاعت ومعصیت بهم آمیختند هم‌چون اصحاب اعراف که نیکیهای ایشان وبدیهای ایشان برابر آمد از دوزخ دور ماندند ونیز ببهشت‌نرسیدند. مقتصدان‌ایشان‌اند که‌رب‌العزة‌ایشانرامیگوید«وآخرون اعترفوا بذنوبهم . . » ایشان که‌بگناه‌خویش‌مقرآمدند وبه‌بدخوئی خود معترف، و بعیب خویش بینا و از کرد خود خجل. اعتراف دواست: یکی اعتراف بیگانگان فردا درقیامت که اوائل عذاب بینند وآثار سخط ونقمت حق‌وسیاست وزفیر دوزخ، ایشان معترف شوند بگناه خویش و چه سود دارد آنروز اعتراف وچه بکار آید در آن‌وقت‌اقرار، یقول‌الله: «فاعترفوا بذنوبهم‌فسحقاً لاصحاب‌السعیر، فاعترفنا(۱)بذنوبنا فهل الی‌خروج من سبیل»، دیگر اعتراف مؤمنان‌است دردنیا، بگناه‌خویش‌معترف شوند و بعیب خویش اقرار دهند، پشیمانی دردل و عذر برزبان و سوز و حسرت در میان‌جان، اینست اعتذار بجای خویش واعتراف بوقت خویش که‌میگوید‌جل‌جلاله: «وآخرون اعترفوا بذنوبهم » آنگه گفت : « خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیّئاً » درآمیختند کردار خویش یکی نیك(۲) یکی بد ، لختی‌پاك لختی پلید، لختی‌حلال

(۱) در نسخهٔ الف : فاعترفوا (۲) درنسخهٔ الف : نیکی

لختی حرام، لختی راستی لختی کژی، لختی عیب لختی هنر، وقیل: «هوان یجمع بین‌الاستغفار والذنب» گناه میکند و با گناه استغفار میکند ودر خبر است «ما اصر من استغفر» رب العزه میگوید: «و من یعمل سوءً او یظلم نفسه ثم یستغفرالله یجدالله غفوراً رحیماً» و گفتند زلت بنده و عمل صالح بهم جمع کردن دلیل است که گناهان بنده ثواب طاعت باطل نکند که اگر باطل کردی عمل صالح نگفتی، آنگه گفت: «عسی الله ان یتوب علیهم» واجب کرد خدای که ایشانرا وا پذیرد با همه عیبها وبر گیرد با همه جرمها «ان الله غفور رحیم» که خدای عیب پوش است و آمرزگار مهربان. **عثمان نهری** می گفت در **قرآن** آیتی امیدوارتر ازاین آیت نیست این امّت را وخبر درست است از **مصطفی**ص بروایة **سمرة بن جندب** قال قال **رسول‌الله**ص «اتانی اللیل آتیان ابتعثانی فانتهینا الی مدینة مبنیة بلبن ذهب(۱) ولبن فضة فتلقانا رجال شطر منهم خلقهم کاحسن ما انت راء وشطر کاقبح ما انت راء قالالهم اذهبوا فقعوا ذلك النهر فوقعوا فیه ثم رجعوا الینا قد ذهب ذلك السوء عنهم فصاروا فی احسن صورة قالالی، هذه جنة عدن وها ذاك منزلك و اما القوم الذی کان شطر منهم حسن وشطر منهم قبیح فانهم خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیئاً تجاوزالله عنهم.

سدیگر قسم «و آخرون مرجون لامرالله». میگوید دیگران اند قومی با عیبهای بزرگ وجرمهای فاحش، فعل بد و گفت کژ خصمان انبوه و خوردنا روی جوانی در دلیری و پیری در سستی درویشی در ناسپاسی و توانگری در ناپاکی. در روزدولت ستمکاری ودرایام قوت شوخی مایهٔ نه مگر در دل، آشنائی واقرار بیگانگی، ایشان را میگوید: «مرجون لامرالله» ایشانرا و امشیت من گذارید و با اومید فرو گذارید وایشانرا بنومیدی میفکنید، «اما یعذبهم واما یتوب علیهم» یاعذاب کند ایشانرا بعدل یا عذر پذیرد از ایشان بفضل، اگر عدل کند اورا رواست واگر فضل کند از وی سزاست ونه هرچه در عدل رواست ازفضل سزا است که هرچه از فضل سزا است در عدل رواست. فضل برعدل سالار است وعدل دردست فضل گرفتاراست. عدل پیش‌فضل

(۱) در نسخهٔ الف: تلبن

خاموش وفضل‌را حلقهٔ وصال در گوش. نه‌بینی که عدل نهان‌است وفضل پیدا تادشمن مغرور است ودوست شیدا. آنگه گفت: « واللهُ علیمٌ حکیمٌ » - خدا دانائی‌است بعلم راست‌بی‌غلط حکیم‌است‌بی‌سهو و‌بی‌خلل‌نه درعلم‌وی چیزی فائت نه‌ازقدرت‌وی چیزی خارج ونه برحکم وی چیزی غالب. خلق میدارد بحکم خویش، میان فضل وعدل خویش، بعلم خویش، درخلق خویش تنها بی‌غیرخویش عالم بعلم ازلی، پیش ازهمه معلومهاداناش همیشه پیش‌ازهمه مخلوقها، راست‌علم وپاک‌دانش، هموار کار وبسزا بخش، قول اوراست وعلم اوپاک، صنع‌او نغز وفضل تمام ومهرقدیم، جل‌جلاله وعز کبریاؤه وعظم شأنه وجلّت احدیته وتقدست صمدیته.

١٢ - النوبة الاولى

قوله تعالی: « **انّ‌الله اشتری من‌المؤمنین** » خدای بخرید از گرویدگان، « **انفسهم واموالهم** » تنهای‌ایشان ومالهای‌ایشان، « **بانّ‌لهم الجنة** » [آنراخرید] تا بهشت، ایشانرا بود، « **یقاتلون فی‌سبیل‌الله** » تا بادشمن خدا کشتن کنند از بهر خدا، « **فیَقتلون** » ایشان کشند « **ویُقتَلون** » ایشانرا کشند، « **وعداً علیه حقاً** » [این‌پسندیدن ازایشان‌وایشان را پاداش‌دادن] وعدیست‌برخدای[مجاهدرا] براستی و درستی، « **فی‌التوریة والانجیل والقرآن** » در **تورات و انجیل و قرآن** باز نموده و گفته، « **ومن‌اوفی بعهده من‌الله** » و کیست بازآمده‌تر بپیمان خود ازخدای، « **فاستبشروا** » شادبید، « **ببیعکم الذی بایعتم به** » بااین خرید وفروخت‌که‌کردید « **وذلك هوالفوز العظیم**. (١١١) » [آن پسند و پذیرفتگاری او پاداش دادن او] آنست آن پیروزی بزرگوار.

« **التائبون** » با خدای گروندگان‌اند، « **العابدون** » خدای پرستان‌اند، « **الحامدون** » خدای ستایندگان‌اند، « **السّائحون** » روزه‌داران‌اند، « **الراکعون السّاجدون** » نمازگزاران‌اند، « **الآمرون بالمعروف** » نیکوکاری‌فرمایندگان‌اند، « **والنّاهون عن‌المنکر** » وازناپسندباززنندگان‌اند، « **والحافظون لحدودالله** » واندازه‌های خدای‌را کوشندگان‌اند، **وبَشّر المؤمنین**. (١١٢) » وشاد کن‌گرویدگانرا.

« **ماکان للنّبی** » روا نبود و سزا نبود ، پیغامبر را ، « **والذین آمنوا** » و ایشان که گرویدگان‌اند ، « **اَن یستغفروا للمشرکین** » که آمرزش‌خواهند مشرکان را ، « **ولوکانوا اولی قربی** » وهرچندخویشان و نزدیکان باشند ، « **من بعد ماتبیّن لهم** » پس آنکه پیدا گشت مؤمنانرا ، « **انّهم اصحاب الجحیم.** (۱۱۳) » کـه آن خویشاوندان دوزخیان‌اند .

« **وماکان استغفار ابراهیم لابیه** » ونبود آن آمرزش خواستن **ابراهیم** پدر خویش را ، « **اِلّاعن موعدة وعدها ایاه** » مگر ازبهر وعده‌یی کـه ویرا داده بود ، « **فلمّا تبیّن له** » چون **ابراهیم** را پیدا شد ، « **اَنّه عدوّللّه** » که پدر او دشمن است خدایـرا ، « **تبرّأ منه** » بیزاری جست ازو « **اِنّ ابرهیم لاوّاه حلیم.** (۱۱۴) » کـه **ابراهیم** اوّاه بود ، باخداوند خود ، گراینده و گردنده وبردبار .

« **وماکان‌الله لیُضلّ قوماً بعداذهدیهم** » و نیست خدای عز وجل کـه قومی‌را ضایع کند وتباه پس آنکه ایشانرا عقل داد و فهم ، « **حتی یبیّن لهم مایتّقون** » تاآنگه که ایشانرا پیدا کند ، [پیغام‌آسمان وپیغام رسان که ایشانرا چه باید کرد تا رهند و] چون‌بایدکوشید تارسند ، « **اِنّ‌الله بکلّ شیءٍ علیم.** (۱۱۵) » که‌خدای بهمه‌چیز داناست .

« **انّ‌الله له‌ملك السّموات والارض** » خدایرا است پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین ، « **یُحیی ویمیت** » مرده زنده میکند وزنده می‌میراند ، « **ومالکم من دون‌اللّه من‌ولیٍ ولانصیر.** (۱۱۶) » و نیست شمارا جزخدای کاری سازی ونه یاری دهی .

« **لَقدتاب اللّه** » توبه پذیرفت‌خدای و باخودآورد ، « **علی‌النبی والمهاجرین والانصار** » پیغامبر را ومهاجران وانصار را ، « **الـذین اتّبعوه** » وایشان که‌وی را پی‌بردند ، « **فی‌ساعة العسرة** » درهنگام [غزاءِ] عسرة ، « **من بعد ماکاد** » پس آن‌که نزدیك بود ، « **یزیغ قلوب فریق منهم** » کـه از جای بگشتید دلهای گروهی از مؤمنان ، « **ثمّ تاب علیهم** » پس آنگـه توبه داد ایشانرا و توبه پذیرفت از ایشان ، « **انّه بهم رؤف رحیم.** (۱۱۷) » او برایشان مهربانی است بخشاینده .

«**وعلی الثّلثه الذین خُلّفوا**». آن سه تن را [هم توبه داد] که ایشانرا باپس کردند ایشان، «**حتی اذا ضاقت علیهم الارض**» تا جهان بر ایشان تنگ گشت، «**بما رحُبت**» به فراخی که بود، «**وضاقت علیهم انفسهم**» و دلهای ایشان تنگ گشت، «**وظنّوا**» و درست بدانستند و یقین، «**ان لاملجأ من اللّه**» که باز گشت نیست از خدا، «**الّا الیه**» مگر هم با خدای «**ثم تاب علیهم**» پس ایشان را توبه داد و با خود آورد، «**لیتوبوا**» تا باز آمدند، «**انّ اللّه هو التواب الرحیم.(۱۱۸)**» که خدای باز آرنده و باز پذیر است و مهربان.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «ان اللّه اشتری من المؤمنین» قال **محمد بن کعب القرظی** لما بایعت **الانصار رسول اللّه**ص **لیلة العقبة بمکه** وهم سبعون نفساً قال **عبداللّه بن رواحه**: یا **رسول اللّه**، اشترط لربك و لنفسك ماشئت فقال اشترط لربی ان تعبدوه ولاتشرکوا به شیئاً واشترط لنفسی ان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم. قالوا فاذا فعلنا ذلك فما ذالنا؟ قال الجنّة قال ربح البیع لانقیل ولانستقیل، فنزلت هذه الآیة.

«اشتری» - بمعنی قبل است و این آنست که عجم گوید: من این چنین نخرم یعنی نه پسندم و نه پذیرم. «انفسهم» یعنی - بان یجاهدوابها. «واموالهم» بان ینفقوا فی اللّه. میگوید: خدای پذیرفت و پسندید از مؤمنان که بتنهای خویش بغزا شوند و بادشمنان دین از بهر خدا کشتن کنند و مالهای خویش درراه غزا ودرصدقه‌ها هزینه کنند. آنگه گفت: «بانّ لهم الجنة» بآن خرید وآنرا خرید تابهشت ایشانرا باشد.

«یقاتلون فی سبیل اللّه فیقتلون ویقتلون» ای: لهم الجنة قاتلین اومقتولین اذا باشروا الحرب. قال **ابن عباس** یَقتلون اعدائی و یُقتلون فی طاعتی. قرائت **حمزه** و **کسائی** «فیقتلون» بضم یاء است «ویقتلون» بفتح یا، ابتدا بمفعول کرده‌اند، ومعنی آنست: تاایشان را کشند وایشان کشند «وعداً علیه حقاً» نصب است برمصدر، ای - وعد وعداً حقاً ثابتاً لاخلف فیه «**فی التوریة** و **الانجیل** و **القرآن**» ای - مبایعتکم هذه ومجازاتکم بالجنّة مذکورة فی الکتب الثلثة، وهذا دلیلٌ علی آنّ کلّ اهل **مکه** اُمروا

بالقتال و وُعدوا علیه الجنّة، قال **الحسن** : ما علی الارض مؤمن الا قد دخل فی هذه البیعة .

«و من اوفی بعهده» ای - لا احد اولی بانجاز الوعد من اللّٰه .

« فاستبشروا » این سین زائده است چنانکه: استجیبوا، فاستعصم فاستخرت به. فاستبشروا، ای : ابشروا وافرحوا غایة الفرح . «ببیعکم الذی بایعتم» به الرب عزوجل .

«و ذلك هو الفوز العظیم» نهایة کلّ طالب و مرغوب کل راغبٍ . وانشد بعضهم :

من یشتری قبة فی العدن عالیةً   فی ظل طوبی رفیعات مبانیها
دلاّلها **المصطفی** واللّٰه بایعها   ممن اراد و **جبریلٌ** منا دیها

«التائبون» این آیت معطوف است بر اوائل سوره، آنجا که گفت : «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیآء بعضٍ». می گوید آن مؤمنان که دوستان و یاران یکدیگر اند صفت و سیرت ایشان اینست که «التائبون» ای - الراجعون الی اللّٰه والی طاعته .

«العابدون» ای - الموحدون المطیعون .

«الحامدون» علی الاسلام والایمان و علی ما نالهم من السراء والضّراء .

«السائحون» ای - الصائمون، لما روی عن **النبی**ص : انّه قال سیاحة امّتی الصوم. هرجا که نعمتهای مؤمنان در عدد کرد یا صایم گفت یا سائح، بجائی آوردند که آن سایح بدل صایم است و نام سایح بر صایم نهادند و فراوی دادند از بهر آن که احوال مسافر سیّاح با احوال صایم متناسب است . و مفسّرانرا خلاف است که این روزه داران که اند، قومی گفتند: روزه داران ماه رمضان اند، قومی گفتند: روزه داران ایام البیض اند، قومی گفتند: صائمان دهر اند. و قیل - «السائحون» - المجاهدون، لما روی ان رجلاً استأذن **رسول اللّٰه** فی السیاحة فقال: سیاحةُ امّتی الجهاد فی سبیل اللّٰه . و قال **عکرمة**: هم طلاب العلم.

«الراکعون الساجدون» هم المصلّون الّذین یصلّون للّٰه بنیّة صادقةٍ .

«الآمرون بالمعروف» ای - بالایمان والطاعة.

«والناهون عن المنکر» عن الشرك والمعاصی. و خبر درست است از **مصطفی**ص در بیان امر و نهی بروایت **براء بن عازب** . قال - امرنا **رسول اللّٰه**ص بسبع و نهانا عن سبعٍ: امرنا بنصر المظلوم وافشاء السلام وابرار المقسم واجابة الداعی و عیادة المریض و اتباع الجنایز و تشمیت العاطس و نهانا عن خواتیم الذهب و آنیة الفضّة و لبس الحریر والدیباج

والاستبرق والقسّی ومیاثر (۱) الحمر. براء عازب گفت: مصطفی ص بهفت چیز ما را فرمود وازهفت چیز ما را وازد. فرمود ما را که ستم رسیده را یاری دهید وسلام بر مسلمانان فراخ داوید وسوگند خواره را راست دارید وخواننده را ومیزوانی کننده را اجابت کنید و بیماران را عیادت کنید وبجنازها روید وعطسه دهنده را یرحمك‌الله گوئید. ونهانا عن سبع: نهی کرد ما را از انگشتری زرین در انگشت کردن، و پیرایهٔ سیمین بکارداشتن، وحریر پوشیدن، ودیبا واستبرق وقسّی پوشیدن جامهائی ازابریشم آزاد که آن برمردان حرام‌اند و نهی کرد از میثرهای ابریشمین نشستن.

آنکه در آخر آیت گفت: «والحافظون لحدودالله» ـ اندازه‌های خدای را کوشندگان‌اند نه نومیدان، بیوسندگان (۲) اند نه ایمنان و بستاخان اند نه دلیران، «وبشّر المؤمنین» المصدّقین العالمین بها، درواو «والناهون عن‌المنکر» دوقول گفته‌اند یکی آنست که «التائبون» ابتدا است وما بعد همه نعت‌اند تا آنجا که گفت: «السّاجدون» وخبر ابتداء «الآمرون بالمعروف» است وما بعده عطفٌ علیه.

قومی گفتند این واو ثمانیه گویند چنان که «وثامنهم کلبهم» جائی دیگر گفت «وابکاراً»، جائی گفت «وفتحت ابوابها» قالوا وذلك ان السبعة عدد مستقل ومابعده یجری مجری الاستیناف، لانّ العدد امّا زوج کالاثنین وهواول الاعداد واما فرد کالثلثة وهواول الافراد واما زوج زوج کالاربعة وهواول تضعیف الزّوج واما زوج فرد کالسّتّ وهواوّل تضعیف الازواج، فالسّتّ النهایة ومنه نسبة الستین ثم ضمّ الیه واحد وهو مبدأ العدد و منشاؤه ولیس بعدد، فتم مبادی الحساب ومابعده تکریر وتضعیف والله اعلم.

«ماکان للنبی» سبب نزول این آیت آن بود که **مصطفی** ص درپیش **بوطالب** شد عمّ وی بوقت وفات وی، و**بوجهل** و **عبدالله** بن **امیه** هردو نزدیك وی حاضر بودند و **مصطفی** ص گفت: یاعم قل لااله الاالله کلمةً احاجّ لك بها عندالله، و**بوجهل** و**ابن ابی میة** میگفتند یا **اباطالب** اترغب عن ملة **عبدالمطلب** می بر گردی از کیش **عبدالمطلب** ودین پدران خویش تا آنکه میگفتند که **بوطالب** گفت آخر سخن که گفت: اناعلی ملة **عبدالمطلب**. فقال **النبی** ص لاستغفرن لك مالم اُنه عنه، فنزلت هذه‌الایة ومات

(۱) میاثر جمع میثره مخده‌ای که روی زین میگذاروند ونیز زین‌هائی است ازحریر و دیبا (المنجد)
(۲) بیوسنده: منتظر (برهان قاطع)

ابو طالب کافراً. والدلیل علیه انّ **علیاً** (ع) قال لمامات **ابو طالب** اتیت **رسول الله** فقلت: یا **رسول الله** انّ عمّك الضال قدمات، فقال لی اذهب فادفنه ولاتحدثنّ شیئاً حتی تأتینی فانطلقت فواریته ثم رجعت الی **النبی** وعلیّ اثر التراب، فدعالی بدعوات مایسرّنی انّ لی بهاماعلی الارض من شیئ. وقال **عبدالله بن مسعود** خرج **رسول الله** ینظر فی المقابر وخرجنا معه فامرنا فجلسنا ثم تخطّی القبور حتی انتهی الی قبرٍ منها، فناجاه طویلاً ثم ارتفع نحیب **رسول الله** ص باکیاً فبکینا لبکاءِ رسول الله ثم انّه اقبل الینا فتلقّاه **عمر بن الخطاب** فقال یا **رسول الله** ماالّذی ابکاك فقد ابکانا وافزعنا، فجاء فجلس الینا فقال: افزعکم بکائی؟ فقلنا: نعم، فقال: ان القبر الذی رأیتمونی اناجی فیه قبر **آمنه** بنت **وهب** وانی فاستأذنت ربی فی زیارتها فاذن لی فیها واستأذنت ربی فی الاستغفار لهافلم یأذن لی فیه ونزل علیّ: «ماکان للنّبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین.»... الایة

خبر درست است که **رسول** گور مادر خودرا زیارت کرد بر سر گور وی بنشست اندیشه‌مند و برخاست اندوهگن، گونهٔ روی وی بگشته و بسیار گریسته، یاران را گفت این گور مادر منست دستوری خواستم زیارت را، دستوری دادند و دستوری خواستم آمرزش خواستن را دستوری ندادند، یاران گفتند چون است که **محمد** برخدای عزوجل گرامی تر از **ابراهیم** است، **ابراهیم** را روابود که پدرخودرا آمرزش خواست **محمد** را روا نبود که مادررا خواست. این هردو آیت جواب آنست.

«ماکان للنبی» - این نفی است بمعنی نهی هم‌چنان که گفت: «وماکان لکم ان تؤذوا رسول الله» اما آنجا که گفت: «ماکان لکم ان تنبتوا شجرتها، وماکان لنفس ان تموت» آن بمعنی نفی است.

«ولو کانوا اولی قربی» ای- ولو کان المستغفر لهم آباؤهم وابناؤهم اواقرباؤهم. قال **ابن عباس** کانوا یستغفرون لامواتهم المشرکین، فنزلت هذه الایة، فلمّا نزلت امسکوا عن الاستغفار لامواتهم ولم ینههم عن ان یستغفروا عن الاحیاء حتی یموتوا.

«من بعد ماتبیّن لهم» این تبیّن اندر آن است که بر کفر میرند همچنان که **آزر** را گفته: «فلمّا تبیّن له ...» الایة. چون کافر بر کفر بمرد، مؤمن را پیدا گشت که او دوزخی است. و گفته‌اند- استغفار درین آیت، نماز جنازه است. قال **عطاء بن ابی رباح**

ما کنت لادع الصلوة علی احدٍ من اهل هذه القبلة ولو کانت حبشیة حبلی من الزّنا لانّی لم اسمع الله حجب الصلوة الاعن المشرکین بهذه الایة.

پس عذر **خلیل** گفت **ابراهیم** در آن استغفار که پدررا کرد «وما کان استغفار ابراهیم لابیه الّاعن موعدة وعدها ایّاه» وآن آن بود که ویرا گفته بود: «لاستغفرن لك، ساستغفر لك ربی»، برامید آنکه خدای ویرا ایمان دهد، وگفته‌اند که **آزر، ابراهیم** را وعده داده بود که ایمان آرد بدلیل آنکه گفت: «واهجرنی ملیّا» یعنی استمهله لیتدبّر ویتفکّر. **ابراهیم** تا **آزر** زنده بود برامید ایمان وی از بهر وی آمرزش خواست.

«فلما تبیّن له» ای - **لابراهیم** ان اباه عدوّ لله بان مات علی کفره. «تبرّء منه» وقطع الاستغفار. «انّ ابراهیم لاوّاهٌ» ای - یکثر قول «آوه». قال **کعب** کان **ابراهیم** اذا سمع ذکر النار قال اوهِ من النار **والعرب** یقول اوهِ بکذا واوه من کذا. اوه مبنیٌ علی الکسر ویقال اوهُ بالضمّ ویقال ایه والعامة یقول آوه بالمدّ وحکی **قطرب** الفعل منه (آه یاوه اوهاً) کقال یقول قولاً ویقال اوّه تأویهاً وتأوّه تأوّهاً ومعنی - اوّاه: رجّاع توّاب. وروی انّ **عمر** سأل **النبی** (ص) عن الاوّاه فقال رحمك الله ان کنت اوّاهاً ای - تلاءً **للقرآن** وقیل - الاوّاه الکثیر لذکر الله. وقیل - هو - الرفیق الرحیم لعباد الله وقیل - هو - المتأوّه شفقاً وفرقاً المتضرع یقیناً ولزوماً للطّاعة «حلیم» الحلیم الواسع للعقل المستقیم الخلق القوّی القلب الرّزین الصّبر.

«وما کان الله لیضلّ قوماً» بعداز آن که استغفار ازبهر مشرکان که بر کفر مرده بودند حرام گشت بآن آیت که: «ما کان للنّبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین» قومی مؤمنان که پیش ازنهی استغفار کرده بودند ترسیدند که اگر ایشان را در آن، مؤاخذت باشد، رب العالمین تسکین دل ایشان را درین آیت بیان کرد که ایشانرا در آنچه کردند مؤاخذت نیست که آن نیز ایشانرا نگفته بودند که روا نیست. فقال تعالی:

«وما کان الله لیضلّ قوماً بعد اذ هدیٰهم» یعنی - لیوقع الضلالة فی قلوبهم بعد الهدی. «حتی یبیّن لهم ما یتّقون» فلا یتّقوه، فعند ذلك یستحقّوا الاضلال. این همچنان است که در تحویل قبله گفت: «وما کان الله لیضیع ایمانکم» ودر تحریم خمر گفت:

«لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناحٌ فیما طعموا». وقیل معناه: «و ما کان الله لیعذّب قوماً حتی یتبیّن لهم ما یتقون» ای - ما یأتون و ما یذرون. وقیل سبب نزولها - انّ قوما من الاعراب اسلموا و عادوا الی بلادهم فعملوا بما شاهدوا **رسول الله** یفعله من الصلوة الی **بیت المقدس** و صیام ایام البیض ثم قدموا بعد ذلك علی **رسول الله** فوجدوه یصلی الی الکعبة و یصوم شهر رمضان فقالوا: یا رسول الله ردّنا الله بعدك بالضلال انّك علی امر وانّا علی غیره، فانزل الله هذه الایة.

«انّ الله له ملك السموات والارض» ملکه قدرته علی الابداع، والمعدوم مقدوره و مملوکه فاذا اوجده فهو فی حال حدوثه مقدوره و مملوکه فاذا اعدمه خرج عن الوجود ولم یخرج عن کونه مقدوراً. «یحیی و یمیت» یحیی من اقبل الیه بتفضّله و یمیت من اعرض عنه بتکبّره، یحیی من یشاء بعرفانه و توحیده و یمیت من یشاء بکفرانه والحاده، یحیی قلوب العارفین بانوار المواصلة و یمیت نفوس العابدین بآثار المنازلة. «و ما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر» سبق تفسیرها.

«لقد تاب الله علی النبی» من اذنه للمنافقین فی التخلف عنه فی قوله: «لم اذنت لهم»، وقیل - هو مفتاح کلام لما کان هو سبب توبتهم ذکر معهم کقوله: «فان لله خمسه وللرسول». قوله: «والمهاجرین والانصار الذین اتّبعوه فی ساعة العسرة» یعنی - تاب علیهم فاستنقذهم من شدة العسرة عسرة الظهر و عسرة الماء و عسرة الزّاد. غزاء عسرت غزاء **تبوك** است و جیش العسرة سپاه آن و ساعة العسرة هنگام آن و وقت آن. و رستاخیز را ساعت نام کردند و آن پنجاه هزار سال است و این ساعة العسرة اشارت فرا آن وقت که **جبرئیل** پیغام آورد که بغزاء **تبوك** شید و معنی عسرة دشواری و تنگی است یعنی که ایشان در آن غزاء از زاد و آب و مرکوب به تنگی و سختی عظیم رسیده بودند، یك شتر میان جماعتی بود، بر آن می نشستند بر تعاقب، و تنگی زاد چنان بود که شتر را میکشتند و آب امعاء آن می آشامیدند. «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» **حمزه و حفص** «یزیغ» بیا خوانند. قال **الفراء** الفعل المستند الی المؤنث اذا تقدم علیه جاز تذکیره و تأنیثه، فذکّر «یزیغ» کما ذکّر «کاد» لیتشابه الفعلان. این نه زیغ است از ایمان و اسلام، که این کنایت است از کراهت قتال و دشوار آمدن آن در وقت گرما و همچنان سموم، و نا یافت

ساز وبرگ. قومی همت کردند که از آن غزا باز گردند ازدشواری، این زیغ آنست.

قال **ابن عباس**: قیل **لعمر بن الخطاب** ماشأن العسرة؟ فقال **عمر** - خرجنا مع **رسول الله** الی **تبوك** فی قیظ شدید ونزلنا منزلاً اصابنا فیه عطش حتی ظننّا ان رقابنا ستنقطع حتّی آن کان الرجل لیذهب یلتمس المآء فلایرجع حتی یظنّ ان رقبته ستنقطع وحتّی انّ رجلا ینحر بعیره فیعصر فرثه فیشر به. فقال **ابوبکر الصدیق** یا **رسول الله** انّ الله عزوجل قدعوّدك فی الدّعاء فادع لنا، یعنی - استسق لنا ففعل **رسول الله** فمطروا حتّی ملئوا ما معهم.

«ثم تاب علیهم» این - تاب علیهم - همان قوم اند که گفت: «لقدتاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار» کرّر ذکر التوبه لانّه لیس فی ابتداء الاسلام ذکر ذنبهم فقدم الله ذکر التوبة فضلامنه ثم ذکر ذنبهم ثم اعاد ذکر التوبة. آن مهاجران وانصار پسندیدگان خدا بودند چون چیزی بردل ایشان برگذشت از کراهیت در بیرون شدن به **تبوك** خدای ایشانرا توبه داد تاباطوع گرائیدند وباطاعت آمدند وباجابت استقبال کردند و اعلام شرف گشتند در دنیا وآخرت.

«وعلی الثلثة» ای - وتاب علی الثلثة این سه تن: یکی **کعب مالك** است **الشاعر الثعلبی**، دیگر **هلال بن امیة الواقفی**، سوم **مرارة بن الربیع** وهم المرجون لامرالله.

وجمله بدان که: مسلمانان درقصهٔ **تبوك** شش فرقه‌اند: فرقتی اهل صدق اند که بغزا شدند دیگر فرقتی بودند باایشان در غزا که راز وسرّ بامنافقان داشتند چنان که خدای گفت: «وفیکم سمّاعون لهم» ونه منافق صریح بودند. سه دیگر، فرقت منافقان صریح بودند وبغزا نیامدند، آن هشتاد تن بودند وکسری «وقعدالذین کذّبوا بالله» ایشانند.

وفرقتی خدوندان عذر بودند، بعذر بخانه بنشستند: «المعذّرون من الاعراب» ایشانند.

وگروهی بودند که منافق نبودند وعذر نداشتند ونه رفتند، ایشان ایننند که «وعلی الثلثة...» ششم فرقت یك تن بود که منافق نبود و عذر نداشت و باز نشسته بود هم چون این سه تن وآخر بیگاه ودیر بیامد تنها توفیق یافت از پس بیامد و او

ابو خیثمة الانصاری است پیر بودو **مصطفی** درصحرای **تبوك** درلشگر گاه با یاران نشسته بود که شخصی پدید آمد ازدور، وصورت وی از دوری ناپیدا ، **مصطفی** گفت یکی آمد اللهم اجعله **اباخیثمة** فاذا هو **ابوخیثمة**. و گفته‌اند آخرتر غزائی ازغزاهاءِ **مصطفی** غزاء **تبوك** است هیجده شبانروز **مصطفی** در آن غزاءِ **تبوك** فروآمده بود. گفته‌اند که دوماه هیچ حرب نرفت اما ازهر جانب مردم همی آمدندو جزیت همی پذیرفتند **ورسول خدا** در آن وقت که بیرون شد **محمدبن مسلمه** را بر **مدینه** خلیفه کردو **علی** را بر حجرات خویش. منافقان **علی** راطعن کردند که **رسول** ازدشمنی دیدار وی اورا باخودنبرد . **علی** از آن گفت ایشان غمگین شد سلاح برداشت و براثر **رسول** برفت **رسول** ویرا گفت چرا آمدی ؟ قصه بگفت **رسول**(ص) بگفت : « اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة **هرون** من **موسی** » ؟ هذا مَثلٌ ضربه ع حین استخلفه حال غیبته کما استخلف **موسی** اخاه **هرون** حین خرج الی **الطور** فکانت تلك الخلافة فی حیوته فی وقت خاص .

« وعلی الثلثة الذین خلّفوا » این تخلیف درین موضع نه بر آن معنی تخلیف است که درسورةالفتح گفت : « سیقول المخلّفون » این تخلیف آن بود که خدای منافقان را از غزاءِ رضوان و ازبیعة رضوان با پس کرد بخذلان آن که آن نیکوئی ازایشان دریغ داشت، همچنان که جائی دیگر گفت « ثبّطهم » وهمچنان که **رسول خدا** گفت: لایزال اقوام یتأخّرون عن الجماعات حتی یؤخّرهم الله. این تخلیف اینجا دراین سورة آن بود که **رسول خدا** ایشانرا با خانها فرستاد و از پیش خویش باز کرد وآنگه که با **مدینه** آمد ، پیش او آمدند واقرار دادند ودرشأن ایشان این آیت فرو آمد «وآخرون مرجون لامرالله» رسول خدا فرمود که باایشان بیع وشری مکنید و باایشان سخن مگوئید و ایشانرا فرمود که گردزنان خویش مگردید پس زن **هلال بن امیه** نزدیك **رسول خدا** آمد گفت : یا **رسول الله! هلال** مردی پیر است چندان بگریسته که اورا بیم **هلاك** است وا گر اورا مراعات نکنم و نان خورش از بهروی .است نکنم از ضعف و سستی **هلاك** شود . **رسول** گفت دستوری هست که تعهد کنی اما صحبت روا نیست **پس همه خلق** از ایشان دوری گزیدند و با ایشان

هیچ سخن نمیگفتند. **کعب بن مالك** گوید **معاذ** را سلام کردم جواب نداد، سخن گفتم ازمن اعراض کرد، گفت خدای داند که من اورا و **رسول** اورا دوست میدارم **کعب** گوید پس مردی را دیدم که مرا طلب همی کرد نزدیك من آمد و نامه بمن داد از **ملك غسّان**، مضمون این نامه آن بود که: بما رسید که این مرد ترا بیازرده‌است و ترا مهجور کرده اگر نزدیك من آئی ترا نزدیك من نیکوئیها بود. گفت جهان برمن تاریك شد که شومی معصیت من بدانجا رسید که مشرك را بمن طمع افتاد، آن نامه پاره‌پاره کردم و بینداختم و ازقبیله وعشیره وخویش وپیوند خود بریدم برسر کوهی خیمه زدم همی گریستم تا پنجاه روزبر آمد پس **رسول خدا** درخانهٔ **ام‌سلمه** بود و شب دوبهره گذشته که گفت یا **ام‌سلمه** خبرداری که خدای‌تعالی توبهٔ ایشان‌قبول کرد وآیت‌فرستاد: «لقد تاب‌الله علی‌النبی» تاباآخر هردو آیت. **کعب** گفت من درنماز بودم که خلق‌را دیدم روی بمن‌نهاده همی آوازشنیدم ازسر کوه که یا **کعب‌بن‌مالك** خدای‌تعالی‌توبهٔ‌شماقبول کرد. من جامهٔ‌خویش، مبشّررابخشیدم، جامهٔ دیگردرپوشیدم و آمدم بنزدیك‌**رسول‌خدا**، **ابوبکر** و**عمر** و جماعتی صحابه را دیدم که باستقبال من‌همی‌آمدندومرا بشارت‌همی‌دادندوتهنیت‌همی کردند، تا آمدم‌نزدیك **رسول خدا** اورادیدم‌چون‌ماه تابان‌وخورشید رخشان گفت‌یا **کعب** ترا بشارت‌باد که خدای‌تعالی توبهٔ شما قبول کرد و شما را باز پذیرفت و این آیت برخواند:

«وعلی الثّلثة الذین خُلّفوا حتّی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت» این با بمعنی ـ مع ـ والرحب ـ السعة. یقال: فلان رحیب‌الصدر ای‌ـ واسع‌الصدر. ومنه‌قوله مرحباً، ومنه سمی عرصة المسجد ـ رحبة. والرحاب ـ العراض. یقال: رحّب به اذا قال‌مرحباً. قال‌المفسرون: ضیّق‌الارض‌علیهم‌بانّ‌المؤمنین‌منعوا من کلامهم ومعاملتهم وازواجهم باعتزالهم و کان **النبی** (ص) معرضاً عنهم.

«وضاقت علیهم‌انفسهم» دلهای‌ایشان وروایشان‌تنگ گشت یعنی احوال‌ایشان. وقیل ـ تبرموا منها بالهمّ الذی حصل فیها.

«وظنّوا» ایقنوا، در **قرآن** ظن‌بمعنی یقین جایهااست، «ان‌لاملجأمن‌الله» ان لامعتصم من‌عذاب‌الله «الاّ الیه». معنی‌لجأ بازپناهیدن‌است بایك‌جا و آن سه رکن‌است

لجأ زبان ولجأ دل و لجأ جان لجأ زبان اعتذار است ولجأ دل افتقار است ولجأ جان اضطرار است .

«وظنّوا ان لاملجا من الله الّاالیه» - میگوید بدانستند و یقین شد ایشانرا که بازپناهیدن وبازگشت نیست ازخدای مگرهم باخدا . ازعذاب وی رستن نیست مگر فضل و رحمت وی .

«ثمّ تاب علیهم لیتوبوا» اعادالتوبة للتوکید، لانّ ذکرالتوبة علی هؤلاء مضی فی قوله «وعلی الثلثة» . و درمعنی « ثم تاب علیهم لیتوبوا » لطف بهم فی التوبة(۱) ووفقهم لها. قال **ابویزید** غلطت فی اربعة اشیاء : فی الابتداء مع الله ظننت انی احبّه فاذا هو یحبّنی قال الله تعالی: « یحبّهم ویحبّونه». وظننت انّی ارضی عنه فاذا هو رضی عنی قال الله تعالی: « رضی الله عنهم ورضوا عنه» وظننت انی اذکره فاذاً هوذکرنی قال سبحانه: « ولذکرالله اکبر » وظننت انّی اتوب فاذا هوتاب علیّ : قال الله تعالی : تعالی : « ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هوالتواب الرحیم» یتوب علی عبده بفضله اذا تاب الیه من ذنبه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم . . . » بر ذوق عارفان و طریق خاصگیان ، این آیت جای ناز دوستان است و میدان اسرار صدّیقان، وتهنیت مؤمنان، تهنیتی زیبا وتشریفی بسزا ، تهنیتی که دل را انس است وجانرا پیغام . آرایش مجلس است وسرمایهٔ مفلس. زینت زبانها وزندگی دلها. تهنیتی کریم، ازخداوندی کریم، درذات کریم ودرصفات کریم،ودرمهر کریم ودرنواخت کریم ودربخشش کریم. رهی را بفضل خویش می‌بخشد آنکه بخشیدهٔ خود از وبازمیخرد. خودمیدهد خود معاملت میکند ودرآن معاملت، سود همی رهی را می‌بخشد وزیان خود می‌پذیرد اینست نیکوکاری وکریمی . اینست مهربانی ولطیفی .

در **توریة موسی** است که : الجنة جنتی والمال مالی، فاشتروا جنتی بمالی فان

---

(۱) درنسخهٔ الف : التوریة .

ربحتم فلكم وان خسرتم فعليّ . يا بنی آدم ماخلقتکم لاربح علیکم انّما خلقتکم لتربحوا عليّ ».

ربالعالمین در ازل پیش ازوجود بنده ، بنده را بخرید . خود بایع بود وخود مشتری، خودفروخت وخودخرید، ودرشرع **مصطفی** روانیست که درمعاملت، بایع ومشتری یکی بود، مگر که پدرباشد، که ازشرط شفقت وانتفاء تهمت و کمال مهربانی ومهر ابوّت،اورا رواست، پس چه گوئی درخدا که رأفت ورحمت وی دربنده بیش از آنست، ومهربانی وی بی کران است ومهروی افزون از آن است، چون درحق پدر رواست، درحق خالق مهربان اولیتر وتمامتر، وانکه دانست ربالعزة که بنده ، بد خوی و بدعهد و بیوفاست وبوقت بلوغ اعتراض کند آن راه اعتراض بوی فروبست که نفسی پرعیب وپر آفت خرید، ببهشتی پرناز وپر نعمت. نفسی که محل شهوات وبلیات است، ببهشتی که قرب حق را مراتب ودرجات است، ودرمعاملات شرعی جائی کـه ثمن بر مبیع بیفزاید راه اعتراض درآن بسته شود. وآنکه نفس خرید وقلب نخرید ازبهر آن که قلب دل است ودل برمحبت ومهرحق وقف است و بروقف، خرید وفروخت روا نبود. ونیز شرط مبایعت تسلیم است، آنچه تسلیم وی ممکن نیست، درشرع، بیع وشری در آن روانیست. مرغ برهوا وماهی دردریا نفروشند، که تسلیم آن آسان نیست. حال دل بنده همین است وتسلیم آن ممکن نیست، تاربالعزةمیگوید «یحول بین المرء وقلبه».

قال **النصرآبادی** : اشتری منك ماهو صفتك والقلب تحت صفته فلم یقع علیه المبایعة.

قال **النبی** صم : قلب ابن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن . و گفته‌اند نفس دربان دل است بجای چاکر ایستاده رعیت وار درخدمت، ودل درمحل شهود است، محمول ربوبیت، سلطان وارهمی راند ملکت ، پس چون نفس که چاکر است قیمت وی بهشت آمد با خزائن نعمت چگوئی دل را با آنهمه زلفت وقربت. قیمت وی چه باشد مگر جوار حضرت عزت ودوام مشاهدت و رؤیت .

پیر طریقت گفت جوهری است برخاك افتاده میان راه، عالم ازقیمت آن جوهر ناآگاه ، صاحب دولتی بسرآن رسید ناگاه، پادشاهی جاوید یافت بی طبل و کلاه ، از قیمت آن جوهر برراه چیزی نکاست ، قیمت آن جوهرهم که دی بود بجاست . نور

جوهر کرا تابان است، آنرا که عنایت معلوم است. گله برخاست، ابتداء به بزرگی کرد، و از آغاز، این کار که خواست. درخت مهر که کشت، وسرای دوستی که آراست. پس با چندین لطف، این بد اندیشی چراست. روز خریداری عیب میدید و گفت که رواست. الهی! این همه شادی از تو بهرهٔ ماست چون تو مولی کراست؟ وچون تودوست کجا است و بآن صفت که توئی از توخود جز این نرواست، وتامی گوئی که این نود نشانست وآئین فرداست، این پیغام است و خلعت برجاست، صبر را چه روی وآرام را چه جاست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد

دانم که زمانه را زبون خواهی کرد

گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد

یارب چه جگرهاست که چون خواهی کرد

«فاستبشروا ببیعکم الّذی بایعتم به ...» این باز تشریفی دیگراست وتخصیصی دیگر. میگوید شاد بید رهیگان من، بنازید درمعاملت که کردید بامن، رامش کنید بنام من، بیاسائید بنام ونشان من، کسی که بیعی کند، همه شادی وی ببهای مبیع بود، هر چند که ثمن نیکوتر و افزونتر، شادی وی بیشتر، رب العالمین نگفت بثمن که یافتید شادی کنید، بل که به بیع که بامن کردید ومعاملت که بامن درگرفتید شادی کنید. چه‌غم دارد او که ویرا دارد، کرا شاید آنکه قرب ویرا نشاید؟

در **زبور داود** است: ای پسر آدم، چرا واغیر من دوستی گیری که سزای دوستی منم، چرا نه بامن بازار کنی که جواد و مفضل منم، چرا با من معاملت نگیری که بخشندهٔ فراخ بخش منم، یاتجارالدنیا ربح الدنیا یفنی وربحی یبقی: «ماعندکم ینفدُ وماعندالله باقٍ، والباقیات الصالحات خیرٌ عندربك ثواباً و خیرٌ املاً»

«فاستبشروا ببیعکم» بیعی که در ازل خود کرد وما نکردیم، بنام ما باز کرد وبه‌ما باز خواند که آن بیع که من کردم شما کردید. هم‌چنان که **مصطفی** را گفت: «ومارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی» اشارت است بنقطهٔ جمع و تحقیق تفرید. نسیم ازل دمیده و برق یگانگی درخشیده ورهی را از دست آب و خاك ربوده دوگانگی

باعدم و حقیقت صافی شده منیّ عاریت کشته :

آشوب جهان همه حدیث من و تو بگذار مرا همه جهان گلشن تو

« التائبون العابدون . . » صفت مؤمنان است وسیرت آشنایان و آئین دوستان. پسینان این گیتی پیشوایان آن گیتی ، گواهان انبیاء و شفعاءِ خلق ، سادات دنیا و دوست‌داران دین، و دوست داشتگان حقّ ، طبقات ایشان درین آیت بنظام‌پسندیده یاد کرد وایشان را بر آن ستوده وبدان گواهی داده وابتدا که‌کرد بدون‌ترین ایشان کرد. نخست‌فروتران‌را یاد کرد: تائبان‌واز گنه باز گشتگان، تاخجل‌نمانندو‌دل گیرند و امید تازه دارند ، گفت :

« التائبون » ، از گناه باز گشتگان‌اند ، عذردهان وپشیمانان‌اند .

« العابدون » پرستگاران‌اند امر گزاران‌اند خدمت ورزان‌اند .

« الحامدون » ستایندگان آزادی کنندگان‌اند ، ثنا گویان اند .

« السائحون » حاجیان‌اند روزه‌داران اند علم جویان‌اند .

« الراکعون »متواضعان‌اند خدمتکاران‌اند درفرمان‌برداری به‌پیری‌رسیدگان‌اند .

« الساجدون » نماز کنندگان اند . متضرعان اند . جلال مرا روی بر خاك نهندگان‌اند .

« الآمرون بالمعروف » خلق را بدین فرمایندگان‌اند . مؤذّنان و باطاعت خوانندگان‌اند . متناصحان و یکدیگر را پند دهندگان اند .

« والنّاهون عن‌المنکر » سلطانان دادگران‌اند مذکّران و خلق از شر فرود آرندگان‌اند. وبجان و دل آنرا پذیرندگان‌اند.

« وبشّر المؤمنین » بشارت ده مؤمنانرا که هرچه ازایشان تقصیراست بی‌نیازی من برابر آنست وهرچه از ایشان ناپسنداست مهربانی من برسر آنست وهرچه‌رهی را امید است فضل من‌برتر ازآنست . بشارت ده مؤمنانرا که چون ایشانرا میگزیدم عیب می‌دیدم، نپسندیدم تا بیشر بنهانها وارسیدم، رهی‌را به‌بی‌نیازی خود چنانکه‌بود خریدم. قال **ابن عطاء** : لاتصح‌العبادة الابالتوبة ولاالتوبة الابالحمد علی‌ما وقعت‌علیه من‌طریق‌التوبة، ولایصح‌الحمدالابمداومةالسیاحةوالریاضة، ولاهذه‌المقامات‌والمقدمات

الابمداومةالرکوع والسجود، ولایصح‌هذه کلّه الابالامربالمعروف والنهی‌عن‌المنکر، ولایصح شیٔ مما تقدّم الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً، والمؤمن من‌یکون‌هذه صفته، لانّ‌الله عز وجل یقول وبشرالمؤمنین الذین بهذه الصفة . درآثار بیارند که فردا در رستاخیز قومی را ازاین امّت بترازوگاه آرند و فریشتگان که برایشان‌موکّل‌باشند بدیهای‌ایشان‌شمردن گیرند، که بارخدایا بدعهدانند بی‌وفایان‌اند، فراموش کاران‌اند، گنه کاران‌اند، دلیران‌وشوخان‌اند. رب‌العزة گوید جل‌جلاله: ازآنجا که کردارایشان است چنان‌اند وازآنجا که کرم وعفوماست، تائبان‌اند، عابدان‌اند، حامدان‌اند، روزه‌داران‌اند، نماز گزاران‌اند، دوستی مابجان ودل خواهان‌اند وبمهرمایکتا گویان‌اند، زبان‌حال بیچارگان بنعت انکسار وافتقار میگوید که، خداوندا اگر فاسقیم واگر عابد، چنان که هستیم آن توایم وبداشت توایم، برخواست تو موقوف وبه بندگی‌تو معروف ، ازتو گذرنه وبی‌تو بسرنه .

بنده گر خوبست گرزشت آن تست عاشق ار دانا وگر نادان تراست

۱۳- النوبة الاولی

قوله تعالی : «**یاایهاالذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**اتقواالله**» بپرهیزید از خشم خدای وعذاب خدای ، «**وکونوامع‌الصادقین . (۱۱۹)**» وباراست گویان وراستان بید .

«**ماکان لاهل المدینة**» نیست اهل مدینه را ، «**ومن حولهم من‌الاعراب**» وایشان که گردبرگردایشان‌اندازعرب‌بیابان‌نشین، «**ان‌یتخلفوا عن‌رسول‌الله**» که باز پس نشینند ازرسول خدا[که بغزامیشود]، «**ولایرغبوا بانفسهم عن‌نفسه**» ونه آنچه خویشتن دور دارند یا بخویشتن مشغول باشند ازو، «**ذلك بانهم**» این نهی‌ایشان از تخلّف بآن است ، «**لایصیبهم ظمأٌ**» نرسد بایشان تشنگی ، «**ولانصب**» و نه ماندگی ، «**ولامخمصة**» ونه گرسنگی، «**فی‌سبیل‌الله**» درراه خدای، «**ولایطأون موطئاً**» ونه‌هیچ موقف نه‌ایستند و نسپرند سپرد گاهی ، «**یغیظ الکفار**» که بدرد خشم وغم آرد کافرانرا ، «**ولاینالون من عدوّ نیلا**» وهیچ گزند نشتابند ونرسانند

بدشمن، «**الّاکتب لهم به عمل صالح**» مگر که ایشانرا بهرخردی ازآن بزرگی می‌نویسند، «**انّ اللّه لایُضیع اجر المحسنین**. (۱۲۰)» خدای تباه نکند مزدنیکوکاران.

«**ولاینفقون نفقة**» وهیچ نفقهٔ نکنند وصدقه‌یی ندهند، «**صغیرة ولا کبیرة**» خرد یابزرگ، «**ولایقطعون وادیاً**» وهیچ وادی نبرند، «**الّاکتب لهم**» مگر که آن همه ایشان را می‌نویسند، «**لیجزیهم اللّه**» تا پاداش دهد خدای ایشان را، «**احسن ماکانوا یعملون**. (۱۲۱)» نیکوتر کاری که هرگز میکردند.

«**وماکان المؤمنون لینفروا کافة**» نه‌توانند مؤمنان که هاموارهمه بغزا روند و نتوانند که همه بطلب علم روند، «**فلولانفر**» چرا بیرون نروند، «**من کل فرقة منهم طایفة**» ازهرجوکی از ایشان، گروهی، «**لیتفقّهوا فی الدین**» تا دردین خویش دانش آموزند، «**ولیُنذروا قومهم**» و قوم خویش را بپند بیم نمایند، «**اذارجعوا الیهم**» آنگه که با ایشان آیند، «**لعلّهم یحذرون**. (۱۲۲)» تا ایشان ازناپسند بپرهیزند.

«**یاایّهاالّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدید، «**قاتلوا الّذین یلونکم من الکفار**» کشتن کنید باآن کافران که از سوی شمااند، «**ولیجدوا فیکم غلظة**» وایدون بادا که کافران در شما که مؤمنان‌اید درشتی یابند، «**واعلموا انّ اللّه مع المتّقین**. (۱۲۳)» و بدانید که خدای بیاری و نصرت و معونت واپرهیزگاران است.

«**واذاماانزلت سورة**» وانگه که سوره‌یی از **قرآن** فرو فرستاده آید، «**فمنهم من یقول**» هست‌ازین‌منافقان که گوید [فرایاران‌خویش]، «**ایکم زادته هذه ایماناً**» کیست از شما که این سوره اورا ایمان افزود، «**فامّاالّذین آمنوا**» امّا ایشان که گرویدگان اند، «**فزادتهم ایماناً**» سورت ایشانرا ایمان افزود، «**وهم یستبشرون**. (۱۲۴)» وایشان‌بآن‌شنیده وشادمان‌اند [وآن فرمانرا فرمان‌بردار].

«**وامّا الّذین فی قلوبهم مرض**» و امّا ایشان که در دلهای ایشان بیماری گمان است، «**فزادتهم رجساً الی رجسهم**» آن سوره ایشانرا ناپاکی برناپاکی بیفزود وناراستی‌برناراستی و گمان بر گمان، «**وماتوا وهم کافرون**. (۱۲۵)» وبمردند بکافری.

«اَوَلا یرون» نمی‌بینند منافقان، «اَنّهم یُفتنون» که ایشانرا می آزمایند «فی کلّ عام مرة اومرتین» درهرسالی یکبار یا دوبار، «ثمّ لایتوبون» وآنکه توبه نمیکنند، «ولاهم یذّکّرون .(۱۲۶)» ونه پند می‌پذیرند.

«واذا ما اُنزلت سورة» وانگه که سوره‌یی فروفرستاده آمدید، «نظر بعضهم الی بعض» بایکدیگرنگرستندید ودریکدیگر نمودندید، «هل یریکم من احد» هیچ کس شمارا دید؟ «ثم انْصرفوا» آنگه زطاعت بر گشتند، «صرف اللّه قلوبهم» خدای دلهای ایشان از ایمان بر گردانیـد، «بانّهم قوم لایفقهون .(۱۲۷)» بآنچه ایشان گروهی‌اند که زیرکی دل نیست ایشانرا و حق را درنمی‌یاوند.

«لَقد جاءکم رسول» آمد بشما پیغامبری، «من اَنفُسکم» هم از شما آدمی و عربی، «عزیز علیه ماعَنِتّم» سخت آید بروآنچه شما را رسد ازدشواری و زیان دین، «حریص علیکم» حریص است بر [آن که] شما [برراه راست بید]، «بالمؤمنین رؤفٌ رحیم .(۱۲۸)» بمؤمنان بخشاینده است سخت مهربان.

«فان تولّوا» اگربرگردند[منافقان ودشمنان ازطاعت وموافقت ویاری دادن]، «فقل حسبی اللّه» گوی خدالم گواه ویار بسنده، «لااله الاّ هو» نیست خدائی مگر او، «علیه توکّلت» کار باو سپردم و پشت باو باز کردم، «وهورب العرش العظیم .(۱۲۹)» واوست خداوند عرش بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «یاایّهاالّذین آمنوا اتّقوااللّه» - این مخاطبه با **کعب مالك** است که او درعفو جستن، خویشتن را عذر ننهاد چنانکه منافقان، بلکه راست رفت باعتراف بجرم خویش، همچون دو یار خویش **مراره وهلال**. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید؛ از مثل این کار بپرهیزید و طریقت موافقت گزینید و خدای و رسول را بهمه حال، طاعت‌دار باشید که آنچه کردید سرانجام وعاقبت آن دیدید ووبال آن چشیدید. «وکونوامع الصادقین» - ازین‌پس باصادقان‌باشیدنه بامنافقان یعنی-بامهاجران غزاکنید وچون ایشان صادقان باشید. یقول‌اللّه تعالی: «انماالمهاجرون الّذین آمنوا

بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصادقون»
یعنی ـ المهاجرین. **سعیدبن جبیر** گفت: «کونوا مع الصادقین» ای ـ کونوا **کابی بکر**
و **عمر** واصحابهما. وقیل: نزلت هذه الایة فی اهل الکتاب، یقول الله تعالی: اتّقوا الله
بطاعته، و کونوا مع الصادقین **محمد** و اصحابه. یأمرهم ان یکونوا معهم فی الجهاد
والشدّة والرّخاء. **ابن عباس** و **ابن مسعود** درشواذّ خوانده‌اند: «و کونوا من الصادقین»
والمعنی واحد. روی **ابوعبیدة** عن **عبدالله** قال: انّ الکذب لایصلح منه جدّ ولاهزل
ولاان یعداحد کم صبیّه شیئاً ثمّ لاینجزمنه، ان شئتم اقرأوا: «یاایها الّذین آمنوا
اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین»، هل ترون فی الکذب رخصة.

«ماکان لاهل المدینة» ـ هذا نفی والمراد به النّهی کقوله: «ماکان لکم ان
تؤذوا رسول الله». اهل **مدینه** اینجا انصاراند: **اوس** و **خزرج**.

«ومن حولهم من الاعراب» سکّان البوادی **مزینه وجهینه واشجع واسلم وغفار**.
عالمیان در حکم این آیت یکسان‌اند، امّا ایشانرا بذکر مخصوص کرد که ایشان
به **مصطفی**ص نزدیکتر بودند واز شدن **مصطفی**ص به غزاء آگاهی داشتند که بر
ایشان پوشیده نبود. میگوید: سزا نیست و روانیست کس را خاصه **اهل مدینه** و
اعراب [ان یتخلّفوا عن رسول الله] که باپس نشینند از رسول خدا چون بغزا شود.
«ولایرغبوا» ای ـ وان لایرغبوا. «بانفسهم عن نفسه» ای ـ لایرضوا لانفسهم بالخفض
والدّعـة و رسول الله (ص) فی الحرّ و المشقّة و ان یصونوا انفسهم بمالم یصن هومنه.
یقال: رغبت بنفسی عن هـذاالامر، ای ـ رفعت عنه. «ذلك» این ذلك فصل است
اندر میان دو سخن، چنانکه آنجا گفت: «ذلك ومن عاقب»، جائی دیگر گفت:
«هذاوانّ للطاغین»، «کذلك واورثناها»، این همه فصل‌اند. وقیل: معناه ـ ذلك النّهی
عن التّخلف. «بانّهم لایصیبهم ظمأٌ» عطشٌ. «ولانصبٌ» تعب یثقل علی البدن تحمله.
«ولامخمصةٌ فی سبیل الله» جوع شدید، من خمص بطنه یخمص اذادقّ، یقال: رجل
خمصان البطن و خمیص، ای ـ ضامرة. «ولایطأون موطئاً» لایقفون موقفا. «یغیظ
الکفار» یبغضهم». «ولا ینالون من عدوٍ نیلاً» قتلا و اسراً و مالا و کسراً غنیمة
اوهزیمة. «الا کتب لهم به عمل صالح». قال **ابن عباس**: بکلّ روعة ینالهم فی سبیل الله

سبعین الف حسنة. « انّ الله لایضیع اجر المحسنین ». « ولاینفقون » فی الجهاد. « نفقة صغیرة ولا کبیرة »، یعنی - تمرة فما فوقها « ولا یقطعون وادیاً » الی العدوّ مقبلین اومدبرین. « الاّ کتب لهم » اثیب لهم.

« لیجزیهم الله »، بذلك اجراً. قال: فمن خرج فی سبیل الله لم یضع قدماً ولا یداً ولاجنباً ولاانفاً ولارکبة ساجداً ولا راکعاً ولاماشیاً ولانایماً فی بقعة من بقاع الله الاّ اذن لها بالشهادة له وبالشفاعة، وان اصابه نصبٌ اعطاه الله الغسل من نهر الحیوان فانقطع منه النصب. و صح فی الخبر انّ من ارسل نفقة فی سبیل الله و اقام فی بیته فله بکلّ درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه و اقام فی وجهه ذلك فله بکلّ درهم یوالقیمة سبعمائة الف درهم.

اشارت آیت آنست که هر که روی بطاعتی نهد از طاعات و عبادات حقّ، و قصد وی در آن درست باشد، خاست ونشست وی در آن، رنج وراحت وی در آن، حرکات وسکنات وی، همه حسنات بود و ویرا بآن درجات ثواب بود، و بعکس این، هر که قصد معصیت کند. حرکات و سکنات و قیام و قعود وی در آن، همه معصیت باشد و ویرا در آن بیم عقوبت بود.

« وما کان المؤمنون لینفروا کافّة » لمانزل عیوب المنافقین لتخلّفهم عن الجهاد. قال المؤمنون: والله لانتخلّف عن غزوة یغزوها رسول الله ولا سریّة ابداً، فلمّا قدم رسول الله **المدینة** وامر بالسرایا الی العدوّ نفر المسلمون جمیعاً وترکوا رسول الله وحده بالمدینة. فانزل الله هذه الایة: « وما کان المؤمنون لینفروا کافّة ». غزاء بر مسلمانان فرض کافّة بود تا آنرا در این آیت با فرض کفایت آورد، اکنون غزاء و رحلت در طلب علم همچون بانگ نماز، بر کفایت است نه بر کافّة.

« فلولا نفر من کلّ فرقةٍ » ای - قبیلةٍ. « منهم طایفةٌ » ای - جماعةٌ. « لیتفقّهوا فی الدّین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم ». اینجا دو قول گفته‌اند مفسّران: یکی آنست که تفقّه وانذار باطائفهٔ نفیر شود غازیان و مسافران که با رسول خدا به غزاء بودند، لانّهم کانوا اذا خرجوا مع رسول الله کانوا فی صحبته یشهدون افعاله احواله وشمایله واخلاقه وکان ذلك لهم تفقه فی الدین واذا رجعوا، اخبروا النّاس

بما شاهدوه من رسول‌الله فی سفره ، فیکون ذلک انذاراً للنّاس .

قول دیگر آنست که تفقّه وانذار بامقیمان شود ، حاضران مدینه . « لیتفقّهوا فی‌الدین » یعنی - لیتعلّموا **القرآن** والسّنن والحدود ، « و لینذروا قومهم » الغائبین « اذ ارجعوا الیهم » ولیعلّموهم مانزل من‌القرآن بعدهم ویخوّفوهم(۱) به . « لعلّهم یحذرون » مایجب اجتنابه . **کلبی** گفت : قبیلهٔ **بنی اسد بن خزیمة** همه به **مدینه** آمدند باعیال واطفال‌ایشان فملأوا الطّرق بالعذرات وغلت‌الاسعار، فنزلت‌هذه‌الآیة . ای - لاینبغی ان‌یحضروا باجمعهم ، بل‌یحضر طائفةٌ منهم فیتفقّهون و ینذرون قومهم ویعلّمونهم اذا رجعوا الیهم .

فصل

بدان که فقه ، معرفت احکام دین است بخشیده بر دو قسم : فرض عین وفرض کفایت ، امّا فرض عین : علم‌طهارت ونماز و روزه است که بر هرمکلّف واجب است شناختن آن و آموختن آن ، ازینجا گفت **مصطفی** (ص) : « طلب العلم فریضةٌ علی کلّ مسلم » . و هرعبادت که گزاردن آن بربنده واجب است ؛ هم چنین شناخت علم‌آن ودانستن حدود وشرایط آن بروی واجب است، همچون علم زکوة، کسی را که مال دارد وعلم حج ، کسی که استطاعت دارد ، بروی واجب بود . هذا و امثاله . امّافرض‌الکفایة ، هوان یتعلّم‌حتی یبلغ درجةالاجتهاد ورتبة الفتیا فاذا قعد اهل بلدٍ عن تعلّمه عصوا جمیعاً واذا قام من کلّ بلد واحدٌ فتعلّمه، سقط الفرض عن الآخرین وعلیهم تقلیده فیما یقع لهم‌من‌الحوادث . روی **ابن‌عباس** قال‌قال: رسول‌الله(ص) :«من یُردالله به خیراً یفقّهه فی‌الدین » . و عن **ابی هریرة** عنه (ص) قال : « تجدون الناس معادن فخیارهم فی‌الجاهلیة خیارهم فی‌الاسلام اذا فقهوا » . وعن **ابی‌امامة** عنه (ص) قال : «فضل‌العالم علی‌العابد کفضلی علی ادناکم» . وقال **الشافعی** رضی‌الله‌عنه : طلب العلم افضل من صلوة النافلة .

قوله تعالی : « یا ایّهاالذین آمنوا قاتلوا الّذین یلونکم من‌الکفّار » . بحکم این آیت ، بهرناحیتی قتال آن کافر از فریضه است که از سوی ایشان بود : بر

(۱) درنسخهٔ الف : ویخوّفهم .

شام، **روم** وبر **یمن**، **حبشه** وبر **ماوراءالنهر**، **ترك** . وكان **الحسن** اذا سئل عن قتال **الترك** و**الروم** و **الديلم** تلاهذه الآية . **ابن‌عباس** گفت : این خطاب با اهل **مدینه** است ، ایشانرا قتال **قریظه** و **نضیر** و **خیبر** و **فدك** فرمودند .

« وليجدوا فيكم غلظةً » شدةً وعنفاً وصبراً على جهادهم ، والمعنى ـ اشتدوا عليهم . « واعلموا انّ الله مع المتّقين » بالغلبة والنصرة . ودر قرآن نظیراین جایهااست « واغلظ عليهم ـ اشدّاءَ على الكفّار اعزّةً على الكافرين ـ ولاتهنوا ـ وما وهنوا . . . »

« واذا ماانزلت سورةٌ . . . الآية » این آیت درشأن منافقان آمد که سورهٔ **قرآن** از زبان **رسول‌خدا** آنگه که فروآمد وآنرا برخواند ، آن منافق باستهزاء گفت فرایاران خویش ازمنافقان :

« ايّكم زادته هذه ايماناً » . وگفته‌اند آن منافقان باضعفهٔ مؤمنان گفت این سخن ، برسبیل استهزا ، ورب‌العزة اورا جواب داد گفت :

« فامّا الّذين آمنوا فزادتهم ايماناً » بالله وبصيرةً فى دينهم ، واضاف الايمان الى السّورة لانّه يزيد بسببها . « وهم يستبشرون » بنزول **القرآن** والفرايض .

« وامّا الّذين فى قلوبهم مرضٌ » شكٌّ ونفاقٌ وبغضٌ للاسلام والمسلمين .

« فزادتهم رجساً الى رجسهم » اى ـ شكّاً الى شكّهم وكفراً الى كفرهم . « وماتوا وهم كافرون » . قال الزجاج : المرض فى القلب كلّ ما خرج به الانسان عن الصحة فى الدين . این آیت دلیل است که ایمان بنده افزاید وکاهد ، بطاعت افزاید وبمعصیت کاهد ، وازینجا بود که **عمر خطاب** یاران **رسول** راگفتید : تعالوا حتّى نزداد ايماناً . وقال : لووزن ايمان **ابى بكر** بايمان اهل الارض لرجحهم . و قال **على بن ابيطالب** (ع) : يبدو الايمان لمظة فى القلب كلما ازداد الايمان ازدادت اللمظة . وكتب **الحسن** الى **عمر بن عبدالعزيز** : انّ للايمان سنناً و شرايع وحدوداً وفرايض من استكملها استكمل الايمان ومن لم يستكملها لم يستكمل الايمان .

« اولا يرون انّهم يُفتنون » يُختبرون . « فى كلّ عام مرّةً اومرّتين » بالقحط والشدّة والامراض والاوجاع وهى روائدالموت . « ثمّ لايتوبون » من النفاق ولايتّعظون كما يتّعظ المؤمن بالمرض . و قيل : **يُفتنون** بان يظهرالله نفاقهم و يفضحهم فى كلّ

مرّةٍ او مرّتين ثم لا يتوبون عن نفاقهم ولا ينتهون على مافيــه خلاصهم . قال **عكرمه** : ينافقون ثم يؤمنون ثم ينافقون . وقيل : ينقضون عهدهــم فى السنة مرةً اومرتين ثمّ لايتوبون من نقضهم . « ولاهم يذّكّرون » بما صنع الله بهم اذ كان(۱) رسول الله (ص) اذا نقضوا عهودهم بعث اليهم السرايا فيقتلونهم . **حمزه** و **يعقوب** « اولاترون » بتاء خوانند، خطاب بامؤمنان بود برسبيل تعجّب، باقى بيا خوانند برسبيل تقريع وتوبيخ منافقان باعراض از توبه .

« واذا ما اُنزلت سورةٌ نظر بعضهم الى بعض » ـ اين آن بود كه منافقان مى آمدند بمسجد **مصطفى** صم بنيوشيدن **قرآن** وپراكنده مى‌نشستند سر فروداشته وخويشتن درمجلس رسول پوشيده داشته وميخواستند كه از غزا ، بازنشستن خودرا عذرى پديد كنند و خويشتن را از فرمان بغزا نــا آگاه شمرند ، چون پــوشيده مى نشستند كه ما حاضر نبوديم وازفرمان خبر نداشتيم ، آنگه با يكديگر باشارت ميگفتند : «هل يريكم من احدٍ » ـ هيچ كس ازمؤمنان شمارا ديد ؟ تاازآنجا بازگشتيد وازطاعت‌خداى برگشتيد . وگفته‌اند : چون سورهٔ ازآسمان فروآمدى ايشان درآن طعن ميكردند وعيب آن مى‌جستند وبايكديگر مى گفتند : « ايّكم زادته هــذه ايماناً » ، پس ترسيدند كه اگر مؤمنــان كسى اين سخن و طعن از ايشان بشنود و بازرساند ، با يكديگر گفتنديد « هل يريكم من احدٍ » . و بودى كــه از آسمان آيتى آمدى كه ذكر فضيحت وعيب ايشان درآن آيت بودى ، شنيدن‌آن برايشان گران آمدى ودشوار، خواستنديد كه‌برخيزند وبگريزند تاآن نشنوند، بايكديگر باشارت ميگفتند كه بنگريد تاهيچكس از ايشان شمارا مى بيند تا برخيزيم ، اگر كسى نديديد ، ايشان برفتنديد ، اينست كه رب‌العالمين گفت :

« ثمّ انصرفوا » عن حضرة النبى صم مخافة الفضيحة . و قيل : انصرفوا عن الايمان . «صرف‌الله قلوبهم» اضلّهم مجازاةً على فعلهم . وقيل : صرف‌الله قلوبهم دعاءً عليهم . « بانهم قومٌ لا يفقهون » دين‌الله ولاالعمل بــه . قال **ابن‌عباس** : لاتقولوا اذا صلّيتم: انصرفنا، فان‌الله عزّوجلّ عيّر قوماً فقال :« ثمّ انصرفوا صرف‌الله قلوبهم» ولكن

(۱) در نسخهٔ الف و ج : اذاكان ، ومتن قياساً تصحيح شد .

قولوا : قضینا الصلوة .

« لقدجاء کم رسولٌ من انفسکم » - این تهنیت‌است والزام حجت . میگوید: آمد بشما پیغامبری **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن خزیمة بن مدرکة بن مضر بن نزار بن معدبن عدنان** ، پیغامبری هم ازشما ، بشری چون شما ، ازنسب **عرب** ، که سخن وی دانید ودریابید وصدق وامانت وی‌شناسید ، یعنی - ذلک‌شرفٌ لکم ومنقبة . **کلبی** گفت: ولد ته **العرب** کلّها، لیس **فی‌العرب** بطنٌ الاولدته. و قال النبی (ص) : ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیٔ ما ولدنی الانکاح کنکاح الاسلام . گفته‌اند ربّ العالمین رسول کـه بخلق فرستاد هم از ایشان فرستاد از بهر آنکه جنس‌را برجنس شفقت بیشتر بود . نه بینی که اگر کسی بهیمه‌یی را بینندکه همی‌کشند، ازآن اندوهگن نشود، واگر آدمئی‌را بینند که همی کشند، ازآن‌غمگین و اندوهگن شود ، ونیز هرجنس باجنس خود آرام گیرد وازهرچیز که نه جنس وی بود نفور باشد ، اگر رسول فریشته‌یی بودی بـا آدمی آرام نگرفتی وآدمی ازآن نفور بودی ، ازجنس‌ما فرستاد تاما‌را باوی انس وراحت بود نه وحشت ونفرت . ودر شواذّ خوانده‌اند : « من‌انفسکم » بفتح فا ، ای - من اشرفکم وافضلکم . میگوید : پیغامبری از گرامی‌تر و گرانمایه‌تر شما .

« عزیزٌ علیه ماعنتّم » ای - شدیدٌ علیه عنتکم ، والعنت - الوقوع فی‌الهلاک ولقاء الشدّة والاشراف‌علیها . « حریصٌ علیکم » ای- علی‌ایمانکم وهداکم‌وصلاحکم .

« بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » رؤفٌ بالمطیعین، رحیمٌ بالمذنبین، رؤفٌ بمن‌رآه رحیمٌ بمن لم‌یره . رأفت مِه ازرحمت‌است ورحیم بمعنی بیش‌از رؤف‌است، تقدیره : بالمؤمنین رحیمٌ رؤفٌ . میگوید : بمؤمنان بخشاینده است، سخت مهربـان . وقال **الحسین بن الفضل** : لم یجمع‌الله لاحدٍ من‌الانبیاءِ بین‌الاسمین من‌اسمآئه تعالی اِلّا للنّبی ص فانه قال : « بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ » وقال تعالی : « ان‌ّالله بالنّاس لرؤفٌ رحیمٌ » . و گفته‌اند : نظم آیت چنین است : لقـدجاء کم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ حریصٌ بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ. علیه ماعنتم ، لا یهمّه الاّ ماشأنکم، ما اقمتم علـی

سنته فانّه لا یرضیه عند القیام بالشفاعة الا دخولکم الجنة کقوله : من ترك مالاً فلورثته ومن ترك ذنباً او کلاً فالیّ وعلیّ . و گفته‌اند : **عمر بن خطاب** هیچ آیت درمصحف اثبات نکردی تا نخست دو گـواه بر آن گواهی دادندید که این **قرآن** است . مردی **انصاری** آمد واین دو آیت آورد ؛ **عمر** گفت : والله لا اسئلك علیها بینة کذلك کان رسول الله (ص) فاثبتها . وقال **ابیّ بن کعب** : احدث القرآن بالله عهداً ، لقد جاء کم رسول من انفسکم . . . الی آخر الآیتین ؛ وفی قول بعضهم هی آیة آخر نزلت من السماء .

« فان تولّوا » یعنی ـ المشرکین والمنافقین اعرضوا عن الایمان بك وصاروا علیك .

« فقل حسبی الله » ای ـ الذی یکفینی کید من کادنی الله . « لا اله الا هو علیه توکلت » فوّضت امری الیه وبه وثقت .

« و هو رب العرش العظیم » ـ خصّ العرش بالذّکر لانّـه اعظم خلق الله تعالی فیدخل فیه الاصغر ، والعرش عند العرب سریر الملك . وفی الخبر الصحیح ان الجنّة مائة درجةٍ مابین درجتین کما بین السماء والارض اعدّها الله للمجاهدین فی سبیل الله فاذا سألتم الله فسئلوه الفردوس فانه وسط الجنّة واعلی الجنّة ومنها تفجر انهار الجنّة وفوقه عرش الرحمن تبارك و تعـالی . وروی انّ **فاطمة** (ع) اتت رسول الله ص تساله خادماً ، فقال قولی : اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کلّ شیء منزل **التورية** و **الانجیل** و **القرآن** العظیم فالق الحب و النوی اعوذبك من شر کلّ ذی شرٍّ انت آخذٌ بناصیتها انت الاوّل فلاشیء قبلك وانت الآخر فلیس بعدك شیء وانت الظاهر فلیس فوقك شیء وانت الباطن فلیس دونك شیء اقض عنّا الدّین و اغننا من الفقر . وروی فی بعض الاخبار انّ ملکاً من الملائکة قـال : یاربّ انی ارید العرش فزدنی قوّتی حتی اطیر لعلّی ادرك العرش فخلق الله له ثلثین الف جناح وطار ثلثین الف سنةٍ . فقال الله تعالی : هل بلغت الی اعلی العرش ؟ فقال : لم تقطع بعد قائمة العرش فاستأذن ان یعود الی مکانه فاذن له .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یا ایها الّذین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین»، هم فرمانست وهم تشریف وهم تهنیت، فرمان خدا، تشریف بسزا، تهنیت زیبا، فرمانی مهربار، تشریفی دلدار، تهنیتی بزرگوار. می‌فرماید تا بنده را بخود نزدیک کند، تشریف میدهد تا رهی، دل برمهر وی نهد، تهنیت می‌کند تا صحبت وی جوید، کار آن رهی دارد که دردل مهر وی دارد، از حقّ برو خورد؛ که دلی‌زنده دارد، یادگار کسی پذیرد که از حقّ تشریفی دارد، با جهان و جهانیان روزگار بیگانه وار گذارد. «یا ایّها الّذین آمنوا» ندای کرامت است ونواخت بینهایت، ندای حق را هفت اندام بنده گوش است، ودرتجلّی وی غمان دوگیتی فراموش است، ندای کرامت فرا پیش داشت تا بسماع آن کرامت‌کشیدن بارحکم بر بنده آسان شود، حکم چیست؟ «اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین» بتقوی میفرماید و درتقوی صدق‌میفرماید، تقوی مایهٔ اسلام است و صدق کمال ایمان، تقوی بدایت آشنائی‌است وصدق نشان دوست‌داری، تقوی رأس‌المال عابدان است و صدق نور معرفت را نشان، تقوی ره روان عالم شریعت را است، صدق درد زدگان عالم طریقت راست. کسی که صاحب دولت تقوی گردد و جمال صدق اورا روی نماید نشانش آنست که کلبهٔ وجود خودرا آتش درزند، کشتی خلقیّت بدریای نیستی فرو دهد، فرزندان را یتیم کند، اقرباء وعشیرت را بدرود کند، باطن خودرا از عادات و رسوم طهارت دهد، ظاهر برنورشرع آراسته وسرائر از محبّت حقّ ممتلی گشته، دل از محبّت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کرده، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی، نه باعقبی اورا آرامی.

از دوگیتی یاد کردن بیگمان آبستنیست
گرهمی دعوی کنی در مردی، آبستن مباش
نیك بودی، از برای گفت‌وگویی بد مشو
مرد بودی، از برای رنگ و بوئی زن مباش

«وماکان المؤمنون لینفروا کافّة فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة...»

الایَة - ظاهر آیت حثّ علمای دین است بر تحصیل علوم شریعت و اصحاب حدیث بر جمع احادیث پیغامبر، احیاءِ سنّت **مصطفی**ص را و تازه داشتن دین و شریعت مسلمانان را، همچنانست که **مصطفی**ص گفت : بلّغوا عنّی ولو آیة، نضرالله عبداً سمع مقالتی فحفظها و وعاها وادّاها ورب حامل فقه الی من‌هوا فقه‌منه، وروی نضرالله امرأ سمع منّا شیئاً فبلّغه کماسمعه فربّ مبلّغ اوعی‌له من سامع، وروی نصرالله من سمع قولی ثمّ لـم یزدفیه این خبرهـا بمعنی متقارب‌اند، میگوید: تازه روی و روشن دل باد که سخن من‌بشنود ورمت آن گوش دارد والفاظ آن نگاه دارد تا باز رساند چنانکه درآن نیفزاید و نکاهـد و امانت در آن بجای آورد. بزرگـان دین و علمای سلف گفته‌اند: هیچ امانت بدان نرسد که در کتاب و سنّت تصرف نکنی و از ظاهر خود بنگردانی ودر آن نیفزائی و از آن بنکاهی و از تأویل وتصرّف و تکلّف بپرهیزی، تأویل و تصرّف دردین، زهر قاتل است، آن دین کـه برتأویل و تصرّف نهند باطل است، تأویل و تصرّف فعل دشمن است، اقرار و تسلیم فعل دوست، درك تأویل را ضامن رأی است، درك تسلیم را ضامن خدای است، هرچه از تأویل آید ورما است هرچه ازتسلیم آید برخداست. **سهل بن عبدالله** رحمه‌الله این آیت برخواند: «وما کان المؤمنون لینفروا کافّة»، گفت: افضل الرّحلة رحلة من‌الهوی الی‌العقل ومن‌الجهل الی‌العلم ومن‌الدّنیاالی‌الاخرة ومن النّفس الی‌التقوی ومن الخلق‌الی‌الله تعالی. رحلت عالمان آنست که در اقطار عالم سفر کنند تا کسی بروشنائی علم ایشان راه یابد واز **دوزخ** برهد، رحلت عارفان آنست که از نفس خودسفر کنند منازل تقوی بازبرند تابسرکوی محبّت‌رسند بربساط مشاهدت بمحلّ‌قربت درحضرت عندیّت آرام گیرندهرچه بخاطر ایشان درآید یاهمت ایشان بوی‌رسد سعید ابد گردد چنانکه ازآن مهتردین **بوعلی سیاه** قدس‌الله روحه آورده‌اند که جائی میگذشت دیدهٔ وی برجمعی اسیران **روم** افتاد که **محمود** ایشانرا گرفته‌بود ودرقید قهر کشیده، چون دیدهٔ **شیخ** بدان بی‌سرمایگان افتاد بلب اشارت کرد گفت: پادشاها! راه نمیدانند راهشان نمای تـا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید درسینهای ایشان گشادند همه

زنّار کفر بگشادند و کمر وفای دین درمیان جان بستند.

«اولا یرون انهم یفتنون فی کلّ عام ...» الایة - چون روزگار بر مرد تیره گردد و نکبات و بلیّات و حوادث روزگار دست درهم دهد و فتنهٔ روزگار وفتنهٔ عوام و فتنهٔ نفس کقطع اللیل المظلم درهم پیچد؛ جززینهار خواستن و بوی باز پناهیدن چه روی باشد؟ خوابی چون خواب غرق شدگان، خوردی چون خورد بیماران، عیشی چون عیش زندانیان باید تا درد ویرا مرهم پدید آید و در حمایت زینهاریان شود که رضای حق بازینهار بنده دست بزینهار دارد، میگوید جلّ جلاله: «وقولوا قولا سدیداً یصلح‌لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم».

قوله: لقدجاءکم رسول من انفسکم ...» الایة - یباشر کم فی‌البشریّة لکن یباینکم فی‌الخصوصیّة. یا **محمد**! توهمی‌گوی: «انما انا بشرمثلکم» - من بشری‌ام همچون شما، همی گوییم: «الم یجدك یتیماً فآوی» - تو آن درّ یتیمی که چون توئی دیگر نبود. بشری راکی رسد که درصدر قبول حقّ محمل‌ناز وی همی کشند که «لعمرك»! بشری را چون سزد که قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقلی آینهٔ دل وی کند که «الم نشرح لك صدرك»! بشری چون بود که مستوفی دیوان ازل وابد حوالت قبول و ردّ خلق وادرگاه وی‌کند که «مااتیکم الرّسول فخذوه ومانهیکم عنه فانتهوا»! یا **محمد**! تو دیگری وکار تو دیگراست.

از نطق بهر دهن زبانی دگری | وز لطف بهر بدن روانی دگری
درخاطر هرکسی‌گمانی دگری | درتوکه‌رسد توخودجهانی‌دگری

گفته‌اند: که در دوستی هم‌فراق‌است وهم‌وصال، درعهد ازل‌که قسمت دوستی میکردند نالهٔ درد فراق از خانهٔ **بوجهل** برآمد وتلألؤ خورشید وصال از حجرهٔ **محمد** عربی بتافت، از آن فراق دردل بیگانگان دوزخی آفریدند، و از ین وصال درسینهٔ دوستان بهشتی اثبات کردند، زان پس که خورشید وصال برآن مهتر تافت عالمیان در راه وی متحیر شدند، پیغامبران را آرزوی جمال و اتباع وی خواست. **موسی کلیم** میگوید: بارخدایا مرا ازامّت وی گردان. **عیسی روح‌الله** میگوید: بارخدایا مرا حاجب درگاه وی گردان، **خلیل** میگوید: بارخدایا ذکرمن بزبان امّت

وی روان کن ، وازین عجبتر که راه اومهتر درقدمگاه اوخود متحیّر شد ، این چنانست که **مجنون** به **لیلی** گفت ، اسباب علم ما در سر زلف تو گم شد ! گفت : یا **مجنون** دعوی بس بلند نیست که زلف‌ما خود در سر کارما گم شد . نیکو گفت آن جوانمرد که در شعر گفت :

ای‌هم تو ز تو حیران آخر چه مثالست این ای‌شمع نکورویان آخر چه وصالست این

ای‌چون تو بعالم کم آخر چه کمالست این ای‌شمع وچراغ ما آخر چه جمالست این(۱)

قال **ابن عطاء** : نفسه ص موافقة لانفس الخلق خلقة لکن مباینة لها حقیقة فانّها مقدّسة بانوار النبوّة مؤیّدة بمشاهدة الحقیقة ثابتة فی المحل الادنی والمقام الاعلی «مازاغ البصر وماطغی» . نگر تا نگوئی که آن نفس پاك وی همچون نفس دیگران بود ؛ اگر یك ذرّه ازتابش نفس او برجان ودل همهٔ صدّیقان تافتید درعالم قدس همه روان گشتندید و بمقعد صدق فرو آمدندید ، با این همه میگفت بدعا : لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین ـ بارخدایا ! این پردهٔ نفس ازپیش دل ما بردار واین بارخودی ازما فرو نه که آن حجاب راه حقیقت ماست ، فرمان آمد یا **محمد** ناخواسته در کنارت نهادیم «الم نشرح لك صدرك ، ووضعنا عنك وزرك» ـ یا **محمد** ما آن بارتو از تو فرونهادیم ، ارادت ماکارتو بساخت ، عنایت ما چراغ تو بیفروخت از آن که تونه برای خود آمدی ونه بخود آمدی ، نه‌بخود آمدی کت آوردم ، «اسری بعبده» نه‌برای خود آمدی که رحمت خلق را آمدی ، «وماارسلناك الاّ رحمة للعالمین» چنانکه مرغ ، بچهٔ خودرا درزیر بال خود گیرد ومی‌پرورد؛ کمال کرم ورأفت ورحمت **محمد** عربی امّت خودرا بر آن‌صفت در کنف خود می‌پرورد ، «واخفض جناحك لمن اتّبعك من المؤمنین» . قال **جعفر الصادق**ع : علم‌الله تعالی عجز خلقه عن طاعته ، فعرّفهم ذلك کی یعلموا انّهم لاینالون الصفو من خدمته فاقام بینه و بینهم مخلوقاً من جنسهم فی الصورة فقال : «لقد جآءکم رسول من انفسکم» فالبسه من نعته الرّأفة والرّحمة واخرجه الی الخلق سفیراً صادقاً وجعل طاعته طاعته و مرافقته مرافقته ، فقال : «من یطع الرّسول فقد اطاع الله» .

---

(۱) از سنائی است .

١٠ - سورة يونس عليه السلام - مكية

١ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان . « **الرا** » منم آن خداوند کـه می بینم جز من دارنده و پروراننده نه ، « **تلك آيات الكتاب** » این آیتها آن نامه‌است ، « **الحكيم** . »(١) آن نامهٔ نیکو حکمت راست حکم .

« **أكان للناس عجباً** » مردمان را شگفت آمد و بنزدیك ایشان شگفت بود ، « **أن اوحينا الى رجل منهم** » که پیغام دادیم بمردی هم از ایشان ، « **أن أنذر الناس** » که مردمان را بیم نمای و آگاه کن ، « **وبشّر الّذين آمنوا** » و بشارت ده گرویدگانرا ، « **ان لهم قدم صدق** » که ایشانرا است وعدهٔ راست و کاری پیش شده ، « **عند ربهم** » بنزدیك خداوندایشان ، « **قال الكافرون** » ناگرویدگان گفتند : « **انّ هذا لساحر مبين** . »(٢) این جادوئی است آشکارا .

« **انّ ربكم الله** » خداوند شما الله است ، « **الذى خلق السموات والارض** » او که هفت آسمان وهفت زمین آفریداز آغاز ، « **فى ستة ايام** » درشش روز ، « **ثم استوى على العرش** » آنگه مستولی شد برعرش ، « **يدبر الامر** » میسازد کار و پیش می‌برد ومی اندازد ، « **ما من شفيع الا من بعد اذنه** » نیست هیچ شفیع کس را مگـر پس دستوری او ، « **ذلكم الله ربكّم** » اوست خداونـد شما ، « **فاعبدوه** » او را پرستید ، « **افلا تذكرون** ؟ »(٣) پند نپذیرید وحق درنیابید ؟

« **اليه مرجعكم جميعاً** » بااوست باز گشت شماهمه ، « **وعدالله حقّاً** » هنگام نهادن خدای است این براستی ، « **انّه يبدأ الخلق ثم يعيده** » اوست که آفریده می آرد از آغاز وفردا آنرا زنده کند باز ، « **ليجزى الّذين آمنوا** » تا پاداش دهند ایشانرا که بگرویدند ، « **وعملوا الصالحات بالقسط** » وکارهای نیك کردند بسزا ، « **والّذين كفروا** » وایشان کـه کافر شدند و بگرویدند ، « **لهم شراب من حميم** » ایشان را شرابی از آب جوشیده ، « **و عذاب اليم** » وعذابی دردنمای ، « **بماكانوا يكفرون** .(٤) »

بآنچه کافر شدند.

« **هوالّذی جعل الشمس ضیاء** » اوست که خورشید را روشن گردانید، «**والقمر نوراً** » وماه را روشنائی داد، « **وقدّره منازل** » وآنرا بازانداخت وچنان ساخت که میرود در منزلها بریدن فلك را، « **لتعلموا عدد السّنین و الحساب** »[تا بردیدار ماه] ورفتن او شمار سال وماه وروزگار میدانید، «**ماخلق اللّه ذلك الا بالحق** » نیافرید خدای آنرا مگر بدانش خویش وتوان خویش بیکتائی خویش، « **یُفصّل الایات** » نشانهای گشاده روشن می نماید وپیغامهای روشن گشاده می فرستد، « **لقوم یعلمون**. »(٥) ایشانرا که بدانند.

« **انّ فی اختلاف اللّیل والنهار** » در شد آمد شب وروز، «**وماخلق اللّه فی السّموات و الارض** » ودر آنچه خدای آفرید در آسمان وزمین از آفریدهای خویش، « **لایات لقوم یتّقون**. »(٦) نشانهای روشن است بیکتائی ایشانرا که ازخشم خدای واز جحود حق او می پرهیزند.

« **انّ الذین لایرجون لقائنا** » ایشان که دیدار ما نمی بیوسند و بانگیزانیدن ما بنمی گروند، « **ورضوا بالحیوة الدنیا** » وباین جهان [بی آن جهان] می بسندند. وخرسندی کنند « **واطمأنّوا بها** » وبآن آرام می کنند [بی دار آخرت]، « **والذین هم عن آیاتنا غافلون**. »(٧) و ایشان که از وعدو وعید ما ناآگاه ونا گرویدند، « **اولئك مأویهم النّار بماکانوا یکسبون**. »(٨) ایشان آنند که جایگاه ایشان آتش است بآنچه میکردند.

النوبة الثانیة

این سورهٔ یونس صدونه آیت وهزار وهشتصد وسی ودو کلمت وهفت هزار و پانصد وشصت وهفت حرف همه به **مکه** فرو آمد مگر یك آیت: « ومنهم من یؤمن به ومنهم من لایؤمن به » که این یك آیت **بمدینه** فرو آمد در شأن **جهودان** و گفته‌اند سه آیت ازین سوره **بمدینه** فرو آمد: « فان کنت فی شكّ ممّا انزلنا الیك » الی آخر الایات الثلث، وقیل ـ کلها **مکیة** الا آیتین: « قل بفضل اللّه وبرحمته » نزلت فی

ابیّ بن کعب الانصاری وذلك ان رسول‌الله لما امر ان یقرأ علیه **القرآن**. قال **ابیّ** یا **رسول‌الله** وقد ذکرت هناك فبکی بکاء شدیداً، ونزلت هذه الآیه، فهی فخرٌ وشرفٌ **لابیّ** و حکمها باق فی غیره والآیة التی تلیها ذم القوم لانهم حرّموا ما احل‌الله لهم فصار حکمها فی کل من فعل مثل ذلك الی یوم‌القیمة. ودرین سورت هشت آیت منسوخ است بجـای خویش گوئیم ان‌شاءالله. و درفضیلت سورت، **أبی کعب** روایت کند از **مصطفی** ص قال: من قرأ سورة یونس اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق **بیونس** و کذّب به وبعدد من غرق مع **فرعون**.

قوله: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» درآیت تسمیت هم کمال عبادت است هم حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت. اما کمال عبادت آنست که **مصطفی** ص، گفت: «لا وضوء لمن لم یذکر اسم‌الله علیه» این ـلاـ بمعنی نفی کمال وفضیلت است چنان که گفت «لاصلوة لجار المسجد الا فی المسجد ولافتی الّا علی» و قال (ص): «اذا توّضأ احدکم فذکر اسم‌الله علیه طهر جمیع اعضائه واذا لم یذکر اسم‌الله علیه لم یطهر منه الاماسّه الماء». اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت: «تبارك اسم ربك ذی الجلال والاکرام» با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن، هرکاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت وپرخیر بود.

قومی پیش **مصطفی** آمدند گفتند یا **رسول‌الله** طعام که میخوریم ما را کفایت نمی باشد وسیری نمیکنند. **رسول خدا** گفت: سمّوا الله عزوجل واجتمعوا علیه یبارك لکم فیه. وغفران معصیت وبرداشت درجت آنست که **بوهریره** روایت کند از **مصطفی** ص، قال: «من کتب بسم‌الله الرحمن الرحیم ولم یُعور الهاء الذی فی‌الله کتب له الف الف حسنة ومحا عنه الف الف سیّئة ورفع له الف الف درجة ومن قال ـ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم کتب‌الله له اربعة آلاف حسنةٍ ومحا عنه اربعة الاف سیئةٍ ورفع له اربعة آلاف درجة وقال ـ تنوق رجل فی بسم‌الله الرحمن الرحیم فغفر له. قوله: «الرا» قرائت **مکی**، **حفص** و یعقوب فتح راست وباقی بکسر خوانند ومعنی آنست که. اناالله اری اناالرب

لارب غیری. **قتاده** گفت - نامی است از نامهای **قرآن** و گفته‌اند. نام سورت است و گفته‌اند - قسم است که رب العالمین بنامهای خود سوگند یادمیکند. الف الله است، و-لا- لطیف، و -را- رحیم. باین نامها سوگند یادمیکند که این حروف آیات کتاب حکیم است و نامهٔ خداوند است جل جلاله و تقدست اسماؤه وتفسیر ومعانی این حروف در **سورة البقره** بشرح رفت. وقیل - معناه: هذه‌الایات التی انزلتها علیك آیات القران الحکیم المحکم المتقن الممنوع من الخلل والباطل لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه. و گفته‌اند حکیم بمعنی حاکم است ای - هو القرآن الحاکم بین الناس. چنان که جائی دیگر گفت: «وانزلنا معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه»، وروا باشد که حکیم بمعنی محکوم باشد، ای - حکم فیه بالعدل و الاحسان وحکم فیه بالجنة لمن اطاعه وبالنار لمن عصاه وحکم فیه بالحلال والحرام والارزاق والاجال، وحکیم کسی را گویند که سخن حکمت گوید. ونیز گویند این سخنی حکیم است یعنی از حکمت یا باحکمت. **عبدالله بن عباس** گفت ان الکلمة الحکیمة لتزید الشریف شرفاً وترفع المملوك حتی تُجلسه مجالس الملوك.

قوله: «أکان للنّاس عجباً» الف استفهام است بمعنی توبیخ واین ناس مشرکان **قریش** اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفرهٔ **قریش** بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست که خدای درهمه عالم رسولی نیافت که بخلق فرستد مگر یتیم **بوطالب**، وروا باشد که انکار ایشان باصل رسالت بود که میگفتند: الله اعظم من ان یکون رسوله بشراً مثل **محمد**، خدای بزرگتر از آنست که بشری را چون **محمد** بخلق فرستد. **رب العالمین** گفت: «أکان للنّاس عجباً» ای - لیس بعجب لانه ارسل الی مَن قبلهم من هو مثله و التعجب انما یکون مما لایعهد مثله ولا یعرف سببه. گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد، میان خلق و نه آنرا سببی بود. و تقدیره: اکان ایحاؤنا «الی رجل منهم بان انذر الناس عجباً» فیکون اَن فی الاولی فی محل الرفع وفی الثانیة فی محلّ النصب.

«وبشّر الذین آمنوا اَنّ لهم قدم صدق عند ربهم» قدم الصدق ما تقدم لهم من الله

من المواعید الصادقة و سبق لهم من حسن العبادة والطاعة، و قیل- قدم‌الصدق شفاعة **المصطفی** وشفاعة‌المؤمنین بعضهم‌لبعض وقیل - اراد به‌السقط یقوم محبنطئاً علی باب الجنّة فیقول لاادخلها حتی یدخلها والدیّ. روی **انس‌بن مالک** قال قال رسول‌اللّه‌ص: «اذا کان یوم القیمه نودی فی‌اطفال‌المسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم و ینادی فیهم ان امضوا الی الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثانیة ان‌امضوا الی‌الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم‌الثالثة ان امضوا الی الجنة زمراً فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فیبسم‌الرب تعالی فی‌الرابعة فیقول و والداکم معکم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلونهم الجنّة فهم اعرف بابائهم و امّهاتهم یومئذٍ من اولادکم الذین فی بیوتکم».

قوله: «قال‌الکافرون» تقدیره فلمّا انذرهم قال‌الکافرون «اِنّ هذالساحرمبین» قرائت اهل **مدینه** است و **ابوعمرو**، یعنی - ان‌هذا الرجل ای - **محمداً**ص لساحرمبین باقی بی‌الف خوانند ای - ان هذا الوحی لسحر مبین.

«اِنّ ربکم‌اللّه الذی خلق‌السموات والارض فی‌ستّة ایام» ای - فی‌مدة مقدارها ستّة ایّام لِان الایام تکونت بعد خلق السموات والارض من دوران الفلک ثم استوی **علی‌العرش**، شرح وبیان این‌همه در **سورة‌الاعراف** رفت. ویقال جمع‌السموات‌لانها اجناس مختلفة کل سماءٍ من غیر جنس الاخری ووحّدالارض لانها کلها تراب.

«یدبّرالامر» بقضیه وحده وقیل یرتب الامور مراتبها علی احکام عواقبها. وقیل - یدبّرالامر. ینزل‌الوحی، «ما من‌شفیع‌الامن بعد اذنه» این‌جواب ایشان‌است که خدایرا انبازان میگفتند و ایشانرا می‌پرستیدند و می‌گفتند: «هؤلآءِ شفعاؤنا عنداللّه». و گفته‌اند که این باوّل آیت تعلق دارد. میگوید: خدای‌بیافرید، آسمانها و زمینها بی شفاعت شفیعی و بی‌تدبیر مدبری بعلم و ارادت خویش آفرید، بقدرت و حکمت خویش یقول تعالی: ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیرٌ بصیرٌ.

آنگه گفت: «ذلکم‌اللّه ربکم» خداوند شما و دارنده و پرورانندهٔ شما اوست که آسمان و زمین آفرید و خود میدانید و اقرار میدهید که‌آفریدگار خلق‌اوست

نه بتان. پس اورا پرستید و درخداوندی و خداگاری، او را یگانه شناسید وبا وی درپرستش هیچ انباز مگیرید. «افلاتذکرون افلاتتدبرون ان لایستحق غیره العبادة.

«الیه مرجعکم جمیعاً». یعنی بالموت والبعث والنشوز جمیعاً نصب علی الحال و وعدالله نصبٌ علی المصدرای ـ وعدکم الله وعداً «حقاً» ای ـ حققه حقاً. میگوید: خدای شما را وعده داده وعدهٔ راست درست که درآن خلف نه که بازگشت شما پس از مرگ با وی است و بعث و نشور وحساب و کتاب وجزای اعمال در پیش. آنکه گفت بر استیناف:

«انّه یبدأ الخلق» لخلقه ثمّ یمیته ثمّ یعیده» قرائت **ابو جعفر** اَنّه یبدأ الخلق بفتح الفاست یعنی الیه مرجعکم جمیعاً لانه «یبدأ الخلق ثم یعیده» لیجزی الذین آمنوا» ای ـ یعیده «لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط» ای ـ بالعدل. عدل اینجا احسان است که جای دیگر میگوید: «هل جزاءُ الاحسان الاّ الاحسان» ـ ای ـ الجنّة و نعیمها.

«و الذین کفروا لهم شراب من حمیم» ای ـ ماءٍ حارٍ قد انتهی حرّه، حمیم فعیل بمعنی مفعول یقال حمّ الماء اذا اسخن والحمیم العرق منه لسخنته، والحمام لحرارة مائه اولانه یتعرق فیه.

قوله: «هوالذی جعل الشمس ضیاءً» ای ـ خلقها ضیاءً فیکون منصوباً علی الحال. و ضیاء مصدر ضاء و تقدیره جعل الشمس ذات ضیاءٍ و یجوزان یکون ضیاء جمیع ضوءٍ «والقمر نوراً» یستضاء به فی اللیالی. قال: **الکلبی** یضیء وجوههما لاهل السموات السبع و ظهورهما لاهل الارضین السبع.

«و قدّره» این ـها ـ باقمرشود، ای ـ قدرالقمر بسیرمنازل فیکون ظرفاً للسیر وقیل ـ قدر له «منازل». میگوید ـ تقدیر کرد وباز انداخت سیر قمر به بیست وهشت منزل در بریدن دوازده برج در هربرجی دو روز و سیکی تا هرماه فلك بتمامی باز برد، وظیفه ایست آنرا ساخته وانداخته. «لتعلموا عددالسنین والحساب» تاشمارماه وسال و روزگار میدانید بسیر قمر درین منازل. «ما خلق الله ذلك الّا بالحق» یعنی ـ للحق لم یخلقه باطلاً بل اظهاراً لصنعه ودلالة علی قدرته وحکمته. «ولتجزی کلّ

نفس بما کسبت». **ابن جریر** گفت: الحق هاهنا هوالله، ای - ماخلق‌الله ذلك الا بالله، ای - وحده لاشریك معه. «یفصّل الایات» بیاء قرائت **ابن کثیر** و **ابو عمرو** و **حفص** وبنون قرائت باقی و در نون معنی تعظیم است.

«انّ فی اختلاف اللیل والنهار». **کلبی** گفت، اهل **مکه** گفتند: یا **محمد** ائتنا بآیةٍ حتّی نؤمن بك ونصدّقك فنزل: «ان فی اختلاف اللیل والنهار» فی مجیٔ کل واحدٍ منهما خلف الاخر و اختلاف الوانهما. «وماخلق‌الله فی السموات والارض» من الخلایق والعجائب والدّلالاتِ. «لایات» یوجب العلم الیقین. «لقوم یتقون» الشرك.

«انّ الذین لایرجون لقاءنا» این آیت درشأن منکران بعث ونشور آمد. رجا اینجا بمعنی تصدیق است هم چنان که در **سورة الفرقان** گفت. «وقال الذین لایرجون لقاءَنا» ولقاء بعث است پس مرگ، یعنی - ان الـذین لایصدقون بالبعث بعدالموت. وقیل - معناه لایخافون عقابنا و لایرجون ثوابنا.

«رضوا بالحیوة الدّنیا» من الله حظا فاختاروها وعملوا لها و اطمأنّوا وسکنوا الیها بدلاً من الاخرة. «والّذین هم عن آیاتنا» ای - عن البعث والثواب والعقاب. وقیل - عن القران و **محمد** «غافلون» تارکون لها مکذّبون.

«اولئك مأویهم النّار» ای - مصیرهم و مرجعهم. النّار «بما کانوا یکسبون» من الکفر والتکذیب.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم‌الله الرحمن الرحیم» الله منوّرالقلوب، الرحمن کاشف‌الکروب، الرحیم غافر الذّنوب. الله‌است افروزندهٔ دل دوستان. رحمن است بازبرندهٔ اندوه بیچارگان. رحیم است آمرزندهٔ گناه عاصیان. الله یعطی الرّؤیة بغیرحجاب، الرّحمن یرزق الرزق بغیر حساب، الرّحیم یغفرالذّنب بغیر عتاب، الله است که دیدار خود رهی را کرامت کند بی‌حجاب. رحمن است که از خزینهٔ خود روزی دهد بی‌حساب. رحیم‌است که بفضل خود بیامرزد بی‌عتاب. الله لارواح السابقین، الرحمن لقلوب المقتصدین، الرحیم لذنوب الظالمین. خدای‌است که ارواح سابقان بفضل وی نازد، رحمن‌است که دلهای

مقتصدان بمهروی گراید، رحیم است که گناه ظالمان بعفو خود شوید. من سمع اللّٰه اورثه شغباً و من سمع الرحمن اورثه طلباً و من سمع الرّحیم اورثه طرباً ، فالنفس مع الشغب والقلب مع الطلب والرّوح مع الطّرب. یکی خطاب خدای شنید در شغب آمد، یکی سماع نام رحمن کرد در طلب آمد، یکی دراستماع نام رحیم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب خدای شنید بی‌قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع ، نام رحمن در دایرهٔ طلب و شوق افتاد. جان نقطه‌گاه عشق است چون بشارت نعت رحیم یافت برشادروان رجادر طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هرچه منت بود بدل دادند آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب جان آمد.

پیر طریقت گفت : الهی یاد تو میان دل وزبان است ومهر تو درمیان سر و جان، یافت تو زندگانی جان است ورستخیز نهان . ای ناجسته یافته ودر یافته نادر یافته. یافت تو روز است که خود بر آید ناگاهان. او که ترا یافت نه‌بشادی پردازد نه باندهان .

قوله :«الٓر »الالف الف الوحدانیّة، واللام لطفه باهل المعرفة، والرّاء رحمته بکافّة البریّة، جلال احدیّت بنعت عزّت و کمال حکمت سوگند یاد میکند، میگوید ـ بوحدانیت وفردانیت ، بلطف من با دوستان من ، برحمت من بربندگان من ، که این کتاب نامهٔ من است واین حروف کلام من ، ازحدوث پاك و ازنقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست ، حدیثی پاك ، کلامی درست ، کلامی که صحبت حق را بیعت است وذخیرهٔ آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطیعت امان است ، و بی‌قرار را درمان است ، روشنائی دیده و دولت دل و زندگانی جان است .

«اکان للنّاس عجباً آن اوحینا الی رجل منهم». کافران را سه‌چیز شگفت آمد واز آن تعجبّ همی کردند: یکی انگیختن خلق برستاخیز و باز آفریدن پس ازمرگ. دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحقّ. سیوم تخصیص **محمد**ص به‌پیغامبری و برگزیدن وی ازمیان خلق برسولی. اگر آن‌مدبران ازکمال قدرت خدای خبرداشتندید بعث ونشور را منکر نبودندید واگر عزّت خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلق ایشان را شگفت نیامدید واگر دریافتندید که اللّٰه خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد وبارادت خود

حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم **مصطفی** روا داشتندید و جحود نکردندید لکن چه‌سود که دیدهٔ حق بین نداشتند تاحق بدیدندید و نه بصیرت دل تاحق دریافتندید. امّا حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تاکافر رابی عذروبی حجت عذاب نکند. همانست که گفت جلّ جلاله: «وما کنامعذّبین حتّی نبعث رسولا» امّا مؤمن اگر خواهد اورا بیامرزد بی توبت وبی خدمت زیرا که عذاب کردن بی‌حجت ظلم است و ربّ العزة پاکست ومنزه ازجور وظلم. یقول تعالی: «ومابربك بظلام للعبید» وآمرزیدن مؤمن بی‌خدمت فضل است، وربّ العزّة بافضل عظیم‌است و کرم بی‌نهایت. یقول تعالی: «والله ذوالفضل العظیم». و گفته‌اند رسولان رابخلق فرستاد تامؤمنان را بشارت دهند بفضل کبیر و کافرانرا بیم‌نمایند بعذاب الیم. اینست که رب العالمین گفت: «آن انذر الناس وبشّر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق» جائی دیگر گفت: «رسلاً مبشرین و منذرین» ای **محمد** کافرانرا بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته وساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت‌از بهر ایشان آراسته و پرداخته.

«وبشّر الذین آمنوا ان‌لهم قدم صدق عند ربهم». قال **محمدبن‌علی‌الترمذی**: قدم‌الصدق هوامام‌الصالحین والصدیقین وهوالشفیع المطاع والسائل المجاب **محمد**ص. و گفته‌اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل درمیثاق اول ارواح مؤمنان را مجلس انس ازجام‌محبت بکأس‌مودّت، شربت مهر داده وایشان را سرمست وسر گشتهٔ آن شربت کرده، وایشانرا وعده داده‌وعده‌یی‌راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شمارا زیادت ازین فضیلت، «ویزیدهم من فضله» فذلك‌قوله «الیه‌مرجعکم جمیعاً وعدالله‌حقاً» رجوع‌بازگشت‌است وباز گشت راهرآینه بدایتی بود «ولله الامرو من قبل و من بعد». **جنید** گفت: در رموز این آیت که، «الیه مرجعکم جمیعاً» قال - منه‌الابتداء والیه‌الانتهاء وما بین‌ذلك مراتع فضله وتواتر نعمه فمن سبق‌له فی‌الابتداء سعادة اظهرعلیه فی‌مراتعه و تقلّبه فی نعمه باظهار لسان الشّکر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. ومن لم یجزله سعادة الابتداء ابطل ایّامه فی سیاسة نفسه وجمع‌الحطام الفانیة لیردّه الی ماسبق‌له فی‌الابتداء من الشقاوة.

گفت: ابتدای کارها ازخداست وبازگشت‌همه بخدا، یعنی درآمدهرچیزازقدرت

او وباز گشت همه بحکم او، اوّل اوست و آخر او ازل بتقدیر او وابد بقضای او. حدوث کاینات بامر او فنای حادثات بقهر او میان این و آن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را در ازل رقـم سعادت کشیدند در مراتع فضل شاکر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذاکر وبدل شاکر وبجان صافی ومعتقد. وهر که درابتدا حکم شقاوت رفت بروی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بدسرانجام آلودهٔ دنیا وگرفتهٔ حرام و بستهٔ لعب ولهو. چنین خواست بوی لم‌یزل تا باز برد اورا با حکم ازل ونبشتهٔ روز اول اینست که رب‌العالمین گفت: «الیه مرجعکم جمیعاً وعدالله حقاً» ویقال - موعود المطیع الفرادیس العلی وموعود العاصی الرحمته والرضا والجنّة لطف الحق والرحمة وصف الحق فاللطف فعـل لم یکن ثمّ حصل والوصف نعت لم یزل. **بوبکر واسطی** گفته: مطیعان حمالان‌اند وحمالان جز باری ندارند و این درگاه بی‌نیازان است و عاصیان مفلسان‌اند جز افلاسی ندارند واین بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا **قرآن** را کمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید وطاقت دارید طاعت بیارید، پس‌از روی نیستی همه بگذارید که مطیع وطاعت دو بود و این بساط یگانگی است وای خداوندان زلت دل‌تنگ مدارید که این‌بار معصیت‌هم بار اوست چنانکه طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند ومعصیت بردارند وگذاشتن فعل تواست برداشتن فعل او.

«هوالّذی جعل‌الشمس ضیاء»... الایه. ز روی اشارت شمس آفتاب توفیق است که ازبرج عنایت بتابد برجوارح بنده تا آراستهٔ خدمت وطاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید است و روشنائی معرفت در دل عارف کـه باین نور راه برد بمعروف. **پیر طریقت** گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبارت نمی‌تواند در آتش مهر میسوزد و از ناز بار نمی‌پردازد.

«ان‌الّذین‌لایرجون لقاءنا» ... الآیة. کافران بدیدار حق جلّ جـلاله امید ندارند که آنرا منکراند لاجرم هرگز بآن نرسند ومؤمنان برؤیت حق ایمان دارند و امید وارند کـه بینند لاجرم بآن رسند. همانست کـه **مصطفی**ص گفت: هرکـه بوی رسد کرامتی ازحق یعنی درخبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بدیدار

خود اورا بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این خبر و برؤیت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که - امیّد دیدار حقّ از آن ندارند که هرگز مشتاق نبوده‌اند واز آن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند واز آن دوست نداشته که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند واز آن طلب نکردند که خدای ایشانرا فراطلب نگذاشت وراه طلب بایشان فروبست پس همه ازخدا است وبارادت ومشیّت خدا است. یقول تعالی: «وَ اِنَّ الی ربك المنتهی» لو اراد ان یطلبوه لطلبوا ولوطلبوا لعرفوا ولو عرفوا الاحبّوا ولواحبّوا الاشتاقوا ولو اشتاقوا الیه لرجوا لقاءه و لورجوا القاه لرأوه.

قال‌الله تعالی: «ولوشئنالآتینا کلّ نفس هداها» اذا کان الّذی لایرجولقاءه ماویه العذاب والفرقة فدلیل الخطاب: اَنَّ الّذی یرجو لقاه فقصاراه‌الوصلة و اللقاء والزّلفة.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات**» ایشان که گرویدگان‌اند و نیکوکاران، «**یهدیهم ربهم بایمانهم**» خدای‌ایشانرا راه می‌نماید [و درپسندمیراند وبربهی میدارد] بایمان آوردن‌ایشان، «**تجری من تحتهم الانهار**» میرود زیر درختان و نشستگاههای ایشان جویهای روان، «**فی جنات النعیم.** (۹)» دربهشتهای باناز.

«**دعویهم فیها**» درخواست و بازخواست ایشان [چون ازخدای مرادی در خواهند آنست که گویند] «**سبحانك اللّهم**» پاکی ترا ای خداوند، «**وتحیّتهم فیها سلام**» و نواخت خدای ایشانرا و نواخت ایشان یکدیگر را در بهشت اینست که: سلام‌علیکم، «**وآخر دعویهم**» وآخر خواندن ایشان آنست که گویند، «**ان الحمدللّه رب العالمین.** (۱۰)» ثناء بسزا خدای را خداوند جهانیان.

«**ولو یعجّل اللّه للناس الشّر**» و اگر خدای و اشتابانیدی مردمان را بدی، «**استعجالهم بالخیر**» جائی که ایشان می‌شتابند بنیکی، «**لقضی الیهم اجلهم**» خدای بایشان گزاردید اجلهای ایشان و سپری کردید ایشانرا عمر های ایشان، «**فنذر الذین لایرجون لقائنا**» فروگذاریم ناگرویدگان را برستاخیز،

« **فی طغیانهم یعمهون** .(۱۱) » تا در گزاف کاری خویش متحیّر می‌باشند .

« **واذامسّ الانسان الضّر** » و هر گاه که بمردم رسد گزند دردی یا بیماری ، « **دعانالجنبه** » او خواند مارا [و زاری در گیرد] افتاده برپهلوی خویش ، **اَوقاعداً اَوقائماً** » یا [افتاده] نشسته یا مانده برپای ، « **فلمّا کشفنا عنه ضرّه** » چون بازبریم ازو آن گزند و آن رنج که در آن است ، « **مرّ** » رود او ، « **کَاَن لم یدعنا** » چنانکه او نه آنست که ما را میخواند ، « **الی ضرّمسه** » [باز بردن] آن گزند را که باو رسیده بود ، « **کذلك** » چنین است ، « **زُیّن للمسرفین ماکانوا یعملون** .(۱۲) » آراسته‌اند بر گزاف کاران آنچه میکنند .

« **ولقد اهلکنا القرون من قبلکم** » هلاك کردیم و تباه کردیم گروهان پس یکدیگر ، « **لمّا ظلموا** » آنکه که ستم کردند ، « **وجائتهم رسلهم بالبیّنات** » وبایشان آمد فرستادگان ما بپیغامها ونشانهای روشن ، « **وماکانوا لیؤمنوا** » ونه بر آن بودند که بگروند ، « **کذلك نجزی القوم المجرمین** .(۱۳) » چنین است پاداش از ما گروه بدکاران را .

« **ثمّ جعلناکم خلائف فی الارض** » پس شما را پس نشینان کردیم در زمین ، « **من بعدهم** » ازپس ایشان ، « **لننظر کیف تعملون** .(۱۴) » تانگریم که چون کنید.

« **واذاتتلی علیهم آیاتنا** » وچون برایشان خوانند سخنان ما ، « **بیّنات** » [پیغامهای] روشن پیدا ، « **قال الذین لایرجون لقائنا** » ناگرویدگان برستاخیز گویند ، « **ائت بقرآن غیرهذا** » که بما قرآنی آر جدا زین ، « **اوبدّله** » یاهم این بدل کن ، « **قل** » [پیغامبر من] بگوی ، « **مایکون لی ان ابدّله من تلقاء نفسی** » مرا نیست ونبود که این را بدل کنم از خودی خویش ، « **ان اتّبع الاّمایوحی الیّ** » من نروم مگر برپی آن که پیغام است بمن ، « **انّی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم** .(۱۵) » من میترسم اگر نافرمان آیم در خداوند خویش از عذاب روزی بزرگ » .

« **قل لوشاءالله** » بگوی اگر خدای خواستید ، « **ماتلوته علیکم** » من هر گز برشما این کتاب نخواندید ، « **ولاادریکم به** » وشمارا آگاه و دانا نکردمی از آن ، « **فقد لبثت فیکم عمراً من قبله** » چهل سال در میان شما بودم که از پیغامبری

سخن نگفتم [و برمن هرگز دروغ نیازمودید] ، « **افلاتعقلون.(١٦)** » در نیابید [که چهل سال کسی بر آفریده‌یی دروغ نگوید و آخر بیاید و برخالق دروغ گوید].

« **فمن اظلم ممّن افتری علی‌الله کذباً** » که بود ستم کارتر از آن که آید و بر خدای دروغ سازد [و پیغام نهد]، « **او کذّب بآیاته** » یا [که بود ستم کار ازو که پیغام که الله داد باو و] آنرا بدروغ دارد ، و رساننده را دروغ زن شمارد ، « **انّه لایفلح المجرمون.** »(١٧) بدکاران را در پیروزی بهره نیست .

« **ویعبدون من دون الله** » می‌پرستند فرود از خدای ، « **مالا یضرّهم ولاینفعهم** » آنچه [اگر نپرستند] نگزاید [و اگر پرستند] بکار نیاید ، « **ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عندالله** » و میگویند که تا ما را فردا بنزدیك الله شفیعان باشند ، « **قل** » [رسول من] بگو : « **اتنبّؤن الله بما لایعلم فی السموات ولا فی الارض** » خدایرا انباز میگوئید که او آن انباز نه در آسمان داند خود [را] و نه در زمین ، « **سبحانه و تعالی عمّا یشرکون.**[١٨] » پاکی و بی‌عیبی ویراست و برتراست [در یکتائی و پاکی و در قدر] از آنچه انباز گیرندگان میگویند در وی .

« **وما کان النّاس الّا امّة واحدة** » نبودند مردمان مگر امّتی راست بر دینی راست پاك ، « **فاختلفوا** » پس در مخالفت افتادند و در دین خود بپرا کندند ، « **ولولا کلمة سبقت من ربّك** » و اگر نه سخنی بودی که پیش شده از الله ، « **لقُضی بینهم** » میان ایشان کار بر گزارده آمدید ، « **فیمافیه یختلفون.**(١٩) » در آن اختلاف و تفرقه که ایشان در آن بودند .

« **ویقولون لولا اُنزل علیه آیة من ربّه** » میگویند چرا برین مرد از خداوند او آیتی فرو نیامد ، « **فقل** » [پیغامبر من] گوی ، « **انّما الغیب لله** » علم غیب خدای تراست [جزای این نفرستادن و ننمودن او داند] ، « **فانتظروا** » ایشانرا گوی چشم میدارید بودنی را ، « **انّی معکم من المنتظرین.**(٢٠) » که من با شما از چشم دارندگانم .

« **واذا اذقنا النّاس رحمة** » و ما چون مردمان از خویشتن مهربانی و آسانی چشانیم ، « **من بعد ضرّاء مسّتهم** » پس گزند که رسیده بود بایشان ، « **اذا لهم مکر فی آیاتنا** » چون درنگری ایشانرا مکر است در آیات ما و در نعمتهای ما ، « **قل الله**

اسرع مکراً » بگوی الله زود توان‌تر است [درخواست و پاداش ساختن و نمودن و کردن] از آدمی در بدعهدی کردن، « **انّ رسلنا یکتبون ماتمکرون.**(۲۱) » که رسولان ما می‌نویسند آنچه آدمیان سگالش و کوشش میکنند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات » ای - الطّاعات فیما بینهم و بین ربّهم. « یهدیهم ربّهم » الی الجنّه بسبب ایمانهم فی الدّنیا. میگوید ایشان که ایمان آوردند و در دنیا نیك مردان و نیکو کاران بودند و خدای راو رسول را مطاعت دار وفرمان بردار بودند و بر شریعت و سنت **مصطفی** راست رفتند و راست گفتند، « یهدیهم ربّهم بایمانهم » ربّ العزة فردا ایشانرا پاداش نیکو دهد، راه بهشت بایشان نماید و ببهشت رساند و بر کرامت و نعمت خویش خواند. **مقاتل** گفت: یجعل لهم نوراً یمشون به علی الصراط الی الجنّة. نوری و روشنائی در پیش ایشان نهد تا بآن نور صراط باز گذراند، و ببهشت رسد. قال النبّی ص انّ المؤمن اذا خرج من قبره صوّر له عمله فی صورة حسنةٍ وشارةٍ(۱) حسنة فیقول له من انت فوالله انی لاراك امرء صدق فیقول له انا عملك فیکون له نوراً وقایداً الی الجنّة والکافر اذا خرج من قبره صُوّر له عمله فی صورةٍ سیئةٍ وشارةٍ سیّئة فیقولُ - من انت فوالله ربی لاراك امرء سوء، فیقول انا عملك، فینطلق به حتّی یدخله النّار.

« تجری من تحتهم الانهار » ای - من تحت منازاهم ومساکنهم. وگفته‌اند مراد نه آنست که بهشتیان بالا باشند و جویها در زیر ایشان رود از بهر آن که در بهشت چشمها که رود نه در کندها رود، یعنی تجری بین ایدیهم وتحت امرهم وهم یرونها کقوله: « تحتك سریّاً » ای - بین یدیك و « هذه الانهار تجری من تحتی » ای - تحت امری و بین یدیّ. چشمهای بهشت بر روی زمین روان بود، بهشتی چنان که نشسته باشد در غرفه یا درخیمه یا هرجای که نشیند از راست وچپ خویش و برابر خویش آب روان می‌بیند دست وی بدان می‌رسد وجامه بوی تر نشود « فی جنّات النعیم ». عن

(۱) شاره هیئت، منظر (المنجد)

وهب بن منبه عن **ابن عباس** قال: خلق الله جنّات النّعیم من الزمرّد الاخضر کلها ازواجها وخدمها و آنیتها واشربتها وحجالها وقصورها وخیامها ومداینها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان کلها مأة درجةٍ مابین الدّرجتین مصیرة خمس مایة عامٍ حیطانها لبنةٌ من ذهبٍ ولبنةٌ من فضةٍ ولبنةٌ من یاقوت ولبنة من زبرجدٍ. ملاطها المسك و قصورها الیاقوت وغرفها اللؤلؤ و مصاریعها الذّهب وارضها الفضّة وحصباؤها المرجان وترابها المسك اعدّالله لاولیائه یقول الله تعالی اُدخلوا الجنّة برحمتی فاقتسموها باعمالکم فلکم صنعت ثمار الفردوس ولکم بنیت القصور التّی اُسّست بالنعیم وشرفت بالملك الخلود.

قوله: «دعویهم فیها سبحانك اللهم» دعوی ودعا هردو یکسان است ومراد اندرا است ای - یدعون الله بقولهم سبحانك اللهم تلذّذاً بذکره لاعبادة. میگوید - در آن بهشت همه خدایرا خوانند وخدایرا دانند وبذکر وثنای وی بیاسایند. تنعّم ایشان و لذّت و راحت و آرام ایشان، بتسبیح وشکر و ثنای الله بود. **کلبی** گفت: «دعویهم فیها» ای - کلامهم و قولهم اذا اشتهوا شیأ من طعام الجنّة: «سبحانك اللهم» فیؤتون به. این کلمه علمی است ونشانی میان بهشتیان ومیان خازنان وخادمان بهشت هرگاه که آرزوئی کنند طعامی یا شرابی خواهند گویند: «سبحانك اللّهم»، خادمان بدانند که چه میخواهند و چه آرزو میکنند آنچه خواهند حاضر کنند و ایشانرا بمراد ومقصود رسانند، «وتحیّتهم فیها سلام» ونواخت ایشان یکدیگر را آنست که بر یکدیگر شوند وسلام کنند وهمچنین فریشتگان آیند وبرایشان سلام کنند وآنکه نواخت و کرامت رب العزة بایشان رسد وایشانرا گوید: «سلام علیکم»، سخنی خوش با نواخت و نیکوئی سخنی بسلامت از آزار، آزاد وپاك، وقیل: «تحیتهم» ای - ملکهم سلام ای - سالم. میگوید - ملك ایشان در آن بهشت جاودانی است، از زوال و فنا رسته وجاوید ایشانرا باناز ونعیم مانده،

«وآخر دعویهم أن الحمدلله رب العالمین» معنی آنست که بهشتیان درهرچه خواهند بجای آزادی اند هرچند که خواهند یاوند و بهرچه بیوسند رسند، بجای شکراند وبجای تهنیت. و قیل اول کلامهم التسبیح وآخره التحمید وهم یتکلّمون

بینهما بما ارادوا ان یتکلّموا به. خبر داد رب‌العزة که بهشتیان درهر سخن که گویند ابتدای سخن ایشان بتعظیم و تنزیه الله بود و ختم آن بشکر و ثنـای الله و طعامی که خورند بابتدا نام الله گویند وتسبیح وی و بآخر شکر خدای کنند و ثناء بروی. و گفته‌اند این آنست که جای دیگر گفت حکایت ازبهشتیان که گویند « الحمدلله الذی هدانا لهذا» وتقدیر آیت اینست که: وآخر دعویهم أن یقولوا الحمدلله رب العالمین».

ولو یعجّل الله للناس » این هم چنان‌است کـه جای دیگر گفت « عجّل لنا قطّنا» جای دیگر گفت « ویدعُ الانسان بالشر دعائه بالخیر » وناس اینجا کافران‌اند **النضر بن الحرث** واصحابه که‌میگفتند : «اللهم ان کان هذاهو الحق من عندك فامطر علینا حجارةً من السماءِ » ایشان از کافری که بودند برسبیل استهزاو ثبات بر کفر عذاب بتعجیل میخواستند، رب‌العالمین گفت اگر آن عذاب که میخواهند فروگشائیم ایشان‌همه هلاك شوند وفانی گردند ودنیا منقطع گردد، لکن نکردیم ونداديم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فرا گذاشتیم تا اقامت حجت بر ایشان تمام گردد وایشانرا هیچ‌عذر نماند. و گفته‌اند حکم‌این آیت‌برعموم‌است کسی که ازسرضجرت دعاءِ بدکند برخویشتن یابرفرزند وخویش‌وپیوند ، گوید- اخزاك الله ، لعنك الله ، اماتك الله، بزبان میگوید ودر دل اجابت این دعاء کراهیت دارد ، رب‌العالمین گفت: لواستجیب لهـم فی‌الشّر کما یحبّون ان یستجاب لهم فی الخیر لهلکـوا قال **شهربن حوشب** قرأت فی‌بعض‌الکتب ان‌ّالله عزوجل یقول للملکین‌الموکّلین: لاتکتبا علی‌عبدی فی حال ضجرة شیأ. وتقدیرالآیة «ولو یعجّل‌الله للناس‌الشر» حین‌استعجلوه استعجالاً کاستعجالهم بالخیر « لقضی الیهم اجلهم». و عـن **ابی‌هریرة** قال قال **رسول الله** ص: اللهم انّی اتخذ عندك عهداً لن تخلفه انما انا بشرٌ فایّ المؤمنین آذیته اوشتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلوةً و زکوة وقربةً تقربه بها یوم القیمة ». **ابن عامر** و **یعقوب** لقضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فیتصل بقوله عزوجل «ولو یعجّل الله للناس ».

قوله « فنذر الذین لایرجون لقاءنا» یعنی مشرکی **مکة** ، لایخافون البعث و الحساب ولایأملون الثواب « فی طغیانهم » ای - فی شرکهم و ضلالهم « یعمهون »

یتردّدون و یتمارون. و قیل یلعبون. و گفته‌اند معنی آیت آنست که: آدمی هموار بروز شادی خویش می‌شتابد و آن شتابیدن اوست باجل او. میگوید اگر ما روزگار او باو شتابانیم مرگ باو شتابد.

«واذا مسّ الانسان الضّرّ» این در شأن **هشام بن المغیرة المخزومی** آمد، اذا ناله مکروه وضرر دعانا، ای - دعا الله لازالته ولم یدع غیره. قوله «دعانا لجنبه» یعنی مضطجعاً «أوقاعداً اوقائماً» یرید فی جمیع الاحوال «فلما کشفنا عنه ضرّه» ازلنا مابه. «مرّ» ای - استمر علی کفره معرضاً عن الشکر «کان لم یدعنا الی ضرّ مسّه» لنسیانه ما دعا الله فیه وما صنع الله به، «کذلك» ای - کما زیّن لهذا الکافر الدعاء عند البلاء و الاعراض، «زیّن للمسرفین» عملهم والاسراف فی النفس یکون بعبادة الوثن و فی المال فی السائبة والبحیرة ومعنی الکلام اسرفوا فی عبادتهم واسرفوا فی نفقاتهم.

«و لقد اهلکنا القرون من قبلکم» یا اهل مکّه «لمّا ظلموا» کفروا بالله «وجاءتهم رسلهم بالبیّنات» بالمعجزات والایات بالامر والنهی، «وما کانوا لیؤمنوا» لانّ الله طبع علی قلوبهم جزاءً لهم علی کفرهم «کذلك نجزی القوم المجرمین» نفعل بمن کذّب **بمحمد** کما فعلنا بمن قبلهم.

«ثم جعلنا کم خلائف» الخلایف جمع خلیفة واصل الخلیفة خلیف بغیر هاء لانه فعیل بمعنی فاعل کالسمیع والعلیم فدخلت الهاء للمبالغة بهذا الوصف کما قالوا راویةٌ و علامة الاتری انهم جمعوه خلفاء کما یجمع فعیل و من انّث لتأنیث اللفظ قال فی الجمع خلائف و قد ورد التنزیل بهما، قال تعالی: «خلفاء من بعد قوم نوح» وقال «ثم جعلنا کم خلائف» ای - استخلفنا کم بعد هلاکهم تخلفونهم قرناً بعد قرن «فی الارض» فی اماکنکم «لننظر کیف تعملون» ای - لتعملوا اعمالکم فنراها مشاهدة موجودة فارقبوا فی الطاعة واحذروا عن المعصیة. قال النبی ص انّ الدنیا خضرة حلوة و انّ الله مستخلفکم فیها فناظر کیف تعملون. قال **عمر بن خطاب** (رض) صدق الله ربنا ما جعلنا خلفاء الالینظر الی اعمالنا فاروا الله من اعمالکم خیراً باللیل والنهار والسّرّ و العلانیة.

«واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات» ای - **القرآن** واضحات الدلایل «وبینات» منصوب علی الحال این آیت در شأن مشرکان **مکة** فرو آمد **عبدالله بن ابی امیة**

المخزومی و **الولیدبن المغیرة** و **العاص‌بن‌عامر** و جماعتی کـه ایمان ببعث ونشور نداشتند تا رب‌العالمین میگوید: « قال الذین لایرجون لقاء نا » ای ـ لایؤمنون بالبعث. با **مصطفی** می‌گفتند « ائت بقرآن غیر هذا » من‌الله لیس فیه ذکرالبعث و النشور ولیس‌فیه عیب آلهتنا. قرآنی دیگر بیار از نزدیك الله کـه درآن ذکر بعث ونشورنباشد وترك عبادة **لات** و **عزی** و**مناة** و**هبل** وعیب‌ایشان درآن‌نبود. «اوبدّله» یا پس همین **قرآن** که آورده‌ای بگردان ازامّت خویش‌وتغییر درآن آر، ذکر بعث ونشور و وعیدها ازان‌بیرون‌کن بجای آیت‌عذاب آیت‌رحمت اثبات کن. رب‌العالمین گفت‌ایشان‌را جواب ده‌یا **محمد** « مایکون‌لی‌ان ابدّله من‌تلقاءِ نفسی » این **قرآن** نه سخن من‌است ونه ساختهٔ من، تادران تغییر توانم واز امّت خویش بگردانم «تلقاء» مصدر کالتبیان یستعمل ظرفاً بمعنی المقابلة مشتق من‌التلقی.

« اِن اتّبع اِلاّ مایوحی الیّ » ای ـ لااتّبع اِلاّ وحی‌الله من‌غیر زیادة ولانقصان ولا تبدیل « انی اخاف ان عصیت ربی » ای ـ ان فعلت عصیت ثـم لاآمن « عذاب یوم عظیم ».

« «قل لوشاءالله ماتلوته»ای ـ ماقرأت‌القران «علیکم ولاادریکم به»ای ـ ولا اعلمکم‌الله‌به. یقال دریت الشیٔ علمته وادریته غیری. ای ـ اعلمته ایّاه. اگر خدای خواستید من این **قرآن** را هر گز برشما نخواندمی و الله شما را از آن آگاه و دانا نکردید. قرائت **ابن کثیر**: ولادریکم بی‌الف، معنی آنست که: اگرخدا خواستیدمن هر گز برشما این کتاب نخواندمی والله شما را بخودی خود بی‌من باین دانا کردی چنانکه گفت:«فان یشاءالله یختم‌علی قلبك». «فقد لبثت‌فیکم» مکثت وبقیت‌بینکم لااتلو کتاباً ولااتعلّمه ولااخط بیمینی، « عمرا » ای ـ بعضاً من عمری وهو اربعون سنة، لانّه اوحی‌الیه بعداربعین سنة «من‌قبله» ای ـ من‌قبل‌نزول‌القران ومن‌قبل‌هذا الوقت، «افلا تعقلون» انّی‌صادقٌ وهذا کلام‌الله، امرنی‌ان اتلوه علیکم. چون‌میدانید که چهل سال درمیان شما بودم که مرا می‌شناختید ونیك دانستید کـه برهیچ کس هیچ‌چیز نخوانده‌ام ونه‌کتابی نوشته‌ام ونه‌بتلقین از کسی گرفته‌ام ونه‌هر گز بر کسی دروغی‌بسته‌ام، امروز که شمارا خبرمی‌دهم ازداستان پیشینیان و سر گذشت رفتگان

و احوال ایشان جز آن نیست کـه از نزدیك خـدا است و از پیغام و وحی پاك او . درنمی‌یابید که چنین‌است و این **قرآن** که برشما میخوانم پیغام خدا است و کلام او، وقال‌ابن **عباس** نبّی‌رسول‌الله وهوابن‌اربعین سنة واقام **بمکه** ثلث‌عشرة سنة وبالمدینة توفّی وهو ابن ثلث وستّین سنة .

قوله «فمن اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً» ای ـ لااحد اظلم واکفر ممن کذب علی‌الله «او کذّب بآیاته» فالکاذب علی‌الله والمکذّب بآیات‌الله فی‌الکفر سواء . معنی آنست که من برخدای هرگز دروغ ننهادم ونه ساختم و شما کردید که گفتید ویرا شریك وانباز است وکیست ستمکارتروکافرتر ازآن که برخدای دروغ‌سازد و گوید که ویرا شریك و انبازاست و **قرآن** که سخن وی است دروغ شمارد و **محمد** کـه پیغام‌رسان وی‌است دروغ زن دارد«انّه لایفلح‌المجرمون»لایسعدمن کذّب انبیاءالله .

«ویعبدون من دون‌الله» یعنی یشرکون مع‌الله فی‌العبادة « مالایضرهم » ان لم یعبدوه«ولاینفعهم» ان عبدوه . این مشرکان **مکة** بتان را میپرستند که درایشان ضرر ونفع نه ، اگر نپرستند بر ایشان گزند نیارند واگر پرستند ایشانرا بکار نیایند وسودنکنندازبهرآن که موات‌اند ، نه‌خیراست‌درایشان نه‌شر،نه‌نفع نه‌ضر،نه‌کردگاری نه‌توانائی و دانائی . الله است جلّ جلاله که کردگار است وتوانا و دانا ، هم ضار وهم نافع همه‌چیز تواند وباهمه تاود و بداشت وتوان هرکس رسد وسزای‌هرکس‌چنان‌که باید دهـد ، لایحدث شیٔ فی ملکه الابایجاده و حکمه و قضائـه و ارادته و تکوینه ولایلحق احداً ضرٌّ ولانفعٌ ولاخیرٌ ولاشرٌّ ولاسرورٌ ولاحزنٌ الاّ من‌قبله جلّ‌جلاله فان تك‌نعمة فهوالنّافع والدّافع و ان تك محنةٌ فهوالضارّ القامع المانع، فمن استسلم لحکمه عاش فی راحة ومن اعرض عن‌حکمه وقع فی‌کلّ‌آفة .

روی انّ اوّل ما کتب الله فی‌اللّوح المحفوظ ـ اناالله الذّی لاآله الّاانا من لم یستسلم بقضائی ولم یصبرعلی بلائی ولم یشکرنعمائی فلیطلب ربّاً سوائی، وروی انّ **داوود**(ع) ناجی ربّه فقال الهی من شرّالنّاس؟ فقال عزّمن قائل من استخارنی فی‌امر فاذاخرت‌له اتّهمنی ولم یرض بحکمی .

«ویقولون هؤلاءِ شفعاؤنا عندالله» **حسن** گفت معنی‌آنست که ایشان شفیعان

مااند بنزدیك خدای درکار و شغل دنیا و معاش دنیا که ایشان ببعث ونشور ایمان ندارند. و قیل معناه شفعاؤنا عندالله ان یکن بعث ونشور وقیل ـ فی الکفار من یعتقد البعث ، « قل اتنبّؤن الله بما لا یعـلم فی السموات ولا فی الارض » ای ـ اتخبرون الله انّ له شریکا فی السموات و الارض او عنده شفیعاً بغیر اذنه ولا یعلم الله لنفسه شریکا فی السموات ولا فی الارض فنفی العلم لنفی المعلوم ، « سبحانه وتعالی عمّا یشرکون » نزّه نفسه عن ان یکون معه معبودٌ اوشریك. قرأ **حمزة** و **الکسائی**: «عمّا تشرکون» بالتّاءِ هیهنا و فی **سورة النحل و الروم**.

« و ما کان النّاس الا امّة واحدة » الامّة هیهنا الدین و تقدیره و ما کان الناس الا ذوی امّة واحدة ای ـ دین واحد و هو الاسلام و قیل ـ هوالشرك وقد سبق شرحه فی **سورة البقرة** « فاختلفوا » ای ـ آمن بعض و کفر بعض. وقیل ـ وماکان الناس الا امّة واحدة فاختلفوا ای ـ ولدوا علی الفطرة و اختلفوا بعدالفطرة « ولولا کلمة سبقت من ربك » ای ـ لولا انّ الله عز و جـل جعل لهم اجلا للقضاءِ بینهم وهو یوم القیمة «یفصل بینهم» فی وقت اختلافهم. وقیل ـ «ولولا کلمة سبقت من ربك» بتأخیرعذاب هذه الامة الی یوم القیمة وانه لایعاجل العصاة بالعقوبة ، « لقضی بینهم » نزول العذاب. میگوید اگر نه سخنی بودی که پیش رفت از الله وحکم کرد وآن سخن آنست که با **آدم** گفت آنگه که اورا عطسه آمد : یرحمك ربك فسبقت رحمته غضبه ، اگر نـه این سخن بودی من عذاب فرو گشادمی باین امت بآن اختلاف وتفرق که ایشان دران بودند. روی **ابو هریرة** قال قال رسول الله‌ص : لما خلق الله تعالی آدم ونفخ فیه الروح، عطس فقال له ربه ـ الحمد لله فقال الحمد لله فقال له ربه عزوجل یرحمك ربك اذهب فسلّم علی اولئك النفر وهم نفر من الملئکة جلوس فاسمع مایجیبونك به فانها تحیّتك وتحیة ذرّیتك. قال ـ فذهب فقال السلام علیکم فقالوا وعلیك السلام ورحمة الله. ثم رجع الی ربه تبارك و تعالی فبسط له یدیه فقال له خذ و اختر فقال اخترت یمین ربی و کلتا یدیه یمین ففتحها فاذا فیها صورة الذریة کلّهم فاذا کلّ رجل مکتوب عنده اجله واذا **آدم** (ع) قد کتب له الف سنة. و ذکر الحدیث فی روایة اخری عن **ابی هریره** قال قال رسول الله‌ص : لمّا خلق الله الخلق کتب کتاباً فهوعنده فوق العرش انّ رحمتی سبقت

غضبی. «ولولا کلمه سبقت من ربك لقضی بینهم» الایة، گفته‌اند که تأویل این آیت آنست که اگر ندانید که من که خداوندم از گفتهٔ خویش واپس نیایم درتقدیر آجال وارزاق من این ناسزا گویان را وباطل ورزان(۱) را یك طرفة‌العین درنگ نداديد تا ایشانرا بعقوبت عاجل از اهل حق جدا کردید تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شدید و میان ایشان فرقان پیدا شدی.

« ویقولون » یعنی **اهل مکة** «لولا انزل علیه آیة من ربه» مثل العصاء والید البیضاء وما جائت به الانبیاء. وقیل - مما اقترحوا علیه فی قوله -« و قالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض » الایة، مشرکان **مکه** از روی تعنت طلب آیات کردند گفتند چرا آیتی ننماید این **محمد** چنان که **موسی** عصاء وید بیضاء نمود ودیگر پیغامبران نشانها ومعجزتها نمودند که دلائل نبوت ورسالت ایشان بود، آن مدبران هم پیغام بمرادخویش خواستند هم دیدار فریشته خواستند هم معجزه و نشان وهم الله حاضر کردن خواستند که جائی میگوید :«اوتأتی بالله والملائکة قبیلا»، جائی دیگر میگوید : «اونری ربنا حتی نری الله جهرةً» رب‌العالمین گفت بجواب ایشان : «فقل انما الغیب لله » آنچه شما می درخواهید از نزول آیات آن همه غیب است وعلم غیب بنزدیك خدا است و جز خدای هیچ کس غیب نداند و مصالح بندگان جز خدای کس نشناسد« فانتظروا »وقوع الایة وانتظروا قضاء الله بیننا باظهار المحق علی المبطل «انی معکم من المنتظرین» فوقعت یوم بدر فظهر المحق علی المبطل.

«واذا اذقنا النّاس» ای - کفّار **مکه** «رحمة» یعنی المطر والخصب والعافیة«من بعد» القحط والجوع و الفقر و البلاء والشفاء بعدالسقم «اذالهم مکرٌ » این جواب شرط است کقوله :«ان تصبهم سیّئة بما قدّمت ایدیهم اذاهم یقنطون» المعنی- وان تصبهم سیّئةٌ قنطوافکذلك قوله«واذا اذقنا النّاس» معناهُ واذا اذقناالنّاس مکروا وهذا المکر هوصرف الشکر الی غیرالمنعم سمّاهُ مکراً لان المکر جحودحق المنعم وذلك قولهم-لولاالدّواءُ والطّبیب ولولا کذا و کذلك کانوایقولون- سقینابنوء کذا ولایقولون هذا رزقٌ من الله وهو قوله تعالی-«وتجعلون رزقکم انّکم تکذّبون» «اذالهم مکرٌ» این اذا اینجا درآن موضوع است که عجم گویند چون درنگری چون بنگری و

(۱) برزان (نسخه الف)

آیات‌ایدر اعلام نعمتهای‌الله است وایادی وی میگوید ـ چون ایشانرا باران فرستیم و ازبلاها عافیت دهیم و نعمت وآسایش برایشان، روان گردانیم ایشانرا درآن نعمت بطر گیرد تا حقّ را منکر شوند و آیات ما دروغ شمرند ورساننده را استور ندارند وبرنعمت، دیگری را شکر کنند نه خدایرا عزّوجلّ ، «قل الله اسرع» مکراً یعنی‌الله اقدر علی‌تغییر تلك‌النّعم من‌العبد علی صرف‌الشّکر الی غیرالمنعم ومایاتیهم‌من‌العقاب اسرع فی اهلاکهم ممّا اتوه من‌المنکر وابطال آیات‌الله «انّ رسلنا» یعنی الحفظة «یکتبون مایمکرون» للمجازاة به‌فی‌الآخرة. این برسبیل تهدید ووعید گفت که آری رسولان ما ودبیران می‌نویسند برایشان‌آنچه می‌سازند و می کنند واین تهدید است بر گوشها ودلهای ضعیفان ورنه خدای‌تعالی را البته بآن هیچ حاجت نیست که احاطت علم وی بمعلومات، نه‌بدبیر حاجت گذاشت و نه بنسخت .

النوبة‌الثالثه

قوله تعالی :«انّ‌الّذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم »... الآیة . از روی اشارت برذوق اهل‌معرفت، این آیت رمزی دیگر دارد. میگوید. مؤمنان و نیك مردان بحقیقت ایشان‌اند که احدیّت ایشانرا بنعمت کرم درقباب غیرت بدارد، و بحسن عنایت پرورد، بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزدیك گرداند، تا اورا یگانه شوند وازغیراو بیگانه شوند . **پیر طریقت** گفت توحید نه همه‌آنست‌که اورا یگانه دانی‌توحید حقیقی آنست‌که اورا یگانه‌باشی وزغیر اوبیگانه‌باشی، بدایت عنایت آنست که ایشانرا قصدی دهد غیبی تا ایشان را ازجهان باز برد[1] چون فرد شودآنگه وصال فردرا بشاید .

جوینده توهم چو تو فردی باید آزاد زهر علّت و دردی باید .

آن‌مردغوّاص تا دل ازملك‌جان برندارد روا نبود که دست طلب‌او به‌مروارید مراد رسد پس چه گوئی کسی که در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم کند تا دست ازمهرجان نشوید، بوصال قرب جانان چون رسد؟ درویشی درمجلس **موسی کلیم**(ع) نعرهٔ بر کشید **موسی** از سر تندی بانگ بروی زد، درحال، **جبرئیل** آمد

۱ـ پس دردلشان نوری افکند تابان تا ازجهانیان بازبردپس کشفی دهد قربی تا ازآب وگل‌بازبرد (نسخه الف)

که یا موسی الله میگوید در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یك مرد بود که از بهر ما بمجلس تو حاضر آمد، تو بانگ بروی زدی هرچند عزیزی و کلیمی امّا سرّی کـه ما در زیر گلیم سیاه نهاده‌ایم تو نبینی ، آن اشتیاق جمال ما باشد که دوستان را در تواجد آرد، تقاضای جمال ما بود که دلهاشان درعالم خوف ورجا و قبض وبسط کشد. «والله یقبض و یبسط». هر دیده که از دنیا پر شد، صفت عقبی در وی نگنجد. و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت، ازجلال قرب ما وعزّ وصال ما بیخبر بود، نه دنیا و نه عقبی بلکه وصال مولی. آه کجاست همّتی ِکه(۱) ازدنیا کجاست مرادی ِمه ازعقبی اشتیاقی بدیدار مولی کجاست صاحب دولتی تا ازجاه بشریّت خودبرآئیم ودست در فتراك آن صاحب دولت زنیم بو که روزی بمراد رسیم.

گر ز چاه جاه خواهی تا برائی مردوار چنگ در زنجیر گوهردار عنبر بار زن

«یهدیهم ربهم بایمانهم» باش تا فردای قیامت که دوستان بنورمعرفت برمرکب طاعت فرا بساط انبساط روند ودرمقام شهود بنازند، گروه گروه وجوق جوق، چنانکه الله گفت: «نحشر المتّقین الی الرحمن وفـداً» و درهر منزل کـه پیش آید جوقی فریشتگان بحکم فرمان، بسلام می آیند وبناز ونعیم جاودان بشارت می دهند. اینست که گفت: «وتحیّتهم فیهاسلام» وعاصیان امّت احمد در آن صحراء محشر ومقام رستاخیز، بعرض گاه حساب بازداشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده، آخر رحمت الله ایشانرا دست گیرد، و برتنهائـی و درمانـدگی ایشان ببخشاید، بندای کرامت گوید: عبادی چون این خطاب عزّت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ایشان رسد، جان ایشان بیاساید و روح و ریحان در دل ایشان گشاید، گوید: عبادی، «ان اصحاب الجنّة الیوم فی شغل فاکهون» لایتفرغون الیکم و اصحاب النّار من شدة العقاب لایرقّون لکم، معاشر المساکین سلام علیکم کیف انتم ان کان اشکالکم واصحابکم سبقوکم و احد منهم لایهدیکم فانا اهدیکم. ان عاملناکم بما تستوجبون فاین الکرم.

نحن اذاً فی الجفاء مثلهم اذا هجرناهم کما هجروا

چون رأفت ورحمت حقّ بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت از ایشان

(۱) ِنه (نسخه الف)

فرو شوید و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ایشان بنعت افتخار درحالت انکسار بردرگاه ذوالجلال خوش بزارند، و از شادی بگریند، تا ربّ العزة آن گریستن و زاریدن ازایشان بپسندد و دردل ایشان امرهم نهد وزبان ایشان بثنای خود بگشاید، وبقدر طاقت بندگی خدایرا ثنا گویند، وحمد وستایش کنند، اینست که رب العالمین گفت: «و آخر دعویهم ان الحمدلله رب العـالمین» آخر سخن ایشان این بود که «الحمدلله رب العالمین» که شماتت دشمنان و کافران بما نرسید، و فضل و رحمت خدای بما در رسید.

مارا همه مقصود ببخشایش حق بود المنةلله که بمقصود رسیدیم

«واذا مسّ الانسان الضر دعانا»...الآیة. دعاء کلید رحمت است و گواه عبودیّت و پیوستن را وسیلت. هر کس که در دعاء بروی گشادند در اجابت هم بروی گشادند که میگوید جلّ جلاله: «ادعونی استجب لکم» دعاء پیرایهٔ پیوستگانست و مایهٔ دست گرفتگان وحلقه در حق بدست جویندگان، **مصطفی**ص گفت: الدعاء سلاح المؤمن وعماد الدین و نورالسموات والارض. هر که بکاری درماند یا اورا نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمان الله زد و دست نیـاز ببرّ وی زد، یقول الله تعالی: «فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا» وشرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطر از حرمت واستکانت پر کند وباجابت، یقین باشد که **مصطفی**ص گفت: «ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من له قلب غافل لاه» وبدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل شریعت را مقامی جلیل است، عین عبادتست ورسیدن را ببهشت نیك وسیلت است. امّا حال عارفان حالی دیگر است و طریق ایشان طریقی دیگر. **جنید** روزی در اثناء مناجات گفت: «اللهم اسقنی» ندائی شنید که: تدخل بینی وبینك. یا **جنید** میان من وتو می‌درائی یعنی که ماخود دانیم سزای هر بنده‌ای، وشناسیم قصد هر جوینده‌ای، **جنید** گفت: بعداز آن روزگاری تحسّر خوردم وزان گفت، استغفار کردم.

قوله: «و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا» ای - تکبروا وتجبروا ولم یخضعوا بقول الحق. ای بساخواجگان خویشتن پرستان از ین جهان‌داران وستمکاران

که با کام و نام بودند با خانهای پر نقش و پر نگار بودند، و بر پشت مر کبهای رهوار سوار بودند، ردای تکبر بر دوش گرفته و فرعون وار ندای جباری بر خویشتن زده، چون شرع را مکابر شدند و از حقّ سر وازدند و نبوّت انبیا و آیات و معجزات همه بازی شمردند، دمار از ایشان بر آوردند، و تخت و کلاه ایشان نگونسار کردند، و بساط کبر ایشان در نوشتند، نه خود زنده نه نام و نشان ایشان در دیار و اقطار مانده، «هل تحسّ منهم من احدٍ او تسمع لهم رکزاً» آری سرانجام ظلم همین است، و خبر **مصطفی** ص گواه اینست: «لو کان الظلم بیتاً فی الجنّة لسلط الله علیه الخراب».

قوله «ثم جعلنا کم خلائف فی الارض من بعدهم» ان اعتبرتم بهم نجوتم و ان لم تعتبروا احللنا بکم من العقوبة ما یعتبر بکم فان من لم یعتبر بمن سبقه اعتبر به من لحقه و من لم یعتبر بما سمعه اعتبر به من تبعه.

۳ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: «**هو الذی یسیّرکم فی البر و البحر**» در خشك و در دریا می‌رواند شما را او آنست، «**حتی اذا کنتم فی الفلك**» تا آنگه که شما در کشتی باشید هنگامی، «**و جرین بهم**» و کشتی میرود و ایشان در آن، «**بریح طیبة**» ببادی خوش [باندازهٔ صلاح کشتی نه عاصف و نه قاصف]، «**و فرحوا بها**» و ایشان بآن باد [باندازه] شادان، «**جاءتها ریح عاصف**» بان کشتی آید ناگاه بادی کشتی شکن، «**و جاءهم الموج من کلّ مکان**» و موج آید ایشانرا از هر سوی، «**و ظنّوا انهم احیط بهم**» و چنان دانند که هلاك ایشان بود، «**دعوا الله**» خدایرا خوانند [از دل]، «**مخلصین له الدین**» دعا و عذر و بیم و امید اورا خالص کرده [واز هرچه جز و نومید گشته]، «**لئن انجیتنا من هذه**» و گویند اگر باز رهانی ما را ازین بیم، «**لنکوننّ من الشاکرین**.(۲۲)» حقّا که ما ترا از سپاس دارانیم و از نعمت شناسان.

«**فلمّا انجیهم**» چون باز رهاند ایشانرا، «**اذاهم یبغون فی الارض**» چون در نگری بازافزونی جستن و ستمکاری در گیرند در زمین، «**بغیر الحق**» بناسزا

وناحق ، « **یا ایها النّاس** » ای مردمان ، « **انّما بغیکم علی انفسکم** » این افزونی جستن شما بریکدیگر واین ستمکاری برخویشتن ، « **متاع الحیوة الدنیا** » روزی چنداست زندگانی این جهان ناپاینده ، « **ثم الینا مرجعکم** » آنگه بـا ماست باز گشت شما « **فننبئکم بما کنتم تعملون** . »(۲۳) پس شمارا خبر کنیم بآنچه میکردید در زندگانی این جهانی .

« **انّما مثل الحیوة الدنیا** » مثل زندگانی این جهانی [وجهان وجهان داری] « **کماء انزلناه من السماء** » راست همچون آبی است که فرو فرستادیم از آسمان ، « **فاختلط به نبات الارض** » تا بآن آب رستنیها رست درزمین آمیغ [رنگا رنگ و بویابوی ازغذا و دوا وریاحین وعلف] ، « **ممّا یأکل النّاس والانعام** » از آنچه مردم خورد وچهارپایان ، « **حتی اذا اخذت الارض زخرفها** » تـا زمین آرایش خویش گرفت ، « **وازّینت** » و آراسته گشت ، « **وظنّ اهلها** » و چنان دانند خداوندان آن « **انّهم قادرون علیها** » که [میوه وبر دردست آمد] وپادشاه گشتند بران [که آنرا بسته بینند برشاخ] ، « **اتیها امرنا** » بآن رسد فرمان ما ، « **لیلا اونهاراً** » شب یاروز [سرمای شب یا گرمای روز] ، « **فجعلناها حصیداً** » آنرا ریزیده و پژمرده چون کاه درووده کردیم ، « **کان لم تغن بالامس** » گوئی دی خود هیچ نبود ، « **کذلك نفصل الایات** » همچنین سخنان خویش گشاده و روشن میفرستیم [و می نمائیم و می شنوائیم] ، « **لقوم یتفکرون** . »(۲٤) ایشان را که [بخردهای خویش] دران بیندیشند .

« **والله یدعوا الی دار السلام** » الله باسرای سلامت میخوانـد ، « **ویهدی من یشاء** » وراه مینماید و [برطلب میدارد] اورا که خواهد ، « **الی صراط مستقیم** . »(۲۵) براه پایندهٔ راست .

« **للّذین احسنوا** » ایشانرا است که نیکوئی کردند ، « **الحسنی** » نیکوتر از آنچه ایشان کردند ، « **وزیادة** » ونیز افزونی ازناخواسته و نابیوسیده ، « **ولایرهق وجوههم** » و بران رویهـای ایشان نه نشیند ، « **قترولاذلة** » گردی و نه خوازی ، « **اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون** . »(۲٦) ایشانند بهشتیان ، جاویدان دران .

«**والذین کسبوا السیّئات**» و ایشان که بدیها کردند، «**جزاء سیئة بمثلها**» ایشانرا است پاداش هر بدی همچنان، «**وترهقهم ذلة**» و خواری فراسرهای ایشان نشیند [نومیدی وخجل و رسوائی]، «**مالهم من‌الله من عاصم**» ایشانرا کس نه که ایشانرا ازخدای نگه دارد، «**کانّما اغشیت وجوههم**» چنان‌که پنداری که در رویهای ایشان کشیدند، «**قطعاً من اللیل مظلماً**» پارهائی از شب تاریك، «**اولئك اصحاب النّارهم فیهاخالدون.** (۲۷)» ایشانند دوزخیان در آتش جاویدان.

النوبة‌الثانية

قوله‌تعالی «هوالّذی یسیّرکم» ای - یحملکم علی‌السّیر و یجعلکم‌قادرین علی قطع‌المسافات «فی‌البرّ» بالارجل والدّواب «والبحر» بالسّفن الجاریة فی‌البحار. البّر: الارض‌الواسعة. والبحر: مستقرّ الماء. قرائت **عبدالله‌شامی** ینشرکم بفتح یاوبنون و شین، من نشر ینشر هم‌چنان که جائی‌دیگر گفت «وبثّ‌فیها من کلّ‌دا ّبة» باین قرائت معنی آنست که: شمارا می‌پرا کند ومیخیزاند ومیرواند دردشت ودردریا. وفیه حجة علی‌القدریة فی خلق‌الافعال لانّ السیر فعل متصرف فی‌الخیر والشرلامحالة والله یسیّر کل سائر کمانری، آنگه شرح فرادریا داد: «حتّی‌اذا کنتم‌فی‌الفلك» فُلك‌هم واحد است و هم جمع بواحد مذکراست چنان که گفت: «فی‌الفلك المشحون» و بجمع مؤنث‌است چنان که‌گفت: «والفلك‌التی‌تجری فی‌البحر» «و جرین بهم» ای - جرت السفن بمن رکبها فی‌البحر. مخاطبه با خبر گشت و **عرب** چنین کنند، و در **قرآن** ازاین باب هست. و قال‌الشّاعر:

اسیئی بنا اواحسنی لاملومة لدینا ولا مقلیّة ان تقلت

«بریح طیّبة» لیّنة الهبوب لاضعیفة ولا عاصفة. «وفرحوا بها» ای - بتلك الرّیح للینها و استقامتها. فرح در قرآن برسه وجه است یکی بمعنی بطر وخیلاء و تکبّر چنان کـه گفت: «ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیرالحق» همانست که در **سورة هود** گفت: «انّه لفرح فخورٌ» ای - بطرمرح. ودر **سورة‌القصص**

گفت: « لاتفرح انّ الله لایحبّ الفرحین » ای ـ البطرین. وجه دوم: فرح است بمعنی رضا. کقوله: « وفرحوا بالحیوة الدّنیا » ای ـ رضوابها. وقوله: « کلّ حزب بما لدیهم فرحون » ای ـ راضون. « و فرحوا بما عندهم من العلم » ای ـ رضوا. وجه سیوم: فرح شادی است و خرّمی. کقوله ـ « بریح طیّبة وفرحوا بها » « جاءتها » ای ـ جاءت السفینة وقیل: جاءت الرّیح الطیبة « ریحٌ عاصفٌ » ذات عصف ای ـ شدیدة الهبوب یقال: عصفت الرّیح فهی عاصفٌ وعاصفة واعصفت فهی معصفٌ ومعصفة. وعصفت واعصفت بمعنی واحد. « وجاءهم » ای ـ رکبان السفینة « الموج » ای ـ حرکة المآء واختلاطهُ. وقیل: هوما علا من المآء « من کلّ مکان » من البحر. وقیل: من کلّ جهة « وظنّوا انّهم احیط بهم » اهلکوا وسدّت علیهم مسالك النجاة من جمیع الجهات. یقال: لکل من وقع فی بلاء ـ قداحیط بفلان، ای ـ قد احاط به البلاء. وقیل ـ احاطت بهم الملئکة. ومثله: « واحیط بثمره ـ الا ان یحاط بکم ». « دعوا الله مخلصین له الدّین » ای ـ اخلصوا له الدّعاء لم یشرکوا به من آلهتهم شیئاً. میگوید مشرکان در آن حال که بهلاك وغرق نزدیك شوند وجز از خدای آسمان از هر کس نومید شوند واز بتان وغیر ایشان فریادرس نبینند، دست در خدای آسمان زنند و باخلاص بی شرك دعا کنند وبربوبیّت وی اقرار دهند. این همچنان است که **مصطفی** ص **حصین خزاعی** را پرسید در حال شرك وی: کم تعبد الیوم الهاً؟ قال سبعة واحداً فی السماء وستة فی الارض. قال رسول الله ص: فایهم تعدّ لیوم رغبتك ورهبتك؟ قال: الذّی فی السماء. **بوعبیده** گفت دعای ایشان باخلاص آن بود که گفتند اهیّا شراهیّاً یعنی ـ یاحیّ یا قیّوم.

قوله: « لئن انجیتنا » اینجا قول مضمر است. ای ـ قالوا: « لئن انجیتنا من هذه » الواقعة ومن هذه الرّیح العاصفة وانعمت علینا یاربّنا « لنکوننّ من الشاکرین » لنعمتك مؤمنین بك مستمسکین بطاعتك.

« فلمّا انجیهم » ای ـ اجاب الله دعائهم. الله دعای ایشان اجابت کرد وایشانرا از هلاك وغرق رهانید. هذا کقوله: « فلمّا نجّاهم الی البرّ ـ قل الله ینجّیکم منها ومن کلّ کرب ـ بل ایّاه تدعون فیکشف ماتدعون الیه ان شاء » این آیات دلیل اند که رب العزة دعای کافران و بیگانگان در مراد های دنیوی اجابت کند و آنچه گفت: « و ما دعاء الکافرین الاّ

فی ضلال» آن در کار و مراد آخرت است که کافران را در نعیم آخرت وثواب آن جهانی نصیب نیست. وگفته‌اند. «وما دعاء الکافرین الاّ فی ضلال» آنست که گویند: «ربّنا اخرجنا نعمل صالحاً غیر الّذی کنّا نعمل» وایشان را جواب دهند: «اولم نعمّرکم مایتذکّر فیه من تذکّر» امّا دعای ایشان در کار دنیا و در طلب نعمت دنیا مستجاب بود که این نعمت از آشنا و بیگانه دریغ نیست، وبرّ وفاجر از آن میخورد؛ عرضٌ حاضرٌ یأکل منها البّر و الفاجر. یقول تعالی: «من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها مانشاء لمن نرید - کلاّ نمدّ هؤلاءِ وهؤلاءِ من عطاءِ ربّك» وهم ازین باب است دعاء ابلیس مهجور که گفت: «انظرنی الی یوم یبعثون. قال انك من المنظرین» ودلیل بر آنکه رب العزة دعای کافران اندر کار دنیا اجابت کند، آنست که شکایت میکند از آن قوم که در حال بیچارگی ووقت درماندگی اورا نخواندند، گفت: «ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربّهم ومایتضرّعون» **امیرالمؤمنین علی** (ع) گفت اگر ایشان تواضع کردندید واندر دعا خضوع آوردندید از الله اجابت یافتندید. «فلمّا انجاهم اذاهم یبغون فی الارض» عادوا الی الکفر و الفساد «بغیر الحقّ» جهلا و باطلا ای - مبطلین معلنین الفساد و المعاصی والجرأة علی الله.

«یا ایها الناس» یا اهل **مکه** «انّما بغیکم علی انفسکم» ای - وبال بغیکم علیکم. ای - عملکم بالظلم یرجع علیکم، کما قال عزّوجلّ - «من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها» و گفته‌اند - سه چیز آنست که هر که کند آن بوی باز گردد و وبال آن بوی رسد: یکی مکر است لقوله تعالی: «ولا یحیق المکر السّیّءُ الاباهله». دیگر نکث است لقوله تعالی: «ومن نکث فانّما ینکث علی نفسه» سوم بغی است لقوله تعالی: «یاایها النّاس انما بغیکم علی انفسکم». اینجا سخن تمام شد، آنگه ابتدا کرد گفت: «متاع الحیوة الدنیا» ای - ذلك متاع الحیوة الدنیا تتمتّعون فی الدّنیا، فیکون «بغیکم» مبتداء و «علی انفسکم» خبره و «متاع» خبر مبتداء محذوف. وروا باشد که سخن متصل یکدیگر بود. «بغیکم» ابتدا بود و «متاع» خبر ابتداء و «علی انفسکم» صلهٔ بغی باشد ومعنی آنست که - این ستمکاری شما برخویشتن وافزونی جستن بر یکدیگر برخورداری است در دنیا روزی چند ناپاینده، زاد آن جهانی را نشاید،

ودر آن جهان بکار نیاید که باین بغی مستوجب غضب خدای وعقوبت وی گشته‌اید. قرائت **حفص** «متاع» بنصب است یا بر حال یا بر مفعول. ای ـ متّعنا کم متاع الحیوة الدّنیا «ثم الینا مرجعکم» فی القیمة «فننبّئکم بما کنتم تعملون» نخبر کم به و نجازیکم علیه.

«انما مثل الحیوة الدّنیا» ای ـ صفة الحیوة الدّنیا فی فنائها و زوالها «کماءٍ انزلناه من السماءِ» ای ـ کمطر انزلناه من السماءِ من جانب السماء. یقال: ان السحاب جسمٌ یخلو من الماء فاذا اراد الله ان یمطر قوماً امره فاخذ الماء من بحر فی السماءِ وصار الی المکان المقصود بالمطر «فاختلط به» ای ـ بالماء اختلاط جوار لانّ الاختلاط تداخل الاشیاء بعضها فی بعض. وقیل: «اختلط به» ای ـ بسببه «نبات الارض» فطالت وامتدت «ممّا یأکل النّاس» یعنی الحبوب والثّمار والبقول «والانعام» یعنی الحشیش والمراعی «حتّی اذا اخذت الارض زخرفها» زخارف الارض ما تضحك به من الورد والنور والشقائق والخضر «وازّیّنت» یعنی تزینت. ودر شواذ خوانده‌اند: «وازینت» ای ـ جاءت بالزّینة، وزینة الارض ثمر نباتها فی الاشجار «وظنّ اهلها» ای ـ اهل هذه الارض «انّهم قادرون علیها» ای ـ علی حصاد نباتها واجتناء ثمارها اذلا مانع دونها «اتیها امرنا» ای ـ قضاؤنا باهلاکها وافنائها «لیلا اونهاراً فجعلناها» ای ـ الارض والغلّة والزینة «حصیداً» محصودة مقلوعة منزوعة الاصول لاشیٔ فیها. وقیل: «جعلناها حصیداً» ای ـ مثل الحصید، کما قال لغلمان الجنّة: «یطوف علیهم ولدانٌ» و هم لم یولدوا و انّما شبههم بالولدان الذین لم تغیّرهـم الکهولة لطراوتهم و حسن خلقهم «کان لم تغن بالامس» ای ـ کان لم تکن اولم تعمر بالامس بالمغانی، المنازل الّتی یعمرها النّاس بالنزول. یقال غنینا بمکان کذا اذا نزلوا به. کذلك الحیوة الدّنیا سبب لاجتماع المال وزهرة الدّنیا حتّی اذا کثر عند صاحبه وظنّ انّه ممتّعٌ به سلب ذلك عنه بموته اوحادثة تهلکه.

کذاك کسوف البدر عند تمامه فقدناه لمّاتمّ و اعتمّ بالعلی

«کذلك نفصل الایات» ای ـ کما بیّنّا هذا المثل للحیوة الدّنیا کذلك نبیّن آیات **القرآن** «لقوم یتفکرون» فی المعاد.

«والله یدعوا الی دار السلام» ببعث الرّسل و نصب الادلّة. و «دار السلام» هی الجنّة.

السلام هوالله والجنّة داره. وهذه الاضافة کبیت‌الله وناقةالله. وقیل السلام والسلامة واحدٌ کالرّضاع والرّضاعة ای ـ دارالسلامة من الآفات والاحزان والقطیعة. یعنی من دخلها سلم من الآفات، دلیله قوله: «ادخلوها بسلام آمنین» وقیل: دارالسلام هو من التّحیة الّتی یحییهم الله والملئکة، من قوله «تحیّتهم فیها سلام» قال: **جابربن عبدالله** خرج علینا رسول‌الله‌ص یوماً فقال انّی رایت فی المنام کان **جبرئیل** عند رأسی و **میکائیل** عند رجلی یقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، انّما مثلك ومثل اُمّتك کمثل ملك اتخذ داراً ثمّ بنی فیها بیتاً ثمّ جعل فیها مادبةً ثمّ بعث رسولاً یدعو الی طعامه فمنهم من اجاب الرّسول و منهم من ترکه فالله الملك والدار الاسلام والبیت الجنّة ومن دخل الجنّة اکل مافیها. وعن **ابی الدرداء** قال: قال رسول‌الله‌ص ما من یومٍ طلعت شمسه الاّ و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان نداء یسمعه خلق‌الله کلهم غیر الثقلین، یا ایّهاالنّاس هلمّوا الی ربّکم انّ ماقلّ و کفی خیرٌ ممّا کثر و الهی ولا آبت شمسٌ الا و کّل بجنبتیها ملکان ینادیان یسمعه خلق‌الله کلهم غیرالثقلین، اللهمّ اعط منفقاً خلفاً واعط ممسکاً تلفا فانزل‌الله فی ذلك کلّه قرآناً فی قول الملکین یاایّهاالنّاسُ هلمّوا الی ربّکم فی **سورة یونس** «والله یدعوا الی دارالسلام» وانزل فی قولهما اللهمّ اعط منفقاً خلفاً وممسکاً تلفاً «واللیل اذا یغشی» الی قوله «للعسری».

قوله «ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم» عمّ بالدّعوة اظهاراً لحجته و خص بالهدایة استغناءً عن خلقه. وقیل: الدّعوةُ الی دارالسلام عامّة لانها الطریق الی النّعمة وهدایة الصراط خاصة لانّها الطریق الی المنعم. وگفته‌اند دعوت برد وضرب است: یکی دعوت عامّ بواسطهٔ رسول میخواند ایشانرا از روی تکلیف بردین اسلام وطاعت‌داری، وذلك فی قوله: «وانّك لتهدی الی صراطٍ مستقیم» دیگر دعوت خاصّ است بیواسطهٔ رسول خود میخواند جلّ جلالهُ ایشانرا از روی تشریف بدارالسلام تاایشانرا گرامی کند وبنوازد بضیافت بهشت وبلقاورضاء وسلام، وذلك قوله: «والله یدعواالی دارالسلام» و «یهدی من یشاء الی صراطٍ مستقیم» هدایت اینجا بمعنی ارشاداست وصراط مستقیم طریق بهشت است که آنجا میگوید «یهدیهم ربّهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنّات النّعیم» و گفته‌اند: استعمال سنن است دراداءِ فرایض دردنیا وجوار حضرت

عزّت درعقبی «فی مقعد صدقٍ عند ملیك مقتدر» و گفته‌اند: صراط مستقیم استعمال مکارم الاخلاق است چون تقوی و زهد وتوکّل واخلاص واحسان. **مصطفی** گفت: «ان الله یحب مکارم الاخلاق و یبغض سفسافها» رب العزّة این مکارم الاخلاق دوست دارد بنده را بر استعمال آن دارد وراه آن بوی نماید تابنده درروش خویش باین مقامات گذاره کند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت ورؤیت.

«للذین احسنوا» ای ـ آمنوا بالله ورسوله واحسنوا العمل فی الدّنیا «الحسنی» الجنّة. والحسنی کالبشری. وقیل: هی تأنیث الاحسن. میگوید ایشان که ایمان آوردند بخدا و رسول و دردنیا کارنیکو کردند، پاداش ایشان بهشت است واگر حسنی تأنیث احسن گوئی معنی آنست که ایشان راست که نیکوئی کردند نیکوتر از آنچه ایشان کردند ونیز زیادت، چنانکه جائی دیگر گفت «ولدنیا مزید ـ ویزیدهم من فضله» **امیرالمؤمنین علی**ع گفت «للذین احسنوا» احسان اینجا قول لااله الاّ الله است، و حسنی بهشت و «زیادة» غرفهٔ از یاقوت سرخ ساخته که آنرا چهار هزار دراست.

روی **ابو ذر** قال قلت: یارسول الله علّمنی عملاً یقرّبنی من الجنّة ویباعدنی من النّار. قال: اذا عملت سیئةً فاتبعها حسنةً. قال قلت من الحسنات لااله الاّ الله؟ قال: نعم، من احسن الحسنات. میگوید: ایشان که لااله الاالله گفتند پاداش ایشان بهشت است. همانست که **مصطفی** گفت: «من قال لااله الاالله دخل الجنّة» و گفته‌اند: «للذین احسنوا» این احسان استغفار است صحابهٔ رسول را وحسنی شفاعت **مصطفی** است وزیادة رضای خدا. فانّ الله عزّوجلّ یقول: «والّذین اتّبعوهم باحسان رضی الله عنهم» **ابن عباس** گفت: «للّذین احسنوا» ای ـ جاهدوا فی سبیل الله «الحسنی» یعنی رزق الجنّة لقوله: «یرزقون» والزّیادة دوام الحیوة فی قرب المولی لقوله «بل احیاءٌ عند ربّهم» وقیل: الحسنی جزاء حسناتهم و الزیادة ان یجازی بالواحد عشرا لیکون الزّیادة من جنس الاوّل. وقیل: «الحسنی» عشرة «والزّیادة» تضعیف العشرات. وخبر درست است در **صحیح مسلم**، حدیث **حماد سلمه** از **عبدالرحمن بن ابی لیلی** از **صهیب بن سنان الرومی** از **مصطفی** که گفت: «الحسنی» الجنّة «والزّیادة» النّظر الی وجه الله عزّوجلّ. وعن **ابی بن کعب** قال سألت رسول الله صم عن الزّیادتین فقال: وماالزّیادتان؟ قلت احدیهما قوله «وارسلناه

الى ماية الف اويزيدون» فقال عشرون الفاً. فقلت: قول‌الله عزّوجلّ «للذين احسنوا الحسنى وزيادة» قال الحسنى الجنّة والزّيادة النّظرالى وجه‌الله عزّوجلّ وقال(ص) «اذا دخل‌اهل‌الجنّة الجنّة واهل‌النّار النار: نادى منادٍ يا اهل‌الجنّه انّ لكم‌عندالله موعداً لم ينجزكموه. قالوا: ماهو؟ الم يثقّل موازيننا؟ الم يدخلناالجنّة؟ الم يجرنا من‌النّار؟ قال: فيكشف لهم الحجاب فينظرون الى‌الله فيخرّون له سجداً. وهى «الزّيادة» الّتى قال‌الله عزّوجلّ «للّذين احسنوا الحسنى وزيادةٌ» قال. **يزيدبن هرون** فى اثر هذا الحديث: من كذّب بهذافقدبرئ من‌الله وبرء‌الله‌منه. وعن **ابن عمر** قال قال: رسول‌الله‌ص «انّ ادنى اهل‌الجنّة منزلة لرجلٌ ينظرفى‌ملكه الفى سنة‌يرى اقصاه كما يرى ادناه، ينظر فى‌ازواجه وسرره وخدمه وانّ افضلهم منزلةً لمن ينظر فى‌وجه‌الله عزّوجلّ كلّ يوم مرتين» و روى عن **انس بن مالك** انّه قال فى‌قوله عزوجلّ «ولدينا مزيدٌ» قال يتجلّى لهم الرّب عزوجلّ كلّ جمعة.

ثمّ قال: «ولايرهق وجوههم» اى -لايعلوها ولايغشاها «قتر» غبارٌ. وقيل: سواد وكآبةٌ «ولاذلّة» اى - هوان كما يصيب اهل‌جهنم. قال: **ابن ابى‌ليلى** هذا بعدنظرهم الى ربّهم «اولئك اصحاب الجنة‌هم فيها خالدون».

«والّذين كسبوا السيّآت» الكفروالشرك «جزاء سيئة بمثلها» يعنى النّار. فلاذنب اعظم من الشرك ولاعذاب اشد من‌النّار. وتقديره: لهم جزاء سيئة مثلها. والباء زائدة «وترهقهم ذلّة» اى - يلحقهم ذلّ وخزىٌ. وهو ان «مالهم من‌الله» اى - من‌عذاب‌الله «من‌عاصم» مانع يمنعهم. و «من» صلة «كانّما اغشيت» البست «وجوههم‌قطعاً من‌الليل مظلماً» اى - جعل عليها غطاء من سواد الليل. اى - هم سودالوجوه. قرائت **مكى** و **على** و **يعقوب** «قطعاً» بسكون طاء و هو جزءٌ من‌الليل بعد طايفة منه و «مظلماً» نعته و باقى بفتح طاء خوانند وهو جمع قطعة و «مظلماً» نصبٌ على الحال. اى - فى حال ظلمته «اولئك اصحاب النّار هم فيها خالدون».

النوبة الثالثة

قوله تعالى وتقدّس «هوالّذى يسيّركم فى‌البّروالبحر» الاية. بزبان اهل‌اشارت

سیر در برّ راه بردن است در مشارع شرع از روی استدلال بواسطهٔ رسالت، وسیر بحر غلبات حق است که در وقت وجد عنان مرکب بنده بی‌واسطه در منازل حقیقت بمشاهدقدس کشد، تاچنانکه در دریا سیر یک‌ماهه بیک‌روز کنند، این جوانمرد درین میدان بیک جذبهٔ الهی مسافت همه عُمر باز برد. اینست که گفتند: جذبةٌ من الحق توازی عمل الثقلین «سیر برّ» سیر عابدان است وزاهدان در بادیهٔ مجاهدت، برمرکب ریاضت بدلالت شریعت، مقصد ایشان بهشت رضوان ونعمت جاودان. سیر بحر، سیر عارفان است و صدّیقان در کشتی رعایت، میرواند آنرا باد عنایت در بحر مشاهدت، مقصد ایشان کعبه وصلت وراز ولی‌نعمت. و گفته‌اند برّ وبحر اشارت‌اند بقبض وبسط عارفان، گهی درقبض میان دهشت وحیرت می‌زارند، گهی دربسط میان شهود ووجود می‌نازند.

بازچون باد شادی ازافق تجلّی وزد، وابر لطف باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت بیند «وجرین بهم بریح طیّبة» نقد وقت وی شود «وفرحوا بها» بربساط شهود درحالت انس فرحی دروی آید، بسطی بیند بنازد ازسر آن نازودلال گوید:

مائیم عیاران و عیاران مائیم بردیدهٔ مشتری قدم می‌سائیم

راست که این بسط بنهایت رسد، ازموارد قدرت وارد هیبت ودهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وهدهٔ حجبت افتد، زبان تضرّع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قد تحیّرت فیك خذبیدی یا دلیلا لمن تحیّر فیکا

اینست که گفت جلّ جلاله: «جاء تهاریح عاصف وجاء هم الموج من کلّ مکان» آن شوریدهٔ روزگار وسرور طریقت **شبلی** درروش خویش از هردو جانب خبرداده، وبرهردومقام گذشته، درمقام بسط بوقت شادی ونازهمی گفت: این السموات والارضون حتی احملها علی شعرة جفن عینی. ودرمقام قبض بوقت زاری وخواری همی گفت: ذلی عطل ذلّ الیهود. وشاهد شرع مقدّس برین قصه آنست که **مصطفی**ص گهی میگفت: «انا سیّد ولد آدم ولافخر» وگهی میگفت «لاتفضّلونی **علی یونس بن متّی**».

«انّما مثلُ الحیواةالدّنیا کماءٍ انزلناهُ من السماء» تشبیه اموال وحظوظ دنیا بباران از آن روی‌است، که باران بحیلت وتدبیر آدمی نتوان فروآوردن وجز بتقدیر

الهی ومشیّت خدای نیاید، کار دنیا همین است بجهد وحیلت وتدبیر وتلبیس بنده هیچ راست نشود، ومجتمع نگردد مگر بقسمت ازلی وتقدیر الهی، وهر چند که باران بتقدیر است، امّا استسقا بنماز و دعا درشریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است طلب کردن رواست، وعطا خواستن ازالله بنده‌را سزاست. و **مصطفی** ص، گفته: اجملوافی الطلب. چون خواهید نیکو خواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاغی و بی‌راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ العزّة آنرا مثل بآب زد، آب چون باندازهٔ خویش بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش در گذرد جهانرا خراب کند. کذلك المال اذا کان بقدر الکفایة والکفاف فصاحبهُ منعم فاذا زاد وجاوز الحد اوجب الکفران والطّغیان. «کلا انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی» وقیل: انّ الماء مادام جاریاً کان طیّباً فاذا طال مکثه تغیّر. کذلك المال اذا انفقه صاحبهُ کان محموداً واذا امسکهُ کان معلولا مذموماً. وقیل: ان الماء اذاکان طاهراً کان حلالاً یصلح للشرّب ویصلح للطهور وان کان نجساً فبالعکس. کذلك المال اذاکان حلالاً و بعکسه لو کان حراماً.

«والله یدعواالی دارالسلام» دعوت چهاراند یکی دعوت توحید وشهادت. وهو قوله: «یدعوکم لیغفرلکم» دیگر دعوت حمدواجابت. وهوقوله: «یدعوکم فتستجیبون بحمده». سه دیگر دعوت اتباع وامامت. وهوقوله: «یدعوا کلّ اناس بامامهم». چهارم دعوت کرامت وضیافت. وهوقوله: «والله یدعواالی دارالسلام» کسی که دعوت کند و خواهد تادوستان وعزیزان را بمهمان برد، شرط مهمانی آنست که اوّل کسی‌از نزدیکان وخاصگیان خویش را فرستد، تا ایشان را خبر کند ونوید دهد، پس چون آیند باز عزیزان را به استقبال ایشان فرستد و یکی را تنها نخواند، که دوستان و خویشان ویرا همه برخواند و مرکبها و مشعلها براه ایشان فرستد، چون آیند جای ایشان ساخته و پرداخته دارد، چون بنشینند ایشانرا اوّل جلاب دهند پس میوه آرند، پس طعامهای ساخته بنهند و غلامان و چاکران برسرایشان بدارند، چون از آن فارغ شوند سماع کنند، و شرط است که میزبان دیدار خود ازمهمان بازنگیرد، و بعاقبت

ایشان را با کرام وخلعت باز گرداند. ربّ العالمین درضیافت فردوس این همه ساخته وراست کرده وقرآن مجید از آن خبر میدهد وبیان میکند، اوّل خواننده ونویددهندهٔ ایشان **مصطفی** ص است میگوید: حقّ جلّ جلاله «وداعیاً الی اللّٰه باذنه» پس فریشتگان ورضوان باستقبال ایشان فرستد «وتتلقّیهم الملئکة» مرکبهاشان فرستد «نحشر المتّقین الی الرّحمن وفداً» ای - رکباناً علی نجایب من نور. مشعلهای نور بر راه ایشان فرستد «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم» تنهاشان نخواند که خویشان و نزدیکان همه را خواند «ومن صلح من آبائهم و ازواجهم وذرّیّاتهم» آنگه بهشت «وجنة النعیم» جای ایشان ساخته «جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتّقین» جلاب ایشان «یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك» میوهٔ ایشان «وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة» طعام ایشان «ولحم طیر ممّا یشتهون» چاکران وخادمان برسر ایشان «ویطوف علیهم غلمان لهم کانّهم لؤلوءٌ مکنون» سماع ایشان «فهم فی روضة یحبرون» و از همه عزیزتر آنست که ایشانرا بدیدار خود شاد گرداند، تا ویرا جلّ جلاله می بینند ومینازند، چنانکه گفت: «وجوهٌ یومئذ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ» رویها تازان ونازان بجلال و جمال حق نگران، رویهای روشن تر از آفتاب روز، بتجلی ذوالجلال گشته پیروز.

پیر طریقت گفت دیدار دوست بهرهٔ مشتاقانست روشنائی دیده و دولت جان وآئین جهان است، راحت جان و عیش جان و درد جانست.

هم درد دل منی وهم راحت جان.

ای جوانمرد، باش تاشادی بینی، ویکبار بادوست بربساط وصل ایمن نشینی، وازدوست آن بینی که «لاعینٌ رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر» اینست که ربّ العالمین گفت: «للّذین احسنوا الحسنی وزیادةٌ ولایرهقُ وجوههم قتر ولاذلّةٌ اؤلئك اصحابُ الجنة هم فیها خالدون» اصحاب جنة دیگراند وارباب صحبة دیگر، اصحاب جنة رامیگوید: «واللّٰه یدعوا الی دار السلام» ارباب صحبت رامیگوید: «ویهدی من یشآءُ الی صراطٍ مستقیم» حسنی وطوبی وزلفی اهل جنت راست، زیادت وقربت وصحبت اهل معرفت راست.

انّی لاحسد دارکم لجوارکم طوبی لمن اضحی لدارك جارا

قال: رسول اللّه صم «ان اللّه عزّ وجلّ اذا اسکن اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النّار بعث الی اهل الجنّة الرّوح الامین فیقول یا اهل الجنّة انّ ربّکم یقرئکم السلام و یأمرکم ان تزوروه الی فناء الجنّه و هو ابطح الجنّه تربته المسك و حصباؤهُ الدّر و الیاقوت و شجره الذّهب والرّطب و ورقه الزّمرّد، فیخرج اهل الجنّـة مستبشرین مسرورین فثمّ مجمعهم وثمّ تحلّ لهم کرامة اللّه عزّ وجلّ والنّظر الی وجهه وهو موعودُ اللّه انجزه لهم قال فیأذن اللّه لهم فی السماع والاکل والشرب وتکون حلل الکرامة.

ثمّ ینادی مناد یا اولیاء اللّه هل بقی مما وعدکم ربکم شیأ فیقولون لا. قد انجزلنا ماوعدنا ومابقی شی الا النّظر الی وجه ربّنا عزّوجلّ قال فیتجلّی لهم الرّبّ عزّوجلّ فی حجب، فیقول: یا جبرئیل ارفع حجابی لعبادی حتی ینظروا الی وجهی. فیرفع الحجاب الاوّل فینظرون الی نور من الرّبّ عزوجل، فیخرّون له سجّداً. فینادیهم الرّبّ عزوجل یاعبادی ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدارعمل انّما هی دار ثواب. فیرفع الحجاب الثانی فینظرون امراً هواعظم و اجل، فیخرون للّه حامدین ساجدین عارفین. فینادیهم الرّب عزوجلّ: ارفعوا رؤسکم انّهالیست بدار عمل انّما هی دار ثواب و نعیم مقیم. فیرفع الحجاب الثالث فعند ذلك ینظرون الی وجه رب العالمین تبارك وتقدّس فیقولون حین ینظرون الی وجهه سبحانه ماعبدناك حقّ عبادتك. فیقول کرامتی امکنکم من النّظر الی وجهی واحلتکم داری فیاذن اللّه عزوجلّ للجنّة ان تکلم فتقول: طوبی لمن تخلّدنی وطوبی لمن اعددت له. فذلك قوله: عزوجلّ «طوبی لهم وحسن مآب».

٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ویوم نحشرهم جمیعاً**» آن روز که ایشان‌را باهم آریم همگان «**ثم نقول للذین اشرکوا**» آنگه گوئیم ایشانرا که خداوند خویش‌را انباز گفتند «**مکانکم**» برجای باشید «**انتم وشرکاؤکم**» هم شما و هم انبازان خویش که مرا می گفتید «**فزیلنا بینهم**» میان ایشان جدائی افکنیم (۱) «**وقال شرکاؤهم**» آنگه آن شرکا گویند [مشرکانرا] «**ماکنتم ایانا تعبدون (۲۹)**» هرگز شما مارا نپرسیدید

(۱) اوکنیم. (نسخه الف)

« **فکفی بالله شهیداً بیننا و بینکم** » میان ما و میان شما خدای گواه بسنده است « **ان کنا عن عبادتکم لغافلین (۳۰)** » که ما از پرستش شما هرگز آگاه نبودیم.

« **هنالك** » آنجا [در آن‌وقت و آن هنگام] « **تبلوا کل نفس ما اسلفت** » برگیرد هر تنی کرد خویش و پاداش آنچه‌پیش فرافرستاد [از کردار] « **وردوا الی الله** » و باز برند ایشانرا از تعلّل و تعلّق با حقیقت حکم الله که در آن کرد. « **مولاهم الحق** » خداوند ایشان مدبّر و متولّی کار ایشان خدااست براستی وسزا [نه آنچه ایشان ساخته‌اند از بتان] « **وضلّ عنهم ماکانوا یفترون (۳۱)** » و هرچه جز از او که می‌پنداشتند و می‌فرا ساختند ومی پرستیدند همه گم گشت [و ناچیز و بیهوده].

قل ـ بگو [پیغامبر من] « **من یرزقکم** » آن کیست که روزی میدهد شما را « **من السماء والارض** » از [آب] آسمان و [نبات] زمین « **امّن یملك السمع والابصار** » یا آن کیست که شنوائی در گوشها و بینائی در چشمها آفریند و آن تواند « **ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی** » و کیست آنکه بیرون آرد زنده از مرده وبیرون می‌آرد مرده از زنده « **ومن یدبّر الامر** » وآن کیست که کار میراند ومیسازد و میدارد وساخته می‌سپارد « **فسیقولون الله** » تا گویند ایشان [وجواب دهند که سازنده و کنندۀ آن همه] الله است « **فقل افلا تتّقون (۳۲)** » پس ایشانرا گوی بنه پرهیزید ازخشم و عذاب او.

« **فذلکم الله** » او که آن میکند الله است « **ربکم الحقّ** » خداوند شما براستی و سزا « **فماذا بعد الحق الّا الضّلال** » پس راستی چیست جز از گمراهی؟ « **فانی تصرفون (۳۳)** » شما را ازوچون برمی گردانند؟

« **کذلك حقّت کلمة ربك** » آن آنست که درست و راست و بودنی از خدا سخن برفت « **علی الذین فسقوا** » بحکم برایشان که اینجا فاسق‌اند [و کافر] « **انّهم لایؤمنون (۳۴)** » که ایشان نتوانند گروید.

« **قل** » [مشرکانرا] بگوی « **هل من شرکائکم** » ازاین انبازان شما کس هست؟ « **من یبدؤ الخلق** » که خلق درین جهان آرد وایشانرا جهان سازد؟ « **ثم یعیده** »

پس باز جهان دیگر برد [وایشانرا جهان سازد] « **قل الله** » هم تو گوی خدایست « **یبدؤ الخلق ثم یعیده** » که امروز این جهانیانرا جهان سازد و باز فردا ایشان را جهان سازد « **فانّی تؤفکون (۳۵)** » شما را از وچون می بر گردانند ؟

« **قل هل من شرکائکم** » بگوی هست از این انبازان شما « **من یهدی الی الحق** » کسی که راه نماید براستی ؟« **قل الله یهدی للحق** » گوی خدای آنست که راه نماید براستی « **افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع** » پس آنکس که راه نماید براستی سزاتر است کـه برطاعت او روند ؟« **ام من لایهدی الا ان یهدی** » یا آنکس که راه ننماید مگر که اورا راه نمایند ؟« **فمالکم کیف تحکمون (۳٦)** » پس چه رسید شما را وچه حکم است که می کنید .

« **وما یتبع اکثرهم الاّ ظنّاً** » و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت « **انّ الظن لایغنی من الحق شیأ** »وپنداشت بجای حق هیچ بکار نیاید [و ببدل راستی هیچ نوایی نیاید] « **ان الله علیم بما یفعلون (۳۷)** » الله تعالی داناست بآنچه ایشان می کنند .

« **وماکان هذا القرآن ان یفتری من دون الله** » این قرآن نامه‌ای نهاده ازسخن کسی جزاز خدای نیست « **ولکن تصدیق الذی بین یدیه** » لکن سخنی است گواه آن کتاب را که پیش فا آمد « **وتفصیل الکتاب** » و پیدا کردن و روشن کردن و گشاده نمودن است « **لاریب فیه من رب العالمین (۳۸)** » شك نیست در آن که از خداوند جهانیان است .

« **ام یقولون افتریه** » میگوید که این مرد نهاد آنرا از خود ؟« **قل فأتوا بسورة مثله** » گوی یك سورت آرید مانند این «**وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین (۳۹)** » وانگه اگر راست میگوئید وتوانید هر کرا خواهید پس آن خدای می خوانید .

«**بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه**» [دروغی نیست وفرانهاده این قرآن] بلکه دروغ شمردند چیزی را که آن در نیافتند وبعلم خویش بدان نرسیدند« **ولمّا یاتهم تاویله**» وبایشان نیامد ودرفهم ایشان نگنجید حقیقت آن« **کذلك کذب الذین من**

قبلهم » همچنانکه اعـدای انبیاء که پیش از **قریش** بودند [پیغام الله واخبار غیب که درنیافتند] دروغ شمردند « **فانظر کیف کان عاقبة الظالمین** (۴۰) » درنگر که سرانجام ستمکاران چون بود .

« **ومنهم من یؤمن به** » از ایشان کس هست که باین نامه گرویده است « **ومنهم من لایؤمن به** » و هست از ایشان کس که باز نگرویده است « **وربّك اعلم بالمفسدین** (۴۱) » و خداوند تو داناتر دانای است بمفسدان و تباه کاران .

« **وان کذّبوك** » واگر ترا دروغ زن خوانند « **فقل لی عملی و لکم عملکم** » گوی کرد من مرا است و کرد شما شمارا « **انتم بریئون ممّا اعمل** » شما از آنچه من میکنم بیزار « **وانا بریٔ ممّا تعلمون** (۴۲) » و من از آنچه شما میکنید بیزار .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « ویوم نحشرهم جمیعاً » ای - الکفار و آلهتهم و « جمیعاً » نصبٌ علی الحال . میگوید : آن روز که کافران و بت پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم . حشر در **قرآن** برد و معنی است : یکی بمعنی جمع ونظیر آن در **سورة الفرقان** است « ویوم نحشرهم وما یعبدون من دون الله » و در **سورة الکهف** « وحشرناهم » و در **سورة التکویر** « واذا الوحوش حشرت » و در **سورة النمل** « حشر لسلیمان جنوده » ودر **سورة ص** « والطّیر محشورة » ونظائر این در **قرآن** فراوان است همه بمعنی جمع . وجه دیگر حشر بمعنی سوق است چنانکه درسورة **والصافات** گفت: « احشروا الّذین ظلموا وازواجهم » ای - سوقوا الّذین اشرکوا و قرناء هم الشّیاطین بعدالحساب الی صراط الجحیم . ودر **بنی اسرائیل** گفت : « ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم » یعنی - نسوقهم علی وجوههم الی النّار . ودر **سورة طه** گفت : « ونحشر المجرمین » ای - نسوق المجرمین یومئذ بعد الحساب « الی جهنم زرقاً » .

« قوله : « ثمّ نقول للذین اشرکوا » یعنی عبدة الاوثان « مکانکم » این مکانکم در آن موضع است که کسی سخنی درخواهد گرفت با کسی با کاری ودرمفتتح کار وسخن خویش گوید: باش تا گویم. وعرب این برسبیل وعید وتهدید گوید، چنانکه عجم گویند:

باش که من با تو کار دارم . وهو منصوب علی الامر المضمر فیه یعنی - انتظروا مکانکم حتّی نفصل بینکم « انتم » تأکیدٌ له «وشرکاؤکم » عطف علیه ، « فزیلنا بینهم » من قولك زلت الشیٔ عن مکانه ازیله اذا نحیّته عن مکانه ، وزیلنا للکثرة والمبالغة . ای - فرقنا بین المشرکین وشرکائهم . این آنکه بود که معبودان باطل وعابدان را ازهم جدا کنند و از یکدیگر بیزاری گیرند، چنانکه آنجا گفت : « اذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا » الایة . ایشانرا جدا کنند وبر دیدار یکدیگر بدارند تا آن شرکا گویند مشرکانرا « ما کنتم ایّانا تعبدون » بترسند و دست بانکار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند « کفی بالله شهیداً بیننا و بینکم » ای - الله الشاهد علی صدقنا بانّا لم نشعر بعبادتکم وما کنّا عن عبادتکم الّا غافلین لانّا کنا جماداً لانسمع ولانبصر و لانعقل .

« هنالك » ای - فی ذلك الوقت « تبلوا » ای - تقاسی « کلّ نفس جزاء ماعملت » کقوله : « فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یرهُ » الایة . وبرقراءت **حمزه** و **کسائی** تتلوا ای - تقرأ کلّ نفس صحیفتها . از نامه برخواند هر کس آنچه پیش فرا فرستاد از کردار . وقیل: « تتلوا » ای - تتبع کل نفس ماقدمت- برپی آن ایستد هر کس که پیش فرا فرستاد از کرد خویش مطیع برپی طاعت تا بسرای مطیعان وعاصی برپی معصیت تا بسرای عاصیان . وفی الخبر ان المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فی احسن صورة فیتبعه حتی یدخله الجنة . والکافر یمثل له عمله فی اقبح صورة فیتبعه حتّی یدخله النّار «وردّوا الی الله» ای - الی حکمه وحده « مولاهم الحقّ » فالحق من صفة الله عزوجلّ ومن قرأ الحقّ بالرّفع ، فالمعنی هو مولاهم الحقّ لامن جعلوا معه من الشرکاء . « وضل عنهم ماکانوا یفترون» ای - ماکانوا یقولون علیه و یثقون به و یدّخرونه لیوم حاجتهم .

« قل یا **محمد** «من یرزقکم من السماء» المطر « والارض » النبات «ام من یملك السمع والابصار » ای - من یقدر علی خلق السمع والابصار « و من یخرج الحی من المیّت» ای - من یخرج الفرخ من البیضة والانسان من النطفة «ویخرج المیّت من الحی» یخرج النطفة من الانسان والبیضه من الطیر . من یخرج المؤمن من الکافر

والکافر من المؤمن «ومن یدبّر الامر العالمین» ینظر فیه و ینقض و یبرم «فسیقولون الله» ای ـ فیجیبونك عند سؤالك انّ القادر علی هذه الاشیاء الله ولا یکذبون فیه «فقل افلا تتقون» الله ان یعاقبکم علی اتخاذکم الاصنام. چون میدانید واقرارمیدهید که آفریدگار و کردگار همه الله است نترسید از عقوبت وی که با این دانش بتان را میپرستید ؟

«فذلکم الله ربّکم الحقّ» ای ـ الذی هذا کله فعله هوالحق لیس هؤلاء الذین جعلتم معه شرکاء «فماذا بعد الحق الا الضلال» ای ـ «اذا کان الحق عبادة الله فعبادة غیره ضلال باطل «فانّی تصرفون» من این تصرفون عن عبادته و انتم مقرّون بانّه خالق الکلّ و مدبّر الامر کیف تصرف عقولکم الی عبادة من لایرزق ولا یحیی؟ ولایمیت» آنگه «انّی» تفسیر کرد وحقیقت آن پیدا کرد گفت: «کذلك حقّت کلمةُ ربّك» وبر قراءت **مدنی** و **شامی** کلمات ربّك . ای وجب حکمه و علمه السّابق «علی الّذین فسقوا» کفروا «انّهم لایؤمنون» .

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» کانوا مقرّین بانّ الله یبدؤ الخلق وانّ الاصنام لاتخلق شیئاً وفیهم من یقرّ بالاعادة «قل» ای ـ فان اجابوك، والاّ فقل انت اذلا جواب الاّ هذا «الله یبدؤ الخلق ثمّ یعیده فانّی تؤفکون» کیف تصرفون عن قصد السّبیل .

«قل هل من شرکائکم» یعنی آلهتهم «من یهدی الی الحقّ» من یرشد الی دین الاسلام فاذا قالوا لا ، ولابدلهم منه «قل الله یهدی للحق» یقال هدیت الی الحق وهدیت للحق بمعنی واحد . «افمن یهدی الی الحقّ احقّ ان یتّبع» امره وطاعته «امّن لایهدّی» این حرف بر پنج وجه خواندهاند **شامی** و **مکی وورش** لایهدّی بفتح یا و ها و تشدید دال خوانند اصله یهتدی فادغمت التّاءُ فی الدّال لانّها من مخرجها و نقلت فتحة التّاءِ المدغمة الی الهاءِ» اهل **مدینة** بی **ورش**، یهدّی بسکون ها و تشدید دال خوانند «تُرکت الهاءُ علی حالتها قبل الادغام فجمعوا بین ساکنین کقوله «یخصّمون» **حفص و یعقوب** یهدّی بفتح یا و کسرها وتشدید دال خوانند، فراراً من التقاءِ الساکنین مع اتّباع الهاءِ الدّال فی الکسر » **عاصم** و **رویس** یهدّی بکسر یا و ها وتشدید دال خوانند،

اتّباعاً للکسرة الکسرة اصل این همه یهتدی است واین تشدید «ها» ازبهر اندراج تا است در دال. وجه پنجم قراءة **حمزة وکسائی** است، یهدی بفتح یا وسکون‌ها و تخفیف دال، و باین قراءت هدی بمعنی اهتدی است تقول العرب هدیته فهدی. کقولهم جبرتهُ فجبر. میگوید: آن خداوند که راه نماید براستی سزاتر است که برطاعت او روند یا آن بتان که بخویشتن خود نتوانند که راست روند مگر که راه نمایند ایشانرا وراست روانند: والاصنام وان هدیت لم‌تهتد لکن لمّا اتّخذُوها آلهة عبرّ عنها کما یعبّر عمّن یعلم کقوله: «انّ الّذین تدعون من دون الله عبادٌ امثالکم» وقیل معناه، امّن لا یمشی الاّ ان یحمل ولا ینتقل عن مکانه الاّ ان ینقل وهی الاصنام و قیل: اراد به الرؤساءَ المضلّین.

«فمالکم» اینجا سخن تمام‌شد. میگوید: ایّ شیءٍ لکم فی عبادة الاوثان؟ چه حاصل است شما را در پرستش بتان و چه چیز یافتید از آن؟ آنگه گفت: «کیف تحکمون» چه حکم است این که خدایرا جلّ جلاله شریك وانباز میگوئید وبتانرا باوی برابرمی‌نهید؟ «ومایتبّع اکثرهم» ای ـ کلّهم وقیل، رؤساؤهم لانّ السّفلة یتّبعون قولهم «الّا ظنّاً» یظنّون الباطل حقاً والاصنام آلهة فیدینون به ویدعون النّاس الیه و یقولون انّها تشفع لهم عندالله. واصل الظّنّ وقوع معنیً فی النّفس قبل تحقیقه او تزییفه فیستعمل مرّةً للتحقیق فیکون الیقین کقوله: «الّذین یظنّون انّهم ملاقوا ربّهم» ویستعمل مرّةً للتّزییف فیکون الکذب والباطل. کقوله: «وانّ الظّنّ لایغنی من الحقّ شیأ» ای ـ إنّ الظّن لایقوم مقام العلم وذلك فیما تعبّدالانسان بعلمه کالتّوحید واصول الدّین. فامّا الفروع فالعمل بالظّن فیها جایزٌ «انّ الله علیمٌ بمایفعلون» من اتّباع الظّنّ و اعتقاد الباطل.

«وماکان» هذاالقران» **قریش** میگفتند این **قران محمد** ازبرخویش نهاده‌است ووی‌ساخته. ونیز میگفتند: «ائت بقرآنٍ غیرهذا اوبدّله» این جواب آنست. میگوید: این قرآن نهاده وساخته کسی‌نیست جز کلام‌خداوند ونامه وسخن‌وی‌نیست. و **عرب** «کان» گویند بی‌خبر، اشارت فراقدم. معنی آنست که: «وماهذا القرآن ان یفتری

من دون الله .» **زجاج** گفت :«وماكان هذا القرآن» افتراء من البشر. هذا كقولهم ما كان هذا الكلام كذباً «ولكن» كان «تصديق الذى بين يديه» اى - بين يدى القرآن من البعث والحساب. والقرآن تقدمه، وقيل «تصديق الذى بين يديه» اى- كتب الله المنزلة قبله. ميگويد: اين **قرآن** گواه آن كتابها است كه پيش ازين آمد، در آن همانست كه در **تورية**(۱) و **انجيل** . كه همه يكديگر را گواه است وسخنى راست است ازيك جا .

«وتفصيل الكتاب» يعنى - «تفصيل» المكتوب من الوعد لمن آمن والوعيد لمن عصى وقيل: «تفصيل الكتاب» يعنى تبيين ما كتب عليكم وفرض «لاريب فيه من ربّ العالمين» لاشك فى نزوله من عند ربّ العالمين ولا تهمة انّه من جلّ جلاله لانّه فى اعلى طبقات البلاغة بحسن النّظام و الجزالة .

«ام يقولون افتريه» **بوعبيده** گفت. اين «ام» بمعنى واو است يعنى -«ويقولون افتريه» **محمد** من قبل نفسه «قل» يا **محمد** محتجّاً عليهم «فأتوا بسورةٍ مثله» اى- مثل **القرآن** فى النّظم والبيان . اينجا «بسورةٍ مثله» گفت، جاى ديگر «بعشر سورٍ مثله» گفت، جاى ديگر «بحديثٍ مثله» گفت. اوّل ده سورت درخواست ازايشان، چون نتوانستند بايك سورت آورد، چون نتوانستند بايك حديث آورد. آنكه گفت : چون خود عاجز آمديد از آوردن مثل آن ديگران را بيارى گيريد .«وادعوا من استطعتم من دون الله» اى- من هوَ فى التّكذيب مثلكم يريدُ استعينوا بمن شئتم واطعتم سوا الله ليعاونوكم عليه «ان كنتم صادقين» انّ **محمداً** يقوله من نفسه .

«بل كذّبوا بما لم يحيطوا بعلمه» **حسين فضل** را گفتند: هل تجد فى **القرآن**، من جهل شيئاً عاداهُ؟ قال نعم، فى موضعين قوله :«بل كذّبوا بما لم يحيطوا بعلمه» وقوله: «واذلم يهتدوا به فسيقولون هذا افكٌ قديمٌ» همانست كه گفته‌اند: والجاهلون لاهل العلم اعداءٌ . النّاس ابناء مايحسنون واعداءُ مايجهلون. ونظيره قوله :«اكذّبتم بآياتى ولم تحيطوا بها علماً» .

«بل كذّبوا بما لم يحيطوا بعلمه» يعنى - **القرآن** «ولمّا ياتهم تأويله» لم يعرفوا حقيقتهُ و ما فيه من النّور والهدى والبيان . وقيل «بل كذّبوا بما لم يحيطوا

---

(۱) توريت . (الف)

بعلمه» بما فی القرآن من الجنّة والنّار والبعث والقیامة «ولمّا یاتهم تأویله» ای ـ لم یأتهم، و سیأتیهم حقیقة ما وعدوا فی الکتاب، انّه کائن من الوعید ونازل بهم من العذاب «کذلك کذّب الذّین من قبلهم» یعنی ـ کفّار الامم الماضیة بالبعث والقیمة. «فانظر کیف کان عاقبة الظّالمین» آخر امر المشرکین بالهلاك والعذاب. «کیف» فی موضع نصبٍ علی خبر «کان» ولایجوز ان یعمل فیها «انظر» لانّ ما قبل الاستفهام لایعمل فیه.

«ومنهم من یؤمن به» این آیت درشأن اهل کتاب فرو آمد. میگوید: ازایشان کس هست که گرویده است چون **عبدالله سلام** ویاران وی. و کس هست که نگرویده است چون دیگر **جهودان**. **زجاج** گفت معنی آنست که ازایشان کس است که میداند که این **قرآن** ورسول حقّ است و بدل راست میداند وتصدیق میکند امّا معاند است وبرطریق معاندة اظهار کفر میکند. و ازایشان کس است که خود نمیداند، درشك است و تصدیق نمیکند. وگفته‌اند این آیت درشأن اهل **مکه** است یعنی ـ ومن قومك یا **محمد** من سیؤمن بالقران. از قوم تو کس هست که هنوز ایمان نیاورده امّا خواهد آورد، که در علم خدا رفته که ایمان آرد. و کس هست که هرگز ایمان نیارد، که در علم خدا رفته که کافر میرد و ایمان نیارد «وربّك اعلم بالمفسدین» الّذین لایؤمنون.

«وان کذّبوك فقل لی عملی ولکم عملکم» این آیت منسوخ است بآیت قتال، ونظیرش آنست که گفت: «لکم دینکم ولی دین» لنا اعمالنا ولکم اعمالکم. میگوید: لی جزاءُ عملی ولکم جزاءُ اعمالکم «انتم بریئون ممّا اعملُ وانابریءٌ ممّا تعلمون» لاتواخذون بعملی ولااوخذ بعملکم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی(۱) «و یوم نحشرهم جمیعاً» الآیة. کردگار قدیم، جبّار نام دارعظیم، جلّ جلاله وعظم شأنه خبر میدهد از هیبت وسیاست روز رستاخیز، روز حشرونشر، روز عرض وشمار، روزمحاسبت ومسائلت خلق اوّلین و آخرین جمع کرده،

(۱) وتقدس (الف)

دیوان مظالم فرونهاده، ترازوی عدل درآویخته، دوزخ آشفته، بر گستوان سیاست برافکنده، وآنرا بعرصات حاضر کرده، شعلهای آتش حسرت ازدلها برافروخته، جانها بلب رسیده، دوست ودشمن آشنا وبیگانه ازهم جدا کرده، آن ساعت ازجناب جبروت ودرگاه عزّت بحکم سیاست ندای قهر آید بعابد ومعبود باطل «مکانکم انتم وشرکاء کم» این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با(۱) تو پردازم. جای دیگر برعموم گفت: «سنفرغ لکم ایّه(۲) الثّقلان» آری باشما پردازیم ای جنّ وانس، آنگه معبودان باطل چون آن هیبت وسیاست بینند ازعابدان خویش بیزاری گیرند، عابدان برایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست که ما را از راه ببردند وچنین فرمودند، جواب دهند بتان وطواغیت که «کفی باللّٰه شهیداً بیننا وبینکم ان کنّا عن عبادتکم لغافلین» خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی همتا میداند و گواهاست که می ندانستیم وازعبادت وطاعت شما بیخبر بودیم، جماد بودیم بی حیوة وبی صفات وبی معنی، نه سزای پرستیدن داشتیم، نه زبان فرمودن. آنگه عاقبت مناظرهٔ ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند، هم عابد را وهم معبود را، چنانکه میگوید جلّ جلاله «انّکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنّم انتم لها واردون» تا ترا معلوم گردد که هرطاعت که نه خدایراست امروز محالست و فردا وبال و نکالست.

«قل من یرزقکم من السّماءِ والارض» خبر میدهد که درهفت آسمان وزمین خدای ست که آفریدگاراست وروزی گماراست، ودرآفریدن یکتا ودرروزی(۳) دادن بی همتا، می آفریند بقدرت فراخ بی معونت؛ روزی میدهد از خزینه فراخ بی مؤنت. خبردرست است از مصطفی ص «یدالله ملأی لا یغیضها نفقة سحّاء اللّیل والنّهار».

«قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثمّ یعیده» قدرت بر کمال، قدرت آفریدگار است که جهانرا آفریننده است وآغاز کننده، وآنگه گذشته را باز پس آرنده، وکهنه را نو سازنده، ازنیست هست بیرون آرد و آنگه آن هست به نیست آرد، هرچیزی را ضدّ وی تواند وهر کاری را عکس وی راند، بند و گشاد وقطع و وصل وجبر و کسر همه تواند، وسرّ آن داند، سنّیی باقدری مناظره کرد وهر یکی

(۱) واتو (الف) (۲) ایها (الف) (۳) درّوزی (الف)

مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قَدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حقّ. آن قدری میوه‌یی از درخت بگرفت گفت: الیس انا فعلت هذا؟ نه کردهٔ من‌است‌این‌فعل، نبینی که من کردم وتوان‌منست؟ سُنّی گفت: اگر تو کردی وتو گسستی، چنانکه بگسستی بپیوند، وبجای خویش باز بر. آن‌قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال **ابن عطاء** فی قوله: «یبدؤُ الخلق ثمّ یعیده» قال: یبدؤُ باظهار القدرة فیوجد المعدوم، ثمّ یعیده باظهار الهیبة فیفقد الموجود، یبدؤ بکشف الاولیاءِ فیمحو کلّ خاطرٍ سواه ثمّ یعید فیبقی بابقائه، فلذلک عظم حال العارف و دلیله قوله: «قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق» الآیة. حق نامی است ازنامهای‌خداوند جلّ جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است وبخدایی سزاست وبقدر خود بجا است، بوده وهست و بودنی همه رفتنی اند ووی باقی، موجود دل دوستان، مشهودجان‌عارفان، نه‌تغیّرپذیر نه‌حال‌گرد، بسزاوارخدایی‌راجاودان. وبرلسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود ازآنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات پیوستند آنگه ازشهود صفات با شهود ذات افتادند، اوّل نظارهٔ صنع کردند، پس از صنع‌درگذشتند، نظارهٔ صفات کردند. بازنظارهٔ صفات‌بگذاشتند، نظاره ذات کردند. نظاره صنع را گفت: اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض» نظارهٔ صفات را گفت: «وما تکون فی شانٍ وما تتلوا منه من قرآن» الآیة. نظاره ذات را گفت: «قل‌الله ثمّ ذرهم» و **مصطفی** ص» در نظارهٔ فعل گفته: اعوذ بعفوك من عقابك. ودرنظارهٔ صفات گفته: اعوذ برضاك من سخطك، ودرنظارهٔ ذات گفته: اعوذ بك‌منك. آنگه از دیدن خود نیز در گذشت، ازصفات خود مجرّد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: «لااحصی ثناء علیك». بازقدم برتر نهاد برمقام بقا ازحقیقت افراد نشان داد گفت: «انت کما اثنیت علی نفسك» اوّل مقام استدلال است دیگرمقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیوة، پنجم مقام بقا.

پیرطریقت برموز این معانی اشارت کرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم عارف بنیستی خود زنده‌است ای ماجد قیوم همه درآرزوی دیدار اند

ومن در دیدار گم(۱) سیل که بدریا رسیداز آن سیل چه معلوم، جهان از روز پراست ونابینای مسکین محروم.

خصمان گویند کین سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

٥- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ومنهم من یستمعون الیك**» وازایشان کسان‌اند که می‌نیوشند بتو «**افانت تسمع الصمّ**» توهیچ توانی که کران‌را شنوائی «**ولو کانوا لایعقلون**(٤٢)» ایشان که کرانند نتوانند که دریابند.

«**و منهم من ینظر الیك**» و از ایشان کس است که می‌نگرد بتو «**افانت تهدی العمی**» توهیچ توانی که نابینایان را راه نمائی «**ولو کانوا لایبصرون**»(٤٣) چون توانی وایشان نمی‌بینند.

«**انّ الله لایظلم الناس شیئاً**» الله برمردمان ستم نکند هیچ. «**ولکنّ الناس انفسهم یظلمون**»(٤٤) لکن مردمان برخویشتن ستم میکنند.

«**ویوم نحشرهم**» وآن روز که‌ایشانرا بهم کنیم وجمع آریم «**کان لم یلبثوا**» گوئی که ایشانرا درنگ نبود پیش از آن هرگز «**الا ساعة من النّهار**» مگر یك ساعت ازروز «**یتعارفون بینهم**» آشنائی بایکدیگر فرامیدهند [درمحشر] «**قدخسر الذین کذّبوا بلقاءالله**» زیان‌کار گشتندایشان که دروغ شمردند رستاخیزرا وشدن بخدای، ودیدار او «**وماکانوا مهتدین**»(٤٥) وایشان برراه نبودند.

«**وامّا نرینّك**» واگربتونمائیم [درحال‌زندگی‌تو] «**بعض الذی نعدهم**» چیزی از آنچه مشرکان قریش را می وعده دهیم [ازعذاب] «**اونتوفینّك**» یا ترا پیش بمیرانیم [از آنکه ایشانرا عذاب کنیم] «**فالینا مرجعهم**» باز گشت ایشان آخر باما است «**ثم الله شهید علی مایفعلون**»(٤٦) و آنکه الله گواست برآنچه ایشان میکنند [وبآن دانا].

«**ولکل امّة رسول**» هرامّتی را پیغامبری است [از الله بایشان] «**فاذا جاء**

---

(۱) گوم (ج)

رسولهم » چون رسول آمد بایشان «**قضی بینهم بالقسط** » میان ایشان و میان پیغامبر ایشان کار بر گزارند بدادو سزا «**وهم لا یظلمون**(٤٧)» و برهیچ کس از ایشان ستم نجویند [وپیش از آگاه کردن بنه گیرند].

« **و یقولون متی هذاالوعد**(٤٨) » میگویند که هنگام این خاست از گور کی‌است؟« **ان کنتم صادقین**(٤٨) »اگرمی‌راست گوئید[که مابازانگیختنی‌ایم].

« **قل** » بگو[ای **محمد**]« **لا املك لنفسی ضراً** »من‌خویشتن‌را نتوان گزند باز داشتن دارم « **ولا نفعاً** » ونه توان سود یافتن « **الا ماشاءالله** » مگر آنچه الله خواهد [مرااز گزند وسود] « **لکل امّة اجل** »هلاك گشتن‌ومردن‌هر گروهی‌راهنگامی است « **اذا جاء اجلهم** » چون هنگام ایشان در رسد « **فلا یستأخرون ساعة** » از آن هنگام‌نه یك‌ساعت باپس نشینند « **ولایستقدمون**(٤٩)» ونه‌یك‌ساعت پیش‌شوند.

« **قل** » بگو [یا **محمد**] « **ارایتم ان‌اتیکم عذابه**» چون‌بینید اگر بشماآید عذاب‌او [وناگاه‌بپای‌شود رستاخیز]«**بیاتاً اونهاراً** »به‌شبیخون‌یابروز «**ماذا یستعجل منه‌المجرمون**»(٥٠) » چه چیز است ازآنکه بد کاران و کافران بآن می‌شتابند.

« **اثمّ اذا ماوقع آمنتم به** » پس آنکه آن بیفتاد بخواهید گروید بآن ؟ « **ءآلآن** »[تاشمارا گویند] که اکنون‌است«**وقد کنتم‌به تستعجلون**(٥١)»وهمه عمر خویش بآن می‌شتابیدید [بسخن ومیگفتید که کی] .

« **ثمّ قیل للذین ظلموا**» آنکه ستم کاران را گویند « **ذوقوا عذاب الخلد** » چشید عذاب جاویدی « **هل تجزون الا بماکنتم‌تکسبون**(٥٢)» شمارا پاداش دهند مگر بآنچه میکردید «**ویستنبئونك**» خبر می‌پرسند از تو « **احقّ هو** » که خود راست است این خبر رستاخیز «**قل‌ای وربّی** » بگو آری بخدای من « **انه لحق** » که‌این‌خبرراست است «**وما انتم بمعجزین**(٥٣)»وشما پیش‌نشوید‌واورا درخودعاجز نیارید «**ولو انّ لکل نفس ظلمت**» واگرهر کسی را که[کافرشد]وبرخود ستم‌کرد «**مافی‌الارض**» اورا ملك بودهرچه درزمین است « **لا فتدت به** » خویشتن رابآن باز خرید جوید و نیابد « **واسرّوا الندامة** » و پشیمانی خویش در دل نهان دارند «**لمّارأوالعذاب**» آنکه که عذاب بینند «**و قضی بینهم بالقسط**» ومیان ایشان کار

بر گزارند بسزاو داد «**وهم لایظلمون** (٥٤)» وبر هیچ کس از ایشان ستم نکنند.

«**الا**» آگاه باشید وبدانید.

«**انّ للّه مافی السّموات والارض**» که خدایرا است هر چه در آسمان وزمین است «**الا انّ وعدالله حق**» آگاه باشید که گفت خدا راست است «**و لکنّ اکثرهم لایعلمون** (٥٥)» لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

«**هو یحیی ویمیت**» اوست که مرده زنده میکند وزنده می‌میراند «**و الیه ترجعون**(٥٦)» وشمارا همه بااو خواهند بُرد.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ومنهم من یستمعون الیك» این آیت درشأن مستهزیان آمد که استماع ایشان بتعنّت واستهزا بود، لاجرم می‌شنیدند وایشان را در آن هیچ نفع نبود، وایشان را بکار نیامد، همچون کسی که کر باشد وخود به اصل هیچ نشنود. و گفته‌اند: سمع درقرآن بر دو وجه است: یکی سمع ایمان است بدل، چنانکه درسورت **هود** گفت: «ماکانوا یستطیعون السّمع» ای ـ لم یطیقوا سمع الایمان بالقلب. و در سورة **الکهف** گفت: «وکانوا لا یستطیعون سمعاً» یعنی سمع الایمان بالقلوب.

«افانت تسمع الصّمّ» هم ازین باب است. وجه دیگر سمع است بگوش سر، چنانکه در سورة **هل اتی** گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای ـ سمیع الاذنین. ودر **آل عمران** گفت: «انّنا سمعنا منادیاً» یعنی **محمداً** ص ینادی بالایمان. «ومنهم من یستمعون الیك» هم ازاین باب است که این استماع بگوش سر است «افانت تسمع الصّمّ» یا**محمد** توچون توانی که کران را بگوش دل شنوا کنی؟ ایشانرا دریافت نیست وهدایت نیست که ایشانرا راه ننمودیم.

«ومنهم من ینظر الیك» این نظر چشم سر است «افانت تهدی العمی» این نابینائی نابینائی دل است چنانکه جای دیگر گفت: «فانّها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور» میگوید: کافران و جهودان در تو می‌نگرند و معجزات و دلایل روشن می‌بینند و آن دیدن ونگرستن ایشانرا سود نمیدارد و بکار نیاید که

بصیرت دل وبینائی سر ندارند پس همچون نابینایان‌اند که خود باصل هیچ‌می‌نبینند. درین دو آیت بیان است که سمع را بربصر فضل است گوش را برچشم افزونی است درشرف، که عقل‌را ور سمع‌بست ونظربر(۱)چشم‌بست. و گفته‌اند: بصردرقرآن‌برسه وجه است: یکی دیدار دل‌است وبصیرت سر چنانکه درین آیت گفت: «ولو کانوا لایبصرون» یعنی الهدی بالقلوب، ودر سورة **الملائکة** گفت: «وما یستوی الاعمی والبصیر» یعنی بصیرالقلب بالایمان وهوالمؤمن. ودر سورة **الاعراف** گفت: «وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون» یعنی بالقلوب. دیگر دیدار چشم است چنانکه گفت: «فجعلناه سمیعاً بصیراً» ای بصیراً بالعینین. ودر سورة **یوسف** گفت: «فارتدّ بصیراً» یعنی بالعینین. ودر سورة **ق** گفت «فبصرك الیوم حدیدٌ» یعنی‌بالعینین. وجه سیوم‌بصیرت حجّت‌است چنانکه در سورة **طه** گفت: «وقد کنت بصیراً» یعنی‌بالحجة فی الدّنیا.

قوله: «انّ الله لایظلم النّاس شیئاً» لانّه یتصرّف فی‌ملکه وهو فی‌جمیع افعاله(۲) متفضّل اوعادلٌ «ولکنّ النّاس انفسهم‌یظلمون» بالکفر والمعصیة وفعلهم مالیس‌لهم‌ان یفعلوا والظّلم مالیس للفاعل ان یفعله. میگوید: الله برهیچ‌کس‌ظلم نکند وفعل‌وی بهیچ وجه ظلم نیست که جز تصرف درملك خود نیست اگر بنوازد فضل است واورا سزاست، واگر براند عدل‌است واو را رواست. اما بندگان برخود ظلم کردند که کفر و شرك آوردند وآن کردند که ایشانرا نرسد و نه سزاست که کنند. قرائت **حمزه وکسائی** «ولکن» بتخفیف، «النّاس» برفع ومعنی همانست.

«ویوم نحشرهم کان لم‌یلبثوا الّا ساعة من‌النّهار» روز قیامت مؤمن از پس شادی وامن وراحت که بیند، بودن خویش دردنیا ودر برزخ چنان فراموش کند که پندارد که یك‌ساعت بیش نبودست وکافر از اندوه وبیم ونومیدی که باو رسد وبیند چنان‌داند که دردنیا وبرزخ‌یك ساعت بیش‌نبودست‌مؤمن‌درشادی‌همهٔ(۳)اندوهان(٤) فراموش کند وکافر درغم همهٔ شادیها فراموش کند.

(۱) ور (الف) (۲) احواله (الف) (۳) هم (الف) (٤) اندهان (الف)

«یتعارفون بینهم» روز رستاخیز روزی دراز است واحوال آن در درازی روز میگردد از گوناگون هنگامی باشد که خلق در آن هنگام چنان باشند که «یفرّالمرء من اخیه وامّه وابیه» «ولا یسئل حمیم حمیماً» وهنگامی باشد که «یتعارفون بینهم» ای - یعرف بعضهم بعضاً معرفتهم فی الدّنیا، ثم تنقطع المعرفة اذا عاینوا اهوال القیامة. وقیل یتعرّف بعضهم من بعض مدّة لبثهم فی القبور. وقیل «یتعارفون بینهم» تعارف توبیخ لانّ کلّ فریق یقول للآخر انت اضللتنی و ما یشبه هذا.

«قد خسر الّذین کذّبوا» ای - خسر ثواب الجنّة وحظوظ الخیرات. «الذین کذّبوا بلقاءِالله» یعنی بالبعث والنشور «وما کانوا مهتدین» الی الایمان.

«وامّا نرینّك» این «ماء» صلت است وجالب آن نون مشدّد است وصلت سخن اینست «وان نرك» این رؤیت رؤیت بصراست یعنی - ان نرك «بعض الّذی نعدهم» من العذاب فی حیوتك «اونتوفینّك» ولم نرك ذلك «فالینا مرجعهم» فی القیامة.

«ثم الله شهیدٌ علی مایفعلون» عالمٌ بفعلهم وتکذیبهم فیجازیهم علیه، این «ثمّ» درین موضع کلمتی است از کلمات صلت در آن حکم تعقیب نیست و عرب «ثمّ» گویند وبعد گویند بی نیّت تعقیب، چنانکه گفت «بعد ذلك زنیم» ومعنی آیت آنست که اگر بتو نمائیم درین جهان درحال زندگی تو عذاب ایشان وانتقام کنیم از ایشان، واگر نه بعد از وفات تو در آن جهان عذاب کنیم و جزا دهیم. پس رب العالمین در حیوة پیغامبر بعضی عذاب ایشان بوی نمود روز بدر وعذاب آن جهانی ایشانرا خود برجا است وایشانرا میعاد. و گفته اند این آیت منسوخ است بآیت سیف.

«ولکلّ امّة» من الامم الماضیة «رسولٌ فاذاجاء رسولهم» او بلغتهم دعوته فلم یؤمنوا «قضی بینهم بالقسط» ای - اهلکوا ونجا المؤمنون و کان ذلك من الله عدلاً. میگوید: هر امتّی را از امتّهای گذشته پیغام بری بود آن پیغامبر بایشان آمدید و بردین حق دعوت کردید، پس اگر ایشان ایمان نیاوردندی ورسالت وی نپذیرفتندی وحجّت برایشان محکم گشتید وعذر برنده شدید، رب العالمین عذاب بایشان فرو گشادید گردن کشان ونا گرویدگان را هلاك کردید، ومؤمنانرا نجات بودید، واین ازخداوند جلّ جلاله عدل است و داد بسزا، همان است که جائی دیگر گفت «وما کنّا معذّبین

حتّی نبعث رسولاً » وقال تعالی : « رسلاً مبشّرین ومنذرین لئلاّ یکون للنّاس علی الله حجّةٌ بعدالرّسل » **مجاهد** گفت و **مقاتل** و **کلبی** « فاذاجآء رسولهم » یعنی یوم القیمة « قضی بینهم بالقسط » گفتند: روز قیامت ربّ العزّة گوید : « الم یأتکم رسلی بکتابی » رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامهٔ من برشما خواندند. ایشان گویند : مااتانالك رسولٌ ولا کتابٌ ، بما هیچ پیغامبر نیامد و نه هیچ نامه بما رسید پس رسولان آیند و برامّت خویش گواهی دهند بایمان و کفر ایشان. همان است که جائی دیگر گفت: « ویکون الرّسول علیکم شهیداً » جائی دیگر گفت : « وقال الرّسول یارب ّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً » وقال تعالی : « فکیف اذا جئنا من کلّ امّةٍ بشهیدٍ » الآیة . پس چون ایشان گواهی دادند « قضی بینهم بالقسط » میان ایشان کار بر گزارند و هر کسی را بسزای خود رسانند « وهم لا یظلمون » لایعذّبون بغیر ذنبٍ ولا یؤاخذون بغیر حجة ولا ینقصون من حسناتهم ولا یزادون علی سیّآتهم .

« ویقولون متی هذا الوعد » چون این آیت فرود آمد که « وامّا نرینّك بعض الّذی نعدهم » کافران گفتند: برسبیل استهزا این وعدهٔ عذاب که میدهی کی خواهد بود « ان کنتم » یا **محمد** انت واتباعك « صادقین » بنزول العذاب .

« قل یا **محمد** مجیباً لهم « لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الّاماشاء الله » ان املکه فکیف املك انزال العذاب . و گفته‌اند: « متی هذا الوعد » این وعد بعث است درهمه **قرآن** و معنی آنست که چون ایشان ازرستاخیز پرسند یا **محمد** توجواب ده که « لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً » بیان تاویل این آیت آنجا است که گفت : « قل لااملك لنفسی ضرّاً ولانفعاً الّا ماشاءالله » « ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر » ترامی پرسند که رستاخیز کی خواهد بود گوی من اگر غیب دانستمی خویشتن را از گزند(۱) نگاه داشتمی وبه هرچه خیر(۲) بودی رسیدمی ، وچون غیب ندانم اینجا که بودنی امروز چیست، چون دانم غیب رستاخیز که رستاخیز کی است؟ « لکلّ امّةٍ اجلٌ » ای- لهلاك کلّ امّة اجلٌ « اذاجاء اجلهم » وقت فناء اعمارهم « فلایستأخرون ساعة ولا یستقدمون » ای - لایتأخرون ولا یتقدّمون . **عمر خطاب** گفت: اوّل مایهلك من الامم الجراد .

(۱) کوژید وبهرچه خواهید ازخیررسید. (الف) (۲) در(ج)(چیز) است واین تصحیح قیاسی است.

« قل ارأیتم ان اتیکم عذابه » این عذاب درین آیت نام رستاخیز است و در **قرآن** آنرا نظائر است « انّ عذاب ربّك لواقعٌ ماله من واقع » آنروز را عذاب نام کرد که آنروز عذاب کافران است . ودر **قرآن** عذاب است مراد بآن مرگ ، وعذاب است مراد بآن رستاخیز ، و عذاب بحقیقت عذاب . « بیاتاً » ای - وقت بیاتٍ و هو اللّیل « او نهاراً » چون ایشان استعجال عذاب کردند و از رستاخیز بسیار می‌پرسیدند، فرمان آمد که یا **محمد** ایشانرا بگوی « ارأیتم ان اتیکم عذابه » چه‌بینید اگر این‌عذاب ناگاه بشما آید ورستاخیز ناگاه بپای‌شود بشب یابروز، شما بچه‌چیز می‌شتابید از آن، چه‌چیزاست از آن‌عذاب واز آن‌روز که کافران بآن می‌شتابند واین استفهام بمعنی تهویل و تعظیم است ای - ما اعظم مایلتمسون و یستعجلون .

« اثمّ اذا ماوقع آمنتم‌به » این « ثم » نه حرف عطف‌است که بمعنی‌حینئذٍ است واین استفهام بمعنی انکار است یقول احینئذٍ اذانزل العذاب صدّقتم بالعذاب فی‌وقت نزوله وآمنتم‌بالله وقت‌البأس . این‌جواب‌ایشانست که گفتند: چون‌عذاب معاینه بینیم ایمان‌آریم ، ایشانرا گویند درآن‌حال « الآن وقد کنتم به‌تستعجلون » تکذیباً و استهزاءً این همچنان است که فرا **فرعون** گفتند « الآن وقد عصیت قبل » جائی دیگر گفت: « یوم‌یاتی بعض‌آیات ربّك لاینفع نفساً ایمانها » الآیة .

« ثمّ قیل‌للّذین ظلموا » اشرکوا « ذوقوا عذاب‌الخلد » ای - علی‌الدّوام « هل تجزون » الیوم « الّا بما کنتم تکسبون » فی‌الدّنیا فما جزاءُ الشّرك الّاالنّار .

« ویستنبئونك » ای - یستخبرونك « احقٌ » مااخبرتنا به من‌العذاب والبعث. **مقاتل** گفت: **حیی‌ابن اخطب** چون به **مکه** آمد به **مصطفی**ص گفت یا **محمد** احقٌ مانقول ام‌باطل اباالجّد منك‌هذا ام‌انت هازلٌ؟ این‌جواب وی‌است « قل » **یامحمد** « ای وربّی » جائی دیگر گفت: « قل‌بلی وربّی » جایی دیگر گفت : « قل‌نعم » معنی هرسه لفظ آنست که آری حقّ است و راست « انّه لحقٌ » این « ها » باعذاب شود وبا **قرآن** وبا بعث وحساب ، ای - انّ ذلك لحقّ کاینٌ لامحالة « وما انتم بمعجزین » ای - سابقین فائتین .

« ولو انّ لکلّ نفسٍ ظلمت » ای - کفرت « ما فی‌الارض لافتدت به » ثمّ لم یقبل منه فداه ، همانست که جائی دیگر گفت: « وان تعدل کلّ عدلٍ لایؤخذمنها »

میگوید: اگر هرچه درزمین ملك کافر بود خواهد که خویشتن را بآن بازخرد روز قیامت، وفدای عذاب خویش کند، لکن ندا ازوی نپذیرند وعذاب ازوی باز نگیرند. «واسرّوا النّدامة» ای ـ اظهروها «لمّاراوا العذاب» پشیمانی‌ظاهر کنندآن روزلکن پشیمانی سودندارد وبکار نیاید. وقیل: «اسرّواالنّدامة» ای ـ کتموا النّدامة یعنی ـ الرّوساء من السفلةالّذین اضلّوهم «وقضی بینهم» ای ـ بین السفلة وبین الرّؤساء «بالقسط» بالعدل فیجازی کلّ علی صنعه. میگوید: مهتران وسروران کفره که سفلهٔ خودرا بی‌راه کرده بودند وایشان را بر کفر داشته، آن روز پشیمان شوند از کرد و گفت خویش، امّا آن پشیمانی ازسفلهٔ خود پنهان‌میدارند وظاهر نکنند تارب‌ّالعزة میان‌ایشان‌حکم کند وکاربر گزارد بعدل وراستی، وهر کس را آنچه سزای وی است از پاداش بوی دهد «وقضی بینهم بالقسط وهم‌لایظلمون» این آیت را حکم تکرارنیست که آنچه اوّل گفت درشأن قومی‌است واین درحق‌قومی دیگر. و گفته‌اند: این قضاء آنست که دوزخیانرا ازبهشتیان جدا کنند، بهشتیان را ببهشت فرستند ودوزخیان را بدوزخ، و بر کس ازایشان ستم نکنند.

«الا انّ للّه مافی‌السموات والارض» فلا مانع من عذابه ولا یقبل فداءً «الا انّ وعدالله حقٌ» و عده ووعیده کائنان لاخلف فیهما «ولکنّ اکثرهم لایعلمون» البعث «هویحیی» للبعث «ویمیت» فی‌الدّنیا «والیه ترجعون» فی‌الآخرة

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی: «و منهم من یستمعون الیك» مستمعان مختلف‌اند ودرجات ایشان بر تفاوت، یکی بطبع شنید بگوش سرخفته بود سماع او را بیدار کرد تا ازغم بیاسود، یکی بحال شنید بگوش دل آرمیده بود سماع او را درحرکت آورد تا او را نسیم انس دمید، یکی بحق شنید با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته یادگار ازلی‌رسیده وجان بمهر آسوده وسرّ ازمحبّت ممتلی گشته. **بوسهل صعلوکی** گفت: مستمع درسماع میان استتار وتجلّی است. استتار حقّ مبتدیان است، و نشان نظر رحمت درکار مردان، که ازضعف وعجز طاقت مکاشفت سلطان حقیقت ندارند. و

باین معنی حکایت کنند از منصورمغربی گفت: بحلّه‌ای از حلّهای عرب فروآمدم جوانی‌مرامهمانی کرددرمیانه‌ناگاه بیفتاد آن‌جوان وبیهوش گشت، ازحال‌وی‌پرسیدم گفتند: بنت عمّی آویخته وی گشته واین ساعت آن بنت عمّ درخیمهٔ خویش فرارفت، غباردامن وی درحال رفتن‌این‌جوان‌بدید بیفتاد وبیهوش گشت، این‌درویش برخاست بدر آن خیمه شدو شفاعت کرد از بهر این جوان گفت: ان للغریب فیکم حرمة و ذماماً و قد جئت مستشفعاً الیك فی امر هذا الشّاب فتعطفی علیه فیما به من هواك. فقالت المرأة انت سلیم القلب انـه لایطیق شهود غبـار ذیلی کیف یطیق محبتی. چون درویش‌درحق آن جوان‌شفاعت کرد، وی‌جواب‌داد که: ای سلیم‌القلب کـسی که طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال وصحبت ما چون دارد؟ این است حـال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت‌یکبارگی سوخته‌و گداخته نگردد، یك تابش برق حقیقت بیش نبیند کـه او را در حرکت آرد نعره زند، وجامه درد و گریه کند، باز چون بمحلّ استقامت رسد و درحقیقت افراد متمّکن شود نسیم قرب ازافق تجلّی بروی دمیدن گیرد، آن حرکات بسکنات بدل شود، زیرا موارد هیبت ادب حضرت بجای آرد. اینست که ربّ‌العالمین گفت: فلّما حضروه قالوا انصتوا».

«انّ‌الله لایظلم النّاس شیئاً» نفی ظلم ازخویشتن کرد، وتقدیر ظلم دروصف وی‌خود محالست که خلق‌خلق اوست، وملك ملك او، وحقّ‌حقّ‌او، ظالم کسی باشدکه ازحدّ فرمان‌در گذرد، وحکمی که اورالازم آید اندازهٔ آن درگذارد. وحقّ‌جلّ‌جلاله بجلال قدرخویش حاکم است نه‌محکوم، آمراست نه‌مأمور، قهّار است نه مَقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی‌وسیلت، اورا بپرورد بنعمت بی‌شفاعت، حکم خود بروی براند بی مشاورت، اگر بخواند وبنوازد فضل ولطف اوست، واگر براند وبیندازد قهر و عدل اوست، هرچه کند رواست که خداوند وآفریدگار بحقیقت اوست جلّ جلالُهُ وتقدست اسماؤه و تعالت صفاتُه. «واَمّا نرینّك بعض الذّی نعدهم» الآیة. خبر وی درست، و وعد وی‌راست ووعید وی حقّ وحشر ونشر بودنی، و نامه کردار خواندنی، وحساب اعمال کردنی، وبثواب وعقاب رسیدنی، وهرچه‌آید آمده گیر و پرده ازروی

كاربر گرفته گير . يقول الله عزّ و جلّ « فكشفنا عنك غطآءك فبصرك اليوم حديد »
« قل لااملك لنفسى ضرّاً ولانفعاً الاّ ماشاءَ اللّهُ » اى مهتر كونين وسيّد خافقين ورسول ثقلين گوى نفع وضرّ بدست مانيست ، راندن ونواختن كارما نيست، بندوگشاد داروگير بداشت ما نيست كه ضارّ و نافع جز نام و صفت يك خداى نيست ، ضارّ ست خداوندگشاد وبند، وپادشاه بر سود وگزند، وكليد دار جدايى وپيوند، نافع است سود نماى خلقان، وسپردن سودها بروى آسان ، و سود همه بدست وى نه بدست كسان .

« قل ارايتم ان اتيكم عذابه بياتاً اونهاراً » من خاف البيات لم يستلذ السيّآت، من توسد الغفلة ايقظه فجأة العقوبة ، من عرف كمال القدرة لم يا من فجأة الاخذ بالشدّة .

« ويستنبئونك احقّ هو » الآية . راه حق بر روندگان روشن، لكن چه سود كه يك مرد راه رو نيست ، دريغا كه بُستان نعمت پر ثمار لطايف است ويك خورنده نيست، همهٔ عالم پُر صدف دعوى ويك ذرّه جوهر معنى نيست ، درميدان جلال صدهزار سمند هدايت و يك سوار نيست. **بو يزيد بسطامى** گفته : كه راه حق چون آفتاب تابان است، هر كه بينائى دارد چون درنگرد بايقين وايمان است، درهر كلوخى وذرّه اى از ذرائر موجودات بريگانگى حقّ صدهزار بيانست .

مرد بايد كه بوى داند برد ورنه عالم پراز نسيم صبا است

« الا ان لله ما فى السّموات والارض » الحادثات باسرها لله ملكاً و به ظهوراً ومنه ابتداءً واليه انتهاءً فقوله حقّ و وعده صدق وامره حتم وقضاؤه بتّ وهوالعلىّ، وعلى مايشاء قوى ، يحيى القلوب بانوار المشاهدة ، ويميت النّفوس بانواع المجاهدة ، يحيى من يشاء بالاقبال عليه ويميت من يشاء بالاعراض عنه يحيى قلوب قوم بجميل الرجاء ويميت قلوب قوم بوسم القنوط .

٦ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **يا ايهاالناس** » اى مردمان « **قدجاءتكم موعظة من ربكم** » آمد بشما پندى از خداوند شما « **وشفاء لمافى الصدور** » و شفا و آسانى آنرا كه

دردلها بود [از تنگی وشك] «**وهدی ورحمة للمؤمنین(۵۷)** »وراه نمونی و مهربانی گرویدگانرا .

«**قل بفضل الله وبرحمته** »گوی بفضل خدای ورحمت او« **فبذلك فليفرحوا** » بآن شادباشید(۱) وخرّم«**هو خير مما يجمعون(۵۸)**»فضل خدای به است از آنچه شما گرد میکنید در دنیا .

« **قل ارایتم** » گوی چه بینید « **ما انزل الله لكم من رزق** » آنچه الله شما را فرستاد از آسمان از روزی « **فجعلتم منه حراماً وحلالا** » شما فرا ایستادید واز آن بخویشتن حرام ساختید و حلال ساختید « **قل آلله اذن لكم** » گوی الله شما را دستوری داد « **ام على الله تفترون(۵۹)**» یا بر الله دروغ می‌سازید .

« **وما ظن الذين يفترون على الله الكذب**» چه می‌پندارند ایشان که برخدای می‌دروغ سازند « **يوم القيمة** » [چه پندارند که چه بینند ازپاداش] روز رستاخیز.
«**ان الله لذو فضل على الناس** » الله بافضل است برمردمان [در فراگذاشت ایشان درمهلت دادن درین جهان] « **ولكن اكثرهم لايشكرون(۶۰)** لكن بیشتر ایشان از الله بآزادی نه اند نه با او آشنا اند .

« **وما تكون فی شان** » در هیچ کار نباشی تو « **وما تتلوا منه من قرآن** » و ازین قرآن هیچ چیز نخوانی « **ولاتعملون من عمل** » و هیچ کار نکنید « **الا كنا عليكم شهوداً**» مگرمابرشما گواه باشیم [وبشما دانا] «**اذتفيضون فيه**» آنگه که می‌باشید در کار ومیروید درآن « **ومايعزب عن ربك** » و دور نیست وغائب از خداوندتو [ونه پوشیده ورو](۲) «**من مثقال ذرة**»هام(۳) سنگ یك ذره« **فی الارض ولا فی السماء**» نه در زمین و نه در آسمان «**ولا اصغر من ذلك ولا اكبر**» و نه کم ازذره‌یی ونه مه از آن« **الا فی كتاب مبين (۶۱)** »مگر که درنوشته‌ایست پیدای ، روشن درست .

« **الا ان اولياء الله** » آگاه بید که اولیای خدا آنند که باو گروند «**لاخوف عليهم ولاهم يحزنون(۶۲)** »ورایشان فردا(۴) نه بیم است ونه اندوهگن باشند .

(۱) بید (الف) (۲) برو (ج) (۳) هم (ج) (۴) آخرت (ج)

«الذین آمنوا» ایشان که باو بگرویدند **«وکانوا یتّقون (٦٣)»** و آزرم میداشتند و پرهیزگار بودند.

«لهم البشری فی‌الحیوة الدنیا وفی‌الاخرة» ایشانرا بشارت است درین جهان ودرآن جهان **«لاتبدیل لکلمات‌الله»** بدل کردن[1] نیست سخنان خدایرا و وعدهای اورا **«ذلك هوالفوز العظیم»**(٦٤) آنست پیروزی بزرگوار.

«ولایحزنك قولهم» اندوهگن مکناد تراسخن ایشان **«انّ العزة‌لله جمیعاً»** خدایی الله راست بهمگی و توانائی درهمه کار و توانستن با همه کس **«هو السمیع العلیم (٦٥)»** او شنواست دانا.

«الا ان‌لله من فی‌السموات ومن فی‌الارض» آگاه بید که الله راست هرچه درآسمان وزمین چیز و کس است **«ومایتبع‌الذین یدعون من دون‌الله شرکآء»** بچه چیزی می پی‌برند ایشان که جزازالله[2] انبازان می‌خوانند **«ان یتّبعون الاالظن»** برچه اعتماد میکنند جز از پندار که پی می‌برند **«وان هم الایخرصون (٦٦)»** وجز از دروغ روشن که میگویند.

«هوالذی جعل لکم اللیل» اوست که شمارا شب آفرید **«لتسکنوا فیه»** تادرو بیارامید **«والنهار مبصراً»** وروز روشن آفریدتادرو ببینند **«انّ‌فی‌ذلك‌لایات»** درآن نشانهای روشن است توانائی ودانائی الله را **«لقوم یسمعون (٦٧)»** ایشانرا که بشنوند.

«قالوا اتخذالله ولداً» گفتند: که الله فرزند گرفت **«سبحانه»** پاکیو بی‌عیبی‌وبی فرزندی‌الله راست **«هوالغنی»** او[ازاولاد]بی‌نیازاست‌وپاك‌است **«له ما فی السموات وما فی‌الارض»** اوراست هرچه در «هفت» آسمان و «هفت» زمین است **«ان عندکم من سلطان بهذا»** نیست بنزدیك‌شما این‌سخن‌را هیچ عذروهیچ حجت **«اتقولون علی الله ما لاتعلمون (٦٨)»** برخدای چیزی‌میگوئید که آنرا ندانید.

«قل ان‌الذین یفترون علی‌الله الکذب» بگوی ایشان که بر خدای دروغ می‌سازند[3] **«لایفلحون (٦٩)»** نیك نیابند.

---

(١) جد کردن (الف) (٢) جذ زالله (ج) (٣) می‌دروغ سازند (الف)

« **متاع فی الدنیا** » یك چندی ایشانرا درین جهان فرادارند « **ثم الینا مرجعهم** » و آنگه باز گشت ایشان باما « **ثم نذیقهم العذاب الشدید** » و آنگه بچشانیم ایشانرا عذاب سخت « **بما کانوا یکفرون** « ۷۰ » » بآنچه حق فرامی پوشیدند و کافرمی شدند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « یا ایها النّاس » و این ناس مشرکان قریش‌اند و « موعظة و شفاء و هدی و رحمة » همه صفات **قرآن** اند موعظة خواند زیرا که در آن هم وعظ است و هم زجر ، مطیع بوی پند پذیرد ودر طاعت بیفزاید عاصی پند گیرد واز معصیت باز ایستد ، شفا خواند زیرا که درد جهل را دارو است ، و بیماری شك را درمان . «هدی و رحمة» خواند بیگانه را برراه میخواند وآشنا را برصواب میراند ، هدایت را سبب است و نجات را وسیلت ، رحمت مؤمنان است و تذکرهٔ خایفان ، وتبصرهٔ دوستان و قیل : «و رحمة للمؤمنین» ای ـ نعمة من‌الله لاصحاب **محمد** صم .

«و قُل» یا **محمد** للمؤمنین «بفضل‌الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا» میگوید : بفضل خدا و رحمت اوشاد باشید این «باء» بفضل الله ، خود تمام است بمعنی . و این « باء » « بذلك » بدل است از آن در آورد که سخن متطاول گشت « هو خیر » یعنی ـ فضل‌الله خیر ، فضل ورحمت یادکرد و آنگه جواب سخن بافضل بردتنها واین درعربیّت مشهور است ودر**قرآن** این را نظائر است «فلیفرحوا» بیاء « تجمعون » بتاقرائت **ابو جعفر** است و **شامی** . والمعنی فلیفرح المؤمنون بذلك فهو خیرٌ ممّا تجمعونه ایّها المخاطبون فلتفرحوا ، و « تجمعون » بتاءِ مخاطبه قرائت **یعقوب** است بروایت **رویس** یعنی فلتفرحوا یا معشر المؤمنین هو خیر ممّا تجمعون من الاموال لانّ منافع **القرآن** والایمان تبقی لصاحبه ومنافع الاموال تفنی وتورث صاحبها الندامة فی العقبی . امّاتفسیر فضل ورحمت آنست که **مصطفی** صم گفت : قال بفضل‌الله یعنی ـ القرآن وبرحمته ان جعلکم من اهله . **ابن عباس** گفت : فضل‌الله ، الایمان ورحمته **القرآن**. **ابن عمر** گفت : فضل‌الله ، الایمان و رحمته تزیینه فی القلب ، یقول‌الله تعالی : «وزیّنه فی قلوبکم » **سهل بن عبدالله** گفت : فضل‌الله ، الاسلام ورحمته السّنّة . وقیل : فضل‌الله ، النّعم الظّاهرة و رحمته النّعم الباطنة .

یقول الله تعالی : «واسبغ علیکم نعمه ظاهرةً و باطنةً» وقیل : فضله « انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی » ورحمته «اولئك عنها مبعدون» وقیل : فضل الله **القرآن** لانّ الله تعالی سمّی **القرآن** عظیماً وسمّی فضله عظیماً ، فقال تعالی : « ولقد آتیناك سبعاً من المثانی و **القرآن** العظیم » وقال : تعالی « و کان فضل الله علیك عظیماً » فکانّه قـال : « و کان فضل الله علیك عظیماً » ان آتاك **القرآن** العظیم ، و رحمته **محمد**ص قـال تعـالی : « و ما ارسلناك الّا رحمة للعـالمین » و قـال **النبی** ص : « انّما انا رحمةٌ مُهداةٌ » وقیل : فضل الله قوله « حبّب الیکم الایمان » و رحمته « کرّه الیکم الکفر » و قیل : فضله ، اظهار الجمیل . ورحمته ، ستر القبیح . وفی الدّعاء « یامن اظهر الجمیل و ستر علی القبیح » **ذوالنون** : گفت رحمت عام است که گفت : « رحمتی وسعت کلّ شیء » وفضل خاصّ است که گفت : « وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً » و امّت **محمد** را دراین آیت شرفی است تمام که ایشانرا در مرتبت فضل برابر پیغامبر نهاد ، فقال تعالی للنبی : « و کان فضل الله علیك عظیماً » و قال لامّته : « وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً » .

قوله : « قل ارأیتم ماانزل الله » این خطاب با **قریش** است که ایشان چیزهائی حرام کردند بخویشتن چون : بحیره وسائبه و وصیله و حامی وچیزهائی حجر کردند ازانعام وحرث بخویشتن وماههایی حرام کردند بخویشتن بنسیئی وهمچنین چیزهائی حلال کردند بخویشتن از حرام چون خون و مُردار ، و ذلك قوله : « وان یکن میتةٌ فهم فیه شرکاء » و حلال گرفتن شعائر وهدی وآنچه در آن آیت است که « لاتحلّوا شعائر الله » و مردان از زنان میراث بردن ، و ذلك قوله : « لایحلّ لکم ان ترثوا النّساءَ کرهاً » اینست تحریم وتحلیل **قریش** که ربّ العالمین میگوید : « ارایتم ماانزل الله » یعنی من تحلیل « رزق » لکم « فجعلتم منهُ حراماً و حلالاً قل ءآلله اذن لکم » فی هذا التّحریم والتّحلیل « ام علی الله » یعنی - بل علی الله « تفترون » وهوقولهم : « والله امرنا بها » معنی آنست که الله شما را دستوری داد درتحریم و تحلیل ، نداد دستوری بلکه بر الله شما دروغ سازید همانست کـه جائی دیگر گفت : « ءآلذّکرین حرّم ام الانثیین » « قل من حرّم زینة الله » « ولاتقولوا لماتصف السنتکم الکذب هذاحلالٌ و

هـذا حرامٌ لتفتروا علی الله الکذب» و شرح وجوه این در سورة **المائدة و الانعام** مفصل است.

«وماظنّ الّذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة» ای - ماظنّهم ذلک الیوم بالله وقد افتروا علی الله، یعنی ایحسبون انّ الله لا یو آخذهم به ولا یعاقبهم علیه؟ کلا «انّ الله لذوفضلٍ علی النّاس» بتاخیر العذاب و بما انزل من الرّزق و وسّع علی العباد «ولکنّ اکثرهم لایشکرون» الله علی نعمه.

«وماتکون» یا **محمد** «فی شان» ای - امرٍ من امورك، وجمعه شئون تقول العرب ماشانت شانه، ای - ما عملت عمله. و شان الرّاس الخطوط الّتی تکون فـی الهامة. واحدها، شان ومعناه ای - وقت تکون فی شأنٍ من عبادة «وما تتلوامنه» ای - من الله من **قرآن** انزله علیك «ولاتعملون من عمل» تلاوت **قرآن** وعمل بندگان ازهم جدا کرد این دلیل است که قرائت **قرآن** بلفظ خواننده نه مخلوق است ونه درشمار اعمال وی است بخلاف قول **لفظیان و جهمیان**، **احمد حنبل** گفت: اللفظیّةُ شرٌ من الجهمیّة لانّ قولهم و کفرهم اغمض. و از **احمد حنبل** پرسیدند ازقومی که گویند الحمدلله چون بقصد **قرآن** خواندن گوئی نه مخلوق است وچون بقصد شکر نعمت گوئی مخلوق است. **احمد** خشم گرفت ودست برسائل افشاند، گفت: این سخن دروغ است و باطل. ما کان غیر مخلوق فهو علی الالسن غیر مخلوقٍ و ما کان مخلوقاً فهو علی الالسن مخلوق. وقال **ابوسعید یحیی بن منصور** من اشارالی لفظ اوتحریك لسان اواستماع آذان اوکتابة او تحریك اصابعٍ او حفظٍ **بالقرآن** انّ شیأ منهـا مخلوق فهو کافـرٌ. و هذا قول **احمدبن حنبل** لانّ مایحصل ملفوظاً بلفظ مخلوق او یحصل مکتوباً بکتابـة مخلوقةٍ فانّه مخلوقٌ «ولاتعملون من عملٍ الاّ کنّا علیکم شهوداً» نشاهد ما تعملون.

«اذتفیضون» ای - تاخذون وتدخلون فی ذلك العمل. این خطاب با **مصطفی** است وامّت وی، وافاضت هموار رفتن بود در کار. میگوید: شما هیچ کار نکنید و در هیچ کار نروید که نه ما بشما دانا ایم وآگاه و می بینیم شمارا در آن کار آنگه که در آن میروید و میکنید «وما یعزب عن ربك» قرائت **کسائی** یعزب بکسر زاء است و هما لغتان کقوله یعکِفون و یعکُفون و یعرِشون و یعرُشون و العزبة و العزوبـة

بعدالانسان عن التزوج، والعازب البعید، یقال رجلٌ عزبٌ و امراةٌ عزبةٌ « من مثقال ذرّةٍ » من صلت است و معناه لایعزب ای - لایغیب ولا یبعد عن ربّك مثقال ذرّةٍ ای وزن ذرةٍ و انّما قال للوزن مثقالاً لانّ الشئی لایوزن حتّی یکون له ثقلٌ و ذرّةُ النّملة الحمراء الصّغیرة ضربها الله مثلاً بصغر جرمها و خفّة وزنها « فی الارض ولا فی السّماء » در **قرآن** ارض بهفت وجه آید یکی آنست که زمین بهشت خواهد وذلك فی قوله « واورثنا الارض نتبوء من الجنّة » همانست که درسورة **الانبیاء** گفت : « انّ الارض یرثها عبادی الصّالحون » یعنی ارض الجنّة. وجه دوّم ارض **شام** است، زمین مقدّسه وهو قوله : « یستضعفون مشارق الارض » همانست که جائی دیگر گفت « و نجیّناه و **لوطاً** الی الارض التّی بارکنافیها » یعنی الارض المقدّسة. وجه سیوم ارض **مدینه** است و ذلك فی **العنکبوت** « یاعبادی الذّین آمنوا انّ ارضی واسعةٌ » یعنی ارض **المدینة** یأمرهم بالهجرة الیها، همانست که درسورة **النساء** گفت : « الم تکن ارض الله واسعةُ » ودر **بنی اسرائیل** گفت : « وان کادوا لیستفزّونک من الارض » وقال فی **النساء** « یجد فی الارض » یعنی - ارض **المدینة** « مراغماً کثیراً وسعةً » چهارم زمین **مکه** است وذلك فی قوله « اولم یروا انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها » ودر سورة **الانبیاء** گفت : « ننقصها من اطرافها افهم الغالبون » و درسورة **النساء** گفت : « کنّا مستضعفین فی الارض » یعنی ارض **مکة**. پنجم زمین **مصر** است چنانکه گفت : « اجعلنی علی خزائن الارض » ای - علی خراج ارض **مصر** . وقال « مکّنّا یوسف فی الارض » وقال تعالی : « فلن ابرح الارض » وقال : « انّ فرعون علا فی الارض » « ونرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض » « انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده » « یاقوم لکم الملك الیوم ظاهرین فی الارض » « و یستخلفکم فی الارض » « اوان یظهر فی الارض الفساد » مراد باین همه زمین **مصر** است. ششم زمین **اسلام** است چنانکه گفت : « او ینفوا من الارض » یعنی ارض **العرب**! ارض الاسلام همانست که گفت: « انّ یاجوج ومأجوج مفسدون فی الارض » یعنی ارض **العرب** وهی ارض الاسلام : وجه هفتم ارض الاسلام یعنی جمیع الارضین همه زمینها درتحت آن شود کقوله تعالی: « و ما من دابّةٍ فی الارض الّا علی الله رزقها » یعنی جمیع الارضین و کذلك قوله: « ولوانّ مافی الارض من شجرة اقلامٌ » و کذلك قوله: « فی الارض ولافی السّماء »

و نظائر این فراوان است «ولااصغر من ذلك ولاا کبر» **حمزه** و **یعقوب** اصغروا کبر هردو را برفع خوانند باقی بنصب خوانند، من رفع فالمعنی «مایعزب عن ربّك مثقال ذرةٍ ولا اصغر من ذلك ولاا کبر» ومن نصب فالمعنی، مایعزب عن ربك من مثقال ذرة ولامثقال اصغر من ذلك ولاا کبر والموضع موضع خفضٍ الّا انّه فتح لانّه لاینصرف «الّا فی کتابٍ مبین» وهواللّوح المحفوظ.

«الا انّ اولیاءالله» اولیاء جمع ولیّ است وولیّ بروزن فعیل است مبالغةٌ من الفاعل وهو من توالت طاعاته من غیران یتخللّها عصیان، وروا باشد که فعیل بمعنی مفعول بود هچون جریح وقتیل، فیکون الولیّ من یتوالی علیه احسان‌الله و افضاله، وقدیکون بمعنی کونه محفوظاً فی‌عامّة احواله من‌الزّلات و کما انّ النّبی لایکون الّامعصوماً فالولیّ لایکون الّا محفوظاً، والفرق بین‌المعصوم والمحفوظ انّ المعصوم لایلّم بذنب‌البتّة والمحفوظ قد یحصل منه هنات وقدیکون‌له فی‌الندرة زلاتٌ ولکن لایکون‌له‌اصرارٌ «اولئك‌الّذین یتوبون من‌قریب» وعن **سعید بن جبیر** قال سئل رسول‌اللهص: من‌اولیآءالله؟ قال: «هم‌الّذین اذا رؤا ذُکرالله» وقال‌النّبی‌ص قال‌الله‌تعالی: «انّ اولیائی الّذین یذکرون بذکری واذکر بذکرهم» وعن **عمرالخطاب** قال‌قال: رسول‌اللهص: «انّ من عباداللّه لاناساً ماهم بانبیاء ولاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء یوم‌القیمة بمکانهم‌من‌الله. فقال: رجلٌ منهم یارسول‌الله وما اعمالهم‌لعلّنا نحبهم بذلك؟ قال: رجالٌ یتحابون بروح الله من غیر ارحامٍ بینهم ولا اموال یتعاطونها بینهم فوالله انّ وجوههم نورٌ وانّهم لعلی منابر من‌نورٍ لایخافون اذاخاف النّاس ولایحزنون اذا حزنوا. ثمّ‌قرأ «الاانّ‌اولیاءالله‌لاخوفٌ‌علیهم‌ولاهم‌یحزنون» وعن **ابی‌ادریس الخولانی** عن **ابی‌الدردآء** قال‌سمعت‌رسول‌اللهص یقول: «قال‌الله عزّوجلّ‌حقّت محبّتی للمتحابّین فیّ، وحقّت‌محبتی‌للمتزاورین‌فیّ، وحقّت‌محبّتی‌للمتجالسین‌فیّ، الّذین‌یعمرون‌مساجدی بذکری و یعلمون النّاس الخیرویدعونهم الی طاعتی اولئك اولیائی الّذین اظلّهم فی‌ظلّ عرشی واسکنهم فی جواری و اومنهم من عذابی و ادخلهم الجنّة قبل‌النّاس بخمس مایة عامٍ یتنعّمون فیها وهم فیها خالدون. ثمّ قرأ نبیّ‌اللهص «الا انّ اولیاءالله لاخوفٌ علیهم ولاهم یحزنون» و قال **امیرالمومنین**ع «اولیاءالله قوم صفرالوجوه

من السّهر، عمش العيون من العبر، خمص البطون من الخوی، يبس الشّفاه من الذّوی.

قوله: «الّذين آمنوا و كانوا يتّقون» خواهی در آيت اوّل پيوند، ومعنی آنست که اولياء خدا ايشان‌اند که ايمان آوردند وپرهيز كاران‌اند وباين معنی يتّقون وقف است وسخن تمام‌شد، واگرخواهی بر «يحزنون» سخن بريده کن وآنگه «الّذين آمنوا» ابتدا کن «ولهم البشری» خبر ابتدا بود.

«لهم البشری فی الحيوة الدّنيا و فی الآخرة» ميگويد: مؤمنانرا بشارت است دراين‌جهان ودرآن جهان، درين‌جهان خواب نيكواست که خودرا بينند يا ايشانرا بينند، ودرآن جهان بهشت. هكذا روی عن النّبی‌ص فيماروی عن **ابی الدرداء** قال: سألت **رسول اللّه**ص عن قول الله تعالی «لهم البشری فی الحيوة الدنيا وفی الاخرة» قال هذه البشری فی الآخرة قدعرفناها، فما البشری فی الحيوة الدّنيا؟ قال: الرّؤيا الصّالحة يراها الرّجل اوترى‌له. وفی الآخرة الجنّة. وفی رواية **عبادة** قال: سالت عنها **رسول اللّه** فقال: هی الرّؤيا الصّالحة يراها المؤمن لنفسه‌اوترى له‌وهوكلامٌ يكلّم به‌ربك‌عبده‌فی المنام. وعن **عايشة** انّ النّبی‌ص قال: لايبقى بعدی‌من‌النّبوة شیءٌ الّاالمبشرات. قالوا: يا **رسول اللّه** وما المبشرات؟ قال: الرّؤيا الصّالحة يراها الرّجل اوترى له. وعن **ابی قتادة الانصاری** عن رسول اللّه‌ص قال: «الرّؤيا الصّالحة من الله والرّؤيا السّوء من الشّيطان، فمن رای رؤيا يكرهها فلينفث‌عن‌يساره ثلثاً وليتعوذبالله‌من‌الشّيطان‌الرّجيم، فانهالا تضرّه ولايخبرها احداً وان‌رای رؤياحسنةً فليستبشر بها ولا يخبرها الّامن يحبّهُ» وقال‌النّبی‌ص: «الرّؤيا ثلثٌ الرّؤيا الصّالحة بشری من‌الله ورؤيا اخری من‌الشّيطان و رؤيا من‌حديث‌النّفس» وقال: «اصدقكم رؤيا اصدقكم حديثا ورؤيا المؤمن جزءٌ من ستّة واربعين جزء من النّبوّة» اين خبررا دومعنی گفته‌اند يكی آنست که **مصطفی** را چهل وشش معجزه بود و خوابهای او يكی از آن‌جمله بود كه وی هرچه درخواب ديد در بيداری ديد و لذلك قال تعالی: «لقد صدق الله رسوله الرّؤيا بالحقّ» معنی ديگـر گفته‌اند كه **مصطفی** ص چهل ساله بود که وحی آمد بوی و پيش از آمدن **جبرئيل** شش‌ماه در خواب وحی بوی می‌آمد و مدّت نبوت ووحی بيست‌و سه سال بود وبيست وسه سال بتفصيل چهل‌وشش بار شش‌ماه بود، پس درست شدكه اين‌شش‌ماه كه وحی بوی اندر

خواب بود جزوی است از چهل وشش جزو ازمدّت نبوّت و وحی بدوصم. قال: **عطاء** «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا» یعنی عندالموت تاتیهم الملائکة بالرّحمة والبشارة من الله وتاتی اعداءالله بالغلظة والفظاظة وفی الآخرة عندخروج نفس المؤمن یعرج بهاالی الله کما تزفّ العروس یبشّر برضوان من الله، قال الله تعالی «الّذین تتوفّیهم الملائکة طیّبین» الآیة. قال **ابن کیسان** هی ما بشّرهم الله فی الدّنیا بالکتاب والرّسول انّهم اولیاءالله ویبشّرهم فی قبورهم وفی کتبهم الّتی فیها اعمالهم بالجنّة، ویحکی عن **ابی بکر محمد بن عبدالله الجوزقی** یقول رأیت **اباحمد الحافظ** فی المنام راکباً برذوناً وعلیه طیلسان وعمامة فسلّمت علیه فقلت ایهاالحاکم نحن لانزال نذکرک ونذکر محاسنک فعطف علیّ وقال لی و نحن لا نزال نذکرک و نذکر محاسنک. قال الله تعالی «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا وفی الاخرة» الثناء الحسن الثّناء الحسن واشاربیده. وفی الخبر الصّحیح قال: **ابوذر** یا **رسول الله** الرّجل یعمل لنفسه ویحبّه النّاس. قال: تلك عاجل بشری المؤمن.

«لاتبدیل لکلمات الله» ای ـ لاتغییر لقوله ولاخلف لوعده «ذلك هو الفوز العظیم»

«ولا یحزنك قولهم» سخن اینجا تمام شد واختصاری است اینجا عظیم میگوید: اندوهگن مکناد ترا سخن ایشان که ازدشمنان خدا سخنان زشت نابکارمنکر فراوان بود اگر ایشان ترا دروغزن دارند وبیم دهند اندوهگن مشو « انّ العزة لله جمیعاً» ای ـ انّ الغلبة لله وهوناصرك وناصردینك، عزّت و قوّت وغلبه همه خدایرا است آنرا عزیز کند و نصرت دهد که خود خواهد، جائی دیگر گفت: «من کان یرید العزة فللّه العزة جمیعاً» هر که عزّت میجوید تا ازالله جوید که عزّت همه اوراست و آنجا که گفت: «ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین» یعنی ـ ان العزّ الذّی للرّسول وللمؤمنین فهولله تعالی ملکا و خلقاً و عزّه سبحانه له وصفا فاذاًالعزّ کلّه لله عزّ و جلّ ولا منافاة بین الآیتین.

«الاانّ لله من فی السموات ومن فی الارض» یفعل فیهم وبهم مایشآء «ومایتّبع الّذین یدعون من دون الله شرکاء» این «ما» استفهام است از روی تعجب وانکارمیگوید: ماذایعمل الذین یعبدون غیرالله چه می پندارند ایشان وچه بدست دارند. یعنی ـ انّهم

لیسوا فی شیٔ ولایصنعون شیأ کقوله تعالی: «اذقال لابیه وقومه ماذا تعبدون» آنگه گفت: «ان یتّبعون الّا الظنّ» ای ـ مایتّبعون الّا ظنّهم انّها تشفع لهم وتقرّبهم الی‌الله زلفی «وان‌هم الّا یخرصون» یقولون مالایکون، التخرص الافتراء والخرّاص المفتری،

«هو الّذی جعل لکم اللیل لتسکنوا» ای ـ لتهدؤا و تستریحو «فیه» «والنّهار مبصراً» هذا کقولهم لیل فلانٍ نائمٌ واللّیل لاینام و انّماینام فیه یعنی ـ انّ النّهار یبصر فیه والمعنی جعل النّهار مضیئاً «لتهتدوابه» فی حوائجکم وتنقلبوا فیه لمعاشکم، همانست که جائی دیگر گفت: «وجعلنا آیةالنّهار مبصرةً» ای ـ مبصراً فیه «انّ فی ذلک لآیات لقومٍ یسمعون» سماع اعتبارٍ وموعظة.

«قالوا» یعنی ـ المشرکین من اهل **مکة** «اتخذالله ولداً» هوقولهم الملائکة بنات الله «سبحانه» تنزیهاً له عمّا قالوه «هوالغنیّ» ان تکون له زوجـةٌ اوولدٌ «له مافی السّموات وما فی الارض» ملکاً وخلقاً «ان عندکم من سلطان بهذا» «من» صلة است، ای ـ ماعندکم فی کتاب‌الله حجةٌ وحقّ بهذا «اتقولون علی‌الله مالا تعلمون».

«قل انّ الّذین» یعنی اهل **مکه** «یفترون» یختلقون «علی‌الله الکذب لایفلحون» هذا وقف التّمام ای ـ لاینجون ولایفوزون ولایأمنون «متـاعٌ» ای ـ لهم متاعٌ «فی الدّنیا» یتمتّعون‌به و بلاغٌ ینتفعون‌به الی وقت انقضاء آجالهم، متاع درین آیت بمعنی بلاغ است چنانکه در سورة **البقره** گفت: «ولکم فی الارض مستقرٌّ و متاعٌ الی حین» ای ـ بلاغ الی منتهی آجالکم ودر سورة **الانبیاء** مشرکان **عرب** را گفت: «فتنةٌ لکم و متاعٌ الی حین» یعنی ـ وبلاغٌ الی منتهی آجالکم «ثمّ الینا مرجعهم» ای ـ منقلبهم فی الآخرة «ثمّ نذیقهم العذاب الشّدید بما کانوا یکفرون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی وتقدس: «یاایّها النّاس» خداوند بزرگوار، جبّار کردگار، میگوید: جلّ جلاله ای مردمان ندای عامّ است واهمگان میگوید، تا خود که نیوشد، خطاب جامع است تا که پذیرد، همه را میخواند تا کرا خواهد، ندای عامّ است وبار دادن

خاصّ دعوت عامّ است وهدایت خاص فرمان عامّ است وتوفیق خاصّ اعلام عامّ است و قبول خاصّ، نه هر کرا خواند اوراخواهد نبینی که آنجا گفت: «والله یدعوا الی دارالسلام و یهدی من یشآء الـی صراطٍ مستقیم» ناخواسته را خواند حجّت را، و خواسته را خواند قربت را، ظاهر ندا یکی و باطن ندا مختلف.

«یاایّهاالنّاس» ای مردمان «قدجاءتکم موعظةٌ من ربّکم» آنك آمد بشما موعظتی از خداوند شما یعنی **قرآن** که یادگار مؤمنان است، جائی دیگر گفت: «وذکری للمؤمنین» یادگار مؤمنان است ومونس عارفان، و سلوة محبان وآسایش مشتاقان «وشفاءٌ لما فی الصّدور» شفای بیماردلان، وآسایش اندوهگنان، جائی دیگر گفت: «وننزّل من **القرآن** ماهوشفاء» **قرآن** شفاء دردهااست، وداروی علّتها وشستن غمها و چراغ دلها، چراغ توحید است که از دلهای کافران تاریکی کفر ببرد، چراغ اخلاص است که ازدلهای منافقان تاریکی شك ببرد، چراغ ارشاد است که از دلهای مبتدعان تاریکی حیرت ببرد، چراغ هدی است که از دلهای متحیّران تاریکی جهل ببرد، چراغ رضا است که ازدلهای بخیلان تاریکی شح ببرد، چراغ عنایت است که از دلهای متعلّقان تاریکی اسباب ببرد.

«وشفاءٌ لما فی الصّدور» شفا در**قرآن** برسه وجه است: شفای عامّ است، وشفای خاص، و شفای خاص الخاص، شفای عامّ آنست که گفت: «فیه شفاءٌ للنّاس» وشفای خاص آنست که گفت: «ماهوشفاءٌ ورحمةٌ للمومنین» «وشفاءٌ لمافی الصّدور» وشفای خاصّ الخاص «واذا مرضت فهو یشفین» شفای عامّ نعمت اوست، شفای خاصّ کلام اوست، شفای خاص ّالخاص خوداوست، و گفته‌اند: درین آیت **قرآن** را چهارصفت گفت: موعظت و شفاء وهدی ورحمت، موعظت عوام راست، شفا خواص راست، هدی خاصّ الخاص راست، رحمت همگنان راست، فبرحمته و صلوا الی ذلك. و بدان که شفای هر کس براندازهٔ درد اوست، شفای گنهکاران در رحمت اوست، شفای مطیعان بیافت نعمت اوست، شفای عارفان بزیادت قربت اوست، شفای واجدان در شهود حقیقت اوست، شفای محبّان در قرب و مناجات اوست.

«قل بفضل‌الله و برحمته» یا **محمد** مؤمنان‌را بشارت‌ده ایشان‌رابگو(۱) بفضل و رحمت من شاد باشید، بایمان و **قرآن** و **اسلام** و **محمد** شما را گرامی کردم بنازید، بیاد من انس گیرید، بروعد من چشم دارید، بردرگاه من خوی کنید، با ذکر من آرام گیرید، عهد من بجان پذیرید، بمهر من بنازید، عبدی شادآنست که شاد است بمن، شادی نیست مگر شادی بمن، شاد مبادا که نه‌شاد است بمن، بنده را دوشادی ازمن، امروز شاد بمن، وفردا شاد با من.

روی ما شاد است تا تو حـاضری با روی تو

جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو

وقیل «فضل‌الله و رحمته» الّذی لك منه فی سابق‌القسمة «خیرٌ ممّا» تکلّفته من صنوف الطّاعة وانواع الخدمة. ازروی اشارت میگوید: بندهٔ من برفضل ورحمت من اعتماد کن نه‌برطاعت و خدمت خویش، که اعتماد نه جز برفضل من، وآسایش نه‌جز بارحمت من، هرکس را مایه‌ای ومایهٔ مؤمنان فضل من، هرکس را خزینه‌ای و خزینهٔ درویشان رحمت من، هرکس‌را تکیه گاهی و تکیه‌گاه عـارفان سبق من، هرکس را گنجی و گنج متوکّلان ضمان من، هرکس را عیشی و عیش ذاکران بیاد من، هرکس را امّیدی وامّید دوستان بدیدار من.

در **بنی اسرائیل** زاهـدی بود هفتاد سال در صومعه نشسته، و خدایرا عبادت کرده، بعد از هفتاد سال به پیغامبر آن روزگار وحی آمد که زاهد را گوی نیکو روزگار بسر آوردی وعمر گذاشتی درعبادت من، وعده دادم ترا که بفضل و رحمت خویش بیامرزم ترا. زاهدگفت: مرا بفضل خویش ببهشت میرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من کجا وادیدآید، واز آن چه‌آید؟ ربّ‌العزّة همان ساعت بریك دندان وی دردی عظیم نهادکه از آن بفریادآمد بر پیغامبرشد و زاری‌کرد وشفا خواست، وحی‌آمد به پیغامبرکه زاهد راگوی عبادت هفتادساله خواهم، تاترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و نقدی شفا خواهم فردا تودانی خواه بدوزخ فرست خواه ببهشت، فرمان آمد از جبار کاینات که‌آن عبادت تو جمله در مقابل آن یك درد دندان افتاد

(۱) گوی (الف)

چه ماند اینجا مگر فضل و رحمت من، « فبذلك فليفرحوا هو خيرٌ ممّا يجمعون » تؤملون من الثواب على الافعال.

«الا انّ اولياءالله لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» اولیای خدا ایشانند که در بحارعلوم حقیقت غوّاصان گوهر حکمت‌اند، و در آسمان فطرت خورشید ارادت و مستقرعهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیّت وصدف اسرار ربوبیّت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب **مصطفی** درعالم حقایق بایشان زنده، ومنهج صدق بثبات قدم‌ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهر فقرافروخته، آثار نظر این عزیزان بهرخارستان خذلان که رسد عبهردین برآید، برکات انفاس ایشان بهرشورستان ادبار که تابد عنبرعشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بز نّارداری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگـاه عزّت شود، چنانکه از آن عزیز(۱) روزگار و سیّد عصرخویش **شبلی** باز گویند که وقتی بیمارگشت و خلیفهٔ روزگار اورا دوست داشتی، بوی رسید که **شبلی** بیمار است طبیبی ترسا بود سخت حاذق او را **بشبلی** فرستاد تا مداواة کند طبیب آمد و **شبلی** را گفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود دارو باید کرد دریغ ندارم و علاج کنم **شبلی** گفت: داروی من کم ازاین‌است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: اقطع زنّارك وقد عوفيت. طبیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم وبسر نبرم اگر شفای تو درقطع زنّار ما است آسان کاریست. طبیب زنّارمی‌برید و **شبلی** ازبیماری برمی‌خاست، خبر بخلیفه رسیدکه حال چنین رفت خلیفه را خوش آمدگفت: من پنداشتم که طبیبی بر بیمار می‌فرستم ندانستم کـه خود بیماری را بر طبیب می‌فرستم «الا انّ اولياءالله» گفته‌اند: علامت ولیّ آنست که سرتاپای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیارایند تا بهیچ ناشایست ننگرد، زبانش بادب بندکنند تا بیهوده نگوید، قدم ویرا بند حقیقت برنهند تا بهر کوی فرونشود، خلق ویرا بند شریعت برنهند تا جز حلال بخود راه ندهد، جوارح ویرا دربند بندگی کشند تا جز کمر بندگی حقّ برمیان نبندد، دردنیا چنین دارند و درعقبی «لاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون» دردنیا بخدمت

(۱) عنصر (الف)

وحرمت آراسته، و درعقبی بنعمت و رؤیت رسیده، دردنیا شناخت ومحبت، ودرعقبی نواخت ومشاهدت، در دنیا صفا ووفا دیده، و در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب العالمین گفت «لهم البشری فی الحیوة الدّنیا وفی الآخرة» ایشانرا دو بشارت است یکی امروز یکی فردا، امروز «و بشر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدقٍ عند ربهم» فردا «یبشرهم ربّهم برحمةٍ منه ورضوانٍ و جنّاتٍ» اینت نواخت بی کران، ونعیم جاودان، و شاد دوستان، ملك خشنود و بنده نازان، بندگان من هرچه جوئید مه از خشنودی من نجوئید، بهرچه رسید به از فضل من نرسید، هرکرا گزینید بدوستی چون من نگزینید، و هرکرا بینید هرگز چون من نبینید، الدّار دارکم و انا جارکم. بزرگوار آن روز گار که سرانجامش اینست، عزیز آن بنده ای که سزاش اینست، نیکو آن تخمی که برش اینست، مبارك آن شبی که بامدادش اینست، سرای ازنور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولوا الاحبابنا قرّت عیونکم فقد دنت من سلیمی دمنة الدّار

النوبة الاولی

قوله تعالی **«واتل علیهم نبأنوح»** برخوان برایشان خبر **نوح** **«اذقال لقومه»** که قوم خویش را گفت **«یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی»** ای قوم اگر چنان است که برشما درازشد و گران این خطیب ایستادن من وداعی درمیان شما **«وتذکیری بایات الله»** و پنددادن من شما را به پیغام خدای و فرمان او و سخنان او **«فعلی الله توکلت»** من پشت بخدای باز کردم **«فاجمعوا امرکم وشرکاءکم»** کار [وحیلت خود] گرد کنید و انبازان خود را فراهم آرید همه **«ثم لایکن امرکم علیکم غمة»** و هیچ چیز از کار شما [و توان شما] بر شما پوشیده نماناد **«ثم اقضوا الیّ»** **«ولاتنظرون(۷۱)»** و هیچ مرا درنك مدهید و زنده مگذارید.

«فان تولیتم» پس اگر از فرمان پذیرفتن بر گردید و استوار نگیرید(۱) **«فماسالتکم من اجر»** من از شما برپیغام رسانیدن هیچ مزدی نخواستم **«ان اجری الاعلی الله»** نیست مزد من مگر بر خدای **«وامرت ان اکون من المسلمین(۷۲)»**

(۱) ندارید (الف)

وفرمودند مرا که از گردن نهادگان باشم .

« **فكذبوه** » دروغزن گرفتند اورا « **فنجيناه ومن معه فى الفلك** » رهانيديم اورا وآنكه باوى بود در كشتى « **وجعلناهم خلائف** » وايشان را پس نشينان زمين كرديم « **واغرقنا الذين كذبوا بآياتنا** » و بآب بكشتيم ايشانرا كه بدروغ شمردند پيغامهاى ما « **فانظر كيف كان عاقبة المنذرين (۷۳)** » بنگر كه سرانجام بيم نمودگان وآگاه كردگان چون بود .

« **ثم بعثنا من بعده رسلا الى قومهم** » آنگه پس نوح پيغامبران را فرستاديم بقوم ايشان « **فجاؤهم بالبينات** » تا بايشان پيغامهاى روشن آوردند « **فما كانوا ليؤمنوا** » بران نبودند كه ايمان آرند و بنخواستند گرويد « **بما كذبوا به من قبل** » بآنچه دروغ شمردند پيش از اين « **كذلك نطبع** » همچنان مهر مى نهيم « **على قلوب المعتدين (۷٤)** » بر دلهاى اندازه گذاران و شوخان .

« **ثم بعثنا من بعدهم موسى وهرون** » پس ايشان فرستاديم **موسى وهرون** « **الى فرعون وملائه** » بفرعون واشراف قوم او « **بآياتنا** » بپيغامهاى ما وسخنان ما « **فاستكبروا وكانوا قوما مجرمين (۷۵)** » گردن كشيدند وقومى بدان بودند .

« **فلما جاءهم الحق من عندنا** » چون بايشان آمد كار راست درست از نزديك ما « **قالوا ان هذا لسحر مبين (۷٦)** » گفتند اينت جادوئى آشكارا « **قال موسى** » گفت : **موسى** « **اتقولون للحق لما جاءكم** » چنين گويند حق را كه بشما آيد ؟ « **اسحر هذا** » اين پرديو است ؟ « **ولا يفلح الساحرون (۷۷)** » و پرديو گران را نه پيروزى است ونه بقا .

« **قالوا اجئتنا لتلفتنا** » گفتند بما آمدى تا ما را بر گردانى ؟ « **عما وجدنا عليه آباءنا** » از آن چيز كه پدران خويش را بر آن يافتيم ؟ « **و تكون لكما الكبرياء فى الارض** » وپادشاهى شمارا بود درزمين [مصر] « **ومانحن لكما بمؤمنين (۷۸)** » وما شما را استوار گيرندگان نيستيم .

« **وقال فرعون ائتونى** » فرعون گفت بمن آريد « **بكل ساحر عليم (۷۹)** » هرجا دوى استاد كه هست .

« **فلما جاء السحرة** » چون جادوان آمدند « **قال لهم موسى** » گفت ایشانرا موسی « **القوا ما انتم ملقون** (۸۰) » بفکنید (۱) آنچه خواهید افکند (۲)

« **فلما القوا** » چون بیفکندند [حبال و عصی خویش] « **قال موسى ماجئتم به السحر** » موسی گفت : آنچه آوردید این جادوئی (۳) است « **ان الله سيبطله** » الله آنرا تباه کند « **ان الله لا يصلح عمل المفسدين** (۸۱) » که الله باز نسازد کار تباه کاران .

« **ويحق الله الحق بكلماته** » والله پیش برد کار راست بسخنان خویش [وفرمان ووعد ویاری دادن خویش] « **ولو كره المجرمون** (۸۲) » و هر چند کـه دشوار آید بدکاران را .

« **فما آمن لموسى** » بنگروید بموسی « **الا ذرية من قومه** » مگر فرزندانی از قوم او « **على خوف من فرعون وملائهم** » بربیم و ترس از **فرعون** و قوم ایشان « **ان يفتنهم** » که ایشانرا از دین با پس آرد [بعذاب] « **وان فرعون لعال فى الارض** » و **فرعون** مردی براوراشته در زمین « **وانه لمن المسرفين** » (۸۳) و مردی بود از گزاف گویان .

« **وقال موسى ياقوم** » موسی گفت فرا قوم خویش ای قوم « **ان كنتم آمنتم بالله** » اگر گرویده‌اید بخدای « **فعليه توكلوا** » [درین بیم] پشت با او باز کنید « **ان كنتم مسلمين** (۸٤) » اگر گردن نهادگان‌اید اورا .

« فقالوا » جواب دادند قوم **موسى** موسی را « **على الله توكلنا** » پشت بخدای باز کردیم [واورا کارساز بسندیدیم] « **ربنا** » خداوندما « **لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمين** (۸۵) » مارا آزمایش بدان مکن [ودلهای بیگانگان را برنج ما بیگانگانی میفزای] .

« **ونجنا برحمتك** » وبازرهان مارا برحمت خویش « **من القوم الكافرين** (۸٦) » از گروه ناگرویدگان .

النوبة الثانية

قوله تعالی « واتل علیهم نباء **نوح** » گفته اند نام **نوح** سکن بود اورا نام **نوح** نهادند لکثرة نیاحته علی قومه بعدما اغرقوا . قوم وی اولاد **قابیل** بودند چون برایشان

(۱) بیو کنید . (الف) . (۲) او کند ، (الف) . (۳) هن (الف) .

دعا کرد تارب العزّة ایشان را بطوفان غرق کرد **نوح** بعد از آن پشیمانی خورد و برایشان نوحه کرد وبسیار بگریست. ازبس که بگریست ونوحه کرد اورا **نوح** نام نهادند، واین نوحه کردن وگریستن وی برقوم خویش از خبر **هامة بن الهیم** معلوم شد، وذلك ماروی **عمربن الخطاب** قال: بینما نحن قعود مع رسول الله (ص) علی جبل من جبال **تهامة** اقبل شیخ بیده عصا فسلّم علی النبیّ (ص) فردّ علیه السّلام وقال: من انت؟ قال: انا **هامةبن الهیم بن لاقیس بن ابلیس** فقال النّبی (ص) فما بینك و بین **ابلیس** الّا ابوان، فکم اتی لك من الدّهر؟ قال: قدافنیت الدّنیا عمرها الّاقلیلا، قال علی ذلك کنت وانا غلام ابن اعوام افهم الکلام وامرّ بالاکام وآمر بافساد الطّعام وقطع الارحام. فقال النّبی (ص): بئس لعمرالله الشیخ المتوسم والشّاب المتلوم فقال ذرنی من الاستعذار انی تائب الی الله عزّ وجلّ کنت مع **نوح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتّی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. قال قلت: یا**نوح** انّی ممّن اشرك فی دم السّعید الشّهید **هابیل بن آدم** فهل تجدلی عند ربك من توبة؟ فقال یا **هامة** همّ بالخیر وافعله قبل الحسرة والنّدامة انّی قرأت فیما انزل الله تعالی علیّ انّه لیس من عبد تاب الی الله بالغ ذنبه مابلغ الّا تاب الله علیه، فقم وتوضأ واسجد لله قال: ففعلت فی ساعة ما امرنی به، قال فنودی ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السّماء قال فخررت لله ساجداً. وکنت مع **هود** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتّی بکی علیهم وابکانی، وقال: لاجرم انّی علی ذلك من النّادمین واعوذبالله ان اکون من الجاهلین. وکنت مع **صالح** فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتّی بکی علیهم وابکانی وکلّهم یقول انا علی ذلك من النّادمین واعوذ بالله ان اکون من الجاهلین. وکنت زواراً **لیعقوب** وکنت من **یوسف** بالمکان المبین. وکنت القی **الیاس** فی الاودیة وانا القاه الان وانّی لقیت **موسی بن عمران** وعلّمنی **التورية** وقال لی ان لقیت **عیسی بن مریم** فاقرءه منّی بالسّلام وانّ **عیسی** قال ان لقیت **محمداً** فاقرأه منّی السّلام فارسل رسول الله (ص) عینیه فبکی ثمّ قال وعلی **عیسی** السّلام مادامت الدّنیا وعلیك السّلام یا **هامة** لادائك الامانة. قال **هامة** قلت یا

رسول الله افعل بی مافعل **موسی** علّمنی **التوریة** قال فعلّمه رسول الله **الواقعة** و **المرسلات** و **عم یتساءلون** و **اذا الشمس کورت** و **المعوذتین** و **قل هو الله احد** وقال ارفع الینا حاجتك یا **هامة** ولاتدع زیارتنا. قال **عمر بن الخطاب** فقبض رسول الله ولم ینعه الینا فلست ادری احیّ هو ام میّت.

«واتل علیهم» ای - اقرأ یا **محمد** علی اهل **مکة** خبر **نوح** اذ قال لقومه» وهم ولد **قابیل** «ان کان کبر» ای - عظم و ثقل « علیکم مقامی » طول مکثی فیکم و «تذکیری» ووعظی ایّاکم «بآیات الله» بحججه و بیّناته و تخویفی ایّاکم عقوبة الله فعزمتم علی قتلی وطردی «فعلی الله توکلت» فافعلوا ماشئتم وهو قوله «فاجمعوا امرکم» ای - احکموا امرکم و اعزموا علیه و ادعوا « شرکاءکم » آلهتکم فاستعینوا بها لتجمع معکم. این سخن برسبیل تهدید گفت ایشانرا که دردل کنید و آهنگ کنید و کارسازید وانبازان خویش را یار گیرید، **رویس** از **یعقوب** «فاجمعوا» خواند بوصل، «شرکاؤکم» برفع ای - فاجمعوا امرکم انتم وشرکاؤکم. کاروحیلت خود گرد کنید شما وانبازان شما همه «ثم لایکن امرکم علیکم غمّة» ای - خفیّاً مبهماً من قولهم غمّ الهلال علی النّاس، اذا اشکل علیهم یعنی - لیکن امرکم غمّة ظاهراً منکشفاً تتمکنون فیه ماشئتم لاکمن یَکتم امراً ویخفیه فلایقدر ان یفعل مایرید «ثمّ اقضوا الیّ» یعنی - اقضوا ما انتم قاضون کقول السّحرة **لفرعون** «فاقض ما انت قاض» ای - اعمل ماانت عاملٌ « ولاتنظرون » لاتمهلونی ولاتؤخروا امری. این آیت تقویت دل **مصطفی** است و تسلیت وی بآنچه رنج واذی که از کافران و مشرکان **قریش** بوی میرسید، میگوید: یا **محمد** سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است، درنگر به **نوح** پیغامبر که چنان واثق بود بنصرت ومعونت وتقویت ما که باقوم خویش میگفت: شما هرچه توانید از کید ومکر خویش درقصد قتل من بسازید وآشکارانه پنهان در آن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر برمن دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع وضر نیست و جز بارادت و مشیّت الله هیچ چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که دران خلف نیست.

« فان تولّیتم » ای اعرضتم عن قولی وابیتم ان تقبلوا نصحی « فما سألتکم » علی الدّعوة وتبلیغ الرّسالة « من اجرٍ » جعلٍ وعوض ای ـ « ماسألتکم من اجر » فاوجب التولّی اوفاتنی ذلك الاجر بتولیکم « ان اجری » ای ماأجری وثوابی ، « الّا علی الله وامرت ان اکون من المسلمین » المستمسکین لامر الله .

« فکذّبوه » یعنی ـ **نوحاً** « فنجّیناه ومن معه فی الفلك وجعلناهم خلائف » ای جعلنا الّذین معه فی الفلك سکان الارض خلفاء عن الهالکین . « و اغرقنا الّذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة » الّذین انذرتهم الرّسل فلم یؤمنوا « منذرین » در همه قرآن ایشان اند که آگاه کردند ونپذیرفتند وبترسانیدند ونترسیدند .

« ثمّ بعثنا من بعده » ای من بعد **نوح** « رسلا الی قومهم » یعنی **هوداً وصالحاً** و **شعیباً** « فجاؤهم بالبینات » بالامر والنّهی والدّلالات الواضحات « فما کانوا لیؤمنوا » ای هؤلاءِ الآخرون « بما کذّبوا به » اوّلوهم « من قبل » وقد علموا انّ الله سبحانه اغرقهم بتکذیبهم . میگوید : کافران پسین بر آن نیستند که ایمان آرند وتصدیق کنند آنچه کافران پیشین یعنی قوم **نوح** تکذیب کردند ، ومیدانند که غرق وهلاك ایشان بکفر وضلالت بود وتکذیب پیغامبران و آنکه در کفر وتکذیب برپی ایشان میروند از آن که درعلم الله کافران اند ودر حکم ازل بیگانگان . و گفته اند معنی آیت آنست که کافران روز میثاق اگر چه بزبان اقرار دادند ، تکذیب پیغامبران دردل داشتند بعد از آن چون الله پیغامبران را فرستاد کافران بر آن نبودند که ایشان را تصدیق کنند بخلاف آن تکذیب که آن روز در دل داشتند و در **لوح محفوظ** همچنان نبشتند .

« کذلك » ای کما طبعنا علی قلوبهم « نطبع علی قلوب المعتدین » المجاوزین امر الله « ثمّ بعثنا من بعدهم » ای ـ من بعد هلاکهم « موسی و **هرون** الی **فرعون** » و هو **الولید بن مصعب** « وملائه » ای اشراف قومه « بآیاتنا » « التّسع « فاستکبروا » تعظّموا ان یجیبوه الی الایمان « وکانوا قوماً مجرمین » مشرکین یقال اجرم ای ـ اتی بالجرم واکتسب الجرم و هو الذّنب العظیم ، الّذی یقطع الوصلة من جرمه ای ـ قطعه .

«فلما جاء هم الحقّ» اتاهم بالرّسالة «من عندنا قالوا انّ هذا» الّذی آتینا به «لسحر مبین» ای - بین. میگوید: چون موسی پیغام رسانید. ورسالت حقّ بگزارد قوم وی گفتند این سحری روشن است، پردیوی پیدا. موسی ایشانرا جواب داد «اتقولون للحق» الّذی اتاکم من عندالله سحر. سخنی راست و کاری درست که بشما آمد، ازنزدیك خدا میگوئید که سحراست آنگه موسی گفت «اسحر هذاولا یفلح السّاحرون» کقول‌الله تعالی، «افسحر هذا ام انتم لا تبصرون» موسی گفت: کیف یکون هذا سحراً والسّاحر لایفلح ای - لایفوز بما یرید ولا یفلح فی‌الدّنیا والآخرة. چون تواند بود که این سحر است وساحر هرگز بمراد نرسد ودر دنیا وآخرت فلاح نیابد وآمن نبود «قالوا اجئتنا» فرعون وقوم او موسی را گفتند «اجئتنا لتلفتنا» لتصدّنا «عمّا» کان‌بعید «آباؤنا» وکانت لفرعون اصنام صغار صنعها لهم وامرهم بعبادتها «وتکون لکما الکبریاء» ای الملك والعزّ والسّلطان فی ارض مصر وقرأ ابوبکر یکون، بالیاءِ «وما نحن لکما بمؤمنین».

«وقال فرعون ائتونی بکلّ ساحرٍ علیم» فلمّا جاء السحرةُ قال لهم موسی القوا ماانتم ملقون» این‌قصه مبسوطاست شرح آن‌جایها در قرآن. «فلما القوا قال موسی ماجئتم بدالسّحر». ای - الّذی جئتم بهسحر علی وجه الاخبار. برین‌قرائت موضع «ما» رفع‌است بابتدا و«جئتم‌به» من‌صلته والسّحر خبرالابتداء ودخلت‌الالف واللام السّحر لانّه جواب کلام سبق. این جواب ایشان است که گفتند «انّ هذا لسحر مبین» آنچه تو آوردی یا موسی سحر است، موسی جواب داد و گفت نه چنانست که شما میگوئید. بلکه سحر آنست که شما آوردید وبرقرائت ابوجعفر وابوعمر آالسّحر بهمزة ممدودة برمعنی‌استخبار مای ابتداست و«جئتم‌به» خبرابتدا وسخن اینجا بریده گشت میگوید برسبیل‌توبیخ ایّ شیءٍ جئتم‌به؟ چه چیزاست این که آوردید وساختید؟ پس گوید بابتدا السّحرواینجا وقف کند وجواب وی‌محذوف بود تقدیره آالسّحر هوالّذی جئتم به، سحراست آنچه شما آوردید «انالله سیبطله» آری الله آنرا تباه کند، نیست گرداند. «انالله لایصلح عمل المفسدین» بل یمحقه ویظهر فضیحة صاحبه «ویحق‌الله الحق» یظهره بالدّلائل الواضحة «بکلماته» ای -

بوعده و بامره «ولو کره المجرمون».

«فما آمن لموسی الّا ذُرّیّة من قومه» گرویدگان **بموسی** در آن زمان همه نوجوانان بودند در ایّام استضعاف و تسخیر **فرعون** زاده بودند **بموسی** می گرویدند بر بیم و ترس از **فرعون** و قوم او که ایشان را بعذاب از دین باز پس آرد(۱) که **فرعون** مردی گردن‌کش بود متکبّر و متطاول در زمین **مصر**، گزاف کار گزاف گوئی، و گزاف کاری وی آن بود که بنده بود و دعوی خدائی کرد. **ابن عباس** گفت «الّا ذرّیّةٌ من قومه» یعنی - من قوم **موسی** من **بنی‌اسرائیل** و کانوا ستّمایة الفٍ وذلك انّ **یعقوب** رکب الی **مصر** فی اثنین وسبعین انساناً فتوالدوا **بمصر** حتّی بلغوا ستّمائة الف. **کلبی** و جماعتی مفسّران گفتند: «من قومه» این «ها» با **فرعون** شود و معنی ذرّیّة آنست که نفری اندك از قوم **فرعون بموسی** بگرویدند و هم امرأة **فرعون** و مؤمن **آل‌فرعون** و خازن **فرعون** و ماشطته. و گفته‌اند: هفتاد کس بودند از آل **فرعون** که مادران ایشان از **بنی‌اسرائیل** بودند و پدران ایشان **قبطیان** فجعل الرّجل یتبع امّه واخواله. قال **الفراء** سمّوا ذرّیة لانّ آباءهم کانوا من **القبط** و امّهاتهم من **بنی اسرائیل** کما یقال: لاولاد **فارس** الذین سقطوا الی **الیمن** الابناء لانّ امّهاتهم من غیر جنس آبائهم، یرید **الفراء** انّهم یسمّون ذرّیة وهم رجال مذکورون لهذا المعنی قال **الفراء** و انما قال «علی خوفٍ من **فرعون** و ملائهم» فذکر بالجمع و **فرعون** واحدٌ لانّ الملك اذا ذکر یفهم منه هو واصحابه کما یقال قدم **الخلیفة** یراد هو ومن معه ویجوزان یکون اراد بـ: **فرعون** آل **فرعون** کقوله «وسل القریة» و نظائرها.

قوله: «وان **فرعون** لعال فی الارض» هذا کقوله: «انّ **فرعون** علا فی الارض» «وانّه کان عالیاً من المسرفین» ولهذا قال تعالی فی موضع آخر «تلك الدار الاخرة نجعلها للّذین لا یریدون علوّاً فی الارض ولا فساداً». «قال موسی» لمؤمنی قومه «یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین» «فقالوا علی الله توکّلنا» ثمّ دعوا فقالوا «ربّنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین» ای - لا تظهرهم ولا تسلّطهم علینا فیروا انّهم خیرٌ منّا فیزدادوا طغیاناً و یقولوا لو کانوا علی حقّ ماسلّطنا علیهم فیفتتنوا

(۱) با پس آرد (ج)

وقال **مجاهد** لاتعذبنا بعذاب من عندك فيقول قوم **فرعون** لو كانوا على حقّ لماعذّبوا و يظنّوا انّهم خيرٌ منّا فيفتتنوا وقيل - لاتسلّطهم علينا فنرتاب « ونجّنا برحمتك من القوم الكافرين » قال **النّبی** ص : « الرّاحمون يرحمهم الرّحمن ارحموا من فی الارض يرحمكم من فی السماء » وقال ص : « لماقضی الله الخلق كتب كتاباً فهوعنده فوق العرش انّ رحمتی غلبت غضبی » قوله « لما قضی الله الخلق » ای - خلقهم كقوله « فقضيهنّ سبع سموات » ای - خلقهنّ و روی انّ رسول اللّه ص كان فی بعض الاسفار فمرّ بامراة تخبز ومعها صبیّ لها فقيل لها انّ رسول اللّه ص يمرّ فجاءت وقالت يارسول الله بلغنی انك قلت انّ الله سبحانه ارحم بعبده من الوالدة بولدها فهو كما قيل لی فقال : نعم. فقالت: فانّ الامّ لاتلقی ولدها فی هذا التّنور فبكی رسول اللّه ص فقال: انّ اللّه لايعذب بالنّار الاّ من انف ان يقول لااله الاّالله وفی بعض كتب الله يابن آدم كماترحم كذلك ترحم و كيف ترجوا ان يرحمك الله وانت لاترحم النّاس .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « واتل عليهم نبأ نوح » الآية. مثال ربّانی ازحضرت سبحانی آنست که بلا از درگاه ما خلعت دوستانست ، و جرعهٔ محنت از کاس محبت نوشیدن پیشهٔ مردان است ، هر که نهاد اونشانهٔ تیر بلای ما را نشاید ، طلعت اومحبّت وجمال ما راهم نشاید ، عادت خلق چنان‌است که هرکه را بدوستی اختیار کنند همه راحت وآسایش آن دوست خواهند و سنت الهیّت بخلاف اینست هر کرا بدوستی بپسندد شربت محنت با خلعت محبّت بروی فرستد « انّ اشدّالنّاس بلاء الانبیاء ثمّ الاولیآء ثمّ الامثل فالامثل و اذا احبّ الله عبداً صبّ علیه البلآء صبّاً » یکی درنگر بحال **نوح** پیغامبر شیخ المرسلین وامام المتقین که از امّت خویش چه رنج وچه محنت دید و در دعوت ایشان باربلا وعناچون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هرروز او را چندان بزدندید که بی‌هوش گشتی وفرزندان خودرا بضرب وزخم اووصیّت کردندید وبااین همه محنت و بلیّت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم و ایشانرا این گفت : « فعلی الله توکّلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم » شما هرچه خواهید

کنید وهر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم، و او را کار ساز خود بسندیدم، وبا مهر و محبّت وی آرمیدم، پروای دیگران ندارم «فعلی الله توکلت» توکّل قنطرهٔ یقین است، و عماد ایمانست ربّ العزّة میگوید: «و علی الله فتوکّلوا ان کنتم مؤمنین» «ومن یتوکّل علی الله فهوحسبه» هر که بالله پشتی دارد الله او را بسنده‌است دیگری او را می‌درنباید شب **معراج** گفت: «یاسیّدص یا **محمد** عجب لمن آمن بی کیف یتّکل علی غیری، کسی که یادما دردل دارد، بایاد دیگران چون پردازد، او که مهرما بجان‌دارد، گرجان درسر آن کند شاید «فعلی الله توکّلت» توکل برید حضرت رضا است، ونشان صدق وفا است، وحقیقت را صفا است، توکّل را بدایتی ونهایتی‌است دربدایت حلاوت‌خدمت، وبرهمه جانوران‌شفقت، واخلاص‌دعوت و درنهایت آزادی و شادی و بی‌قراری. در بدایت این روی نماید که **موسی** فراقوم خویش گفت: «فعلیه توکّلوا ان کنتم مسلمین» و در نهایت این بیند که حق جل‌جلاله فرا **مصطفی گفت**: «وتوکّل علی الحیّ الّذی لایموت» شیخ **ابوالقاسم نصرآبادی** مریدی را پیش شیخ **بوعلی سیاه** فرستاد که باز گوی که در توکّل تا کجا رفتهٔ شیخ **بوعلی** جواب‌فرستاد که **بوعلی** مردی بی کاراست و توکّل نشناسد امّا درین بی کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد. انفاق است همهٔ ائمه طریقت راکه هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمام‌تر ازین سخن نگفته‌است کمال تحقیق عبودیّت درعین تقصیر دیدن نه‌کار هربی کاری و تردامنی بود بخودکافر باید شدن اگر خواهی که بحقّ مسلمان شوی، آنکه عاقبت کار **نوح** و سرانجام قوم وی هردوباز **گفت**: «فکذّبوه فنجیّناه ومن‌معه فی‌الفلك وجعلناهم‌خلائف واغرقناالّذین کذّبوا بآیاتنا» **نوح** در سفینهٔ سلامت در بحر عنایت غرقهٔ مهر و محبّت، قوم **نوح** بحکم شقاوت در دریای قهر ربوبیّت غرقهٔ عذاب و عقوبت.

«ثم بعثنا من بعدهم موسی وهرون» الآیة. قصّ علیه‌ص نباءالاوّلین و شرح له جمیع احوال‌الغابرین ثمّ فضله علی کافتهم اجمعین‌فکانوا نجوماً وهوالبدر، و کانوا انهاراً وهوالبحر، به انتظم عقدهم و بنوره اشرق نهارهم و بظهوره ختم عددهم.

یومك وجه الدّهر من‌اجله جنّ غـدٌ والتفّت الامس

« وقال موسی یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکّلوا » اشارت است که ایمان تنها نه گفتار است که عمل در آن ناچار است، اعمال در اقوال پیوسته، واحوال در اعمال بسته، اقوال صفت زبان است، و اعمال حرکت ارکان است، واحوال عقیدهٔ پاك ازمیان جان است، و توکّل عبارت از جملهٔ آنست ، **موسی** قوم خودرا گفت اگر خواهید که مسلمان باشید بر الله توکّل کنید دست تسلیم از آستین رضا بیرون کنید و بروی اغیار باززنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ چیز نیست و ازحیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم نیست وقسام مهربانست که دروی غفلت نیست . قوم وی جواب دادند که « علی الله توکّلنا » ما دست اعتماد درضمان الله زدیم و او را کارساز و وکیل خود بسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم و کار بوی سپردیم . روی **عبدالله بن مسعود** قال قال: **رسول الله** ص : اریت الامم بالموسم فرأیت امّتی قد ملاؤا السّهل و الجبل فاعجبنی کثرتهم وهیئتهم فقیل لی ارضیت قلت نعم قال. ومع هولاء سبعون الفاً یدخلون الجنّة بغیر حساب لا یکتوون ولا یتطیّرون ولا یسترقون وعلی ربّهم یتوکلون. فقام **عکاشة بن محصن الاسدی** فقال یا **رسول الله** ادع الله ان یجعلنی منهم. فقال رسول الله ص ، اللهمّ اجعله منهم . فقام آخر فقال: ادع الله ان یجعلنی منهم . فقال رسول الله ص : سبقك بها **عکاشة** .

۸ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **واوحینا الی موسی واخیه** » پیغام دادیم **بموسی** وبرادر او ، « **ان تبوآ لقومکما** » که جای بسازید قوم خویش را « **بمصر بیوتاً** » بشهر مصر خانها « **واجعلوا بیوتکم قبلة** » وخانهای خویش نمازجای سازید ، « **واقیموا الصلوة** » ونماز به پای دارید « **وبشر المؤمنین** » ومؤمنانرا بشارت ده [که من دشمنان ایشانرا هلاك خواهم کرد وایشانرا امن وآرام خواهم داد و مسکنهای دشمن بایشان خواهم سپرد] .

« **وقال موسی ربنا** » **موسی** گفت خداوند ما « **انك اتیت فرعون وملاءه** » بودادی **فرعون** را وکسان اورا « **زینة واموالا** » آرایش این جهانی ومالها « **فی الحیوة الدنیا** » در زندگانی این جهانی « **ربنا لیضلوا عن سبیلك** » تا بی‌راه میشوند از راه

تو « **ربنا** » خداوند ما « **اطمس علی اموالهم** » مالهای ایشان بستر مطعومهای ایشان همه سنگین کن .

« **واشدد علی قلوبهم** » ودلهای ایشان سخت کن « **فلا یؤمنوا** » تابنگروند(۱) « **حتی یروا العذاب الالیم(۸۸)** » تاعذاب دردنمای بینند .

« **قال قداجیبت دعوتکما** » اللّٰه گفت پاسخ کرده آمد دعای شما هردو « **فاستقیما** » بر رسالت و دعوت خویش همچنان راست میروید [و چشم بنصرت میدارید واظهار اجابت میبیوسید] « **ولاتتبعان** » ونگر که پی نبرید « **سبیل الذین لایعلمون(۸۹)** » براه ایشان که نمی دانند .

« **وجاوزنا** » فرا گذرانیدیم « **ببنی اسرائیل البحر** » بنی اسرائیل را بدریا « **فاتبعهم** » برپی ایشان ایستاد « **فرعون وجنوده** » فرعون وسپاه او « **بغیاً وعدواً** » بافزونی جوئی وستم کاری واندازه در گذاری « **حتی اذا ادرکه الغرق** » تاآنکه که آب بدهن وی رسید « **قال آمنت** » گفت بگرویدم « **انه لااله الاالذی آمنت به بنو اسرائیل** » که نیست خدا جز ازو(۲) که گرویده اند باو بنو اسرائیل « **و انا من المسلمین (۹۰)** » ومن از گردن نهادگانم اللّٰه را .

« **الآن** » [ورا گفتند] اکنون است « **وقد عصیت قبل** » و پیش از این سر می کشیدی « **وکنت من المفسدین(۹۱)** » واز تباه کاران وبدکاران(۳) بودی .

« **فالیوم ننجیك ببدنك** » امروز ترا باسر آب آریم بااین زره « **لتکون لمن خلفك آیة** » تاپسینان را از جهانیان که پس تو آیند عبرتی باشی و نشانی و [نکالی] « **وان کثیراً من الناس** » وفراوانی ازمردمان « **عن آیاتنا لغافلون (۹۲)** » ازنشانهای [عبرت نمودن] ماغافل اند تانشان ننمائیم ندانند و که(٤) نمائیم نشناسند .

« **و لقد بوّأنا بنی اسرائیل** » جای دادیم بنی اسرائیل را پس غرق فرعون « **مبوّأ صدق** » جای بسزای نیکان [بزرگوار پاك نیکو] براستی « **و رزقناهم من الطیبات** » وایشانرا روزی دادیم از روزیهای پاك « **فمااختلفوا** » دوگروه نشدند

---

(۱) بنه گروند (الف)　(۲) جداز و (الف)　(۳) زیان کاران . (ج)
(٤) کی (ج)

«**حتی جاءهم العلم**» تا آنگـه که بایشان علم [و سخن و پیغام] رسید از خدای «**ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة**» خداوندتوداوری بردمیان ایشان‌روزرستاخیز «**فیما کانوا فیه یختلفون**(۹۳)» بپاداش دادن هر گروهی را در آن جداجد رفتن(۱) که میرفتند.

«**فان کنت فی شك**» اگر چنانست که در گمانی «**مما انزلنا الیك**» اینچه فرو فرستادیم بتو [از قرآن وپیغام] «**فاسئل الذین یقرؤن**» پرس از ایشان کـه میخوانند «**الکتاب من قبلك**» آن نامه کـه پیش ازتو فروآمد «**لقد جاءك الحق من ربك**» آنچه بتو آمد از خداوند تو راست آمد ودرست آمد «**فلا تکونن من الممترین**(۹٤)» هان که از گمان زدگان نباشی(۲).

«**ولا تکونن من الذین کذبوا بایات الله**» ونگر کـه ازایشان نباشی کـه سخنان‌خدای‌دروغ می‌شمارند «**فتکون من الخاسرین**(۹۵)» هان که‌از زیان کاران نباشی.

«**ان الذین حقت علیهم کلمة ربك**» ایشان که‌براستی ودرستی بر(۳)ایشان برفت سخنان خداوند تو [که نپسندد ایشانرا بدین وتوحید] «**لایؤمنون**(۹٦)**ولو جاءتهم کل آیة**» به‌نخواهندگروید‌وا گر بایشان‌آیدهر‌معجزتی‌ونشانی [که‌خواهند وسود ندارد هرپیغام که شنوند «**حتی یروا العذاب الالیم**(۹۷)» تاآنگه کـه عذاب دردنمای بینند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «واوحینا الی موسی و اخیه ان تبوّآ لقومکما» یقال بوّأ وتبوّأ کلاهما متعدّیان مثل‌قطّعته وتقطّعته وخلصّته وتخلّصته و یقال بوّأت لنفسی منزلاً و لغیری منزلاً و: **مصر** لم ینون‌لانّه اسم‌بلدةٍ بعینها قیل: هوالا**سکندریة** وقیل: **مصر فرعون**. «بیوتاً» یسکنون فیها وقیل یصلّون فیها. مفسّران گفتند عبادت‌گاه و نماز جای **بنی اسرائیل** کنیسها بودو کلیساها وجزدر آن کنیسها وکلیساها نماز نکردندی

(۱) مخالفت رفتن (ج)　(۲) نبیا (الف)　(۳) ور (الف)

وایشانرا جز در آن موضع معلوم نماز روا نبودی این خاصیّت امّت **محمد** است که هرجائی وبهر بقعتی نماز توانند کرد وذلك قوله (ص) : « وجعلت لی الارض طهوراً ومسجداً» پس چون **موسی** رسالت وپیغام حق آورد **فرعون** بفرمود تا آن کنیسها ونماز گاه ایشان همه خراب کردند وایشانرا از عبادت ونماز بازداشتند فرمان آمد از رب العزّة که در خانها مسجد سازید و نماز کنید تاازْ **فرعون** ایمن باشید این آیت دلیل است که کسی را که از بیم ظالم نماز آدینه در جامع نتواند کرد تا هم درخانه نماز پیشین بگزارد ووی در آن معذور بود والیه اشار **النبی** (ص) قال: من سمع النّداء فلم یجبه فلا صلوة له الّا من عذرٍ . قالوا یا رسول اللّٰه وماالعذر قال خوفٌ اومرضٌ. قال **الحسن** «واجعلوا بیوتکم قبلة» ای توجّهوا الی **الکعبة** قال وکانت **الکعبة** قبلة **موسی** ومن معه وقال **سعید بن جبیر** «اجعلوا بیوتکم قبلةً» ای یقابل بعضها بعضاً

«واقیمواالصلوة وبشر المؤمنین» این خطاب با **موسی** است میگوید: **بنی اسرائیل** راخبر کن وایشانرا بشارت ده که **فرعونیان** بآب کشتنی اند وشما بجای ایشان نشستنی اید. همانست که رب العزة گفت « فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم کذلك و اورثناها **بنی اسرائیل** » و گفته اند خطاب با **مصطفی** است میگوید و بشر یا **محمد** المؤمنین بالنصرة فی الدنیا و الجنة فی العقبی .

«وقال **موسی** ربنا انك آتیت **فرعون** و ملأه زینةً» حلّیاً من اللباس والمراکب «واموالا» ذهباً وفضّة ونعماً وضیاعاً « فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلك» این لام لام عاقبت گویند کقوله « لیکون لهم عدواً وحزناً » ای لیکون عاقبة ذلك الضّلال . معنی آنست که ایشانرا مال و نعمت و زینت دنیا دادی تا ایشانرا در آن نعمت بطر گرفت، و بی راه شدند وازایمان سروازدند، گردن کشیدند، تاعاقبت بدان آمد که آن نعمت سبب ضلالت ایشان گشت. و گفته اند لام کی است کقوله :« لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه » یقول آتیتهم کی تفتنهم فیضلوا و یُضلّوا، نعمت دادی ایشانرا تادلهای ایشان درفتنه افکنی، خود بی راه شوند ودیگران را بی راه کنند « یضلوا » بضمّ یا قرائت کوفی است .

«ربنا اطمس علی اموالهم» سه بارخداوند خویش را خواند وگفت :«ربنا» سنّت

است که دعاخواهی کرد سه بار الله خوانی گوئی : ربنا ربنا ربنا . چنانکه **موسی** خواند ودر سدیگر بار گفت :« اطمس علی اموالهم » الطّمس المحق و اذهاب الشیٔ یقول: اذهب اموالهم و غیّرها عن هیئتها میگوید : بارخدایا مال ایشان وخواستهٔ ایشان به نیست آر(۱) و از هیئت و آسای خود بگردان رب العالمین اجابت کرد وآن مالها و مطعومها ایشان سنگین کرد **مقاتل** گفت و **مجاهد** و **قتاده** که درم و دینار ایشان همچنان برشکل ونقش خود مانده درست و پارهٔ همه بجای خود سنگ شده کشت‌زار ایشان ، میوه بر درختها ، طعام در گنجینها ، جواهر در صندوقها ، همه سنگ گشته . **محمد بن کعب** گفت مردو زن درجامهٔ خواب خفته بودند که فراسر ایشان شدند هر دو سنگ بودند **سدی** گفت : مسخ الله اموالهم حجارةً والنخیل والثمار والدقیق والاطعمة فکانت احدی الایات التسع . روی انّ **عمر بن عبد العزیز** دعا بخریطة فیها اشیاء من بقایا **آل فرعون** فاخرج منها البیضة مشقوقة والجوزة مشقوقة وانها لحجر .

« واشدد علی قلوبهم » ای اقسها واطبع علیها حتّی لاتلین ولا تنشرح للایمان فلایؤمنوا . قیل : هو نصب بجواب الدعاءِ بالفاءِ وقیل : هو عطف علی قوله « لیضلوا » ای - لیضلّوا فلا یؤمنوا . قال **الفراء** : وهو دعاء ومحله جزم کانه قال « اللهم فلایؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم » وهو الغرق . می گوید : بارخدایا ایدون بادا که ایمان نیارند تا بعذاب دردناك رسند امروز غرق وفردا حرق امروز بکفر مرده ، فردا بآتش دوزخ سوخته .

« قال قداجیبت دعوتکما » **موسی** دعا میکرد و **هرون** آمین میگفت وآمین گفتن هم دعا است ازین جهت « دعوتکما » گفت ونیز در اوّل این آیت گفته که « الی موسی واخیه » واجابت دعا آن بود که رب العالمین **فرعون** را و **قبطان** را بآب غرق کرد ومیان دعای **موسی** واجابت حق چهل سال بود « فاستقیما » علی ما انتما علیه من الدعوة و تبلیغ الرسالة ولاتترکا دعاء **فرعون** و موعظته الی ان یاتیهم العـذاب « ولا تتبعان » نهی بالنون الثقیلة و محله جزم یقال فی الواحد لاتتبعن بفتح النون لالتقاء الساکنین وبکسر النون فی التثنیة لهذه العلة . وقرأ **ابن عامر** بتخفیف النون لان نون التأکید تخفف وتثقل . وقیل : هو نفی ای - انتما « لاتتبعان سبیل الذین لا یعلمون »

---

(۱) نیست کن (ج)

یقول: لاتسلکا طریق الذین یجهلون حقیقة وعدی فتستعجلا قضائی. ایشان ادرین آیت نهی کرد از دوچیز از نومیدی از فرج واز استعجال در دعا. روی «**انس بن مالك**» قال قال رسول‌الله صم لایزال العبد بخیر مالم یستعجل» قیل یا رسول‌الله و کیف یستعجل قال یقول دعوت ولم یستجب لی.

«وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر» ای- عبرنابهم و صیرناهم الی الشط الآخر «فاتبعهم» لحقهم وادرکهم «فرعون وجنوده» یقال اتبعه وتبعه اذا ادرکه ولحقه ولحقه واتبعه بالتشدید اذا سار خلفه واقتدی به «بغیاً وعدواً» ای- باغیاً عادیاً یعنی- مستکبراً ظالماً وقیل: بغیاً فی القول، عدواً فی الفعل، وذلك ان الله امر **موسی** ان یخرج **بنی اسرائیل** لیلا وهم ستمایة الف وعشرون الفالایعد فیهم ابن ستین ولا ابن عشرین سنة متوجهین الی البحر وومات ابکار **القبط** تلك اللیلة و شغلوا عن **بنی اسرائیل** حتی اصبحوا وهو قوله: «فاتبعوهم مشرقین» بعد مادفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم رکب فی طلبهم ومعه الف الف و ستمایة الف قالوا وفی عسکر **فرعون** مایة الف حصان ادهم سوی سایر الشیات و **فرعون** کان فی الادهم وکل رجل منهم علی حصان علی رأسه بیضة وبیده حربة فلما وصل **فرعون** بجنوده الی البحر وراوا البحر بتلك الهیئة قال **فرعون** هابنی البحر و خافوا دخول البحر وکان **فرعون** علی حصان ولم تکن فی خیل **فرعون** فرس انثی فجاء **جبرئیل** علی فرس ودیق وخاض البحر و **میکائیل** یسوقهم لایشذ رجل منهم فلما شم ادهم **فرعون** ریح فرس **جبرئیل** و **فرعون** و **فرعون** لایراه انسل خلف فرس **جبرئیل** فی الماء ولم یملك **فرعون** من امره شیئاً واقتحمت الخیول خلفه فی المآء فلما دخل آخرهم البحر وهم اولهم ان یخرج انطبق المآء علیهم فذلك قوله: «حتی اذا ادرکه الغرق» ای غمره المآء وقرب هلاکه «قال آمنت انه» ای- بانه «لا آله الا الذی آمنت به **بنوا اسرائیل**» و شرح این قصه مستوفی در سورة **البقرة** رفت قرائت **حمزه** و **کسائی** آمنت انه» بکسر الف است باضمار قول ای- آمنت وقلت «انه لا آله الا» وروا باشد که کسرانه بر معنی استیناف بود فیکون قوله آمنت کلاماً تاماً مکتفیا بنفسه کقوله «ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین» ثم استأنف انه علی جهة التوکید یعنی- فقال **فرعون** «انه لااله الاالذی آمنت به **بنوا اسرائیل** وانا من

المسلمین » المنقادین المطیعین له فـدس **جبرئیل** علیه السـلام فـی‌فیه من‌حماة البحروقال:

«الان وقد عصیت قبل» ای - الان تومن وتتوب. وقیل: قال‌الله «الان» تؤمن «وقد عصیت ». کفرت « قبل و کنت من‌المفسدین» المانعین الناس من‌الایمان قـال رسول‌الله (ص): قال‌لی **جبرئیل** ماابغضت احداً من‌عباد‌الله ماابغضت عبدین‌احدهما من الجن والاخر من‌الانس فاما من الجن ف: **ابلیس** حین ابی‌السّجود لادم واما‌من الانس ف: **فرعون** حین قال انار‌بکم‌الاعلی ولورایتنی وانااد‌س الطین فی‌فمه مخافة‌ان تدرکه الرحمة. وقال **ابن عمر** قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول قال لی **جبرئیل** یا **محمد** ما غضب ربک‌علی‌احد غضبه علی **فرعون** اذقال ماعلمت لکم‌من‌اله غیری واذحشر فنادی فقال انار‌بکم الاعلی فلما ادرکه الغرق استغاث واقبلت احشوفاه مخافة ان تـدرکه الرحمة. وفی هذه الایة التحذیر عن‌تأخیر الایمان الی وقت‌المعاینة فذاك وقت‌الایاس ولاینفع صاحبه لمعاینة ملك الموت کفعل **فرعون** حین‌آمن فـی ذلك الوقت حتی قیل‌له «الان وقد‌عصیت قبل» قال‌الله تعالی فلم‌یك ینفعهم ایمانهم لمارا‌وا بأسنا. وقال: «ولیست التوبة للذین یعملون‌السیئات» الایة « فالیوم ننجیك ببدنـك » قرأ **یعقوب** ننجیك بالتخفیف ببدنك یعنی بجسدك لاروح‌فیه وقیل: ببدنك یعنی‌مع درعك‌وکان درعاً مسموراً مرصعاً بالجواهر. یقول نجعلك تعلوا‌الماء وتطفوا فوقه لانه اول جیفة آدمی طفت فوق الماء. وقیل: ننجیك معناه نلقیك علی‌نجوة من‌الارض وهـی‌المکان المرتفع. چون **موسی** قوم خودرا خبرداد ازهلاك **فرعون** وغرق وی قومی‌ازایشان جحود کردند وانکار نمودند گفتند: مامات **فرعون** وانه اعظم شاناً من‌ان یغرق پس فرمان آمد بدریا تا **فرعون** را از قعر خویش‌واسر آورد وبرسر آب بایستادو **فرعون** ازین سرخۀ بود کوتاه بالا ،ی ملح همچون گـاوی نر، وبروی سلاح بود و درع بنگاه غرق. و ذلك آیة لان الحدید یرسب ولا یطفوا و قیل: ننجیك نترکك حتی‌تغرق فالنجاء، الترك. وقیل: نسوّدك ونجعلك‌علامة فانّ‌النجاء قد یکون‌العلامة والسواد ویحتمل‌انه من‌النجاءالذی معناه الاسراع ای - ننجی اهلالك. وقوله: ببدنك تأکیداً کما تقول‌قال بلسانه وجاء بنفسه. قوم **موسی** چون‌فرعون را مرده برسر آب

دیدند و بروی درع بود و سلاح گران و هرگز هیچ جیفهٔ آدمی تا آن روز بر سر آب ندیده بودند آن جحود و انکار از دل بیرون کردند و دانستند که آن آیتی عظیم است بر صدق **موسی** و نشانی است از قهر خداوند و راندن خشم خود بر **فرعون**، اینست که رب العالمین گفت: «لتكون لمن خلفك آية» ای عبرة و نكالا. و قيل: لمن تاخر عن قومك «و ان كثيراً من النّاس عن آياتنا» فى **موسى** و **فرعون** و سائر الايات «لغافلون» لاهون.

«و لقد بوأنا بنى اسرائيل مبوء صدق» آن متبوأ پیش از این **مصر** است و این مبوأ اینجا (۱) **بيت المقدس**. وقيل: هو **الاردن** و**فلسطين** وهى الارض المقدسة التى كتب الله ميراثاً **لابرهيم** و ذريته این همان است که جائی دیگر گفت «و قلنا من بعده **لبنى اسرائيل** اسكنوا الارض يعنى **ارض القدس**. میگوید: جای دادیم **بنی اسرائیل** را پس غرق **فرعون** جای گزیده و پسندیده نیکو براستی متنزل وحی و مسکن انبیاء و زمین محشر «ورزقناهم من الطيبات» ایشانرا روزیهای پاك حلال دادیم يعنى - در تیه پیش آنکه بقدس رسیدند و هى المن والسلوى والماءُ من الحجر و طيبها منالها من غير مكسبة ولا مسئلة.

«فمااختلفوا حتى جاء هم العلم» يعنى جاء هم **القران** على لسان **محمد**. و اختلافهم انهم افترقوا بعد ما جاء هم فرقتين فرقة اسلموا وفرقة ثبتوا على اليهودية وقيل نزلت هذه الاية فى **قريظة والنضير** يعنى - انزلناهم منزل صدق يريد من ارض **يثرب** مابين **المدينة والشام** «وَ رَزَقناهُم من الطيّبات» من النخل والثمار و وسعنا عليهم الرزق. فما اختلفوا فى تصديق **محمد** ص انه نبى حتى جاء هم العلم يعنى - **القرآن** والبيان بانه رسول صدق و دينه حق. وقيل: حتى جاء هم معلومهم وهو **محمد** ص لانهم كانوا يعلمونه قبل خروجه فالعلم بمعنى المعلوم كما يقال للمخلوق خلق، و منه قوله: هذا خلق الله و يقال هذا الدرهم ضرب الامير اى مضروبه «ان ربك يقضى بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون» من الدين.

قوله: «فان كنت فى شك مما انزلنا اليك» روى ان النبى (ص) لما نزلت هذه

(۱) اینجا (ج)

الایة قال لا اشك ولا اسأل. گفته‌اند این خطاب بظاهر با **مصطفی** است اما مراد باین جز اوست کقوله: « یا ایها‌النبی اذا طلقتم‌النساء » یخاطب‌النبی و هو شامل للخلق کلهم. وگفته‌اند این خطاب نه با **مصطفی** است که قدر وی بنزدیك حق جلّ جلاله از آن جلیل تر و بزرگوارتر است بلکه خطاب وی در آن مضمر است وتقدیر آنست که قل یا **محمد** للشاك فی نبوتك « فان کنت فی شك مما انزلنا علیك » و دلیل برین قول آنست که در آخر سورت گفت « قل یـا ایها‌الناس ان کنتم فی شك من دینی » و گفته‌اند: در عهد رسول خدا مردم سه صنف، بودند مؤمن مصدق و کافر مکذب و شاك فی‌الامر لا یدری کیف هو یقدم رجلا ویؤخر اخری. یکی **مصطفی** را استوار گرفت و رسالت وی بجان‌و دل پذیرفت مؤمن بود دیگری او را دروغزن گرفت و از ایمان اعراض کرد کافر بود، سه دیگر مردی بود گمان زده، میان کفر و ایمان ایستاده، این خطاب با وی است میگوید: «ان کنت» ایها‌الانسان «فی‌شك مما انزلنا الیك» من‌الهدی علی لسان **محمد** (ص) فاسئل الاکابر من علماءِاهل‌الکتاب مثل **ابن سلام** و **سلمان‌الفارسی** و **تمیم‌الداری** و اشباههم فسیشهدون علی صدق **محمد** (ص) و یخبرونك بنبوّته. و گفته‌اند: «فان کنت» «ان» بمعنی جحد است ای- ما کنت، همچنان که‌گفت جلّ‌جلاله «وان‌ادری» ای - ما ادری وان کان مکرهم ای- ما کان مکرهم، یرید فما کنت فی شك مما انزلنا الیك فسلوا یا معشر الناس انتم دون‌**النبی** (ص). و گفته‌اند الله دانست که رسول بشك نیست لکن خواست که رسول گوید لا اشك ولاامتری تا حجت باشد بر اهل شك از قوم وی و تعییر و تبکیت ایشان همچنان که فردا با **عیسی** گوید « ءَ انت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین من دون‌الله » و خود میداند جلّ جلاله که **عیسی** نگفت لکن تا **عیسی** گوید. سبحانك ما تکون لی ان اقول ما لیس لی بحق » و بر ترسایان حجت باشد و تعییر وتبکیت ایشان‌بود. وقال **عبدالعزیزبن یحیی** الشاك فی‌الشئی یضیق به‌صدراً، فیقال‌لضیق‌الصدر شاك، والمعنی ان ضقت ذرعاً بما تعانی من‌تعنتهم واذاهم فاصبر واسئل‌الذین یقرؤن الکتاب من قبلك یخبروك کیف صبر الانبیاء علی اذی قومهم و کیف کان عاقبـة امرهم من‌النصر والتمکین « فلاتکونن من‌الممترین ».

ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین » هذا کله خطاب مع **النبی** (ص) والمراد به غیره .

قوله : « ان الذین حقت علیهم کلمة ربك » ای وجب علیهم الوعید فی قوله : « لأملان جهنم من الجنة والناس اجمعین » وقیل الکلمة قوله هؤلاءِ فی النار ولاابالی وقیل : کلمته لعنته فی قوله : « الا لعنة الله علی الظالمین » وقیل : کلمة ربك اخباره انهم لا یؤمنون . میگوید : براستی و درستی سخن خداوند تو بر مشرکان عرب برفت و حکم کرد که ایشان هرگز ایمان نیارند والله خود ایشانرا بدین و هدایت و توحید می نپسندد .

« ولا یؤمنون ولو جاءتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم » فلا ینفعهم حینئذ الایمان کما لا ینفع **فرعون** ایمانه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « واوحینا الی موسی واخیه ان تبوآ لقومکما بـ : **مصر** بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبلة » از روی ظاهر بزبان تفسیر مؤمنان را بیت الخدمة مسجد و محراب است میگوید : آنرا ساخته دارید ، عبادت وخدمت مارا ، ودر آن معتکف نشینید طلب قربت مارا ، وسود خود دران جوئید که آن بازار آخرت است وشما بازرگانان و توحید رأس المال واصل بضاعت و هر کس را سود بر اندازهٔ بضاعت باشد ، چنانکه در خبر می آید « الا ان المساجد اسواق الآخرة و سکانها تجارها و کل تاجر یربح علی قدر بضاعته » شرط آنست که چون روی به بیت الخدمة نهی وقصد مسجد ومحراب کنی تا بحضرت نماز شوی نخست باطن خود بآب توبه بشوئی چنانکه ظاهر را به آب مطلق طهارت دادی آنگه خواجگی ورعنائی وتکبر بر در مسجد ازخود فرو نهی ، بنده‌وار بسان بندگان شکسته و کوفته قدم عجز ونیاز در مسجد نهی سر در پیش افکنده ، وزبان تضرع بگشاده ، بادلی پردرد وجانی پرحسرت وچشمی پرآب بانشویر وباخجلت تکبیر بندی در حال تکبیر کبریاء حق بدیدهٔ سر بدیده ، و بوقت قیام در خجلت گناه خود بمانده وچون نام و کلام او برزبان وانی نهاد توبکلیت باید که عین

آگاهی گردد، در رکوع همه‌عین تواضع شود، درسجود ادب حضرت بجای آرد، و چنان داند که درجوار قرب اوست، ودر عین ونظر اوست، که میگوید جلّ جلاله: «واسجدواقترب» چون سلام بازدهد همه بشارت وشادی بیند، چون توفیق این طاعت یافت وبحکم فرمان این خدمت بسربرد اینست که الله با **موسی** گفت: «و اقیموا الصلوة وبشر المؤمنین» ای **موسی** قوم خود را گوی نماز بپای دارید وشرط بندگی وفرمان برداری درآن بجای آرید چون توفیق یافتید وحق خدمت گزاردید شادی کنید برحمت من، بنازید بفضل من، گوش دارید بکرم من، فخرکنید بفرمان من، انس گیرید بیاد من، پشتی دارید بانام من، تکیه کنید برضمان من، چشم دارید بروعد من. «وبشرالمؤمنین» ای موسی بشارت‌ده ایشانرا بعز رشاد وراست راهی ونکونامی در دنیا، ونعیم باقی وملك جاودانی درعقبی، از روی ظاهر بزبان تفسیراینست معنی آیت وبرزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بیت‌الخدمة نفس عابدان‌است، بیت الحرمة دل عارفان‌است، بیت الصحبة جان عاشقانست. خدمتیان را «جنات» و نهر ساخته‌اند، حرمتیان را «فی مقعد صدق» نهاده‌اند، صحبتیان را «عند ملیك مقتدر» یافته‌اند.

قوله: «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. **موسی کلیم** در بدایت کار شبانی بود درکلیمی‌الله تعالی بمقام مکالمتش رسانید برضاع اصطناعش بپرورد تاج اصطفا برسرش نهاد هزاران معجزه درید بیضاو عصای وی آشکارا کرد اما عهد وی عهدعدل بود، وروزگار وی‌روزگار قهربود، چون دعوت‌کرد قوم خویش را واز ایمان ایشان نومید گشت بتکلم بدرگاه رب العزة شد از ایشان بحق نالید و برایشان دعای بد کرد که «ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم» الآیة. رب العزة دعای وی اجابت کرد عدل خود بایشان نمود حکم قهر برایشان براند بر وفق دعای موسی ایشانرا فرا ایمان نگذاشت تا بوقت معاینهٔ عذاب، و آنگه ایمان آورد **فرعون** دران فورت لکن سود نداشت اورا گفتند «الان وقد عصیت قبل» باز که نوبت **بمصطفی عربی** رسید عهد وی عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از کفار **قریش** بوی رسید دندانش میشکستند، تیر در کامش می نشاندند،

نجاست برمهر نبوت می‌انداختند، وسید (ص) دست شفقت ورأفت برسر ایشان نهاده و دست ترحم وشفاعت بگشاده، که «اللهم اهدقومی فانهم لایعلمون» خداوندا راهشان نمای که می ندانند، عذر ایشان میخواهم که مرا نمی‌شناسند، رب‌العزة خود دانست که دل وی تنگ است، ورنج دل واندوه وی بغایت رسیده، ازدرگاه عزت خویش بکمال لطف خویش اورا مرهم نهاد وتسلّی دل ویرا آیت فرستاد «فان کنت فی شك مما انزلنا الیك فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» بر تأویل ایشان که گفتند: ان ضقت به ذرعاً فاصبر. «وسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» کیف صبرالانبیاء علی اذی الاعداء. نظیره قوله: «ولقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون»

وقوله: «قدنعلم انه لیحزنك الذی یقولون» الایة.

۹- النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**فلولاکانت قریة آمنت**» چرا مردان شهری که بخواستندی، گرویدآنوقت گرویدندی «**فنفعهاایمانها**» که‌ایشانرا گرویدن‌سود داشتی، [نه‌آنکه که بچشم سرخویش عذاب دیدند تا ایشانرا سود نداشت] «**الاّقوم‌یونس‌لمّاآمنوا**» مگرقوم‌یونس که ایمان‌آوردند [پس آن‌که عذاب دیدند] «**کشفناعنهم**» بازبردیم ازایشان «**عذاب‌الخزی**» عذاب رسوائی «**فی‌الحیوةالدنیا**» درین‌جهان «**ومتّعناهم الی‌حین (۹۸)**» وایشانرا برخوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان.

«**ولوشاءربك**» واگر خداوند تو خواستی «**لآمن من فی‌الارض**» ایمان آوردی هر که درزمین «**کلهم‌جمیعاً**» همگان بهم «**افانت تکره الناس**» توتوانی که مردمان را ناکام پیغام شنوانی «**حتی یکونوا مؤمنین (۹۹)**» تاگرویدگان باشند.

«**وماکان لنفس**» نبود و نیست هیچ تن‌را «**ان تؤمن‌الاباذن‌الله**» که بگرود بخدای مگربخواست او «**ویجعل‌الرجس**» و کژی بیگانگی می‌افکند و می آلاید «**علی‌الذین لایعقلون (۱۰۰)**» برایشان که حقّ می‌درنیاوند(۱)

۱ - درنمی‌یابند (ج)

« **قل انظروا** » گوی درنگرید « **ماذا فی السموات والارض** » تا آن خود چه‌چیز است که در آسمان و زمین است [ازنشانهای هستی و یگانگی وتوانائی(۱) ودانائی] « **وما تغن الایات والنذر** » وچه سود دارد نشانها وپیغامها وآگاه کنندگان وبیم نمایندگان « **عن قوم لایؤمنون(۱۰۱)** » قومی را که ایشان [درعلم من وحکم من و خواست من] بنمی‌بایدگرویدن .

« **فهل ینتظرون** » چشم‌نمیدارند « **الامثل ایام الذین خلوا من قبلهم** » مگر خویشتن را روزی همچون روزهای ایشان که گذشته‌اند پیش‌ازین « **قل فانتظروا** » گوی [بودنی‌را] چشم میدارید بمن وبخویشتن « **انّی معکم من المنتظرین (۱۰۲)** » که من [بودنی را بمن و بشما] هم از چشم دارندگانم با شما .

« **ثم ننجی رسلنا** » آنکه بازرهانیم فرستادگان خویش ا « **والذین آمنوا** » و ایشان که گرویدگان‌اند « **کذلك حقاً علینا** » همچنان حق است بر ما « **ننجی المؤمنین(۱۰۳)** » که بازرهانیم [**محمد**] و گرویدگان بااو .

« **قل یاایها الناس** » گوی ای مردمان « **ان کنتم فی شك من دینی** » اگر شما درگمان‌اید از دین من « **فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله** » نپرستم آنچه می‌پرستید شما فروداز‌خدای « **ولکن اعبدالله الذی یتوفّیکم** » ولکن‌الله را پرستم آن خدای که شما را میراند « **وامرت ان اکون من المؤمنین (۱۰٤)** » و مرا باین فرمودند که از گرویدگان باش .

« **وان اقم وجهك للدین حنیفاً** » وآهنگ‌خویش‌وروی خویش‌راست‌دار دین را مسلمان برملت **ابراهیم** « **ولاتکوننّ من المشرکین (۱۰۵)** » ونگر که از انباز گیرندگان نباشی .

« **ولاتدع من دون الله** » و فرود ازالله(۲) مخوان « **مالاینفعك ولایضرك** » چیزی که ترانه سود دارد و نه گزاید « **فان فعلت فانك اذا من الظالمین (۱۰٦)** » اگر چنین کنی آنکه توآنی که یکی از ستم‌کاران باشی .

« **وان یمسسك الله بضر** » واگر الله بتوگزندی رساند « **فلاکاشف له الاهو** »

---

۱ - توانایی منحصر به (الف) است (۲) وفرود ازخدای خدای مخوان (ج)

باز برنده‌یی نیست آن گزند را مگر هم او «**وان یردك بخیر**» واگر بتو نیکی خواهد «**فلاراد لفضله**» باز دارنده‌یی نیست فضل اورا «**یصیب به من یشاء من عباده**» میرساند آنرا باو که خواهد از بندگان خویش «**وهو الغفور الرحیم** (۱۰۷)» و اوست عیب‌پوش آمرزگار مهربان.

«**قل یا ایها الناس**» گوی ای مردمان «**قد جاءکم الحق من ربکم**» آمد بشما پیغامی راست و رساننده‌یی راست از خداوند شما «**فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه**» هر که بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد «**ومن ضل فانما یضل علیها**» و هر که از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد «**وما انا علیکم بوکیل** (۱۰۸)» و من برشما کوش دارنده ونگه دارنده‌ام.

«**واتبع مایوحی الیك**» و برپی می‌باش آن پیغام را که می‌دهند بتو «**واصبر**» وشکیبامی‌باش «**حتی یحکم الله**» تاآنکه که الله بر گزارد کار وخواست خود «**وهو خیر الحاکمین** (۱۰۹)» وبهتر حاکمان الله است درحکم.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «فلولا کانت قریةٌ آمنت» ای ـ هلّا کانت قریةٌ آمنت حین ینفعها ایمانها لاحین لاینفعها، این حجّت خدا است جلّ جلاله بر **فرعون** که ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. یقول الله تعالی: هلاّ آمن فرعون قبل ان یدرکه الغرق حین المهلة، آنگه قوم **یونس** را مستثنی کرد که توبهٔ ایشان بپذیرفت بوقت معاینهٔ عذاب. وقیل: معناه فماکانت قریة، ای ـ اهل قریة آمنت عند معاینة العذاب «فنفعها ایمانها» فی حالة البأس کمالم ینفع **فرعون** «الاقوم یونس» فانّه نفعهم ایمانهم لمّا رأوا امارات العذاب لما علم الله من صدقهم، وهو قوله: «کشفنا عنهم عذاب الخزی» الهلاك والهوان فی الحیوة الدنیا «ومتعناهم الی حین» ای ـ الی احایین آجالهم. وقیل: «کشفنا عنهم العذاب» الی یوم القیمة فیجازون بالثّواب والعقاب. خلافست میان علما که قوم **یونس** عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند، قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیك گشت وبعیان دیدند که میگوید: «کشفنا عنهم» والکشف یکون بعدالوقوع

او اذاقرب. و قومی گفتند: امارات ودلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند باخلاص وصدق وزبان تضرّع بگشادند و[دعا کردند](۱) تارب‌ّ العزة آن‌عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که بوقت بیماری چنانکه امید بعافیت و صحت میدارد و ازمرگ نمی‌ترسد توبت کند، توبت وی درآنحال درست بود، اما چون‌مرگ بمعاینه دید وازحیات نومید گشت، توبهٔ وی‌درست نباشد که میگوید جل‌جلاله: «وان من اهل‌الکتاب الالیؤمنّن به قبل موته» تواریخیان گفتند: **یونس** پیغامبر مسکن او **موصل** بودوخانهٔ او **نینوی**، ما دروی **تنخیس**(۲) نام بود و پدر وی **متّی**، و **موصل** ازآن خوانند که **شام** به **عراق**پیوندد، رب‌العالمین **یونس** را فرستاد بقوم وی وایشان را دعوت کرد بدین اسلام ایشان سرباز زدند و رسالت وی قبول‌نکردند، **یونس** گفت: اکنون‌که مرا دروغ زن میدارید ورسالت ما قبول نمیکنید، باری بدانید که بامداد شما را ازآسمان عذاب‌آید وآنکه سه‌روز آن عذاب درپیوندد. ایشان بایکدیگر گفتند: **یونس** هرگزدروغ نگفته است این یك‌امشب اورا بیازمائید بنگریدکه امشب ازمیان‌مابیرون شود یانه، اگر بیرون‌شود و برجای خویش نماند پس بدانیدکه راست میگوید. بامداد چون اورا طلب کردند نیافتند که ازمیان ایشان بیرون شده بود، دانستند که وی راست گفت، همان ساعت امارات ودلائل‌عذاب پیدا گشت، ابری سیاه برآمد، ودخانی عظیم درگرفت، چنانکه درودیوار ایشان سیاه گشت، ایشان بترسیدند، واز کردها و گفتهای‌خویش پشیمان شدند، وربّ‌العزّة جلّ‌جلاله دردلهای‌ایشان توبت‌افکند‌همه بیك‌بار بصحرا بیرون‌شدند، مردان وزنان و کودکان وچهار پایان نیز بیرون بردند، و پلاسها درپوشیدند، زبان زاری وتضرّع بگشادند، وبه اخلاص وصدق‌این‌دعا گفتند: یاحیّ حین لاحیّ یاحی محیی‌الموتی یاحیّ لاآله الاانت. فعرف‌الله صدقهم‌فرحمهم‌واستجاب دعاءهم وقبل‌توبتهم و کشف‌العذاب عنهم، وکان ذلك یوم عاشوراء. وکان **یونس** قد خرج و اقام ینتظر العذاب فلم یر شیأ وکان من کذب ولم یکن له بیّنة قتل، فقال **یونس**: کیف ارجع الی قومی وقد کذبتهم، فذهب مغاضباً لقومه ورکب‌السفینة. فذلك قوله: «و **ذاالنون**

---

۱ ـ منحصر به نسخه الف است (۲) تنجبس (ج)

اذ ذهب مغاضباً » و یأتی شرحه فی موضعه ان شاءالله .

ولو شاءَ ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً » ای وفّقهم للهدایة « افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین » قال **ابن‌عباس** : کان **النبی** (ص) حریصاً علی ایمان جمیع الناس . وقیل : نزلت فی **ابی طالب** فاخبره سبحانه انه لایؤمن الا من سبق له من‌الله السعادة ولایضل الا من سبق له الشقاوة . « افانت تکره الناس » اکراه الهدایة لااکراه الدعوة ، یا **محمد** تو نتوانی که ایشان‌را تا کام راه نمائی ، باز خواندن توانی اما راه نمودن نتوانی «لیس علیك هدیهم ، انك لاتهدی من احببت»

« وماکان لنفس » وما ینبغی لنفس ، وما کانت النّفس « لتؤمن الا باذن‌الله » ای ـ بارادته و توفیقه وماسبق لها من قضائه ومشیّته فلا تجتهد نفسك فی‌هدیها فانّ ذلك الی‌الله و هذا الحدّ الدلایل علی انّ استطاعة العبد مع فعله لاقبل فعله . قال بعض‌المحققین : لایمکن حمل‌الاذن فی‌هذه‌الآیة الا علی‌المشیّة لانه امر الکافة بالایمان والذی هو مامور بالشی‌لایقال انه غیر ماذون فیه و لایجوز حمل الآیة علی ان معناه لایؤمن احد الا اذاالجاءه الحق الی‌الایمان واضطره ، لانه یوجب اذاً ان لایکون احد فی‌العالم مؤمناً بالاختیار وذلك خطاء فدل علی انه ارادبه الا ان یشاءالله ان یؤمن هو طوعاً ولایجوز بمقتضی هذا ان یرید من احد ان یؤمن طوعاً ثم لایؤمن لانه تبطل فائدة الآیة ، فصحّ قول **اهل‌السنة** انّ ماشاءالله کان ومالم یشاء لم‌یکن .

قوله : «ویجعل‌الرجس » ای ـ یجعل‌الله الرّجس . وقرأ **ابوبکر** و نجعل بالنون ای ـ نجعل العذاب الالیم . و قیل : **الشیطان** . و قیل : الغضب والسخط «علی الذین لایعقلون» دلائله واوامره ونواهیه .

« قل انظروا » ای ـ قل‌للمشرکین الذین یسئلونك الآیات « انظروا ماذا فی السموات والارض » من الایات والعبر التی تدل علی وحدانیّة الله سبحانه فتعلموا انّ ذلك کلّه یقتضی صانعاً لایشبه الاشیاء ولایشبهه شیٔ . ثم بیّن انّ الایات لاتغنی عمن سبق فی‌علم‌الله سبحانه انه لایؤمن ، فقال : «وماتغنی‌الآیات والنّذر» درین «ما» مخیّری ، خواهی باستفهام گوی ، خواهی بنفی ، اگر باستفهام گوئی معنی آنست که چه سود دارد آیات ومعجزات . واگر بنفی گوئی معنی آنست که سود ندارد آیات ومعجزات

وانذار آگاه کنندگان وبیم نمایندگان قومی را که درعلم خدای کافرانند که هرگز ایمان نیارند. « فهل ینتظرون » مشرکان **مکه** را میگوید: ماینتظرون «الا» ایّاماً یقع علیهم فیها العذاب و « مثل ایام الذین مضوا من قبلهم » وایّام‌الله عقوباته وایّام **العرب** وقایعها. منه قوله: « وذکّرهم بایّام‌الله » و کل ما مضی علیك من خیرٍ وشرٍ فهو ایّام. میگوید: مشرکان **قریش** بعدازان که ترا دروغ زن گرفتند چه انتظار کنند وچه چشم دارند مگر مثل آن عقوبات و وقایع که ایشانرا رسید که گذشته‌اند از پیش از(۱) دروغ زن گیران پیغامبران چون **عاد** و **ثمود** وامثال آن.

« قل » یا **محمد** « فانتظروا » مثلهاان لم‌تؤمنوا « انی معکم من‌المنتظرین » لذلك. وقیل: انتظروا هلاکی انی معکم من‌المنتظرین‌هلاککم، هذا جواب لهم‌حین قالوا: نتربص بکم الدوائر.

« ثم ننجی رسلنا » قرأ **یعقوب** ننجی بالتخفیف وهو مستقبل بمعنی الماضی ای ـ کما اهلکنا الذین خلوا ثم نجّینا الرسل والمؤمنین « کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین » ای ـ ننجی **محمد** اومن آمن معه. قرأ **الکسائی** و **حفص** و **یعقوب** « ننجی المؤمنین » ای ـ ننجی بالتخفیف والاخرون بالتشدید وانجی ونجّی بمعنی واحدٍ. « حقاً علینا » یعنی ـ منّافان‌الاشیاء تجب من‌الله اذااخبر انها تکون فیجب الشیٔ من‌الله اصدقه ولایجب علیه لعزّه.

« قل یا ایهاالناس ان کنتم فی شك من دینی » این خطاب بامشرکان **قریش** است میگوید: ان کنتم لاتعرفون ما انا علیه فانا ابیّنه لکم، اگر شما نمی‌شناسید و نمیدانید این دین که من آورده‌ام، من شما را روشن کنم ودلایل درستی وراستی آن شمارا پیدا کنم، همانست که گفت: « وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما انزل الیهم » وقیل: معناه « ان کنتم فی‌شك من‌دینی » الذی ادعوکم الیه فانا علی یقین، اگرشما درگمان‌اید ازین دین که من‌آوردم و شما را بدان دعوت کردم، من باری بریقین‌ام بی هیچ‌گمان درستی وراستی آن‌میدانم، وحقّی وسزاواری آن می‌شناسم. همانست که گفت: « علی بصیرة اناومن‌اتبعنی » آنگه گفت: « فلا اعبدالذین تعبدون من‌دون‌الله »

---

۱ ـ فادروغ زن گیران (الف).

بآنکه شما در گمان اید من نخواهم پرستیدن ایشان را که می پرستید شما فرود از خدای، آنگه ایشانرا تهدید کرد بآنچه گفت: «اعبدالله الذی یتوفیکم» که وفات ایشان میعاد عذاب ایشان است، میگوید: آن خدایرا پرستم که شمارا میراند وشمارا عذاب کند که دیگری را بباطل می‌پرستید نه اورا بحق، ونیز اشارت است که سزای خدایی اوست که قدرت آن دارد که شما را میراند و قبض ارواح شما کند نه آن بتان که ایشان را قدرت نیست و در ایشان هیچ ضرونفع نیست «وامرت ان اکون من المؤمنین» بما اتی به الانبیاء علیهم السلام قبلی. فان قیل: کیف قال ان کنتم فی شك، وهم کانوا یعتقدون بطلان ماجاء به، قیل: لانهم لمارأوا الآیات والمعجزات اضطربوا وشکوا فی امرهم وامر النبی ص. وقیل: کان فیهم شاکون فهم المراد بالآیة کقوله حکایة عن الکفار «وانالفی شك مماتدعوننا الیه مریب» «وان اقم وجهك» عطف علی المعنی تقدیره، وامرت ان اکون من المؤمنین، کن مؤمناً ثم اقم وجهك. وقیل معناه، وامرت ان اکون من المؤمنین واوحی الیّ ان اقم وجهك للدین ای ـ استقبل **الکعبة** فی الصلوة وتوجه نحوها. وقیل استقم مقبلا بوجهك علی ماامرك الله «حنیفاً» علی «ملة **ابراهیم**» «ولا تکونن من المشرکین».

«ولا تدع من دون الله مالا ینفعك» ان دعوته «ولا یضرك» ان خذلته، لاینفعك ان اطعته ولا یضرك ان عصیته. سیاق این سخن تحقیر بتان است، ومذلت وخواری ایشان، که درایشان هیچ چیز از نفع و ضر و خیر و شرّ نیست وضار و نافع بحقیقت جزالله نیست «فان فعلت فانك اذا من الظالمین» الذین وضعوا الدعا غیر موضعه، آنگه تحقیق وتأکید این سخن را گفت.

«وان یمسسك الله بضر» فلا یصبك بشدّة و بلاء مرض اوفقر «فلا کاشف له» ای لادافع له «الاهو» «وان یردك بخیر» رخاء ونعمة وسعة «فلاراد لفضله» ای ـ لامانع لرزقه لامانع لما یفضل به علیك من نعمة «یصیب به» بکل واحد من الضرو الخیر «من یشاء من عباده وهوالغفور الرحیم» فلاتیاسوا من غفرانه ورحمته.

«قل یاایها الناس» خطاب با **قریش** است و با **مکیان** «قدجآءکم الحق من ربکم» حق اینجا **مصطفی** است و **قرآن** «فمن اهتدی» یعنی ـ آمن بـ: **محمد**

وعمل بما فی الکتاب« فانما یهتدی لنفسه » ای - فلنفسه ثواب اهتدایه« ومن ضل» ای- کفر بهما «فانما یضل علیها» ای - علی نفسه وبال الضلالة «وما انا علیکم بوکیل» ای - بکفیل احفظ اعمالکم، وقیل: بحفیظ من الهلاك حتی لا تهلکوا . مفسران گفتند: درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت قتال، یکی آنکه گفت :« فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین» دیگر « وان کذبوك فقل لی عملی ولکم عملکم» سه دیگر « واما نرینّك بعض الذی نعدهم» چهارم « افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین » پنجم « فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم » ششم « ومن ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم بوکیل » هفتم « و اصبر حتی یحکم الله » نسخ الصبر منها بآیة السیف « و اتبع مـا یوحی الیك » من التبلیغ و التبشیر والاعـذار والانذار « و اصبر » علی تبلیغ الرسالة وتحمل المکاره « حتی یحکم الله » من نصرك وقهر اعدائك واظهار دینه ففعل ذلك یوم بدر « و هو خیر الحاکمین » حکم بقتل المشرکین وبالجزیة علی اهل الکتاب یعطونها «عن یدوهم صاغرون» وقیل :«خیر الحاکمین» لانه المطلع علی السرائر فلایحتاج الی بیّنةٍ وشهود .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :«فلولا کانت قریة آمنت» بزرگست وبزرگوار خداوند کردگار، نامدار رهی دار، کریم ومهربان ، خدای جهان وجهانیان، دارندهٔ ضعیفان، نوازندهٔ لهیفان، نیوشندهٔ آوازسایلان، پذیرندهٔ عذر عذرخواهان، دوستدار نیاز وسوز درویشان ونالهٔ خستگان، دوست دارد بنده‌یی را که دروزارد ، واز کرد بد خویش بدو نالد، خودرا دست آویزی نداند، دست ازهمهٔ وسائل وطاعات تهی بیند، اشك ازچشم روان، و ذکر برزبان، ومهر درمیان جان ، نبینی که باقوم **یونس** چه کرد ؟ آنگـه که درماندند و عذاب بایشان نزدیك گشته ، و **یونس** بخشم بیرون شده ، وایشانرا وعدهٔ عذاب داده ، بامداد ازخانها بدر آمدند، ابرسیاه دیدند ودود عظیم ، آتش از آن پاره پاره می‌افتاد، بجای آوردند که آن عذاب است که **یونس** مرایشانرا وعده داد **یونس** راطلب کردند ونیافتند ، جمعی عظیم بصحرا بهم آمدند طفلکان را ازمادران جدا کردند ، کودکان را

از پدران باز بریدند، تا آن کودکان وطفلکان بفراق مادر و پدر گریستن وزاری در گرفتند، پیران سرها برهنه کردند و محاسن سپید بر دست نهادند همی[1] بیك بار فغان بر آوردند، و بزاری وخواری زینهار خواستند، گفتند: اللهم ان ذنوبنا عظمت وجلّت وانت اعظم منها واجلّ، خداوندا گناه ما بزرگست وعفو تو از آن بزرگتر، خداوندا بسزای ما چه نگری بسزای خود نگر. آنگه سه فرقت شدند به سه صف ایستاده صفی پیران وصفی جوانان و صفی کودکان. عذاب فرو آمد برسر پیران بایستاد. پیران گفتند، بارخدایا تومارا فرموده‌ای[2] که بندگانرا آزاد کنید ماهمه بندگانیم، و بردرگاه تو زارندگانیم، چه بود که مارا ازعقوبت و عذاب خود آزاد کنی؟ عذاب ازسر ایشان بگشت برسر جوانان بایستاد. جوانان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنید و گناه ایشان درگذارید ما همه ستمکارانیم برخویشتن، عفو کن و از ما درگذار. عذاب ازایشان در گذشت برسر کودکان بایستاد. کودکان گفتند: خداوندا تومارا فرموده‌ای که سایلان‌را رد مکنید و بازمزنید ماهمه سایلانیم[3] مارا ردّ مکن ونومید بازمگردان، ای فریادرس نومیدان، وچارهٔ بیچارگان، وفراخ بخش مهربان. آن عذاب از ایشان بگشت وتوبهٔ ایشان قبول کرد. اینست که رب العالمین گفت: «کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدّنیا ومتّعناهم الی حین» قوله: «وما کان لنفسٍ ان تؤمن الّا باذن الله» بی آیینهٔ توفیق کس روی ایمان نبیند، بی عنایت حق کس بشناخت حقّ نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند، تا بادل بنده تعریف نکند، وشواهد صفات ونعوت خود دردل وی مقرّر نکند، بنده هرگز بشناخت اوراه نبرد. والله لولا الله مااهتدینا ولا تصدّقنا ولا صلّینا، آب وخاك را نبود پس بود را چه رسد که بدرگاه قدم آشنائی جوید اگر نه عنایت قدیم بود، دعوی شناخت ربوبیّت چون کند اگر نه توفیقش رفیق بود.

دل کیست که گوهری فشاند بی‌تو یا تن که بود که ملك راند بی تو
والله که خرد راه نداند بی تو جان زهره ندارد که بماند بی تو.

«قل انظروا ماذا فی السّموات والارض» همه عالم آیات و رایات قدرت اوست،

(۱) بجای: همگی (۲) فرموده‌ئی (ج) (۳) سائلان ایم (ج)

دلایل وامارات وحدانیّت اوست، نگرنده می درباید، ازهمه جانب بساحت او راه است رونده می‌باید، بستان حقایق پرثمار لطائف‌است، خورنده می‌باید.

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر ازنسیم صباست.

«وما تغن الآیات والنّذر عن‌قوم لایؤمنون» الادلّة وان کانت ظاهرةً فماتغنی اذاکانت البصائر مسدودة کما أنّ‌الشّموس و ان کانت طالعة فما تغنی اذا کانت الابصار عن‌الادراك بما عمی(۱) مردودة.

وما انتفاع اخی الدّنیا بمقلته اذااستوت عنده الانوار والظّلم.

«ثم ننجّی رُسلنا والّذین آمنوا کذلك حقاً علینا ننجی المؤمنین» تشریف ونواخت مؤمنان‌است که‌رب‌العزّة به‌نعت‌اعزاز واکرام‌نجات ایشان برنجات پیغامبران بست، ودرنعت تخصیص وتشریف ایشانرا درهم پیوست. گفت حق است ازما، واجب است از کرم ولطف ما، که مؤمنان‌را رهانیم،چنانکه پیغامبران‌را رهانیدیم،تاچنانکه برهیچ پیغامبر روانیست‌که فردا درآتش شود وعذاب چشد، هیچ مؤمن را روانیست که در دوزخ و در عـذاب جاوید بماند، فانّه جلّ جلاله اخبر انّه ینجی الرّسل والمؤمنین جمیعاً. «وان اقم وجهك للدّین» ای ـ اخلص قصدك للدّین وجرّد قلبك عن اثبات کل مالحقه قهرالتکوین. میگوید: دین خویش ازشوب ریاپاك دار،وقصد خویش درجستن کیمیای حقیقت درست کن دل ازعلایق بریده، وکمربندی برمیان بسته، وحلقه خدمت در گوش وفا کرده، وخواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، ودل فدای وفا، وچشم فدای بقا.

نفسم همه عمر دروصالت خواهد روحم راحت ز اتّصالت خواهد
گوشم‌سمع ازبهر مقالت‌خواهد چشمم بصرازشوق‌جمالت خواهد.

ازینجا نورحقیقت آغاز کند، بازمحبّت برهوای تفرید پرواز کند، جذبهٔ الهی دررسد، رهی را ازدست‌تصرّف بستاند، نه‌غبار زحمت آرزوی بهشت بروقت وی‌نشیند، نه بیم دوزخ اورا راه گیری کند. بزبان حال گوید:

عاشق بره عشق چنان می‌باید کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

(۱) بما لمعی (ج)

رهی تاکنون طالب بود . مطلوب گشت، عاشق بود معشوق شد، مرید بود مراد گشت، بساط یگانگی دید بشتافت، تاقرب دوست بیافت، خبر عیان گشت، ومبهم بیان شد ، رهی درخود میرسید(۱) که بدوست رسید ، خود را ندید او ، که درست دید .

پیر طریقت گفت : الهی تا آموختنی را آموختم، وآموخته را جمله بسوختم، اندوخته‌را برانداختم، وانداخته را بیندوختم، نیست‌را بفروختم، تاهست رابیفروختم، الهی تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد کـه گویم پیمـانه بینداختم ، واز علائق وا پرداختم ، وبود خویش جمله درباختم .

کی باشد کین قفس بپردازم　　در باغ الهی آشیان سازم .

(۱) برسید (ج)

۱۱ - سورة هود ع (مكية)

النوبة الاولى

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان «**الر کتاب**» این حروف نامه‌ایست «**احکمت آیاته**» درست وراست و بی‌غلط گفته وفرستاده سخنهای او ومعنیها درو. «**ثم فصلت**» پس آنگه گشاده و روشن و پیدا بازنموده «**من لدن حکیم خبیر(۱)**» از نزدیك دانای راست‌دان آگاهی نهان دان.

«**الا تعبدوا الاالله**» آنرا که نپرستید مگرالله «**اننی لکم منه نذیر و بشیر (۲)**» که من رسانندەام شما را ازو آگاهی دهنده و بیم نمایم شاد کننده ورامش رسانم.

«**وان استغفروا ربکم**» و آنرا کـه آمرزش خواهیـد از خداوند خویش «**ثم توبوا الیه**» وباز گردید باو «**یمتعکم متاعاً حسناً**» تا شما را برخورداری دهد [وروزی برسازد وبهره‌سپارد] برخورداری نیکو [دردرنگ روزگار] «**الی اجل مسمی**» تا آن هنگام که نام زد کرده در رسد «**ویوت کل ذی فضل فضله**» و هر خداوند فضل‌را وافزونی را درکردار وخدمت فضل او و ثواب آن افزونی او باودهد. «**وان تولوا**» و اگربر گردید «**فانی اخاف علیکم**» من‌می‌ترسم برشما «**عذاب یوم کبیر(۳)**» از عذاب بزرگ در روزی بزرگ

«**الی‌الله مرجعکم**» باخدای‌است‌بازگشت‌شما «**وهو علی کل شی قدیر (٤)**» و او برهمه‌چیز تواناست.

«**الا**» آگاه باشید[1] و[بدانید] «**انهم یثنون صدورهم**» [ایشان کـه دشمنان‌اند و بیگانگان] فراهم میگیرند نهانی خویش برنهانهایی «**لیستخفوا منه**» تاآنرا پنهان دارند از الله «**الا**» آگاه باشید [وبدانید] «**حین یستغشون ثیابهم**» آنگه که جامها در سر میکشند[2] [با فراهم داشتن دل پوشیدن راز را در آن]

---

۱ - بید (الف)   ۲ - که می در کشند (الف)

«یعلم مایسرون وما یعلنون» میداند الله هرچه نهان میدارند [از کژی] وآشکارا می‌نمایند [از راستی] « **انه‌علیم بذات‌الصدور(٥)** » کـه الله داناست بهرچه در دلها است .

الجزء الثانی عشر

«وما من دابة فی‌الارض » ونیست هیچ جنده‌یی(۱) درزمین **«الا علی‌الله رزقها»** مگر برخدا است روزی آن « **ویعلم مستقرها و مستودعها** » و میداند [الله] جای آرام آن و جای سپنچگانی(۲) آن . **«کل فی کتاب مبین(٦)»** همه در لوح است درنسختنی پیدا روشن .

«وهو الذی خلق السموات والارض » او آنست که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین **«فی ستة ایام »** در شش روز « **وکان عرشه علی الماء** » و عرش او برآب بود [چنانکه اکنون] **«لیبلوکم »** تا بیازماید شما را « **ایکم احسن عملا** » که‌کیست‌ازشمانیکو کارتر **«ولئن‌قلت»**واگرگویی [مشرکان‌را]« **انکم‌مبعوثون من بعدالموت»** کـه شما انگیختنی‌اید از خاك [رستاخیـز را] از پس مرگ **«لیقولن الذین کفروا»**خواهند گفت کافران **«ان هذا الا سحرمبین(۷)»** که‌نیست این سخن مگرجادوئی آشکار [دروغی آشکار]

«ولئن اخرناعنهم‌العذاب» واگروا(۳) پس داریم ازایشان عذاب **«الی امة معدودة »** تا هنگامی شمرده **«لیقولن »** خواهند گفت **«مایحبسه »** چه چیز آن عذاب را باز می‌برد(٤) **«الایوم یاتیهم»** آگاه باشد آن روز که [عذاب] بایشان آید**«لیس‌مصروفاًعنهم»** [عذاب‌آن‌روز]ازایشان‌بازداشتنی نیست « **وحاق بهم»** وفرا سرایشان‌نشیند **«ماکانوا به یستهزؤن(۸)»** آنچه‌برآن می خندیدند وافسوس میکردند برآن .

« **ولئن‌اذقنا الانسان»** واگر مردم را بچشانیم **«منا رحمة»** از خود مهربانی « **ثم نزعناها منه»** آنگه بازستانیم ازو **«انه‌لیؤس کفور(۹)»** مردم براستی نومید

۱ ـ در همه نسخه‌ها چنین است . ۲ ـ ترجمه مستودع است کـه در تازی بمعانی : جای حفظ و جایگاه کودك از شکم است و معنی اخیر مرادف باسرای سپنج یا سپنجگانی‌است درین کتاب .
۳ ـ با پس (الف) ٤ ـ می‌باز برد (الف)

است ناسپاس .

«**ولئن اذقناه نعماء**» واگر چشانیم اورا نیك روزی و تن آسانی «**بعد ضراء مسته**» پس گزند و بد روز گاری که رسیده بود باو «**لیقولنّ**» براستی که او گوید «**ذهب السیات عنی**» آن بدروزی و بدحالی وآن بیماری و درویشی همه رفت از من «**انه لفرح فخور** (۱۰)» براستی که اوشاداست خویشتن دوست لاف زن نازنده .

«**الا الذین صبروا**» مگر ایشان که [ببدروز] شکیباانند «**وعملوا الصالحات**» ودرتنگ روزنیکو کار «**اولئك لهم مغفرة و اجر کبیر** (۱۱)» ایشانند که ایشانرا است آمرزش و مزد بزر گوار .

النوبة الثانیة

این سوره بعدد کوفیان صدوبیست وسه آیت است وهزاروهفتصد وبیست وپنج کلمه و هفت هزار و پانصدو سیزده حرف جمله بـ **مکة** فرو آمد از آسمان بقول **ابن عباس** مگر یك آیت «اقم الصلوة طرفی النّهار» که این یك آیت **مدنی** است . ودرخبر است که **بوبکرصدیق** گفت : یا رسول الله عجّل الیك الشّیب . قال : شیّبتنی **هود** واخواتها **الحاقه** و **الواقعة** و عم**یتساءلون** و **هل اتیك حدیث الغاشیة**» : قال **یزید بن ابان** رأیت **النبی**ص فی المنام فقرأت علیه سورة **هود** فلمّا ختمتها قال یا : **یزید** قرأت فاین البکآء . وعن **ابی بن کعب** قال قال **رسول الله**ص : «من قرأ سورة **هود** اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بـ **هود** و کذّب به و **نوح** و **شعیب** و **صالح** و**ابراهیم**ع و کان یوم القیامة عندالله تعالی من السعداءِ. و درین سوره سه آیت منسوخ است یکی «انّما انت نذیرٌ والله علی کلّ شی و کیلٌ» نسختها آیة السیف دوم «من کان یریدالحیوة الدنیا و زینتها» الایة ، نسخها **قوله تعالی** «**من کان یرید العاجلة عجلّنا له فیها مانشآء لمن نرید**» سوم **قوله تعالی** : «**اعملوا علی مکانتکم انّا** عاملون و انتظروا انّا منتظرون» نسختها آیة السیف .

قوله : «آلر» روایت کنند از **ابن عباس آلر** و حم و **نون**(۱) **الرحمن** متفرقة .

---

(۱) و ن (ج)

قال **الضحاك** : معناه انا الله اری . وقال **الحسن** هو اسم من اسماء الله عزوجل. وگفته‌اند: « آلر کتاب » ای ـ هذه الحروف الثمانیة والعشرون مجموعة کتاب ، میگوید: این حروف تهجی که عدد آن بیست و هشت است کتاب خداوند است ، نامهٔ وی ، سخن وی، برین معنی «الر» ابتداست وما بعدخبر ابتدا ، آنگه صفت نامه کرد «احکمت آیاته » ای ـ احکمها الله عن التناقض و الکذب والباطل و اتقنها بالنظم العجیب و اللفظ الرصین و المعنی البدیع فما یقدر ذو زیغ ان یطعن فیها . وقیل : احکمت بالحجج والدلایل . وقیل : احکم **القرآن** من ان ینسخ بکتاب سواه کما نسخ سایر الکتب به «ثم فصلت» ای ـ فصلها الله یعنی ـ بینها بالاحکام من الامر والنهی والحلال والحرام والوعد والوعید والثواب والعقاب . وقیل : **القرآن** مفصل یکون کل معنی من معانیه منفصلا عن غیره . وقیل : « فصلت » ای ـ انزلت فصلاً فصلاً و نجماً نجماً فی عشرین سنةً کما دعت الحاجة الیه . « من لدن حکیم » ای ـ هذا الکتاب من عندالله الحکیم العدل فی قضائه یضع الشیء موضعه «الخبیر» باعمال عباده یعلم ماکان ومایکون.

« ان لاتعبدوا الاالله » محل « ان » رفع است بر ضمیر محذوف ای ـ فی ذلك الکتاب «ان لاتعبدوا الاالله» ورواباشد که محل ان خفض بود ای ـ فصلت و احکمت آیاته بان لاتعبدوا الاالله وبان استغفروا ربکم « انّنی لکم منه » ای ـ من الله «نذیر» من النار لمن عصاه «بشیر» بالجنة لمن اطاعه .

« وان استغفروا ربکم » کفّار **مکه** را میگوید :

« استغفروا ربکم » من الشرك « ثم توبوا » ای ـ ثم ارجعوا الیه بالطاعة و العبادة ـ این «ثم» را درین موضع حکم تعقیب نیست که این درموضع واو عطف است چنانکه تو گوئی : فلان حکیم فصیح ثم هو فی نصاب مجد وبیت شرف ، استغفار فرا پیش داشت که مقصود ومطلوب بنده مغفرت است وتوبه وسیلت است وسبب ، یعنی ـ سلوا الله المغفرة وتوسلوا الیها بالتوبة ، فالمغفرة اول فی الطلب وآخر فی السبب . وقیل: استغفروا ربکم لمامضی من الذنوب ثم توبوا الیه لما عسی یقع من الذنوب فی المستأنف « استغفروا » این سین طلب است و معنی آنست : اطلبوا الی الله ان یغفر کفرکم و

معاصیکم «یمتعکم متاعاً حسناً» یعمر کم ولایهلککم و یحییکم حیوة طیبة واصل الامتاع الاطالة. یقال: امتع الله بکم ومتع بکم وقال بعضهم: العیش الحسن الرضا بالمیسور والصبر علی المقدور، وفیه دلیل علی استنزال الرزق والعیش الطیب بالاستغفار والتوبة ومثله اخباراً عن نوح ع «فقلت استغفروا ربکم» الآیة «الی اجل مسمی» ای - الی حین الموت. وقیل: الی یوم القیامة. وقیل: الی وقت لایعلمه الاالله. «ویؤت کل ذی فضل فضله» ای - ویعط کل ذی عمل صالح فی الدنیا اجره وثوابه فی الآخرة. قال: **ابوالعالیة**: من کثرت طاعاته فی الدنیا زادت درجاته فی الجنة، لان الدرجات تکون بالاعمال. وقال **ابن عباس**: من زادت حسناته علی سیّآته دخل الجنة ومن زادت سیّآته علی حسناته دخل النار، ومن استوت حسناته وسیّآته کان من اهل **الاعراف**، ثم یدخلون الجنّة بعد. وقیل «ویؤت کل ذی فضل فضله» یعنی - من عمل لله وفقه الله فیما یستقبل علی طاعته. قال **الزجاج**: من کان ذافضل فی دینه فضله الله فی الدنیا بالمنزلة کما فضل اصحاب نبیّه ص وفی الآخرة بالثواب الجزیل «وان تولوا» اصله تتولوا فحذف احدی التائین تخفیفاً و الدلیل علیه قرائة **ابن کثیر** وان تولوا بتشدید التاء. و قیل: و«ان تولوا» ماض یعنی - ان اعرضوا عن الاستغفار، «فانی اخاف» ای - فقل انی اخاف علیکم «عذاب یوم کبیر» وهو یوم القیمة «الی الله مرجعکم» ای - مصیر کم فی الاخرة، فاحذروا عقابه ان تولیتم عما ادعوکم الیه. «وهو علی کل شیء» من الاحیاء بعد الموت والعقاب علی المعصیة وغیر ذلک «قدیر»

«الا انّهم یثنون صدورهم» **کلبی** گفت: این آیت درشأن **اخنس بن شریق** آمد، مردی منافق بود، ازین خوش سخنی، شیرین منظری، **مصطفی** (ص) را دیدی بروی وی تازه وخندان، باوی دوست وار سخن گفتی، وبدل اورا دشمن داشتی،(۱) وکافروار زندگانی کردی: «یثنون صدورهم» ای - یخفون مافی صدورهم من الشّحناء والعداوة واصله من ثنیّت الثوب وغیره اذاعطفت بعضه علی بعض حتی یخفی داخله «لیستخفوا» بما اسرّوا منه» ای - من النبی (ص) وقیل: من الله ان استطاعوا. **عبدالله شداد** گفت: مردی منافق برسول خدا بر گذشت فثنی صدره وظهره و طأطأ رأسه وغطی وجهه

(۱) بودی (الف)

کی لایراه **النبی** (ص) آن منافق پشت بر گردانید، وسر درپیش افکند، وروی خویش بپوشید، تـا **رسول** خدا اورا نبیند این آیت بشأن وی فرو آمد . وقیل : کان الرجل من الکفار یدخل بیته ویرخی ستره و یحنی ظهره ویتغشی بثوبه ویقول: هل یعلم الله مافی قلبی. فانزل الله تعالی «الا حین یستغشون ثیابهم» یغطّون رؤسهم بثیابهم « یعلم مایسرّون» فی قلوبهم «ومایعلنون» بافواههم . وقیل: «مایسرّون» یعنی- عمل اللیل و «مایعلنون» عمل النّهار . وقیل: یرید اللیل والوقت الّذی یاوی الی فراشه فی الظلمة و یتغطی بثیابه ویستخفی بسرّه وذلک النهایة فی الخفاء وهولله ظاهرٌ جلیٌ. اعلم الله سبحانه فی الآیة ، انّهم حین یستغشون ثیابهم فی ظلمة اللیل فی اجواف بیوتهم یعلم تلک الساعة «مایسرّون وما یعلنون» [نظیره](۱) «مایکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم» «انه علیم بذات الصّدور» ، بما فی النفوس من الخیر والشرّ .

« و ما من دآبّة فی الارض » یقال لکلّ مـادبّ من الناس و غیرهم دابة، والهاء للمبالغة. یقول : لیس من حیوان دبّ علی وجه الارض « الّا علی الله رزقها » غذاؤها وقوتها وما تحتاج الیه وهو المتکفل بذلک فضلا منه ورحمةً لاوجوباً . روی **سلام بن شرحبیل** قال : سمعت **حبة و سوا** ابنی **خالد** یقولان اتینا رسول الله (ص) وهو یعمل عملاً یبنی بناء فاعنّاه علیه فلمّا فرغ دعا لنا وقال لاتأیسا من الرزق ماتهززت رؤسکما فان الانسان ولدته امّه احمر لیس علیه قشره ثمّ یعطیه الله ویرزقه. وقیل: «علی» بمعنی من . ای- من الله رزقها ان شاء وسعه وان شاء ضیّقه ان شاء رزق وان شاء لم یرزق فذلک الی مشیّته . قال **مجاهد** : ماجاء ها من رزق فمن الله، وربما لم یرزقها حتی تموت جوعاً . «ویعلم مستقرّها» حیث تأوی الیه وتستقرّ فیه لیلاً ونهاراً «ومستودعها» الموضع الّذی یدفن فیه اذامات. وقیل: «مستقرّها» فی الآخرة للابد، و «مستودعها» فی الدنیا(۳) للاجل . قال **مجاهد** : مستقرها فی الرحم ومستودعها فی الصّلب ، لقوله تعالی: ونقرّ فی الارحام» وقوله: «جعلناه نطفة فی قرار مکین »وقیل: المستقر الجنّة اوالنّار. والمستودع القبر، لقوله فی صفة اهل الجنّة : «حسنت مستقراً ومقاماً » وفی صفة اهل النّار : «ساءت مستقراً ومقاماً» . وقری « ویعلم مستقرها ومستودعها» فالمستقرّ الجنین والمستودع

(۱) منحصر به نسخه الف است. (۲) درنسخه ج ؛ رزقها نیست (۳) درنسخه ج ؛ فی الدنیا نیست

النطفة « کلّ فی کتاب مبین » ای - کلّ مثبت فی اللوح المحفوظ قبل ان خلقها و مثبت فی علم الله سبحانه قبل وقوعها و الفایدة فی کتابة اللوح التقریر فی الفهوم ان الله عزّ وجلّ قد احاط بالاشیاء کلّها و نعوتها و اما کنها و احاطتها علماً .

قوله : « وهو الّذی خلق السّموات والارض » یعنی - ومابینهما « فی ستّة ایّام » ای - فی ستّة ایّام لانّ الیوم من لدن طلوع الشمس الی غروبها ولم یکن یومئذ یومٌ ولا شمس ولا سماء فی ستّة ایّام. قال **ابن عباس** من ایّام الآخرة کلّ یوم الف سنة و قال **الحسن** کایّام الدنیا وقد سبق شرحه « و کان عرشه علی الماءِ » ای - فوق الماء ، قبل ان خلق السّماء والارض و کان المآءُ علی متن الریح و فی وقوف العرش علی المآءِ والمآء علی غیر قرار اعظم الاعتبار لأهل الانکار . قال **کعب** : خلق الله عزّ وجلّ یاقوتة خضراء ثمّ نظر الیها بالهیبة فصارت ما یرتعد ثمّ خلق الرّیح فجعل المآء . علی متنها ثـمّ وضع العرش علی المـاءِ قال **ضمرة** : انّ الله عزّ وجلّ کان عرشه علی المآء ثمّ خلق السموات والارض وخلق القلم فکتب به ما هو خالق و ما هو کائن من خلقه ثمّ انّ ذلـک الکتاب سبّح الله و مجّده الف عامٍ قبل ان خلق شیئاً من خلقه . و روی انّ الله عزّوجلّ کتب الکتاب و قضی القضیّة و عرشه علی المـآءِ و العرش اسم لسریر الملک ، قال **رسول الله** (ص) : ا : **سعد بن معاذ** یوم حکم حکمه فی **بنی قریظة** لقد حکمت فیهم بحکم الملک علی سریره . و قال **امیة بن ابی الصلت** ثمّ سوّی فوق السّماء سریراً . « لیبلوکم » یعنی - وخلقکم و « لیبلوکم » ای - لیختبرکم اختبار المعلم لا اختبار المستعلم یقول: خلقکم لیتعبدکم فیظهر الاحسن منکم عملا فیجازیه بقدره . وقیل : « احسن عملا » ای - اورع عن محارم الله واسرع الی طاعته وازهد فی الدّنیا واشدّ تمسّکاً بالسنّة .

« ولئن قلت » این « ان » را درین موضع هیچ حکـم شرط نیست و بمعنی کلّما است . میگوید: هر گاه که گوئی ای **محمد** اهل **مکه** را « انّکم مبعوثون » احیاء « بعدالموت » شما پس مرگ قیامت را انگیختنی اید وهرچند کـه برایشان خوانی بدرستی وراستی این وحی و تنزیل من وسخنان من ، ایشان جواب دهند که آنچه **محمد** میگوید باطل است و دروغ ، و **محمد** خود ساحراست، دروغ را سحر گویند، از بهر آنکه سحر آن باشد که چیزی نمائی که آن نبود قرأ **حمزة و الکسائی**

« ساحر » بالالف والمراد به **محمد** (ص) و قرأ الباقون « سحر » بغیر الف والمراد به‌القول .

«ولئن اخّرنا عنهم» یعنی- عن کفار **مکة** العذاب «الی امّة معدودة» ای - الی اجل معدود ومدّة معلومة - اگر ما عذاب از کافران ومشرکان **مکة** بـاپس داریم تـا روزگاری شمرده وهنگامی معلوم، ایشان خواهند گفت برطریق استهزا وتکذیب «مایحبسه» چیست آن که عذاب ازما بازمیدارد وبازمی‌برد یعنی - که ایشان تعجیل عذاب میکنند چنانکـه جائی دیگر گفت : « یستعجلونك بالعـذاب ولولا اجل مسمی لجآءهم العذاب » واین تعجیل واستهزاء بآن میکردند که آنرا دروغ میشمردند، رب العالمین گفت : « الا یوم یاتیهم العذاب » یعنی بـ : **بدر** « لیس مصروفاً عنهم » آگاه باشید وبدانید آن روز کـه عذاب فرو گشائیم بایشان آن عذاب از ایشان بازنگردانند [وقیل: لیس الیوم مصروفاً عنهم، ایشانرا روزی است که آن روز ازایشان باز نگردانند](۱) وبازنبرند «وحاق بهم» احاط بهم ونزل بهم «ماکانوا به یستهزؤن» جزاء استهزائهم . و گفته‌اند :«الی امة معدودةٍ » ای - قلیلة . مدت عذاب دنیا اندك شمرد از بهر آن که مدت دنیا وبقای دنیا باضافت باعقبی اندك است وهمچنین عذاب دنیا در مقابل عذاب جاودانه که در عقبی خواهد بود اندکی است ، اما لفظ امت در **قرآن** برهشت‌وجه آید : یکی‌از آن بمعنی عصبة‌است وجماعت، چنانکه درسورة **البقره** گفت : « ومن ذریتنا امةً مسلمةً لك» ای - عصبةً مسلمة لك ، « تلك امةٌ قدخلت» ای - عصبة . ودر **آل‌عمران** گفت : «امة قائمة» ای - عصبة قایمة . و درسورة **المایدة** گفت : « امـة مقتصدة » ای - عصبة . ودر سورة **الاعراف** گفت : «وممن خلقنا امـة یهدون بالحق » ای - عصبة . وجه‌دوم امّت‌است بمعنی‌ملت ، کقوله :« انا وجدنا آباءنا علی‌امةٍ » ای- علی‌ملة «وان‌هذه امتکم‌امة واحدة» ای- ملتکم‌ملة **الاسلام** وحدها ، جائی‌دیگر گفت :« ولوشاءالله‌لجعلکم‌امة واحدة» یعنی- ملة **الاسلام** . وجه سوم امّت بمعنی‌مدت‌است. کقوله :« ولئن اخرناعنهم‌العذاب‌الی‌امة »ای- الی‌مدةٍ و کقوله : واذکر بعدامّة . ای- بعدمدّةٍ . وجه‌چهارم‌بمعنی‌امام‌است‌کقوله:« ان **ابراهیم** کان‌امةقانتا » یعنی-

(۱) قسمت داخل کروشه درنسخه (ج) نیست .

کان اماماً یقتدی به فی الخیر. وجه پنجم امت است بمعنی جهانیان گذشته وجهانداران از کافران وغیر ایشان. کقوله: «ولکل امة رسولٌ» «وان من امة الا خلافیها نذیر» یعنی- الامم الخالیة. وجه ششم امت محمد اندص مسلمانان برخصوص. کقوله: «کنتم خیر امة» وقوله: «کذلك جعلنا کم امة وسطاً». وجه هفتم کافران امت محمد اند بر خصوص. وذلك قوله: «کذلك ارسلناك فی امة قدخلت من قبلها امم» یعنی- الکفّار خاصة. وجه هشتم امّت است بمعنی خلق. کقوله فی سورة **الانعام**: «ولاطایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم» یعنی الا خلق مثلکم.

«ولئن اذقنا الانسان منا رحمة» انسان اینجا **ولید مغیرة** است یعنی- اعطیناه نعمة وصحة وسعة، واذقناه حلاوتها ومکنّاه من التلذذ بها «ثم نزعناها منه انه لیؤس کفور» یعنی- ثمّ سلبناه ایاها یئس من النعمة و کفرها لانّه لاثقة له بالله بل وثوقه بما فی کفه من المال.

«ولئن اذقناه نعمآء» ای- وسعنا علیه الصحة والمال والعافیة «بعد ضرآء مسته» ای- بعد الفقر الذی ناله «لیقولن ذهب السیّات عنی» ظن انه زایله کل مکروهٍ فلا یعاوده وظنّ ان البلاء لسوء ولعله خیر له «انه لفرح» بزوال الشدة «فخور» بالنعمة من غیر شکرلها. معنی آیت آنست که اگر مردم را بعد از بلا وشدت وبی کامی و درویشی، نعمت وعافیت دهیم وآسانی وراحت چشانیم واورا درآن نعمت بطر بگیرد آن رنج وبی کامی وبی نوائی همه فراموش کند شکر منعم بگزارد وحق نعمت نگزارد(۱) وبازبردن بلاومکروه نه ازحق بیند، درآن نعمت می نازد وشادی میکند ومیگوید: «ذهب السیّآت عنی» فارقنی الضر والفقر، ازنقمت وغضب حق ایمن نشیند وازمکر وی نترسد «ولا یأمن مکرالله الا القوم الخاسرون» رب العالمین گفت: «انه لفرح فخور» اوست آن لاف زن نازنده بطر گرفته. فرح وسرور هردو در **قرآن** بیاید. اما فرح بذم آید ناپسندیده ونکوهیده چنانکه گفت: «لاتفرح ان الله لا یحب الفرحین» «فرح المخلفون» و سرور بمدح آید ستوده و پسندیده چنانکه گفت: «ولقاهم نضرة و سروراً» و الفخوز- المتکبّر المتطاول. وقیل: «فرح(۲) فخور» ای- اشر

---

(۱) بنه گزارد (الف) (۲) فرح در (ج) نیست.

بطر، يفاخر المؤمنين بماوسّع‌الله عليه.

ثمّ ذكر المؤمنين فقال: «الاالذين صبروا» اين استثناء منقطع است يعنى - لكن «الذين صبروا» على الشدّة والمكاره «وعملوا الصالحات» فى السرآءِ والضرآءِ «اولئك لهم مغفرةٌ» لذنوبهم «واجر كبير» يعنى- الجنة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم» «بسم‌الله» اخبارٌ عن وجود الحقّ بنعت القدم «الرحمن‌الرّحيم» اخبارٌ عن بقائه بوصف العلا والكرم كاشف‌الارواح باسم‌الله فهيّمهم(۱)، وكاشف‌النفوس بالرحمن الرحيم فتيّمهم(۲)، فالارواح دهشى فى كشف جلاله، والنّفوس عطشى الى لطف جماله.

يا نزهتى فى حيوتى و راحتى بعد دفنى مالى بغيرك انس من حيث خوفى وامنى.

صد سال بر آيد و بريزد دل من هم بوى وصال تو دمد از گل من.

اى خـداى كريم مهربان، اى نامدار(۳) رهى‌دار نگهبان، عالم توئى باسرار بندگـان، مطلع‌خودى بر دلهاى دوستان، بارخـداى همهٔ بار خدايان، خداوند همهٔ خداوندان، پيش از هرزمان وپيش ازهر نشان، درملك بى‌دربايست، ملكى درذات بى‌هامانست، خداوندى پاك ازدريافت چون، منزّه از گمان و پندار وايدون، بينندهٔ هرتاريك، دانندهٔ هرباريك، نزديك‌تر ازهرنزديك، نزديك است ببر، تا دوست از شادى شود مست، دوراست بقدر تا دشمن نداند كه هست، از دوست بجنايت نبرد كه بردبار است و وفادار، ازدشمن بخدمت فرهيب(٤) نگيرد كه جبّار است و كردگار، نه‌عدل ويرا چرا پيدا، نه فضل ويرا منتهى پديد، نه عدل ويرا درمان، نه فضل ويرا كران، عدل پيش فضل خاموش، و فضل‌را حلقهٔ وصال در گوش، نبينى(٥) كه عدل نهانست وفضل پيدا، تادشمن مغروراست و دوست شيدا، خداوندا آرام دل‌غريبانى، يادگار جان عارفانى، زندگانى جان و آيين زبانى، بخود از خود ترجمـانى، بحق

(۱) هيّمه‌الحب، جعله ذاهيام. (المنجد) وهيام بمعنى جنون ازعشق و شدّت عطش است.
(۲) تيمه الحب، عبّده و ذلّله (المنجد).
(۳) نام دار (الف) (٤) فريب (ج) (٥) نه‌بينى (الف)

توبر تو که ما را بوصال خود رسانی .

« الٓر » الالف یؤلّفهم علی نعمه و یامرهم بالتوحید، واللام یلومهم علی تخلفهم ویأمرهم بالتجرید، والرآء یرفقهم بلطفه ویحملهم علی التفرید، الف خلق را بانعمت منعم مألوف میگرداند، آنکه ایشانرا و امنعم میخواند، که بنعمت چه نازید، راز ولینعمت خواهید، بانعمت آرام چه گیرید، دلارام مهین جوئید، مهرهٔ مهرفانی تا کی زنید، دست درچنگ وصل لم یزل زنید .

پیر طریقت گفت : آلهی! گاه میگوئی که فرود آی، وگاه‌می گوئی که گریز، گاه فرمائی که بیا ، و گاه گوئی کـه پرهیز ، خدایانشان قربت است این ؟ یـا محض رستاخیز ؟ هر گز بشارت‌ندیدم تهدیدآمیز، ای‌مهربان بردبار ، ای لطیف ونیك‌یار، آمدم و ادر گاه خواهی بنازدار ، و خواهی خوار .

الله یعلم اننی بك واجد ما ان ارید علی هواك بدیلا

واللام یلومهم علی تخلفهم ویامرهم بالتجرید ـ لام ایشانرا ملامت میکنند که هان تا بنگارستان وبوستان مشغول نشوید ، که آنکه از دوستان واپس مانید، وبه ایشان درنرسید. درخبر است که سیروا سبق المفردون .واللّٰه‌عزّوجلّ یقول : والسابقون السابقون اولٰئك‌المقربون » «را» اشارت است برهـا شدن جوانمردان ، ازخویشتن بسان والهان در میدان هیمان ، تا خود کجا فرا راه(۱) آیند ، و ازین دریای مغرق کجا و اکران(۲) افتند ، و شب انتظارشان کی بسر آید ، وصبح دولت از افق‌سعادت کی پدید آید .

پیر طریقت گفت : حقیقت این کارهمه نیاز است ، حسرتی بی‌کران ،ودردی مادرزادست ، درآن هم ناز است وهم‌گدازاست ، هم رستخیزنهان ، و هم زندگانی(۳) جاودان است بی‌قراری دل واجدان است ، بلای جان مقربان است ، حیرت‌علم‌محققان است ، احتراق عشق عارفان، وهیمان قصد دوستان وسر گردانی جوانمردان(٤) است سر گردانی ایشان درین راه چنان است ، که کسی در چاهی بی قعر افتد ، هرچند که

۱- واراه (ج) . ۲- باکران (ج) . ۳- زندگی (الف) . ٤- جوان مردان (الف) .

درآن چاه می شود آن چاه بی قعرتر که هرگز اورا پای بر زمین نیاید، همچنین(۱) روندگان درین راه همیشه روان‌اند، افتان وخیزان، که هرگز ایشانرا وقفتی نه، و درین اندوه سلوتی نه، واین دریا را قعری نه، واین حدیث را غایتی نه.

درین ره گرم رو می باش تا از روی نادانی

نگر نندیشیا هرگز که این ره‌را کران‌بینی

« و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه » استغفار توبه است و توبه استغفار و برهم داشتن هردو لفظ اشارت است که از گناهان بیرون آیی چنانکه مارازپوست، آنگه اعتقاد کن که نجات تو نه بتوبه است که بکرم و فضل اوست جلّ جلاله، اول استغفار کن تا از گناه پاك شوی، پس‌توبه‌کن ازین اعتقاد تادرست شوی، اول‌برخیز برگزارد طاعت و خدمت بفرمان شریعت، پس ازین برخاستن خود برخیز باشارت حقیقت. آن، یکی راه عابدان است واین یکی طریق عارفان، آن یکی حق‌خدمت از روی شریعت، این یکی نشان صحبت درمنهج حقیقت. حاصل خدمت آنست‌که گفت: « یمتعکم متاعاً حسناً » ثمرهٔ صحبت آنست که گفت: « و یؤت کل ذی فضلٍ فضله ».

قوله: « و ما من دابة فی‌الارض الا علی الله رزقها » خداست که آفریدگار است، و روزی گماراست، می‌آفریند بقدرت فراخ، روزی میدهد از خزینهٔ فراخ، نه از صنع در قدرت او وهن آید، نه از بذل در خزینهٔ وی نقص آید. و فی‌الخبر الصحیح: « یدالله ملای لا تغیضها نفقة سحّاءاللّیل والنّهار » سزای بنده آنست که چون عزّو علا حوالت روزی بر خود کرد، هرگز بر روزی غم نخورد، و بر ضمان الله تکیه کند، **مصطفی** (ص) گفت: « اذا احیل احدکم علی ملیٔ فلیحتل » اگر کسی را حوالت کنند بر مردی ملیٔ که مال دارد و توان آن دارد که کارگزارد، حوالت پذیرد، و بران ضمان وی اعتماد کند. پس چه گوئی در آفریدگاربندگان و دارندهٔ همگان، که حوالت روزی بندگان برخودکرد و بفضل خود ایشانرا بجای آن کرد چون روا باشد که دل در دیگری بندند، یا از دیگران جویند. وفی‌بعض

۱- هم چنین (الف).

کتب‌الله : « عبادی انتم خلقی و انا ربکم ارزاقکم بیدی لا تتعبوا فیما تکلفت لکم‌به فاطلبوا منی ارزاقکم و الیّ فارفعوا حوائجکم » .

وقال النبی(ص) « ان روح‌القدس نفث فی‌روعی ان‌نفساً لن‌تموت حتی‌تستکمل رزقها ، الافاتّقوالله واجملوا فی‌الطلب ولا یحملنکم استبطاءالرزق ان تطلبوه‌بمعاصی الله فانه لا یدرك ما عندالله الا بطاعته .

« و یعلم مستقرها و مستودعها » مستقرالعابدین‌المساجد ، ومستقر العارفین المشاهد ، ومستقر المحب رأس سکة محبوبه ، لعلّه یشهده عند عبوره . ویقال‌لکل‌احد مثوی و مستقر الاالموحد ، فانه لامأوی له ولا منزل . کذا قال عیسی‌بن مریم(ع) : ان لابن آوی مأوی و لیس لابن‌مریم مأوی ، فاجابه‌الجلیل جل جلاله : انا ماوی من لا ماوی له . رابعه‌عدویه را می‌آید که از قافله منقطع شد در بادیه‌ای حیران و سرگردان در آن بیابان زیر مغیلانی فرو آمده ، سر بر زانوی حسرت نهاده ، همی گوید : الهی ، غریبم و بیمار و درویش ، غمگین وتنها و دل ریش ، ازغیب آوازی شنید که : تستوحشین وانا معك ؟ چه اندوه بری ، وچون تنهائی؟ نه من باتوام‌حاضر دل ومونس جان توام ؟ غریب کی باشی؟ و من وطن توأم درویش چون باشی؟ و من وکیل توأم ، زبان حال آن ضعیفه از سر ناز و دلال خبر میدهد .

گر شوند این خلق عالم سر بسر خصمان من
من روا دارم نگارا چون تو باشی آن من

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « فلعلك تارك » مگر که فروخواهی گذاشت [ونهان خواهی کرد] « بعض مایوحی الیك »چیزی از آنچه‌بتو فرستاده‌اند از پیغام ، « وضائق به صدرك » ودل تواز آن‌تنگ می‌خواهدبود ، « ان‌یقولوا » که [دشمنان]میگویند «لولا انزل علیه کنز » که چرا برو گنجی [از مال دنیا] فرونفرستادند ، « اوجاء معه‌ملك » یا [گویند] که چرا با او [پیغام رسانیدن را] فریشته‌یی نیامد « انما انت نذیر » نه ای تو مگر آگاه کنندهٔ بیم نمای ، « والله علی کل‌شی

وكيل (۱۲) » والله برهمه‌چیز گواه است و همه‌چیز را خداوند .

« **ام يقولون افتريه** » میگویند که این پیغام این‌مرد از خود ساخت ، «**قل فاتوا**» بگو ایشانرا که بیارید «**بعشر سور مثله** » ده سورت مانند این . « **مفتريات** » فرا ساختهٔ شما ، «**وادعوا من استطعتم من‌دون‌الله** » و آنکه اگر توانید که بیارید هر کرا خواهید و هر چه توانید فرود از الله خدای میخوانید «**ان كنتم صادقين (۱۳)**» اگرراست میگوئید[کهاگرخواهیم‌چنین **قرآن** گوئیم].

«**فان لم يستجيبوا لكم**» اگرچنانست که آنچه گوئید و از ایشان خواهید نکنند و نتوانند « **فاعلموا** » پس بدانید «**انما انزل بعلم‌الله** » که آنچه فرو فرستاده آمد [برسول] بعلم خدای است بدانش او [سخن بقدر او و پیغام بعلم او] « **وان لااله الاهو** » وبدانید که نیست خدائی‌جز او(۱)« **فهل انتم مسلمون (۱٤)** گردن نهادن را هستید .

« **من كان يريد الحيوة الدنيا وزينتها** »هر که‌زندگانی‌این جهان‌میخواهد وآرایش آن [بکردار خویش] « **نوفّ اليهم‌اعمالهم فيها** » بایشان گزاریم تمام مزد کردار ایشان‌هم درین‌جهان « **وهم‌فيها لايبخسون (۱۰)** » ومزد کردار ایشان درین‌جهان چیزی بکاسته نیامد .

«**اولئك الذين**» ایشان آنند ، « **ليس لهم فى‌الاخرة** » که نیست ایشانرا درآن‌جهان « **الاالنّار** » مگر آتش «**وحبط ماصنعوافيها**» وتباه گشت هر کردار که‌میکردندددردنیا« **وباطل ماكانوا يعملون (۱٦)** » ونیست گشت‌هرچه‌میکردند از کردار .

«**افمن كان‌على بيّنة من‌ربّه**» کسی که بر درستی‌وپیدائی‌است‌ازخداوندخویش، «**ويتلوه شاهد منه**» وزبان او آنرا میخواند آن زبان که گواه الله است [برخلق،] « **ومن قبله كتاب موسى اماماً ورحمة** » و پیش از **قرآن‌تورات موسی** راهی در پیش رونده واز الله مهربانی « **اولئك يؤمنون‌به**» اینان گرویده‌اند بآن «**ومن يكفر به من الاحزاب**» وهر که ب : **محمد** کافرشود [ازجوکهای(۲) **جهود** و**ترسا** و**گبر** و

۱ ـ جذ زو (الف) ۲ ـ نجوقها (ج) .

ومشرك و دهری ومنافق] ، «فالنار موعده» آتش وعده جای او ، «فلاتك فی مرية منه» نگر که در گمان نیفتی از این قرآن ، «انه الحق من ربك» که آن سخن راست و درست است از خداوند تو ، « ولكنّ اكثر الناس لايومنون (۱۷) » لكن بیشتر مردمان بنه می گروند .

« ومن اظلم » و کیست افزونی جوی تر وستم کارتر « ممّن افترى على الله كذباً » از آن کس کـه دروغ سازد برخداوند خویش ، « اولئك يعرضون على ربهم » مفتریان ایشان‌اند که فرداشان عرضه‌میکنند بر خداوند ایشان [پیش دیدار او می آرند ایشانرا] ، « و يقول الاشهاد » و گویند گوایان(۱) الله ، « هولاء الذين كذبوا على ربهم » اینان ایشانند که دروغ گفتند برخداوند خویش ، « الالعنة الله على الظالمين (۱۸) » آگاه باشید(۲) و بدانید که لعنت خدا برظالمان است .

«الذين يصدون عن سبيل الله» ایشان کـه می گردانند از راه خدای ، « ويبغونها عوجاً » و در آن عیب بینند و راستی آنرا می کـژی جویند ، وهم بالاخرة هم كافرون (۱۹)» وایشان برستاخیز نا گرویده .

«اولئك لم يكونوا معجزين فی الارض» ایشان آن نیستند که از الله بیش شند(۳) در زمین زمین ازو باز گیرند یا خویشتن را در زمین ازو کوشند «وماكان لهم من دون الله من اولياء » ونیست ایشانرا فرود از الله یاران « يضاعف لهم العذاب» ایشانرا برعذاب دنیا عذاب آخرت افزایند «ماكانوا يستطيعون السمع» حق شنیدن نمی‌توانستند [از زشتی آن] «وماكانوا يبصرون (۲۰) » وحق بنمی‌توانستند دید [اززشتی آن] .

« اولئك الذين خسروا انفسهم» ایشان آنند کـه بخویشتن زیان کردند [از خویشتن درماندند و نومید گشتند] . «وضل عنهم ماكانوا يفترون (۲۱) » و کم گشت [بوقت حاجت از ایشان] آنچه بدروغ خدا می‌خواندند «لاجرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون (۲۲) » براستی‌وسزا ایشان درآن جهان زیان کارترهمهٔ زیان کاران‌اند .

---

۱ - درهمه نسخه چنین است ۲ - ید (الف) . ۳ - شوند (ج)

النوبة الثانية

قوله تعالى : « فلعلك تارك » سبب نزول این آیت آن بود که کفار **مکه** گفتند: یا **محمد** أیتنا بکتاب لیس فیه سبّ آلهتنا ولاعیبها حتّی نتبعك و نجالسك - مارا کتابی آر بیرون ازین **قرآن** که در آن عیب بتان وخدایان ما نباشد تا آنکه ما با تونشینیم و ترا پس رو باشیم . ونیز قومی گفتند : هلاّ انزل الیك ملك یشهدُ لك بالصدق اوتعطی کنزاً تستغنی به انت واتباعك ، چرا فریشته‌ای از آسمان فرونیایدبتو آشکارا تا بصدق تو گواهی دهد وچرا مالی فراوان بتو ندهند و گنجی برتو نگشایند تا برخویشتن نفقه کنی وبرین درویشان پس روان تو ؟ و این سخن ایشان بر طعن وتعنّت می گفتند واز ایشان که این سخن میگفتند ، یکی **عبدالله بن امیة المخزومی** بود و **رسول** خدا، از آنکه بر ایمان ایشان سخت حریص بود وخواهان، همت کرد که طعن بتان وسبّ ایشان وقتی بگذارد وآنچه ایشان شنیدن آن کراهیّت میدارند بر ایشان نخواند تا ایشان بایمان درآیند واز آنچه گفتند : « لولا انزل علیه کنز اوجاء معه ملك » دلتنگ و اندوهگن گشت ، تا رب العالمین آیت فرستاد : « فلعلك تارك » بلفظ خبر گفت اما بمعنی نهی است، ای ـ « لاتر کن الی کلامهم ولایضق صدرك باقتراحهم ولاتهتمّ ان لم تؤت ماسألوك ، والضمیر فی « به » یرجع الی التکذیب، وقیل یرجع الی « بعض مایوحی الیك » ای لایضیقن صدرك ببعض مایوحی الیك خوفاً من ان یکذبوا به. وقیل : معنی قوله : « فلعلك تارك بعض مایوحی الیك » ای ـ لعظم مایرد علی قلبك من تخلیطهم تتوهم انهم یزیلونك عن بعض ما انت علیه من امر ربك « وضائق صدرك » بان یقولوا « لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملك » نظیره فی سورة **الفرقان** : « لولا انزل الیه ملك فیکون معه نذیراً او یلقی الیه کنز » الآیة .

« انما انت نذیر » ای ـ علیك ان تنذرهم ولیس علیك ان تأتیهم بمایقترحون « والله علی کل شیءٍ وکیل » حافظٌ لکل شیءٍ . الوکیل المطلق هوالذی الامور موکولة الیه وهو ملیٌ بالقیام بها وفیّ باتمامها وذلك هوالله جلّ جلاله .

« ام یقولون افتریه » این « ام » درموضع واوعطف است یا الف استفهام یعنی ـ ویقولون اختلقه **محمد** . میگویند این کافران که **محمد** این **قرآن** از خودساخت.

جائی دیگر گفت : « ان هـذا الا افك افتریه و اعانه علیه قوم آخرون » این پیغام که می‌رساند **محمد** دروغی است که بر الله می‌بندد و سخنی است که خود می‌سازد، وقومی دیگر از **جهودان** ، که ویرا در آن یاری می‌دهند. ربّ العزّة گفت بجواب ایشان : «قل» یا **محمد** « فاتوا بعشر سورٍ »مثل القرآن فی البلاغة والاخبار عمّا کان و یکون « مفتریاتٍ » بزعمکم ، گوی ایشانرا اگر آنچه من آوردم مـردم ساخت پس شما که مردمان اید بیارید ده سورت مانند این فراساختهٔ شما. این جاده سورت گفت و در سورت **یونس** گفت «بسورةٍ مثله» اگر نزول سورهٔ **هود** پیش از سورهٔ **یونس** بوده پس در معنی آن اشکال نیست که اوّل گفت ده سورة بیارید چون عاجز بودند از آن واکم کرد گفت یکی بیارید و این سخن بنظم خویش راست است وقول مفسران اینست ، امّاقومی گفتند که: اوّل سورت **یونس** فروآمد پس معنی آنست که : « فأتوا بسورة مثله » فی الخبر عن الغیب والاحکام والوعد والوعید ، فلماعجزو قال لهم فی سورة **هود** ان عجزتم عن الاتیان بسورة مثله فی الاخبار عن الغیب والاحکام والوعد والوعید « فاتوا بعشر سورٍ مثله » من غیر خبرٍ ولاوعدٍ ولا وعیدٍ و انماهی مجرّد البلاغة .

« وادعوا من استطعتم من دون الله » الی المعاونة علی المعارضة . ای ـ ادعوا کل مخلوقٍ یقدرمعاونتکم فی هذا . میگوید: هر که توان آن دارد که سخن گوید بعربیّت او را بیاری گیرید درین معارضه اگر توانید و راست میگوئید که « لونشآءُ لقلنا مثل هذا » پس گفت : « فان لم یستجیبوا لکم » ای ـ فان لم یستجب لکم من تدعونهم الی المعاونة ولم یتهیاء لکم المعارضة فقد قامت علیکم الحجة . « فاعلموا انما انزل بعلم الله » انزله **جبرئیل** باذن الله و بعلمه ای ـ والله عالم بانزاله و عالم انه من عنده . و گفته‌اند : این : باء ، اینجا بمعنی من است . ای ـ من علم الله ، میگوید : اکنون که هیچ کس شما را معاونت ندارد ومعارضه راست نشد و عجز جملهٔ **عرب** درین ظاهر گشت پس حجّت حق برشما قائم شد و روشن گشت باری بدانید که این **قرآن** ازخداست از نزدیك او و از علم او . در **قرآن** چند جایگه میگوید کـه این **قرآن** از علم خدا است « من بعد ماجاءهم العلم » یعنی ـ **القرآن** .

ثم‌قال : «وان لااله الاهو» یعنی ـ و اعلموا ان‌لااله الاهو منزل **القرآن** علی **محمد** «فهل انتم مسلمون» استفهام‌معناه‌الامر کقوله: «فهل انتم منتهون» والمعنی اذا رایتم‌العرب قاطبة عجزت عن‌الاتیان بمثل شیٔ من **القرآن** فاسلموا. مفسران را دوقول است دراین آیت یکی آنست که این خطاب باکافران است چنانکه بیان کردیم دیگرقول آنست که‌خطاب بارسول وبا مؤمنان‌است یعنی ـ «فان لم‌یستجیبوا» لکم یا معشرالمؤمنین فقولوالهم « فاعلموا انما انزل بعلم‌الله » .

قوله : «من کان یرید الحیوة الدنیا» این« کان» کون حال‌است نه کون‌قدم، و آیت درشان اهل ریا است که در دنیا طاعت‌بر‌یا کنند بردید ار مردم ، نه براخلاص، **رسول خدا** ص گفت :«ان اخوف مااخاف علیکم الشرك‌الاصغر» قالوایا **رسول‌الله** وما الشرك الاصغر؟ قال : «الریاء» . وقال (ص) :«اذا جمع‌الله الناس یوم القیمة لیوم لاریب فیه ، نادی مناد من کان اشرك فی‌عمل عمل‌لله احداً فلیطلب ثوابه من‌عند غیرالله فان‌الله اغنی الشرکاء عن‌الشرك» . **ضحاك** گفت : این آیت درشأن کافرانست که در دنیا نیکیها کنند ، گرسنگان‌را طعام دهند ، و برهنگانرابپوشند ، و مظلومان‌مسلمانان را نصرت کنند ، ودر جمله بابواب خیر کوشند ، رب‌العالمین هم در دنیا جزای کردار نیکوی ایشان بایشان‌دررساند ، درمال ونعمت و روزی‌ایشان بیفزاید وتن‌درستی دهد تابکام ومراد وهوای خود زندگی کنند تامزد کردار ایشان در دنیا بتمامی بایشان رسد،چنانکه گفت :«وهم‌فیها لایبخسون»ـ ای ـ لاینقصون‌ثوابهابل‌یوّفونه،اما ایشان را از ثواب ونعیم آخرت هیچ نصیب نباشد چنانکه گفت : « اولئك الذین لیس‌لهم فی‌الاخرة الاالنار وحبط ماصنعوافیها» ای ـ فی‌الدنیا لانهم لم‌یریدوا به وجه‌الله ولم یؤمنوا به «وباطل ماکانوایعملون» این حکم کافرانست و منافقان ، اما مؤمن (۱) که در دنیا عمل نیکو کند ودر آن عمل صدق واخلاص بجای آرد اگر چه رزق دنیا و معیشت دنیا خواهد اما ارادت آخرت بردل وی غالب بود .

رب‌العالمین به نیت نیکوئی او را ، هم در دنیا رزق حلال برو موسع دارد هم در عقبی بسعادت ابد و نعیم جاودانه رساند ، اینست که **مصطفی** ص گفت : « ان‌الله لایظلم المؤمن حسنة یثاب علیها الرزق فی‌الدنیا ویجزی بها فی‌آلاخرة و اماالکافر

۱ ـ مؤمنان . (الف)

فیطعم بحسناته فی‌الدنیا حتی‌اذا افضی الی‌الآخرة لم‌تکن له‌حسنة یعطی بهاخیراً»

«افمن کان علی‌بینة» این «کان» همچنانکه «کان» (۱) پیشین است‌یعنی - افمن‌هو علی‌بینة وهوالرسول(ص) «علی بینة» ای - بیان وحجة، وهو **القرآن** «من ربه ویتلوه» ای - یقرأه «شاهدمنه» یعنی- لسان **محمد** (ص) قال **محمدبن‌الحنفیة**: قلت لابی انت‌التالی، قال: وماتعنی‌بالتالی. قلت: قوله سبحانه: «ویتلوه شـاهدمنه» قال وددت انی هوولکنه لسان **النبی** (ص): «ویتلوه شاهدمنه» سخن اینجا تمام‌شد وجواب محذوف است. میگوید: که کسی برچیزی روشن و برپیغامی راست درست است از خداوند خویش وزبان او آنرا میخواند آن زبان که گواه خدا است برخلق این کس چنان کسی‌است که اورا ازاین هیچ چیزنیست؟ وگفته‌اند: جواب محذوف آنست که «افمن‌هوعلی‌بینة من‌ربه کمن یرید الحیوةالدنیا وزینتها» وگفته‌اند: شاهد اینجا **جبرئیل** است ومعنی «یتلوه» یتبعه، می‌گوید: کسی که او بردرستی وراستی وپیدائی‌بود ازخداوند خویش‌و گواهی ازالله‌ایستاده برپی آن کس‌وآن **جبرئیل**است که درپی **محمد** نشسته بپیغام‌افزایی وسخن‌رسانی ودین‌آرایی این کس‌چنان‌دیگر است‌که اورا ازاین هیچ‌چیز نیست؟ وعن **الحسین‌بن‌علی**(ع) «شاهدمنه» **محمد**(ص) فیکون افمن کان هوالمؤمن‌علی‌بینة ای - بیان وبصیرة من‌ربه ویتلوه شاهدمنه یعنی- ویشهدله **محمد**ص یوم‌القیمة لقوله: «وجئنابك علی‌هولا شهیداً». وقیل: یتلوه ای- یتبع **محمداً**ص شاهدمنه وهو**علی بن ابی‌طالب** (ع)وقیل: هو **ابوبکر**. قال **النحاس**: الهاء فی‌ربه للنبی‌ص وفی‌یتلوه تعودعلی‌البینة‌لان‌البینة والبیان‌واحد وفی «منه» تعود علـی اسم‌الله عزوجل «ومن قبله» ای - من قبل نزول **القرآن** و مجیٔ **محمد** ص کان «کتاب موسی اماماً ورحمة» لمن اتّبعها یعنی - **التوریة** وهی مصدّقة **للقرآن** شاهدة للنبیّ (ص) اماماً نصب علی‌الحال. و **عرب** راه را امام خوانند از بهر آنکه درپیش رونده‌است وحاجت را امام خوانند ازبهر آنکه در پیش جوینده است، ومنه قول بعضهم:

جئتك مسترفداً بلا سبب الیك الّا بحرمة الادب
فاقض امامی فانّنی رجل غیر ملحّ علیک فی الطّلب

(۱) همچنان، که آن پیشین است. (ج)

« اولئك » یعنی ـ اصحاب **محمد** (ص) و قیل : اراد به مسلمة اهل الکتاب **عبدالله بن سلام** واصحابه « یؤمنون به » یعنی ـ **بالقرآن** وقیل : **بالتوریة** . میگوید: مسلمانان اهل کتاب گرویده اند به **تورات** و گرویدگان ایشان به **تورات** ازبهر آن گفت که ایشان در **تورات** نبوّت **محمد** (ص) مثبت یافتند وبپذیرفتند « ومن یکفر به » ای ـ بـ : **محمد** (ص) و **القرآن** « من الاحزاب » من الکفار الّذین تحزّبوا واجتمعوا علی **رسول**الله وعدوانه من **الیهود** و**النصاری** و**المجوس** وسایر الملل « فالنّار موعده » میگوید: هر که به **محمد** کافر شود و به **قرآن**، از هرجو کی ازجو کهای **جهود** و**ترسا** و**گبر** ومشرك و**دهری** ومنافق آتش دوزخ وعده جای اوست . این آیت دلیل است بر بطلان مذهب جماعتی **متکلمان** که گفتند کافران بحقیقت **دهریان**اند و**زنادقه** امّا **جهود** و**ترسا** و**گبر** وجملهٔ اصناف کفره بیرون از **دهری** ایشانرا کافران بحقیقت نگویند منزلت ایشان منزلت **مبتدعان**است جاوید در آتش نمانند واین مذهب باطل است و این سخن کفر وگویندهٔ آن کافر و اوّل من قـاله واعتقده **احمد بن حمدان الهروی** و قال : **سعیدبن جبیر** : کنت اذا وجدت الحدیث عن **النبی** (ص) صحیحاً اصبت مصداقه فی کتاب‌الله فافکرت فی قول **النبی** (ص) لیس یسمع بی احد فلا یؤمن بی ولا **یهودیّ** ولا **نصرانیّ** الاّ دخل النّار فطلبت مصداقه فی کتاب‌الله فاذا هو « ومن یکفر به من الاحزاب فالنّار موعده » .

« فلا تك فی مریة منه » ای ـ من انّ موعده النّار . وقیل : من **القرآن** فیکون الخطاب للنبیّ ص والمراد غیره ، یحتمل انّ التقدیر ، قل للشّاك فی ذلك : « فلا تك فی مریة منه انه الحقّ » منزل « من ربّك ولکنّ اکثر النّاس لایؤمنون » لایصدّقون بانّ ذلك کذلك .

« ومن اظلم » ای ـ من اعتی واشدّ کفراً « ممّن افتری علی‌الله کذباً » انّ لـه ولداً وشریکاً ووصفه بغیر صفته وافتری علیه مالم ینزله ، « اولئك یعرضون علی ربّهم » این همچنانست که جائی دیگر گفت « الینا مرجعهم » میگوید: هیچ کس عاصی تر و کافرتر وشوخ تر از آن کس نیست که خدایرا ناسزا گوید وبرو دروغ بندد و آنچه ازبرخویش نهد وخود گوید کلام حق شمرد . این جواب ایشان است که میگفتند:

«افتری **محمد القرآن** «من تلقآءِ نفسه»»، آنگه گفت: «اولئك یعرضون علی ربّهم» ناچار مرجع ایشان باحقّ است وانتقام را بر و عرض دهند تاایشانرا بآن دروغ که گفتند جزادهد، «ویقول الاشهاد» وفریشتگان و پیغامبران وجملهٔ مؤمنان که حاضر باشند در آن مجمع عظیم وموقف حساب گویند آنگه که ایشانرا فرا دیدار الله برند تا از ایشان سؤال کنند «هؤ لآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم» ایشان‌اند که بر خداوند خویش دروغ میگفتند و پیغامبران را دروغ زن میگرفتند، «اشهاد» جمع شاهد بمعنی حاضر کصاحب واصحاب، وروا باشد که این اشهاد اعضای ایشان باشد، چنانکه گفت: «یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم» الآیة.

«الا لعنة‌الله» خواهی این سخن مستأنف گیر خواهی معطوف برقول اشهاد.
آورده اند که مظلومی مستغیث پیش **عبدالملک مروان** بپای ایستاد و **عبدالملک** برمنبر بود ویرا گفت: یاامیرالمؤمنین اتّق یوم النّدوة، وی گفت: وما یوم الندوة؟ مستغیث گفت: یوم «یقول الاشهاد الا لعنة‌الله علی الظّالمین». فارتعد **عبدالملک** وامر بردّ مظلمته وتوفیرحقّه علیه. وروی **عبدالله بن عمر** عن **رسول‌الله**(ص) انّ‌الله یدنی المؤمن یوم القیمة یستره من النّاس فیقول: ای عبدی تعرف ذنب کذا و کذا؟ فیقول: نعم. حتی اذا قرّره بذنوبه قال فانّی سترتها علیك فی الدّنیا وقد غفرتها لك الیوم ثم یعطی کتاب حسناته. وامّا الکافرون والمنافقون فیقول «الاشهاد هؤ لآءِ الّذین کذبوا علی ربّهم الا لعنة‌الله علی الظّالمین».

«الّذین یصدّون عن سبیل‌الله» یمنعون عن دین‌الله، «ویبغونها» ای ـ یبغون لها «عوجاً» ای ـ یطلبون للاسلام میلا عن الحقّ وعن الاستقامة. وقیل: «یبغونها عوجاً» ای ـ یتاوّلون **القرآن** تأویلا باطلا. ـ العوج فیما لایری بالعیون [من الکلام والعهد والخلق وماشبهها. والعوج بفتح العین فیما یری بالعیون](۱) من العیدان والحیطان وما اشبهها، قال‌الله تعالی «قرآناً عربیّاً غیر ذی عوج» «فهم با لآخرة» ای ـ بالبعث بعدالموت «هم کافرون».

«اولئك لم یکونوا معجزین» این هم کون حال است یعنی ـ «اولئك» لیسوا

---

(۱) منحصر به نسخه الف است.

بمعجزین فی الارض، ای- لم یعجزونا ان نعذّبهم فی الدّنیا ولکن اخرّنا عقوبتهم. وقیل: «معجزین» ای - سابقین فایتین هرباً «وما کان لهم من دون الله من اولیاء» یمنعونهم من عذابه، «یضاعف لهم العذاب» قرأ **مکی و شامی ویعقوب** «یضعّف» مشدّدة العین بغیر الف وقرأ الباقون «یضاعف» بالالف مخفّفة العین، وقد مضی الکلام فی هذه اللفظة فیما سبق. وتضعیف العذاب لهم لاضلالهم الغیر واقتداء الاتباع بهم «ما کانوا یستطیعون السّمع» این دلیل است که بنده را پیش از فعل استطاعت نیست، جائی دیگر گفت «وکانوا لا یستطیعون سمعاً». قال **قتادة**: «ما کانوا یستطیعون السّمع» صمّ عن سماع الحقّ فلا یسمعونه «وما کانوا یبصرون» الهدی قال الله تعالی: «انّهم عن السّمع لمعزولون» وقال «صمّ بکم عمی فهم لا یعقلون» قال **ابن عباس**: اخبر الله تعالی انّه حال بین اهل الشّرك وبین طاعته فی الدّنیا والآخرة قال: «فلا یستطیعون» «خاشعة ابصارهم» ورواباشد که این نفی استطاعت از بتان بود که بتان نشنوند ونبینند و نتوانند که شنوند یا بینند، همانست که جائی دیگر گفت «ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها». «اولئك الّذین خسروا انفسهم» ای- خسروا راحة انفسهم وسعادتها «وضلّ عنهم ما کانوا یفترون» ای- ما کانوا یزعمون من شفاعة الملئکة والاصنام. وقیل: بطل سعیهم وخاب رجاؤهم ولم ینتفعوا بکذبهم.

«لاجرم» معناه حقّاً. وقیل معناه: حقّ له. وقیل: لا بد ولا محالة، وذهب بعض النّحویین الی ان «لا» نفی لما ظنّوا انّه ینفعهم یعنی- لا ینفعهم ذلك، ومعنی «جرم» کسب، وفاعله مضمر تقدیره: کسب فعلهم «انّهم فی الاخرة هم الاخسرون» یعنی- من غیرهم و ان کان الکلّ فی الخسار.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «فلعلك تارك بعض ما یوحی الیك...» الایة. فرمان آمد از درگاه احدیّت وجناب صمدیّت بمهتر کائنات، وسیّد سادات، شمس هدایت، و کیمیای دولت، سهیل سعادت، و بحر طهارت، که ما ترا بخلق فرستادیم تا طبیب دلهای اندوهگنان باشی، مرهم دردسوختگان، و آسایش جان مؤمنان باشی، این نامهٔ ما بر ایشان خوانی، و آن لهیب آتش عشق ایشان و سوز دل ایشان در آرزوی دیدار ما امروز بر

بنشانی، و فردا را وعدهٔ وصال و دیدار دهی، پس بدانکه تنی چند ازین مهجوران عدل ما، ورنجوران داغ قطیعت ما، شنیدن آن می نخواهند که ذوق آن نمیدانند، وحوصلهٔ آن ندارند، و آنکه از تو ترك آن می درخواهند آنرا می بگذاری، وبر امید صلاح و ایمان ایشان مراد ایشان می‌جویی، مکن ای **محمد**، مراد ایشان مجوی، ودل در ایشان مبند، که ما ایشانرا در ازل براندیم، وداغ حرمان وخذلان برایشان نهادیم. ای **سید** ایشان ترا دشمنان وبدخواهانند اگر سخنی بطعن گویند یا تعنّتی جویند دل‌خویش بتنگ میار، واگر ایمان نیارند غم مخور، ایشان خبیث‌اند وحضرت عزّت ما پاك است جز پاکان را بخود راه ندهد «انّ اللّٰه تعالی طیّب لا یقبل الّا الطیّب» هرکه نه آن ما است اگرچه عین طهارت است اورا پلیددان چه آدمی وچه سگ. یقول اللّٰه عزّوجلّ: «انّما المشرکون نجس» وهرکه آن ماست اگرچه عین نجاست است اورا پاك شمر چه آدمی وچه سگ. یقول اللّٰه تعالی: «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» سگی بروفای دین قدمی برداشت ما **جبرئیل** را بخدمت او فرستادیم، ودردنیا باآن جوانمردان بداشتیم، وازآفات نگه داشتیم، نجاست او بطهارت برداشتیم، دردنیا با ایشان، ودرغار باایشان، و درقیامت با ایشان، و دربهشت باایشان. پس بندهٔ مومن که هفتاد سال بربساط **اسلام** بوده وذوق ایمان چشیده وقدم برقدم **رسول** نهاده و خداوند عالم اورا پاك خوانده، ومهر خود دردل وی نهاده، کجا روا دارد که درقیامت اورا نومید کند.

ما را بمران چو سایلان از در خویش بنگر صنما که عاشقم یا درویش

«من کان یرید الحیوة الدّنیا وزینتها...» الآیة - من قنع منّا بالدّنیا مع دناءة صفتها ماضنّنّا علیه بامتاع ایّام، لکن یعقب اری کمالها شری زوالها ویتلو طعم عسلها سم حنظلها. هرکه ازما دنیا خواهد دنیا از وی دریغ نیست لکن ازآخرت درماند وآن دنیا با وی‌هم بنماند.

درآثار بیارند که هرکه روی دردنیادارد پشت برخدای دارد وپشت برخدای داشتن آنست که پیوسته باندیشهٔ دنیا خسبد، و براندیشهٔ دنیا خیزد، و اوقات وی بدان مستغرق بود، نداند آن مسکین که این دنیا متاع الغرور است، و بساط لعب

ولهو جای بازیچهٔ نادانان ، وسبب فریب ایشان، دنیا دار بسان مسافر است در کشتی نشسته ودنیا زاد وی، اگر زاد افزون از آن بر گیرد که باید کشتی غرق شود وسبب هلاك وی گردد .

آورده‌اند که **ذوالقرنین** در بلاد **مغرب** رفت ملك آن دیار زنی داشت ، **ذوالقرنین** گفت: این‌ملك بمن تسلیم کن . گفت : لاولا کرامة ، خواست کـه بقهر ملك بستاند عارش آمد که بازنی جنگ کند، زن گفت: ترا مهمان کنم چون‌ازدعوت فارغ شوی ملك بتو تسلیم کنم چون بخوان آمد خوانی دید زرّین نهاده ، همه کاسه‌های زرین و بجای طعام مروارید و جواهر درآن کرده. **ذوالقرنین** گفت: چه خورم طعام باید ، که این‌هیچ خوردن را نشاید ،آن زن گفت: چون نصیب تو ازدنیا نان بیش نبود ملك زمین کجا بری شاید که نبود ترا ملکی که نصیب تو از دوتانان بیش نیست دیگر همه وبال است و نکال ، **ابوبکروراق** گفت حیات دنیا دیگرست، و زینت دنیا دیگر ، زینت دنیـا آنست کـه درآن آیت گفت : « زیّن للنّاس حبّ‌الشهوات » الی آخرها . و حیات دنیا کراهیت مرگ است . هر که دنیا دوست دارد ، ازخدا خبر ندارد، وهر کـه از خدا خبر ندارد هرگز آرزوی مرگ نکند، و زندگـانی همین داند ، که زندگانی دنیا است شهوتی بر کمال و غفلتی بی‌نهایت ، و از آن « حیوة طیبة » کـه دوستان درآن‌اند بی‌خبر ، اشارت **قرآن مجید** وعزت کلام بار خدا اینست کـه « افمن کان علی بیّنةٍ من ربّه » هرگز برابر کی بود حیات غافلان و حیات عارفان . حیات غافلان آنست که گـفت : « من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها » و حیات عارفان « افمن کان علی بینةٍ من ربـه » میگوید: عارفان در روشنایی آشنایی‌اند برنور دین، وروح یقین ، براه توفیق رفته ، وبمقصد تحقیق رسیده ، دلهاشان از تجرید و تفرید عمارت یـافته ، این بیّنت بر لسان اهل اشارت آن تخم‌درد عشق است که روز اول درعهد ازل دردلهای دوستان خودریخت چنانکه درخبر است : « ثم رشّ علیهم نوراً من نوره » نهادایشان خاکی خوش‌بود که در عهد خلقت آدم از قسم طیب برآمده بود ، قابل تخـم درد عشق آمـده پس آفتاب « واشرقت‌الارض بنور ربّها » برآن تافت، پرورشی تمام بیافت، تا عبهر عهد

بر آمد گل انس بشکفت، مهب ریاح سعادت گشت، ومحل نظر الهیت شد، بروزی و شبی سیصد و شصت بار آن بنده همه شب در خواب و این نظر بـدل وی روان، او خفته و نظر الله ویرا کوشوان(۱)، واگر از جاده حقیقت یك بار میلی کند یـا در هوای بشریت پروازی کند از عالم غیب ندا آید که « و انیبوا الی ربکم ».

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو

کز رشتهٔ تو سری در انگشت من است.

۳- النوبة‌الاولی

قوله تعالی -: « **انّ‌الّذین آمنوا و عملو الصّالحات** » ایشان که‌بگرویدند و کردارهای نیك کردند، « **واخبتوا الی ربّهم** » و با خداوند خویش آرمیدند! و خویشتن را بفروتنی فراوی‌دادند، « **اولئك اصحاب‌الجنّة هم فیها خالدون** (۲۳) ایشان آن بهشتیان‌اند که جاویدی جاویدان(۲) در آن‌اند.

« **مثل‌الفریقین** » مثل و سان این دو گروه [گرویدگان و ناگرویدگان]، « **کالاعمی والاصمّ** راست چون‌نابینا است و کر،« **والبصیر والسّمیع** »وبینا وشنوا « **هل یستویان مثلا** » در صفت هرگز یکسان بـاشند؟ « **افلا تذکّرون**(۲٤) در نمی‌یابید [که چنین است؟]

«**ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه**» فرستادیم **نوح** رابقوم خویش، « **انّی لکم نذیر مبین**(۲۵)» که من شمارا آگاه کننده‌ای ام بیم نمای آشکارا.

« **الاّ تعبدوا الاّالله** » که مپرستید مگر الله را، **انّی اخاف علیکم عذاب یوم‌الیم**(۲٦)» که من می‌ترسم برشما از عذاب روزی که عذاب آن دردنمای‌است.

«**فقال الملاءالذین کفروا من قومه**» سران وسر افرازان گفتند آن کافران قوم او، «**مانریك الاّ بشراً مثلنا**» نمی‌بینیم ترامگرمردمی [هم‌چون‌ما]، «**ومانریك اتّبعك**» ونمی‌بینیم تراکه بتو پی‌برد« **الاّ الذین هم اراذلنا** » مگرایشان که‌رذالهٔ ماآند [بنگرودآن‌ما]، « **بادی الرأی** » پیشین دیدار [نااندیشیده وترا ناشناخته]،

۱- نگهبان. (ج). (۲) جاودان (ج).

«وما نری لکم علینا من فضل» ونمی‌بینیم شمارا برما افزونی ازمهتری، **«بل نظنّکم کاذبین(۲۷)»** نه جز از ان که شمارا دروغ زنان می پنداریم.

«قال یاقوم» [نوح] گفت ای قوم، **«ارایتم»** چه بینید **«ان کنت علی بیّنة من ربّی»** اگر من بربیداری وراستی‌ودرستی‌ام ازخداوندخویش، **«و آتانی رحمة من عنده»** ودادمرا بخشایشی از نزدیك خویش، **«فعمیت علیکم»** آن بر شما پوشیده‌ماند، **«انلزمکموها»** درشمابندیم آن‌بیّنت را، **«و انتم لها کارهون(۲۸)»** وشما آنرا ناخواهان ودشواردار.

«ویاقوم لا اسئلکم علیه مالا» وای قوم از شما مالی نمی خواهم برتبلیغ رسالت، **«ان اجری الّا علی اللّه»** نیست مزدمن مگر برالله، **«وما انابطاردالذین آمنوا»** ومن نه رانندهٔ ایشانم که گرویده‌اند باللّه، **«انّهم ملاقوا ربّهم»** که ایشان هم دیدار خداوند خویش خواهند بود، **«ولکنّی اریکم قوماً تجهلون(۲۹)»** لکن من شمارا قومی می‌بینم که ندانید.

«ویاقوم من ینصرنی من اللّه» وای قوم که [رهاند مرا و] یاری دهد از الله **«ان طردتهم»** اگر من گرویدگانرا رانم، **افلا تذکّرون(۳۰)»** درنمی‌یابید.

«ولااقول لکم عندی خزاین اللّه» ونمی گویم شمارا که‌نزدیک‌من خزائن‌الله است[که هرچه خواهم‌دارم وهرچه خواهیدنمایم]، **«ولا اعلم الغیب»** ونمیگویم که من‌نیامده وپوشیده دانم، **«ولا اقول انّی ملك»** ونمیگویم که من‌فرشته‌ام،(۱) **«ولا اقول للّذین تزدری اعینکم»** و نمی گویم ایشانرا کـه بخواری و سستی و نکوهش فرا می‌نگرد چشمهای شما فرا ایشان، **«لن یؤتیهم اللّه خیراً»** کـه الله ایشانرا نیکی(۲) نداد [و بایشان نیك نخواست]، **«اللّه اعلم بما فی انفسهم»** الله داناتر است که درنفسهای ایشان چیست، **«انّی اذا لمن الظالمین(۳۱)»** [اگرمن ایشانرا رانم] آنگه من از ستمکاران باشم.

«قالوا یا نوح قد جادلتنا» گفتند: ای **نوح** باماباز‌پیچیدی، **«فاکثرت جدالنا»** و این پیچیدن باما فراوان ودراز کردی، **«فأتنا بما تعدنا»** بیاریك راه

۱ فریشته (الف). (ج) ۲ ـ نشید (الف)

آنچه می‌وعده دهی(۱) ما را، «**ان کنت من الصادقین**(۳۲)» اگر می‌راست گوئی(۲).

«**قال انّما یأتیکم به‌اللّٰه ان شاء**» نوح گفت: آنکه میخواهید آنست که اللّٰه آنرا بشما آرد اگر خواهد، «**وما انتم بمعجزین** (۳۳)» وشما از و پیش نشوید و اورا درخود عاجز نیارید.

«**ولا ینفعکم نُصحی**» و سود ندارد نیك خواهی من و پند دادن من، «**ان اردت ان انصح لکم**» اگر من خواهم که شما را نیك خواهم و پند دهم، «**ان کان اللّٰه یرید ان یغویکم**» اگر اللّٰه خواهد که شمارا تباه وبی‌راه کند، «**هو ربّکم والیه ترجعون** (۳٤)» اوست خداوند شما و با حکم وی میگردید و با مشیّت وی

«**ام یقولون افتریه**» میگویند که این مرد قصه نهاد از خویشتن، «**قل ان افتریته**» بگوی اگر من نهادم این را، «**فعلیّ اجرامی**» بد کرد من‌برمن، «**وانا بریءٌ مما تجرمون** (۳٥)» و من‌هم بیزارم از بد که شما کنید.

«**واوحی الی نوح**» و پیغام دادند بـ: نوح «**انّه لن یؤمن من قومك**» که نخواهد گروید از قوم تو، «**الّامن قدآمن**» مگر آنکه(۳) بگروید تا اکنون، «**فلاتبتئس بماکانوا یفعلون** (۳٦)» رنجه‌مباش وتیمارمدار بآنچه ایشان میکنند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ان‌ّالذین آمنوا و عملوالصالحات واخبتوا الی ربّهم» ای - تواضعوا لربّهم و خشعوا. و قیل: انابوا و اطمأنّوا و سکنت جوارحهم، واشتقاقه من‌الخبت وهی‌الارض المستویة کما تقول: انجد واتهم، این «الی» بموضع لام افتاده است که درمعنی هردو متقارب‌اند، و روا باشد که «الی» بمعنی «من» باشد، ای - اخبتوا من خوف ربّهم. وقیل: قصدوا باخباتهم الی ربّهم، حقیقت اخبات آرام دل است وسلوت‌جان وسکون جوارح درطاعت، رسته‌ازتراجع و دور از تردّد ونزدیك بحق، «اولئك اصحاب‌الجنّة» الواصلون الی‌الرّضوان‌الاکبر، «هم فیها خالدون».

آنگه مثل زد مؤمنان وکافران را: «مثل الفریقین» فریق‌المسلمین و فریق

---

۱ - وعده میدهی (ج) ۲ - راست میگویی (ج) ۳ - آنچه (الف)

الکافرین، همانست که جائی دیگر گفت: «فای ّالفریقین احقّ بالامن» میگوید: سان وصفت کافران و مؤمنان همچون دو فریق است یك فریق نابینا و کر، ودیگر فریق بینا وشنوا، کافر درنابینائی و کریّ دل، راست چون کسی است بچشم نابینا وبگوش کر، و مسلمان در بینائی وشنوائی دل، راست چون کسی است بچشم سربینا و گوش سرشنوا، آنگه گفت: «هل یستویان مثلا» ای ـ هل یتشابهان فی المثل؟ وهو نصب علی التّمییز، درصفت هرگز کی یکسان باشند و چون هم؟ ثمّ قال: «افلا تذکّرون» افلا تتّعظون؟ یااهل **مکه** فتنتفعوا بضرب المثل.

«ولقد ارسلنا» این «واو» عطف است ولام تأکید قسم، تقدیره: والله «لقد ارسلنا **نوحاً**» کان اسمه **ساکتاً** (۱) فسمّی **نوحاً** لانّه کان ینوح علی نفسه. والجمهور علی انّه اسم اعجمّی الی قومه المعبوث الیهم، «انّی لکم نذیر مبین» بفتح الف قرائت **مکی** و **بصری** و **کسائی** است یعنی ـ بانّی لکم، ای ـ ارسلناه بالانذار. باقی بکسر الف خوانند براضمار قول، یعنی ـ فاتاهم فقال «انّی لکم نذیر» انذر کم عذاب الله «مبین» ابیّن لکم مصالحکم.

«ان لاتعبدوا الّاالله» یجوز ان یکون نصباً علی تقدیر ارسلناه ب: «ان لاتعبدوا الّاالله». وقیل: ابیّن لکم «ان لاتعبدوا» و یجوز ان یکون جزماً علی النّهی و «ان» هی المفسّرة «انّی اخاف علیکم عذاب یوم الیم» یریدالفرق و «یوم الیم» کقول القائل: نهاره صائم، لان الالم والایلام یقعان فیه. وقال **مقاتل**: بعث **نوح**(ع) بعد مایة سنة و لبث یدعو قومه تسع مایة وخمسین سنة و کان عمره الفاً وخمسین سنة. وعن **وهب** قال: اوحی الیه و هو ابن خمسین سنة ولبث فی قومه تسع مائة و خمسین سنة و عاش بعد هلاك القوم خمسین سنة و کان عمره الفاً وخمسین سنة. وعن **ابن عباس** قال: اوحی الیه وهوابن اربع مایة و ثمانین سنة ودعا قومه مائة و عشرین سنة ورکب السّفینة و هو ابن ستمائة سنة و بقی بعد هلاك قومه ثلثمائة و خمسین سنة، فذلك الف سنة الّا خمسین عاماً.

«فقال الملاء الذین کفروا من قومه» ای ـ الاشراف من قومه «ما نریك یا **نوح** «الا بشراً مثلنا» سمی الانسان بشراً لظهور بشرته خلافا للبهائم والطیور

۱ ـ درهمهٔ نسخه چنین است ظ، سکناً

والصدف . چون نوح ایشانرا دعوت کرد بر عبادت الله و ایشانرا از عـذاب بیم داد ، مهتران وسروران ایشان جواب دادند که : ای نوح ما ترا آدمیی همچون خوددانیم بصورت و پیکر ما و هیچ افزونی نیست ترا بر ما ، و این سخن بر انکار صحت نبوت وی گفتند « و ما نریك اتّبعك الاالذین هم اراذلنا » همانست که جای دیگر گفت : « انومن لك واتّبعك الارذلون » اراذل جمع جمع است رذل و ارذل و اراذل مثل کلب واکلب واکالب . وگفته‌اند : جمع ارذل است وهوالناقص القدر ، یعنی ، فرومایه و بی‌قدر نه خواجه و رئیس « بادی الرّأی » قرأ ابو عمرو بادیٔ بالهمز بعدالدال « الرّای » بغیر همزٍ ، والمعنی « اراذلنا » فی مبتدأ الرّای اتّبعوك ولم یفکروا ولم ینظروا ولوفکروا ما اتبعوك . وقرأ الباقون بادی بالیای غیرمهموزة . فمن قرأ بادیٔ الرای بالهمز ، فمعناه اوّل الرّای من بدأت الشی و ابتدأت ، و من قرأ بادی الرّای بغیرالهمز فمعناه : ظاهر الرّأی من بداالشی یبدو اذا اظهر ، چون بهمز خوانی معنی آنست که ترا پس روی نکرد و نپذیرفت مگر این اراذل که نفایهٔ مااند که پیشین دیدار که ترا دیدند بپذیرفتندو بتو پی بردند ، و اگر در کار تو اندیشه کرد ندید تـا ترا بشناختندید ، هر گز ترا نپذیرفتندید ، وپس روی نکردندید ، واگر به « یا » خوانی بی همز ، معنی آنست که پی نبرد بتو مگر ایشان که نفایهٔ مااند چنانکه پیداست و چنانکه فرامی نگریم ، یعنی - ظاهر رأی و اول رای نماید ومعلوم شود که ایشان اراذل و سفله‌اند و در کار ایشان حـاجت بتأمل نیست . و قیل : معناه : اتّبعوكَ فی ظاهرالرّای و بـاطنهم علی خلاف ذلك . وفی الرّای قولان : احدهما من الرؤیة کقوله : رأی العین . والثانی من التفکر ، وهذا اظهر . وانتصاب بادی علی المصدر کما تقول ضربته اوّل الضرب . وقیل : علی الظرف وانما حمل علی الظرف ولیس بزمانٍ ولامکانٍ لان « فی » مقدّرٌ معه ای - فی ظاهر الامر وفی اوّل الرّای .

« و ما نری لکم علینا من فضلٍ » نوح را میگفتند و اتباع وی را که شمارا بر ما فضلی نیست و افزونی ، نه در مـال و نه در نسب و نه در دین ، کـه در آنچه می گوئید دروغ‌زنان‌اید ، نوح در دعوی که میکند ، و اتباع وی در تصدیق .

« قال یا قوم ارایتم ان کنت » این کون حـال است « علی بیّنةٍ من ربّی »

ای ـ على بيانٍ و يقينٍ من ربّى ، و معرفة مايجب له علىّ «و آتانی رحمةً من عنده» رحمنی بها فجعلنی نبيّـاً . «فعميت عليكم» تلك البينة ، ای ـ خفيت عليكم فعميتم عنها، لانّ الله سلبكم علمها و منعكم معرفتها لعنادكم الحق . بيّنة اينجا دلايل نبوت است از معجزات و آيات ، و رحمت نبوت است كه سبب نجات خلق است و سعادت ايشان در دو جهان ، ازين جهت آنرا رحمت نام كرد ، قرأ **حمزة والكسايى وحفص** «فعميت عليكم» مضمومة العين مشددة الميم من عمّى يعمى تعمية ، ای ـ عماها الله عليكم لاعراضكم عنها ، كما قال الله تعالى : « اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم و اعمى ابصارهم» وقيل : عماها **الشيطان** بوسوسته لكم و تزيينه ، كقوله : «وزيّن لهم **الشيطان** ما كانوا يعملون » والفعل فى هـذه القراءة مبنى لما لم يسم فاعله ، وعميت ، ای ـ اخفيت والتاء ضمير الرحمة من قوله : « و آتانی رحمة من عنده » و قرأ **الباقون** فعميت بفتح العين و تخفيف الميم ، والوجه ان الفعل مبنى للفاعل وهو ضمير الرحمة ، وعميت ، بمعنى خفيت ويجوز ان يكون على القلب ، والمعنى : عميتم عنها كما تقول ، ادخلت الخاتم فى اصبعى و كقوله : «ولا تحسبنّ الله مخلف وعده رسله» ويقال : عمى على هذا الامر وعميت عنه اذا لم افهمه « انلزمكموها وانتم لها كارهون » يعنى ـ انلزمكم قبولها و نضطرّكم الى معرفتها اذ كرهتم ، قال **ابن جرير** : ای ـ لانجبركم على الايمان بالله وانتم كارهون لذلك ولكن نكل امركم الى الله حتى يقضى فى امركم مايشاء . قال **مقاتل** : لو استطاع **نبى الله** لالزمها قومه ، ولكن لم يملك ذلك .

« و يا قوم لا اسئلكم عليه » ای ـ على تبليغ الرسالة كناية عن غير مذكور ، «مالا» ای ـ جُعلا «ان اجرى الا على الله» ای ـ ما ثوابى الا على الله « و ما انا بطارد الذين آمنوا » اين جواب آنست كه گفتند : « هم اراذلنا » اينان كه بتو پى برده‌اند نزديك ما سفله و رُذال‌اند نه اشراف و رؤسا ، وما ننگ داريم كه با ايشان باشيم، ايشانرا از بر خويش بران تا بتو ايمان آريم . **نوح** بجواب ايشان گفت : « ما انا بطارد الذين آمنوا » من ايشانرا نرانم كه ايشان گرويدگان‌اند «انّهم ملاقوا ربّهم» ايشان ببعث و نشور ايمان دارند ، و ايشان خداوندخويش را خواهند ديد ، وجزاى ايمان و كردار خويش ببينند، وهر كه ايشانرا راند وبر ايشان ظلم كند بجزاى خويش

رسد « ولکنی اریکم قوماً تجهلون » لکن شما قومی نادانان‌اید نمیدانید که اینان به از شمااند که اینان مؤمنان‌اند وشما کافران.

« و یا قوم من ینصرنی من‌الله » ای - من ینجینی من عذاب‌الله « ان طردتهم افلا تذکّرون » افلا تتّعظون و تتفکّرون ان طرد من قرّبه‌الله یوجب سخط‌الله.

« ولا اقول لکم عندی خزائن‌الله » ای - خزائن‌امواله فاعطیکم علی‌الایمان. و قیل: خزائن‌المطر فاسوقها الیکم. و قیل: مفاتح‌الغیب، وهو جواب‌لقولهم‌اتّبعوك فی‌ظاهر ماتری منهم وهم فی‌الباطن‌علی خلافك، فقال‌مجیباً لهم: «لااقول لکم‌عندی خزاین » غیوب‌الله « ولااعلم » مایغیب عنی مما یستسرّونه فی نفوسهم‌فسبیلی قبول ما ظهر منهم.

« ولااقول انّی ملك » این جواب ایشان است که گفتند: « ما نریك الا بشراً مثلنا» ما ترا بشری، آدمیی هم چون‌خود می‌بینیم **نوح** گفت: من‌خودنمی گویم که من ملکی‌ام که من‌همان‌آدمی وبشرام که شما میگوئید « ولا اقول للذین تزدری» ای- تستصغر وتستخسّ اعینکم یعنی- المؤمنین«تزدری» تفتعل، من‌قولهم زریت علی‌الشی اذاعبته وخسّست فعله وازریت به اذا قصّرت به « لن‌یؤتیهم‌الله‌خیراً» توفیقاً و ایماناً « الله اعلم بما فی انفسهم » من‌الخیر والشر و لیس لی ان اطلع‌علی‌ما فی نفوسهم وضمائرهم « انّی اذاً لمن‌الظالمین » ان طردتهم تکذیباً لهم بعدماظهرلی منهم‌الایمان. این سخن جواب ایشان است که گفتند: اتّبعوك فی‌ظاهر‌الرّای‌وباطنهم علی خلاف ذلك، **نوح** گفت: برمن آنست که دعوت کنم بر توحید وایمان هر که اتّباع من کند بظاهر او را قبول کنم وبر دلهای ایشان مطلع نه‌ام‌الله داند که دردلها و ضمیرها چیست اگر در ایشان عیبی است او به داند او داناتر است که درایشان‌چه بود که بآن راه نمودن را شایستند اگر من ایشانرا برانم پس آنکه بظاهر ایمان آوردند، آنگه من از ستمکاران باشم.

«قالوا یانوح قدجادلتنا» ای - بالغت فی‌خصومتنا، ومعنی‌الجدال فتل‌الخصم عن‌رأیه بالحجاج، جدل درلغت **عرب** بر پیچیدن‌است، جدیل‌مهار(1) پیچیده‌است، ودر

---

۱ - ماهار (الف)

شوا خوانده‌اند: «یانوح قدجدلتنا فا کثرت جدلنا» برین قرائت مقدم مؤخر است یعنی قدا کثرت جدلنا فجدلتنا. ای نوح چندان با ما باز پیچیدی و پیکار کردی تا ما را بجدال ببردی و به پیکار بشکستی، یقال: جادلنی فجدلنی وخاصمنی فخصمنی وغالبنی فغلبنی. «فاتنا بما تعدنا» من العذاب «ان کنت من الصادقین» فی وعیدك.

«قال انما یأتیکم به‌الله» ای ـ لیس الذی تستعجلون به من العذاب الیّ انما ذلك الی‌الله و هوالذی یاتیکم به «ان شاء وما انتم بمعجزین» ای ـ لستم بمعجزیه ولا فائتیه اذا اراد تعذیبکم. «ولاینفعکم نصحی» ای ـ دعائی الی التوحید «ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم» اینجا سخن تمام شد و در آیت تقدیم و تأخیر است تقدیره: ان کان‌الله یرید ان یغویکم لا ینفعکم نصحی «ان اردت ان انصح لکم» میگوید: اگر الله خواسته‌است که شمارا بی‌راه(1) کند و حکم شقاوت که در ازل کرده برسر شما براند نصیحت من امروز شمارا چه سود دارد و نیك خواست من چه بکار آید. من لم یساعده تعریف الحق بحکم العنایة، لم ینفعه نصح الخلق فی النهایة، من لم یؤهله الحق للوصال فی آزاله، لم ینفعه نصح الخلق فی احواله، حجّتی محکم است این آیت بر **معتزله** و **قدریه**، که اضافت ضلالت و غوایت باخود میکنند، وارادت خود فراپیش ارادت حق میدارند، واین مایه ندانند که هادی ومضل خدا است، سعادت و شقاوت، هدایت وضلالت بحکم اوست، و بارادت و مشیّت اوست، لاتجری فی الملك والملکوت طرفة عین ولافلتة خاطر ولالفتة ناظر الابقضاءالله وقدره وبارادته ومشیّته فمنه الخیر والشرّ والنفع والضرّ والاسلام والکفر والرشد والغوایة، لارادّ لقضائه «ولا معقّب لحکمه» «یضلّ من یشآء ویهدی من یشاء» «لایسئل عما یفعل وهم یسئلون» «هوربکم» ای ـ خالقکم ومالککم وسیدکم فیتصرف فیکم علی قضیة ارادته «و الیه ترجعون» ای ـ الی حکمه ترجعون والی مشیئته تمضون، وقیل: «الیه ترجعون» بالموت والبعث فیجازیکم علی اعمالکم، قال اهل اللغة: «الغیّ» فوق الضلال، والغیّ لایقال، الّا للانسان فانه یقال ضلّ اللّبن فی الماء وضلّ التبن فی الطّین ولایقال غوی الاّ للنّاکب عن الصواب.

---

۱ ـ بیراه (ج)

« ام یقولون افتریه » این آیت عارض است درمیان قصّهٔ **نوح** و مخاطب باین **مصطفی** است (ص) ومعنی آنست که ایشان میگویند یعنی - کافران قریش که این **محمد** قصّهٔ **نوح** از بر خویش نهاد وخود ساخت «قل ان افتریته» ای **محمد** گوی اگر من نهادم « فعلیّ اجرامی » وبال جرم من و جزای بد کرد من برمن نه برشما. یقال : اجرم الرجل اذا اذنب ، والاسم الجرم . **ابوعمرو** خواند بروایت **عبدالوارث** « فعلیّ اجرامی » بفتح الف ، میگوید: بد کردهای من برمن . آنگه گفت :«وانابریءٌ ممّا تجرمون » این ازبهر آن گفت که در « علّی اجرامی » تبرئت قوم است پس تبرئت خود را گفت :« و انا بریءٌ ممّا تجرمون » ومن هم بیزارم از آن بد که شما کنید. وقیل :« امیقولون افتریه» یعنی به **نوحاً** ع فیحتاج الی اضمار یعنی - فقلنا له : **نوح** «قل ان افتریته» والاول اظهر. قوله: واوحی الی **نوح** انه لن یومن من قومك الاّ من قد آمن» حقّ عزّ وجلّ(۱) درین آیت استدامت کفر ایشان بیان کرد و **نوح** را ازایمان ایشان نومید کرد تا نزول عذاب بایشان اورا محقق شد ، از اینجا رواداشت که بریشان دعای بد کرد گفت : « ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً ، انك ان تذرهم یضلّوا عبادك ولا یلدوا الاّ فاجراً کفّاراً » . قال : اهل التفسیر کان **نوح** (ع) یضرب ثم یلف فی لبد فیلقی فی بیته یرون انه قدمات فیخرج فیدعوهم حتی اذا ایس من ایمان قومه دعا علیهم . وقیل : جاءه رجل معه ابنه وهو یتوکّاء علی عصاه فقال: یا بنیّ انظر هذا الشیخ لا یغرّنك . قال : یا ابت مکنّی من العصا فناوله ایّاها فشجّه شجّةً فی رأسه « فلاتبتئس بما کانوا یفعلون » ای لا تغتم ولا تحزن . والابتیاس افتعال من البؤس والبؤس الحزن ، وقیل: الابتیاس حزن معه استکانة . قیل : هذا خطاب له بعد الدعاء لانّه لمّا دعا علیهم حزن واغتمّ . وقیل: هومتّصل بالاول ، ای - لاتحزن ولاتستکن بما کانوا یفعلون فانی مهلکهم ومنقذك منهم فحینئذ دعا علیهم فقال :« رب لاتذر علی - الارض من الکافرین دیّاراً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : ان الذّین آمنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربّهم » الایة .

---

۱ - جلّ جلاله (ج) .

از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت میگوید : فردا ساکنان حظیرهٔ قدس وملوك مقعد صدق و اشراف درجات علییّن ایشان خواهند بود که امروز حلقهٔ فرمان ما در گوش بندگی دارند ، درسرای اخبات آرام گرفته ، درشاهراه رضا بحکم بندگی گوش بفرمان داشته ، وازراه معارضه برخاسته . گفته‌اند : حقیقت بندگی دو خصلت است : آن کنی که او پسندد ، و آن پسندی که او کند ، ای مسکین ، **نمرود** طاغی در کافری یك بار(۱) تیر انکار درروی ایمان زد ، تودرمسلمانی بروزی چندین بار تیر انکارواعتراض برروی احکام تقدیر زنی ، صفت(۲) بندگیت کجا درست آید ، رضا وتسلیم چون بود؟ بندگی آنست که در کوی حقیقت کمروفا برمیان بندی ، ودست دربند شریعت دهی ، که تا دست دربند می‌بود هرگز بگشادن کمر نرسد توبنده‌ای و راه آزادان میروی ، توبنده‌ای ومراد خداوندان میجویی ، بنده هرگز چون خداوند نبود ، آزادی وبندگی هردو بهم نیایند .

راحت مشرّقةً و رحت مغرّباً ومتی التقاء مشرّقٍ و مغرّبٍ

اینست که ربّ العالمین میگوید : «مثل الفریقین کالاعمی و الاصمّ و البصیر و السّمیع هل یستویان مثلاً » نابینای بحقیقت اوست که نه دیدهٔ عبرت دارد ، تاازروی استدلال بآیات آفاق نظر کند ، نه‌دل فکرت دارد تادر آیات انفس تأمّل کند ، نه بصیرت حقیقت دارد تا بنور فراست مکاشفات اسرار غیبی بیند ، و بینای بحقیقت اوست که بعلم‌الیقین شواهد افعال نگرد . که «اولم ینظروا فی ملکوت السمّوات والارض» باز بعین‌الیقین حقائق صفات بیند که «افلا یتدبّرون **القرآن** » باز بحق‌الیقین جلال ذات بیند . که «الم تر الی ربّك» علم الیقین بشرط برهانست ، عین‌الیقین بحکم بیانست ، حق الیقین بنعت عیانست ، علم الیقین مؤمنان راست ، عین‌الیقین پیغامبران راست ، حق‌الیقین **مصطفی** راست ص ، از آن است‌که عالمیان باخبراند و او باعیان . همهٔ عالم صدف‌اند واو جوهر ، همهٔ عالم طفیل‌اند واو مقصود .

گرنه سبب توبودی ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب

« و لقد ارسلنا **نوحاً** الی قومه » الآیة . آورده‌اند که **نوح** ع روزی بسگی

۱ ـ یکبار (ج) ۲ ـ صفت در (ج) نیست

برگذشت برزبان وی‌برفت که : ما اقبحه ، چه‌زشت است این سگ وچه ناخوش این صورت سگ . ربّ‌العزّة آن ازوی در نگذاشت ، تازیانهٔ عتاب آمد ، که ای **نوح** می عیب کنی(۱) برآفریدهٔما ؟ اخلق انت احسن من هذا ؟ **نوح** ازسیاست این‌عتاب‌بگریست، روزگار دراز برخود نوحه کرد ، تا نام وی **نوح** نهادند، وحی آمد که : یا **نوح** کم تنوح ؟ ای‌مسکین! **نوح** با درازی عمر یك‌بار کلمه‌ای گفت نه‌پسند خالق، بنگر که چه زاری کرد و چند گریست ؟ پس ترا با این زلاّت نهمار، ومعصیت بی‌شمار، خود چه بایدکرد ، وحالت‌گویی چون بود و سرانجام بچه رسد . **نوح** پدر عالمیان بود، ومایهٔ جهانیان بود ، و پیر پیغامبران بود ، ونواختهٔ خدای جهان بود ، بااین همه کان حسرت و مایهٔ درد و معدن اندهان بود .

پیر طریقت گفت : الهی ! کان حسرت است این دل من ، مایهٔ درد و غم است این تن من ، الهی ! نیارم گفت که این همه چرا بهرهٔ من ، نه دست رسد مرا بمعدن چارهٔ من ، نهصد و پنجاه سال برزخم و ضرب و بلا و عناء قوم خویش صبر همی‌کرد و خدایرا شکر همی‌گفت ، نه آن بلا ورنج ازو بکاست ، نه وی از سر آن صبروشکر برخاست ، دانست کـه بلا بستر انبیاست ، و قرین اولیاست ، و هرکه درو صبر کند ، دوستی‌را سزاست : **مصطفی** ص گفت : «انّ‌الله تعالی اذا احبّ عبداً ابتلاه ، فان صبر اقتناه» چون الله تعالی بنده‌ای را دوست دارد ، بلاها بدوفرستد ، تاپروای دیگرانش نبود ، اگر صبر کند بربلا ، ازخاصگیان حضرتش‌کند . **نوح** آن همه بار بلای قوم خویش همی‌کشید که اورا گفته بودند هرکه لباس جوانمردی پوشد ، ناچار تیرجفای ناجُوانمردان خورد ، و در راه ریاضت زخمهای زهرآلود چشد و ننالد .

در عشق تو از ملامت بی‌خبران درجان وجگرخدنگها دارم من

پیر طریقت گفت : چون بنده‌ای را بدوستی خود بپسندد و شایستهٔ حضرت عنایت(۲) گرداند ، نخست بار بلا بروی نهد تا بنده رام شود در زخم بلا ، پس آنگه قوت خورد از حقیقت رضا ، پس چنان گردد که خود شود عـاشق بلا . چنانکه **بویزید بسطامی** [قدّس‌الله‌روحه](۳) روزی که‌بلایی بدونرسیدی گفتی: بارخدایاطعام

۱ - عیب میکنی (ج) ۲ - عندیت . (ج) ۳ - در (ج) نیست .

بی‌ادام چون خورند؟ خلق می‌پنداشتند که او طعام وابلا میخورد، خود ندانستند که وارضا میخورد، وخود رضا میجوید که در منازل دوستی منزلی برتر ازمنزلت رضا نیست، وثمره‌ای بزرگوارتر ازثمرهٔ رضا نیست. وذلك قوله: «ورضوان من‌الله اکبر»

٤ - النوبة الاولی

قوله تعالی-: «**واصنع الفلك با عیننا ووحینا**» و کشتی کن بردیدار دوعین ما وبه پیغام ما، «**ولاتخاطبنی**» وباما سخن مگوی، «**فی‌الّذین ظلموا**» درکار قوم بشفاعت کردن یا مهلت خواستن، «**انّهم‌مغرقون** (۳۷)» که ایشان بآب کشتنی‌اند.

«**ویصنع‌الفلك**» و کشتی میکردید(۱)، «**وکلما مرّعلیه**» و هر گاه که بر گذشتید(۲) برو، «**ملاء من‌قومه**» گروهـی از قوم او، «**سخروا منه**» افسوس میکردند برو «**قال ان تسخروا منّا**» [نوح] گفت: اگرمی‌افسوس(۳)دارید ازما «**فانّا نسخرمنکم کما تسخرون**» ماهم افسوس داریم هنگامی از شما چنانکه شما افسوس میدارید ازما «**فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه**» آری آگاه شوید که آن کیست که عذاب آید و رسد باو عذابی کـه رسوا کند او را «**ویحلّ‌علیه عذاب مقیم**(۳۸)» و[بدانید] که آن کیست که فروآید ازخداوند برو عذابی پاینده جاودانه «**حتی اذا جاء امرنا**» [افسوس میکردند برو] تا آنگه که فرمان ما آمد، «**وفار التّنور**» واز تنور تافته آب برجوشید، «**قلنا احمل فیها**» [نوح] را گفتیم بر گیر در کشتی، «**من کلّ زوجین اثنین**» از هر چیز که ویرا جفت بود نرینه‌ای ومادینه‌ای «**واهلك**» و کسان خویش، «**الاّ من سبق علیه‌القول**» مگر او که سخن حقّ بکفر وی در ازل برفت، «**ومن آمن**» وهر که گرویده است [در کشتی نشان] «**وما آمن معه الاّقلیل** (۳۹)» و بنگروید با او مگر اندکی.

«**وقال ارکبوا فیها**» [الله] گفت: درنشینید درکشتی [و بگوئید] «**بسم‌الله مجریها ومرسیها**» بنام‌خدا راندن آن وبازداشتن آن، «**انّ ربّی لغفوررحیم**(٤۰)» [وگوی](٤) خدای من براستی که گناه آمرز است مهربان.

۱ - میکردی (ج) ۲ - بر گذشتی (ج) ۳ - افسوس میدارید (ج) ٤ - وبگو (ج)

« **وهی تجری بهم** » و می بردی کشتی روان ایشانرا « **فی موج کالجبال** » درموج موج چون کوه کوه ، « **ونادی نوح ابنه** » وخواند بآواز **نوح** پسر خویش را [**کنعان**] ، « **وکان فی معزل** » وبا یکسو شده بود کران گرفته [از پدر وبرادران و اصحاب کشتی] « **یا بنی ارکب معنا** » ای پسر بیا ودرنشین باما « **ولاتکن مع الکافرین** (٤١) » وباکافران مباش .

« **قال ساوی الی جبل** » پسر گفت : من با کوهی شوم « **یعصمنی من الماء** » که مرانگاه‌دارد از آب ، « **قال لاعاصم الیوم من امرالله** » [**نوح**] گفت هیچ نگاه‌دارنده نیست امروز از فرمان خدای ، « **الاّ من رحم** » مگرالله که هم او بخشاید ، « **وحال بینهما الموج** » [تادرسخن بودند] موج میان ایشان در آمد ، **فکان من المغرقین**(٤٢) » [وپسر را ببرد] واز غرق کرد گان گشت .

« **وقیل** » و گفتند [پس ازهلاك غرق شد گان] : « **یاارض ابلعی ماءك** » ای زمین فروبر توآن آب خویش که برانداخته‌ای « **ویا سماء اقلعی** » وای آسمان تو بازگیر آن آب که فرو گذاشته‌ای ، « **وغیض الماء** » وآب زمین درزمین فرو بردند ، « **وقضی الامر** » وکاربر گزاردند ، « **واستوت علی الجودی** » وکشتی آرام گرفت برسر کوه **جودی** ، « **وقیل بعداً للقوم الظّالمین** (٤٣) » والله گفت : دوری و لعنت باد این گروه ستمکاران را برخویشتن .

« **ونادی نوح ربّه** » **نوح** [چون خواست که از کشتی فروآید] خداوند خویش را خواند بآواز ، « **فقال ربّ انّ ابنی من اهلی** » گفت خداوند من پسر من از کسان من بود ، « **وانّ وعدك الحق** » و وعدهٔ تو راست است ، « **وانت احکم الحاکمین** (٤٣) » وتوراست حکم ترحاکمانی و باداد ترداوران .

« **قال یا نوح انّه لیس من اهلك** » گفت : ای **نوح** آن پسر از کسان تو نبود ، « **انّه عمل غیر صالح** » که او کسی بود که کار نه‌نیك میکرد ، « **فلا تسئلن مالیس لك به علم** » هان نگر که از من چیزی نخواهی که ترا بآن دانش نیست [و ندانی که چه میخواهی] ، « **انّی اعظك ان تکون من الجاهلین** (٤٥) » من ترا پند می‌دهم تا از نادانان نباشی .

«**قال ربّ انّی اعوذ بك**» **نوح** گفت خداوند من فریاد خواهم بتو، «**ان اسئلك مالیس لی به علم**» که چیزی خواهم از تو که مرا بآن دانش نیست و ندانم که چه میخواهم، «**والا تغفرلی و ترحمنی**» واگر بنه آمرزی مرا و بنه بخشایی برمن، «**اکن من الخاسرین**(۴۷)» اززیان کاران یکی باشم.

«**قیل یا نوح اهبط**» الله گفت ای **نوح** فرودآی [از نردبان کشتی] «**بسلام منّا**» بسلامی وتحیّتی ازما [برتو] «**و برکات علیك**» وبرکات از ما برتو، «**وعلی امم ممن معك**» و برگروهانی که از پشت این پسران بود نی‌اند که با تواند، «**وامم سنمتّعهم**» و گروهانی خواهند بود که ایشانرا برخورداری این جهان دهیم «**ثم یمسّهم منّا عذاب الیم**(۴۸)» وآنگه بایشان رسد از ما عذابی دردنمای.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «واصنع الفلك باعیننا» ای ـ اعمل السفینة «باعیننا» ای بمرئی منّا و بمنظر منّا. و قیل: علی اعیننا کقوله: «و لتصنع علی عینی» یقال: ما زال فلان بعینی حتی واراه عنّی الجدار، و درین آیت «اعین» گفت و در جای دیگر در **قرآن** «باعیننا» و آن بمعنی عینین است، **بوموسی اشعری** گوید: که **مصطفی** (ص) گفت: «الاثنان فما فوقهما جماعة» واین درعربیت سائر است وسائغ «و وحینا» یعنی ـ علی ما اوحینا الیك من صفتها وذلك انّه لم یدر کیف یصنع فاوحی الله الیه ان اصنعه مثل جوجوء(۱) الطائر لیشقّ الماء. و قیل: بوحینا الیك ان اصنعها «ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا» ای ـ لا تراجعنی فی امهالهم نهی ان یشفع لهم، «انّهم مغرقون» بالطوفان، وقیل: المراد بقوله: «فی الّذین ظلموا» زوجته **واغلة** و ابنه **کنعان**. **ابن‌عباس** گفت: **جبرئیل** آمد و تخم ساج آورد و گفت این را بکار تا درخت روید و از آن کشتی‌ساز پس چون آن درخت برآمد و ببالید و ببرید و خشك گشت مزدوران را بدست یاری گرفت تا آن کشتی‌بساختند هزارو دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع آن. وقیل: کان طولها ثلثمایة ذراع وعرضها خمسین ذراعاً وبابها فی‌عرضها. بدانکه(۲) سه طبقه

۱ـ الجؤجؤ: من‌الطائر والسفینة: الصدر. (المنجد).
۲ ـ وآنکه (الف)

ساخت : طبقهٔ علیا مردمان را و طبقهٔ وسطی چهارپایان و مرغان را و طبقهٔ سفلی وحوش و سباع و هوام را . و از ابتدای درخت کشتن تا پرداختن کشتی صد سال در آن شد ، اما کشتی بدو سال بپرداخت .

« و کلّما مرّعلیه ملاءٌ من قومه سخروا منه » ربّ العزّة میگوید جلّ جلاله: هر گاه که بر گذشتید(۱) بدو نفری از قوم وی چون کشتی میکرد برو افسوس می کردند و می گفتند(۲) : یا نوح صرت نجاراً بعدالنبوة ، پس از آنکه پیغامبر بودی درود گر گشتی ؟ و از میان پیغامبران دو کس درود گر بود یکی **نوح** دیگر **زکریا** و افسوس کردن ایشان آن بود که می گفتند: ای **نوح** چیست این که می- کنی ؟ گفت: کشتی که برسر آب رود ، گفتند : کیف تجری السفینة فی البرّ ؟اینجا خشك زمین است برخشك زمین(۳) کشتی چون رود ؟ همچنان افسوس میداشتند و با یکدیگر می خندیدند ، **نوح** گفت : « ان تسخروا منّا الیوم فانّا نسخر منکم »عند نزول العذاب « کما تسخرون » الان ، قیل : معناه نجازیکم علی سخریّتکم ،وقیل: نستجهلکم کما تستجهلون . آنکه ایشانرا خبر کرد که عاقبت ایشان چه خواهد بود ، گفت :

« فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه » من، استفهام است بمعنی: ایّ ،وموضع آن رفع ، والتقدیر «فسوف تعلمون» فیما بعد ایّنااولی بالاستهزاء و ایّنا احمدعاقبة و ایّنا « یـاتیه عذاب یخزیه » یهلکه و یفضحه « و یحلّ » ینزل « علیه عذاب مقیم » دایم علیه .

« حتی اذا جاء امرنا » بعذابهم و بهلاکم « و فارالتّنور » یعنی جعل علامة ا : **نوح** مبتدأ الغرق فوران تنّورملای ناراً . **حسن** گفت: تنوری بود ازسنگ ساخته در خانهٔ **نوح** که اهل وی در آن نان می پخت . ربّ العزة بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن علامتی ساخت نزول عذاب را ، میگویند : روزشنبه بود که زن **نوح** **رحما** نام وی، آن تنور تافته بود تـا نان پزد ناگاه آب برآمد و **نوح** را خبر کرد، **نوح** در کشتی نشست بااصحاب وی. **شعبی** گفت : اتّخذ **نوح** السفینة فی

۱- بر گذشتی (ج) . ۲- میگفتند (ج) . ۳ - زمین خشك (ج)

جوف مسجد **الكوفة** و كان التنور على يمين الداخل(۱) ممّا يلی باب **كندة**، و قيل: كان فی ارض **الهند**، وقيل: كان بـ: **الشام** فی موضع يدعی **عين وردة**. وقيل: «فار التنور» كناية عن اشتد دالامر و صعوبته كما يقال: حمی الوطيس اذا اشتد الحرب، وقيل: التنور - وجه الارض. يعنی - اذا رأيت الماء قد فار علی وجه الارض فاركب انت و اصحابك السفينة، و قيل: «فار التنور» ای - طلع الفجر. والاكثرون علی انه تنور الخابزة كما ذكرنا.

«قلنا احمل فيها» ای - فی السفينة «من كلّ زوجين». قرأ **حفص**: «من كلٍ زوجين» بتنوين لام كلّ، و كذلك فی **المؤمنين**، والمعنی: من كل شیء فحذف المضاف اليه و نوّن كلا بعد حذف المضاف اليه، و زوجين نصب مفعول «احمل» والمراد احمل فی السفينة من كل شی او من كل صنف من الحيوان «زوجين» ذكراً وانثی، ثم قال: «اثنين» علی سبيل التأكيد والتحقيق. وقرأ الباقون: «من كل زوجين» مضافاً غير منون فی السورتين.(۲) والوجه ان كلا اضيف الی الزوجين وجعل قوله: «اثنين» مفعول «احمل» والمعنی: احمل اثنين من كل زوجين، ای - احمل من كل شیء له زوج اثنين ذكراً وانثی، والزوج فی كلام **العرب** كل واحد معه قرين، والاثنان زوجان، يقال: عليه زوجا نعل اذا كان عليه نعلان و كذلك عنده زوجا حمام. قال الله تعالی: «وانّه خلق الزّوجين الذكر والانثی» فالذّكر زوج الانثی والانثی زوج للذّكر. «واهلك» يعنی - ولدك و عيالك «الّا من سبق عليه القول» يعنی - تقدّم قولی لك «لاتخاطبنی فيه» وهو ابنه **كنعان** و امرأته **واغلة**. و قيل: «الا من سبق عليه القول» يعنی - من كان فی علم الله انّه يغرق بكفره. «ومن آمن» ای - واحمل من صدّقك من المؤمنين.

«وما آمن معه الا قليل» مفسران گفتند: اين قليل هشتاد بودند، چهل مرد وچهل زن، وهشتاد در كثرت امّت **نوح** اندك باشد ودرستتر(۳) آنست كه در كشتی كم ازده تن بودند، **نوح** بود وزن وی وسه پسر[**نوح**](٤): **سام** و **حام** و **يافث** وزنان ايشان. واصاب **حام** امرأته فی السّفينة فدعا **نوح** ان تغيّر نطفته فجاء بالسّودان. هرچه

۱ - الداخلی (ج). ۲ - يعنی درين سوره و در سورهٔ مؤمنين. ۳ - درستر (الف).
٤ - منحصر به نسخه الف است.

در کشتی بودند از آدمی همه عقیم گشتند بی‌فرزند مگراین سه‌پسر **نوح** که عالمیان امروز همه از فرزندان ایشان‌اند **یافث** پدر **ترك** است و **خزر** و **صقلاب** و **تاریس** و **منسك** و **کماری** و **صین**، ساکنان حدود مشرق تا یمهبّ شمال ایشان‌اند. و **حام** پدر سیاهان است. **سند** و **هند** و **زنج** و **قبط** و **حبش** و **نوبه** و **کنعان**. و مسکن ایشان میان جنوب و دبور و صباست باقی همه فرزندان **سام** اند و **سام** را پنج پسر بود: **ارم** مهینهٔ ایشان پدر **عاد** و **ثمود** و **عالم** پدر **خراسان** و **یفر** پدر **روم**(۱) و **اسود** پدر **فارس** و نزل کل رجل منهم مع ولده فی‌الارض الّتی سمیّت و نسبت‌الیه، و گفته‌اند: ششم پسر وی **ارفخشد** (۲) و هوالّذی ینتهی‌الیه نسب **الرسول**ص و بعد از **نوح** خلیفهٔ وی بر فرزندان **نوح**، **سام** بود و بعد از **سام**، **ارفخشد** والّذی تسمّیه **العجم**، **ایران**. وهوالّذی بنی‌ارض **العراق** فاختصها لنفسه‌فسمّی **ایران شهر** و بعد از **ارفخشد**، **شالخ** بود پسر وی‌وبعدازوبرادرزادهٔ‌وی **جم‌بن ویونجهان بن‌ارفخشد** و هوالّذی ثبت ارکان‌الملك وبنی معالمه و اتخذ **یوم‌النوروز** عیداً و فی زمان **جم** تبلبلت الالسن بـ: **بابل** وذلك انّ ولد **نوح** کثروابها فشحنت بهم و کان کلام‌الجمیع **السریانیة** وهی لغة **نوح** فاصبحوا ذات یوم و قد تبلبلت السنتهم و تغیّرت الفاظهم و ماج بعضهم فی‌بعض فتفرّقت کلّ فرقةجهة من جهات العالم باللّسان الّذی‌علیه اعقابهم الی الیوم. وعن **ابن‌عباس** قال: قال **الحواریون**، ا: **عیسی**ع لو بعثت من‌شهدالسّفینة فحدّثنا عنها، فانطلق بهم حتّی انتهی الی کثیب من تراب فاخذ کفّا من ذلك‌التّراب بکفّه قال: اتدرون ما هذا؟ قالوا الله ورسوله اعلم، قال: هذا قبر **سام بن نوح** فضرب الکثیب بعصاه فقال قم باذن‌الله فاذا هو قائم ینفض التّراب عن راسه قدشاب. قال له **عیسی**ع: هکذا اهلکت؟ قال: لا، متّ واناشاب ولکنّی‌ظننت‌انّها السّاعة فمن‌ثمّ شبت. قال: حدّثنا عن سفینة **نوح**. قال: کان طولها الف‌ذراع ومایتی‌ذراع وعرضها ستّمائة ذراع و کانت ثلاث(۳) طبقات فطبقة فیها الدّوابّ والوحش و طبقة فیها الانس وطبقه فیها الطّیر، فلمّا کثرت فیها اروات الدّوابّ اوحی‌الله الی **نوح** ان اغمز ذنب الفیل فغمزه فوقع منه خنزیر و خنزیرة فاقبلا علی‌الرّوث. فلّما وقع‌الفار فی‌السّفینة جعل

---

۱ - وؤم (الف) ۲ - آرفخشد (الف) ۳ - ثلاثمائه (الف)

یقرضها و حبالها و ذلك انّ الفار توالدت فی السّفینة فاوحی الله الی **نوح** ان اضرب بین عینی الاسد فضرب فخرج من منخره سنّور و سنّورة فاقبلا علی الفارة ، فقال له : یا **عیسی**ع کیف علم **نوح** ان البلاد قدغرقت ؟ قال : بعث الغراب یاتیه بالخبر فوجد جیفة فوقع علیها فدعا علیه بالخوف ، فلذلك لا یالف البیوت ثم بعث الحمامة فجاءت بورق زیتون بمنقارها وطین برجلیها فعلم انّ البلاد قدغرقت قال فطوّقها الحمرة الّتی فی عنقها ودعالها ان تکون فی انس وامان فمن ثمّ تالف البیوت . قال : فقالوا یا **رسول** الله : الانطلق به الی اهلنا فیجلس معنا و یحدّثنا ، قال : کیف یتبعکم من لا رزق له . قال فقال له : عد باذن الله فعاد تراباً .

«وقال ارکبوا فیها» ای ـ قال الله ارکبوا فیها . و قیل : قال لهم **نوح** ارکبوا فی السّفینة . یقال : رکب الدّابّة ورکب فی الفلك . قال **ابن عباس** : اوّل ما حمل **نوح** فی الفلك من الدّواب الذّرة ، وآخر ما حمل الحمار ، فلمّا دخل الحمار و دخل صدره تعلّق ابلیس بذنبه فلم یستقلّ رجلاه فجعل **نوح** یقول : و یحك ادخل فینهض فلا یستطیع حتّی قال **نوح** : ویحك ادخل وان کان **الشیطان** معك . کلمة سبقت علی لسانه. فلمّا قالها **نوح** ، خلی **الشیطان** سبیله فدخل و دخل **الشیطان** معه فقال له **نوح** : ما ادخلك علیّ یا عدوّالله ؟ فقال : الم تقل ادخل و ان کان **الشیطان** معك ؟ قال : اخرج عنّی یا عدوّالله قال : لابد من ان تحملنی معك . فکان فیمایز عمون فی ظهر الفلك. وقیل : انّ ابلیس واولاده صاروا ریاحاً فطاروا فی الهواء الی ان نضب الماء عن وجه الارض. و گفته‌اند که مار و کژدم آمدند ، گفتند : یا **نوح** ما را درنشان درکشتی **نوح گفت** : ننشانم که سبب مضرّت وبلیّت اید ، ایشان گفتند : مارا درنشان که باتوعهد کردیم که هرکه نام توبرد ، اورا نگزیم ونرنجانیم اکنون هرکه ازمضرّت ایشان ترسد تااین آیت برخواند : «سلام علی **نوح** فی العالمین انا کذلك نجزی المحسنین انّه من عبادنا المؤمنین» ، فانّهما لاتضرّانه . «وقال ارکبوا فیها» **نوح** گفت : درنشینید در کشتی بنام خدای گوئید : «بسم الله مجریها و مرسیها» ـ قرائت **حمزه** و **کسائی** و **حفص** «مجریها» بفتح میم است ، ای ـ جریها ـ بنام خدا است رفتن آن . باقی «مجریها» خوانند ، ای ـ اجراؤها و ارساؤها بنام خدای راندن آن و بازداشتن آن وبرضمّ میم ، «مرسیها» همه متفق‌اند

ودرشواذّ خوانده‌اند «مجریها و مرسیها» بنام خدای که روانندهٔ آنست و بدارندهٔ آن **زجاج** گفت: باللّٰه تجری وبه‌تستقرّ، بنام اللّٰه کشتی می‌رفت وبنام وی قرارمی‌گرفت و هر گه که **نوح** خواستی تا کشتی روان شود گفتی: «بسم‌اللّٰه» روان گشتید و چون خواستی که بایستد گفتی «بسم‌اللّٰه» بایستادید.

«انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» لمن آمن منهم «رحیم» حین خلصهم. وعن **ابن‌عباس** قال: قال رسول‌اللّٰه (ص) «امانٌ لامتّی من الغرق اذا رکبوا السّفن فی‌البحران یقولوا بسم‌اللّٰه الملك و ما قدرواللّٰه حق قدره»، «بسم‌اللّٰه مجریها و مرسیها انّ ربّی لغفورٌ رحیمٌ» چون **نوح** در کشتی‌نشست‌واصحاب‌وی، فرمان‌دادندتاآسمان آب فروگذاشت چنانکه‌اللّٰه گفت: «ففتحنا ابواب السّمآء بماءٍ منهمر» وزمین‌آب خویش برانداخت از هفتم طبقهٔ زمین و چشمه ها روان گشت چنانکه گفت: «وفجّرنا الارض عیوناً» چون هر دو آب بهم رسید و درهم شد، باد های عواصف فروگشادند تا درمیان آب افتاد و آنرا موجها کرد همچون کوههای عظیم، اینست که ربّ‌العزّة گفت: «وهی تجری بهم فی موجٍ کالجبال» الموج جمع موجةٍ کتمر وتمرة، والموج حرکة الماء الکثیر بدخول الرّیاح الشّدیدة فی خلاله.

«و نادی **نوحٌ** ابنه» و اسمه **کنعان** و قیل **یام**، و قیل **عرویا**، «و کان فی معزلٍ» من‌السّفینة، وقیل: بمعزلٍ عن‌دین‌اللّٰه، والعزلة البعد. «یابنّی» قرائت عامّهٔ قرّاء کسر، «یا» است مگر **عاصم** که بفتح یاخواند، فمن کسر فلانّه حذف یاء المتکلّم فبقیت الکسرة قبلها لیدلّ علیها، کما تقول: یاغلامِ، ومن فتح فلانّه قلب یاء الاضافة الفاً لخفّة الفتحة ثمّ حذف الالف کما تحذف الیاء من یاء غلام.

«ارکب معنا» باظهار، قرائت **نافع** است و **ابن‌عامر** و **حمزه** و **یعقوب** و **بزی** از **ابن‌کثیر**، و ترك الادغام فی مثل هذا اصل لانّ الحرفین من کلمتین وهما متقاربان لامثلان. باقی بادغام خوانندلانّهماحرفان متقاربان من‌مخرج واحد فلمّا کانا من‌مخرج واحد اشبها المثلین فحسن ادغام احدهما فی الآخر. **نوح** گفت مر پسرخویش را: «ارکب معنا» یعنی - اسلم و ارکب، اورا بر کشتی میخواند بشرط ایمان. و گفته‌اند: این پسرمنافق بود اظهار ایمان می‌کرد ازین جهت **نوح** اورا میخواند، و اگر **نوح**

آن نفاق از وی شناختید و از ایمان وی نومید بودید او را نخواندید.

«قال: سآوی الی جبلٍ» گفته‌اند: آن پیشین کشتی بود که خلق دیده بودند در جهان، واومی‌ترسید که در آن نشیند گفت: من در کشتی نیارم آمد، آنگه گفت: «سآوی الی جبلٍ یعصمنی من الماء» ای - من الغرق «قال لاعاصم الیوم من امر الله» گفته‌اند: این عاصم بمعنی معصوم است، کماء دافقٍ وعیشةٍ راضیةٍ، میگوید: هیچ نگاه داشته نیست امروز از فرمان خدای و عذاب او «الاّ من رحم» استثنا منقطع است یعنی - لکن من رحمه الله معصوم، موضع «من» نصب است برین قول. واگر گوئیم استثنا صحیح است موضع «من» رفع باشد، یعنی - من رحم هو الله عزّوجلّ، ای - لاعاصم الاّ الله «وحال بینهم الموج» ای - بین **نوح** و ابنه، و قیل: بین ابنه و الجبل «فکان من المغرقین» ای - صار من المهلکین بالماء. روی انّ **ابن نوح** بنی من الزّجاج بیتاً وقت اتّخاذ ابیه السّفینة فلمّا رکب **نوح** السّفینة دخل ابنه فی البیت الّذی اتّخذه من من الزّجاج ثمّ انّ الله تعالی سلّط علیه البول فأخذ یبول حتّی امتلأ ذلك البیت الزّجاجیّ من بوله فغرق کلّ فی ماء البحر و غرق **ابن نوح** فی بوله لیعلم انّه لامفرّ من القدر. مفسّران گفتند: شش ماه **نوح** واصحاب وی درکشتی بودند دهم **رجب** درکشتی بودند، و روز **عاشورا** از کشتی فروآمدند، و در ستتر آنست که هفت ماه در کشتی بودند و ارتفاع آب در زمین چندان بود که بهمۀ کوههای عالم سی گز آب برگذشته بود و بروایتی پانزده گز، و روی انّه کان لامرأة صبیٌّ صغیرٌ و کانت تحبّه فحملته الی الجبل وقت الغرق فلمّا غشیها الماء، رفعته فوق صدرها ثمّ فوق منکبها ثمّ شالت به نحو السّماء بیدیها فلمّا الجمها الماء طرحته فقال الله لـ: **نوح**: لورحمت احداً لرحمت المرأة و ابنها. و قیل: رکب **نوح** السّفینة فی اوّل یوم من **رجب** فمرّت بالبیت وطاف به سبعاً و قد رفعه الله من الغرق وجُرت السّفینة بهم الی **یوم النحر** «واستوت علی **الجودی**» **یوم النحر** (۱) فمکثت علیه شهراً حتی جفّت الارض وخرجو امنها یوم **عاشوراء** فصام **نوح** و من معه شکرا لله عزّوجل.

«و قیل یا ارض ابلعی» یعنی - قال الله للارض بعد تناهی الامر فی هلاك قوم **نوحٍ** «یا ارض ابلعی ماءَك» ای - تشرّبیه وتنشفیه، الله تعالی فرمان داد بزمین که آب

---

۱ - یوم النحر دهم ذیحجّة (منتهی الارب).

خویش در اجزای خویش فروبر، میگویند: لختی از آن بقاع زمین استعصا نمود وسر وازد ازین فرمان، تا ربّ العالمین آب وی تلخ وشور گردانید وآن زمین شورستان کرد. «و یا سماءُ اقلعی» ای - یا سحاب امسکی عن انزال المیاه. «وغیض المآء» ای - ونقص المآء فذهب ونضب ومصدره الغیض والغیوض، یقال: غاض الماء یغیض، اذا غار فی الارض، وغاضه الله ای - نقصه، لازمٌ ومتعدّ کما یقال: زاد الشیئ وزدته. «وقضی الامر» ای - فرغ من محازاة الاعداء، کقوله: «و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر» یعنی - فرغ من محاسبة الاعداءِ ومجازاتهم «واستوت علی **الجودی**» یعنی - استقرّت السّفینة علی جبل **الجودی** وهو جبل معروف بناحیة **الموصل** و قیل: فی جزیرة **الشام** من وراء **آمد**. «وقیل بعداً للقوم الظّالمین» بعداً مصدرٌ موضوع موضع الامر - میگوید: دوری بادا و لعنت این گروه ظالمان را، این از کلمتهای نفی ندامت است که الله بآن خویشتن را از پشیمانی تنزیه کرد چنانکه جایی دیگر گفت: «الا بعداً لـ: **عاد**» «الا بعداً لـ: **ثمود**» «الا بعداً لـ: **مدین**» «ولا یخاف عقباها» هم ازاین باب است. آنچه **موسی** را گفت: «فلاتأس علی القوم الفاسقین» و از **شعیب** باز گفت: «فکیف آسی علی قومٍ کافرین» ولیس ربنّا بجبّارٍ یبدوله ندامة اویخاف عاقبة، اجمع المعاندون علی ان طوق البشر قاصرٌ عن الاتیان بمثل هذه الآیة، بعدان فتشوا جمیع کلام **العرب والعجم** فلم یجدوا مثلها فی فخامة الفاظها و حسن نظمها وجودة معانیها فی تصویر الحال مع ایجاز من غیر اخلالٍ.

«ونادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی» وقد وعدتنی ان تنجینی واهلی، وذلک فی قوله تعالی: «واهلك» بارخدایا تو مرا گفته‌ای که تر او کسان ترا از غرق برهانم واین پسر از کسان من بود، «وانّ وعدك الحقّ وانت احکم الحاکمین» ربّ العالمین اورا جواب داد که: «انّه لیس من اهلك» ای - من اهل دینك. وقیل: لیس من اهلك الّذین وعدتك انجاءهم. روایت کنند از علی [مرتضی](۱)(ع) که گفت لم یکن ابنه وانّما کان ابن امرأته من زوج آخر، ولهذا قال: من اهلی ولم یقل: منّی. وقیل: کان لغیر رشده وهذا غیر صحیح لانّ الله تعالی عصم انبیاءه من مثله، وحمل المفسّرون. قوله «فخانتاهما» علی -

۱ - (ج)

الدّين لاعلی الفراش یعنی- احدیهما کانت تخبر النّاس انّه مجنون والاخری کانت تدلّ علی الاضیاف . وقال **ابن عباس** : مابغت امراة نبیّ قط . یکی از **سعید جبیر** پرسید که «انّ ابنی من اهلی» این پسر **نوح** بود یانبود . **سعید** خشم گرفت، گفت : سبحان الله لااله الاالله» خدای میگوید جلّ جلاله بارسول خویش که پسر وی بود وتومی گویی که نبود ، آنگه گفت : کان ابنه ولکنّه کان مخالفاً فی النیّة والعمل والدّین فمن ثمّ قال: «انّه لیس من اهلك انّه عمل غیر صالح» بکسر المیم وفتح اللاّم ونصب «غیر» قرأها **الکسایی** و **یعقوب** ، والوجه انّ الضمیر فی «انّه» لابن **نوح** والمعنی : انّ ابنك عمل غیر صالح ، والتقدیر: عمل عملا غیر صالح فحذف الموصوف واقیم(۱) الصّفة مقامه. میگوید: ای **نوح** او از کسان تو نبود که کار نیك نمیکرد(۲) یعنی – که در دین ونیّت وعمل مخالف تو بود . وقرأ الباقون «عمل» بفتح المیم ورفع اللاّم منوّنة ورفع «غیر» والوجه انّه یجوزان یکون الضّمیر فی «انّه» لابن **نوح** ایضاً فیکون علی حذف المضاف، والتقدیر انّ ابنك ذوعمل غیر صالح فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه، ویجوزان یکون الضّمیر فی «انّه» للسّؤال ، والتّقدیر انّ سؤالك ، مالیس لك به علم عمل غیر صالح . یعنی - این گفت که تو مرا گفتی ای **نوح** کاری نه نیك است وآن گفت وی خلاص خواستن پسر بود پس از آنکه کفر وی شناخته بود ودانسته . و گفته‌اند خلاص وی خواستن بود پس از آنکه گفت « لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً»

«فلا تسئلنّ» درین کلمت سه قرائت است «تسئلن» بفتح لام ونون و نون مشدّد قرائت **ابن کثیر** است وبفتح لام و کسر نون و نون مشدد قرائت **نافع** و **ابن عامر** است ولکن **ورش** و **اسمعیل** از **نافع** اثبات یاء روایت کرده‌اند درحال وصل نه در حال وقف، و**قالون** حذف یاء روایت کرده درهر دوحال، و **بصریان** و **کوفیان** «تسئلن» خوانند بسکون لام وکسر نون مخفّف، واز **بصریان ابو عمرو** یاء اثبات کند درحال وصل دون الوقف، و **یعقوب** درهردو حال اثبات کند و **کوفیان** در هردو حال حذف کنند واصل کلمه «لاتسئلن»(۳) بجزم لام است برمعنی نهی ودخلته النون الثقیلة للتّوکید، معنی آنست که مپرس آنچه علم آن برتو پوشیده کرده ام و ندانی که در حکم من

۱-اقیمت(ج) ۲ - کار نه نیك کرد (الف) ۳ - لاتسئل (ج)

جائز است « انّی اعظك ان تکون من الجاهلین » اینجا ، لا ، مضمر است یعنی ـ ان لا تکون من الجاهلین . وقیل : معناه: ان تکون من الجاهلین فتظنّ انی لا افی(1) بوعدی وعدته .

پس **نوح** بزلّت خویش معترف شد ، گفت: « ربّ انّی اعوذ بك » ای ـ استجیر بك « ان اسئلك ما لیس لی به علم » ای ـ ان اتکلف مسئلتك مالا اعلم ممّا استاثرت بعلمه « والا تغفرلی » ذنبی بسؤالی « وترحمنی » بفضلك وتنقذنی من غضبك « اکن من الخاسرین » الهالکین .

« قیل یا **نوح** اهبط » انزل من السفینة الی الارض « بسلام منّا » ای ـ بسلامة وخلاص من المکاره والهلاك . قال: **عمر بن الخطاب** لمّا استقرّت السفینة علی **الجودی** لبثت ماشاءالله ان یلبث ثمّ انه اذن له فهبط علی الجبل فدعا الغراب فقال ائتنی بخبر الارض فانحدر الغراب علی الارض وفیها الغرقی من قوم **نوح** فوقع علی جیفة من قوم **نوح** فابطاء علیه فلعنه ، ودعا الحمامة فوقعت علی کف **نوح** فقال: اهبطی فائتینی بخبر الارض فانحدرت فلم تلبث الّا قلیلا حتی جاءت . تنفض ریشة فی منقارها .

وروی انها اتته بورق الزیتون فی منقارها والطّین فی رجلیها ، فقالت : اهبط فقد انبتت الارض. قال **نوح**: بارك الله فیك وفی بیت یؤویك وحبّبك الی النّاس لو لا ان یغلبك النّاس علی نفسك لدعوت الله ان یجعل رأسك من ذهب. وقیل: « بسلام » ای ـ بتحیّة وبتسلیم « منّا وبرکات علیك » یعنی ـ زیادات فی نسلك حتّی صار ابا البشر بعد **آدم** وان بنی آدم کلّهم من ذلك الیوم من بنیه الثلثة ، البیض من **سام** ، والحمر من **یافث** ، والسّود من **حام** . اینست که رب العالمین گفت : « وجعلنا ذرّیته هم الباقین » ادرکت البرکة کلّهم فتنا سلوا وادرك السلام بعضهم فاسلموا . ذلك قوله : « وعلی امم ممّن معك » ای ـ و علی قرون من ذرّیّة من معك من ولدك وهم المؤمنون منهم ، ثمّ استأنف الکلام فقال : « وامم سنمتّعهم » فی دنیاهم ، یعنی ـ الامم الکافرة من ذرّیته « ثمّ یمسّهم منّا عذاب الیم » امّا عاجلا وامّا آجلا ، قال: **محمد بن کعب القرظی** : دخل فی ذلك السلام کل مؤمن ومؤمنة الی یوم القیمة و کذلك فی ذلك العذاب و الامتاع کلّ کافر و کافرة الی یوم القیامة .

---

۱ ـ اوفی (الف)

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اصنع الفلك باعيننا » **نوح** را فرمان آمد از روی شریعت بظاهر حکم که از چوب ساج کشتی ساز و درو نشین تا از طوفان برهی و از روی حقیقت بحکم تخصیص و نعت تقریب بسر وی ندا آمد که دریای نفس درپیش‌داری دریای مغرق مهلك در آن گردابها است پر خطر . و نهنگان جان ربای بر رصد، وناچار بر آن عبره می‌باید کرد تابساحل امن رسی، از اخلاص کشتی ساز بسه طبقه یکی‌خوف ودیگر رجا وسوم(۱) رضا، وانگه بادبان صدق بر آن بند وبر مهبّ صبای اطلاع‌ما بدار . اینست که گفت : «باعیننا و وحینا» که ماخود چنانکه باید راند و آنجا که باید راند خود رانیم « هوالذی یسیّرکم فی البرّ والبحر » « وحملناهم فی‌البّر و البحر » ازروی اشارت میگوید‌بندهٔ من تدبیر کارخود وامن گذار وخویشتن‌را یکسر بمن سپار و تصرف خود دوردارتو(۲) محمول لطف مایی و محمول الکرام لایقع فان وقع وجدمن یأخذ بیده . این‌همانست که **مصطفی** صم گفت : « الا فتسلکون جسراً من‌النّار یطاء احدکم الجمرة‌فیقول‌الجسر، یقول‌ربّك عزّوجلّ اوانه » کرامتی‌بزرگوار است ولطفی بی نهایت که فردا ربّ العزّة بر گذرگاه صراط با بندهٔ عاصی کند، فمرّة یقف و مرّة یعثر . می‌افتد و می خیزد و ربّ‌العزّة داند که بنده را جزوی فریادرس ودستگیر(۳)نیست بجلال تعزّز خود وبنعت رحمت اورا فریاد رسد و دستگیری(٤) کند . درخبرمی‌آیدکه رحمت‌الله بربنده بیش ازرحمت‌مادراست برفرزند، واگر(٥) تقدیراً فرزندی هزاربار پایش بگل فرو رود ، هربار مادر گوید برخیز جان مادر و هربار مادر برو مشفق‌تر و مهربان‌تر بود .

پیرطریقت گفت : الهی ! تامهر تو پیدا گشت همهٔ مهرها جفا گشت ، وتابرّتو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت ، الهی ! ما نه ارزانی بودیم تا ما را بر گزیدی ، و نه نا ارزانی بودیم که بغلط گزیدی ، بلکه(٦) بخود ارزانی کردی تا بر گزیدی و بپوشیدی عیب ، که می‌دیدی .

۱ - سیوم (الف) ۲ - در دوردار (الف) ۳ - دست گیر (الف) ٤ - دست گیری (الف)
٥- وگر (ج) . ٦- بل که (الف) .

« حتّی اذا جاء امرنا و فارالتّنور » چون سلطان عظمت و بی نیازی و جلال عزت قهاری بنعت سیاست کمین گاه مکر بـر آن بی حرمتان و بیگانگان گشاد و طوفان‌عقوبت وعذاب فراسر ایشان نشست، فرمان آمد از جبار کاینات به **نوح** پیغامبر که : « احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلك الّا من سبق علیه القول » هر که مادر ازل او را در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم ، امروز تو اورا واپناه خود گیر و در کشتی نشان که وی امروز از رستگارانست(۱) و فردا از نواختگان ، و در ازل ازخواندگان . **ابلیس** آمد در آن حال تا خود را در کشتی افکند **نوح** سر وازد که این جای خواندگان است ، نه جای راندگان . **ابلیس** گفت : اما علمت انّی « من‌-المنظرین الی یوم‌الوقت‌المعلوم » ولا مکان‌الیوم الا فی سفینتك . ندا آمد کـه ای **نوح** ، **ابلیس** را درنشان که اوشبه سیاه است درعقد مروارید :

در رشته کشند با جواهر شبهی .

عجب آنست که **نوح** پسر خودرا میخواند که « ارکب‌معنا » و **ابلیس**دشمن را میراند ، تا فرمان آمد که ابلیس دشمن را بردار و پسر خودرا بگذار ، تـا بدانی که اسرار تقدیر برقیاس خلق نیست میگوید: من آن کنم که خود خواهم و کس را بر حکم من اعتراض نیست « لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون » .

« و قال ارکبوا فیها بسم‌الله مجریها و مرسیها » بسم‌الله سلامة‌الخلق ، و بالله نجاة‌الخلق ، بسم‌الله شفاءٌ عند کلّ بلیّةٍ ، و سلوةٌ عند کلّ حسرةٍ ، وحبرةٌ عند کلّ فرحةٍ ، بنام خداست آرام دل مؤمنان ، بنـام خداست شفاء درد بیمار دلان ، بنـام خداست آسایش اندهگنان ، خداوندا نامت نور دیدهٔ آشنایـان ، یادت آیین منزل مشتاقان ، یافتت فراغ دل مریدان ، مهرت انس جان دوستان .

« و نادی **نوح** ربّه فقال ربّ انّ ابنی من اهلی » **پیرطریقت** گفته که درگاه حق عزیز است ، و فنای قدس او عظیم ، سراپردهٔ قهر زده ، وایوان کبریا برکشیده ، و بساط عظمت گسترانیده ، کس را نیست و نرسد کـه بستاخی کند بر آن بساط عظمت جز بفرمان . نبینی **نوح** را که بستاخی کرد ، گفت : « انّ ابنی من اهلی » تا

۱- رستگان (الف) .

او را جواب دادند که « انّه لیس من اهلك » **موسی** (ع) همچنین(۱) بر بساط جلال و عظمت انبساطی نمود ؛ بی دستوری دیدار خواست ، گفت : « ارنی » جواب آمد که : « لن‌ترانی » ، باز **مصطفی** (ص) شب الفت و زلفت ، شب قرب و کرامت که بحضرت اعلی رسید ، وبساط جلال وعظمت دید ، سر در پیش افکند وهیچ نگفت حرمت حضرت احدیت را و اجلال درگاه صمدیت را خاموش گشته ، و گوش فرا داشته که تا فرمان چه آید ، و دستوری چه دهد ، ندا آمد که یا **محمد** « سبّح اسم ربّك الاعلی » دستوری دادیم ترا زبان دعا و ثنا بگشای ، و ما را بپاکی بستای ، **مصطفی** (ص) درنگرست جلال و عظمت و کبریای الوهیّت بی نهایت دید ، دانست که کمال ثنای مخلوق هرگز ببدایت جلال لم یزل نرسد ، ثنای خود همچون(۲) چراغ دید در آفتاب و قطره در دریا ، چراغ درآفتاب چه روشنایی دهد ، و قطره در دریاچه افزاید ، همین کلمت(۳) گفت : « لا احصی ثناءً علیك انت کما اثنیت علی نفسك » فرمان آمد که ای **محمد** بستاخی کن بخواه تا بخشم ، بگوی تا نیوشم ، سل تعطه اشفع تشفع .

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

۵ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی - . « **تلك من انباء الغیب** » این قصّه ازخبرهای پوشیده [بر **عرب**] است « **نوحیها الیك** » که پیغام دهیم(٤) آنرا بتو ، « **ماکنت تعلمها انت** » هرگز ندانستی تو آنرا ، « **ولا قومك من قبل هذا** » و نه قوم تو [عرب] دانستند پیش ازین‌وقت ، « **فاصبر** » شکیبایی‌کن [تو براذای قوم‌خویش] « **انّ العاقبة للمتّقین(٤٩)** » که [پیروزی] سرانجام خداوندان راستی راست .

« **والی عاداخاهم هوداً** » وفرستادیم به **عاد** کس‌ایشان **هود** ، « **قال یاقوم** » [**هود**] گفت [**عاد** را] که ای قوم « **اعبدوالله مالکم من اله غیره** » خدای پرستید نیست شمارا خدایی جز از وی(٥) « **ان انتم الاّ مفترون(٥٠)** » نیستید مگر دروغ

۱- هم چنین (الف) . ۲- هم چون (الف) . ۳- کلمه (ج) .
٤ - میدهم (ج) ٥ - جذز وی (الف)

سازان(۱) ودروغ گویان.

«**یاقوم لااسئلکم علیه اجراً**» ای گروه نمی‌خواهم از شما برپیغام رسانیدن مزدی «**ان اجری الّا علی الّذی فطرنی**» نیست مزد من مگربرو که بیافریدمرا [پس آنکه نبودم]، «**افلا تعقلون**(۵۱)» در نمی‌یابید [که من یگانه پی‌طمع با اهل اقلیم باز نهاد نجویم به بیهوده(۲).]

«**و یا قوم استغفروا ربّکم**» وای قوم آمرزش خواهید از خداوند خویش، «**ثمّ توبوا الیه**» وبوی‌باز گردید، «**یرسل السماء علیکم مدراراً**» تافرو گشاید برشما ازآسمان بارانی پیوسته تیزبار، «**ویزدکم قوّة الی قوّتکم**» و شما را نیروئی افزاید بانیروی شما، «**ولا تتولّوا مجرمین**(۵۲)» وبرمگردید [از پذیرفتن پیغام هم] بااین جرمهای خویش.

«**قالوا یاهود**» گفتند: ای هود «**ماجئتنا ببیّنة**» نیاوردی بماپس کاری روشن وپس‌پیغامی درست، «**ومانحن بتارکی آلهتنا عن قولك**» ومادست بدارندهٔ خدایان خویش نیستیم‌ازبهر گفت تو، «**ومانحن لك بمؤمنین**(۵۳)» وماترا استوار گیرند گان نه ایم.

«**ان نقول**» نمیگوئیم ما بتو «**الّا اعتراك بعض آلهتنا بسوء**» مگر این که بتو رسانید یکی از خدایان ما گزندی «**قال انّی اشهد اللّٰه واشهدوا**» گفت: من‌اللّٰه گواه خواهم و شما گواه باشید(۳) «**انّی بریءٌ ممّا تشرکون**(۵٤) **من دونه**» که من بیزارم از آنچه شما انباز می‌خوانید(٤) باللّٰه «**فکیدونی جمیعاً**» با من کاوید و بکوشید(۵) [بهر کوشش که توانید و بهر ساز که دارید] همه بهم یار و همدست، «**ثمّ لاتنظرون**(۵۵)» آنگه مراهیچ درنك مدهید.

«**انّی توکّلت علی اللّٰه**» من پشت باللّٰه(٦) باز کردم «**ربّی وربّکم**» خداوندمن وخداوندشما «**ما من دابّة الّاهو آخذ بناصیتها**» نیست هیچ جنبده‌ای مگراوناصیت آن گرفته دارد، «**انّ ربّی علی صراط مستقیم**(۵٦)» خداوند من‌است برراهی راست.

---

۱ - دروغ زنان (الف) ۲ - نجویم بیهوده (ج) ۳ - من‌اللّٰه می گواهی بید (ج).
٤ - می‌انباز خوانید (لف) ۵ - بامن کاوید و بامن کوشید (الف) ٦ - باللّٰه (ج)

«**فان تولّوا**» اگر بر گردید ، «**فقد ابلغتکم**» من بشما رسانیدم ، «**ما ارسلت به الیکم**» آنچه مرا بآن فرستاده‌اند بشما ، «**ویستخلف ربی قوماً غیر کم**» و خداوند من از پس شما گروهی جز از شما خلیفت نشاند [در زمین] ، «**ولا تضرّونه شیئاً**» و شما بسر کشیدن از طاعت وی ویرا نگزائید ، «**انّ ربّی علی کل شی حفیظ**(۵۷)» خداوند من بر همه چیز نگهبان(۱) است [بآن دانا و آنرا یاددار و نگه‌دار] .

«**ولمّا جاء امرنا**» و آنگه که فرمان ما آمد ، «**نجّینا هوداً**» برهانیدیم **هود** را ، «**والذین آمنوا معه**» و ایشان که گرویده بودند با او ، «**برحمة منّا**» بمهربانی از ما ، «**ونجّیناهم من عذاب غلیظ**(۵۸)» و برهانیدیم ایشانرا از عذابی بزرگ .

«**وتلك عاد**» و این **عاد** آنست ، «**جحدوا بآیات ربّهم**» که شنیدند ونشنیوشیدند ، دیدند ونـنگریستند ، یافتند ونپذیرفتند ، آگاه شدند وباراه نیامدند . «**وعصوا رسله**» وسر کشیدند در رسولان(۲) او ، «**واتّبعوا امر کلّ جبّار عنید**(۵۹)» و پی بردند فرمان هر گردن کشی ناپاك ستیز کش را .

«**واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیمة**» وبرپی [عاد] بادا درین جهان لعنت وراندن الله وروز رستاخیز همچنان ، «**الا انّ عاداً کفروا ربّهم**» آگاه باشید که **عاد** کافر شدند بخداوند خویش ، «**الا بعداً لعاد قوم هود**(۶۰)» آگاه باشید که دوری بادا و لعنت فزایا **عاد** را قوم **هود** .

النوبة الثانیة

قوله تعالی - : «تلك من انباءِ الغیب» ای - تلك الاقاصیص فی خبر **نوح** ع . من اخبار الغیب عنك ینزل بها **جبرئیل** علیك معجزة و صحّة لنبوّتك یا **محمد** ، «ما کنت تعلمها انت ولاقومك» **العرب** «من قبل هذا» الوقت . و قیل : من قبل **القرآن** ای - لولا انّا اوحینا الیك ما کنت تعرفها «فاصبر» ای - علی تکذیبهم لك کما صبر **نوح** . «انّ العاقبة» ای - حسن العاقبة من الظفر والنّصر «للمتّقین» کما کان لمؤمنی قوم **نوح** وسایر من آمن بالانبیآء والرسل .

---

۱ - کوشوان (الف) ۲ - درّسولان (الف) .

«والی **عاد** اخاهم **هوداً**» ارسال در آن مضمر است، یعنی- ارسلنا الی **عاد** اخاهم **هوداً** و این **عاد** اوّل است، و هو **عاد بن ارم بن سام بن نوح**. نژاد این **عاد** همه جبّاران بودند وطاغیان، و درعصر خویش جهانداران، و درزمین **یمن** مسکن داشتند و اولاد **سام** و **حام** و **یافث** در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند، و مهینهٔ ایشان و ملك ایشان **شدید بن عمليق بن عاد بن ارم** بود، این ملك برادرزادهٔ خود را **ضحاك بن علوان بن عمليق بن عاد** که **عجم** اورا **بیوراسف** گویند بزمین **بابل** فرستاد تا اولاد **سام** را مقهور کرد و **جم بن ویونجهان بن ارفخشد بن سام** که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد وابن عم خویش را **الولید بن الریان بن عاد بن ارم** بزمین **مصر**، فرستاد و اولاد **حام** را مقهور کرد، **مصر بن القبط بن حام** که پادشاه ایشان بود بدست وی کشته شد و می گویند که **الریان بن الولید** ملك **مصر** که صاحب **یوسف** بود و **الولید بن مصعب**، **فرعون موسی** و **جالوت** الجبّار که **داود** اورا کشت، این هرسه ازفرزندان **ولید بن الریان بن عاد** اند و **شدید بن عمليق** برادرزاده یی دیگر داشت، **غانم بن علوان بن عمليق**، برادر **ضحاك** اورا بزمین **ترك** فرستاد و اولاد **یافث** را مقهور کرد و **افراسیاب**(١) که ملك ایشان بود بدست وی کشته شد، ویقال: ان **رستم الشدید** من ولد **غانم**. پس **شدید بن عمليق** هلاك گشت و برادر وی **شداد بن عمليق بن عاد بن ارم** بجای وی نشست همچنان کافر وطاغی و متمرّد با قوم خویش، تا ربّ العالمین در آن عصر **هود** پیغامبر بایشان فرستاد و ایشانرا بردین حقّ دعوت کرد، فذلك قوله: «والی **عاد** اخاهم **هوداً**» وهو **هود بن خالد بن الخلود بن عیص بن عمليق بن عاد**. و قیل: **هود بن عبدالله بن عوص بن ارم**، و هو الاصح. وسمّاه اخاهم لانه کان من نسبهم. قال **الزّجاج**: هوا خوهم من حیث انّه من ولد **آدم** وهم اولاده.

«قال یاقوم اعبدوا الله» ای - وحّدوه «مالکم» من معبود «غیر» الله «ان انتم الاّ مفترون» کاذبون فی اشراککم مع الله الاوثان.

---

١ - فراسیاب (الف)

« یا قوم لا اسئلکم » علی ما ادعوکم الیه من اخلاص العبادة « اجراً » ای ـ ثواباً ورزقاً « ان اجری » ای ـ ماجزائی وثوابی. « الّا علی الذی فطرنی » ای ـ ابتدأ خلقی ولم‌اك شیئاً « افلاتعقلون » انّی لااطلب منکم علی‌ذلك عرض الدنیا وانّما قال هذالانّ الامم قالت للرّسل ماتریدون الّا ان تتملّکوا اموالنا.

« ویا قوم استغفروا ربّکم » این استغفار درقرآن کفّار را جایها است « ولولا تستغفرون‌الله » آن قوم **صالح** ازین‌جنس است، « وما کان‌الله معذّبهم وهم یستغفرون » « فقلت استغفروا ربّکم » همه ازین جنس است و قول **مصطفی** ص که **عدی حاتم** او را گفت : انّ ابی کان یقری الضّیف ویفعل و یفعل فهل نفعه ذلك و قالت له **عایشة** لـ : **عبدالله بن جدعان التیمی** کذلك فقال‌ص لهما ومایغنی‌ذلك عنهما ولم‌یستغفرالله قط ، فاستغفارالکافر رجوعه‌الی‌الاسلام بالتّوحید لانّه اذا شهدبالتّوحیداستحقّ المغفرة فتوحیده استغفار. « ثمّ‌توبوا الیه » « ثمّ » درجای عطف‌است نه‌درجای تعقیب. « یرسل السّمآء علیکم مدراراً » ، **هود** این سخن ازبهر آن میگفت که ایشان اصحاب زروع وارباب عمارت بودند وخشك سال ایشانرا پیش‌آمد ، هفت سال پیوسته قحط بود و باران نمی‌آمد **هود** ایشانرا گفت : « استغفروا ربّکم » من کفرکم بان تؤمنوا « ثمّ توبوا الیه » من ذنوبکم « یرسل السّماء » سمآء اینجـا مطراست . « **زید بن خالد الجهنی** » گفت درصحاح خطب رسول‌اللهص: فی‌اثر سماء کانت من‌اللّیل یعنی‌ـ فی‌اثر مطر . « مدراراً » یعنی‌ـ دائما ساکناً وذلك‌انفع مایکون ، واصله من‌درّ اللبن اذا نزل متتابعاً ، و مفعال من بناءِ المبالغة یستوی فیه‌المذکّر والمؤنّث .

« ویزدکم قوّةً الی قوّتکم » این ازبهر آن گفت که ایشان درروزگار قحط و شدّت ضعیف و نزار شده بودند لقلّة غذائهم فی‌الجدب . و قیل : معناه ویزدکم عزّاً الی عزّکم بکثرة عددکم و اموالکم و اولادکم و ذلك انّ‌الله حبس عنهم القطر واعقم ارحام نسائهم فوعدهم **هود**ع المطر والاولاد علی الایمان والاستغفار والتوبة ، « ولاتتولّوا مجرمین » ای ـ لاتعرضوا عمّا ادعوکم الیه من‌التّوحید مقیمین علی‌الکفر

« قالوا یا هود ماجئتنا ببیّنة » ای‌ـ برهان وحجة ، « وما نحن بتارکی‌آلهتنا » ای ـ لانترك عبادة آلهتنا « عن » جهة « قولك » ، « ومانحن لك بمؤمنین » مصدقین

«ان نقول» ای - ما نقول فیک «الّا» قولنا «اعتراك» اصابک «بعض آلهتنا بسوءٍ» یعنی- بجنون وخبل بسبب سبّک ایّاها فصرت تتکلم بما نسمع، یقال عراه و اعتراه اذا المّ به.

«قال» لهم **هود**: «انّی اشهدالله» علی نفسی «واشهدوا» یاقوم «انّی بریءٌ» من آلهتکم الّتی یخوّفوننی بها فسمّونی ماشئتم، «فکیدونی جمیعاً» **هود** گفت: من خدای ترا بر گواه میگیرم وشما نیز گواه باشید که ازبتان شما بیزارم وایشانرا عیب جویم سخن من اینست، شما هرچه خواهید کنید، وهر کید که توانید سازید، وبهر نام که خواهید مرا نام نهید و گر بتان شما بمن بدی و کیدی توانند ایشانرا در کید وحیلت بیاری گیرید، «ولاتنظرون» ومرا زمان مدهید اگر توانید، همانست که از **نوح** پیغامبر حکایت کرد.

«فاجمعوا امرکم وشرکاءکم» الآیة. واین معنی در **قرآن** از چند پیغامبر حکایت است بر الفاظ مختلف، واین عظیم‌تر برهانی است پیغامبران را برصحت نبوّت که ایشان اندك بودند یا یگانه، ودشمنان انبوه بودند یا بی‌عدد، خاصه **نوح وهود**.

«انّی توکّلت علی‌الله» این آیت حرزی عظیم است مستعیذان را از جبابره. «مامن دابّة الّا هو آخذٌ بناصیتها» یعنی- نواصی الجبابرة بیده والاخذ بالنّاصیة کنایة عن الاقتدار. و روی فی بعض الدعاء فی‌الخبر: اللهم انت ربی و انا عبدك ناصیتی بیدك» ومنه قوله: «لنسفعاً بالنّاصیة» کلّ ذلک مأخوذ من فعل **العرب** انّهم اذا ظفر احدهم بمن یبارزه واستولی علیه اخذ بناصیته عنفاً واذا اراد تنکیله جزّ ناصیته. ومنه قوله: «یؤخذ بالنّواصی والاقدام» یعنی- تاخذالزّبانیة بنواصی الکفّار: یقال: اخذت بناصیته، وبناصاته وانشدوا:

فما الدّنیـا بباقیة لحـیّ وماحیّ علی الدّنیا بباق.

«انّ ربّی علی صراط مستقیم» هذا کقوله: «انّ ربّک لبالمرصاد» وقیل معناه: انّ ربّی علی طریق الحق یجازی المحسن باحسانه والمسیئ باسائته لایظلم احداً. وقیل: یحملنّکم «علی صراط مستقیم» وهو **الاسلام**، وقال: **ابن‌عباس** یرید انّ الّذی بعثنی الله به دین مستقیم، والمعنی علی هذا: انّ دین ربّی علی صراط مستقیم «فان

تولّوا » یعنی - ان تتولّوا ، ای - تعرضوا ولم تؤمنوا « فقدابلغتکم » الزمتکم الحجة بتبلیغ الرّسالة » ویستخلف ربّی قوماً غیرکم » هذا تهدیدٌ خفیّ لانّ الله لایستخلف قوماً الّا بعد اهلاك الّذین قبلهم ، یعنی - ان لم تؤمنوا اقام خلفآء یکونون سکّان الارض بعدکم یعبدونه ، « ولاتضرّونه شیئاً » بتولّیکم واعراضکم انّما تضرّون انفسکم « انّ ربّی علی کلّ شیئی حفیظٌ » یحفظنی من ان تنالونی بسوءٍ ، وقیل : حفیظ علی اعمال العباد فیجازیهم علیها .

« ولمّاجآء امرنا » ای - عذابنا . وقیل: امرنا بهلاك **عاد** « نجّینا **هوداً** والذین آمنوا معه » وهم اربعة آلاف « برحمة منّا » بما اریناهم من البیان ، وهدیناهم للایمان ، وعصمناهم من الکفر . وقیل: « برحمة منّا » انّه لاینجو احدوان اجتهد الّا برحمة الله ، « و نجّیناهم من عذاب غلیظ » وهوالرّیح التی اهلکت **عاد** بها ، وقیل : عذاب یوم القیمة ، یعنی - کمانجّیناهم فی الدنیامن العذاب ، کذلك نجّیناهم فی الآخرة من العذاب.

« وتلك **عادٌ** جحدوا » جحدمهْ از انکار است ، جحد آنست که چیزی بدانی و نپذیری ، میگوید: قبیلهٔ **عاد** و وفد **عاد** حق نپذیرفتند و سر کشیدند و تمردنمودند « و عصوا رسله » مراد باین رسل **هود** است یگانه ، چنانکه جائی دیگر گفت : « کذّبت **عادٌ** المرسلین » باین مرسلین مراد **هود** است و هر پیغامبری را که این لفظ در **قرآن** بیاید معنی هم اینست ، و گفته‌اند : هر پیغامبری که بقوم خویش آمد ایشانرا گفت گواهی دهید که الله یکی و من و **محمد** رسولان او ، از بهر آنکه همهٔ پیغامبران را گفته بودند که « لتنصرنّه » آن مرسلون و این رسل **هود** است و **محمد** ، و آنجا که گفت : « کذّبت قوم **نوح** المرسلین » **نوح** است و **محمد** و آنجا که گفت : « کذّبت **ثمود** المرسلین » **صالح** است و **محمد** . و گفته‌اند : انما جُمع لانّ من کذّب رسولا واحداً فقد کفر بجمیع الرسل « واتبعوا امر کل جبار عنیدٍ » متکبر کافرٍ قهارٍ یجبر غیره علی ما یرید و باب فعّال فَعل و قد جآء من افعل اجبر ، فهوجبارٌ وادرك فهو درّاك ، والجبّارُ فی حقّ الله من الجبر وهوالاصلاح ، و یجوز ان یکون من اجبر ایضاً « عنید » ای - طاغٍ باغٍ ، تقول ، عند عنوداً و عنداً ، اذاتجبر وطغا ، و عَند عن الحق . مال ، وقیل : هو فعیلٌ من لفظ عندی کانّ فیه معنی

الاعجاب و حسن الظّن بنفسه و ما عنده ، والمعنی : عصوا من فی طاعته سعادتهم واطاعوا من فی طاعته شقاوتهم .

« واتبعوا فی هذه‌الدنیا لعنة » ای - بعد هلاکهم یلعنهم‌الملائکة والمؤمنون. « و یوم‌القیمة » ، یعنی- وفی‌یوم‌القیمه یلعنون ایضاً کما قال: لعنوا فی‌الدنیا والآخرة، تمّ‌الکلام هاهنا ثمّ استانف فقال : « الا انّ عاداً کفروا ربّهم » نزّه نفسه فی هذه الایة عن‌النّدم والظّلم « کفروا ربّهم » ای - نعمة ربهم ، وقیل : ربهم کفروا، ای - بربّهم ، کما تقول : نصحته و نصحت له و شکرته و شکرت له .

« الابعداً لـ : عادٍ قوم هودٍ » انتصاب « بعداً » علی‌انه مصدرٌ اقیم‌مقام‌فعل‌الدعاء کما یقال : سقاه‌الله و یوضع مکانه سقیاً له ، ای - ابعدهم‌الله من خیره فبعدوا بعداً .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « تِلْكَ مِن انباءِ الغیبِ نوحیها الیك » اشارت است بجلال قدر **مصطفی** (ص) ، و کمال عزّوی لطف ایزدی‌است که گوهر فطرت **محمد** مرسل را جلوه میکند، میگوید : ماقصّهٔ پیشینان(١) ، وآیین‌رفتگان ، وسرگذشت‌جهانیان از قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** وامثال ایشان همه برتو کشف‌کردیم ، ومشکلهای غیبی‌و نکتهای علمی خلق را برزبان توبیان‌کردیم دومعنی را ، یکی‌اجلال قدرتوخواستیم، و کمال امانت و دیانت تو واخلق نمودیم ، تا جهانیان بدانند که مفتی عالم جبروت و منهی خطّه ملکوت توئی ، محلّ کشف اسرار ازل و ابد توئی ، آن اسرار که باتو بگفتیم باکس نگفتیم ، و آن انوار که بدل تو راه دادیم بکس ندادیم ، ای **محمد** ما جان تو از خزینهٔ قدس بیرون آوردیم و درصورتی شیرین و پیکری نگارین بیرون دادیم ، تا بزبان خویش واجب شرع ما را وابندگان ما شرح دهی ، و قصّهٔ عالمیان و سرگذشت ایشان از مبدأ کاینات تا مقطع دائرهٔ حادثات برایشان خوانی، تا ببرکت رسالت تو و بشیرین سخنان تو خلقی را از غشاوهٔ بیگانگی بنور آشنائی رسانیم‌که ما درعزیز کلام خویش گفته‌ایم « وما ارسلناك الّا رحمة للعالمین » . دیگر معنی آنست که ما خواستیم تا ببیان این قصها و سرگذشتها آرامی در دل تو آریم ،

١ - پیشینیان (ج) .

و دران سکون افزائیم، وتا بدانی که برادران تو آن پیغامبران که گذشتند از قوم خویش چه بار رنج کشیدند و بعاقبت اثر نصرت ما چون دیدند، سنت ما باتو همانست «فاصبر انّ العاقبة للمتّقین» صبر کن، هیچ منال، و اندوه مدار، که هر آن گل که اینجا خـار در دست تو بیش نشاند، در قیـامت بوی خوش بدماغ تو خوشتر رسانـد.

پیری را پرسیدند که تقوی چیست؟ گفت: تقوی آنست که چون باتو حدیث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنانکه دود خوف برظاهر تو بنماید، و چون حدیث بهشت گویند نشاطی گرد جان تو برآید چنانکه از شادیِ رجاء هر دو خدّ تو مورّد گردد، چون خواهی که متقی بر کمال باشی، بدل بدان، وبتن درآی، و بزبان بگوی، و آنچه گوئی از مایهٔ علم و سرمایهٔ خرد گوی، که هرچه نـه آن بود بر شکل سنگ آسیا بود، عمری میگردد و یك سر سوزن فراتر نشود، بشنو صفت متقیان و سیرت ایشان، **بوهریره** گفت: روزی رسول خدا (ص) نماز بامداد کرد و گفت هم اکنون مردی از دَر مسجد درآید کـه منظور حق است نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است. **بوهریره** برخاست، بدر شد وبـاز آمد **سیّد** گفت: یا **باهریره** زحمت مکن آن نه توئی، تو خود می آئی و اورا می آرند، تو خود میخواهی و اورا میخواهند، خواهنده هرگز چون خواسته نبود، رونده هرگز چون ربوده نبود، رونده مزدور است و ربوده مهمان، مزد مزدور در خور مزدور، و نزل مهمان در خور میزبان، در ساعت سیاهکی از در درآمد جامهٔ کهنه پوشیده و از بس ریاضت و مجاهدت کـه کرده پوست روی او بر روی او خشك گشته، و از بیداری و بیخوابی شب، تن وی نزار وضعیف وچون خیالی شده.

زین گونه که عشق را نهادی بنیاد ای بس که چومن بباد برخواهی داد.

بوهریره گفت: یا **رسول الله** آن جوانمرد اینست؟ گفت: آری اینست، غلام **مغیره** بود نام وی **هلال** در مسجد آمد و در نماز ایستاد **سیّد** گفت: ان الملائکة لتأتمّ به(۱)، فریشتگان آسمان برموافقت ومتابعت وی درخدمت نماز ایستاده‌اند، چون سلام باز داد **رسول** خدای اشارت کرد، اورا نزدیك خود خواند دست دردست **رسول** (ص) نهاد **رسول** گفت: مرا دعائی گوی **هلال** بحکم فرمان گفت: اللهمّ صلّ علی **محمد** و

۱ - ائتمّ به، ای اقتدی. (المنجد).

علی آل محمد، **رسول** گفت: آمین، پس برخاست ورفت و**رسول** خدا دودیدهٔ مبارك خود در آن شخص و نهاد وی گماشته و تیز دروی می‌نگرد و میگوید: ما اکرمك علی‌الله، ما احبّك الی‌الله، چه گرامی بنده‌ای برخدا که توئی، چه عزیز روزگاری و صافی وقتی کـه در خلوت «و هو معکم» تو داری، دل درنظر حق شادان، وجان بمهر ازل نازان.

پیرطریقت گفت: حبّذا روزی که خورشید جلال تو بما نظری کند، حبّذا وقتی که مشتاقی از مشاهدهٔ جمال تو مارا خبری دهد، جان خود طعمه سازیم بازی را، که درفضای طلب تو پروازی کند، دل خود نثار کنیم محبّی را، که برسر کوی تو آوازی دهد.

چون **هلال** ازمسجد بدرشد **رسول** خدا ص گفت: لم یبق من عمره الّا ثلثة ایّام، **بوهریره** گفت: چرا خبرش نکنی گفت: براندوه وی اندوهی دیگر نیفزایم هرچند که وی مرگ باندوه ندارد، روزسیوم **رسول** برخاست بایاران وبسرای **آل مغیره** رفت گفت: یا **آل المغیرة** هل مات فیکم احد؟ فقالوا لا، فقال: بلی، والله اتاکم طارق فاخذ خیراهلکم. فقال **المغیرة**: یا **رسول الله** هواقلّ ذکراً واخمل قدراً من ان یذکره مثلك. فقال **رسول الله** ص کان معروفاً فی السّمآء، مجهولا فی الارض، دوستان خدا درزمین مجهول باشند ودر آسمان معروف، غیرت حق نگذارد ایشانرا که از پردهٔ عزّت بیرون آیند، «اولیآئی فی قبابی(۱) لا یعرفهم غیری» **رسول** خدا درچهرهٔ آن دوست خدانگرست، قفس خالی دید ومرغ امانت باآشیان ازل بازرفته.

بدوستیت بمیرم بذکر زنده شوم شراب وصل توگرداندم زحال بحال.

رسول خدا ص چون دروی نگرست دوچشم نرگسین خود پرآب کرد، آنگه گفت: یا**مغیرة** انّ‌الله تعالی سبعة نفر فی ارضه بهم یمطر، وبهم یحیی، وبهم یمیت، وهذا کان خیارهم، ثم قال: یامعشرالموالی خذوا فی غسل اخیکم. **عمر** خواست تافراپیش شود واورا غسل دهد، **سید** گفت: یا **عمر** امروز روزغلامان است و کار کار مولایان، **سلمان** و **بلال** درپیش رفتند تااورا بشویند **عمر** دلتنگ شد، **رسول** گفت: دلخوشی

---

۱ - فی قبابهم (ج)

عمر را : خذوه عوناً لکم ، **عمر** را نیز بیاری گیرید . آری خوش بود داستان دوستان گفتن ، ودل افروزد قصّهٔ جانان خواندن .

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّهٔ عشق تو سراید صنما .

٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : « **والی ثمود اخاهم صالحاً** » فرستادیم ب : **ثمود** کس ایشان **صالح** ، « **قال یاقوم اعبدوا اللّه** » گفت ای قوم خدا یرا پرستید ، « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز او ، « **هو انشأکم من الارض** » او آفرید و کرد شما را ازخاك زمین ، « **واستعمرکم فیها** » وشمارا درزمین نشاند ، « **فاستغفروه** » آمرزش خواهید ازو ، « **ثمّ توبوا الیه** » وبااو گردید ، « **انّ ربّی قریب مجیب** (٦١) » که خداوند من نزدیك است پاسخ کننده .

« **قالوا یاصالح** » گفتند : ای **صالح** « **قد کنت فینا مرجوّا قبل هذا** » ما از توجز ازین می بیوسیدیم پیش ازین ، « **اتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا** » باز می زنی مارا که پرستیم آنچه پرستیدند پدران ما ، « **واننا لفی شكّ ممّا تدعونا الیه** » وما درگمانیم از آنچه مارا باآن میخوانی ، « **مریب** (٦٢) » دل را وخرد را شورنده .

« **قال یاقوم ارایتم** » گفت : ای قوم چه بینید [وچه گوئید] ، « **ان کنت علی بیّنة من ربّی** » اگر من بر کاری روشن وراهی راست وپیغامی درستام از خداوند خویش « **وآتانی منه رحمة** » واومرا پیغام داد بمهربانی ، « **فمن ینصرنی من اللّه ان عصیته** » که رهاند مرا ازو اگر من درو عاصی شوم و کی یاری دهد ؟ « **فما تزیدوننی غیر تخسیر** (٦٣) نمی فزائید مرا درپاسخ [اگر فرمان شما برم وبا رأی شما آیم] مگر زیان کاری .

« **ویا قوم هذه ناقة اللّه لکم آیة** » وای قوم این ناقهٔ خدا شمارا نشانی است [وبرهانی بر نبوّت من] ، « **فذروها تأکل فی ارض اللّه** » بازشوید(۱) از آن و گذارید آنرا تا روزی می خورد در زمین خدای ، « **ولا تمسّوها بسوء** » و بآن هیچ بدی

۱ - بازشید (الف)

مرسانید «**فیأخذکم عذاب قریب(۶۴)**» که شما فرا گیرد عذابی نزدیک.

«**فعقروها**» پی کردند آن ناقه را و بکشتند، «**فقال تمتّعوا فی دارکم ثلثة ایّام**» **صالح** گفت: برخورید وفرا گذارید سه روز ازجهان [وزندگانی خویش]، «**ذلك وعد غیر مکذوب(۶۵)**» آن وعده‌ایست که درآن دروغ نیست.

«**فلمّا جآء امرنا**» چون فرمان ما آمد [بعذاب وهلاك ایشان]، «**نجّینا صالحاً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **صالح** را و ایشان که گرویدگان بودند با او، «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما، «**ومن خزی یومئذ**» از رسوائی آن روز [عذاب آشکارا]، «**انّ ربّك هوالقویّ العزیز(۶۶)**» خداوند تو اوست آن تاوندهٔ با نیروی و کم آورندهٔ سخت گیر.

«**و اخذ الّذین ظلموا الصّیحة**» وفرا گرفت آن ستمکاران را بانگ فریشته که برایشان زد، «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین (۶۷)**» تا درسرایهای خویش [و منازل و اقلیم خویش] افتاده مرده گشتند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه گویی هرگز در آن نبودند، «**الا انّ ثموداً کفروا ربّهم**» آگاه باشید(۱) که **ثمود** کافر شدند بخدای خویش و ناسپاس آمدند درو، «**الا بعداً لثمود(۶۸)**» آگاه باشید که دوری بادا [و لعنت افزایا] **ثمود** را.

«**و لقد جاءت رسلنا ابراهیم**» وآمد فرستادگان ما به **ابراهیم**، «**بالبشری**» ببشارت دادن [بفرزند]، «**قالوا سلاماً**» گفتند: درود برتو «**قال سلام**» **ابراهیم** گفت: درود برشما «**فمالبث**» هیچ درنگ نکرد [**ابراهیم**]، «**ان جاء بعجل حنیذ(۶۹)**» که گوسالهٔ آورد بریان کرده در سنگ.

«**فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه**» چون **ابراهیم** دستهای ایشان دید که فرا گوساله نمی‌شود، «**نکرهم**» ایشانرا بانکارفراز آمد، «**و اوجس منهم خیفة**» وازایشان می‌ترسید وترس دردل می‌پوشید، «**قالوا لاتخف**» ایشان گفتند: [**ابراهیم** را] که مترس، «**انّا ارسلنا الی قوم لوط(۷۰)**» ما فریشتگانیم که ما را فرستادند بقوم **لوط** [تا ایشانرا هلاك کنیم].

---

۱ - بید (الف)

«و امرأته قائمة» وزن **ابراهیم** برپای بود، **«فضحکت فبشّرناها باسحق»** آن زن چون برزبان فریشتگان او را بشارت دادیم به پسر، بخندید ازشگفتی، **«و من وراء اسحق، یعقوب(۷۱)** و از پس **اسحق**، **یعقوب**.

«قالت یا ویلتی» گفت آن زن ای ویـل بمن، **«ءَالدُ وانا عجوز»** من فرزند زایم و من پیر زن. **«و هذا بعلی شیخاً»** و این که شوی منست پیر است، **«انّ هذا لشیءٌ عجیب(۷۲)»** اینت چیزی شگفت.

«قالوا اتعجبین من امرالله» [فریشتگان] گفتند: شگفت میداری از کار خدای، **«رحمةالله و برکاته علیکم اهل البیت»** بخشایش‌خدا وبرکات او برشما ای خاندان، **«انّه حمید مجید(۷۳)»** او خداوندی است ستودهٔ بزرگوار.

«فلمّا ذهب عن ابراهیم الروع» چون بیم از **ابراهیم** برفت، **«وجاءته البشری»** وآمد بوی بشارت به فرزند، **«یجادلنا فی قوم لوط (۷۴)»** باما باز پیچیدن در گرفت [و الحاح در طلب سبیل شفاعت] در حقّ قوم **لوط**.

«انّ ابراهیم لحلیم» ابراهیم زیرك است بردبار، **«اوّاه»** آوه کننده ازبیم خدای، **«منیب(۷۵)»** باز گراینده ودل با خدا آرنده.

«یاابراهیم اعرض عن هذا» ابراهیم را گفتیم روی گـردان ازین سخن، **«انّه قدجاء امر ربّك»** که فرمـان خداوند تو آمد، **«وانّهم آتیهم»** و بایشان آمدنی است **«عذاب غیرمردود(۷۶)»** عذابی نه باز بردنی.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «والی ثمود» یعنی- وارسلنا الی **ثمود** « اخاهم **صالحاً** » **ثمود وعاد** نام جدّ ایشان‌است همچون **قریش** و **ربیعه** و **مضر** نامهای اجداد **عرب**، و**ثمود عاد** آخراست برادرزادهٔ **عاد** اول، وهو **ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح** دو برادر دیگر داشت یکی **فالغ بن عابر** و هو جدّ **ابراهیم**(ع) دیگر **قحطان بن عابر وهو ابوالیمن** و میان مهلك **عاد** و مهلك **ثمود** پانصد سال بود و کان ذلك فی آخر ملك **نمرود بن کنعان بن جم** الملك الّذی تسمّیه **العجم افریدون** و نژاد این **ثمود** که

در آن عصر بودند همچون **عاد** اوّل متمرد وطاغی و کافر بودند ومسکن به **وادی القری** داشتند زمینی است میان **مدینه** و **شام** و بر روی زمین تباه کاری میکردند و کفر می برزیدند تـا از ربّ العزة از نسب ایشان و قبیلهٔ ایشان **صالح** فرستاد پیغامبری بایشان، اینست که ربّ العالمین گفت: «والی **ثمود** اخاهم **صالحاً**» **صالح** و **هود** را در پیغامبران عربی شمارند که ایشان از فرزندان **ارم** بودند و **عاد** و **ثمود** همچنان، وذکر انّ ولد **آدم** خص باللّسان العربی عند تبلبل الالسن وهم **العرب** الاولی الذین انقرضوا عن آخر هم.

«قال یاقوم اعبدوا الله» اخلصوا العبادة لله دون ماسواه «مالکم من آله» یستوجب علیکم العبادة «غیره هوانشأکم من الارض» ای - خلقکم من **آدم** و **آدم** خلق من تراب الارض. وقیل: انشأکم فی الارض. وقیل: انشأکم بنبات الارض. «واستعمرکم فیها» یعنی - و استسکنکم فیها، وعمّار الدار سکانها. وقیل: اقدرکم علی العمارة وجعلکم عمّارها، باین قول «استعمرکم» مشتق ازعمارت است و روا باشد که مشتق از اعمر بود فیکون استعمر واعمر بمعنی واحدٍ، نحو: استحیاه واحیاه اذا ترکه حیّاً، ومثل ذلك استهلکه واهلکه و استغواه و اغواه.

«فاستغفروه ثمّ توبوا الیه» معنی این استغفار ازپیش رفت «انّ ربّی قریب» لراجیه «مجیب» لداعیه، القریب والبارّ العطوف.

«قالوا یا **صالح** قد کنت فینا مرجوّاً قبل هذا» مرجّو کسی بود که او کاری بزرگ را شاید وازو نیکی بیوسند ومرجّا ازبهر آن نام کنند، گفتند: ای **صالح** پیش ازین روز واین گفت که میکنی ما بتو امیدداشتیم که ما را پیشرو و کار گزار وسید باشی که ترا بجوانی باعقل وزیرك و دانائی ورأی متین دیدیم و نیزظن می بردیم که بدین ما باز گردی، واین ازآن گفتند که ایشانرا تا آنروز مخالفت میکرد در عبادت بتان، امّا ایشانرا از آن نهی نمیکرد، پس چون ایشانرا نهی کرد این سخن بگفتند: «آتنهینا ان نعبد مایعبد آباؤنا» یرید الاصنام «وانّنا لفی شكٍّ» ای - تهمةٍ و حیرةٍ «ممّا تدعونا الیه» من عبادة الله وحده «مریب» ای - موجب للتّهمة، یقال: اراب فلان، اذا فعل فعلاً یوجب الریبة.

«قال يا قوم ارايتم ان كنت على بيّنةٍ من ربّى» اين جواب ايشان است كه گفتند: «قد كنت فينا مرجوّاً قبل هذا». قوله: على بينة من ربى، اى- على يقينٍ وبصيرةٍ من ربّى «و آتانى منه رحمةً» اى ـ نبوة «فمن ينصرنى من الله» من يمنعنى من عذاب الله «ان عصيته» فى تبليغ رسالته ومنعكم عن عبادة الاوثان «فما تزيدوننى» باحتجاجكم بقولكم: «اتنهينا ان نعبد مايعبد آباؤنا» «غير تخسيرٍ» اى- غير تخسير لكم حظوظكم من رحمة الله، فالتخسير لهم، لاله، (ع) هذا كما تقول لمن تدعوه الى رشدٍ فيابى ماتريدنى الامضرةً يعنى- لنفسك. وقيل: خسّره، اى- نسبه الى الخسران، اى ـ فيما تزيدوننى غير نسبتى اياكم الى الخسران. و قال **ابن عباس**: «غير تخسير» اى ـ غير بصارتكم فى خسارتكم.

«و يا قوم هذه ناقة الله لكم آية» ناقة الله خوانند تعظيم را كالكعبة التى اضافها الله تعالى اليه تشريفاً وتعظيماً، فقال: «طهّر بيتى» و «آيةً» نصب است بر حال، والعامل فيها معنى الاشارة فى هذه، مى‌گويد: اينست ناقة خدا كه الله شمارا نمود نشانى روشن، و معجزتى ظاهر، ودليلى قاطع بر صحت نبوّت من. وقيل: «لكم آيةً» اى ـ عبرة لانّها خرجت من صخرة صماء، وسبق شرحه فى سورة **الاعراف**، «فذروها تاكل» من العشب «فى ارض الله» فليس عليكم مؤنتها ولا علفها، «ولاتمسّوها بسوء» ولا تصيبوها بعقرٍ اونحرٍ «فياخذكم عذاب قريب» فى الدنيا اى ـ لاتمهلون، يقال: عقر الناقة وعرقبها اذا نحرها، لانّ الناحر يعقرها اوّلا ثم ينحرها اذا وجبت.

«فعقروها فقال»: **صالح** «تمتعوا فى داركم ثلثة ايّامٍ» اى- عيشوا فى منازلكم. وقيل: المراد بداركم دار الدّنيا. وقيل: انّما وحّد لانّ المراد بها البلد، «ذلك» اى- ذلك الاجل الّذى اجلتكم «وعد» من الله «غير مكذوب» ليس فيه كذب، اى- انّ العذاب نازل بكم بعد ثلثة ايّام حقيقة، وقيل: مكذوب مصدر كالمعقول والمحصول، يقال ماله معقول، اى ـ عقل.

«فلمّا جآء امرنا» اى ـ العذاب. وقيل: امرنا بالعذاب، «نجّينا صالحاً والّذين آمنوا معه برحمة منّا ومن خزى يومئذ» اين «واو» زائد است دراين موضع تدخلها **العرب** مرّة وتحذفها اخرى، كقوله: «والنّاهون عن المنكر» «وفتحت ابوابها» وفتح

و کسر درمیم « یومئذ » اینجا هردو رواست، فتح قرائت **کسائی** است **و ورش و قالون**، و کسر قرائت باقی «ومن خزی یومئذ» یعنی- «نجّینا **صالحاً** والّذین آمنوا معه» بنعمة علیهم منّا «من خزی» الیوم الّذی اتاهم فیه العذاب. والخزی، العیب الّذی تظهر فضیحته ویستحیی من مثله «انّ ربّك هوالقویّ» فی بطشه «العزیز» فی سلطانه لا یغلبه غالب.

«واخذ الّذین ظلموا الصّیحة» صاح بهم **جبرئیل**، وقیل: الصّیحة، العذاب، کما تقول: صاح فلان بفلان، اذا زجره و ردعه. وقیل: لمّا ایقنوا بالعذاب تحنّطوا وتکفّنوا والتفّوا فی الانطاع والقوا نفوسهم بالارض یقلّبون ابصارهم نحو السّمآءِ لایدرون من این یأتیهم العذاب، فلمّا اصبحوا فی الیوم الرّابع اتتهم صیحة من السّمآءِ فیها صوت کلّ صاعقة وصوت کلّ شیء فی الارض تقطّعت منها قلوبهم فی صدورهم « فاصبحوا فی » مساکنهم وبلادهم «جاثمین» میّتین صرعی، والجثوم، السّقوط علی الوجه فاماتهم الله الا رجلا کان فی حرم الله فمنعه حرم الله من عذاب الله وجآء فی الخبر انّه **ابو ثقیف**.

«کان لم یغنوا فیها» کان لم یقیموا فیها لانقطاع آثارهم بهلاکهم باجمعهم الّا مابقی من اجسادهم الدّالة علی الخزی النّازل بهم «الا انّ **ثموداً** کفروا ربّهم» قرائت **حمزة و یعقوب و حفص** « **ثمود** » بغیر تنوین، والباقون « **ثموداً** » منوّناً. قال **سیبویه** : انّ **ثمود** قدیصرف فیجعل اسماً للحیّ ولا یصرف فیجعل اسماً للقبیلة «الا بعداً لـ: **ثمود**» ای - بعداً من الله و رحمته لـ: **ثمود**.

«ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری» گفته‌اند: که این فریشتگان سه کس بودند **جبرئیل و میکائیل** و **اسرافیل**. **سدی** گفت: یازده بودند بر صورتهای جوانان و نیکورویان. وقیل: علی صورة الاضیاف. **ابن عباس** گفت: **جبرئیل** بود وبا وی دوازده فریشتهٔ دیگر آمدند و **ابراهیم** را بفرزند **اسحق** بشارت دادند. وقیل: بشّروه بهلاك قوم **لوط**، والقری المؤتفکات لخلاص ابن عمّه **لوط** منهم «قالوا سلاماً» سلام گفتند یعنی که: بر **ابراهیم** رسیدند و سلام کردند « سلام » نصب علی المصدر ای- سلّموا سلاماً، کما یقال: کلّموا کلاماً، واعطوا عطاءً وانبت نباتاً، وقیل: نصبٌ لانّه مفعول القول قال: «سلام» ای - و علیکم سلام. فریشتگان

سلام کردند و **ابراهیم** جواب داد. **حمزه** و **کسائی** «سلم» خوانند بکسر سین بی الف، والسلم هو الصلح، والمعنی نحن سلم لکم و لسنا بحربٍ فتمتنعوا من تناول طعامنا و هو خبر مبتداءٍ محذوفٍ چون فریشتگان ویرا دیدند که بترسید، گفتند: آشتی وصلح، **ابراهیم** جواب‌داد که: آشتی‌وصلح یعنی که ـ ازیك دیگر ایمن‌ایم. و نیز گفته‌اند که: سلم از بهر آنست که زبان **ابراهیم عبری** بود و در زبان **عبری** سلام نیست. و روا بود که سلم بمعنی سلام است فان‌السلم والسلام واحد، کما یقال: حرمٌ وحرامٌ و حلٌّ و حلالٌ، والتقدیر، امرنا سلامٌ، او علیکم سلامٌ، وقرء الباقون سلام، بالالف و فتح‌السین، والوجه انه جواب تسلیمهم، فقوله: «سلام» ای ـ علیکم سلام فحذف‌الخبر، او امرنا «سلام» فحذف‌المبتداء. درخبراست که خصصنا ایّتهاالامة بثلاث: بالسلام والتأمین‌والصف‌فی‌الصلوة. این‌خبردلیل‌است که در زبان **عبری** سلام نیست «فما لبث» ای ـ ما مکث **ابراهیم** «ان جاء» ای ـ عن «ان جاءَ» فیکون محلّه نصباً علی‌نزع الخافض «بعجلٍ حنیذٍ» محنوذٍ و هوالمشویّ بالحجارة‌المحماة. و قیل: «حنیذ» ای ـ مشوی یقطر ودکه، من قولهم: حنذت الفرس ای ـ جعلت علیه‌الجلّ‌حتی یقطر عرقاً. ویقال: الحنیذ السمیط. وقیل: السمین، درین آیت حث‌است برتعجیل مهمان‌داری که رب‌العزة **ابراهیم** را بستود بآنکه زود طعام فرا پیش‌مهمان آورد و تعلیم است امّت **احمد** را بنواختن مهمانان و طعام دادن ایشان؛ و انشد بعضهم:

رسم جری فی‌الناس لیس بقاصد   حبس‌الجماعة لانتظار الواحد

حسن گفت فریشتگان بر صورت مهمانان در **ابراهیم** شدند که دانستند که **ابراهیم** مهمان دوست دارد، پس چون طعام فرا پیش ایشان برد ایشان نخوردند فان‌الملائکة لایأکلون ولا یشربون. **ابراهیم** چون ایشانرا دید که دست بطعام وی نمی‌بردند، بانکار فرا پیش‌ایشان آمد وبخود در بترسیدکه نباید که ایشان دشمنان‌اند یا دزدان‌اند که ببدی و ببلائی آمده‌اند، و طعام از آن نمی‌خورند تا حرمت‌داشت برایشان بطعام واجب نگردد، و آن ترس در دل میداشت پنهان، اینست که الله گفت: «نکرهم و اوجس منهم خیفةً» یقال: نکر و انکر واستنکر بمعنی واحدٍ

«و اوجس منهم خیفةً» یعنی - خاف منهم خیفةً فاوجسها فی نفسه یعنی - اخفاها کقوله: «فاوجس فی نفسه خیفةً **موسی**» وقیل: الایجاس‌الادراك: ای - ادرك‌واجس بخوفٍ حدث‌فی‌نفسه، چون‌فریشتگان **ابراهیم** را دیدندکه بترسید گفتند: «لاتخف» مترس که ما فریشتگانیم. **ابراهیم** را ترس بیفزود که اگر فریشتگان‌اند نباید که عذاب را آمده‌اند بمن و بقوم من، که فریشتگان آنکه چون بزمین آمدندید (۱) عذاب‌را آمد ندید(۲) چنانکه الله گفت: «ماتنزّل الملائکة الا بالحق» ای - بالعذاب فریشتگان گفتند: «انّا ارسلنا الی قوم **لوط**» مترس که ما را با هلاك قوم **لوط** فرستاده‌اند، همانست که جائی دیگر گفت: «انا ارسلنا الی قوم مجرمین لنرسل علیهم حجارة من طین». و جاء فی‌الخبر ان **ابراهیم** (ع) قال لهم: الا تأکلون؟ قالوا: یا **ابراهیم** لانطعمه الابثمنٍ، قال **ابراهیم**: فانّ ثمنه ان تسمّوا الله علیه‌فی‌اوّله وتحمدوا الله فی آخره، فنظر **جبرئیل** الی **میکائیل** فقال: حق لهذا ان یتخذه ربه خلیلا.

«و امرأته» و هی **سارة بنت هاران‌بن ناحوربن شاروع‌بن‌ارغواءبن فالغ** و هی ابنة عم **ابراهیم** «قائمة» من وراءِ الستر تسمع کلام‌الرسلّ‌وکلام **ابراهیم** «فضحکت» لانها کانت قالت‌لابراهیم اضمم **لوطاً** ابن اخیك الیك‌فانی اعلم انه سینزل بهولاءِالقوم العذاب فضحکت سروراً لما اتی‌الامر علی ما توهمته.

سارة با **ابراهیم** گفته بود که برادر زادهٔ خود را **لوط** و اپناه خود گیر و ازمیان آن قوم بیرون آر که من می‌پندارم که ایشانرا عذاب رسد، پس چون آن فریشکان آمدند و خبر دادند که ما بعذاب قوم **لوط** آمده ایم **ساره** در پس پرده ایستاده بود و گوش فرا سخن ایشان داشته چون‌آن سخن بشنید بخندید بشادی، آنکه آنچه وی گفته بود فرا **ابراهیم** راست آمد و درست. و گفته‌اند: «قائمة» آنست که **ساره** بخدمت مهمانان ایستاده بود و **ابراهیم** باایشان نشسته ودرآن وقت زنان در حجاب نبودند و ایستادن ایشان بخدمت مهمانان عیب نمی داشتند کعادة **الاعراب** و نازلة البوادی والصحرا. پس چون فریشتگان طعام نمی خوردند وی بخندید بتعجب، که این شگفت کاری است که ما بنفس خویش خدمت مهمانان

---

۱ - و ۲ - آمدندی (ج)

کنیم و ایشان طعام نخورند و پیش از آن ندیده بودند که مهمانان طعام نخوردند، و گفته اند: آن ساعت که گوسالهٔ بریان کرده در پیش نهادند **جبرئیل** پرّ خویش بوی فرو آورد و دعا کرد تا الله تعالی آنرا زنده کرد و برخاست ودر رفتن ایستاد **ساره** آن کار شگفت داشت بخندید. واصح الاقوال آنست که آن تبسم و شادی وی ببشارت فرزند بود به پیرانه سر، وباین قول درآیت تقدیم و تأخیر است یعنی - فبشرناها باسحق، فضحکت تعجباً من ان یکون من شیخین کبیرین ولد. و یقال: الضحك خاصة للانسان اذا رأى العجیب البدیع حصل من مادة البدن هیئةالضحك و گفته‌اند: «ضحکت» ای - حاضت یعنی - رأت امارة ذلك بعد البشارة اوقبلها، وهذا قول **مجاهد** و **عکرمة** تقول **العرب**: ضحکت الارنب ای - حاضت.

«فبشّرناها به: **اسحق**» انما خصت بالبشارة جزاء علی خدمتها للضیف. وقیل: لان النّساءَ اعظم سروراً بالولد من الرجال، و قیل: لان **ساره** لم یکن لها ولدٌ وکان ل: **ابراهیم** ولد وهو **اسمعیل** (ع). و گفته‌اند: بشارت دادن فریشتگان **ساره** را آن بود که گفتند: ایّتها الضاحکة ستلدین غلاماً، و «من وراءِ **اسحق یعقوب**» ای - وبعد بشارة **اسحق** به: **یعقوب**. **شامی** و**حمزه** و**حفص** «**یعقوب**» بنصب خوانند بر تقدیر فبشرناها به: **اسحق** و **یعقوب** من وراءِ **اسحق** ای - من بعد **اسحق** وموضعه الجر الا انه لا ینصرف فیکون فی حال الجر مفتوحاً وقیل: انتصابه بفعل مضمر والتقدیر فبشرناها به: **اسحق** ووهبنالها **یعقوب**، باقی **یعقوب** برفع خوانند وهو مرفوع بالابتداءِ وخبره من وراء **اسحق** مقدم علیه فیکون المعنی: فبشرناها به: **اسحق** و **یعقوب** یحدث لها من وراءِ **اسحق**، قال: **ابن عباس** و **الشعبی** و جماعة من المفسرین واهل اللغة: الوراء ولد الولد تقول **العرب**: هذا ابنی من الوراءِ: ای - ابن ابنی. یقول بشرناها بانها تعیش الی ان تری ولد ولدها فکانت سن **ابراهیم** یومئذ مایة سنةٍ و **ساره** اصغر منه بسنةٍ.

«قالت یا ویلتی» نداء ندبة وهو ایذان بورود الامر الفظیع «أ ألد وانا عجوزٌ» همانست که جائی دیگر گفت: «فصکّت وجهها وقالت عجوز عقیم» دست بروی همیزد چنانکه عادت زنان باشد بوقت تعجب که چیزی شگفت ببینند یا شنوند، میگفت: من فرزند چون زایم ومن پیرزن، سال من به نود و نه رسیده و این که شوی منست سالش

بصد رسیده. وقیل: انّها ابنة تسعین سنةً وهو ابن مایة و عشرین سنة، «وهذا بعلی شیخاً» نصبٌ علی الحال ای - ما تذکرون من ولادتی علی کبر سنّ ابرهیم و ترکه غشیان النساء لشیٌ عجیب، استبعاد واستنکار وی ازجهت عرف وعادت بود نه ازجهت انکار قدرت حق جلّ جلاله.

آنگه فریشتگان گفتند: «اتعجبین من امرالله» ؟ استفهام است بمعنی تنبیه، وامرالله حکمه وقضاؤه «رحمةالله وبرکاته علیکم اهل البیت» این دعائی است که فریشتگان گفتند خاندان ابراهیم را، و این دعا در شریعت **مصطفی** صم بماند تا آخرالابد تا در تشهد نماز میگویند «کماصلّیت و بارکت علی **ابراهیم** و علی آل **ابراهیم**» وآن برکات نبوّت است درخاندان **ابراهیم** که هرچه پیغامبران بودند بعد از **ابراهیم** ازنسل **اسحق و اسمعیل** بودند. قیل: انّما وحدالرحمة لانّ الرحمة مصدر فصلحت للجمع البرکة لانّ المراد به‌بقاء کلّ خیر «انّه‌حمیدٌ مجید» ای - محمود علی کل نعمة، مجید ذومجد وثناء. و قیل: «مجید» ای - کریم جواد یکثر الخیر من قبله و المجد نیل الشرف، یقال: مجد فهو ماجد و مجد فهو مجید.

«فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع» ای - الفزع «وجاءته‌البشری» بالولد، البشری البشارة مصدر کالرّجعی «یجادلنا» ای - اخذیجادلنا فحذف للدّلالة علیه، و المعنی: یجادل رسلنا. این مجادله آن بود که چون فریشتگان گفتند: «انا مهلکوا اهل‌هذه القریة» **ابراهیم** گفت با فریشتگان: ارایتم ان کان فیها خمسون من‌المسلمین اتهلکونهم؟ قالوا: لا، قال: اربعون؟ قالوا لا، قال: عشرة؟ قالوا: لا، حتّی‌بلغ‌الواحد قالوا: لا، قال: «انّ فیها **لوطاً**» وهومؤمن، «قالوا نحن‌اعلم بمن‌فیها» الایة. «انّ **ابراهیم** لحلیم» ای - رزین عاقل وقور «اوّاه» یعنی - رحیم «منیب» ای - راجع الی الطّاعة «حلیم» در **قرآن**، **ابراهیم** راست وپسر اورا و **یحیی** را آنجا که گفت: «وسیّداً» یعنی - حلیماً و **مصطفی** صم **یوسف** را گفت: ان کان لحلیماً ذااناة.

پس فریشتگان گفتند: «یا **ابراهیم** اعرض عن‌هذا» الجدال ودع‌الخصومة فی امرهم «انّه قدجآء امر ربّك» باهلاکهم «وانّهم آتیهم عذاب غیر مردود» غیرمصروف عنهم بشفاعة ولا غیرها، یروی انّ **ابراهیم** لمّا جاءته الملائکة کان یعمل فی ارض له

فکلّما عمل دیرة من الدّیار غرز بالّة و صلّی. فقـالت الملائکة: حقیق علی اللّه ان یتّخذاللّه **ابراهیم** خلیلاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «والی **ثمود** اخاهم **صالحاً**» کردگـار قدیم جبّار نام‌دار عظیم خداوند حکیم، جلّ جلاله و عزّ کبریاؤه و عظم شأنه دربیان قصّهٔ **عاد** و **ثمود** اظهار جلال و تعزّز واستغنای ازلی میکند، سیاست جبّاری وعظمت قهاری خود بخلق مینماید، تابدانند که او بی‌نیازاست ازجهان وجهانیان، نه‌ملك وی بطاعت مطیعان، نه عزّت وی بتوحید موحدان، نه درجلال وی نقص آید از کفر کافران، درگاه عزّت را چه‌زیان، اگر همه‌عالم زنّار بربندند: در باغ جلال گو خلالی کم باش.

فرمان آمد کـه ای **هود** تو **عاد** را بخوان، ای **صالح** تو **ثمود** را بخوان، ای **ابراهیم** تو **نمرود** را بخوان، شما میخوانید و من آنکس را بار دهم کـه خود خواهم کارها بارادت و مشیّت ماست ازل و ابد مرکب قضا وقدر ما است.

پیر طریقت گفت: آدمی هرچند کوشید با حکم خدا برنامد، کوشش رهی باردّ ازلی برنامد، عبادت باداغ خدای برنامد، وایست ما بانوایست حقّ برنامد، جهد ما با مکر نهانی برنامد، مفلس گشتیم کس راور ما رحمت نامد، دنیا بسرآمد واندوه بسر نامد.

«هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه» ای قوم! اللّه شمارا بیافرید و ساکنان زمین کرد، تا بنظر عبرت در آن نگرید، وکردگار و آفریدگار آن بشناسید، ودرین دنیا کار آخرت بسازید، نه بدان آفرید تایکبارگی روی بدنیا آرید، وطاغی و یاغی‌شوید. آورده‌اند که جوانی زیبا دست ازدنیا بداشته بود یاران وی اورا گفتند: چرا ازدنیا نصیبی برنداری؟ گفت: اگر از شما کسی شنود که ما با عجوزی فرتوت وصلتی کرده‌ایم شما چه گوئید ناچار گوئید دریغا چنین جوانی‌که سربچنین عجوزی فرتوت فروآورد و جوانـی خود ضایع کرد، پس بدانید که این دنیا آن عجوز گنده پیراست و تا امروز هزاران هزار شوهر کشته هنوز عدّت یکی

تمام بسر نابرده، که با دیگری درپیوسته، ودر حجلهٔ جلوهٔ وی آمده، کسی که خرد دارد چگونه با وی عشق بازی کند، ودل در روی بندد؟ آن‌بیچاره بدبخت که باوی آرام دارد، و اورا به عروسی خود می‌پسندد، از آنست که عروس دین مرورا جلوه نکرده‌اند، و جمال وی هرگز ندیده.

اگر در قصر مشتاقان ترا یک‌روز بارستی

ترا با اندهان عشق این‌جادو چه کارستی؟

وگر رنگی زگلزار حدیث او ببینی تو

بچشم تو همه گلها که در باغ است خارستی.

«لقد جآءت رسلنا **ابراهیم** بالبشری» **ابراهیم** پیغامبری‌بزرگواربود شایستهٔ کرامت نبوّت و رسالت بود، سزای خلّت و محبّت‌بود، بتخاصیص قربت وتضاعیف نعمت مخصوص بود، صاحب فراستی صادق بود، با این‌همه چون فریشتگان آمدند ایشانرا نشناخت، ودرفراست بروبسته شد دومعنی را، یکی آنکه تا بداند که عالم الخفیّات بحقیقت خدا است، درهفت آسمان وهفت زمین نهان‌دان دوربین خود آن یگانهٔ یکتاست «لایعزب عنه مثقال ذرّة فی‌الارض ولافی‌السمآءِ». دیگر معنی آنست که وی جلّ‌جلاله چون حکمی کند، وقضائی راند بران کس‌که خواهد، مسالك فراست بربندد، تا حکم براند، و قهر خود بنماید، وخدائی خودآشکارا کند، و اورا رسد هرچه کند، و سزد هرچه‌خواهد، بحجّت خداوندی و کردگاری وآفریدگاری، «فله الحجّةالبالغة» «ولله‌المثل الاعلی» وگفته‌اند: رب‌العزة فریشتگانرا فرستاد کرامت **خلیل** را تا اورا بشارت دهند بدوام خلّت‌و کمال وصلت ازاول اورا بنواخت و **خلیل** خودخواند، گفت: «واتّخذالله **ابراهیم** خلیلاً» آنکه اورا بدوام خلّت بشارت‌داد، واز قطیعت ایمن کرد، گفت: «قالوا سلاماً» وایّ بشارة اتمّ من سلام‌الخلیل علی‌الخلیل. وانّ صباحاً یکون مفتتحاً بسلام‌الحبیب لصباح مبارك «فما لبث ان‌جآء بعجل‌حنیذ» **ابراهیم** اول پنداشت که مهمانان‌اند شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست وماحضر پیش‌نهاد، رب‌العزّة آن تعجل از وی بپسندید و از وی آزادی کرد، گفت: «مالبث ان جآء بعجل حنیذ» جائی دیگر گفت «جآء بعجل‌سمین» والمحبّة توجب

استکثار القلیل من الحبیب واستقلال مامنك المحبیب . **مصطفی** ص گفت : «الجهول السخیّ احبّ الی الله من العابد البخیل» **پیر طریقت جنید** گفته: بنای تصوّف بر شش خصلت نهادند، اوّل سخا، دیگر رضا، سیوم صبر، چهارم لبس صوف، پنجم سیاحت، ششم فقر . فالسخاء ل: **ابراهیم** والرضا ل: **اسمعیل** والصبر ل: **ایوب** ولبس الصوف ل: **موسی** و السیاحة ل: **عیسی** والفقر ل: **محمد**ص مردی بوداورا **نوح عیار** میگفتند **پیر خراسان** بود درعصر خویش بجوانمردی ومهمان‌داری معروف نفری از مسافران **عراق** بوی فروآمدند اشارت به‌خادم کرد که قدّم السّفرة، خادم رفت و دیرباز آمد ومسافران در انتظار مانده و دربعضی ازایشان انکاری پدیدآمد که این نه‌نشان فتوت‌است ونه‌عادت جوانمردان، پس‌ازان که انتظار دراز گشته‌بود سفرهٔ آورد **نوح** گفت: لم تانیّت فی تقدیم السفرة ؟ فقال: یا سیّدی کانت علیها نملة فلم‌ارفی الفتّوة ان اوذیها اوذبها ولافی الادب ان اقدّمها مع النّملة الی الاضیاف فلمّا صعدت النّملة منها الی الجدار، قدّمتها. فقالوا باجمعهم : احسنت، و قاموا وقبّلوا رأس **نوح** .

« فلمّا رای ایدیهم لاتصل الیه نکرهم » تمام احسان الضّیف تناول الید الی مایقدّم الیه من الطّعام والامتناع من اکل ماقدّم الیه معدود فی جملة الجفا والاکل فی الدّعوة واجب علی احد الوجهین «فلمّا ذهب عن **ابراهیم** الرّوع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم **لوط**» مراجعتی که **ابراهیم** میکرد درکار **لوط** وباز پیچیدن که میرفت لله وفی الله میرفت ازشوب ریا پاك، وازحظّ نفس دور، لاجرم آن جدال اورامسلّم داشتند، وازو درگذاشتند، ودر نواخت وکرامت بیفزودند، که بروی این ثنا گفتند : «انّ **ابراهیم** لحلیم اوّاه منیب» برخدای هیچ کس زبان نکند، وهرچه برای خدابود جز درشرف و کرامت نیفزاید، جوانمردی مهمان داری کردجمعی‌را که رسیده‌بودند، ودرآن ضیافت فرمود تاهزار چراغ بیفروختند، یکی مرورا گفت : که اسراف کردی که این همه چراغ بیفروختی، گفت : درخانه رو وهر آنچه نه از بهرحقّ ونه درطلب رضا برافروخته‌ام آنرا بکش که رواست ، مرد درخانه گرد آن چراغها برآمد تایکی فروکشد نتوانست ونه دستش بآن رسید .

هرآن شمعی که ایزد بر فروزد   گرانرا پُف کنی سبلت بسوزد

٧ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **ولمّا جاءت رسلنا لوطاً** » و چون فرستادگان ما **بلوط** آمدند [**جبرئیل** و یاران او] « **سیئی بهم** » اندوهگن شد بایشان « **و ضاق بهم ذرعاً** » وتنگ دل شد بایشان « **وقال** » و گفت : [**لوط** چون ایشانرا دید] « **هذا یوم عصیب** (٧٧) » این روزی است سخت برمن گران وصعب .

« **وجاءه قومه** » وقوم او باو آمدند [بقصد ایشان] « **یهرعون الیه** » می‌شتافتند باو « **ومن قبل کانوا یعملون السیّآت** » وپیش(١) از آن قوم بدیها میکردند « **قال یا قوم** » [لوط] گفت : ای قوم ، « **هؤلاء بناتی** » آنکه اینان دختران من اند ، « **هنّ اطهر لکم** » ایشان شما را حلال تر باشند « **فاتّقوا اللّه** » بترسید از خدای « **ولا تخزون فی ضیفی** » ومرا خجل مکنید در مهمانان من « **الیس منکم رجل رشید** (٧٨) » درمیان شما مردی نیست برراه راست .

« **قالوا** » [قوم] گفتند [**لوط** را] « **لقد علمت** » تودانسته‌ای « **مالنا فی بناتك من حق** » که مارا فرا دختران توراه نیست و در ایشان دست نیست « **و انّك لتعلم مانرید** (٧٩) » وتودانی که آن چیست که ما میخواهیم .

« **قال لو انّ لی بکم قوّة** » [**لوط**] گفت : کاشك مارا بشما قوّتی بودی(٢) « **او آوی الی رکن شدید** (٨٠) » یا کاشك من رکنی محکم وخاندانی روشناس داشتید که باآن گرائیدید .(٣)

« **قالوا یا لوط** » [فریشتگان] گفتند : ای **لوط** ، « **انّا رسل ربّك** » ما فرستادگان خداوند توایم « **لن یصلوا الیك** » بهیچ بد بتو نرسند آن قوم « **فاسر باهلك** » کسان خویش را بر « **بقطع من اللّیل** » پس پاسی از شب « **ولا یلتفت منکم احد** » ومباد که یکی ازشما باپس نگرد(٤) « **الّا امرأتك** » مگرزن‌تو که باز خواهد نگرست(٥) « **انّه مصیبها ما اصابهم** » که باو رسیدنی است آنچه بایشان

(١) وپیش فا آن قوم (الف) (٢) بودید (الف) (٣) خاندانی روشن داشتمی که باآن گرائیدمی (ج) (٤) باپس نگرا (الف . ج) (٥) نگرید (ج) .

خواهد رسید « **انّ موعدهم الصّبح** » هنگام عذاب دیدن ایشان هنگام بام است « **الیس الصبح بقریب(۸۱)** » هنگام بام نزدیك نیست ؟

« **فلمّا جاء امرنا** » چون فرمان ما آمد [بعذاب] « **جعلنا عالیها سافلها** » زبر آن شارستانها زبر آن کردیم « **وامطرنا علیها حجارة من سجّیل** » و فروبارانیدیم بایشان سنگهای سخت در دیدار گل و درتاشش سنگ و اندرون آتش آکنده « **منضود (۸۲)** » برهم نشانده وبرهم داشته پیاپی .

« **مسوّمة عند ربّك** » نشان بر کرده [هرسنگی آنکس را که ویرا آفریده بودند پیش از آن شب در آسمان] نزدیک خداوند تو « **وما هی من الظّالمین ببعید(۸۳)** » آن ومانندهٔ آن ازین ستمکاران [قوم تو] دور نیست .

« **والی مدین اخاهم شعیباً** » وفرستادیم ب : **مدین** کس ایشان **شعیب** ، « **قال یاقوم اعبدوا اللّه** » گفت : ای قوم خدایرا پرستید ، « **مالکم من اله غیره** » که نیست شمارا خدایی جزاو(۱) « **ولاتنقصوا المکیال والمیزان** » و مکاهید پیمانه و ترازو ، « **انّی اریکم بخیر** » من بشما نیکورایم بنیکویی فراشما می نگرم [وچشم عنایت فراشمامیدارم] ، « **وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط (۸۴)** » ومن برشمامی ترسم از عذاب روزی که آن روز عذاب گرد شما در آید .

« **ویاقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط** » ای قوم تمام برپیمائیدوبرسنجید براستی و داد « **ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم** » وهیچ چیز(۲) از چیزهای مردمان بمکاهید ، « **ولا تعثوا فی الارض مفسدین (۸۵)** » وبتباهی در زمین تباه کارمباشید

« **بقیّة اللّه خیر لکم** » آنچه ماند [دردست حلال جویان ورچه اندك بود] آن به است شمارا وبابر کت تر ، « **ان کنتم مؤمنین** » اگر گرویدگانید(۳) « **ومااناعلیکم بحفیظ(۸۶)** » ومن برشما کوشوان(٤) نیستم که من پیغام رسانم .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ولمّا جاءت رسلنا **لوطاً** » چون از نزدیك **ابراهیم** بیامدند روی نهادند بشارستان قوم **لوط** واز آنجا کـه **ابرهیم** بود تابشارستان **لوط** چهار

۱- جنزو (الف) ۲- هیچیز . (الف) (ج) ۳ ـ گرویدگان اید (الف) ٤ ـ نگهبان (ج)

فرسنگ بود، چون آنجا رسیدند در نیمهٔ روز **لوط** را دیدند درصحرا کشاورزی میکرد، **لوط** درایشان‌نگرست قومی‌را دید بصورت‌جوانان نیکورویان سیاه‌چشمان خوش بویان جامهای نیکو برتن ایشان و فراز آمده بصورت مهمانان، **لوط** چون ایشانرا بر آن صفت دید از آمدن ایشان و بسبب ایشان اندوهگن و دل تنگ گشت دانست که قوم وی قصد ایشان کنندواورا دفع باید کرد ورنج باید کشید اینست که ربّ‌العزّة گفت «سیئ بهم» ای ـ ساء مجیئهم واحزن بسببهم، یقال: سؤته فسئی، نظیره: سررته فسرّ. **مدنی** و **شامی** و **کسائی** و **رویس** «سیئ» باشمام ضم‌خوانند اشارةً الی‌الاصل فانّ اصله‌سوی بهم من‌السّوء، غیر انّ الواو اسکنت ونقلت کسرتها الی‌السّین تخفیفاً، «وضاق بهم ذرعاً» ای ـ ضاق‌بمکانهم صدره لمایعرف‌من‌قومه، یقال: ضاق بامره ذرعاً، اذا لم یجد من‌المکروه سبیلا. و نسب الی‌الذرع علی عادة**العرب** فی وصف‌القادر علی‌الشیئ المنبسط فیه بالتذرع والتبوع و طول‌الید والباع‌والذراع ثم یوضع ضیق‌الذرع مکان ضیق‌الصدر وهو نصب علی‌التمییز «وقال هذا یوم‌عصیب» ای ـ ثقیل و شدید فی‌الشر و کذلک‌العصبصب واصله من‌العصب و هوالشد.

گفته‌اند **لوط** چون فریشتگان دید بترسید، همچنانکه **ابراهیم** بترسیدپس گفت: شما که باشید، ایشان گفتند ما مهمانان‌ایم، **لوط** با فریشتگان فرا راه بود تا بخانه روند و ایشانرا مهمانی کند، و رب‌العزة با فریشتگان گفته که: لاتهلکوهم حتی یشهد علیهم **لوط** اربع شهادات، براه در چون می آمدند **لوط** ایشانرا گفت ما بلغکم امر هذه‌القریة، بشماچه رسید کار وخبر این شارستانها؟ گفتند: ومالمرهم؟ و کار و خبر ایشان چیست و درچه‌اند ایشان؟ **لوط** گفت: اشهد باللّٰه انها لشرّ قریة فی‌الارض عملا، چهار بار این سخن باز گفت تا چهار بار برایشان گواهی بداد ببدی و پلید کاری تا مستوجب عقوبت گشتند، پس همی رفتند تا درخانه شدند و کس‌خبر نداشت از حال ایشان مگر زن **لوط** آن عجوز بد که از خانه بدر شد و قوم **لوط** را گفت که جمعی رسیده‌اند نکو رویان و جوانان وهر گز از ایشان نیکو روی‌تر و زیباتر ندیده‌ام. اینست معنی آن که رب‌العزة گفت «فخانتا هما» خیانت وی‌این بود که مهمانان را بقوم می‌سپرد نه آنکه از وی فجور می آمد که در خبر است که: «ما

فجرت امرأة نبی قط » . قوم **لوط** چون آن خبر شنیدند بشتاب آمدندند، فذلك قوله تعالی : « و جائه قومه یهرعون الیه » ای ـ لطلب الفاحشة منهم . والاهراع، الاسراع مع رعدةٍ . وقیل: هو السوق العنیف وجاء علی لفظ المجهول ، کقولهم : عنیت بکذا . و قیل : کان یسوق بعضهم بعضاً و یحث بعضهم بعضا . « ومن قبل » یعنی ـ من قبل مجیٔ الملائکة « کانوا یعملون السیآت » کنایـة عن اتیان الذکران . و قیل : کانوا تأتون النساءَ فی ادبارهنّ ، والمعنی الفوا الفاحشة فجهروا بها ولم یستحیوا منها . و قیل : کانوا یتضارطون فی المجالس و یتنابزون بالالقاب و یتصافعون .

« قال یاقوم هؤلاءِ بناتی » یعنی ـ بنات صلبه وهما اثنتان **زعورا** و **ریسا**، تزویج دختران خود برایشان عرضه کرد ، یعنی ـ ان اسلمتم زوّجتکم « هنّ اطهر لکـم » ای ـ هن احلّ لکم ، میگوید : اگر مسلمان شوید ایشانرا بزنی بشما دهم که شمارا ایشان حلال‌تر باشند و تزویج ایشان پاك‌تر و بپرهیز کاری نزدیك‌تر ، و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت : « فاتّقوالله » و گفته‌اند : روا باشد ، که در آن عصر نکاح میان کافر ومسلمان روا بود چنانکه درعصر **رسول** خدا پیش از وحی ، که از دختران خویش یکی بزنی به **عتبة بن ابی لهب** داد ویکی به **ابوالعاص بن الربیع** و ایشان هردو کافر بودند همچنین رؤسای قوم **لوط** دختران ویرا پیش از آن حال بـه زنی میخواستند و **لوط** اجابت نمی کرد تا آن ساعت که کار بروی تنگ شد گفت : اسعفکم بما کنتم تطلبون . یعنی ـ آنچه تـا اکنون نمی کردم اکنون می کنم و دختران را بزنی بشما می‌دهم . **مجاهد** گفت : بنات امّة میخواهد نه بنات صلب ، و کل نبی ابو امّته ، و منه قراءة من قرأ : « النبی اولی بـالمؤمنین من انفسهم » هو ابوهم و ازواجه امهاتهم ، فان قیل : فای طهارةٍ فی نکاح الرجال حتی قال لبناته « هن اطهرلکم » ، قیل : هذا لیس بالف زیادةالفعل کقولهم : فلان غنی و فلان اغنی منه و انما هو الف التفضیل وهو سائغ فی کلام **العرب**، کقولنا : والله اکبر ، وما کابرالله احد حتی یکون هو اکبر منه ، و قد یقول الرجل لولده ، الاعز ولیس له ولد غیره . ومنه قول **النبی** (ص) فی جواب **ابی سفیان** (۱) ، قل یا **عمر** الله اعلی واجلّ ، لما قال : اعلُ هبلُ . ولم یکن هبل قطّ عالیاً .

۱ ـ سفین (ج)

« فاتّقوا اللّه ولا تخزون فی ضیفی » ای ـ لا تـذلّونی ولا تشوّرونی فیهم، من‌الخزایـة و هوالاستحیاء . و قیل : لا تفضحونی فیهم لانّهم اذا هجموا علی اضیافه بالمکروه لحقته‌الفضیحة . و قوله : « فی‌ضیفی » یعنی ـ فی‌اضیافی ، یقال: هذاضیفی و هؤلاء ضیفی ، « الیس منکم رجلٌ رشیدٌ » ای ـ صالحٌ سدیدٌ یأمر بالمعروف و ینهی عن‌المنکر ، استفهام بمعنی‌الانکار .

« قالوا لقد علمت یا **لوط** ما لنا فی بناتك من حقٍّ » حق اینجا بمعنی‌حاجت است ای ـ لا حاجة لنا فی بناتك . و قیل : معناه بناتك لسن لنا بازواج فیکون لنا فیهن حقٌّ ، « وانّك لتعلم ما نرید » یعنی ـ اتیان‌الذکور .

« قال لو انّ لی بکم قوّةً » این « لو » بمعنی لیت است ، ای ـ لیتنی کان لی فیکم عشیرة تحمینی‌و تنصرنی . و قیل : معناه لو قدرت علی دفعکم ببدنی‌وقوّتی او انضمّ وارجع الی عشیرةٍ منیعةٍ ینصروننی لدفعتکم ، فحذف‌الجواب لدلالة الکلام علیه ، قال **زیدبن ثابت**: لو کان لـ : **لوط** مثل‌رهط **شعیب** لجاهدبهم، وعن **ابن عباس** قال : ما بعث‌الله بعد هذه‌الکلمة من **لوط** ، نبیـاً الا فی عزّ و ثروةٍ و عشیرةٍ و منعة من قومه .

« او آوی الی رکنٍ شدیدٍ » قال**النبی** (ص) عند قرائة هذه‌الایة : رحم‌الله اخی **لوطاً** لقدکان یأوی الی رکنٍ شدیدٍ ، یعنی- الی‌الله عزوجلّ، ونصرَه . وگفته‌اند که : **لوط** این سخن باقوم خویش از پس دیوار ودر میگفت که در سرای بایشان دربسته بود ، وایشان آهنك آن کردند که بدیوار برآیند فریشتگان چون‌دیدند ، که **لوط** اندوهگن‌است بسبب ایشان ، ودر رنج ومشقت ،گفتند :« یا**لوط** انّارسل ربّك لن یصلوا الیك » بمکروهٍ لانّـا نحول بینهم وبین ذلك فهوّن علیك، یا **لوط** کارآسانتر ازآن است که تو می‌پنداری، ما رسولان خداوندتوایم، آمده‌ایم‌تا ایشانرا هلاك کنیم، در سرای باز نه تا در آیند ، وآنگه عجایب قهر وبطش حق بین بایشان، **لوط** چون سخن‌ایشان بشنید در سرای بازنهاد وایشان‌درآمدند، **جبرئیل** پرخویش برروی ایشان زد همه نابینا گشتند، هیچ کس را نمی‌دیدند وراه فرا درنمی‌بردند،‌همی گفتند : « النجا النجا » فانّ فی بیت **لوط** سحرةً سحرونا . آنگه **لوط** را تهدید

دادند که تو جادوان را بخانه آورده‌ای چون خویشتن، و آنگه می گوئی که مهمان‌اند، کما انت یا **لوط** حتی یصبح، تا بامداد که برما روشن شود بینی که با تو چه کنیم، ازینجا گفت **لوط**: متی موعد هلا کهم؟ قالوا: الصبح، فقال: ارید اسرع من ذلك لو اهلکتموهم الآن. فقالو: «الیس الصبح بقریبٍ»؟

آنگه **جبرئیل** گفت: «فاسر باهلك» قرأ **مکی و مدنی** «فاسر» موصوله الالف وقرأ الباقون فأسر مقطوعة الالف، والوصل والقطع لغتان، یقال: سریت واسریت اذا سرت لیلا، و نطق **القرآن** بهما. قال الله تعالی: «اسری بعبده لیلا»، و قال: «واللیل اذا یسرِ» قوله: «بقطعٍ من اللیل» القطع والقطیع هوی[1] من اللیل، فریشتگان گفتند: ای **لوط** اهل و مال و مواشی خویش بشب بیرون بر، یك نیمهٔ شب گذشته، شو بـ: **صاعورا**، دهی بود بچهار فرسنگی **سدوم** «ولا یلتفت منکم احد» ای ـ لا یتخلّف منکم احد، و قیل: لا ینظر الی ماورائه. و قیل: لا یلتفت الی ماله هناك، ای ـ لا یبال به «الّا امرأتك» قرأ **مکی و ابوعمرو** بالرفع، والباقون بالنصب، فمن رفع فعلی البدل من احدٍ علی ان یکون الاستثناء من الالتفات لامن الاسراءِ وتکون المرأة مخرجةً ملتفتةً ای ـ ناظرةً الی ورائها، فالاستثناء علی هذا لیس من الموجب فلذلك رفعت امرأتك، کما تقول: ماجائنی احد الا زید. ومن نصب فعلی انه مستثنی من قوله: «فاسرْ باهلك» فالاستثناء علی هذا من الموجب فلذلك صار نصبا، کما تقول: قام القوم الازیداً، والمعنی «فاسر باهلك الا امرأتك» فیکون **لوط** ماموراً بان لا یخرج امرأته لانّها کافرة، قیل: نهوا عن الالتفات فخالفت المرأة فالتفتت فجاء حجرٌ من السماءِ فقتلها.

«انه مصیبها ما اصابهم» یعنی ـ ان المرأة تهلك کما یهلك القوم «انّ موعدهم الصبّح» ای ـ موعد هلاکهم وقت الصبّح، فقال **لوط**: ارید اعجل من ذلك، فقالوا «الیس الصبح بقریبٍ» ای ـ الوقت الذی امرنا فیه باهلاکهم قریب وهو اول الفجر.

«فلمّا جاءَ امرنا» ای ـ قضاؤنـا فیهم بالهلاك و بلغ الکتاب اجله «جعلنا عالیها سافلها» میگوید: چون حکم وقضای ما کـه در ازل کردیم بایشان رسید، و

---

۱ ـ هوی: بضم یا بفتح ها، پاره‌یی ازشب (از المنجد)

هنگام هلاك ایشان آمد، **جبرئیل** را فرمودیم تا پر خویش زیر چهار شارستان ایشان فرو کرد: **سدوم** و **عامورا** و **داذوما** و **صبو آئیم** و هی المؤتفکات(۱)، و آنرا از قعر زمین بر آورد و بعنان آسمان بر دچنانکه اهل آسمان بانگ سگ و خروه(۲) می شنیدند، در گردانید وزیر آن زبر کرد. روی ان **النبی**(ص) قال لـ: **جبرئیل** ان الله تعالی سمّاك باسماء ففسرها لی، قال الله تعالی فی وصفك: «ذی قوة عند ذی العرش مکین» «مطاع ثم امین» فاخبرنی عن قوّتك. فقال: یا **محمد** رفعت قری قوم **لوط** من تخوم الارض علی جناحی فی الهواء حتّی سمعت ملائکة السماء اصواتهم و اصوات الدیکة ثم قلبتها ظهراً لبطن. قال: فاخبرنی عن قوله: «مطاع» قال ان رضوان خازن الجنان ومالکا خازن النیران متی کلّفتهما فتح ابواب الجنّة والنّار فتحاهما لی. قال: فاخبرنی عن قوله: «امین» قال: انّ الله عزوجل انزل من السماء مایة و اربعة کتب علی انبیائه لم یأتمن علیها غیری.

قوله: «وامطرنا علیها» یعنی- علی المدن. وقیل: علی شذّاذها ومسافریها، میگوید: سنگ باران کردیم بر مسافران قوم **لوط** ایشان که در وقت عذاب بغربت بودند آنجا که بودند سنگ بارید بر سر ایشان تا هلاك شدند. **مجاهد** گفت: مردی از ایشان درحرم **مکه** بود ببازرگانی، قال: فجاء حجر لیصیبه فی الحرم، فقامت الیه ملائکة الحرم، فقالوا: للحجر ارجع من حیث جئت فانّ الرجل فی حرم الله فخرج الحجر فوقف خارجاً من الحرم اربعین یوماً بین السماء والارض حتّی قضی الرجل تجارته، فلمّا خرج اصابه الحجر خارجاً من الحرم. وعن **مقاتل** عن **ابی نضرة** عن **ابی سعید** قال: من عمل ذلك من قوم **لوط** انما کانوا ثلاثین رجلاً ونیفاً لا یبلغون الاربعین فاهلکهم الله عزوجل جمیعاً، یؤید ذلك قول **النبی** (ص): لتأمرن ولتنهون عن المنکر اولیعمنّکم العقوبة. وعن **ابی بکر بن عیاش** قال: سألت **اباجعفر** اعذّب الله نساء قوم **لوط** بعمل رجالهم؟ فقال: الله تعالی اعدل من ذلك استغنی الرجال بالرجال والنّساء بالنّساء.

قوله: «وامطرنا علیها حجارةً» ای- جعلنا الحجارة بدل المطر حتی اهلکهم من آخرهم «من سجّیل». **ابن عباس** گفت: «سجّیل» پارسی معرّب است یعنی-

۱- مؤتفکات: شهرهایی که بر گردانده شدند برقوم لوط (ع)(منتهی الارب)

۲- لهجه ایست در خروس.

سنگ و گل، بدلیل قوله: «لنرسل علیهم حجارةً من طینٍ» سنگها بود دردیدار گل و در تا شش سنگ سخت، و گفته‌اند: «سجیل» سجّین است فابدلت نونه لاماً و سجّین جهنم است. یعنی - امطرنا علیها حجارة من جهنم. **ابن زید** گفت: السجّیل اسمٌ للسماءِالدنیا، **عکرمه** گفت: بحرٌ معلّق بین‌الارض والسماء منه انزلت‌الحجارة، وقیل: سجیلٌ فعیلٌ من‌اسجلته، اذا ارسلته فکانها مرسلة علیهم. وقیل: حجارة من مثل السّجل فی‌الارسال، والسجل‌الدلو. وقیل: من‌سجّیل کقولك:من‌سجلٍ ای- مما کتب لهم، والمعنی انهاحجارة ممّا کتب‌الله ان‌یعذّبهم‌بها «منضود» نضد بعضه علی‌بعضٍ حتی صارحجراً، یقال: نضدت‌اللبن اذا جعلت‌بعضه علی‌بعضٍ. وقیل: «منضود» ای‌مصفوفٍ فی تتابعٍ یتلو بعضه بعضاً کالمطر قطرة بعد قطرة «مسوّمةً» ای - معلمةً ببیاض و حمرةٍ. یقال: سوّمت‌الشیئی (۱) اذا اعلمته. وقیل: «مسومة» بعلامة یعلم بها انّها لیست من حجارة اهل‌الدنیـا و یعلم بسیماها انها مما عذّب‌الله عزوجل به. و قیل: مکتوبٌ علیها اسم من اهلك بها عند ربّك فی خزائنه وفی علمه. **وهب‌منبه** گفت: آتش و کبریت بود که برایشان بارانیدند. آنگه ربّ‌العزة کفار **مکه** را باین عذاب و این عقوبت بیم داد گفت: «و ما هی من‌الظالمین ببعید» ای - لیست هذه‌الحجارة والعذاب عن مکذّبیك ببعیدٍ، ان اصرّوا علی ذلك. و قیل: ماهی ممّن عمل، عمل قوم **لوط** ببعیدٍ. قال **انس‌بن مالك**: سأل **رسول‌الله** (ص) **جبرئیل** عن قوله: «وما هی من‌الظالمین ببعیدٍ» فقال یعنی - عن‌ظالمی امتك‌مامن ظالم منهم الا وهوبعرض حجرٍ یسقط من ساعهٍ الی ساعهٍ.

«والی **مدین**» یعنی - وارسلنا الی‌اهل **مدین** فحذف‌اهل واقیم **مدین** مقامه. **مدین** نام آن زمین است که **شعیب** آنجا مسکن داشت نزدیك **طور** است: و قیل: هی اسم للقبیلة. وقیل: اسم لقریة‌بناها ابن لـ: **ابراهیم** (ع)، اسمه **مدین** فسمّیت‌به و **شعیب** صهر **موسی** است، **شعیب‌بن یثرون‌بن بویب‌بن مدین بن ابرهیم**. «قال یاقوم اعبدواالله‌مالکم‌من‌آله غیره ولاتنقصواالمکیال» ای- المکیل‌بالمکیال‌والموزون بالمیزان، «انّی اریکم بخیر» ای - فی نعمة وخصب وسعة یعنی - فایّ حاجة بکم

۱- ای - اعلمته (ج).

الی التّطفیف مع ماانعم‌الله سبحانه علیکم من المال و رخص السّعر، «وانّی اخاف علیکم عذاب یوم محیط» یعنی - یوم یحیط عذابه بکم. قیل: هو غلاءالسّعر. وقیل: اراد به القیامة. روی **عکرمة** عن **ابن عباس** قال قال **رسول‌الله** (ص): «یا معشر التّجار انّکم قدو لیتم امراً اهلکت فیه الامم السّالفة المکیال والمیزان». و روی **طاوس** عن **ابن‌عباس** قال قال رسول‌الله(ص): مانقض قوم العهد الّا سلّط علیهم عدوّهم ولا طفّفوا الکیل الّامنعوا النّبات واخذوا بالسّنین. وقال (ص): «مانقص قوم المکیال والمیزان الّا سلّط‌الله علیهم الجوع.

«و یاقوم اوفواالمکیال والمیزان» انّ الوفاءتمام الحقّ والایفاء اتمامه. یقول: اجعلوها وافیة. «بالقسط» ای - بالعدل مصدر امیت فعله والفعل منه بالزّیادة. «ولا تبخسوا النّاس اشیاءهم» ای - حقوقهم ذکر باعمّ الالفاظ یخاطب به القایف(۱) والنّخاس(۲) والخرّاص وصاحب‌القبّان والمسّاح والذّراع والمحصی. میگوید: هیچ چیزازحقوق‌مردمان‌مکاهید «ولاتعثوا فی‌الارض مفسدین» العثی والعیث اشدّالفساد، یقال: عاث یعیث وعثی یعثی واحد.

«بقیةالله خیر لکم» ای - ماابقی‌الله لکم بعد ایفاء الکیل والوزن خیر لکم من‌التّطفیف لانّ‌الله تعالی یجعل فیه‌البرکة. وقیل: طاعةالله خیر لکم لانّ ثوابهایبقی ابداً. وقیل: رزق‌الله ورحمةالله، من‌قوله «وما عندالله خیر وابقی». قال **ابن زید**: الهلاک فی العذاب، والبقیّة فی‌الرّحمة، یعنی - اذا اطعتم فبقیتم خیر من ان عصیتم فهلکتم «ان کنتم مؤمنین» شرط الایمان لانّهم انّما یعرفون صحة مایقول اذا کانوا مؤمنین. «وما انا علیکم بحفیظ» ای - لم اومر بقتالکم و اکراهکم علی الایمان ماعلیّ الّاالبلاغ وقد بلغت، وقیل: «وما انا علیکم بحفیظ» یحفظ علیکم نعمکم فاحفظوها بترک المعصیة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و لمّا جاءت رسلنا **لوطاً** سیئی بهم وضاق بهم ذرعاً» الآیة.

---

۱ - القایف. الذی یعرف النسب بفراسته ونظره الی اعضاءالمولود. ج قافه. (المنجد)

۲ - نخاس در نسخه الف غلط است. النخاس: بیاع الرقیق، بیاع الدواب. دلالها. (المنجد).

اشارت است بکمال حزن **لوط** وغایت درد واندوه وی در راه دین ، هم تشریفاست اوراهم بشارت، تشریفاست از آن روی که عزّت **قرآن** اورا جلوه میکند ، وازاندوه وی عالمیان را بر آتش اندوه می‌نشاند ، وخلعت مثوبت روز دولت ایشانرا میدوزد ، وبشارت از آن است که هر کرا بر آمدن مراد درطالع وی بود، نخست تیر بی‌مرادی در کام وی نشانند ، وبردرد واندوهش‌اندوه فزایند ، آنگه‌چون یکبارگی دل‌خویش باندوه سپرد، واز راه مراد خود برخاست، محبّت حقّ اورا درپردهٔ عصمت خویش گیرد که : «انّ‌الله یحبّ کلّ قلب‌حزین» دوست دارد الله دلی که همه غم نادیدن وی‌خورد، همه بار دردنایافت وی کشد ، اندوهش بدان‌دهد تازوزی گوید ، که : «لاتحزن» ترس وبیم دردلش‌افکند، تادروقت نزع‌اورا گوید که : «لاتخف» آن ساعت که بندهٔ مؤمن را درخاك نهند، وآن خرپشتهٔ گور برسینهٔ عزیز او نصب کنند، دوستان متفکّرحال او ، خویشان متحیّر انتقال او ، دل وی پراز اندوه وبیم گشته ، میان نواخت وسیاست درمانده ، گوش برغیب نهاده ، تاخود چه خطاب آید وباوی چه کنند ، بنده درین سوز وحسرت بود ، کـه فضل آلهی دررسد ، لطف ایزدی درپیوندد ، خطاب آید ، بنعت اکرام وافضال ، عبدی ترکوك وعزّتی وجلالی لانشرنّ علیك رحمتی ، بندهٔ من دوستان مجازی ترا رها کردند غم مخور واندوه مدار کـه ما ترا واپناه رحمت خویش گرفتیم ، ودر روضهٔ رضوان جای‌تو ساختیم ، همانست که ربّ‌العزّة گفت : «لاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنّة » اینست بار درخت اندهان ، و غایت درد دوستان، نه از گزاف گفت آنچه **پیر طریقت** گفت : آلهی ! نصیب‌این بیچاره ازین کارهمه‌درداست، مبارك باد که مرا این‌درد سخت درخورداست ، بیچاره آنکس که ازین درد فرداست، حقّا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است .

هردرد که زین دلم قدم بر گیرد دردی دگرش بجای دربر گیرد
زان باهردرد صحبت ازسر گیرد کآتش‌چورسدبسوخته‌اندرگیرد.(١)

«قال لوانّ‌لی بکم قوّة اوآوی الی رکن شدید» قال **ابن عطاء** لوانّ‌لی بکم قوّة من نفسی لمنعتکم من معصیة ربّی ولو انّ المعرفة بیدی لاوصلتها الیکم ، آن مهجوران درگاه عزّت و زخم خوردگان عدل ازل گرد سرای **لوط** بر آمدند بقصد

١ ـ ظ : کآتش چو بسوخته رسد در گیرد .

آن عزیزان، بر مخالفت فرمان، و آن کار بر لوط دشخوار شد و رنج دل وی در حق آن مهمانان بغایت رسید، و بی آرام گشت از سر تحیّر گفت: «لو انّ لی بکم قوّة» با آن همه رنج که از ایشان دید شفقت از ایشان هم باز نگرفت و آرزوی توفیق و هدایت ایشان در دل خود راه داد، گفت: اگر کلید معرفت و هدایت بدست من بودی، بر دلهای شما در معرفت گشادمی، و شما را باین عصیان و خذلان فرونگذاشتمی لکن چه سود که این کار بدست من نیست، و هدایت بخواست من نیست، همانست که مصطفی (ص) را گفتند: «لیس علیك هدیهم ولکنّ الله یهدی من یشآء» یا محمد هدایت و غوایت خلق حقایق تعزّز ماست، و خصایص تفرّد ما، بر تو جز از دعوت نیست، و راه نمودن جز کار الٓهیّت ما نیست.

«فلما جآء امرنا جعلنا عالیها سافلها» سنّة الله فی عباده قلب الاحوال علیهم، و الانقلاب من سمات الحدوث، والّذی لا یزول ولا یحول فهو الّذی لم یزل و لا یزال بنعوت الصّمدیّة، گردش احوال و تیرگی روزگار نعت حدثان است، و سرانجام بندگان است، روزی ایشانرا نعمت، و روزی غمانست، یکی بی کام و بی نوا یکی شادان و نازان است، از آن که چنین و گه چنان است، که از خاك مختلط آفریده، و بآب تغیّر سرشته، و تا بدانی که یکتا و یگانه خداست که در صفت او تغیّر نه، و در نعت او تبدّل نه، و با او هیچ منازع و مشارك نه، آنرا که خواهد بفضل خود نوازد، و اورا به وی حاجت نه، و آنرا که خواهد بعدل خود راند، و از کس بیم نه، آنگه در آخر آیت گفت: «وماهی من الظالمین ببعید» این چنان است که گفتند:

و من یرنی فلایغترّ بعدی فانّ لکلّ معصیةٍ عقاباً

٨ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قالوا یا شعیب**» گفتند: ای شعیب «**اصلوتك تأمرك**» این نماز های فراوان تو [میفرمایدمار او] میفرماید ترا، «**ان نترك ما یعبد آباؤنا**» که ما را فرمایی تادست بداریم پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند، «**او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء**» یادرمالهای خویش آن کنیم که ما خواهیم، «**انّك لانت الحلیم**

الرشید (۸۷) » توئی تو آن زیرك راست آهنگ .

« **قال یاقوم** » [**شعیب**] گفت: ای قوم : « **ارایتم** » چه بینید وچه گوئید «**ان کنت علی بیّنة من ربّی** » اگر من بر چیزی راست و کاری درست روشن ام ازخداوند من « **و رزقنی منه رزقاً حسناً** » وخداوند من مرا ازخود روزی داد نیکو « **وما ارید ان اخالفکم** »ونمی خواهم که شوم مخالفت کنم(۱) ازشما ، «**الی ما انهیکم عنه** » [وبا پس شما آن کنم] که [پیش شما] شمارا می باززنم ازآن «**ان ارید الّاالاصلاح**» نمی خواهم مگر باصلاح آوردن و نیك کردن کار شما و کار خویش «**ما استطعت**» تاتوانم ، «**و ما توفیقی الّاباللّه**» ومرا توان راست داشتن وموافق کردن گفت و کرد وآهنگ نیست مگربخدای [وخواست ویاری او] «**علیه توکّلت**» پشت باو بازکردم وکار باو سپردم ، «**والیه انیب(۸۸)**» و با او گشتم و با او گرائیدم .

« **ویا قوم لایجرمنّکم شقاقی** » ای قوم شما را بر آن مداراد خلاف کردن با من وستیز جستن با من « **ان یصیبکم** » که بشما رسد « **مثل ما اصاب قوم نوح** » همچنان عذاب که بقوم **نوح** رسید [از آب] ، «**اوقوم هود**» یا بقوم **هود** رسید [ازباد] «**اوقوم صالح**» یا بقوم **صالح** رسید [ازبانگ] «**وماقوم لوط منکم ببعید(۸۹)** » و قوم **لوط** [و آنچه بدایشان رسید] از شما نه دور است .

«**واستغفروا ربّکم**» وآمرزش خواهید ازخداوند خویش ، «**ثمّ توبوا الیه**» وبا او گردید ، «**انّ ربّی رحیم ودود (۹۰)** خداوند من بخشاینده است دوست دار .

« **قالوا یا شعیب** » گفتند: ای **شعیب** « **مانفقه کثیراً ممّاتقول** » درنمی یابیم مافراوان ازین که تومیگویی [ازاخبارغیب] «**وانّا لنریك فینا ضعیفاً**» وترا درمیان خویش بیچاره می بینیم «**ولولا رهطك لرجمناك**» وگرنه خاندان تو بودی ماترابیرون کردیمی و براندیمی(۲) ، « **وما انت علینا بعزیز(۹۱)** » و تو برما گرامی نه ای و نه دریغ .

« **قال یاقوم** » گفت: ای قوم « **ارهطی اعزّ علیکم من اللّه** » خاندان من برشما گرامی تراند و بنزدیك شما دریغ تر ازاللّه « **واتّخذ تموه ورآءکم ظهریا** »

(۱) وجذ کنم (الف) . (۲) کردید و براندید (الف) .

و شما الله را پس پشت گرفته‌اید، «**انّ ربّی بما تعملون محیط**(۹۲)» خداوند من بکرد شما دانا است.

«**ویاقوم اعملوا علی مکانتکم انّی عامل**» ای قوم همچنان می‌باشید (۱) و همچنان می‌زئید و همه کارمی کنید و من همچنان می‌باشم و همچنان می‌زیم و همه کارمی کنم «**سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه**» آری بدانید و آگاه شوید(۲) که آن کیست که باو آید عذابی که اورا رسوا کند «**و من هو کاذب**» و بدانید که دروغزن کیست «**وارتقبوا انّی معکم رقیب** (۹۳)» چشم میدارید تا من باشما میدارم.

«**ولمّا جاء امرنا**» چون عذاب ما آمد بفرمان ما، «**نجّینا شعیباً والّذین آمنوا معه**» رهانیدیم **شعیب** را و ایشان را که گرویده بودند با او «**برحمة منّا**» ببخشایشی ازما «**واخذت الّذین ظلموا الصیحة**» وفرا گرفت آن ستمکارانرا بانك که فریشته زد برایشان «**فاصبحوا فی دیارهم جاثمین** (۹۴)» تا در سرایهای خویش مرده بیفتادند.

«**کان لم یغنوا فیها**» چنانکه گوئی هرگز نبودند، «**الابعداً لمدین**» دوری بادا و لعنت افزایا(۳) **مدین** را، «**کما بعدت ثمود** (۹۵)» چنانکه دوری دید و لعنت شنید **ثمود**.

«**ولقد ارسلنا موسی بایاتنا**» وفرستادیم **موسی** را بسخنان و نشانهای خویش «**وسلطان مبین** (۹۶)» و حجّت آشکارا.

«**الی فرعون وملائه**» بفرعون و کسان وی «**فاتّبعوا امر فرعون**» فرمان **فرعون** را پی بردند «**وماامرفرعون برشید** (۹۷)» و فرمان **فرعون** بر راه راست نبود.

«**یقدم قومه یوم القیمه**» در پیش قوم خویش می‌آید روز رستاخیز «**فاوردهم النّار**» تا ایشانرا بآتش رساند «**وبئس الورد المورود** (۹۸)» وبد رسیدن جای که بآن رسند.

«**واتّبعوا فی هذه لعنة ویوم القیمة**» برپی ایشان کردند لعنت درین جهان

---

۱ - می‌بید (الف). ۲ - شید (الف) ۳ - افزا (الف)

وروز رستاخیز ، «بئس الرفدالمرفود (۹۹)» بد چیز دادندآنکس را که لعنت دادند

«ذلك من انباء القری » آن ازخبرهای شهرهااست [که پوشیده بود بر عرب]

«نقصّه علیك» میگوئیم و میخوانیم آنرا برتو «منها قائم» هست از آن شهرها که برپای هست اینز(۱) « وحصید (۱۰۰) » و لختی از آن درووده و کنده و نیست کرده.

«وما ظلمناهم» و ستم نکردیم ماور(۲) ایشان « ولکن ظلموا انفسهم » لکن ایشان ستم کردند برخویشتن « فما اغنت عنهم » پس بکار نیامد وسود نداشت ایشانرا « آلهتهم التی یدعون من دون الله من شیء» آن خدایـان ایشان کـه میخواندند فرود ازالله بهیچ چیز،(۲) «لمّاجاءامر ربّك» آنگه که عذاب آمد بفرمان خداوند تو «وما زادوهم» ونفزود آن خدایان ایشان ایشانرا «غیر تتبیب (۱۰۱)» مگر زیان کاری نمودن.

«وكذلك اخذ ربك» و چنان است گرفتن خداوند تو « اذا اخذالقری » که شهر های دشمنان بعذاب فرا گرفت « وهی ظالمة » و ایشان برخود ستمکار والله نه بیداد گر،« انّ اخذه الیم شدید(۱۰۲) » گرفتن خداوندتو دردنمای است سخت

النوبة الثانية

قوله تعالی : «قالوا یا شعیب اصلوتك تأمرك» . ابن عباس گفت: شعیب نماز بسیار کردید(۳) از آن جهت این سخن گفتند یعنی این نمازهای فراوان تو میفرماید ترا که ما را ازپرستش بتان بازداری . حمزه و کسایی و حفص «اصلوتك» خوانند برلفظ واحد، یعنی- اقراءتك التی تقرأها فی صلوتك تامرك ، وقیل : دینك یامرك ان نترك ما یعبد آباؤنا من الاصنام، «اوان نفعل» این «او» بمعنی واو است، همچنانکه فلان گویند یرکب البغل اوالفرس یعنی مرة هذا و مرة ذاك «ان نفعل» عطف است بر «ما یعبد» نه عطف است بر «ان نترك» یعنی- اصلوتك تامرك ان نترك مایعبد آباؤنا وفعلنا فی اموالنا مانشاء . وآنچه ایشان در مال خویش میکردند بخس بود در کیل

۱ - دربعض نسخ ناخواناست وظاهرالهجه یی درکلمهٔ «هنوز» است ۲ - بر (ج) بهیچیز (الف-ج)
۳ - کردی (ج)

ووزن وتكسير الدّراهم والدّنانير ، يعنى - اذا تراضينا فيما بيننا بذلك فلم تمنعنا منه ، ميگويد : ما خود رضا داديم و پسنديديم آنچه ميكنيم از بخس و تكسير ، تو چرا ما را باز ميدارى . و در شواذّ خوانده‌اند « ماتشاء » به تاء ، و برين قرائت «ان نفعل» عطف بر « ان نترك » باشد و معنى آنست كه **سفيان ثورى** گفت : كان يأمرهم بالزّكوة فاجابوه بذلك. «انك لانت الحليم الرشيد» اين سخن بروجه استهزا گفتند و بوى ضدّ اين خواستند يعنى انك لانت السّفيه الغاوى. اين همچنان است كه خزنهٔ آتش **بوجهل** را گويند : «ذق انّك انت العزيز الكريم» وروا باشد كه اين سخن بتحقيق گفته باشند يعنى - انّك فينا حليمٌ رشيدٌ فليس يحمل بك شقّ عصا قومك ولامخالفة دينهم. همچنانكه قوم **صالح** گفتند : « ياصالح قد كنت فينامرجوّاً قبل هذا» والرّشيد يصلح للفاعل والمفعول، تقول: رشدرشداً ورشد فهورشيدٌ وارشده الله فهو رشيدٌ مرشد ومرشد فيهما جمعاً .

قال : « ياقوم ارايتم ان كنت على بيّنة من ربّى» اى - اخبرونى عماترون فيما اقول ان كنت على بيان من ربى و برهان فيما ادعو كم اليه . « ورزقنى منه » اى - من الله ، وقيل : من البيان . «رزقاً حسناً » حلالاً طيّباً من غيربخس و تطفيف وذلك انه كان كثيرالمال . وقيل : رزقاً حسناً ، علماً ومعرفة ونبوة . جواب شرط محذوف است و «ان كنت» اين كون حال است ميگويد: من كه بربيان وبصيرت تمامم و برحجّتى روشن و روزى فراخ فراوان ازمال و نعمت حلال و ازعلم و معرفت و نبوّت ورسالت وتوفيق طاعت ، افاعدل عنها واتّبع الضلال ؟ چه بينيد شما وچه گوئيد ازين بر گردم وبر پى ضلالت روم ؟

«وما اريد ان اخالفكم الى ماانهيكم عنه» يعنى - لاانهاكم عن شى ثمّ آتيه . ميگويد : من شما را از چيزى نهى نكنم كه پس خود كنم بخلاف آنچه ميگويم واين از نكوترين خطابهاست در **قرآن** وپندها كه علما را داده‌اند وآن سه آيت اند در **قرآن** يكى اينست ، ديگر « اتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسكم » سه ديگر «لم تقولون مالا تفعلون» برعلما واجب است نظر درين آيات كردن وحقّ آن بجاى آوردن وكار بند آن بودن ، خود درآن پند پذيرفتن ، و آنكه ديگران را در آن

پنددادن ، وباین معنی گفته‌اند :

لا تنهَ عَن خُلقٍ وَ تَاتی مِثلهُ عارٌ علیكَ اِذا فَعلتَ عَظیمُ .

وقال آخر :

و غیر تقیٍ یامُرُ النّاسَ بالتّقی طبیبٌ یداوی و الطّبیب مریضُ .

وگفته اند : **یحیی معاذ** هر گه که برسر بر نشستی تا خلق راپند دهد، نخست این بیت گفتید :(۱)

مواعظ الواعظ لن تُقبلا حتّی یعیها قلبهُ اوّلا
یا قوم ما اقبح من واعظٍ خالف ماقد قاله فی الملاَ
اظهر للنّاس من احسانه و بارز الرّحمن لمّا خلا .

«ان ارید الا الاصلاح» ای- ما ارید فیما آمرکم به وانهاکم عنه الّا الاصلاح فیما بینی و بینکم بان تعبدوا الله وحده وتفعلوا ما یفعل من یخاف الله. میگوید : من بآنچه میفرمایم شما را جز صلاح کار شما نمی خواهم که صلاح کار شما در آنست که خدایرا پرستید ، واورا طاعت دار باشید ، و کارنیکان وپرهیز کاران کنید، آنگه گفت . « ما استطعت » یعنی ـ این پند که دادم ، وصلاح شما که خواستم ، بقدرطاقت خویش کردم ، و طاقت و وسع من بیش از ابلاغ و انذار نیست . امّا شما را برطاعت داشتن در قدرت من نیست ، که آن جز بتوفیق الله نیست « وما توفیقی الّابالله » یعنی وما توفیقی لدعائکم الی الاسلام وترك التّطفیف «الّابالله علیه توکلت » ای ـ فوّضت امری الیه و استعنت به و وثقت به « والیه اُنیب » ارجع فی السراءِ و الضّراءِ والیه ارجع فی المعاد .

« ویا قوم لایجرمنّکم » ای ـ لایکسبنّکم ولا یحملنّکم کقول الشاعر :

ولقد طعنتُ **اباعیینة** طعنة جرمت **فزارة** بعدهاان تغضبا .

وهو متعدٍّ الی مفعولین احدهما الکاف و المیم و الثانی «ان یصیبکم» والشّقاق المخالفة والمعاداة وان یکون فی شقٍّ غیرشقّه . ومعنی الآیه : لایحملنّکم معاداتکم ایّای« ان یصیبکم » عذاب العاجلة «مثل ما اصاب قوم **نوح** من الغرق « اوقوم **هودٍ** »

۱ - گفتی (ج)

من الریح العقیم ، «اوقوم صالحٍ » من الرجفة والصّیحة ، «وما قوم لوطٍ منکم ببعیدٍ» این از بهر آن گفت که ایشان قریب العهد بودند باهلاك قوم **لوط** که **شعیب** را بر اثر **لوط** فرستادند . میگوید : نه دیراست تا ایشانرا هلاك کردند، چرا بهلاك ایشان پند نپذیرید ، وعبرت نگیرید ، وگفته اند : دیار ووطن قوم لوط نزدیك بودبایشان میگوید : چرا در آن دیار و وطن ننگرید ، وعبرت نگیرید ، که رب العزّة آنرا چنان زیرو زبر کرده ، ودمار بر آورده ؟

« واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه » معنی استغفار و موضع این« ثمّ » از پیش رفت ، « انّ ربی رحیم ودود » رحیم بالمؤمنین ودود متحبب الی عباده وبالاحسان علیهم . میگوید : خداوند من مهربانست . وبخشاینده برمؤمنان ، سخت دوست دار ایشان . ومهراو کننده(۱) میان‌خود و بندگان ، بنیکو کاری کردن باایشان .«ودود» بناء مبالغة است فعول بمعنی فاعل ، وروا باشد که فعول بمعنی مفعول بود ، وبهردو معنی صفت خداست ، واورا سزاست ، فانّه تعالی یودّالمؤمنین و یودّونه ، کما قال جلّ وعزّ : « یحبّهم ویحبّونه » وقال : « والذین آمنوا اشد حباً لله » . و قال : « سیجعل لهم‌الرحمن ودّاً » .

« قالوا یا شعیب مانفقه کثیراً مما تقول » ای ـ مانفهم الاالیسیر مما تقول من التوحید والبعث والنشور ووفاءالکیل والمیزان. «وانّانریك فیناضعیفاً» ای-ضعیف البدن . و قیل : قلیل البصر بمصالح الدنیا و عمارتها و الانتفاع بها . وقیل : ضعیفاً ، ای ـ ضریراً ، یعنی ـ ضعیف البصر . وفی لغة **حمیر** : یسمی الضریر ضعیفاً ، و کان **شعیب** (ع) ضریراً ویسمّی‌الاعمی ضریراً لانه ضرّ بذهاب بصره ، ویسمّی‌ایضاً مکفوفاً لانه کف عن التصرف بذهاب بصره . گفته اند : **شعیب** (ع) ضریر بود ، از بس که بگریسته بود از بیم خدا ضریر گشت ، و اورا خطیب پیغامبران میگفتند ، شیرین سخن بود وخوش نطق وپاك عبارت، وعشیره وقبیلهٔ وی فراوان بودند ازینجابود که قوم وی گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » میگویند ،رهط وی چهار هزار بارهزار بودند همه بر ملّت ایشان نه بر ملّت **شعیب** ، ازین جهت بایشان میل داشتند واکرام

---

۱ ـ افکننده (ج)

ایشانرا میگفتند ؛ « لولا رهطك لرجمناك » ای ـ اولا عشیرتك و اقرباؤك لقتلناك بالرجم و هو من شرالقتلات . وقیل : رجمناك ـ سببناك و شتمناك ، « وما انت علینا بعزیز » لست عندنا من اهل‌الکرامة و التوقیر . و قیل : وما انت علینا بذی غلبةٍ و ملك ، و کانوا یسمون‌الملك عزیز .

قال یاقوم ارهطی اعزّ علیکم من‌الله » الرهط والعصبة والنفر لایقع الا علی الرجال ، چون ایشان گفتند : « لولا رهطك لرجمناك » **شعیب** بر ایشان انکار نمود گفت : تترکون قتلی لرهطی والله عزّ و جلّ اولی بان تتّبع امره اعشیرتی اعظم فی قلوبکم من‌الله والله خالقکم ورازقکم ؟ مرا در عشیرت من آزرم میدارید ، وایشانرا در دل خویش بزرگ میدانید ، و در خداوند بزرگوار ، و کردگار ذوالجلال که آفریدگار ، و روزی گمار ، شماست می آزرم نمی‌دارید ؟ سزاتر و نیکوتر آن بود که مرا در الله نگه دارید واز بهر وی آزرم دارید نه از بهر عشیرت .

« واتّخذ تموه وراء کم ظهریا » این در نسق استفهام است ، یعنی ـ که شما الله را پس پشت گرفته اید ، و فرمان وی بگذاشته اید . الظهری ، من ولّیت علیك ظهرك ، یقال : فلان جعل فلاناً ظهریّاً والقی حاجته وراء ظهره وجعل حاجته منه بظهر ، قال‌الله عزّ و جلّ « فنبذوه وراء ظهورهم » و امّا قوله : « و کان الکافر علی ربّه ظهیراً » یعنی ـ عوناً لاعدائه‌علیه ، ویقال : مولیاًعلیه ظهره « ان ربّی بماتعملون محیط » عالم به مجازٍ علیه .

« ویاقوم اعملوا علی مکانتکم » قرأ **ابوبکر** مکاناتکم بالجمع ، والمکانةالمنزلة . وقیل : مصدر ، مکن‌مکانة اذا تمکن من‌الشی « ویا قوم اعملوا » این آیت‌ونظایراین درقرآن‌تهدیداندواظهار غناازخلق . والمعنی : اعملوا علی‌ماانتم علیه « انّی عامل » علی ماانا‌علیه‌من‌طاعةالله وسترون منزلتکم‌بمنزلتی « سوف‌تعلمون » ایّنا الجانی علی نفسه والمخطی فی‌فعله « من یأتیه عذاب یخزیه » یذلّه و یفضحه « ومن هو کاذب » قیل : « من » فی محلّ‌النّصب . ای ـ سوف تعلمون من‌هو کاذب . وقیل : ویخزی من‌هو کاذب . وقیل : محلّه رفع تقدیره ، ومن‌هو کاذب فیعلم کذبه ویذوق وبال امره « وارتقبوا » ای ـ انتظروا ماوعدتکم من العذاب « انّی معکم‌رقیب » ای ـ منتظر لکم العذاب‌فی‌الدّنیا

وقیل: انّی مرتقب الرّحمة من الله.

«ولمّا جآء امرنا» ای ـ قضاؤنا فی قوم **شعیب** بالعذاب «نجّینا **شعیباً** والّذین آمنوا معه برحمة منّا واخذت الّذین ظلموا الصّیحة» قیل: الصّیحة الصّیاح، صاح بهم **جبرئیل** فماتوا. وقیل: الصّیحة هاهنا العذاب وانّما اهلکوا بالحرّ وهم اهل «یوم الظّلّة» وقیل: بعث الله **شعیباً** الی **مدین** والی **اصحاب الایکة** فاهلك اصحاب **مدین** بالصّیحة کما فی الآیة، واصحاب **الایکة** بالحرّ و یقوّیه مابعده «الابعداً لـ: **مدین** کما بعدت **ثمود**» و **ثمود** اهلکوا بالصّیحة «فاصبحوا فی دیارهم جاثمین» میّتین صرعی هلکی، «کان لم یغنوا فیها» ای ـ کأن لم یکونوا فیها، ای ـ فی دیارهم. وقیل: فی الدّنیا، ای ـ کان لم یعیشوا فی الدّنیا ولم یکونوا من عمّارها. وقیل: کأن لم ینزلوها، یقال: غنینا بالمکان، اذا نزلنا به «الا بعداً لـ: «**مدین**» ای ـ انّهم قد بعدوا من رحمة الله عزّوجلّ. وهومنصوب علی المصدر، ای ـ ابعدهم الله فبعدوا بعداً. بعد بالضّمّ ضدّقرب، وبعد بالکسر هلك.

«ولقدارسلنا **موسی** بآیاتنا» وهی **التوریة** وماانزل فیهامن الاحکام «وسلطان مبین» حجّة واضحة نیّرة وهی العصآء والجراد والقمّل والضّفادع و غیرها. والسّلطان من السّلیط. والسّلیط: مایستضاءُ به، و من هذا قیل للزّیت سلیط. والمبین الواضح والموضح ایضاً لانّ، ابان، یجئی لازماً و متعدّیاً. وقیل: السّلطان، الّذی خصّه الله به استیلاؤه علی قلب من رآه، کما قال: «والقیت علیك محبّة منّی» لم یره احد الّا احبّه ثمّ لم یأخذه فی الله ضعف ولافشل، لطم وجه **فرعون** وهو رضیع کما فی القصّة ولطم وجه **ملك الموت** کما فی الخبر «واخذ برأس اخیه یجرّه الیه» و قتل **القبطی** واقدم بالجسارة علی سؤال الرّؤیة ففی جمیع هذا تجاوز الله عنه لما اعطاه من السّلطان والقوّة «الی **فرعون** وملائه فاتّبعوا» ای ـ الملأُ اتّبعوا «امر **فرعون** ومامر **فرعون** برشید» هذا جواب لـ: **فرعون** فی قوله: «وما اهدیکم الّا سبیل الرّشاد» و قیل: ما امره ذاصلاح و قیل الرّشید هیهنا بمعنی المرشد «یقدم قومه یوم القیمة» یعنی یتقدّمهم فیقودهم الی النّار، یقال: قدمه یقدمه قدماً اذا تقدّمه «فاوردهم النّار» ذکره بلفظ الماضی یحتمل وجهین: احدهما: فاوردهم فی الدّنیا النّار، ای ـ موجبها وهوالکفر

والثانی : انّ الفاظ القیمة اکثرها جآء بلفظ الماضی تحقیقاً فیکون المعنی یقودهم الی ان یوردهم فیدخل قبلهم وهم خلفه «وبئس الورد المورود» ای ـ بئس المدخل المدخول فیه النّار وهو ذمّ للنّار . وقیل : للواردین واصله من الورد وهو اتیان المآءِ. وقیل : الورد، الدّخول.

« واتّبعوا فی هذه » ای ـ فی هذه الدّنیا «لعنةً» نزّه الجبّار عزّوجلّ نفسه عن النّدم فی هذه الآیة . درین آیت اظهار جلال و عزّت خود میکند و پاکی و تقدّس خود ازندم و پس آورد بخلق می نماید یعنی پاکست و منزّه خداوند ذوالجلال ، و کردگار بر کمال ، از آنچه برکرد وی پشیمانی رود ، یا فعل وی بروی تاوان آید ، یا ازپس آورد اورا بیم بود . «واُتبعوا فی هذه لعنةً» میگوید : درین جهان لعنت برپی ایشان داشتند ، کس را نبینی که ایشانرا یاد کند ، که نه لعنت برایشان کند ، هم مؤمنان برایشان لعنت میکنند درزمین ، وهم فریشتگان درآسمان ، «ویوم القیمة» و همچنین فردا در قیامت فریشتگان برایشان لعنت کنند « بئس الرّفد المرفود » ای ـ بئس العطاء المعطی اللّعنة بعداللّعنة وکلّ شیٔ جعلته عوناً لشیٔ واسندت به شیئاً فقد رفدته به ، یقال : عمدت الحائط واسندته ورفدته بمعنی واحد . معنی آنست که : فردا درقیامت که مؤمنانرا بهشت عطا دهند عطای کافران لعنت بود پس لعنت، و بد عطائی است ایشانرا لعنت «ذلك من انباء القری» این همچنان است که در عقب خبر **نوح** گفت : «تلك من انبآء الغیب» ، «ذلك» ای ـ هذا الّذی اخبرت من اخبار القری والامم « نقصّه علیك » نبیّنه لك و نتلوه علیك ، فحذّر قومك من مثل عذاب الامم الخالیه. میگوید : اینست خبر شهرها و امّتها و سر گذشت ایشان ، وعذاب و هلاك که فرو گشادند بر ایشان ، یعنی که قوم خود را و **عرب** را بترسان ، و بیم نمای ایشانرا از مثل آن عذاب ، آنکه گفت : «منها قائم» از آن شهر ها هست که اینز بر پای است(۱) و خراب نگشته چون **قسطنطنیه** و **هرمین مصر** و**کنیسهٔ رها** « وحصید » و هست از آن که خراب شده و نیست گشته چون **خورنق** و **سدیر** و **غمدان** و **سیلحجین** و **بارق**(۲) و **مارب** و **عماد عاد** وامثال آن . و گفته‌اند : «قائم»

۱ ـ که آن بر پای است (ج) . ۲ ـ سیلحین (ج) بازق (الف)

دیار قوم **هود** است و قوم **صالح** که آثار و اطلال آن پیدا است و «حصید» دیار قوم **نوح** وقوم **لوط** که آنرا هیچ اثر وطلل نیست.

«وماظلمناهم» بالعذاب «ولکن ظلموا انفسهم» بالکفر والمعصیة. انّی یجوز الظّلم فی وصفه و تصرّفه فی ملکه بحق آلهیّته و المتصرّف فی مطلق ملکه متحکّم بحسب ارادته و مشیّته واذالم یتوجّه لخلق علیه حق فکیف یجوز الظّلم فی صفته، «فما اغنت عنهم» ای ـ ما نفعتهم ولا دفعت عنهم «آلهتهم الّتی یدعون من دون الله من شیء» ای ـ شیئاً من العذاب «لمّاجآء امر ربك» ای ـ قضاؤه بعذابهم فنزل بهم عقابه «ومازادوهم» ای ـ مازادتهم عبادتها «غیر تتبیب» ای ـ غیر تخسیر وهلاك، التّباب الخسار، یقول تعالی: «وما کید **فرعون** الاّ فی تباب» ومنه قوله: «تبّت یدا **ابی لهب** ای ـ خسرت.

«و کذلك اخذ ربّك» ای ـ هکذا یعذّب کفّار **مکة** کما عذب الامم الخالیة، ای ـ مثل هذاالاخذ الّذی اخذ اولئك یأخذ القری یعنی ـ اهل القری اذا کفروا، والمراد بالاخذ العقوبه: «انّ اخذه الیم» ای ـ مؤلم «شدیدٌ» یعسر زواله، کقوله: «انّ بطش ربّك لشدیدٌ»، روی **ابوموسی** قال قال **رسول الله**ص: ان الله یمهل الظّالم و روی یملی الظالم، فاذا اخذه لم یفلته. ثم قرأ «و کذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة انّ اخذه الیم شدید».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «قالوا یاشعیب اصلوتك تامرك» الآیة. **شعیب** ص متعبّد بود، براداء طاعات وتحصیل عبادات پیوسته حریص وبر آن مواظب بود، ساعت شب بنماز مستغرق داشتید (۱) و هنگـام روز بلفظ شیرین و بیان پر آفرین پیغام حق با قوم خویش گزاردید(۲) وازین سخنان که ربّ العزّة ازوی حکایت میکند کمال کفایت ووفور عقل و نور بصیرت وحصول سکینه دردل وی پیداست، وذلك قوله: «ان کنت علی بیّنة من ربّی» این بیّنت کـه نوریست که دردل تابد، تا خاطر ازحرمت پر کند، و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند، نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند

۱ ـ داشتی (ج) ۲ ـ گزاردی

نه‌پیش امید دیوار ، از اینجا آغاز کند علم ربّانیان ، ویقین عارفان ، و ناز دوستان . «ورزقنی منه رزقاً حسناً» بازنمود وبیان کرد که آنچه‌یافتم ودیدم ، نه‌ازخودیافتم ، ونه‌بمردی وقوّت‌خودبآن‌رسیدم، بلکه‌آن‌رزق‌الهی‌است، موهبت‌ربّانی ولطف‌ایزدی، همانست که مصطفی‌ص گفت : « انا سیّد ولد **آدم** ولافخر » کرامتی عظیم ، ونواختی کریم ، ازخدای کریم ، وبدان فخرمی نیارم ، که نه‌مکتسب منست ، ونه بجلادت و قوّت من ، تا بآن فخر توانم کرد ، موهبت الٓهی است ، و عطاء ربّانی ، بفضل خود کاری ساخته وپرداخته ، وبی‌ماراست کرده . و گفته‌اند : رزق حسن، دوام‌نعمت است بی‌مؤنت ، و کمال صفاوت بی‌وسیلت ، دوام نعمت غذای نفس است مرکب خدمت را، و کمال صفاوت غذای روح است مرکز مشاهدت را ، و ازرزق حسن است که کردار مخالف گفتار نبود، چنانکه **شعیب** گفت :«وما اریدان اخالفکم الی ما انهاکم عنه». **بوعثمان** گفت : واعظ نیست‌او که بزبان خلق‌را پنددهد ، وآنچه گوید خود نکند، حکیم نیست او که برزبان حکمت راند ، واعمال و سیرت وی بروفق حکمت نبود، ودراخبار بیارند که‌الله تعالی به‌**عیسی** وحی‌فرستاد که: یا **عیسی** عظ نفسك فان‌اتّعظت فعظ النّاس ، والا فاستحی منّی . و یقال : من لم‌یکن له‌حکم علی نفسه فی‌المنع عن الهوی ، لم یمض له حکم علی غیره فیمایرشده الیه من‌الهدی . وفی‌الخبر: «من‌ازداد علماً ولا یزددهدی، لم یزدد من‌الله الابعداً» هر که ویرا علم افزاید، وآنکه راه‌هدی برونگشاید ، ازحقّ اورا جدز(۱) دوری نیفزاید. اما میدان بیقین که کلید گنج هدی توفیق است ، کوشش بطاعات ، و یافت درجات بتوفیق است ، طوبی آنکس که توفیق اورا رفیق است ، بنده بجهد خود کجا رسد اگر توفیق نبود ، نجات خود کی تواند، بی‌مرکب توفیق‌راه بحقّ چون برد . ربّ‌العزّه حکایت میکند ازقول **شعیب** که گفت : «وما توفیقی الاّبالله علیه توکلت والیه‌انیب» توفیق چو گانست، و بنده گوی وانابت میدان ، ذکربرزبان ، وآوای برّ در گوش و ثمرهٔ وعددردل وتازگی منّت در جان .

پیر طریقت گفت : تا جان درتن است ، و نفس را برلب گذراست ، وهشیاری حاصل است ، از عبودیت چاره نیست . راست است که طاعت بتوفیق است ، امّا جهد

۱ - جزدوری (ج)

بگذاشتن روی نیست ، راست است که معصیت بخذلان است ، امّا جذز(١) فرو گذاشتن شرط نیست، اندیشیدن که رهی توانستی که گناه نکردید،(٢) سر همه گناه است، واین سخن گناه کار(٣) را عذر پنداشتن هم از گناه است ، الٓهی ! عزّت ترا گردن نهادیم ، وحکم ترا جان فدا کردیم ، ما را میگوئی که مکن و درمی افکنی ، و میگوئی که کن و فانمیگذاری، مارا جای خصومت وترا جای عزّت ، پس مارا چه ماند مگر گردن نهادن بطاعت .

«واستغفروا ربکم ثمّ توبوا الیه» میگوید: آمرزش خواهید از خداوند خویش که وی آمرزگار است ، ورهی نواز نه بسزای رهی بل بسزای خویش هرچند که رهی را جرم بسیار است ، آخر فضل مولی پیش الطاف ربوبیّت است ، که کرم خود برصفت عبودیّت عرضه میکند ، که هرچه ازرهی تقصیر است ، بی‌نیازی من برابر آنست ، وهرچه ازو ناپسندیده است ، مهربانی من برسر آنست ، وهرچه رهی را امید است ، فضل من برتر از آنست . « انّ ربّی رحیم ودود » الودود الّذی یتحبّب الی عباده بالاحسان الیهم . ودود اوست که بمهربانی نواخت خود بربنده نهد ، ونعمت بروی پیاپی ریزد ، تابنده اورا دوست شود. ازینجا بود که با **داود** (ع) گفت که :« یاداود حبّب الیّ عبادی» راه ما بربندگان ما روشن‌دار ، ودوستی ما در دل ایشان افکن ، و نعمت ما بایاد ایشان ده ، و سخنان ما در دل ایشان شیرین کن ، و بگوی من آن خداوندم که باجودم بخل نه ، وباعلمم جهل نه ، وباصبرم عجز نه ، وباغضبم ضجر نه، در صفتم تغیّر نه ، ودر گفتم تبدّل نه ، «مایبدّل القول لدیّ وما انا بظلاّم للعبید» پس اگر بنده تقصیر کند ، وحقّ این کرامت بنشناسد ، وشکر نعمت بنگزارد او را عتاب کند وگوید : یابن **آدم** ماانصفتنی اتحبّب الیك بالنّعم ، وتتمّقت الیّ بالمعاصی، خیری علیك نازل و شرّك الیّ صاعد ، رواه **علی بن ابی طالب** (ع) عن **النبی** (ص) عن الله عزّ وجلّ : یابن آدم ... وذکر الحدیث .

٩ - النوبة الاولی

قوله تعالی - : «**انّ فی ذلك لآیة**» درین [حدیث] نشانی است ، «**لمن خاف**

١ - حذر(ج) ٢ - نکردی (ج) ٣ - گنه کار (ج)

عذاب الآخرة» اورا کـه از عذاب آن جهانی ترسان است ، **«ذلك یوم مجموع له الناس»** آن روز روزی است که آنرا مردمان فراهم خواهندآورد ، **«وذلك یوم مشهود(۱۰۳)»** وآن روز روزی است که داور وداده ودادخواه حاضر .

«وما نؤخره» باپس نمیداریم آن روزرا ، **«الّا لاجل معدود(۱۰٤)»** مگر هنگامی شمرده را .

«یوم یأت» آن روز آید ، **«لاتکلّم نفس الّا باذنه»** سخن نگوید هیچ کس مگر بدستوری الله ، **«فمنهم شقیّ وسعید(۱۰۵)»** از ایشان بود بدبخت و از ایشان بود نیکبخت(۱)

«فامّا الّذین شقوا» امّا ایشان کـه بدبخت آیند ، **«ففی النّار»** ایشان در آتش اند . **«لهم فیها زفیر وشهیق(۱۰٦)»** ایشانرا در آن ناله‌یی زار وخروشی سخت

«خالدین فیها» ایشان اند جاویدان در آن ، **«مادامت السّموات والارض»** همیشه تا آسمانها وزمینها برپایست ، **«الّا ماشاء ربّك»** مگر آنچه خداوند تو خواست

«انّ ربّك فعّال لما یرید(۱۰۷)» خداوند تو همه آن کند که خود خواهد .

«وامّا الّذین سعدوا» وامّا ایشان کـه نیکبخت آیند ، **«ففی الجنّة»** در بهشت اند ایشان [فردا] **«خالدین فیها»** جاویدان در آن ، **«ما دامت السّموات والارض»** همیشه تا آسمان بود وزمین ، **«الّا ما شاء ربّك»** مگر آنچه خداوند تو خواست ، **«عطاء غیر مجذوذ(۱۰۸)»** [آن نیکبخت کردن وبه بهشت رسانیدن] عطای است وبخشیدنی هرگز نه بریدنی .

«فلا تك فی مریة» نگر کـه در گمان نباشی ، **«ممّا یعبد هؤلاء»** از ینچه ایشان می‌پرستند [که روزگار بر آن دراز گشت وبرایشان] ، **«مایعبدون الّا کما یعبد آباؤهم من قبل»** نمی‌پرستند مگر همچنانکـه پـدران ایشان می‌پرستیدند پیش فا(۲) **«وانّا لموفّوهم نصیبهم»** وما بایشان خواهیم سپرد بهرهٔ ایشان [ازعذاب]، **«غیر منقوص(۱۰۹)»** بهره‌ای ناکاسته .

«ولقد آتینا موسی الکتاب» موسی رادین دادیم ونامهٔ تورات ، **«فاختلف**

(۱) نیك بخت . (الف) (۲) از پیش (ج)

فیه » در آن دو گروه گشتند ، « **و لولا کلمة سبقت من ربّك** » و اگر نه سخنی پیش‌شده بودید(۱) از خداوند تو [که هیچ کس را بر عمر و رزق نفزایند(۲) و نکاهند،] « **لقضی بینهم** » [میان تو که رسولی و] میان ایشان [بعذاب عاجل] کار بر گزارد آمدید(۳) « **وانّهم لفی شكّ منه مریب (۱۱۰)** » و مشرکان [در میان این دو گروه مختلف از اهل کتاب] در گمان می‌باشند از کار [**محمد**] گمانی دل شورنده.

« **وان کلّا** » و نیست هیچ کس از همهٔ [دشمنان هم کتابی و هم مشرك] « **لما لیوفینّهم ربّك اعمالهم** » مگر بایشان خواهد سپرد [پاداش] کردار های ایشان خداوند تو « **انّه بما یعملون خبیر (۱۱۱)** » که او بآنچه ایشان میکنند دانا است و از آن آگاه.

« **فاستقم کما اُمرت** » می پای و یکسان می‌باش برراستی و درستی چنانکه فرمودند ترا ، « **ومن تاب معك** » [ترا میگویند این سخن] و هر کس را که با مسلمانی آمد با تو ، « **ولاتطغوا** » و نافرمان و اندازه در گذراننده مبید(٤) « **انه بما تعملون خبیر (۱۱۱)** » که او بآنچه شما میکنید بینا و داناست.

« **ولاتر کنوا الی الّذین ظلموا** » و با ستم کاران مچسبید(۵) و مگرائید « **فتمسّکم النّار** » که آتش بشما رسد باایشان « **و ما لکم من دون‌الله من‌اولیاء** » و نه شمارا یاربود فرود ازالله ، « **ثمّ لاتنصرون(۱۱۳)** » و نه آنکه شما را یاری دهند.

« **واقم الصلوة طرفی النّهار** » بپای‌دار نماز برد و گوشهٔ روز ، « **وزلفاً من اللّیل** » و دو نماز شب فراهم نزدیك شام و خفتن ، « **انّ الحسنات یذهبن السیّات** » که کارهای نیکو ناپیدا کنند و ببرد کارهای زشت ، « **ذلك ذکری للذّاکرین (۱۱٤)** » این فرمان و این وعد یادگاری است یاددار آن را.

« **واصبر فان‌الله لایضیع اجرالمحسنین(۱۱۵)** » و شکیبایی کن که الله ضایع نکند مزد نیکو کاران.

---

(۱) بودی (۲) نیفزایند (ج) (۳) آمدی (ج) (٤) مباشید (ج).
(۵) مخسپید (الف) رکن‌الیه ، مال‌الیه و سکن. (المنجد) رکن‌الیه ، میل کرد بسوی وی وآرمید. (منتهی‌الارب) چسبیدن ... میل کردن. (برهان). برحسب صورت نسخهٔ (ج) که در متن است مرادف مگرایید ، و برحسب نسخهٔ الف ظاهراً ترجمهٔ «سکن» یا آرمید است.

« **فلولاکان من‌القرون من‌قبلکم** » چرا نبود از گروهان که پیش از شما بودند، « **اولوا بقیّة** » هشیاران وزیرکان ودانایان، « **ینهون عن‌الفساد فی‌الارض** » که باز زدند(۱) از تباهی کردن در زمین ، « **الّا قلیلا ممّن انجینا منهم** » مگراندکی که بودند از آنکه ما رهانیدیم [از عذاب از پیشینیان] « **واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه** » و بیدادگران را برپی فراخ جهانیِ و فراخ توانی و توانگری کردند تا برپی آن ایستادند، « **و کانوا مجرمین(۱۱٦)** » بدان بودند و در عذاب جرم ایشان را بود.

« **وماکان ربّك لیهلك القری بظلم** » وخداوند توهرگز آنرانبود ونخواست شهرهایی را که هلاك کرد که آنرا ببیداد هلاك کند، « **واهلها مصلحون(۱۱۷)** » و اهل آن شهرها نیكِ فعل و نیکوکار و بصلاح.

« **ولو شاء ربّك** » و اگرخداوند توخواستید(۲) « **لجعل الناس امّة واحدة** » مردمان را همه یك دین ویك دل ویك راه کردید(۳) « **ولایزالون مختلفین(۱۱۸)** » و همیشه جداجد(٤)خواهند بود.

« **الّا من رحم ربّك** » مگرایشان که الله ایشانرابرراه راست‌بداشت ببخشایش خویش ، « **ولذلك خلقهم** » وایشان‌آنرا آفرید ، « **وتمّت کلمة ربّک** » وسپری گشته‌برفت[وبراستی‌بیشی کرد] سخن‌خداوندتو[بحکم] « **لاملانّ جهنّم** » که حقا که(٥) پرکنم ناچاره دوزخ ، « **من‌الجنّةوالنّاس اجمعین(۱۱۹)** » از پری و آدمی اهل آن همه از ایشان.

« **وکلاّ نقصّ علیک من‌انباء الرسل** » و همه که برتومیخوانیم از خبرهای پیغامبران ، « **ما نثبّت به فؤادك** » آنست که دل ترا [از تنگی وضعف و اندوه] بآن با جای می‌آریم و برجای بمیداریم ، « **و جاءك فی هذه الحقّ** » و درین پیغام که بتو فرستادیم بتو همه راستی آمد و درستی ، « **وموعظة وذکری‌للمؤمنین(۱۲۰)** » و پندی و یادکاری گرویدگان را.

۱ ـ باز زدندید (الف). ۲ ـ خواستی (ج). ۳ ـ کردی (ج). ٤ ـ جدا جدا (ج).
٥ ـ که حق پر کنم (الف).

«وقل للّذین لایؤمنون» و گوی(۱) ایشانرا که به‌نمی‌گروند، **«اعملوا علی مکانتکم»** که برهمان عادت خویش میکنید آنچه میکنید و برهمان خوی خویش می‌زئید ومی‌باشید(۲) **«انّا عاملون (۱۲۱)»** تامادر آن خویش می‌باشیم(۳) ومی‌کنیم. **«انتظروا انّا منتظرون(۱۲۲)»** وبودنی‌را بشما و بما(٤) چشم میدارید تاما میداریم.

«وللّه غیب السّموات والارض» و خدایراست علم همهٔ گذشتها و بودنیها و نهانیها(٥) درآسمان وزمین، **«وللّه یرجع الامر کلّه»** وبا او خواهند گردانید همه کارنا با او گردد [همه آن بود که او خواهد آنگه که او خواهد] **«فاعبده وتوکّل علیه»** او را پرست و کار با او(٦) سپار وپشت با او(٧) بازکن، **«ومار بّک بغافل عمّا یعملون(۱۳۲)»** و خداوند تو ناآگاه نیست ازآنچه [دشمنان] میکنند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «انّ فی‌ذلك لآیةً» ای ـ انّ فی ذلك الّذی نزل بالامم المهلكة من انواع العذاب، لعبرة «لمن خاف عذاب الآخرة» اعتقد صحته و وجوده. و قیل: «لآیة» ای ـ علامة انّ‌الله ینجز وعده للمؤمنین وللانبیاءِ ان ینصرهم «ذلك یوم مجموع له‌النّاس» یحشر الخلایق کلهم فیه ولیس یوم بهذه الصفة الا یوم‌القیمة «وذلك یوم مشهود» یشهده اهل‌السموات و الارضین. وفی تفسیر شاهد ومشهود ان الشاهد **محمد** (ص) والمشهود یوم‌القیامة قال **مقاتل**: یشهده‌الربّ عزوجلّ فی‌ملائکته لعرض الخلائق وحسابهم. وفی‌الخبر الصحیح عن **ابی‌هریرة** قال قال **رسول‌الله** (ص): «یجمع‌الله‌الخلق یوم‌القیمة فی صعید واحد ثم یطلع علیهم رب‌العالمین فیقول یتّبع کل انسان ما کان یعبد ویبقی‌المسلمون فیطلع علیهم ویعرفهم نفسه، ثم: یقول انا ربکم فاتبعونی.

«ومانؤخرة» الی الیوم المذکور «الا لاجل معدود» سنوه وشهوره وایامه وساعاته میگوید: ما روز قیامت با پس نمی‌داریم مگر هنگامی شمرده را یعنی که:

۱ ـ وبگو (ج). (۲) می‌ید (الف). ۳ ـ می‌یم (الف). ٤ ـ وما (ج). ٥ ـ ونهانها (ج). ٦ و ۷ ـ باو (الف).

سالها و ماهها و روز ها و ساعتها از آن روز که دنیا بیافریدیم تا وقت قیامت همه شمرده‌ایم و دانسته، ودرعلم قدیم خود مقرر کرده، ونام زد شده، واز خلق پوشیده داشته، که چند سال وچند ماه وچند روزوچند ساعت بخواهد گذشت تا پس قیامت بود، چون آن روز گار بسر آید قیامت بود که یك ساعت در پیش نیفتد وباپس(١) نبود. و قیل: ان ذلك الوقت **سبعة آلاف** سنة منذ خلق الله الدنیا الی ان تنقضی.

«یوم یأتی» اثبت(٢) الیآء **مکی** و **یعقوب** وصلا و وقفاً، **مدنی** و **ابوعمرو والکسائی**، وصلا وحذفها الباقون فی الحالین، واثباتها وحذفها لغتان، تقول **العرب**: لاادر، فتحذف الیآء وتجتزی بالکسرة وذلك لکثرة الاستعمال، والاجود فی النحو اثبات الیای. گفته‌اند «یوم یأت» این «یوم» بمعنی حین است، ای- حین یاتی ذلك الیوم الذی یجمع فیه الخلائق «لاتکلم نفس» ای- لاتتکلم نفس فیه ولاتنفع من شفاعة اووسیلة «الا باذنه» تبارك وتعالی. میگوید: روز رستاخیز روزی صعب است، وهول آن عظیم، هیچ کس زهره ندارد که سخن گوید در آن روز، ونه هیچ کس شفاعت کند، یا وسیلتی برسازد مگر بدستوری الله. همانست که جایی دیگر گفت: «لایتکلّمون الاّ من اذن له الرحمن» و رواباشد که از درازی روز قیامت در آن مواطن و مواقف بود در بعضی مواقف سخن گویند چنانکه گفت: «واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون» ودر بعضی نگویند چنانکه گفت «لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون».

«لاتکلم نفس الاّ باذنه» وآنگه در آن روز خلق دو گروه باشند گروهی اهل شقاوت که در ازل شقی بودند و گروهی اهل سعادت که درازل سعید آمدند «فمنهم شقی» کتبت علیه الشقاوة ومنهم سعید کتبت علیه السعادة. روی عن **عمر** قال: لمّا نزلت: فمنهم شقی و سعید، قلت: یا **رسول الله** فعلام نعمل اذاً علی شیءٍ قد فرغ منه ام علی علی شیءٍ لم یفرغ منه؟ قال: بل علی شیءٍ قدفرغ منه یا **عمر** وجرت به الاقلام ولکن کلّ میّسر لما خلق له.

«فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق» الزفیر اول نهیق الحمار والشهیق آخره، شبّه اصواتهم فیها بانکر الاصوات قال **ابوالعالیة**(٣) الزفیر فی الحلق

١- وابس (ج) ٢- اثبات (الف) ٣- ابوالمالیته (الف)

والشهیق فی الصدر والزفیر اصله من المزفور و هو الشدید الخلق، والشهیق اصله الطول من الجبل الشاهق.

«خالدین فیها مادامت السموات والارض» و گفته اند سموات اینجا اطباق دوزخ است و ارض ادراك آن. ودر دیگر آیت سموات اطباق بهشت است و ارض تربت آن، و مستقیم تر وجه آنست در هردو که آن کنایت است از تابید بر مذهب عرب که گویند: لا اکلّمك ولا افعل ذلك ماذرّ شارق، وطلع کوکب، و هبّت ریح، وحتی یعود اللبن فی الضرع، وحتی یعود امس، و یبیض الغراب، وحتی یرجع السهم علی فوقه. و منه قول الشاعر:

اذا ما القارظ العنزی آبا ترجّی(۱) الخیر وانتظری ایابی

وقال امرؤ القیس: و انی مقیمٌ ما اقام عسیب

باین همه درازی روزگار خواهند ومعنی ابد. آنکه گفت: «الّا ماشاءَ ربك» این «ما» بمعنی من است یعنی - الاّ من شاءَ ربك، و هم قوم موحدون یخرجون من النّار ویدخلون الجنة. میگوید: جاوید در دوزخ باشند همیشه مگر قومی موحدان گنه کاران که پس از آن که عذاب چشیدند الله خواست که ایشانرا از دوزخ بیرون آرد و ببهشت فرستد که شقاوت ایشان بحکم ازل ابدی نبود و بر وفق این خبر مصطفی است (ص). روی جابر بن عبدالله قال قرأ رسول الله (ص): «فامّا الّذین شقوا» الی قوله: «اِلّا ما شاءَ ربّك» فقال (ص): «ان شاءالله ان یخرج اناساً من الّذین شقوا من النّار فیدخلهم الجنة فعل» و قال(ص): «یخرج قوم من النّار بعدما یصیبهم منها سفع فیدخلون الجنة فیسمیهم اهل الجنة الجهنمیین» و در دیگر آیت باین قول معنی آنست که: نیکبختان جاوید در بهشت باشند «الا ما شاءَ ربك» من قدر مکث المعذّبین فی النّار من الموحدین من لدن دخولها الی ان دخلوا الجنّة، مگر قومی از موحّدان که مدتی در آتش باشند و خداوند تو خواست که ایشانرا بیرون آرد و ببهشت فرستد فهؤلاءِ لم یشقوا اشقاء من یدخل النار علی التابید ولا سعدوا سعادة من لا تمسّه النّار. و فی ذلك ما روی عن ابن عباس قال: قوم من اهل الکبائر

۱ - فرجی (الف)

من اهل هذة‌القبلة یعذّبهم‌الله بالنار ما شاء بذنوبهم ثم یأذن لهم فی‌الشفاعة فیشفع‌لهم المؤمنون فیخرجهم من‌النار فیدخلهم‌الجنة فسماهم اشقیاء‌حین عذّبهم‌فی‌النار . فقال: « فامّاالّذین شقوا ففی‌النار لهم فیهـا زفیر و شهیق خالدین فیها مـا دامت‌السموات والارض الا ما شاءَ ربك » حین اذن لهم فی‌الشفاعة اخرجهم من‌النّار وادخلهم‌الجنّة و هم ، هم قال :

« و امّاالذین سعدوا » یعنی ـ بعدالشقاءالّذی کانوا فیه « ففی‌الجنة خالدین فیها الا ما شاءَ ربك » یعنی ـ الّذین کانوا فی‌النّار . قولی دیگر گفته‌اند که آسمانها و زمین آسمان دنیا وزمین دنیا است و « الا » بمعنی سوی است چنانکه کسی گوید لو کان معنا رجلٌ الا زید یعنی ـ سوی زید لقاتلنا ، اگرباما مردی‌بودی بیرون‌ازین زید ما قتال کردیمی(۱) همچنین معنی آیت آنست که ایشان جاوید در آن باشند مادام که این آسمانها و زمین بر پای است که نهایت دیدار شما است که از ابد خود همین دیدید بیرون از آن ابد جاودانه که در علم ما است و بخواست ما است که علم مخلوق بدان نرسد وهرگزمنقطع نشود . وقال **قتاده** : تبدل هذه‌السماء و هذه‌الارض فالمعنی : خالدین فیها مادامت‌السموات تلك‌السماء وتلك‌الارض‌المبدلتان من هاتین. وقیل : «الا ما شاء ربك» من زیادة اهل‌النارفی‌العذاب واهل الجنة فی‌النعیم . وقیل : « الا ما شاء ربك » من کونهم فی مهلة‌الدنیا و فی‌التراب علی طول‌البلی وفی‌الموقف حتی تظهر النّار . و قیل : « الا ما شاء ربك » و هو لا یشاءُ ان یخرجهم ، یعنی ـ لوشاءان یرحمهم لقدرولکنه ، لکنّه اعلمناانهم خالدون ابداً . روی **ابوهریرة** قال ، قال **رسول الله** (ص) : « یؤتی بالموت یوم‌القیمة فیوقف علی‌الصراط فیقال یـا اهل‌الجنة فیطلّعون خائفین وجلین بان یخرجوا من مکانهم الذی ، هم به ، ثم یقال : یا اهل‌النّار فیطلعون فرحین مستبشرین ان یخرجوا من مکانهم الذی هم بـه ، فیقال لهم : هل تعرفون هذا ؟ فیقولون : نعم ، ربنا هذاالموت فیامر بـه فیذبح علی‌الصراط ، ثم یقال للفریقین خلود لا تجدون فیها موتاً ابداً .

« و اما الذین سعدوا »قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **حفص** عن **عاصم** : «سعدوا»

۱ـ کردید (الف)

بضم السین ، والوجه انه مبنی للمفعول به من قولهم : سعدت الرجل اسعده سعداً فهو مسعود ، و یکون متعدیاً لسعد کما یقال : خزنته فخزن هو، و قرأ الباقون «سعدوا» بفتح السین ، والوجه انه فعل لازم مبنی للفاعل علی وزن فعل یقال سعد فلان یسعد سعادة فهو سعید ، کما یقال شقی یشقی فهو شقی و السعد سبب الخیر کما ان ضده من النحس سبب الشر « خالدین فیها مادامت السموات والارض الا ما شاء ربك عطاء غیر مجذوذ» ای ـ غیر مقطوع عنهم. عطاء نصب علی المصدر، ای ـ اعطوا عطاء ، قال **وکیع** کفرت **الجهمیة** باربع آیات من کتاب الله عزوجل فی وصف نعیم الجنة قوله : «لا مقطوعة ولا ممنوعة » قالوا تقطع و تمنع . وقوله : «اکلها دایم و ظلها » قالوا : لا یدوم . و قوله : «ما عندکم ینفد و ما عندالله باق » قالوا :لا یبقی . و قوله : «عطاء غیر مجذوذ » قالوا : یجذ ویقطع .

«فلاتك فی مریة » المریة، الشك ، والفعل منه : امتری وتماری وماری غیره مماراةً و مراءً ، در معنی این آیت سه قول گفته‌اند : یکی آنست که لا تشك ان عبادة ما یعبدونه ضلال ، ای **محمد** نگر بگمان نباشی که پرستش این بتان که **قریش** آنرا می‌پرستند ضلال است و گم راهی . دیگر معنی لا تشك انها تقلید لآبائهم و اقتداء منهم بهم ، بگمان مباش که ایشان باین عبادت بتان تقلید پدران خویش میکنند و بر پی اسلاف خویش می‌روند . قول سوم(١) آنست که کفار دو فرقت‌اند، فرقتی نفی صانع میکنند ، و بوجود صانع بهیچ حال اقرار نمی‌دهند ، و فرقتی بوجود صانع اقرار میدهند اما با وی انباز می گیرند و بتان و طواغیت را می پرستند ، میگویند : لا تشك فی انّ هؤلاءِ فی الکفر کهؤلاءِ ـ نگر بگمان نباشی که ایشان همه در کفر یکسان‌اند و هر دو فرقت گمراهند(١) « ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل» ای ـ هم کآبائهم فی الکفر والتقلید . و قوله : « کما یعبد » یعنی ـ کما کان یعبد فحذف لانّ « قبل » یدل علیه « و انـا لموفوهم نصیبهم » حظّهم « غیر منقوص » یعنی ـ حظهم من الرزق . وقیل : من الخیر والشرّ. وقیل : من العذاب . روی **اوسط بن عمرو البجلی** قال : قدمنا **المدینه** فالفیت **ابابکر** علی المنبر یخطب الناس فسمعته یقول

١ـ سیوم (الف) ١ـ گم راهند (الف)

قام فینا **رسول الله** (ص) قال سألوا الله العافیة فانّه لم یعط احدٌ افضل من معافاةٍ بعد یقین و ایاکم والریبة فانه لم یؤت احدٌ اشد من ریبةٍ بعد کفر.

«ولقد آتینا **موسی** الکتاب فاختلف فیه» هذا تسلیة للنّبی (ص) بـ: **موسی** وما کان یلقاه من قومه من تکذیبهم ایّاه واختلافهم فی **التوریة** ـ میگوید: **موسی** را **تورات** دادیم و اهل **تورات** در آن دو گروه گشتند قومی بوی ایمان آوردند واستوار گرفتند وقومی کافرشدند ودروغ زن گرفتند، ایشان با تورات همان کردند که قوم تو با **قرآن**. گفته‌اند: این اختلاف ایشان بعد از بعثت **مصطفی** است یعنی ـ اختلف من بعد ما اتاهم **محمد**، فی تصدیق ما نزّل فیها من خبر نبوّة **محمد** «ولولا کلمة سبقت من ربّك» بتأخیر العذاب عن امّة **محمد** الی یوم القیامة «لقضی بینهم» یعنی ـ لاهلکوا فی الدّنیا وفرغ من عذابهم. وقیل: «ولولا کلمة سبقت من ربّك» بتأخیر العذاب عن اهل الکتاب لاهلکوا حین اختلفوا فی **التوریة** «وانّهم لفی شكّ منه» ای ـ من **التوریة**. وقیل: من **القرآن** «مریب» ذی ریب موقع فی الرّیب والتّهمة

«وانّ کلا لما» بتشدید «انّ» وتخفیف «لما» قرائت **بوعمر** و **کسائی** و **یعقوب** است وباین قرائت «ما» بمعنی من است چنانکه اهل **حجاز** گویند: سبحان ما سبّح له الرّعد، ای ـ من سبّح الرّعد ولام در «لما» لام تاکید است که در خبر «انّ» شود ولام «لیوفینّهم» لام قسم محذوف مضمراست، والتقدیر: والله لیوفینّهم. میگوید: همه که دشمنان اند کتابی ومشرك همه آنست کـه حقّاً که بایشان خواهد سپرد جزای کردارهای ایشان خداوند تو. وروا باشد که «ما» زیادت باشد زیدت بین اللاّمین لیفصل بینهما کراهة اجتماعها. **ابن کثیر** و **نافع** «ان کلاّ لما» هردو بتخفیف خوانند واین هم برمعنی قرائت اوّل است و اصل اِن «انّ» بوده فخففت و بقی عملها. **شامی** و **حمزه وحفص** «انّ کلاّ لمّا» نون ومیم هردو بتشدید خوانند، والوجه انّ الاصل فیه: وانّ کلاّ لمن ما لیوفینّهم، فوصلت «من» الجارة بما فانقلبت النّون میماً للادغام فاجتمعت ثلاث میمات فخذفت احدیهنّ فبقی «لمّا» بالتشدید و «ما» بمعنی «من» کما ذکرنا واسم لجماعة النّاس کما قال تعالی: «فانکحوا ماطاب لکم من النّسآءِ» ای ـ من طاب. والمعنی: وانّ کلاّ لمن الّذین «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و قرائت

ابوبکر از **عاصم** « ان کلاّ » بتخفیف نون است و « لمّا » بتشدید میم ، والوجه انّ «ان» علی ماسبق من انّها مخفّفة من الشدیدة «ولمّا» علی ماذکرنا من انّ اصله «من ما» واللاّم هی الّتی تدخل علی خبر «انّ» واللاّم فی «لیوفینّهم» هی لام القسم علی ماسبق فی الجمیع ، والتّقدیر : وان کلاّ لمن ماوالله «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» و«ما» بمعنی «من» کما ذکرنا . ویجوزان یکون «ان» للجحد ، بمعنی : «ما» وانتصاب «کلاّ» بنزع الخافض ، والتّقدیر : و ان من کلّ ، و«لمّا» بمعنی : الّا ، والمعنی : ما کلّ من المؤمن والکافر والبرّ والفاجر الّا «لیوفینّهم ربّك اعمالهم» کقوله : انّ کل نفس لما علیها حافظ» ای - ما کلّ نفس الّا علیها حافظ «انّه بما تعملون خبیر» یعلم الصّالح منهم وغیر الصّالح .

«فاستقم کما امرت» هذا الکلام هیهنا و فی سورة **حم** شامل کلّ امر خوطب به **رسول الله** (ص) فی **القرآن** و خارجه ، یقول : استقم یا **محمد** کما امرك ربّك وبلّغ الرّسالة وادع النّاس الی الایمان بالله ، میگوید : راست باش وراست زی بربردباری وهشیاری ومردی ومردمی وجوانمردی وخدا ترسی وخدا پرستی پیغام برسان وخلق بردین حقّ خوان . وقیل: استقم علی **القرآن** ولاتشرك بی شیئاً وتوکّل علیّ فیماینوبك. قال : **السدی** الخطاب للنبیّ والمراد بهامّته وقال **ابن عبّاس** : مانزلت علی **رسول الله** (ص) فی جمیع القرآن آیة کانت اشد ولااشقّ علیه من هذه الایة ، ولذلك قال لاصحابه ، حین قالوا لقداسرع الیك الشیب ، فقال: شیّبتنی سورة **هود** «ومن تاب معك» یعنی- من اسلم وآمن بك فلیستقیموا «ولاتطغوا» ای - لاتجاوزوا امر الله «انّه بما تعملون بصیر» یعلم اعمالکم فیجازیکم علیه .

« ولاترکنوا الی الذّین ظلموا » ای - لاتمیلوا الیهم و لاتطمئنّوا الی قولهم ولاتداهنوهم من قوله : « ودّوالوتدهن فیدهنون » وقیل : الرّکون الی الظلمة الرّضا بعمل الظّلمة ، ای - لاترضوا باعمالهم «فتمسّکم النّار» و یقال : لاتصاحب الاشرار فانّ ذلك یحرمك صحبة الاخیار . تقول : رکن الیه یرکن رکناً ورکن یرکن رکوناً . وقال قوم : رکن یرکن ، وهی شاذّة نادرة وافصح اللّغات: رکن یرکن، والرّکن ناحیة من الجبل او الحایط قویّة . و بدانکه مسّ در **قرآن** بر سه وجه است : یکی بمعنی

اصابت چنانکه درین آیت گفت: «فتمسکم النار» ای ـ یصیبکم لفحها. ودر سورة **الاعراف** گفت: «مسّ آباءنا الضراء والسرّاء» ای ـ اصاب آباءنا الشدّة والرّخاء. و در سورة **ص** گفت: «مسّنی الشّیطان» ای ـ اصابنی. و درسورة **الحجر** گفت: «لایمسهم فیها نصب» ای ـ لایصیبهم. و در **آل‌عمران** گفت: «ان تمسسکم حسنةٌ تسؤهم» ای‌ـان‌تصبکم. وجه‌دوم مسّ بمعنی‌جماع، کقوله: فی **البقره** «مالم‌تمسوهن» یعنی ـ مالم تجامعوهن «وان طلّقتموهنّ من قبل ان تمسّوهنّ». وفی **الاحزاب** «ثمّ طلّقتموهن من‌قبل ان تمسّوهنّ» یعنی ـ من قبل ان تجامعوهنّ. وجه‌سوم مسّ است بمعنی خبل، و ذلك فی‌قوله تعالی: «کالّذی یتخبّطه الشیطان من‌المسّ»، قوله: «ومالکم من‌دون‌الله من‌اولیآء» اعوان یمنعونکم من عذاب‌الله «ثمّ لاتنصرون» حال ولیس بعطف ای ـ حالکم حینئذ هذا.

«و اقم الصلوة طرفی النّهار» میگوید: بپای دار نماز بردو گوشهٔ روز یکطرف نماز بامداد و یك طرف نماز دیگر «وزلفاً من اللیل» یعنی نماز شام و خفتن. این قول **حسن** است، **مجاهد** گفت: «طرفی النّهار» نماز بامداد است و پیشین ودیگر «وزلفاً من‌اللّیل» شام وخفتن تاهرپنج نماز جمع کند، **مقاتل** گفت: صلوةالفجر (١) والّظهرطرف‌وصلوةالعصروالمغرب‌طرف«وزلفاًمن‌اللّیل»العشاءالآخرة. **ازهری** گفت: «طرفی‌النّهار»، غدوّه وعشیّه فصلاةالفجرفی‌احدالطّرفین وصلوةالظّهر والعصر فی‌الطّرف‌الآخر وتسمّیان صلوتی العشی(٢) «وزلفاً من‌اللیل»، ای ـ ساعات اللّیل من اوّله و فیها المغرب والعشاء الآخرة، و انما سمیّت الساعات التّی فی اوّل اللّیل زلفاً، لقربها من النّهار واحدتها زلفة مثل غرفة وغرف و رکبة ورکب. ونصب طرفی وزلفاً علی‌الظّرف کما تقول: جئت طرفی النّهار و اوّل اللّیل. وقیل: یعنی ـ صلوتی العشاء لزلفة احدیهما من‌الاخری و قربها منها.

«انّ الحسنات یذهبن السیّآت» یعنی ـ ان‌الصلوات الخمس یکفرّن مابینهنّ من‌الخطایا الصغایر. وعن **ابی‌عثمان** قال: کنت مع **سلمان** تحت شجرة فاخذ غصناً منها یابساً فهزّه حتّی تحاتّ (٣) ورقه. ثم قال لی **سلمان**: الا تسئلنی لم افعل هذا؟

١ ـ العشاء (الف) ٢ ـ العشاء (الف) ٣ ـ تحات‌الورق (از ح ت ت)، من‌الشجر، تناثر. (ازالمنجد).

فقلت: ولم تفعله؟ قال: انّ المسلم اذا توضاء ثمّ احسن الوضوء ثمّ صلّی الصلوات الخمس تحات خطایاه کما تحاتّ هذا الورق. ثمّ تلا هذه الآیة: «واقم الصلوة طرفی النّهار» الآیة. وروی انّ **اباالیسر عمرو بن غزیة الانصاری** کان یبیع التمر، فاتته امراة تبتاع تمراً، فقال: انّ فی البیت تمراً اجود منه فهل لك فیه؟ قالت: نعم. فذهب بها الی بیته، فضمها الی نفسه و قبّلها. فقالت: اتّق الله. فترکها وندم علی هذا(١) فاتی **النبی**ص وقال: یا **رسول الله** ما تقول فی رجل راود امرأة عن نفسها ولم یبق شیئاً مما یفعل الرّجال بالنّسآءِ الاّ رکبه غیرانه لم یجامعها. فقال: **عمر** لقد سترك الله لوسترت علی نفسك، ولم یردعلیه **رسول الله**ص وقال: انتظر فیه امر ربی، وحضرت صلوة العصر فصلی **النبی**ص العصر فلمّا فرغ اتاه **جبرئیل** ع بهذه الآیة فقال **النبی** ص این **ابو الیسر**؟ فقال: ها انا ذا یا **رسول الله**، قال: اشهدت معنا هذه الصلوة؟ قال: نعم. قال: اذهب فانّها کفّارة لما عملت. فقال **عمر**: یا **رسول الله** اهذا له خاصة ام لنا عامّة؟ فقال: بل للنّاس عامة. وروی انّ **رسول الله**ص رأی رجلاً یقول: اللّهم اغفرلی وما اراك تغفر، فقال **النبی**ص: ماسوء ظنّك بربّك. فقال: یا **رسول الله** انّی اذنبت فی **الجاهلیة** و **الاسلام** فقال: (ص) مافی **الجاهلیة** فقد محاه **الاسلام** ومافی **الاسلام** تمحوه الصلوات الخمس، فانزل الله تعالی «واقم الصلوة طرفی النهار وزلفاً من اللّیل انّ الحسنات یذهبن السیّآت» وروی عن **النبی**ص قال: مثل الصلوات الخمس مثل نهر جار غمر علی باب احد کم یغتمس فیه کلّ یوم خمس مرّات فماذا یبقین من درنه. وقیل: «الحسنات» فی هذه الایة قول العبد «سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر» «ذلك» ای- هذا الّذی ذکرنا. وقیل: **القرآن** «ذکری للّذاکرین» وعظ للمتّعظین.

«واصبر» یا **محمد** علی مایصیبك من اذی قومك واستعن علی ما امرت به بالصبر فانّ بالصبر تنال درجة المحسنین. وقیل واصبر علی الصلوة «فانّ الله لا یضیع اجر المحسنین» ای - المصلّین. هو کقوله: «وأمر اهلك بالصلوة واصطبر علیها».

« فلولا کان من القرون من قبلکم » ای - هلاّ کان، وهو موضوع للتحضیض ویختص بالفعل «اولوا بقیّة» البقیّه الباقی من الشیء ای- من بقیت له بقیة من الرأی والعقل

١ - ذلك (الف)

والتمييز والبصيرة فيعرف الحقّ من الباطل والصواب من الخطأ . وقيل : «اولوا بقيّة» اصحاب جماعة تبقى من نسلهم، والمعنى : لو كان منهم من هذه صفته لما نزل بهم العذاب «الا قليلاً ممّن انجينا منهم» این استثنا منقطع است ای ـ لكن قليلا منهم انجيناهم لانهم كانوا بهذه الصفة . ميگويد : هر قرنى از پيشينان وهر قومى كه در ميان ايشان زيركان بودند كه مى باز زدند(۱) از فساد آن قوم را عذاب نكرديم و آن اندك قوم بودند چرا آن ديگران قومها كه عذاب كرديم در ميان ايشان هم زيركان نبودند كه ايشانرا باز زدندى(۲) از فسادتاما ايشانرا عذاب نكرديمى(۳) «واتّبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه» اى ـ اتّبع الظلمة ما نعموا فيه من لذات الدنيا و آثروه ونسوا الآخرة . ومعنى اترفوا مكنّوا من الترّفه وهى التنعّم ، اى ـ آثروا ذلك على طاعة الله فهلكوا «و كانوا مجرمين» كافرين .

«وما كان ربك ليهلك القرى بظلم» اى ـ بظلم من الله «واهلها مصلحون» مؤمنون محسنون ، اين يك قول آنست كه در نوبت اول رفت . معنى ديگر : «وما كان ربك ليهلك القرى بظلم» منهم ، اى ـ بعضهم والاكثر على الصلاح ، خداوند تو بر آن نيست كه اهل شهرى هلاك كند بآنكه قومى از ايشان ظلم كنند چون بيشترين ايشان برصلاح باشند. سه ديگر(٤) قول آنست كه «ماكان ربك ليهلك القرى بظلم» بشرك منهم «واهلها مصلحون» فى المعاملات فيمابينهم يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ولا يظلم بعضهم بعضاً ، ميگويد : خداوند تو آنرا نيست ونخواهد كه اهل شهرى را هلاك كند بشرك و كفر ايشان چون در معاملات بايكديگر انصاف و عدل نگه دارند و بريكديگر ظلم نكنند وامر معروف ونهى منكر بپاى دارند از بهر آنكه مكافات كفر و شرك آتش دوزخ است و مكافات ظلم و تعدى در شرك اهلاك وعذاب دنيا . ولهذا قال **ابن عباس** : لم يهلك الله قرية بالشرك حتى انضاف اليه ظلم بعضهم بعضاً. وقال بعضهم : الصلاح فى ثلثة اشياء ؛ فى اكل الحلال و اتّباع السنن ومخالفة الهوى .

«ولو شآء ربك لجعل الناس اُمّة واحدة» مسلمين كلّهم ولكن لم يشاء

---

۱ ـ باز مى‌زدند (ج) ۲ ـ بازززدنديد (الف) ۳ ـ نكرديد (الف)
٤ ـ سديگر (ج)

كذلك ، اگر الله خواستی(١) خلق همه مسلمانان بودندی(٢) بر دین راست و ملت درست. همانست که جای دیگر گفت: « ولو شاءَ الله لجمعهم علی الهدی » اگر الله خواستید همه را راه نمودید و هدایت دادید لکن نخواست و این حکم در ازل نکرد که ایشانرا مختلف آفرید بر ملّتها و دینهای پراکنده(٣) جدا جدا خواهند بود از جهودي و ترسایی و گبرکی.

« اِلّا من رحم ربّك » الا من عصم ربك برحمته فهداه الی الایمان فانه ناج من الاختلاف بالباطل ، مگر کسی که الله برحمت خویش اورا ازین اختلاف باطل معصوم دارد ، واورا براه حقّ ودین اسلام راه نماید ، آنگه گفت: « و لذلك خلقهم » یعنی اهل الاختلاف للاختلاف و اهل الرحمة للرحمة ، خلق که آفرید اختلاف را ورحمت را آفرید، قومی رحمت را آفرید ، نیکبختان‌اند سزای بهشت ، قومی اختلاف باطل را آفرید، بدبختان‌اند سزای دوزخ ، ایشانرا چنین آفرید تادرست شود آنچه گفت: « فریق فی الجنّة و فریق فی السّعیر » « و تمّت کلمة ربك » ای - حکمه السابق فی اهل النار انه یملاء جهنم « من الجنة والناس اجمعین » ای - منهما لامن احدهما ولیس ذلك للاحاطة ، وقیل : من عصاة الجنّة والناس اجمعین فیکون للاحاطة.

« و کلّاً نقصّ علیك » کلاً منصوب بنقصّ « ما نثبّتُ » موضعه نصبٌ لانه بدلٌ عن کلّ ، یعنی - « نقصّ علیك مِن انباءِ الرسل ما نثبت به فؤادك » و نقوی به قلبك فتطیب به وتصبر صبرهم ، ای - فلا تجزع من تکذیب قومك واسلك سبیل الرسل قبلك فی الصّبر علی امر ربك . میگوید: ای **محمد** قصهای پیشینیان ، وآئین رفتگان و اخبار پیغامبران ، بر تو خواندیم تا بدانی که آن پیغامبران همه بربلا و اذای قوم خویش چون صبر کردند و در آخر نصرت و قوّت ما چه دیدند آنرا کردیم و برتو قصها خواندیم تا دل قوی‌داری و از اذای دشمنان و طعن بیگانگان بس ننالی و بر تکذیب ایشان صبر کنی و گوش بنصرت داری که ما در ازل حکم کرده‌ایم که پیغامبران خودرا نصرت دهیم « انّا لننصر رسلنا والّذین آمنوا وانّ جندنا لهم الغالبون » و در بیان این قصها حجت روشن است ، و دلالت تمام بر صحت نبوت وصدق رسالت

١ - خواستید (الف) . ٢- بودید (الف) . ٣- پر کنده (الف) .

مصطفی (ص) که وی پیغامبر امّی بود هرگز بمعلمی نارفته، و مؤدّبی ندیده، و هیچ کتاب ناخوانده(۱) ونه هیچ چیز(۲) نوشته، وآنگه اخبار پیشینیان وسیر ملوك و اقاصیص امم چنان بیان میکرد و از همه خبر میداد و آنچه درطوق بشر نباشدکه از ذات خود بر سازد اظهار میکرد و بر زبان می‌راند وفصحاء ی **عرب** و زیر کان‌عالم همه از آن عاجز گشته، عاقل چون درنگرد داندکه این صنعت بشر نیست،جزوحی پاك نیست، و جز رسالت خداوند و نامهٔ وی برزبان **جبرئیل** نیست، و رسالت‌ونبوت وی جز صدق و راستی نیست، صفت امّی در حقّ عالمیان نقص بود درحق وی هنر آمد تا لاجرم او را بـاین صفت جلوه کردند کـه: « الّذین یتّبعون‌الرّسول‌النّبی الامّی »، قوله: « ما نثبّت به فؤادك » این تثبیت و تسکین دل **مصطفی** (ص) نه‌از آن است که در وی شکی بود لکن هرجای‌که دلالت قوی‌تر و برهان بیشتر آن کار وآنحکم‌دردل‌ثابت‌تر، ودل‌بوی‌آرمیده‌تر،همچنانکه(۳) **ابراهیم** گفت (ص) :«ولکن لیطمئنّ قلبی»«وجاءك‌فی‌هذه‌الحق »ای‌ـ‌ماجاءك‌فی‌هذه‌السورة‌الحق‌مع‌ماجاءك‌من‌الحق‌فی سائر**القرآن** هرچه **بمصطفی** فرو آمد. از**قرآن** وپیغام همه حقّ است وراست وپاك ونیکو، امّا این‌سورت بذکر مخصوص کرد که درین‌سورت اقا صیص‌انبیا است ومواعظ فراوان وذکربهشت ودوزخ و تحقیق تأ کید را گفت: درین سورت همه راستی آمد بتوودرستی واین دلیل نیست که بیرون ازین‌حقّ نیست همچنانکه کسی‌سخن شنود از کسی گوید: هذا حقٌّ، فلیس یجب من هـذا ان یکون ماسواه باطلاً. فکذلك في قوله: «و جاءك فی هذه الحقّ». و قیل: جاءك فی‌هذه‌الدّنیا، ای ـ النبّوة. « و موعظة و ذکری للمؤمنین» عبرةٌ لمن اعتبر(٤) تذ کّر لمن تذ کّر.

«وقل للّذین لایؤمنون اعملوا علی‌مکانتکم»قرأ **ابوبکر** «مکاناتکم» بالجمع «انّا عاملون».

«و انتظروا انّا منتظرون» هذا امرتهدید ووعید، ای ـ اعملوا ماانتم عاملون علی‌غیرما انتم علیه وانتظروامایعدناکم **الشیطان** انّا منتظرون مایعد ربّنا من‌النّصر.

۱ـ کتابی نخوانده (ج). ۲ـ هیچیز (ج). ۳ـ هم‌چنان که (الف).
٤ ـ اتّبع (الف)

قیل: هو منسوخٌ بآیة السّیف.

«وللّه غیب السّموات والارض» خزائنهما، وقیل: جمیع ماغاب عن العباد، وقیل: غیب نزول العذاب من السّمآءِ، وقیل: مااشتملت علیه السّموات والارض «والیه یرجع الامر کلّه» فی المعاد فلا یبقی لاحدٍ فیه ملك ولاامرٌ. قرأ **نافع وحفص** «یُرجع الامر» بضمّ الیای و فتح الجیم ای - یرد، فاعبده وحده واطعه لانّه مستحقّ العبادة والطّاعة، و توکّل علیه، ثق به، و فوّض امرك الیه «وما ربّك بغافل عمّا یعملون» یقول: هو عالمٌ بما یعمل الخلق اجمعون یجزی المحسن باحسانه والمسیئ باساءته. قرائت **مدنی** و **شامی** و **حفص** و **یعقوب** «تعملون» به تاء است میگوید: اللّه ناآگاه نیست از آنچه شما می‌کنید نیکی از نیکان شما می‌داند، و آنرا پاداش دهد، و بدی از بدان شما می‌داند، ومی‌بیندو آنرا جزادهد. باقی به‌یاء خوانند معنی آنست که: اللّه غافل نیست از آنچه دشمنان می کنند، این آیت ازجوامع الکلم است، در آن ایجاز لفظ است، وحسن نظم، و کثرت معانی، واشارت ببدایت ونهایت. میگوید: علم آسمان وزمین و هرچه در آن، و علم همه گذشتها وبودنیها خدایراست در بدایت ونهایت، مُلك و مِلك همه ویراست قدرت وی همه را شامل و حکم وی بر همه نافذ، آفریدگان همه رهی و بندهٔ او، برهمه واجب است ولازم عبادت و طاعت که مالك همه بحقیقت او، بازگشت همه کار وهمگان بدو، کرداربندگان نیك وبد امروز بمشیّت وخواست او، فردا هرکسی را جزای کردار ازثواب وعقاب او، روی عن **کعب‌الاحبار** انّه قال: خاتمة **التوریة** هذه‌الایة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «انّ فی ذلك لآیةً لمن خاف عذاب الآخرة ذلك یومٌ مجموعٌ له النّاس و ذلك یومٌ مشهودٌ» **یحیی معاذ** گفت: روزها پنج است، یکی روزمفقود دیگر روز مشهود سیوم روز مورود(۱) چهارم روزموعود پنجم روز ممدود، امّا روز مفقود روز دُینه(۲) است که برتو گذشت وفایت شد و با توجذر(۳) حسرت و تلهّف

۱ - سوم روز موعود چهارم روز مورود. (الف) ۲ - دینه (ج). ۳ - جز حسرت (ج).

درفوات آن نماند، دریافت آنرا درمان نه، وبا پس آوردن آن ممکن نه، واگر(۱) گویی امروز تدارك کنم امروز راخود حقّی است که جز حقّ خویش رادر آن جایگیر(۲) نه، با تو جز ازین(۳) نماند که گویی «یا حسرتا علی ما فرّطت فی جنب الله» و ربّ العزّة آن کند که خود خواهد، اگر بیامرزد فضل آن دارد، وفضل از وی سزا است، و اگر عقوبت کند بعدل کند، و عدل وی راست. امّا روز مشهود این روز است که تو درآنی، اگرخودرا دریابی و عمل کنی، و سفر آخرت را زادی بر گیری، ومقام رستاخیز را عدّتی بسازی، وقت آن یافتهای بغنیمت دار، وبیداری وهشیاری کارخود بساز پیش از آنکه روز بسر آید، ووقت در گذرد و کوش(٤) تا امروز ازدی ترا به بود که مصطفی ص: گفته مغبون کسی است که دی و امروز او را یکسان است «من استوی یوماه فهو مغبون». وروز مورود روز فرداست، نگر تا اندیشهٔ آن نبری، و دل درآن نبندی، و وقت خویش بامیّد فردا ضایع نکنی که فردای ناآمده در دست تو نیست، و باشد که خود در شمار عمر تو نیست، میگوید که:

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا آن کو که ترا ضمان کند تافردا

مصطفی (ص) فرا عبدالله عمر گفت «کن فی الدنیا کانّك غریب اوعابر سبیل وعد نفسك فی الموتی(٥) واذا اصبحت نفسك فلاتحدثها بالمساء واذاامسیت فلاتحدّثها بالصباح وخذ من صحتك لسقمك ومن شبابك لهرمك ومن فراغك لشغلك ومن حیوتك لوفاتك فانك لاتدری ما اسمك غداً». وروز موعود روز مرگ است آخر روز گار و هنگام بار، عمر بآخر رسیده، وجان بچنبر گردن مانده، و درغرقاب حیرت افتاده، وآب حسرت گرد دیده درآمده، وآن روی ارغوانی زعفرانی گشته.

سر زلف عروسان را چوبرگ نسترن یابی
رخ گلرنگ(٦) شاهان را چو شاخ زعفران یابی

هشیار کسی بود که آن روز را پیوسته برابر چشم خویش دارد ویك ساعت ازیاد کردن آن نیاساید، مصطفی (ص) گفت: «انا کیسکم اکثر کم للموت ذکراً

۱ - وگر (ج). ۲ - جای گیر. (الف) ۳ - جذ زین (الف). ٤ - بکوش (ج).
٥ - من اصحاب القبور (ج) ٦ - گل رنگ (الف)

واحزمکم احسنکم له استعداداً ، الا و انّ من علامات العقل التجافی عن دار الغرور ، والانابة الی دار الخلود ، والتزود لسکنی القبور ، والتأهّب لیوم النشور». وروز ممدود روز رستاخیز است که خلق اولین و آخرین(١) حشر کنند ، و ایشان را دو گروه گردانند ، گروهی نیکبختان ، و گروهی بدبختان ، چنانکه رب العزة گفت :«فمنهم شقیّ وسعید» **ابوسعید خراز**(٢) را گفتند چه معنی دارد آنچه **مصطفی** (ص) گفت : شیّبتنی سورة **هود** ؟ قال معناه: شیّبتنی ذکر اخبار الله تعالی عن اهلاك الامم السالفة ، فورد علیه من ذلك هیبة السطوة و فیه الاخبار عمّا حکم علی عباده فی الاول بقوله : « فمنهم شقی وسعید» گفت: درین سورت دو کار عظیم بیان کرده، وسطوت عزت آلهیّت بخلق نموده، یکی بطش قهاری وسیاست جبروت عزت ، که بر قومی رانده ، واز خانهاشان بر انداخته و دمار از همه بر آورده ،«هل تحسّ منهم من احدٍ او تسمع لهم رکزاً» دیگر بیان حکم ازل که درسعادت وشقاوت خلق رفته ، گروهی را بداغ خود گرفته ، وباعیب شان خریده ، و بی وسیلت طاعت نامشان در جریدهٔ سُعدا کرده ، و گروهی را بی جرم از درگاه خود برانده ، ومهر شقاوت بر دلهاشان نهاده ، ودرو هدهٔ نبایست افکنده ، آن سعید پیش از عمل رسته ، و کارش بر آمده ، و این شقی بتیر قطعیت خسته ، و بمیخ ردّ وابسته ، چه توان(٣) کرد الله چنین خواسته ، وَحکم عدل حُکم این رانده ، نه مشك خود بوی خریده ، نه عسل بخود شیرینی یافته ، کاریست در ازل بوده ورفته، نه فزوده ونه کاسته ، اینست که الله گفت جل جلاله :«فمنهم شقی وسعید» **خراز** گفت **رسول** خدا (ص) از سیاست آن خبر و سطوت این حکم گفت : «شیّبتنی **هود**» .

پیر طریقت را پرسیدند از انفاس نیکبختان وبدبختان ، و فرق میان ایشان ، گفت : نفس بدبخت دود چراغیست کشته ، در خانهٔ بی تنگ بی در ، و نفس نیکبخت چشمه‌ایست روشن و روان در بوستانی آراسته با بر .

شقیق بلخی گفت : علامت سعادت پنج چیز است : لین القلب ، و کثرة البکاء والزهد فی الدنیا ، و قصر الامل ، و کثرة الحیاء ، دلی نرم در عبادت حق خمیده بدست آوردن ، و از بیم عقوبت بسیار گریستن ، ودر دنیا زاهد بودن ، و امل کوتاه کردن،

١ - وآخرین را (ج) ٢ - بوسعید(ج) ٣ - چتوان (الف) .

و بر حیا وشرم زیستن. گفتنا: ونشان‌شقاوت برعکس این پنج‌چیزاست : قساوةالقلب، و جمودالعین، والرغبة فی‌الدّنیا، و طول الامل، و قلّة الحیاء.

« فاستقم کما امرت » در کلّ عالم و در فرزند **آدم** کرا سزد که چنین خطاب عظیم با وی کنند، که: « فاستقم » ؟ و خود در کدام حوصله گنجد. مگر حوصلهٔ **محمد عربی** که بالطاف کرم آراسته، و با نوار شهود افروخته، وبتأیید رسالت مؤیدگردانیده، و آنکه ربطه عصمت و تثبیت بر دل وی بسته، که « لنثبّت به فؤادك » و آنکه بر بساط انبساط نشسته، و درخلوت « اوأدنی » ازحق شنیده، و آیات کبری دیده، و اگرنه این قوّت و کرامت و الطاف عنایت بودی، طاقت کشش بار عزت « فاستقم کما امرت » نداشتی، نبینی که چون این خطاب ازدرگاه نبوت بامت پیوست‌ودانست که ایشان هرگز بکمال استقامت نرسند، از تفاوست(۱) ایشان باآن‌خبرداد وعذرایشان بنهاد، گفت: استقیموا ولن تحصوا، ای ــ لن‌تطیقوا الاستقامة التی امرت بها. و قال **ابوعلی‌الجوزجانی** : کن طالب‌الاستقامة، لاطالب الکرامة، فان نفسك متحرکة فی‌طلب‌الکرامة، و ربك تعالی یطلب منك‌الاستقامة. و معنی استقامت هموار بودن است بی‌تلون، هرکه ازمقام تلوین بهیئت تمکین‌رسد مقام استقامت او را درست گردد، واین استقامت هم درفعل باید هم درخلق. درفعل آنست که ظاهر بر موافقت داری و باطن در مخالصت. و در خلق آنست که اگر جفا شنوی، عذر دهی، و اگر اذی نمایند، شکر کنی. و یقال: استقامةالنفوس فی‌نفی الزلّة، و استقامةالقلوب بنفی‌الغفلة، و استقامةالارواح بنفی‌الملاحظة، « واقم‌الصلوة طرفی‌النهار و زلفاً من‌اللیل » اوقات و ساعات شبانروز که نامزد کرده‌اند از بهراوراد و اذکار و نظر اعتبار کرده‌اند، تا بنده روزگار و اوقات خویش لابل ساعات وانفاس خویش مستغرق دارد و هر وقتی را وردی ساخته دارد و بداند که واردات الهی در اوراد بندگی بسته، هرکه را ورد طاعات بیشتر، او را واردات مکاشفات قوی‌تر و تمامتر، پس بنده باید که اوقات خویش بخشیده دارد بردوقسم، قسمی تذکرزبان و عبادت ارکان، وقسمی تفکر دل ومراقبت جان، تا این کرامت ثناء حقّ بوی رسد

۱ـ بی طاقتی (ج).

که میگوید عز جلاله: «الّذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً اوعلی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات والارض».

ان ّالحسنات یذهبن السیّآت» الحسنات ما یجود به الحق، والسیآت ما یذنب به العبد؛ فاذا ادخل حسنات عفوه علی قبایح العبد و جرمه، محاها وابطلها. و یقال: حسنات التوبة تذهب سیآت الزلّة، وحسنات العنایة تذهب سیّآت الجنایة. قال **یحیی بن معاذ:** انّ الله عزوجل لم یرض للمؤمن بالذنب حتی ستر، ولم یرض بالسّتر حتی غفر، ولم یرض بالغفران حتی بدّل، ولم یرض بالتبدیل حتی اجره علیه. فقال: «ان الحسنات یذهبن السیآت».

«و کلا نقص علیك من انبآء الرسل» خداوندان معانی و ارباب معارف بمنقاش خواطر ازین آیت حکمتها استخراج کرده‌اند تا مقصود از آن که قصهای انبیا و امم با **مصطفی** عربی گفتند چه‌بود(۱) قومی گفتند مقصود آن بود تا شرف امّت وی وفضل ایشان برامم سالفه پیدا شود که عزّت **قرآن** خبر چنین داده که «کنتم خیر امّةٍ اخرجت للنّاس» مناقب دیگران، وآیین روزگار ایشان، ووصف شرایع ایشان، بااین امّت گفتند، تااین امّت شرف و فضل خود برایشان بدیدند، وآن گران باری ایشان در احکام تکلیف بدانستند، و تخفیف خود اندرین معنی بشناختند، وبروفق این رب العزّه جلّ جلاله گفته: «یرید الله بکم الیسر ولایرید بکم العسر» «ماجعل علیکم فی الدّین من حرج» «یریدالله ان یخفّف عنکم» «واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنة». قال بعض المفسرین: النّعمة الظّاهرة تخفیف الشّرایع والنّعمة الباطنة تضعیف الصّنایع. پس **مصطفی** ص چون این نواخت و این کرامت و نعمت از حق بوی پیوست، و بامّت وی خواست تا بشکر آن قیام کند، ازقیام شب و صیام روز، کاری و مجاهده‌یی عظیم برخود نهاد، کان یصّلی باللّیل حتّی تورّمت قدماه، فقیل: یا **رسول الله** الیس «قد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟» فقال: افلا کون عبداً شکوراً؟ ثم افتخر فقال: بعثت بالحنیفیّة السهلة، بدان ای جوانمرد که شاه‌راهی بیاراستند، و صدو بیست واند هزار پیغامبررا سر برین(۲) ره دادند، هریکی را بکسوتی دیگر

۱ - چبود (ج) ۲ - بدین (ج)

بپوشیدند، و هریکی‌را بخلعتی دیگر بیاراستند همه که(۱) بودند مقدّمهٔ لشکر سید اوّلین و آخرین **مصطفی عربی** ص بودند باهمه حدیث وی کردند، وسیرت وسنّت وی گفتند ونام وی بردند، چون **سید** ص قدم دردایرهٔ وجودنهاد، کارها همه ختم کردند، درتعبیهٔ انبیا دربستند، قصهٔ آن عزیزان همه باوی گفتند، و او را خبردادند، که: «و کلا نقص علیك من انبآءِ الرّسل مانثبّت به‌فؤادك» ای مهتر ساکن باش، و دل برجای‌دار، که ما باپیغامبران حدیث تو کردیم، وقصهٔ تو گفتیم، ودرنواخت واکرام توافزودیم، تاایشان‌بدانند که چون‌تو نه‌اند، وتوبدانی که ایشان بمنزلت تو نرسیدند. ازاینجا گفت سیّد ولد **آدم** ومهتر عالم(ص): «انا سیّد ولدآدم ولافخر، کنت نبیّاً و**آدم** بین‌الروح والجسد، **آدم** و من‌دونه تحت لوائی، یوم‌القیمة. «نحن‌الآخرون السابقون». و روی عن‌**ابی‌بکرالکتانی** قال: سالت **الجنید** عن مجازاة الحکایة فقال: هی‌جند من جنودالله فی‌ارضه یقوی به احوال‌المریدین. فقلت: اله اصل فی‌الکتاب؟ قال: نعم، قوله: «و کلاً نقص علیك من‌انباءِ الرسل ما نثبّت‌به فؤادك».

---

۱ ـ همه کی (ج) همه که (الف)

Title [redacted]

Author

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فهرست سور و آیات از ترجمه و تفسیر و تأویل
« مجلد چهارم تفسیر کشف‌الاسرار »

جزء نهم

سورة الانفال « ۷۵ آیه »

۱ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة :

النوبة الثالثة

۲ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۳ - النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٤ - النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۵ - النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٦ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٧ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٨ـ النوبة الاولى

النوبه الثانیه

جزء يازدهم

١٠ - سورهٔ يونس « ١٠٩ آيه »

النوبة الثالثة

٦ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

٧ - النوبة الاولی

جزء یازدهم ودوازدهم

١١ - سورهٔ هود «١٢٣ آیه»

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

الجزء الثانی عشر

النوبة الثالثة

٢ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٦ - النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٧ - النوبة الاولی

النوبه الثالثه

بهای دورهٔ ده جلدی ۴۵/۰۰۰ ریال